







4412  
/ 518



# تذکره اخوتین



کتاب  
تذکره  
۲۷  
۱۹۸۳

تذکره اخوتین در شرح حال  
مشایخ و انوار عالم از عروم  
سد و عجم از صدرا سلام تا کنون  
را و صاف حسب به و صفات  
نموده و آمو و اشاری که در عربی فارسی  
و ترکی گفت اند و حکایات و عجایب  
که از آنها روایت شده که ارباب  
رضایف و متقیان هم ذکر می آنانی  
نموده اند و نیز در وصف و تحسین  
تصف و تظایر است

۴۴۱۲  
۵۱۲

# خزانه قصور الخیال









# فهرست کتاب تذکره انجوا مین

صفحه

صفحه

۱	اسماء بنت عبدالمطلب	۴	آمنه بنت وهب مادر رسول خدا
۲	اسماء بنت حمیس دختر جعفر طیار	۷	آزاد زوجه شهر بن باذان زاده فرزند
۳	اسماء بنت محمد بن صمصامی	۱۱	آسیه خاتمه مادر فتحی شاه قاجار
۴	اسماء بنت یزید انصاری	۱۱	آسیه دختر جابر بن صباح بن ابی منصور
۵	اسماء بنت شمس الدین محمدت	۱۱	آغا کوچک صبیحه حرم سیف تیم میرزا
۶	اسماء العامریه از اهالی اندلس	۱۱	آغا حاجی زوجه فتحی شاه قاجار
۷	اسماء بنت ازناوان اسلامبول	۱۲	آغا فتحی
۸	اعتماد از جواری متعبد شیطیه	۱۲	آمنه زوجه ابن دینه شاعر است
۹	اعرابیه از زنان بادیه نجیب است	۱۳	آغا پکی دختر میرزا میران شاه
۱۰	امامه بنت حسنه زوج	۱۳	آغا یکم از نساء عالی در جات برآ
۱۱	امامه بنت ابی العاص	۱۴	آمنه بنت شرف الدین الدمشقی
۱۲	امامه المریه از نساء صحابیه	۱۴	آمنه رملیه
۱۳	آمنه ابیلیل از صحابی زمان عرب	۱۴	آمنه بنت علی بن عبدالغریز دمشقی
۱۴	آمنه الخالی دختر عبداللطیف بن صدیق	۱۴	آمنی فاطمه خاتمه از نساء اسلامبول
۱۵	آمنه الغریز شریفه زنی از اندلس بوده	۱۴	آغا ملک بنت برهم بن خلیل بن محمد
۱۶	آمنه ابان زنی است خشمیه	۱۴	آمنه عقیل دختر عقیل ابن ابطالب
۱۷	آمنه امین مادر اسامه بن زید	۱۵	آمنه عیلام بن سلمه زقیله بنی نقیث
۱۸	آمنه ایوب انصاری	۱۶	اخت المزی همیشه ابواب برهم المزی
۱۹	آمنه بنیز دختر عبدالغریز اموی	۱۶	ارسلان خاتون از سلاجقه ایران
۲۰	آمنه بنیز بنت خرام الکلابیه و خیره	۱۶	ارهم بانی سنی قبیله یکم زوجه محمد شاه
۲۱	آمنه حبیل از اقوام ابوهریره	۱۶	ارجمند بانو یکم لقب به ممتاز محل
۲۲	آمنه حبیه بنت ابی سفیان	۱۷	اروی بنت اسکار بن عبدالمطلب
۲۳	آمنه حسان کوفی	۱۹	اروی بنت عبدالطلب
۲۴	آمنه حکیمه البضار دختر عبدالطلب	۲۰	اسماء ذات النطاقین دختر خلیفه



۸۰	جانان سیم هندی	۹۲	حلیه دشت
۸۰	جمیله سلطانیه دختر ملک عادل	۹۲	حلیه بنت ابی ذؤیت دایضرت میرزا
۸۰	جمال السار بغدادیه	۹۲	حلیه بیکی آقا دختر سلطان حیدر خان
۸۰	جمیله دختر ناصر الدوله	۹۳	حمر و نه شاعره البسی
۸۰	جانیه دختر ابی طالب	۹۴	حنه المعذنه
۸۱	حسان محمودیه ابی نواس	۹۴	حمیده البربریه مادر امام موسی کاظم
۸۱	حیره دختر بنیه الله	۹۵	حمیده بانو بیگم زوجه خیر الدین محمد
۹۲	حوریه از زوجات رسول خدا	۹۵	حنیفه القسسی
۹۲	حجرت خانم بانوی حرم علی حضرت ناصر الدین شاه	۹۵	حیاء خانم زوجه شاه اسماعیل صفوی
۹۴	حجرت آرا بیگم دختر شاه جهان	۹۶	حیات السابکیم
۹۴	حجرت خاتون شیرازی	۹۷	حیاتی زوجه نور علی شاه
۹۴	حجرت زوجه شاه اسماعیل صفوی	۹۷	حاییه زوجه محمد علی شاه قاجار
۹۴	حجرت شاهره دهلوی	۹۷	حلیه از سار مشهور اسلامبول
۹۵	حاجی قادیان دختر اکندر پاشا	۹۸	حنیه بنت احمد بن داود
۹۵	حجی زنی مدینه است	۹۸	خدیده کبر اقم المؤمنین و حضرت میرزا
۹۷	حلیه خانم بنت علی پاشا از اهل سیر	۱۰۰	خاتون والده سلطان ملک عادل
۹۸	حجابی دختر بلالی استر ابادی		سیف الدین ابی بکر بن ایوب
۹۸	حجابی از نوان کلپاکیان	۱۰۰	خدیده الست دختر معظم عباسی
۹۸	حجنا	۱۰۰	خدیده سلجوقیه دختر داود بن یحیی بن یحیی
۹۹	حمر و نام زینب الشعریه	۱۰۰	خدیده بنت بدران
۹۹	حسانه التمیمه دختر ابوالحسن بن ابراهیم	۱۰۱	خدیده بنت القیم معروف بامه العزیز
۹۰	حسنه زجاری همدی عباسی	۱۰۱	خدیده بنت المامون
۹۰	حفصه دختر خلیفه ثانی از زوجات حضرت	۱۰۲	خدیده بنت الیقظم النوری
۹۱	حفصه بنت محمد بن	۱۰۲	خدیده بنت العبد الوهاب

۵۹ ام کلثوم دختر تیدالسا جردین

۵۹ ارزوی سمرقندی

۵۹ اقالی

۵۹ اقادوست

۶۰ پادشاه خاتون حکمران لوک فرخان

۶۰ جشمه دختر متمدین عباد

۶۰ بختیهد المیه از فرزند شوریدیه

۶۰ جردالهی مادر القائم با مرآت

۶۰ جردیه زوجه آقمر با مرآت

۶۰ بنده جوامی عبدالستین بنی الماوی

۶۰ برکت الست ابلهید مادر ملک شرف

۶۰ بزمه بنت عبد المطلب

۶۰ پرتویاله والد سلطان عبد العزیز

۶۰ بریره جاریه عایشه

۶۰ پریخانم دختر شاه طاسب

۶۰ بیکه از جوامی آزاد شده بنی زهره

۶۰ بزم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی

۶۰ بغداد خاتون دختر امیر چوپان

۶۰ بنت ابجدی دختر جودی

۶۰ بنت خنداویر دی بی بی غنیمت

۶۰ بوران دختر حسن بن سهل وزیر

۶۸ بھروزه خانم زوجه شاه اسماعیل

۶۸ بیکم دهلوی

بیکم جهان قائم دختر فتحعلی شاه قاجار

۶۰ بدور عیار بنت المکرمه

۶۰ بلقیس دختر محمد بن عبد الله بنی

۶۰ بی دست

۶۰ بولبی خواهر شیخ عبداللہ بیوانه

۶۰ خفیه نریمه

۶۰ تذکار پاری خاتون دختر ملکات ظاہر

۶۰ ترخان دختر محمد سلطان جیسا خان

۶۰ نقیہ الامیر ازیه دختر ابوالفرج

۶۰ ترکمان ملکه مادر سلطان ابراهیم

۶۰ ترکان خاتون دختر سلطان ابوالدین

۶۰ تهاضرت منظور یان

۶۰ تنوسه کنیز مقتیه عباسیه

۶۰ تمیمه بنت وهب زوجه رفاه

۶۰ تومان آغا

۶۰ نقیہ دختر خطیب محمد شاه ابوالفرج

۶۵ تندو دختر حسینی ابن اوین ترکان

۶۰ قوتی التون زوجه ابوالقاسم

۶۷ توست

۶۷ ثنیه بنت معاز زوجه ابو خریفه

۶۷ ثونیه جاریه ابولسب

۶۹ جان خندادین

۶۹ جربا بنت قشاه مادر جنرل قائم

۶۹ جرد زوجه حضرت امام حسن

- ۱۳۲ رجب بنت نصر : رجب بنت شیب  
 ۱۳۳ ریحی کاشانی دختر توف کاشانی  
 ۱۳۴ رقیه لطیف دختر شمس الدین شمس  
 ۱۳۵ رقیه انجوری عجل الرحمن تالمش  
 ۱۳۶ رقیه بنت ابی بن  
 ۱۳۷ رقیه بیبه حضرت رسول خدا  
 ۱۳۸ رقیه دختر محمد بن ابی بشتی  
 ۱۳۹ رقیه بنت بصره : رقیه بنت شمس  
 ۱۴۰ رقیه بنت کارش : رقیه  
 ۱۴۱ رقیه بنتی : رقیه دختر طریف سلمی  
 ۱۴۲ رقیه بنت سلام : رقیه دختر سمی  
 ۱۴۳ زبیده خاتون دختر جعفر بن منصور  
 ۱۴۴ زینب النسا بیکم دختر عالمگیر  
 ۱۴۵ زینب النسا بیکم دختر عالمگیر  
 ۱۴۶ سراج بنت حارث موصی کاو حاجی  
 ۱۴۷ سوده بنت زمعه زوجه رسول خدا  
 ۱۴۸ سیده بیکم بنت سید ناصر جانی  
 ۱۴۹ نواب عالی شاه جهان بیکم بیبه بول  
 ۱۵۰ شهاب بنت عبد الله بن عبد الله  
 ۱۵۱ شیرین بانوی حرم خسرو پور  
 ۱۵۲ شهر بانو دختر زوجه خسرو پور  
 ۱۵۳ صفیه زوجه رسول خدا  
 ۱۵۴ ضیعه بنت خرمیه بن ثابت انصاری  
 ۱۵۵ ضعه مدینه حکم آله
- ۱۵۰ غایبه دختر خلیفه اول  
 ۱۵۱ شروین دختر سید بن عبد الله خدا  
 ۱۵۲ کربشه دختر ابی بن روحه  
 ۱۵۳ فاقره زوجه سیدی  
 ۱۵۴ فاطمه دختر اسود بن عبد الله الاسد  
 ۱۵۵ قمره العی خلیفه طایفه بایه  
 ۱۵۶ کنایه : کامله بیکم  
 ۱۵۷ کتیر فاطمه : لیبا بیکم  
 ۱۵۸ لیلی بنت ام عیثمه لیلی حکیم انصار  
 ۱۵۹ میمون زوجه رسول خدا  
 ۱۶۰ ماری بنت شمعون  
 ۱۶۱ مقیمه دختر بشام بن عروه  
 ۱۶۲ ملکه دختر پادشاه سبأ  
 ۱۶۳ میون بنت بجل  
 ۱۶۴ مهری زوجه حکیم عبد الغزیز  
 ۱۶۵ هستی از زمان مشوره کبیره  
 ۱۶۶ ماه لقام جنداپری از شاه طکان  
 ۱۶۷ نور جهان بیکم بانوی حرم جانی  
 ۱۶۸ نسائی مصباح بیکم والد شاه حسین  
 ۱۶۹ علیختر وکتوریا ملکه مظمه  
 ۱۷۰ انکارنا و امرا طریس هندو  
 ۱۷۱ هند جگر خوار بنت عبته  
 ۱۷۲ هفت عقیقه  
 ۱۷۳ همدی از سادات جرجان  
 ۱۷۴ همه دینیه روحیه

۱۰۲ خرقاء محبوبه ذوالرمه شاعر  
 ۱۰۳ خرقاء الصبیحی بی بی زنجباری بوده  
 ۱۰۴ خلیفه المکیه ملک کن ابن شماسه  
 ۱۰۵ غفار شاعر مصر و شمس  
 ۱۰۸ خازن الدوله زوجه فتح علی شاه قاجار  
 ۱۰۸ خوله دختر ثعلبه از صحابی است  
 ۱۱۰ خوله خواستنی الدوله از آل محمد  
 ۱۱۰ خوله بنت جعفر احنفیه  
 ۱۱۰ خیره مادر حسن بصری  
 ۱۱۱ خیزران جاریه خلیفه عباسی  
 ۱۱۱ خان زاده دختر میر یار کار  
 ۱۱۱ خدیجه خاتم زوجه کریم خان زند  
 ۱۱۲ خدیجه دختر احمد بن الطنبی  
 ۱۱۲ خدیجه بنت الملک  
 ۱۱۲ خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرقطه  
 ۱۱۳ خوله بنت الازور  
 ۱۱۴ دارمیه الحریه از بنی کنانه  
 ۱۱۴ دلا شوی صانع سلطه و سلطان  
 ۱۱۴ دقاق منشیه  
 ۱۱۷ دفره  
 ۱۱۷ دشتا دخاتون دختر قمر تاش ابن امیر چغان  
 ۱۱۷ دشتا دخاتون دختر امیر علی جلایر  
 ۱۱۸ دشتاد شاعره  
 ۱۱۸ دنا نیر جاریه خالد بنی

۱۱۸ دنا نیر جاریه ابن کناسه  
 ۱۱۸ دنیا بهار عید السلام مروی و فوجی  
 ۱۱۸ دولت بانو بی بی دختر محمد خفایم شاه  
 ۱۱۸ بن ادرکست در  
 ۱۱۸ دهنه زوجه شجاع را خرمشهر  
 ۱۱۸ ذات مال و دشمنین  
 ۱۱۸ ذات احوال از جواری بیرون  
 ۱۱۸ ذات انکار از بی بی جیه بنت عیسی  
 ۱۱۸ ذات النطاقین اسما و دختر ثعلبه اولی  
 ۱۱۸ ذلقا از جواری خلقای اموی  
 ۱۱۸ ذلقاء  
 ۱۱۸ ذلقاء جاریه ابن طرخان  
 ۱۱۸ رابعه دختر ابن جعفر عسقلانی  
 ۱۱۸ رابعه بنت الحسین النعمانی  
 ۱۱۸ ریا القلیذیه شاعر لجه  
 ۱۱۸ رابعه مدینه دختر سعید بن العدی  
 ۱۱۸ رابعه ششایه  
 ۱۱۸ رابعه حبلیانیه  
 ۱۱۸ رابعه صفیانی از سلطین آل اسما  
 ۱۱۸ رباب دختر امر یقین  
 ۱۱۸ رباب زوجه ایشتر شاعر  
 ۱۱۸ رباب دختر جمیله از بنی ذهل  
 ۱۱۸ ربیع جاریه ابن راین  
 ۱۱۸ ربیع زوجه زید بن عبد الملک

آمنه طبت و سب ما در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله دختر و سب بن عبد مناف بن  
 زهره بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غلب بن مخزوم بن عبد مناف بن قصی بن  
 قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس سلسله نسب آمنه چون ته لطن بالا افت بحضرت محمد  
 کاینات بنی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می پیوندد اما در آمنه زهره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد  
 الدار بن قصی است و مادر زهره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب زهره دختر عوف  
 بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حب و نسب و ملکه کرمیت و ادب اشرف زنان  
 عرب بود بلکه در علو شان بر تمام خدات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی و اورا مسلم و کلام شرف از  
 این فرزند که صدف کوهر رسالت و مطلع خورشید جهان فروز نبوت گردیده است باجماله حال  
 صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب اورا در ملک از دواج جناب عبد الله در  
 آور و این منزلت را مخصوص فرزند سایر فرزای او کرد و ولادت عبد الله بیت و چنان قبل از نام  
 افیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بن شباب رسید علاوه  
 بر صاحت چون منظر و ملاحظ و لطف و محروشان عالی و ثرا و تعالی نوری در چین او ظاهر بود و هویدا  
 می نمود که حضرت خاتم پیغمبران را صلب کرامت او قدم بباحث امکان خواهد نهاد و کون مکان را  
 زینت خواهد داد و از این رو بیا که از زمان عرب و لنوان قریش همسری و مزاجت او رغبت و وصل  
 و موصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را الضیب آمنه  
 خواست این جمله سعادت را برای او بیاراست و بنا بر مسطورات بعضی از متوفین در شب جمعه  
 روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از وقته  
 نوری که در چین عبد الله بود و پیشانی آمنه انتقال نمود و کشف نکاح حسن و جمال عبد الله در آن شب از حرم  
 خویش محزون بودند و تلخی در نمودند بلکه بعضی بگری و بیمار شدند و با انواع اسقام گرفتار گردیدند و کوفت  
 رقیقه یا قیقه بنت نوفل بن اسد معروف با تم قال از برادر خود رقیقه شنیده بود که در این وان بمیرد از آن  
 عرصه وجود را بقدم و بچو خود شرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر حجام و جهانیان  
 خواهد انداخت و از چین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشیده و لامع و سنای رسالت از غره نبوت  
 او سوزد و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر فرخنده کوهر خود در احیای عرب گردش نمیداد

بسم الله الرحمن الرحيم

خانه صنع که اوراق جهان را **خدا** با بر خیر است حسان آرا  
 زنی نگارنده قادر و برانده قاسم که در شیشه افتحات صوبه بات را جهان ممتی داد و دست  
 بسیاری از ربات جمال و دیعه کامل از معرفت و کمال نهد از دو دمان رسالت بتواند را  
 آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد را بعه و ثنا کرد افتات برده نشیوان را به فرزند  
 فضائل و معارف شیخ معارف و مشایخ نمود و ابواب بخت و در سبزه آفریننده  
 عقایل کشود مستوره غمت ازو طلب کرد معصومه نامگی و با به به آفرین و دلمه  
 خواست ججوبه کرامی شد بترنم و ترانه مغنیه طبعهای خاد در ششیل با شسته و بنه شوق مانیه با سار  
 حاد را کرم و نرم نموده بکایست ملکه را بر بخت طوک نامار نشانید و مردان روکار را احاطه نم  
 اگر دایند تا یا نند که مرآت اوست و فرمان فرمان او قدش بی پایان است عظیمش شند  
 یزنان و مردان یکسان حق این است که باید غافل نبود که در چنین زندان بوده اند که در زیر قفسه  
 قفسه داربها نموده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل خواصص تحقیقی انیق آورده لشکر شاکسته اند  
 کشور گرفته اند صدکا کرده اند صد راه رفته اند و ارباب سیرازها بدرستی ذکر می کرده اند  
 مستقیم شدم که در حاکمات انشاء مشهوره است قصاکتم و به استمداد رجال اهل حق برای این نارنگ  
 از سن اتفاق کتاب مشایخ النساء از مولفات ادیب ایب محمد زبیری افندی بدست آمد ترجمه  
 اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فائز درست می آمد بران افزودم و  
 بنکارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم تو مردی واقف او باش ز حال زنان نیز آگاه  
 باش زن افضل محمود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود حرف الالف

نقطه شریفه حضرت رسالت نامہ مشہور علیہ است کہ در ایام شیرین اتفاق افتاده و آن عبارتست  
 از ایام ثلثه بعد از روز تخرار ذی الحجۃ الحرام و چون طلوع جمال آن اقباب پھر رسالت را در ماه ربیع  
 الاول پذیریم لازم آید کہ زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سہ ماہ و چندی بوده باشد زیرا کہ اگر پھر  
 ولادت ربیع نخستین از سال لایق بود پس مان حمل سہ ماہ علی التقریب طول یافته است و اگر  
 ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماہ امتداد یافته است و سبب موافق مذہب جعفری نیست  
 و در رفع این اشکال سخنان گفته اند بکہ این است کہ سمانا مقصود از ارباب مشربین کہ در انبیا  
 اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام شیرین را موسم حملی است و ذی الحجۃ وضعی کہ اہل جامعیت سبیل  
 نشی این بصرف را در شیوعتہ مبرکہ و اند و اسلام این امین رشت الشیخ نمود قال اللہ تعالیٰ  
 اِنَّمَا النَّسَبُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحَالُونَ عَامًا وَ يُخْرِجُونَ عَالَمًا  
 لِيُطَوَّعَتْ مَا حَرَّمَ اللَّهُ رَبِّ هُمْ شَرُّ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بعبارة اخرى ماہ  
 انعقاد نقطه شریفه فی الواقع نفس الامر حجب الفرد بود است کہ قابل عرب انرا بحکم نسی ذی الحجۃ  
 الحرام قرار داده بودند و مناسکت حج بجای میآوردہ اند و تحقیق مسئلہ و رفع اشکال را معنی نشی و  
 کیفیت آن و رسمی کہ در انبیا و ائستہ اند و خطبہ کہ حضرت مقدس نبوی در نخب این امین رزیدہ ام  
 و بجای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصہ و فائز است  
 در سال ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ اتفاق افتاد و این بیات  
 در مثنیہ اور چنان سروده و از خصایل حمیدہ و جوامع کی او انما نموده اند بعیت

ذات الجمال لعقۃ الوزینہ	نبی الفتاة البرۃ الامینہ
اح نبی اللہ ذی السکینہ	زوجۃ عبد اللہ و القربینہ
صارت لذی حضرت قارہینہ	وصاحب المنبر بالمدينہ

صاحب کتاب موابب لدینہ می نویسد حضرت آمنہ در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی اللہ  
 علیہ و آلہ وسلم نظر می نمود و این ابیات می سرود

یا بن الذی من حوۃ الحمَام	بارک فیک اللہ من غلام
فودی غذاۃ الضرب بالسہام	بنا یعون الملک المنعام

شماره آن نور را در صحنه عبدالقدید و فقوان موصلت او کردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر  
ان تجلیه ظهور و نجاب عبدالقدید عرض جمال نمود و دست دعا وصال ابواب و اعید گشاد و مال کثیری  
و عده داد اما آنجا شرف ماسول مقرون بقبول نیامد و عبدالقدید او را بنمضمون جواب گفت و در میخانه این روز

والحل لاهل فاستبینه  
یحیی الکرم عرضه و دینه

أما الحرم فالحمام دونه  
فکیف لاهل الذی بنعینه

غیاث الدین خواند میر حبیب التیر بنویسید آنچه عرض را فاطمه خجسته از نجاب عبدالقدید نمود و فاطمه و دختر خجسته  
از نبات کرام جامه اجمیل داشت و بنی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه و ابراهیم معلوم شده بود که خاتم  
انبیاء از صلب شریف عبدالقدید بن عبدالطلب بنیاء خواهد آمد و از وی سر برادر عبدالقدید گرفت و گفت  
چه شود که مرا بنیوت و صحبت خود قبول نمائی و صد شکر که پیکر از این راه مالکت آئی عبدالقدید جواب فرمود  
بعد از حصول اجازه از پدر اینکار بهتر است تا در همان شب آمنه بان فیض لکشت و آن نور را حامل و  
شامل روز دیگر که فاطمه خجسته عبدالقدید را ملاقات نمود ان لمعان و ضیاء در پیشانی او بنمودیش  
و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موهبت با و رسیده مأموم شد و بشدت متعجب و مغموم به  
عبدالقدید گفت من آن نور را خواهم آن بودم و آن سعادت را طلب می نمودم حال که آن با و یکسبت  
مرا با تو کادیت بر جی این حکایت را فاطمه شامیه و جماعتی طبعی عدویه نسبت داده اند بعضی از حضرات  
نوشته اند چون خبر فرا جت آمنه و عبدالقدید منتشر شد دوست نقر زن ماهر و می شکین موسی از ملالت  
و رشک و کدشتند و راه آخرت بنشیند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عالم  
الفیل و سال اجل و چهارم سلطنت النور و ان از لطف آمنه متولد شد و بیطزین را بمیلاد مبارک  
خود عبرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را با سانی حل نمودند و از اینجا که نوشته اند در شب  
اول فرا جت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از این ناحیه مقدسه گذشت تا به این  
زواج نیز تقریباً بدست میآید و چهره در آئینه مطلوب بنماید اما وقتی در اینجا هست و آن این است  
که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا بعد هم ان علی الاختلاف با رحل حامل نبوت فرزنداد  
و از آنجست آنرا و ربیع المولد میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت  
بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصه کلام ایشان آنکه اشغال نبوت از صلب عبدالقدید و فاطمه



نقطه شریفه حضرت رسالت نیا مشهور علییه است که در ایام شریف اتفاق افتاده و آن عبارتست  
از ایام ثمانه بعد از روز نحر از ذیحجه الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب پسر رسالت را در ماه ربیع  
الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و پانزده ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر تخمین  
ولادت پسر نخستین از سال لایق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقرب طول یافته است و اگر  
ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و سببیک موافق مذمت جعفری نیست  
و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبدیه بنسب این است که سما مقصود از یمنه یق که در ایام  
اخبار و آثار بدان تصریح میکند ایام شریفی است و ذیحجه وضعی که اهل جاویدت سبب  
نیتی این حضرت را در شریعت میگرداند و اسلام این ائمن است نسخ نمود و اگر الله تعالی  
ایماناً الشیخی زیاده فی الکفر بضل به الذین کفروا یحیونہ عاماً و میحرقونہ عاماً  
لیواطعوا عذراً لله ربین کلم سوء أعالیهم والله لا یهدی القوم الکفرون بسبب و آخری ماه  
انقضاء نقطه شریفه فی الواقع نفس الاطرب الفرو بود و است که قبایل عرب از انجا که در ذیحجه  
الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای میآورده اند و تحقیق سه و رفع اشکال معنی نیتی و  
کیفیت آن و یومی که در ایام پانزده و خطبه که حضرت مقدس نبوی در این ایام ایراده اند  
در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار شروح است خلاصه وقت است  
در سال ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این آیات  
در مرتبه اور و علیمان سروده و از خضایل حمید و جواهر کی او انما نموده اند بحیث

نبکی الفتاة البرة الامینه	ذات الجمال العفة الودینه
زوجة عبدا لله والقزینه	اح بنی الله ذی السکینه
وصاحب المنبر بالمدينه	صادرت لذی خضرها دهینه
صاحب کتاب مواهب لدینتمی نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم نظری نمود و این آیات میسرود	
بارک فیک الله من غلام	یا بن الذی من حومه الحام
بناجعون الملک المنعم	فودی غداة الضرب بالسهم

بنار ایها آن نور را درنا جنبه عبد الله بدید و مفتون بواسطت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر  
 آن جنبه ظهور و بوجوب عبد الله عرض جمال نمود و استعدای وصال ابواب و اعید کشاد و مال تیری  
 و عده و ادانا آنجا پیش و مامول مقرون بقول نیا بدو عبد الله و را بنخستون جواب گفت در پی فدا این <sup>مفتون</sup>

والحل لاهل فاستنبه

اما الحرام فالحمایه و نه

یحیی الکریم عرضه و دینه

فکفیل الامر الذی بنعینه

غیاث الدین خواند میر جید التیر بنو سید اتجوش با فاطمه خنیمه از جناب عبد الله نمود و فاطمه دختر خنیمه  
 از بنات کرام جامی جمیل است و نبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه برا و معلوم شده بود که خاتم  
 انبیاء را نیابت سید کریم عبد الله بن عبد المطلب بنی اخواهدامند از وی سر او بر عبد الله گرفت و گفت  
 چه شود که مرا نبوت و محبت خود قبول نمائی و حدیثی که سید را نیز از مالک آنی عبد الله در جواب فرمود  
 بعد از حصول اجازه از پدر ایضا سترست اما در میان شب آینه بان فیض لایکست و آن نور را حامل و  
 شامل روز دیگر که فاطمه خنیمه عبد الله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نمودش  
 و معلوم کرد که آینه آزمادار اگر دیده و این موهبت با و رسیده و محمود شد و بشدت متعجب و مضموم به  
 عبد الله گفت من آن نور را خواهم بودم و آن سعادت را طلب نمودم حال که آن با دیگر نیست  
 مرا با تو کار نیست بر حق این حکایت را با فاطمه شایسته و جماعتی تبلیغ عدویه نسبت داده اند بعضی از خویش  
 نوشته اند چون خبر فرا و جت آینه و عبد الله منتشر شد و دست نفرن زن ماهر و نبی شکیب موسی از مقامات  
 و رشک در گذشتند و راه آخرت بنشد خلاص حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله را عالم  
 الفیل سال اجل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آینه متولد شده بیط زمین را بمیلاد مبارک  
 خود عبرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را با آسانی حل نمودند و از اینجا که نوشته اند در شب  
 اول فرا و جت آینه و دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن ناحیه مقدسه گذشت تا به این  
 رواج نیز تقریباً بدست میاید و چهره در آئینه مطلوب نماید اما وقتی در اینجا هست و آن این است  
 که حضرت آینه در دوازدهم ربیع الاول یا به خدیجه ان علی الاختلاف با رحل نبوت فرو نهاد  
 و از اینجا جت آزماده ربیع المولد و میکویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت  
 بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصه کلام ایشان آنکه اشغال نبوت از صلب عبد الله و تعقا

في الجنة المخلد ودار الثواب

فالجوف تنجي من اليم العذاب

حاملة تصلي بنا والعقاب

از او راجع به بن بادن و عمر زاده و فیروز دلی است که از نجای اصحاب بوده و را و از زمان حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله که اسود غلنی با دعای نبوت برخاست این بن چون منشأ اثری کردید اسم او در  
تواریخ بماند و بعضی کتب بجای از او مرزبان نوشته اند ولی چون در کمال ابن اثیر از امین کبار در تاریخ  
همان اسم خنسار شد عاصم در سر و جللی از او راجع به نفس با دان نوشته ولی میگوید خالی از صحت است  
اما فیروز دلی و شهر بن با دان اصلاً از مشایخ عجم بودند و وقتی که ابوالحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
شکری مأمورین نمود که حبش را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و انادین بماندند و  
بمیدان آنها را ایستادند و مقصودشان انبعاث فرس متولد شده در آن مملکت بود و در زمان حضرت ختمی  
مآب فیروز و شهر بن با دان مشرف اسلام شرف گردیدند تبیین انتقال آنکه با دان پدر شهر از جانب کسری  
حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه با بساطیل طرف  
نوشته آنها را بدین بین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم خبر و پرور مسطور داشتند و خسرو ولی  
احترامی کرده و نامه را دید و با دان نوشت شخصی را که در حجاز دعوی پیغمبری نماید زدن فرست  
با دان عرض به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نوشت و عرض کرد که عاجلاً بطرف خسرو غمیت فرماید و الغضیه  
را با دو نفر مأمور به ریته متور فرستاد چون مأمورین بخسرو بارگشتند حضرت شرف جسته و مکتوباً  
تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیر و پیر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت  
و عنقریب دولت اسلام بمان نواحی را که در تحت خسرو بوده سحر نماید تا با دان بگوید  
و بن اسلام را قبول نماید مأمورین همین بارگشته آنچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود  
همین فرمانی از شیر و به با دان رسید و در آن هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشتند بود که متعزض نمیر

ماہم شایعہ میما  
جون کنڈیا والیہ  
شیں صحیح  
ماہی اختار  
انوان

ان صح ما ابصرت في المنام تبعث في المحل وفي الحرام دين ابيك البر ابراهيم ان لا قوا اليها مع الاقوام	بمائة من ابل سوام فانت مبعوث الى الامام تبعث في التحقيق والاسلام فالله انما عن الاصنام
---	---

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تير و سر بهاي فتن حضرت عبداللہ بکيصد شتر ميت که حضرت عبد  
المطلب خدا مجد رسول اکرم و قتي چاد نيزم که ندی مسدود بود و خواب دید خواست آنرا بآینايد  
قریش بنماخت جنگ برخواستند او گفت پروردگار اگر ده نفر فرزندان عطا فرمائی که مراد  
ای کار خیر اما دلوانند نمود یکی از آنها را در آتیه قربانی کنم خداوند با و ده پسر کر است فرمود و شکام آ  
نزد در سید با تیر بانی که عرب آنها را قذاح و از لام مینا منقره کشند و بنام عزیز ترین  
عبداللہ در آمد بصوابه عقلا میان ده نفر شتر که خوشبختی کنیز بود و عبداللہ قرعه زدند باز باسم عبداللہ  
در آمد عملاده مرتبه مکر نمودند و دیر دهنده شتر فروزدند بار دوم قرعه بر شتران افتاد و عبداللہ بکيصد  
شتر از مرگ نجات یافت و از آن روز خوشبختی کنیز بکيصد شتر گردید و نظر بانمقدمه و دستان  
حضرت اسمعیل علیه السلام است که شخصی حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ ابن الذبیحین خطاب کرد و  
و بنا بر عقیده او و فرج اللہ اسمعیل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد محی الدین عربی و جماعتی  
که اسحق را فرج اللہ دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات نا آورده گفت کل حی میت و کل جدید بال و کل کسیر یفنی  
و اما میتة و ذکر ی باقی و قدرت کت خیر او ولدت طهرا  
گویند این آخر کلام آمنه بود پس ازین گفته راه سری دیگر پیود و از اشعار آمنه ابیات مسطورہ در  
ذیل است که در مرتبه شوم برزگوار خود عبد اللہ بنظم و آورده

عفا جانب البطيء من الهاشم دعته النایا دعوة فاجاها عشيت و احويهم لون سريرة فازتك غالت النون و ديهما	و جاود لحدًا خارجًا في القمام و ما تركت في الناس مثل ابن هاشم نقاوده اصحابه في التزام فقد كان معطاء كثير الشراحم
---	---

فیروز دلی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نکرد و از آنجا که شرح حال او مفصلاً در کتب  
سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشدیم همینقدر گوئیم که بنی مذج قبیلۀ ازگانه بوده اند اما آنکه  
که در او آخر عصر حضرت رسول ص و بعد با راه ارتداد رفتند و فساد پر دختند بازده فرقه بوده اند و  
در کشف و تفسیر آیه ارتداد که در سورۀ مبارکہ مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی قاضی  
بضیاء وی و ابوالسعود عمادی نیز در تفسیر خود آنرا از کشف نقل کرده اند چون خالی از آیه نیست  
در انجیل نگاشته میشود

از یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول ص بودند و آنها بنی مذج و بنی حنیفه و بنی  
اسد میباشند رئیس بنی مذج اسود و عسلی بود که تمام خطه من را متکلم نمود و اجمالی از احوال او نگاشته  
شد و شبی که قتل سید رسول ص اهل بی مدینه را از هلاکت او خبر دادند و اصحابی که شنیدند و دیدند و  
بعد از آن حضرت نبوی ص اقبال فرمودند پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد  
یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه میسله کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت من سید رسول الله  
الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض لضعفائ و لضعفائ حضرت در جواب این قوم فرمودند  
من محمد رسول الله الی مسیله کذاب اما بعد فان الارض تدور ثمانین سائماً من عبادہ و العاقبتین  
مسیله اعماکری که خلیفه اول مدعی او مامور کرده بود و مقهور و مقتول نمودند و قاتل و سمان شخص قشی  
نام بود که حمزه را در غزوہ احد شهید کرد و از این وجویش گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین  
مردم را کشتم و در اوانی که مسلمان بودم شناس را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلحه بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را بدفع او مامور  
کرد طلحه پس از قتل ایشانم که بخت و بعد با نادم و نائب و مؤمنی صاحب شہادت فرقه از مردمین  
در خلافت خلیفه اول راه ارتداد پیش گرفتند و خلفا طایفه عیینہ بن حصین فراری بودند و طایفہ  
قرہ بن سلمہ القترین از قبیلہ غطفان و طایفہ فجاءة ابن عبدالمیل از قبیلہ بنی سلیم و طایفہ مالک  
بن ثویره از قبیلہ بنی یربوع و طایفہ سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفہ  
اشعث بن قیس کننده و طایفہ بنی بکر بن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت شتر این هفت

ججازی نباشید باذان یقین مخیر حضرت بنوی صلی الله علیه و آله حاصل نمود بشرف اسلام مستعد و انجا  
 آنحضرت بولایت مین منصوب گردید و آنساکه از اهالی ایران او همراه بود بعد اوقات ایمان فایز آمد باذان  
 تازنده بود و ولایت مین داشت و بعد از آنحال او چند نفر بجای او نصب شده و فرزندان او را می شصت  
 بود اما خیر و دلمی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشاره کسری برای استعلام احوال سیدانام علیه الصلوة  
 و السلام بفرستد متوجه رفت بتبصر اسلام کرد و گویند و می گویند و نفر با مو باذان چنانکه پیش ذکر شد حضور  
 حضرت رسالت پناهی شرف تندریش نمود و از کشیده بودند حضرت بدیده اگر اه در حفا  
 دیده فرمودند با مکریش و سبیل خود را از کشیده و به مرض کرد و بدام رب خود یعنی خسرو و پیر حضرت  
 فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای نذارم و سبیل خود را بر تارم

اما اسود غلنی اسمش عیسی بن کعب بن عوف از قبایل مین و از عشار بنی منجج و منسوب بطایفه است  
 معروف بچش و او مردی مشعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجه الوداع مرتد گردید و بسبب رفتی  
 که در شعبه داشت با طلاق لسان کار با کرد و چیز با گفت و دعوی بتوت نمود و با ضلال و فریب  
 عوام پرداخت و از آنجا که تواره با نقاب بود او را ذوالنحاسرینا میسند چه چهار و عربی با چه است  
 که سر ایدان پوشند گویند اسود غلنی را حماری بود و حکم هر وقت با و میسند سجده کن هر بزمین میسند است و چون  
 میسند سر گریز میسند از طاعت میکرد و بد بخت او را ذوالنحاسرینا گفته اند و از عجایب آنکه زنهای همراه که  
 به اسود معتقد شده بودند کسین حمار اسود را بسرو صورت و لباس خود بجای عطریات میسند با بجمله  
 بد و امر تبیلند و به اسود گردیدند و او قوی گرفت و با مالی بخران جمله نمود و عمر و بن صام را که از جانب  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله بران قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعاء شد و انجا  
 بتصرف در آورد و شهر بن باذان والی صنعاء را با پدر زن او هلاک نمود و نامورین اسلامی مین انشقه حال گردید  
 و معاذ بن جبل که با م حضرت رسول اهل مین را احکام و فرائض دین مین اسلام میآموخت از مین هر گشت  
 کرده در بلده نارب با یوموسی اشعری پیوست و هر دو با هم بخت فرار کردند اسود غلنی بعد از آنکه  
 شهر بن باذان را در صنعاء بکشت آزاد زوجه او را قهر و تحت ازدواج خود در آورد اما الفتی فیا مین  
 حاصل نشد چه از دینتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بکمر سازد خلاصه چون طحیان  
 اسود غلنی در مدینه بسج مبارک حضرت بنوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدالالت آزاد و میسند

در شواهد کثاف و تفسیر کریمه اشتر و الصلواته بالهدی و لا تشروا بآیات الله مثقالا طهورا  
که اشتر بمعنی استبدال است و مقصود جلیه میب باشد که باین امر شیخ پرداخته است  
اسیه خاتم مظنه فخر جلیل الشان مادر خاقان خلداسیمان فتحعلی شاه طاب ثراه و از نساج محمد  
طایفه یوخاری باش و بزرگی و بش خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر با اعمال حسنه و عبادات و  
عطیات مشغول بود و در اخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده و غره ذی حجه غمیت عتبات  
منو و در او اسطه مان ماه موکب خاقانی نسبت خراسان حرکت کرد و فوت مظنه ضوان الله علیها و سال  
پنار و دویست و هجده و در طهران اتفاق افتاد و غشش او را بنحیف اشرف محل نمودند پدرش را الیها بختان غانک  
اسیه دختر جبار الدین صاحب بن ابی المنصور میر محمد و از اشیاخ علامه سیوطی می باشد یعنی علامه  
مشار الیه از او اخذ حدیث نموده است و ولادت او در سال هفتصد و نود و هفت هجری در مکه مظنه او با  
الله شرفا و عظیمات اتفاق افتاده و مادر قاضی که جمال محمد بن افسیه ما بوده است

اسیه خاتم از زوجات خاقان خلداسیمان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقولات دانی حضرت  
خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دلو بود و در جلالت و بزرگواری بهال  
و نظیر داشت و ازین بطن ظاهر کوهر تابناک وجود و نواب غفران آس عباس میرزای نایب السلطنه قیسی  
مضجیه قدم بر صحنه عالم نهاده فروغ بخش این ملک کردید شار الیها با نوع خیرات طبعا راغب و مایل  
و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا بدو و زندگانی نمود در ضوان الله علیها تا ولادت  
نایب السلطنه عباس میرزا و چهارشنبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

انها کوچک عبیده مرحوم شاهزاده سیف الدین میرزا فخر الیه با ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم فون  
شعر مایه دارد مادرش را الیها منماه با افاضتیه مرحوم میرزا عبدالکریم بن میرزا عبدالوهاب محمد الدوله  
متخلص بنشاط و مادر میرزا عبدالکریم انسلله جلیله و هو بود پس نسب این شاهزاده خانم از طرفی نجفان  
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر مرحوم محمد الدوله بنشاط و خانواده صفویه میرزا عبدالوهاب است

در روز جزا دوزخ و محشر باقی است	گویند بهشت و حور و کوثر باقی است
جنت به محبت همی بر باقی است	دوزخ چه بود بغض علی و آتش
انها با حبی از زوجات محمدیه خاقان خلداسیمان مغفور فتحعلی شاه البسه الله علیها و دختر مرحوم	

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلیفه ثانی طریق آمد و پیوند و ان طایفه  
جمله بن ایمن از قبیلہ غنم بودند جمله با آن که بشرف اسلام شرف شده بودند و متشابه بروم رفت پوشید و  
نباشد که بعضی از ارباب سیرند میر طلحه رئیس قبیلہ بنی اسد را و بعد حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ  
و ماوریت خالد بن ولید و انس و ان و این و هم است و تحقیق خالد از جانب خلیفه اول با نیکیا راموشد  
اما شرح حال صحاح و غیر مندرج در تفصیل ساید و در احوال جمله بن ایمن بعضی با عقیدہ انیکه و انحراف  
ملک غنم بودند این طایفه را بنی خفصه میگویند لکن اهل تحقیق گویند این سلسلہ پادشاهی نداشت بلکه  
تابع قیصره روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته در حوالی شام حکومت کرده و جمله اخر شخص است  
و قضیه جمله که فیما بین اذقیه و طرابلس شام واقع است با هم او موثوم و بدو منسوب و بلادی که در تحت  
حکومت جمله بود در زمان خلافت خلیفه ثانی ضمیمہ ممالک اسلام شد و جمله خود قبول اسلام نمود و بدین منوال  
آمد و با خلیفه ثانی غریمت حج کرد و دشمنای طواف شخصی از قبیلہ بنی قریظہ از ارجلیہ کشید و جمله غنم  
شد و سیل بصورت شخص زد و دوان و مینی و اورا خون آلود ساخت شخص ثانیة ثانی نظم نمود و خلیفه جمله را گفت  
مدعی خود را رضی کن و گرنه قصاص خواهم کرد و جمله گفت من را بنای ملوکم و خشم من را علع چگونه مارا و ک  
رتبه قرار میدی خلیفه گفت اسلام شمارا و یکدجه قرار داد و جمله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام  
بر غم سیرای خلیفه گفت همین طور است و اسلام اغریبا شد جمله بکین این حکم کرده باطله گذرانید و  
خلیفه جدا شده همان شب بادوست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام نقطه طنیہ رفت و مرتد شد  
و ای بعد با ایشان شده این آیات را انشا نمود

تضرعت بعد الحق عار اللطه	و ادر کنی فیما لالحاج حیمه
فبعت بها العین الصبیح بالو	و ادر کنی فیما لالحاج حیمه
و یالیتی ارحی الخافق ففقره	و یالیتی ارحی الخافق ففقره
اجالس قومی اهل البع و البصر	و یالیتی ارحی الخافق ففقره
نیز جمله گفته است	

اخذت بالجمه رؤسا ازغرا	و بالثنا یا الواضحات الذر در را
و بالطویل العمر عمر اجیدا	بکما اشتری المسلم اذ تنصرا



بود و ستاده بجماعت پس از بخش از او آئینه را خواست و در جاله خلج خود در آورد و آخر الامر جماعت این  
 و مینه را مقبول ساخت اما آئینه صاحب طبع و شاعر و از شصتی بوده و زیاده از حد متعارف باین  
 و مینه مهر محبت داشته و محاورات شاعرانه بنیامین فوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این سائرا

و انت الذی خلقتنی ما وعدتنی  
 و ابزتنی للناس ثم تترکتنی  
 فلو کان قولیکم الجسم قد بدا  
 و بعضی آیات رائه و یکرا این بن در کمال غایت  
 بجاهلت و صلیحین کاهت عیاقی  
 ولی من قوی الجبل الذی قد قطعه  
 ولکنما اذنت بالصوم بعتة

خطاب باین و مینه و انشا کرده است  
 و اشمیت بی من کان فیک یلوم  
 طعنه غرضاً از منی و انت سلیم  
 بجسمی من قول الوشاء کلوم  
 و تریمین الاسواق نکسته شده و اینها عاقلانه  
 فها لاصرت الجبل اذا ابصر  
 نصیب لی ای و عقل موفر  
 و لست علی مثل الذی جئت اقدر

افخاسکی و خرمیرزا میرانشاه که کافای فوج

سعد و قاص از امرای کورکاتیه بود و در سال شصت و یکه که مرده یوسف ترکان نامه سلطان بختیاری گرفت  
 امینه بظام جای که که از طرف شاهرخ کو قوال طعه بود و فرار روی نمود و خود را بعد و قاص رسانید سعاد و را  
 حبس کرد و میرزا شاهرخ متغیر شد حکم با استخلاص او داد سعد اطاعت نمود و از خوف میرزا شاهرخ بظام را  
 با خود تبریز برد و بقیه چون متهم عراق عجم بود بظام را از بند نجات داد و پسرش را که از فرخ نام  
 داشت با فوجی از ترکمه بقم فرستاد که افخاسکی را به تبریز آورد افخاسکی چون بی بود و میدانست مرده بود  
 دشمن خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده ترکمه را بکرفت و سربای ایشان را بریده و نزد میرزا  
 شاهرخ فرستاد میرزا شاهرخ کاغذی به افخاسکی نوشته در عنوان این شعر را ماسطور داشت

لفضلت النساء علی الرجال

ولو کان النساء بمثل هدی

اقابیکم از نشاء عالی درجات برات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست

آه از ان وامی که دایره شنه جان تاب ازو

وامی از ان لعلی که هر دم میخور و خواب ازو

آئینه بنیت الهه صوحی الحی و خرمیرزا شاهرخ بن احمد بن محمد الانشاه را که در مصححی الحی است

پدر او از اعیان علماء و خود آئینه محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مسار الیه از و انشا شده

ابراهیم خان جو انیسر شوی بود و همه خدام عرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باین بزرگوار  
 منظور میداشتند چه این بزرگوار بکمال تحمل و شکیوه بخدمت حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دوست بفر  
 مادم و نور باغ داده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قباغ  
 مت وزارت انخدره داشت و نهایت مقید بود که خلافت ادبی جزئی از کسی نسبت با و سرزند  
 بنا برین قصری در حوالی اما مراده قاسم بنا کرده و غالباً در اینجا اقامت مینمود و العجب که این بزرگان  
 یاقوت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضا جنت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکبر بود و گویند  
 شب زفاف چون فقط بچند کلمه سوال و جواب گذشت صبح اغا با جی این شعر ترکی غیر موزون بطور کلی بجا  
 برم کجه کلدی کجه قالدی کجه کیتد <sup>عمر</sup> عرم کجه کلدی کجه قالدی کجه کیتد  
 خلاصه مبلغی از عاید و قلم و تواب بطور سیو فال به اغا با جی و بستگان او محبت شد و در قلم بماند و از اینجا  
 به خود فرزند داشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم با برسم پیری و دختر بی و دو  
 یعنی خواهرزاده اغا با جی را و جباله مناکحت کیکاوس میرزا آوردند و مرصع خانم را به عباس علیخان متعهد  
 ند و له جو انیسر نواده ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغا با جی شدند و متعهد  
 به حضرت خاقان کر میفرمودند از خوشی باین بن خوشوقت و مشغوم و نتیجه این گفته بعد با بطور رسید  
 اقوام اغا با جی خدمات عمدی بعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعد از دیسان سلسله جو انیسر  
 نامزدان ال خاقان و صلته باشد که به نوران رسته مستحکم و استقامت دار و خلاصه اغا با جی  
 صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطور در ذیل از نتایج افکار او است

غرم ان کو بسر کوی تو جانم دارد بفر رفت و دلم شد جرس ناقه او تو ختم از آتش غم ناصحاتی ز منیع احشر نویسد اگر می نشود طے	که سر کوی تو خوش آب و هوایی دارد رسم این است که هر ناله درانی دارد و لھا میزنی بر آتشم و امن برو خاموش باش و لھا نه دفتر حسن گونه طومار من را ختم
--	--

افغانی عاشق چلبی در تذکره خود می نویسد افغانی زنی صاحب طبع بود و از فصاحت و بلاغت و شاعرانه بود  
 ولی شرح حال شعر از آن در میان نیست <sup>اسمه</sup> زوجه این دینه است و بن دینه <sup>اسمه</sup> شعر  
 صدر اسلام و نام او عبید العبد بن عبید الله بود و دینه اسم مادر او است گویند دینه ابتدا زنی بدکار

دختر عقیل بنا بیاب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بی شرم  
بعضاً شتهی داشت مع ذلک اوستی معاویست رفوسی که اهل بیت حضرت سید الشهدا  
علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنه عقیل با جمعی با استقبال آنها آمده و در  
وقت ملاقات که بنوحه وزاری پرداختند بایستادند که نهی کمال فصاحت و استانشا کرد

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم	ماذا فعلتم وانتم اخرا لامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی	منهم اساری و صرعی خیر خوا بدم
ماکان هذا جزائی اذ نصحت لكم	ان تخلفونی یسوع فی ذوی رحمی

نیز اقرار طهورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و عمه المختصر یعنی اگر کتاب معتبره دیگر شعر مشهور و مطهر  
در اینجا از ابنه عقیل است شعر

شفاعت جده یوم الحساب	اترجو امه قتلت حسینا
----------------------	----------------------

اما صاحب تاریخ طبری ابن اثیر را بام کلثوم

فبت احسن علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرای بخت زینب خواهر آنحضرت منسوب دانسته  
و بعضی هم از جناب سینه دانسته از ابنه غمیلان دختر غمیلان بن سلمه و مستما به باده و اقباله بنی  
ثقیف است این سخن صحابه بود بواسطه سمن و میل به نیت شجرت یافته و در ان زمان در میان زنان  
احدی نبود که از ابنه غمیلان و از فارعه دختر عقیل ثقیف فرزند تر باشد و بمنه انون بر آرایش و نیت  
ایند و زن غمیله و حبیب و دند و بجهت فریبی که ابنه غمیلان داشت در حق او میفشاد اجلست بخت  
یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل امنیت که خیمه و چادری بر پا کرده باشد وقتی که عبداللہ بن ابی  
برادر ام سلمه و خدمت حضرت رسول ص غمیت فتح طایف نمود بیت نام بخش او را بکفرخان  
ابنه غمیلان تشویق و تحریر کرد و گفت اذ افختم الطائف فخلیت بانه غمیلان فانا اذا قبلت  
اقبلت بابع و اذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید تو لبسته دختر غمیلان  
را بخوابیده و وقت روبرو طرف شخص آید چار شکر از شکم خود بنماید و چون پشت کند پشت چپ را بخوابد  
اشکار سازد گویند زنان قبل از آنکه بهیت این کلمات را بر زبان آورده و از غمیلان اولی الاربعه میدنستند  
یعنی در او شایبه شہوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او جتناب نمیدادند پس از آن در حالت ام  
رب و تردیدی حاصل کرده و بیت انحر و ما مطرود شد کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطروده در فوق

کرده و محل که مشارالیه بآن منسوبست از بلاد مصر میا شد و از آنجا است جلال الدین مخمفی حنفی حنفی حنفی  
آمنه رلیته زنی عارفه و تقریباً در سال و سیست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات  
میدانند که کاه بر یارت بشربن حارث که از معارف اولیا میا شد میرفته و در یکی از تذکره های  
نویسنده جناب جناب قتی بیاید بشربن حارث رفته با آمنه در آنجا ملاقات کرده است و منای  
دعای خیر از او نموده است بلکه که آمنه مشارالیه بآن منسوبست یکی از بلاد شام میا شد و علاوه بر  
این چند زن که مستما با آمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامیده شده از جمله آمنه بنت الارقم  
و آمنه بنت الخلف الاسلامیه و آمنه بنت قیش و آمنه بنت سعد و آمنه بنت ابی الصلت و  
آمنه بنت عفان و آمنه بنت قیس میا شد و ابو الفج احصیانی صاحب اخانی را عقیده انکه  
حضرت سکیه بنت اکیم علیه السلام نیز مستما با آمنه بوده اند آمنه بنت علی از ابناء محمده و  
علی بن عبد الغزیز دمشق است که در عداد اسامی مذکوره در کتاب انباء الغمر و انباء العزمین فاب این حجر  
مذکوره و مذکور است تحت اسم مشارالیه در مجلس اسماء بنت حسران و عبد الله بن ابی النشاب بعض دیگر  
از محدثین حاضر شده اند استماع حدیث نموده و خود تعلیم علم حدیث پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و  
بشت هجری در گذشته است آنی فاطمه خاتم از عنوان دار النعمه و اسلامبول و دارای علوم آیه  
طبع شعر بوده از آل حسن یعنی انسل خواجه سعد الدین حسینی صاحب تاج التواریخ است امیر غانام  
او را در ملک از دواج و را ورده و پسری از او بوجود آمده امیر غانام زاده که دارای مقامات عتیقه  
گردید ابتدا بنجد است دولت مشغول و بدین اشتغال داشته و بعد با ترک این شغل کرده بقصد  
بیکم شهر ماور شد و مادرش آنی فاطمه خاتم در سال هزار و صد و بیست و دو در آنجا وفات کرد و خلاصه  
مشارالیه بزرگان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکره بانخب اشعار او درج و ثبت

شده این روایت ازوست که نوشته میشود	خیال غار ضلکه دیده صحیح کلستان مد
آپیش شرحه لر سینده نخل ارغوان مد	امید و صلیک ای قاشکی می سیند دن چمر
خیال تیر غمزن انیا خا طر نشان مد	آسی ملک دتر ابراهیم بن خلیل بن محمود

و همیشه شیخ جمال الدین بن الشیرازی مشهور این زن محمده و معاصرین بحر عقلمانی بوده و با این  
ملاقات و محامه نموده در ربیع الآخر هفتصد و پانزده هجری بوده است البته محفیل

حاکمیه شما بادشاه سده است آن بود و از فرادجال و انجمن و شومندی که داشت بر روز قتل خود طریقی  
 با و میا فرود این چاه پیر چسب و دختر آو و پناه میر و دارا شکوه و شاه و بنی و عویم و مراد و او نکست  
 نام داشتند چهار دختر به انجمن آو و بر او کسی را و حجت بن آو است و بودند چون انجمن با نهم داشت  
 شومش بقعه عالی ناید کار او در شهر اگر یا کبر باد بنام و آن اروضه حاج محل سید و اکنون قبه حاج بی بی  
 شهاب الدین محمد شاحب از نسل هزاروی و غت بجری تا هزار و پنجه و مفت سکه است که در روی سکه  
 الحارث اروی بر وزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر سکه بن ابی و راعه السخیمی انصاری است و  
 ازین است عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر غزیه دختر قیس بن طریف از ثار حارث و بنی بنی  
 میباشد در تاریخ ابو الفدا در بیان حاکمیه که ازین است بطور است در روزی وی بنصورت و به آیه و  
 در آنوقت زیاد پیر شده بود و معاویه الهی را طافت کرده با و گفت سر حاکم یا خاله حال تو چگونه است  
 اروی در جواب گفت ای شمر زاده عالم نوبست اما از اینجا که تو کفران لغت کردی و با این قسم خود دروغ  
 نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غضب این حق رود اشی ما که از این  
 خاندانیم پیشتر از همه که بلیات است بنده تقیم از حق که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از این حال فرموده است  
 و این غضب حق پر داند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما باشد و مادر میان شما شدیم مثل  
 بنی اسرائیل در میان قطعیان و تابعین فرعون و حضرت عیسی بن ابیطالب علیه السلام مانند سر و ن شپس  
 انحضرت موسی عمر و بن الحارث از مقاله اروی متغیر شده گفت ای طغوز کونا که عقل تو تمام شده است  
 اروی گفت یا بنی النابغه تو بچه روغن میکویی و حال آنکه مادرت در مکه فاجره بوده مشهوره که با جرت قلیلی  
 مرد از امتنع میبخت در وقتی که تو تولد شدی خنجر فندقی بدی توشند چون از مادرت حقیقت حال پرسیدند  
 گفت این خنجر همه بن معاویه است که ده اندازین بود و بگردنم شنبیه راست از دست و از اینجا که تو بعاصی شمر  
 شباهت داشتی ترا با و احق نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو و منی  
 دو هزار دینار میخواهم که با آن برای خنجر ای حارث در دست همواری آبی جاری است بیام نمایم و  
 هزار دینار دیگر برای تیرمیزاد و بن جوانان خنجر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی شداید و خنجر  
 معاویه شمر از دینا با و تقیم نیست آنچه در تاریخ ابو الفدا نوشته شده اما لبیب افندی در کتاب  
 موسوم بکوا سر منطقه ایند استان را مشروح تر بیان کرده گویند وقتی که اروی مجلس معاویه بود و

عبارت ذیل را از سر خطاب بعد از بن ایت نقل بنیاد آن فتح الله علیکم الطائف قبل رسول متدان  
 یثفاک باویه بنبت غیلان فانهما یغشیع بجلاء ان تکلمت قعت وان قامت ثنت وان مش  
 ارجب وان قدمت بنبت قتل باربع و تدبر بثمان شجر کلا نخوان بن جلیها کاتعب المکفاء یعنی  
 اگر خداوند قتل طائف را ضعیب شمارد و اجنبیت رسول صلی الله علیه و آله در خواست کند که از عیلم  
 باویه و خضر غیلان را حقه تو فرار بدو جده او بکشد مرانی نسبت شصت طبع و خوش ششم چون تکلم کند  
 آوازی مطبوع از او مسموع شود چون بر خیزد و سرور را نداند که متایل گردود و دست خرمی بدین زینت عراج  
 شبیه است در نه نشستن اندخیمه تبه دار و بیانی استوار باشد چون فراز آید چهار رنگ در چشم نماید  
 و اگر پشت کند پشت حیدر در خاصرتن او پدید آید دندانش کل الفحان شباهت دارد و میا  
 دورانش کاهی و از کون است بایرد است که بیت بخشی ضرب مثل است و در مجمع انامثال سید  
 در میان امثال مطور است که (اخت من بیت) اخت المزمی من بنیمیم مفتح را  
 می باشد و اخت المزمی همیشه ابواب ابراهیم المزمی است که از صاحب شافعی بوده در مختصر طبقات  
 سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میرد که در علم فقه و دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزمی است  
 که در مسئله نکاح معدن در قوای شافعی شرطی افزوده و تصریح کرده است بر وایتی این زن  
 در مجلس شافعی حاضر میشده ارسلان خاتون خدیجه سلجوقیه است که خضر برادر طغرل بیگ  
 سلجوقی از ملا حقه ایران بوده و در سال چهار صد و چهل و هشت در ملک ازدواج القائم نامیده  
 ابن القادر باندیت و شمیم خلیفه عباسی منسلک گردیده و افتاء الله در صرف خاشع حال  
 او بیاید ابراهیم بابی لقب بممتاز محل و مائة بقدر سیه بلرم زوجه ابو الفتح محمد شاه ابن جهان شاه ابن  
 بهادر شاه پادشاه هندوستان بنی صاحب حسن و طالب عیس و توش بوده بعد از وفات شوهر خود  
 محمد شاه باغ باصفائی و بیرون شهر دلی بناموده و از اقدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دلی در نزدیکی  
 دروازه معروف بکشمیری دروازه ان باغ بر قرار دانی است در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده  
 قدسیه یکم طبعی موزون داشته و رعنائی مختص میگردد این شعر زبان بندی از او است  
 هم جانی تخی که لکی و لکو سکیم هو | کجست کینی که لکی اور دهم هو  
 از جمیع با تو سکیم لقب بممتاز محل اولین منکوحه شهاب الدین محمد شاه جهان ابن لکهنو

از ائمه را که در مرتبه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا کرد و استاروی بر خواند

الا بتکلی امیر المؤمنین  
بعبرتها و قد رات لیقینا  
فلا قرت عیون الشامتین  
بجیر الناس طرا اجمعینا  
فذلها و من ركب السفینا  
و من قرأ المشانی و المبینا  
و حب رسول رب العالمینا  
بانک خیرها حسابا و دینا  
رايت البدر راق الناظرینا  
نزی مولى رسول الله فینا  
و یعدل فی العدا و الاقرینا  
و لم یخلق من المتجربینا  
نعام حار فی بلد سنینا  
فان بقیه الخلفاء فینا

الا یا عین و یحک اسعدینا  
بتکلی ام کلثوم علیه  
الا قتل للخوارج حیث کانوا  
افی الشهر الحرام فجمعتونا  
قلتم خیر من ركب المطایا  
و من لبس النعال و من حذاها  
و کل مناقب الخیرات فیہ  
لقد علمت قریش خیش کانوا  
اذا استقبلت جمیع الحسین  
و کنا قتل مقتله بخیر  
یقیم<sup>۱</sup> لا یرتاب فیہ  
ولیس بکاتم علما لدیہ  
کان الناس اذ فقدوا علیا  
فلا تشمت معاویة بن حرب

بعد از شنیدن این ابیات معاویة گفت و الله علی ما از آنچه تو سرودی او را بدان ستودنی نیست  
با بحکم اروی آنچه خواست معاویة بداد پوشید و بنیاد شد که ابیاتی که در فوق به بند بخت نامه نسبت  
دادیم پیروی سطوات کتاب اسد الغابہ را نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اوست  
بنت عبد المطلب دانسته اند اروی بنت عبد المطلب دختر خباب عبد المطلب دختر حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد مشار الیها عمه حضرت رسالت بنیامی و دارای طبع شعر و حسن

بکت عینی و حق لها البکا  
علی سهل الخلیفة ابطی  
علی الفیاض شیبۃ ذی العالج

بیان بود و اشعار ذیل در مرتبه پدر خود گفته  
علی سمح بحمیتہ الحمیاء  
کریم الحیم نیتہ العلا

بکلمات سطور در فوق تکلم ننمود مروان بن حکم نیز در این مجلس حضور داشت و از مقامه که مروی عمرو بن العاص خطاب کرد مروان تغییر شده گفت ای پسر وزن ساکت باش و فقط کلام خود را مقتضای مقصود و اگر ترا بخیل کشانیده است آوی و مروان کرده گفت یا بن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میگوئی همانا در کبودی چشم و سرخی نوک و تاهی قد و اندام ناقص است بخلام حارث بن کلده مانی و اصلاً شباهستی پس خود حکم که ادعای فرزندی آن نینامی نداری چنین حکم را ایشان هم و مردی منوط اشعر و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت می نمود پس از مادر خود پرس تا تو را گوید که بدرت کیست آنگاه آروى رو بجا و تیره کرده گفت و اندتو اسباب جرات این اشخاص شدی که بمان مواجبه سخن گویند ای معاویه روزی که عثم حمزه شهید شد هند ما در تو این ابیات را بخواند ثبت

والحرب بعد الحرب ذات سمر  
ولا اجدى و عته و بكر  
شفيت وحشي غليل صدق  
حتى ترم اعطى في قبري

محن جزینا که بیوم بدر  
ماکان عن عتبه لی من صبر  
شفیت نقصی قضیت نذوب  
فشکر وحشی علی دهری

و عثم بن اروی دختر عبدالمطلب نیز در جواب او این ابیات هند ثبت اثاثه را قرائت کرد

يا ابنة وقاع عظيم الكف  
ملها شمسين الطوال الزهر  
اذ رام شيب وابوك غد دے  
بكل قطاع حسام يفيرے

خریت فی بدر و غیر بدر  
صبحتك الله قبيل الفجر  
حزة لیثی و علی صفیرے  
فخصبا منه نواحي النحرے

معاویه گفت عقی الله عما سلف اسی حاله حاجتی که داری بخواه اروی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر خاسته از مجلس رفت معاویه عمرو بن العاص گفت ان بر شما باد شما سبب شدید که من این حرفها را بشنوم پس از آن فرستاده اروی را بخیل برگردانیدند و از در خواست نمود که حاجت خود اظهار دارد اروی بوجبی که در فوق مسطور شد شهنار وینا را معاویه خواست معاویه به مبلغ را بمیل داشت و گفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمیداد اروی از آسمان این سخن بدست گرفت و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات ابوالا



محاصره نمود و از بالای کوه ابوجیمس سخن می‌گفت و بجهان خدا نداخت و شهر را گرفت و بنی‌الدیر را بجزیه شهادت  
رسید و قبل از شهادت منشا ورتابا داد و خواست که فرکان خالی از فایده نیست آنچه از آنکه بعد  
بن‌زیر باد و زود هزار نفر از سمره‌بان و اهل کسان خود بهشت ماه در کله خطمه و ماندند از طول محاصر  
و سختی و عدم آذوقه سمره‌بان و بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته این بده مقدسه خراج شده  
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند و اگر داشته‌اند و با او ماندند و پسرش نیز نام  
و مادرش اسماء و معده‌دی از اصداق او در آنوقت ابن‌زیر نزد ذات‌النظاقین آمده گفت ای مادر  
سمره‌بان دست از یاری من کشیده و فتیله که اهل فرزندان درین سختی ترک من گفتند اینک قیامی  
که مانده‌اند که آنجا بهم پیش از ساعتی نبه و شبانت خواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و بان او  
هر مطلبی که اظهار نمایند رد نخواهند کرد و ای تو دایم بجهت اسماء گفت ای فرزندان تو خود تکلیف خویش را  
بستر میدانی اگر حقیقت خود تردیدی نداری و یقینی که خلق تو بجهت دعوت مسلمانان مقاومت کن  
و ثابت قدم باش و بان که اصحاب تو بدرجه رفیع شهادت فایز شده‌اند خود را مقهور بنی‌امیه  
مساز و مجبور و مطیع انجاشو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بدینده بوده که جمعی از بندگان خدا را  
زنجوای نفس به مالک دادند اگر کوئی من محترم و لی سبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز  
نمکن و تسلیم ندارم گویم اینجا از دکان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون غم‌خیز بری اهل  
میرسد پس همان به که حالا با نام نیکت برای آخرت روی و از دور و روزندگانی دنیا نیندیشی عیب  
گفت ایما در تیرسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدارزند ذات‌النظاقین گفت ای فرزند  
کو سفند که گفته‌اند اگر پوست از او برکشند مثل غلغله و از باری تعالی یاری خواه و در غم خود را بسخن  
عبداللّه صرا و خود بوسیده گفت ایما در من هم همین عقیده هستم و از اول عمر بحیات عاریت و سرای  
ناپایدار دل‌نشته‌ام و در اینجا که در آن می‌باشم داخل شده‌ام مگر برای اینکه کدام حال خدا را حرام  
کنند و دست از دوستی خداوند بردارند و تو شنیدی و باید برای من نمودی من امروز شسته‌ام و خواهم شد  
مبادا از هر کس من متأسف شوی کار خود را بجا بیاور تا که از پسر تو تا کنون از کتاب منگری نموده و مرا  
فراق و غم زفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دور می‌خسته و بر وقت کسی امان  
داده با او غم و مگر نگردد و عهده‌ام مسلمانی و تابیدی جور و ظلم و انداخته بشکار می‌تواند عمل خود را

ابود الحیر لیس له کفء  
 اعترکان غرته ضیاء  
 له المجد المقدم والثناء  
 قدیم المجد لیس له خفاء  
 وفاضلها اذا التمس القضاء  
 وبأسا حین تنسكب الدماء  
 کما ان قلوبا کثرهم هواء  
 علیه حین تبصره البهء

طویل الباع امس شیخی  
 اقبال کشع اروع ذی فضول  
 ان الضیم ایلمج هبرزی  
 ومعقل مالک وربع قهر  
 وکان هو الفتی کرما وجودا  
 اذا هابا لکما الموت حتی  
 مضی قد ما بذی رأی حسیب

در سره ابن شمام و مسامرات محی الدین حنین

مسطور است که مراشی مزبور در فوق را روی قبل از فوت پدر خود گفته با مخفی که جناب عبدالمطلب  
 در مرض موت خود را روی تمام حکیم البیضاء و همه و بره و صفیه و عا لکه را که دختران او بودند نزد  
 خود خوانده فرمود و مرثیه هائی که بعد از فوت من خواہید گفت قبل از من بگوئید و هر یک از آنها  
 برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را روی در انوقت نظم کرد و مراشی خواہران او نیز  
 محل خود مذکور خواہد شد. ابن اثیر کو چہا بنفر زن صحابیہ باسم اروی مشہورہ بود و و نفر از آنها  
 اروی بنت حارث و اروی بنت عبدالمطلب میباشد کہ شرح حال آنها نگاشته شد و نفر دیگر  
 یکی اروی بنت کریمہ در عثمان بن عفان و ولید بن عقبہ است و همچنین لاحتہ عثمان و ولید بن  
 اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبدالمطلب است دیگر اروی بنت الامیس کہ بختی سعید بن زید یکی  
 از عشرہ مبشرہ است اورا نفرین نموده و او ابتدا کور شد و عاقبت بجای افتاده و کدشت  
 علاوہ برین چهار زن دیگر مسماء باروی بوده چون معروف بام و سوسنیہ باشد در  
 حرف الف و میم ذکر او بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفہ ابوبکر و خواہر اش  
 است مادرش قیلہ یقینہ دختر عبد الغزا بوده اسماء از بزرگ عوام کہ یکی از عشرہ مبشرہ است در  
 سکت از دواج در آورده و عبد اللہ بن زبیر کہ در سن پانزاد و سہ سالگی در خانہ کعبہ اجلہا اللہ تعالی  
 بطلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد اللہ بعد از زید بن  
 معاویہ نہ سال در مکہ مغلطہ خلافت کرد و حجاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلدہ قتل

نزد عبد الملک فرستاد و جدا و جدا و چون یعنی قبرستان که منظمه دخی که در طرف راست کوه ایتوس  
 واقع بود دیگر کشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه نداد و اسماء نخواست از حجاج بخواست  
 نماید لهذا امر را حج بعد الملک گردیده او بحجاج امر کرد که عبد الملک را بیاورش نسیم کند و پس از نسیم غسل  
 و تکفین او پرداخته انجمنه را در حجون مدفون ساخت بنا برین جسد عبد الله القدر بر سر دار بود که از کله خیزان  
 رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود  
 در گذشت و ویسی موم در خوابنا شده خود کوید جسد این بنیر و دو سال تمام بر سر دار بود ولی اینجی ضعیف است  
 در صحیح مسلم منقول است که جسد عبد الله بن پیر بمقبره پیودانده خستند و مادرش بهم زدودی در گذشت  
 ابن اثیر در کامل کوید پس اقل عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که مجلس او حاضر شود و قبول کرد  
 ثانیاً با تهدید امر با حضار او و ادمار ایها با نگین نمود و دفعه سیم ذات النطاقین خود بخود حجاج باو گفت درین بیتی  
 که عبد الله را بان مبتساکردم مرا چگونه یافتی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیا یی پیر مرا خراب کردی و  
 آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی نقیض کذا یا مسیر یعنی در طایفه بنی  
 نقیض کثیر کذاب و کثیر فکاک کشنده است و آن طایفه کشنده توئی ابن جریر در صحیح خود ذکر کرده  
 است در اسد الغابه در ترجمه حال ابن پیر چنین منقول است که او در روز قبل از گشته شدن نزد مادرش  
 رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و ربائی یافت مادرش و جواب گفت گویا مکن شایسته  
 اما من تا تو را در یکی از دو حال نسیم را ختم بدن نسیم یا باید تو بعبادت سجدهات فایز شوی و فقره مرا  
 عند الله ذخیره باشد یا غلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع این سخن منبهره نمود و روزیکه عبد الله  
 منقول میشد نزد مادر رفت اسماء باو گفت ایفرزند مباد اینیم طایفه نقیض امری را ضعیف شوی که عاری بر  
 تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شمشیر باوجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با نعلت اسماء به ذات  
 النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبد الله از عنوان قبیلہ بنی عذره است  
 مثل معروف لا عطر بعد عروس راو گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل سیدنا  
 در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیلہ بنی عذره در ملک ازدواج عمر آده خود که عروس نام داشت  
 سنسکات گردید ولی پس از چندی عروس در گذشت و پس از فوت شوهر قبیلہ دیگر اسماء را در جباله نکاح  
 خود آورد و او را مخفی داشت روی بود و از دهنش رانجه گریه هشام میشد و گفت که شوهر دوم اسماء او را

نژاد و چهری نزد من بهتر از رضای خدا نیست بارالها آنچه گفتم برای ترک نفس خود نیست محض تسلیم  
 ما در گفته ام که در این حال متأسف نباشد اسماء گفت ای عزیزند امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر  
 مغلوب گردیده باشی این را که شتی ترا که تو اسباب اجرام من خواهد بود و اگر غالب آیدی سر و ویش  
 قدم پیش نه تا مال کام معلوم گردد این نیز گفتم ای مادر خدا ترا جزای خیر و بد از دعا فرو کند این اسماء  
 گفت پیسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری باطل قتال ننوده و تو حقا جهاد میانی آنکه بها  
 بدعا پرداخت گفت خدا یا بقیام لیل و صوم صبر عباد الله و باطاعتی که من و پدرش کرده رحمت  
 خود را شامل حال او دارم من او را بتوسعه و بر چه برای او مقدر کرده بدان اغمی شده ام و در این حال  
 باجر و صواب و شاکرین نایل دار پس این نیز بگوئیمهای ما در خود را گرفته بوسید مادرش گفت و داعی  
 عباد الله گفت بلی برای و داع آمده ام چه گمان میکنم که امر و زبرد و در زندگانی نمایم اسماء گفت و از روی  
 بصیرت برو و ایامایانیز من با تو و داع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و شکام معانقه دست  
 ذات انطا قین بزیبی که عباد الله پوشیده بود و در گفت عباد الله که از روی شهادت دارند جوش را بر کفا  
 میکند ز بدن نیز گفت من ایضا نفس طینان قلب تو پوشیده ام اسماء گفت و عمار طینان بخواب ساختن  
 بر کمر زن عباد الله زده خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دستها را بر کمر زد و رو به کمر نهاد و در

حالتی که این جبرامی خواند بدید	ای اذ اعرف یومی صبری
و انما یعرف یومه المحر	اذ بعضه یعرف ثم یتکر

اسماء چون این شنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابو بکر و زبیر بودند و جدّه  
 توصیفه است با بچه این نیز مثل شیر حمیده بر لک حجج نمود و پس از قدری معانقه برشته و در کعبه نماز و مقام  
 ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه بنفهم بود از ماه جمادی الاخری از  
 سال حنظله و بیحجرت و عباد الله نیز در این سال در تن بقدا و سه سالگی بود و چون عباد الله بن زبیر متولد شد و منین بگفتند  
 شامیان از فرط مسرت بگفتند عباد الله بن عمر گفت چون عباد الله بن زبیر متولد شد و منین بگفتند  
 و اکنون مردم شام اقل او خوشحال شده بگمیر میگویند و این کلام ناظر است بطلبی و ان منیت که بهود میگفتند  
 با شلمین را سخن ساخته ایم و دیگر طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کند بحسن را ظاهرا بنموده و در تن  
 سال حجرت عباد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این بگمیر گفتند خلاصه حجاج صبر عباد الله را بشام

سندیت عوفت که دین انماست و شرح حال آن در حرف بابا بدو بعضی گفته اند اخوات منونات نه  
 نفر زشت خواهر و یکت مادر که همان بنت عوف باشد باجماع اسماء بنت عیس در ابتدای اسلام با نوبه خود  
 جناب جعفر طیار یکجمله رفت و در اینجا عبداللہ و عیون پسران جعفر زبطی او بوجود آمدند پس از آن بزمین منور و بلند  
 بعد از شما دست جعفر طیار بانی مسجد هر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر و جبرائیل کجای علی امیر المؤمنین  
 علیه الصلوٰۃ و السلام داخل شد و یکی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عیس را شرف یک نیز حاصل آمد و آن این  
 بود که خواهری او میمونه بنت احبارت داخل در زوجات حضرت رسول اکرم کرد و دید خواهر دیگر او ام  
 الفضل لبانه و نه جناب عباس بن عبدالمطلب بود و خواهر صبی و لطیفی و سلمی بنت عیس سیمبی حمزه سید الشهدا  
 شرف جست و بلا خطات فرموده است که در وصف اسماء بنت عیس گفته اند وی اکرم الناس اصحابا  
 یعنی اسماء از حیثیت و اما دانی که بمرسانیده و اشرف ما است (یعنی نصیر عین بر وزن میر است  
 اسماء بنت محمد محدثه است جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان مشق میباشد و محمد بن  
 اسماء که از معارفیت از بطین او بوجود آمده می فرموده چند کتاب حدیث بر کلمی بن عدلان محدث  
 قرائت کرده و بعد از آن آنها را بکرات تدریس نموده است و درین خود متفرد بوده فیوض فضایل  
 و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بار بار بزیارت خانه خدا مشغول شده و ولادت  
 او در آخر سال شصت و سی و هشت هجری و وفات او در نیمه شصت و سی و هشت و در زمان نبوت  
 روایت حدیث احمدی از او متروک نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او  
 یعنی در ربع الاول سال مفسد و بیست و سه و گذشت ابن و روی در تمة المختصر و در معجم شافعی

کذلک فالتکثر اخت ابن صصری	تفوق علی الشافعی و شیب
طراذ القوم انی مثل هذا	وما التانیث لاسم الشمس عیبا

و مقصود ازین صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الاضماریه دختر  
 یزید بن النکمل الاشعری است پدرش از صحابه و خود نیز صحابی بوده و بمباحث بیان موصوف و عروفت  
 روزی از طرف سایه زنان صحابیة مانور و بحضور حضرت رسالت پناهی شرف منده عرض کرد  
 بآبی است و می بایست و اندان و افند و النساء الیک ان الله عز وجل بعثک الی الرجال و النساء کافه  
 فامناک و به الیک و اما کثیر النساء محصورات مقصورات قوا و یومکم و مقتضی شهودکم و

بقیله خود دید و اسماء گفت اذن بده بر قبر عزرا و خود حوس قدی کریخته ان تخت با اجازه داد و اسماء

ابیک یا عروس الاعراس  
مع اشیا لا یعلمها الناس

بر سر قبر عروس فته ابن چهاراب انطا میزد  
یا ثقلینا فی اهلنا و اسد اعند الناس

یعنی کریم بکنده بر تو بعروس عروهای کسیکه در میان کسان خود علم برداری بملاست رو باه بودی در روز  
حکمت و غیره بشیر ثابت است ای و توصفات جمیده دیگر بود که مردم از ان غیر بودند شوالی اسماء گفت

کان عن الحق غیر نقاس

ان صفاتی که عروس داشت و مردم غیر از حد حد بود

یعنی در وقت تمام براد لغافل و تسامح غیرت

و یعل السیف صیحات باس

و هنگام فرار از شر با شمشیر میبرد و دست بعد از ان باز اسماء و مدح عروس پر دانت گفت  
یا عروس لا غرة الا زهر القلیب انجم الکریه المحضر مع اشیا له لا تذکر

یعنی ای عروس توجیه خوشانی داشتی و خلقی یو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز داشتی که زبان نیاید باز شود بر اسماء پسید

کان عیوفا للحناء والمنکر

که آن غمناک عروس داشت بر زبان و روی چو گوشت

السر غیرا عسر

طیب لثکمه غیرا بخر

یعنی عروس را کاهای بد که راست داشت و خوشبوی بود و از دهنش در ایامه که به اسماء میفشید شوی بر میآید  
داشت که قدر آخری کنایه باوست آخر الام چون خواستند حرکت کنند اسماء عطردان خود را بر بنداشت  
و بجای گذاشت شوی بر گفت چرا عطر خود را بر بنداری اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد از عروس  
دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل مثل بعضی بجای مثل بود لا فحما لعطر بعد عروس گفت  
و شرح آنرا از غیر دانسته که شخصی در شب فاف از دهن خود ایچ که به اسماء میفشید نمود و از او پرسید از عطریات  
چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و بچکان کرد و ام شوی بر گفت لا فحما لعطر بعد عروس یعنی عطر را پس  
از عوی که در آن مخفی ندارد این گفته مثل شد و در وقتی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف  
و استعمال آن شود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء طبت عین زنی صبیحه و دختر عین بن  
محدود و وجه جناب جعفر طیار بوده و عین نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از  
این زن و نه نفر زن دیگر مرده و آنهارا اخوات شومنات خوانده و این تصدیق حضرت به  
ایمان انحضار الحقیقه ثانی عمده بر این ثابت بنماید و این در زن نفرو خواهد بداند یک مادر و مادرها

عرفنا النصر والفتح المبينا  
اذا كان الحديث عن المعالي

وراواخر این قصیده اسماء عامریه بوضع خوب

الموحدين عبد المؤمن على كاشية كبريت اولي  
لسيدنا امير المؤمنين  
رايت حديثكم فيها شجونا

و مناسب و نسب خود را بر امير الموحدين معلوم ساخته و اينكار را بوجهي احسن پرداخته است  
اسماء عيرت از عنوان اسلامبول و دختر احمد اقامه خاصه كيان خاصه و روجه حمود و جلال الدين  
خطاط مشهور و حسن خط بدرجه ثور خود شتمهار دارد اين بن چون از ثور خود تعليم خوا گرفته و جلال  
الدين ميل و رغبت تمام نكات خط را با خسته طوري براي او ترفي حاصله كه خط اسماء با خطوط او هر  
غير جلال الدين بكيده و پايه بوده است و بسيار چيزها اسماء نوشته و جلال الدين با سم خود رقم  
كرده است و از خطوط ممتاز اسماء كه رقم كرده و ديده شده است لوحه است كه تاريخ آن هزار و  
دويست و نيميت و دو ميسه با علاوه بر زمانى كه اسم اسماء متما بوده و در اين كتاب شرح حال بنا  
درج شدن شير يازده نفر زن اسماء نام ذكر نمايد و ميگويد كه همه صحابه بوده اند و از آنهاست  
اسماء بنت عوف معنوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شرعي عربست و معروف بقرش و اسماء بنت  
عوف غزاده است و باجر اى اين عاشق و معشوق در ترين الاسواق مسطور است و چون قريش در  
لغت عرب معنى ترين است و عمرو بن سعد بنا بر جودت طبعى كه داشته اشعار خود را بجاى انواع  
ترين مزين مى ساخته معروف بقرش شده و مملول را تير قرش ميگفتند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و  
مملول در چند موضع و محل ذكر شده اند و حجر طبر برادر زاده امر چون با و ثبات داشته ملقب بقرش  
اصغر كرده و بعضى گفته اند چون عمر و اين كرم

الذافق والرسوم كبا

معروف بقرش شده و اين تير يعيد نيت چه

دقرش في ظهرا لا ديم قلم

در شرعي عرب اشخاصى هستند كه تغييرى ايعيرات خود ملقب كرده اند و سيوطى در آخر كتاب  
منزل فضل مخصوص در احوال آنها نكاشته است و عجب آنكه در عرب بعضى از مردها بوده موسوم با اسماء  
ابن الحارثه و اسماء ابن بيان كه از صحابه بوده اند و اسماء ابن خارجة الفرارى كه جوالمزدنى است  
و از تابعين بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقيل دخيل بوده اعتما و از جوارى معتد  
بن عباد سلطان بديخت استبليته بوده است و مئينه دختر المعتد از بطن او بوجود آمده و شرح حال

و صاحب زادکم و انکم مشبه الرجال افضلتم علینا باجمع و الجماعات و عیاده الارضی و جنود الجنان و اهل الجحیم  
 افضل ذلک الجمادی بسبیل الله عزوجل و ان ارجل اذا خرج حاقا و ستم او محبا یا حفظا انکم انکم  
 و غزنا انوا انکم و بینکم اولادکم کما انکم فی هذا لاجرا و غیر ذلک یعنی پدر و مادر بغدادی تو با دای تمیز خدا من  
 از جانب جمعی نتوان بخصویر مبارک تو آمده ام ترا خدای عزوجل سنوشت بر کافه زمان و مردان فرموده و با تو بود  
 خدای تو ایمان آورده ایم و با جنس نتوان در پس پرده محجوس و در خانه های شوهر با خانه نشین ستم محل شوی  
 میائیم و فرزندان شما از ما بود و میباید و شما جماعت مردان بواسطه حضور و جوامع و کلا در آن نمایان جمیع  
 و عیادت بیمار و طبع جنازه با و جمعی مکرر بر افضل و برتری دارید و فضل از همه این اهل که مخصوص شماست  
 مردان جهاد فی سبیل الله شبیه و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید و اما موالت شما  
 حفظ کنیم برای لباس شما ایمان بر مییم و فرزندان شما ای کاداری و تربیت میائیم و در صورت ایام با هر  
 و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از استماع این عرائض و می مبارک است  
 اصحاب کرده فرمودند در امثال النقیات مقاله تیر از آنکه انیز بیان نمود شنیده اید اصحاب  
 عرض کردند که این بیگیم هیچ زنی ما این جن محضره و مغاوضه سبده باشد بعد از آن سید نام علیه الصلو  
 و السلام با سماء بنت زید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بر خفائی که از جانب بنت  
 نزد من آمده بغمان که اگر نتوان با اراج خود خوش رفتاری کنند و انهار از خود خوش شود دارند همین  
 عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل شبیه اسماء بنت زید بنا بر مسطور است  
 بن اسماء بنت زید زنی صحابیه و خاله زاده معاذ بن جبل که از کبار صحابه است و شجاعت و قوت  
 قلب مردان داشته در غزوه یرموک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را بر او عدا فرستاده است اسماء  
 بنت مسعود بن الدین دختر شیخ الدین محمد بن عبدالرحمن محدث و ما شیخ الفی الدین بوده و بنجال قبل از او  
 ابن حجر عسقلانی متولد گردیده و در کتاب انباء النعم ذکر او شده است و در ماه صبا شصت و چهل هفت  
 قدم به عالم وجود گذاشته و ابتدا بشخص علمی نام شهر کرده بعد با در سکن از راه عدا الدین مقرر می کنند  
 گشته است و در حال فی غافل و فاضل و در شمس و با قوی و ثبات بود و آینه التاجیم که شرح حال او  
 بسیار خواهراتین شبیه اسماء العامریه او دیده بوده است از آن بنی عامر از االی امیر سکن  
 بلیده اشبیله و در کتابت نظم شهرناری بنجال داشته قصیده ای صفت خانه و اسول خود بهر



محی الدین اعرابی در مسامرات از قول و سب یا از مخبرین ناحیه الرضا فی نکایت کرده گویند در ایام خلافت  
 لواتیق با سده بواسطه مالیات مضرتهم شدند و خلیفه جدا جستجوی سن بود و مرا طلب میکرد بنا برین سن بنفتم  
 در رسافه و سایر اماکن نزد کایت بوطن خود بماتم ناچار بر سر صبحا گذاشتم و در براری میگویم که جو انفرادی کریم  
 الطبع را بچکات آرم و در پناه او چند کاهی باینی بسر برم در آشنای کریمش خسته دیدم بطرف بخت  
 شنافتم در جلو چادر میزانی دیدم بر زمین نصب کرده و افشار مادیانی بران بسته اند اصل چادر شده سلا  
 کردم خوابی از روی پرده جواب سلام داد و گفت اطمین یا حضری ختم مناج الضیفان بواک الفدا  
 و محمدک التفر پس ازین گفته حرفهای سماحت آمیز بیان آورد و بر حسب قدم من پرداخت و با سحر راحت  
 و اطمینان مرا کردم گفت وانی لطمین المطلب و یاسن الرغوب من دون ایادی الی اصل العیصه و یاسن و  
 سفیر مینه فلان یوم من السلطان طالبه و اخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا  
 تشویش خاطر است و از خلیفه بجهتی خائفستم برین جهت آورد و گفت تقدیرم سناکت عن ذنب کبر  
 و قلب صغیر یعنی همان زبان تو از کتای بزرگ و دلی خرد درجهائی کرد و البته مرکب خطائی شده و از انرا  
 دولت را بر اسی است پس از آن دایم الته لقد صطلت بفناء جبل لا یضام بفناء احد ولا یجوع بعاجته  
 کبد با الاسود بن فنان احواله کعب و اعمامه شعیان صعلوک ایچی فی باله و سید شمر فی فحاله صدوق ایچا  
 و قودا التا خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن فنان است که امامیه بنت خرنج  
 او را بابایات مطور در فوق و صف و مدح نموده است امامیه بنت ابی العاص دختر ابی العاص  
 بن الریح بن عبد العزیز است و ابوالعاص بن شرف و امامی حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف و  
 شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نواده دختر بنی انزلی  
 صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان وارد دست میداشت  
 که کاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد با بچه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه سلام الله علیها که  
 خاله امامه بود و بختجانب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بر زنی  
 اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنا بر این بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را بزوج  
 کرد و بعد از شهادت آنحضرت مشارالیها بمغیره بن نوفل شوهر نمود بر و ابنتی امامه قبل از آنکه در جباله کلاخ  
 امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشت است امامه المهریه امامه یا امامه از آن صحابه است

بیشینه بعد از بیاورد و اعتماد چون در ادبیات همارتی داشته استحاری حاصل نمود ذات اعز است  
 در مسأله شمس محمد الدین بن عربی اعز است از زمان باویه بخند نوشته و حدیث بن عبد الوهاب بن سیده الله  
 یکی از خلفای بنی عباس با عربیه عاشق شد و او را در جهاله کج خود آورد و اما هوای دار اختلاف و ارماساب  
 نیامد و زمانه کافی خصمه را پس نبرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شد و شخصی فرزند آن و سنگ و کدر بود و  
 خلیفه از او سوال کرد که چرا بشا نشینی و لبست بخند آرمایه شود و خود را مشغول نمایند و در زیر پرورزد و  
 میوهی عربیه گفت مرا بصحرای خیمه های حرا نشینان دیشی که شبانان میدکشدند و صدای آنها را  
 میل مغرطی است خلیفه در آن نقطه شهر در کنار و جله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان که بخت  
 خور را در حوالی قصر برادهند و قصر را مشغول نمایند و عربیه را در آن ساکن بیاخت عربیه چون وضعی  
 شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد بخند او را بیشتر آفریده و مخزون ساخت و وی خلیفه  
 سانی بقصر مشغول رفته دید عربیه بگریه و زاری مشغولست و این ابیات می خواند بنیست

و ما ذنباً عربیه قدفت بها	صروف القوی منینیت لم تزلت
تمتت حالیب الرحاة و خیمه	بنجد فلا یقضي لها ما تمتت
اذا ذكرت ماء العذیب طیبه	و برد حصاة آخر اللیل انت
لها انه عند العشاء و انه	سمیه اولوا انتاه بکنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقی حاصل کرده با عربیه گفت غم مخور که مرا خود نایل شدی در کجای سر باش  
 و نیز و قوم و بیله خود و او را با جمیله سباب و اما شایسته کی که در قصر شوق بود و بطن من و فرستاد و بعد  
 هر وقت بشکایت میرفت با عربیه ملاقات میکرد اما ابیائی که از اعرابیه نقل شده است بیت این با تمیز عربی  
 در دیوان نوبتیش عامری مصحح است و قهحیت چهارمی را اشاره الیها بران افزوده است و نظیر  
 و استان اعزیه بعد از بیاورد اما همه بنیست مخمروج از رخسای عرب است که در این شعر همارتی داشته  
 و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قحان که از جوانان عرب است بهر دهم نظم کرده است بهیت

اذا شئت ان تلقی فتی لو وزنته	بکل معذی و کذلیمان
و فی بها فضلا وجودا و سوددا	و زیافذالک الاسود بن قحان
فتی لا یری فی ساخر الارض مثله	لیوم ضرابا و لیوم طمان

در سال نه صد و بیست و هجری در نیم ماه ذی القعدة در نندسته است این برتر جای امه خالق که از  
اشیاخ سیوطی می باشد و مشاعر الیه در کتاب منجم ذکر می از و نه و دو ابیات مانده را از او ثبت کرده  
امه العزیز شیرینیه زنی بوده است اندکی که در شعر و ابیات مهارتی داشت و دو بیت مطهر  
در ذیل که از ابیات راقعه می باشد و متضمن مضنون لطیفی است در فحش الطیب باین ترتیب آورده

لحظنا یجرحکم فی الحدود	لحظکم تجرحنا فی الحشا
فما الذی اوجب جرح الصدود	جرح یجرح فاجعلوا ذابدا

اما در سایر کتب ادبیاتی که کتاب شرح العیون فی شرح رساله ابن ندیم و دو بیت مطهر را هم  
و خیر المشکفی معشوقه ابن ندیم و نکاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب مثنی فرمودین گفته

اوجیه من یاسیدے	جرح یجرح لیس فیہ الحجو د
وانت فیما قلتہ مدع	فین ما قلت و این الشهود

اتم ابان این بیتیه پیش فرامی بن عمر و شاعری بوده است قادر و اتم ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بسیار  
و ارامی مهارتی و افراد اشعار معروفه و ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته مبین آنکه وقتی این  
و میته شاعر فرامی بن عمر را نزد زوجه خود دید کسی به بھلوی اوزده اورا بگفت اتم این چنین گاه میگو

بأهل و مالی بل یجل عیرے	قتیل نبی یتیم بغیر سلاح
فهل اقلتم بالسلاح این اختکم	فقطر فیہ للشهود جراح
فلا تطلعوا فی الصلح ما دمت حیة	و ما دام حیاً مصعب جناح
الم تظلموا ان الدواشر بیننا	تدور و ان الطالبین شحاح

و بیت اول اشاره نموده است باینکه این و میته قاتل پسرش از اولاد عامر بن تمیم است این شهر بود  
و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته پوینده نباشد که قاتل بیت  
اول از ابیات مطبوعه در فوق را با تواتر بعد مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم  
قافیه گفتا گویند که بعضی از اشخاص کم بصیرت وقتی باین معایب نگذاشته و نمیکارند تا بهر جا که نظیر  
این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود گویند و عمل شاعر آشنائی صاحب طبع و عظیم داشت  
و قوافی اشعار او غالباً مغلوط بوده و روزی بیت مطبوعه در ذیل را نظم کرده بدعل عرضه داشت

این اشعار در بعضی از کتب  
از انشاء الله امه امیر  
و کان داخل من و بیست  
و کان از انب و اعمای قلم  
از انب و اعمای قلم  
و سبب من قلمه سل الشع  
و سبب من قلمه سل الشع  
و سبب من قلمه سل الشع  
و سبب من قلمه سل الشع

و مرید اسمعیله او همیشه در نظم اشعار دستی داشته از جمله در شعر مرسوم و در ذیل در کشته شدن او عفت  
 بیودی گفته و ابو عفت مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خجاست اعمال و دشمنی  
 بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خود را می پیکر و سالم بن عمر از صحابه او را قتل رسانید و امام مریدیه گفت  
 تکذیبین الله والمرء احمد ا  
 لعمر الذی امتك اذ بقس ما عین  
 ابا عفت خذها علی کبر السن  
 جال حیف اخر الدهر طنة

صاحب کتاب موابب لذیقه کوشش نفرزن صحابه دیگر با هم امامه مشتاقا بوده اند که یکی از آنها امامه  
 دختر حضرت حمزه است امامه القند زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و  
 در آلتیات شیخ سیکفته دیوان مرتب دارد و معروف بصفتی امامه القند مشیما چه در اشعار خود و حدیث  
 تخلص کرده در هر حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر قاضی زاده نبوده در سال هزار و صد و پنجاه

در کشته شدن مطور در ذیل از نتایج افکار است  
 بلکه مشب صبح دکن مالان ایدن سن سین بن  
 اقا جسنکه حیران ایدن سن سین بن  
 هفت کچر کوکمه همان ایدن سن سین بن  
 دست تدبیر لیلیه چاک او سوخی دالان فراق  
 امه اچلیل از صلی ای زن عرب و دارا

مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند از باب سلوک و صلاح معاصر  
 وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند اخر الامر دفع خلاف را قرار داد  
 که از امامه اچلیل یعنی با سوال کنند مشارالیه و جواب آنها گفت ولی است که در ایران بحق مشغول  
 باشد و ایاد خلق منصرف و مطلقا تعلقی بدینا و زخارف ان نداشته باشد آلی از خدا بغیر ندارد  
 امه اچلیل پس این تقریر و تحقیق حال ملی و معنی ولایت یکی از آنها را کرده گفت هر کس یکی از شما گوید  
 شخصی را ولیا بوده است که وقتی از حق بخیر دیگر اشتغال داشته با و ننماید و بداند که در حق گفته است  
 امه انخالق دختر عبداللطیف بن صدق بن عوص المنادی یعنی است که از محدثه های معروفه

بشمار می آید ولادت او در شصت و نیندره بخری و در مجلس درس جمال الدین جمعی پدر الف بنت  
 اجمال که پیش ذکر او شد حاضر می شده و قدری از مندا احمدی و محمد صغیر طبرانی را با و فرات کرده نیز  
 از سیره ابن شام کسب نواید نموده اکثر حدیثین با و اجازه داده اند افسوس که مالک و منباج ایلی  
 را از بر داشته و می نوشته است عمری طولانی کرده و از اساتید محدثین بعد از آنها نقل روایت می کرده

حالات شان ابوایوب همین پس که چون خدمت نبوی ۲ بدر بنه منوره هجرت فرمودند خانه ابوایوب  
منزل گردید تا وقتی که مسجد و خانه حضرت بنا شد ابوایوب کشته است خانه ما طبقه بود و شش  
و فوقانی چون حضرت رسول تباران زانیه شربت و روزی فرمودند طبقه بخانی منور و در شب که شد  
ملفت شد منسک حضرت رسالت به طردی آتشی است بهایزاد و است که خدمت و طبقه  
مختانی باشند و در فوقانی و همین مطلب را به همسر خود اتم ابو جحشم و او تشدید من کرد و ما هیچ ازین ایتم  
خواب نرفتم و بسیار متوش و بر لبان خاطر بودیم صبح بجه بر پرورد حضرت پیغمبر گفت حبه شرح خیالی  
جوابی شب را عرض دادم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرمود و از طبقه زیرین به بالا شرف فرما  
کردیدند اتم البنین بنی عبد العزیز و خضر عبد العزیز اموی و زوجه و ولید بن عبد الملک بود و بعد  
و سدا و معروف و بوصف و کا و رشاد و موصوف شجاعا اتم و در اصنام و بدل خیرات و بت است  
جاء و در اعطای صدقات ساعی و عجا و چنانکه گوید هر هفته بنده و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر شمرده  
شاد و میم و بجلاوه فصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور است روزی عتبه مشهوره که بیشتر شاعر معروف عرب  
نزد او آمده بود و از او پرسید از اینکه بیشتر میگوید

فرض کل دین فوق غریه

نزد او آمده بود و از او پرسید از اینکه بیشتر میگوید

معلوم میشود تو چیزی با و وعده کرده و در ادا

وعده مطول معنی غریه

ان تمام طله و ساجه نموده که از طال تو شکو میگوید گفت ملی بوشه با و وعده کرد و اتم و از وفای این وعده  
ابا دارم اتم البنین گفت او را از انتظار بیرون آر که آن بگردن من پس اتم البنین ازین گفته پشیمان شد  
و بختاره اخیر و چهل غلام آزاد کرد و بار بار میگفت کاش من زبان ندا شتم و اینکه را بر زبان میآورد و من عجب  
ایست که با این دروغ و عفت در کتاب انانی و نواة الرقیات در ترجمه حال عبد الرحمن بن سحبل شاعر  
مشهور و بوضاح این خبری بام البنین نسبت داده اند و ان نیست که در سالی مشار لیب زیارت بیت اتم  
احرام رفت و ولید بن عبد الملک شجرای عصر اعلام و غنن بود که در این فرا زام البنین و کنیزانی که با او  
همراه اند میگویند و در استخوانی اتم بنزد و در میاب تاکید میکند و چون ام البنین بیکه میگوید  
بنمایش اندام خود پرداخت و بگوید در اطمینان ساخت تا ادا باشد و بوضاف او پروازند و قصاید و  
قطعات در اوصاف او سازند و مضربا بوضاح این مفتون گردید و با و کنیزانم داد که در تقررات  
خود از او ذکری نمایند و پی آرست که بیشتر از ولید بترسید و از اتم البنین چیزی نگفت بلکه شعر می چند

ان ذلک بشدید لیسر یخچال الفار | و یخاضر کان لایشوق فی الخازن

و عجل گفت برادر این شرفا فیه نذر و زیر که در مصرع اول وی براء است و در ثانی را به مشاعر گفت موی  
مصرع ثانی را نقطه گذار درست میشود و عجل گفت بسیار خوب اما بعد او آخر مصرع اول مرفوع و ثانی  
مجرور است و این نیز عیب خواهد بود و مشاعر گفت تو عجب مرد جمعی هستی چه لازم است اعراب کنی  
تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است اقم ایمن را در اسامه بن  
و دایه حضرت بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابه  
بشمار میآید و جلالت قدر او معلومست و محتاج میان نیت اسم ام ایمن بر که دختر ثعلبه و در اصل  
انجاری حبشیه جناب عبداللہ پدر فرخنده کو حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبیده بخاشی  
بوده چون اول سپری که از بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده و او را ام ایمن گفته اند بعضی علم و را  
آتم الطباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را  
بجده یحییئده بودند بعد از عبید اقم ایمن را بر بنی بزید بن حارث دادند و اسامه بن زید از وجود نیت  
برخی گویند اقم ایمن را جناب عبداللہ ازاد کرده و جماعتی بر اینند که او را زاد کرده حضرت رسول  
است و فقی آمنه و سبب لغزم ملاقات ابن خال خود غریمیت مدینه منوره نمود و در معاودت  
و محل موسوم به ابواء بدار بقاء ارتحال فرمود و از آنجائی که اقم ایمن بود و بنا  
بر این بزرگوار میفرمایند اقم ایمن اتی بعد ایمی و مشار لعیب را کمالاً محرمت و رعایت میفرمود و اند  
و مخصوصاً بدین او تشریف میبرده اند اقم ایمن سکام رحلت پیدا نمیداد در قید حیات بود و زیار  
الوصف در آن هنگام کریمه وزاری میسند و از جهت سقاری او پرسیدند گفت من از آن حال حضرت پیغمبر  
نیخیز بودم و میدانستم که آن بزرگوار بدار بقاء عازم است کریمه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه  
بجانه نامازل میشد اقم ایوب انصاری زوجه ابویوب انصاری است که از شایسته  
صحابه میباشد و دختر قیس بن عمر بن امیه افسس خزرجی است از جماعت انصار که ایشان را ثنویین  
اهل مدینه گفته اند ابویوب در اسلامبول از بقاء مشهوره و زیارتگاه است در صحیفه الاخبار  
مستور است که از دیرگامی عیسویان انسر زمین هنگام استقامت بدان بقعه میرفته و دعائیمند و در

نگرفته ام و ترا نیست نامم مشارالیه اصرار و احوال کار کردیم خود که معرفتی بحال تو ندارم ام جعفر گفت ای  
 و شمن چند اگر مرا میشناسی هر چه را اشار خود مرا نام میری و میگوئی من بام جعفر اینطور گفتم و ام جعفر بطور  
 بمن جواب داد اینک من بهمان ام جعفرم باجمعه ام جعفر در محضر عامه احوال را شمرسار و خود را بری  
 الذمه کرد ام جعفر بیل بنابر قول ابو الفضل میدانی از تو ام ابی برره و بوفادری و عربت شهر و ثلث  
 که اوفی من ام جعفر سبب شهرت او اینکه شخصی منم بشار بن اخطاب بشارتی شد ام جعفر او را از  
 دشمنان خطا کرد و کان نمید که او را در خلیفه ثانی است چه این واقعه در همان زمان بود وقتی در مدینه متور  
 نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبر داشت گفت بمنقدر که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و محرابی  
 که با کرده منون میباشم و از آنجا که ام جعفر از بنای سبیل بود خلیفه انبیت المال چیزی باو عطا نموده او را  
 محاورت داد و بنا بر مطورات ابن اثیر ام جعفر کینه بدست نفرزندان صحابیست که یکی از آنها فاطمه بنت اخطاب  
 خواهر عمر میباشد و زوجه ابی اسب که در حق او تماته اخطاب گفته شد و نیز همین کینه را دارا بوده و ام جعفر از  
 نساء مشوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی مغیره بن شعبه و ابی البصره بخالطت با او ششم و از  
 منصب خود معزول گردید و برین ریه موی لب است ابو بکره اشقی صحابی و برادران امی او زیاد بن اسیم  
 و نافع بن کلده و ثعلب بن معبد شهادت دادند تا چون شهادت زیاد و مقرون بشرایط مقرر بنموده  
 از جمیع معاف گردید و شرح این واقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبیه بنت ابی سفیان از زوجات  
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی منوم بعبد الله بن  
 حجن او را برنی گرفته و این زوج و زوجه را و ایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بحکمه که بجز نگاه  
 اولیه سلیمان بود مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبیه دختر عبد الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبیه گفتند  
 و اسم او را به بود عبد الله در جلسه مرتد و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این بن را تکلیف نمود ام حبیبیه  
 قبول نکرد و عیب بداد بدین جدید خود در جلسه در گذشت و ام حبیبیه بواسطه ثبات دین اسلام بجز نگاه  
 رسول اکرم متفر کرد و در تقصیل این اجمال بعد از فوت عبد الله ام حبیبیه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت  
 و شایسته که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجرای او آگاه بودند در سال هجرت  
 هجرت که بلوک اطراف سفر امور و احوال را از غبت خود مختصر میفرمودند و بن امیه القصر را با نامه  
 اصحمت بن بحر سلطان حبشه فرستادند و ضمناً سفارش فرمودند که سلطان مشارالیه ام حبیبیه را در حبشه

بنام غاصره جاریه ام البنین نظم کرد اما وضاح ابن خرم را بر کنار رخساره صراحت گفت شعر  
 صدح البین والتفرقت قلبی | وقولت ام البنین یلبتہ

ولید این بیت شنید و قبل وضاح ابن خرم را داد بعضی گفته اند بعد از موسی حج ام البنین وضاح ابن را  
 دعوت کرد و او در صند و تی رفت و صند و قرابری ولید بردند و پس اینچندی بمطلب لشکار  
 شده وضاح ابن مستول گردید تا وجه اینکه عبد الرحمن بن اخیل را وضاح ابن گفته اند امیت که سپید  
 وینی بوده و جمالی کمال داشت گویند او و مقنع الکندی از فرط خور و بی همیشه از اصابعین اندیشه نمود  
 و هر وقت قصد مجلس و محفل میکرد نقاب میبنداشتند و او گفته ابو الفج و ابن خلکان مشاخر شریف  
 آن کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریمه نظر بوده و اگر گفته مشار لهما صحیح است و ام البنین بکثیر وضاح  
 ابن عتبی ننوده و سیحامی داده باید بگوئیم از خواهان کمال شده و ایضا مصفون جمال و تهنه علم علی کمال  
 ام البنین بنت خراب الکلابیه زوجه حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده و آنحضرت پس از  
 صدقه طاهره سلام الله علیهما اولی فی را که بمزاجت و بستر است یا فرمودند او بود و چایا سپهر تنگ  
 یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چه را در کتاب تطات حضرت ابی عبد  
 بحیدر علیه آلاف التحية و الشفاء بدرجه فیه شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیه ام ولد و ابی حواری  
 حضرت امام بهام موسی کاظم علیه السلام بوده این ام البنین روی یا همان نام داشته و حضرت علی بن ابی الرضا  
 از لیل او بوجود آمده و حضرت موسی کاظم و ابی الوالد و خطبه خدیجه و بنیه بودند و ذکر حمیده در حرف خایا  
 ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان پرشته شده و میرتی را گویند که  
 دست جات عمار کردند و عبد الرؤف المنان وی در کتاب کوحیات خود که موسوم به اجماع و البلاغه و  
 ایند و معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل تکاشف شود و این معنی سرق دارد و اینصنف

بام بنین مرجعه الیه | و ما ولدت و ما حلت جنینا

ام جعفر از زنان انصار و از قبیل بنی خطمه بوده و بعفت و صبا و درایت و ثقل اشخاص  
 داشت و احوصل ابن محمد الانصاری از شعری اسلام بنای حق و حق او این شعر گفته است

لقد منعت معروفها ام جعفر | وانی الی معروفها الفقیر

گویند روزی ام جعفر نزد احوصل آمده گفت تمیت کو غدا ان مراده احوصل گفت من از تو چیزی



عبداللہ بن کثافہ و المرحی و مفسرین ما اذا ما صاحب بیج و کثیر لا تسمى لحزن	اذا ما اللہ امر قبل بالهنات بداہیة و خصم العضلات و ابکی ما یبیت الباکیات
---	--

اتم حکیم المخرومیتہ زنی صحابیہ و دختر خارش بن حنیام المخرومیتہ است کہ از رؤسای  
قریش بودہ بسیاری کہ فقط نظر اتم حکیم معروف و در مرج الضفر در نزدیکی شام بطرف حجاز و قسطنطنیہ  
بشارت را میباید باشد اتم حکیم المخرومیتہ ابتدا در مواجبت سپر عوی خود حکمتہ بن ابی جہل بود و در یوم فتح مکہ  
قبل اسلام نمود و برای شوهر خود حکمتہ دخترت رسول امان گرفت اما حکمتہ از انجام کہ عداوتی سخت  
با دین اسلام داشت چون مکہ فتح شد سمیت مین کہ بخت زوجه اش اتم حکیم از تنقب او رفته در سال  
مین بر وقتی کہ میخواست کشتی نشیند با و رسید گفت تعلیم ترین اس و کہیم ترین مردم برای تو امان  
آورده اوم و او را امر اجبت داد و بکنه حضرت نبوی متشرف ساخت و سبب قبول اسلام او  
گردید و حکمتہ در غزوہ یرموک مقتول شد و بعد از او اتم حکیم بخالد بن حید کہ از صحابہ بود و ماخر ذکر دید  
در آن اوان و عقبہ اجنادین پیش آمد و خالد منکوئہ خود را همراه بر داشته و زفاف را بعرض راه  
قرار داده وقتی کہ در مرج الضفر منزل نمود خالد خواست عمل زفاف را با انجام رساند اتم حکیم گفت  
خواست بعد از پرانندہ ساختن صفوف دشمن این امر باذن اللہ تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید  
گفت بخاطر من چنین دار و میشو کہ من در اینجا مقتول شوم بنا بر این اتم حکیم موافقت را میخالد  
نمود و دو ہما بخا در نزدیکی جبر خیمہ بر پا کردہ زفاف بعمل آمد و بدینجبت جبر مذکور معروف فقط  
اتم حکیم کہ دید با بخلہ بعد از زفاف ترتیب طعام کردہ بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد  
و شرف عینک کرد و خالد کشته شد و در آن روز اتم حکیم المخرومیتہ با ستون خیمہ قفت نفرار و ششما  
مقتول ساخت اتم حکیم الواصلہ بنا بر مسطورات صاحب آغانی اتم حکیم الواصلہ زوجہ  
عبد العزیز اموی و از شرفای زمان قریش بودہ است چون شرف و کمال جن و جمال را با ہم وصل  
کردہ معروف بو اصلہ شد و دختر او زینب الواصلہ را نیز الواصلہ بن الواصلہ گفته اند بخانکہ ذکر آن  
در محل خود بیا یقعدہ مواجبت اتم حکیم و اصلہ با عبد العزیز در حیات و حضور جدا و عبد الملک بن  
مروان معتقد شدہ و در مجلس عقار شرفای معروف جبر و عدی بن افعی بر حسب دعوت حضور



میگردید و کتب محاضرات درجائی که از علم معاد سخن میگویند حکایتی ازین اتم اخیر نقل نمینمایند و اینست که معاویه بن ابی سفيان کوفه نوشت با اینضمون که اتم اخیر در خبر عرس را نزد من فرست تا از وضع زقار و سلوک تو در کوفه از او سوال کنم و اگر از تو خبر کوید تو با هر چه دهم و اگر شبهه بجز از اسم چون مکتوب معاویه بن ابی سفيان اتم اخیر رفت و برای او بخواند اتم اخیر گفت من از راه اطاعت معاویه خارج نشده ام و راه خلای نرفته بجهانم و دروغ نمیکویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی معاویه را ملاقات کنم با بگله اتم اخیر غیبت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای اتم اخیر من با تو همانطور که نوشته زقارم از تو چه یا خواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا بگو خواهی داد و تو چه در حق من خواهی گفت اتم اخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد نخواهم کرد و چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت اتم اخیر با تاسیش و رحمت طی مسافت نموده تا بدر خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چندی روز در وقتی که نماز و اصحاب حاضر بودند اتم اخیر را احضار کرد اتم اخیر حضور پیوسته بماند و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله وبرکاته معاویه گفت علیک السلام یا اتم اخیر آیا در عرض راه بتو خوش گذشت و آسوده بودی گفت بلی همه جان خوش گذشت و بسیار است و خوشی باینصاحت عزت رسیدم معاویه گفت ای اتم اخیر بگو اسطه حسنیت خود بر تو دست یافته ام حالاً باید عرض نمایم که در قیقه صفین بنو قریل عمار بن یاسر سیفتی بازگویی اتم اخیر گفت چون بعد از آنروز آن گفته با را مگر نگذردم اما از خاطر مرفته آنروز هم بعلت صدمه و ضحیی که بدان دوچار بودم آنخبرها بر زبان آوردم اکنون گفتن اینها بی اثر است اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام حرفهای آنروز اتم اخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من اتم اخیر را دیدم سوار شتری بود و تازیانه بدست داشت و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه آتشگشا نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده و خلعت چهل و انگذشته و عقل را بر شما دیده به آن کما شته خدا شما را رحمت کند کجا میرود یا از امیر المؤمنین علی فرامیکنید یا از قتال میگریزید یا از اسلام اعراض می نمایند نشیند و اید خدا تعالی فرموده است و لنبلوکم حتی تعلموا

بهر ساینده و شمراد و شهنش و تبرکات انبیا و جنت نهم آوردند و ده هزار درهم مملکت فرستاد و نیز صاحب  
 افغانی گوید ام حکیم الواصله شرب خم مرصدا بوده و قدح که سببانی داشت که با آن شراب می آید  
 و کاس ام حکیم نزد ابا مشهور و از مشا و مثقال طارقیب یافته و اساری در باب این کاس گفته اند  
 که در حله نرود همه افغانی مسطور و از انجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید سبب بیت

عللانی بغاقت الکروم	واسقیا فی بکاس ام حکیم
اهل الشرب بالذامه صرفا	فاناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابه دیگر باین اسم نامیده شده اند اتم خارجیه دو نفر زن اصحاب بیان اتم  
 معروف بوده اند و اتم خارجیه زنی بوده است از نساء مروه و عرب در زمان جاهلیت که نکاحش  
 حال او از ناخن فیه خارج است بمقدور برای رفع التباس گوئیم این اتم خارجیه چون بزودی آسانی  
 قبول نکاح بر مردی نموده نکاح او ضرب مثل شده در مراهری که زود و آسان صورت پذیر میگردد  
 می گفته اند اسرع من نکاح اتم خارجیه پس مثله نمائند که اتم خارجیه جالبه موضوع مثل است لا غیر با هم  
 انخمار این زن زوجه ابو انجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید انا ابو انجم و شعر میگوید  
 چون در حق زوجه خود گفته است شعر

عَلَيْ ذُنْبَا كُلِّهِ لَمْ أَصْنَعْ

و انشور در شواهد تخنيس ابرار شده بمقدور لازم  
 بود از اتم انخمار ذکر شود اتم انخمار البغدادیه از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف  
 بحال النساء بوده و در بغداد از مذکاتی نموده از معايف علمای زمان خود که تخری کامل داشته اند  
 و بافاقت و تدبیر طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المظفر الکافدی و تجماع انجری را دیده بطور  
 استماع اخذ علم حدیث نموده بعد با انتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عمار و قاسم  
 نقی الدین سلیمان و ابن سعد و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحرین انصار اهل  
 اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه مکه معظمه رفته و حج نموده  
 در سال شصده و چهل هجری درگذشته است اتم انخمار بنت انحرش زنی است تابعیه از  
 اهل کوفه معروف بنده کا و در سخن سرائی قادر و توانا در حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله انمود  
 ولی با اصحاب معاصر بوده در او ان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام حکایت

با وادند بر این فتح احوال در سال سی و ده هجری از کشته و در باب الضعیف دمشق مدفون گردید و  
 بعضی گفته اند ابو الدرداء بدین سبب با کشته شد که در اسکا راست و مرقد ابو الدرداء میگویند سبب  
 این امر در آن دیار است یا صما قبر ابو الدرداء نامیست و غیر ازین قبر بقدر دیگر در اسلامبول است که سبب  
 بصحایم بدین نزدیکی چنانچه مرقد ابو الدرداء باقی بقبر است چنانکه ابو الدرداء در وجه دیگر داشته که او نیز کتفا  
 با تم الدرداء بوده ولی ازین را بعد از ولایت حضرت رسول ص در جباله نکاح در آورده و در کثرت  
 حضرت در منزل رسول ص منتهی شده است اتم الدرداء خیره را اتم الدرداء کبری میگویند و دختر بی حدردا  
 سینه برده و اتم الدرداء که بر این بنا کتبت ابو الدرداء رسیده معروف بصغری پیشه و حیمه نام  
 داشته است اتم رحمة القشیری زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان  
 فصیح و اتم شغری از ادب و بیاض دانسته و گفته اند روزی ازین بجنو حضرت رسالت پناهی  
 آمده و عرض کرد: یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته انا ذوات الخدود  
 و احدا ابوعلم من بیات الاقدام و معاهدات المهاد و لا حظ لنا فی الجیش فلهنا شیئا  
 یقربنا الی الله عز وجل این عبارت رحله شبیه بیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بجنو حضرت  
 رسول ص عرض داشته و شرح حال اسماء انکاشته ایم و معنی آنست که ما زنان پرده نشین میباشیم  
 و در زیر حکم و فرمان شوهر بای خود مستقیم و با مورخانه داری و بزرگ کردن اطفال تربیت آنها مشغولیم و از هر  
 و ثواب حسابی بهره ایم چیزی بماند که وسیله تقرب ما بجنو حضرت پروردگار گردد و رسیدن بپایه رفعت  
 شما زمان از ذکر خدا غافل شویم و چشم خود را از دیدن نامحرم بیندیده و طوری تکلم کنید که بیکانه صدای شما  
 بشود ما جور و مشاب نخواهید بود در کتاب اصا به سطور است که بعد از آن حال حضرت بنوی اتم علمه  
 القشیری چنین جمله السلام را در بر گرفته و کوچ بای مدینه می گشت و اشک می ریخت چون بدر خانه حضرت

فاطمه رسید با اسف تمام این بیت انشا و نمود	یا دار فاطمه المصنوع ساحتها
هیبت لی خروا حیث من دار	اخر و مان زوجه خلیفه اول ابو بکر پیش

و حاشیه و عبد الرحمن از لطف اتم رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای ایشان  
 شرف بزرگی داشته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است اتم سعید دختر عصام  
 تمیزی و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده چون شمس سعید ویه بوده و در حرف سین



انصار ابو طلحه انصاری و ارجو است کاشد و ابو طلحه اگر چه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبل  
 اسلام نگردیده و از دشمنین شمرده میشد انیمو همت متعذر مینمود بنابراین ام سلمه در جواب گفت من مثل تو  
 شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بهتر انانیم اما منی که در پیش است آنست که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت  
 نیستی که خدائی را که پرستش دنیاى از زمین میروید و بعد سوخته شود شرم نمکخی که بجایه جوی سجده میری منخن  
 در ابو طلحه اثر آید. و انصاف داد و مسلمان شد و ام سلمه را تزویج نمود و نکاح میکشد و انبیا ۳ بدینگونه  
 هجرت فرمودند و در منزل ابو اویس جای گرفتند برایت از مسلمانان بعد و روسع و استطاعت بدیده بخت  
 تقسیم کردند و در زمان ام سلمه سکونت بود و چیزی نداشت که بدیده انتخاب نایند چار سپردنش را  
 که دوازده ساله بود و بجنه حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول اللہ این سپهر را برای خودت  
 گذاری شما آورده ام قابل انحضرت نیست اما خادم شما و فرزندت دعائی در حق او فرما بد حضرت  
 بنوی دعوی ان بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و رکت دعا کردند و از اثران دعایش  
 یکصد و سه سال زندگانی کرد بشما و فرزند از او بوجود آمد که بمقاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو  
 دختر و اموال و کثرت ان نیز از اندازه حساب و تخدیر و ن شدنش در خلافت عمر بصره رفت  
 که بر دم علم فقه آموزد و در سال بود و یکت هجری در اینجا بدار بقارفت ام سلمه خواهری داشت  
 کنانه بام حرام که او نیز در حضرت بنوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی اللہ علیہ  
 بعضی اوقات بخانه آنحضرت شریف میردند و روان گرمی هوا در آنخانه خواب قیل و له و استراحت  
 مینمودند و حضرت بخواب قیل و له مقاد بودند و روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شد و چشم کشودند و بگویم  
 و بهتر از این فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رویا بعضی از امتنا نم را دیدم مثل پادشاهان که بر رو  
 تخت قرار میگیرند بجز انحضرت (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول  
 اللہ دعا کنید که منجم با انجماعت باشم و در ان غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از همت خواهی  
 بود و این فرودۀ فتح جزیره قبرس بود که پیغمبر دادند با انجمه چون خلافت عثمان رسید عمار اسلام بجزیره  
 و ترغیب معاویه برای فتح جزیره قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عباد بن القصاصت  
 با آن اردو همراه شد چون با جزیره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه سراسی بانی گرفت و ام  
 سلمه بخت سیم نیز زنی صحابیة بوده است ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

ترجمه حال او باید و اتم سعه کنیه مفت افراض صحابیت است که یکی از آنها مادر عبد بن حاد و سیم و او  
 برای پسر خود نوشته کرده و گفته است **و بسم الله الرحمن الرحيم** و بعد از آن **الحمد لله رب العالمين**  
 سئل به مسدا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که این نوشته تکذیب امام سعد و منادی  
 و قبیله کوی و من خصایل المصطفی ان یخرج من شفاء بماء اتم سلمه از زوجهات طهرات  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی ایتنه بن المغیره المخزومی به باشد اتم سلمه ابی ابی الوصل بن  
 عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندش آورد که او یا سلمه نام نهاده از زمانه اتم سلمه این کنیه گناه  
 گردیده و از اینجا که دارای فصاحت بیان و فصاحت عقل بوده بعد از آنکه شرف مناسبت است  
 امام علیه الصلوة و السلام مشرف شد بصدقه و تقاضای در شرف مناسبت از آنحضرت فرافتنده خط  
 و روایت نمود در قدرت خلافت عثمان اتم سلمه عبارت مسطور در ذیل را رسانیده و نصیحت  
 کرده باینکه مالی آری رعیتت عندک نافرین و عجز جماعتی نافرین که اتفاق  
 طریقاً کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحییها و لا یتیم یزیدها و لا یتیم یزیدها و لا یتیم یزیدها  
 حیث تو حق صاحبان آنها اند اما امر شما که امر شما و لم یظلم احدکم و لم یظلم احدکم و لم یظلم احدکم  
 یعنی ای پسر من سبب چیست که رعایای ترا از تو متفرق و از زیر بال تو خارج می نمیرایم را که حضرت  
 رسول می می پویند و ممکن است آنرا که میفرمودند و روشن می نمود و می نمود که یاران تو بوجوه عمر رفتار کردند  
 رفتار کن چه آنها امر را می دانستند و از راه نکر دیدن این حق ما در می من بود که نسبت بخواه و اگر در  
 حق تو است که اطاعت کنی جوابی که عثمان باینکه کلمات داد و در من مثل معروفه هو کما فی الزند و  
 صلوة الزند در مجمع الامثال مسطور است چون اتم سلمه نهاده و لید صحابی سپید بدن مغیره بوده  
 در مرثیه او این اشعار را نهاده است **یا حنین فابکی للولید بن ابی الوصل بن المغیره**  
**ضخم الیسیمه ماجد الیسیمه و الیصل بن المغیره**  
**ام سلمه** و حضرت سلمان بن خالد و از قبیله بنی خزرج  
 و مادرش بن مالک است این زن از قنات صحابیات بشمار آمده و از باب درایت و دانسته بوده  
 شهر اقول او مالک بن النضر که پدرش باشد در ایام جاهلیت از او مکر شده و بشمار رفقه در اینجا آورده  
 و اتم سلیم مذنی بشوهر زلیست بعد از آنکه شرف اسلام شرف شده بود و از اهل بنیله او ابی الطال



وعلی اکرم تحلی الیمین  
وبذكر اکمل الذل  
فهو فی نیل الامانی یغبن

کل ما یصدر عنک حسن  
تطف العین علی منظرک  
من یعیش دونک فی عمره

ابن ابی کویثم العوامی وده لفرز بن صحابه بوده است ام علی زنی است عارف که او را در مقام و نایب دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده و وجه احمد خضر و یک از نقیث بوده و اثر شیخ ابو خضر و است منووده که گفته است تا روزی که ام علی زوجه احمد خضر و نه را ندید بودم جنس زن را حقیر شمردم و گفتا را نمارا کرد و سیدالستم چون با این زن ملاقات کردم دایم بارش را نعمت معروف را بخرش خواهر عطا میفرماید و ترجمه حال ام علی نقیثه الایمانیه در حرف نگاشته خواهد شد ام عیسی کینه را به فرزندش معروفه بوده یکی صحابه و دیگری دختر بادی خلیفه عباسی که نامش بود و این پنج منووده و سیم و دختر ابراهیم بن اخی انحرابی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب قوی و محل استناد و اعتماد دانسته اند و این زن در سال سیصد و بیست و شت حرمی و گذشته است ام الفقی مادر انجلیت است که در جنت جبل از جانب حضرت امیر المؤمنین علی قرآن کریم را بمیدان جدال برد و چون اینکار کرد دست است او را قطع نمودند و قرآن را بدست چپ گرفت دست چپ او را نیز انداختند آنوقت با سینه بخون قرآن کوشید تا جان بداد و مادر او ام الفقی این را چون بخواند

یتلو کتاب الله لا ینحسها هم  
تأمرهم بالقتل لا تنجسها هم

لاهم از مسلمانان  
وامهم قاتلهم  
قد خضبت من علق تحاهم

ام الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجر و بن منظور الشجرى البغدادی محدث مشهوره بوده که او را ابنة السلام میگویند و اندکی عیولانی کرد و در کتابی تعلیم احادیث پرداخته و در سال شصده و شتا دجری وفات نموده ام الفضل امش لبایه است پیش در ترجمه حال اسماء بنت عیس و کبری از او شده مشار الیها زوج جناب عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلیبی و بطنی میوه جنت انکارش است که از زوجات مطهره بنی اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و از حیلات رفیع الدرجات شمار میآید و جناب عباس را شش پسر از بطن او بوجود آمد فضل و عبد الله و عبد و قثم و عبد الله و عبد الرحمن و چون اکبر از فضل بود و لبایه عظیمه کنانه

بنی امیه است که بعد از صلح مشهور شب اکثر از باب سیر اتم عاصم را دختر سپهر اتم عاصم سابق  
 الذکر دانند که نواده عمر شود و پنج اکر در مسامرت گوید اتم عاصم حفید و قریه عمر است گویند عمر در اتم  
 خلافت خود شبی در کوچه های مدینه متوجه میکت از درون خانه کشید را در بی خبری میکت و شیر  
 آب داخل کن عمر دست کوش داد و دید دختر بیا در سیکو یا قلیت کار شتی است و عمر را را انقیل کایا  
 منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر دختر اصرار نمود و عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر تن در زند  
 جواب داد آیا باید در ظاهر خلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت  
 این دختر خوشنود شده و در ارجانه نکاح پسر خود عاصم را آورد و از اتم عاصم مادر عمر بن عبد العزیز  
 بوجود آمد ابو الفضل میدانی در حج الامثال در ذیل مثل لیست حفصه من الرجال اتم عاصم گوید اتم  
 عاصم سمان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این اتم عاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر  
 او حفصه را زنی گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق اتم عاصم نبود و کسان عبد العزیز چند از او  
 خوشوقت نبودند گفت لیست حفصه من رجال اتم عاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق اتم عاصم نبود  
 اتم عباس بن ابی الفتح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بابت فاطمی از  
 خلفای مصر رسیده مسجد اتم عباس در مصر که در خط مقریزی فکری از آن شده از آثار این زن میباش  
 و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد با خراب شده مقریزی میگوید اتم عباس  
 زنی بود مغریبه ستماء به بلاده و ابو الفدا میگوید بعد از ابو الفتح شخص معتری معروف بجادل  
 بن سالار اتم عباس را ترغیب نمود و بوزارت الظاهر بابت قابل آمد بعد از عباس پسر شار الیه  
 او را از این تبه محروم و خود وزیر شد پس اتم عباس اتم وزیر گردیده اتم عفتیل فاطمه  
 بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او باید و بینی که در کتب نحو در باب کائن  
 ذکر و امر و دنیا از شاه ابیها میباشند

انت تگون مساجد ندیل  
 و این بیت را اتم عقیل در حکام شغل گردانید

ذات شت شمال بدیل

میخواند است اتم السلام دختر یوسف نام تاجرانندی بوده صاحب طبع و عالم با دیات و تبار  
 سال پانصد هجری در شهر وای الحار هزیریه و بطنان و فصاحت اشعار داشته و در فتح الطیب  
 سلطه سلطه بود و در باب سیر اتم عاصم را دختر سپهر اتم عاصم سابق الذکر دانند که نواده عمر شود و پنج اکر در مسامرت گوید اتم عاصم حفید و قریه عمر است گویند عمر در اتم خلافت خود شبی در کوچه های مدینه متوجه میکت از درون خانه کشید را در بی خبری میکت و شیر آب داخل کن عمر دست کوش داد و دید دختر بیا در سیکو یا قلیت کار شتی است و عمر را را انقیل کایا منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر دختر اصرار نمود و عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر تن در زند جواب داد آیا باید در ظاهر خلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت این دختر خوشنود شده و در ارجانه نکاح پسر خود عاصم را آورد و از اتم عاصم مادر عمر بن عبد العزیز بوجود آمد ابو الفضل میدانی در حج الامثال در ذیل مثل لیست حفصه من الرجال اتم عاصم گوید اتم عاصم سمان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این اتم عاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر او حفصه را زنی گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق اتم عاصم نبود و کسان عبد العزیز چند از او خوشوقت نبودند گفت لیست حفصه من رجال اتم عاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق اتم عاصم نبود اتم عباس بن ابی الفتح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بابت فاطمی از خلفای مصر رسیده مسجد اتم عباس در مصر که در خط مقریزی فکری از آن شده از آثار این زن میباش و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد با خراب شده مقریزی میگوید اتم عباس زنی بود مغریبه ستماء به بلاده و ابو الفدا میگوید بعد از ابو الفتح شخص معتری معروف بجادل بن سالار اتم عباس را ترغیب نمود و بوزارت الظاهر بابت قابل آمد بعد از عباس پسر شار الیه او را از این تبه محروم و خود وزیر شد پس اتم عباس اتم وزیر گردیده اتم عفتیل فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او باید و بینی که در کتب نحو در باب کائن ذکر و امر و دنیا از شاه ابیها میباشند

و آن بینید و ایند که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در این وقت میسر آل آنها  
 سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال ضعیفه و ارتکاب آن اعمال ضعیفه خصوصاً قطع  
 رحم و تمیز ذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از وی عید ساختن علی بن موسی  
 الرضا ع پیشان نبودم بلکه خدا داناست که میخواستم آنحضرت منقذم خلافت شود و من با او بیست  
 اتم او خود قبول نکرد و حکم تقدیر پیش از من ایام بقا فرامید و اینکه حالاً من محمد جواد را جنت فرج  
 و خیر خود اتم افضل که او را بسیار دوست دارم چندی را کرده ام بواسطه آنست که او با این صغر  
 س در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فائق میباشد چون آنجماعت از مأمون این سخنان شنیدند  
 گفتند این خلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این  
 داعیه است بهتر آنکه چندی سلطت دهد تا او کسب علوم کند مأمون گفت وای بر شما من با جواد  
 آن کودک از شما داناتر و از اهل بیت است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و خداوند  
 علم از عیای نافع خود مستغنی هستند و اگر خواستند حقیقت و صدق انتقال بر شما ظاهر کرد و او را  
 امتحان کنید گفتند خدا تر پائینده دارد این خلیفه حالاً بر سر انصاف آمده ای اکنون ناخشنود از علم  
 قرار میدهم که در مجلس تواند محمد تقی جواد مشکله پرسد اگر جواب را درست داد اما امتناع است  
 تو واجب میشد و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان غل غالی مأمون گفت چرا چنین است  
 و همین بس آنجماعت با اتفاق از نزد مأمون بیرون آمده پیش یکی بن اکتهم که از فضلا و مناظرین آن  
 زمان بود و مأمون او را دارای ثبوت و مرتبگی عظیم میداشت و منصب قاضی القضاة تمام  
 مالکیت مأمون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در  
 مجلس مأمون مسأله می پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مأمون را در حق آنجناب ظاهر  
 نماید و مأمون از داعیه ناصواب خود باز کرد و قرار دادند که در مقابل یکدیگر مال بسیار بچی در  
 روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یکی بن اکتهم در مجلس حاضر شد و عباسیان و دیوانه بان ایشان حاضر بودند  
 که یکی بن اکتهم الان امام نه ساله را چنان فرام سازد که نتواند سخن گوید مأمون یکی را بطلب امام محمد تقی  
 فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب بنوی  
 انتساب امام محمد جواد علیه و علی ابائمه السلام در مجلس تشریف قدم از زانی فرمود و عباسیان

بام افضل شده و جناب عباس را هم بناسبت پدر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب  
نعتیه معروف بن قنبر بن عباس است و اورا ابو الخلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام افضل بن  
برائیه از صلب شخصی مثل جناب عباس دارای شش نفر فرزند بحسب کرده و اورا بحسب شمرده و ابیات

ما ولدت بنحیبة من فحل	مستور را در حق بنی هاشم نظم در آورده اند
اکرم بهما من کهملة و کهل	کشته من بطن ام الفضل
و خاتم الرسل و خیر الرسل	عم النبي المصطفى ذی الفضل

جناب عباس را از بن غیر ام افضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند  
و بنا بر این عدد و فرزندان عباس بدو نفر رسیده که میزند تمام که کثیر بن این چهار پسر بود و دوستیکه اورا

تموه انصار و اعشرة	میکردانید این سه مصرع را میخوانند
واجمل لهم ذکرا و انهم الثمرة	یاد ب فجعلهم کرا و ابوة

**ام الفضل** دختر مأمون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال ایل اورا با امام محمد تقی جواد سلام  
علیه بنی داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال و بیستم از رحلت حضرت خیر البتة علیه صلوات  
الله الاکبر کوید اینا لر اسنه العرس کویند چه در اینا ل مأمون دختر خود ام الفضل را با امام محمد تقی جواد  
امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سید را بکنکاح خود در آورده و مقدمه منظور به آنست  
لنعمه افل کرد و بنویسد چون مأمون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام بدهد  
عباسیان از بنیعی با خبر شده ابا و اعتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دو خواهر این  
سلسله اتفاق نموده نزد مأمون آمدند و اورا منع از این اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر این کار  
کنی خصامت از دوست ما میرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانه ما و این خانواده دشمنی قبیح  
است و خلفاء را شنید که قبل از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت میدادند بلکه در قریه و رقع و ولایت  
آنها میکوشیدند و با هزار دعا و مناجات شرعاً در از خود دفع کردیم این زمان باز خلیفه را دعای  
پیداشده بر فو ظهرا باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب است که خلیفه ام الفضل را یکی  
از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون اینجا عت آرای خود را اظهار داشتند مأمون  
در جواب گفت اما آنچه میانه شما و آل ابوطالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف

مردی بود و نظر اجنبی بخیز مردمان حرام است بعد از ساعتی آن مردی را خرید نظر او بر آن کنیز حلال شد  
 بعد از ساعتی او را ازاد کرد باز نظرش بر وی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد و نظر او بر وی حلال  
 شد ساعتی دیگر نظر او بر وی حرام شد آثم کحه زوجة اوس بن ثابت الضامی است  
 و اوس انصاری و اثم کحه صحابیة بوده چون اوس در غزوة احد شهید شد و این زن با سه دختر از او ماند  
 بنی اسام اوس بموجب رسم و عادات جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر  
 های او را محروم دارند چه رسم جاهلیتین این بود که زن و فرزندان میراث نمیدادند و آیه شریفه  
 و قاتلون التراث اکلا لک ما ظربا میطلبت ابنا بر این مورد کریمه و لیلنا نضیب  
 نازل شد و بدانام علیه الصلوة و السلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند با اموال او دست  
 اندازی ننمایند بعد از آن آیه یوسف علیه السلام در باب حصص ارثیه شریف نزول ارزانی داشت  
 و با هم کچه شش و بیختران ثلثان و باقی بنی اعمام اوس داده شد و انفقول بر مذنب اهل تصدیت  
 که زاده از فرزندان بنی اسام بودند و نامینه بانی را نیز رد با صاحب فرزند میرسانند آثم کلثوم  
 دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و برزگترین دخترهای آنحضرت زینب و کوهکتر از همه حبیب  
 فاطمه سلام الله علیها بوده و بنی اکرم دختر دیگر داشتند ازرقیه نام و قیه و اثم کلثوم را دختران  
 وسطی میگفتند و ابتر ازرقیه را بنوا جبت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او اثم کلثوم همان  
 سمت یافت لهذا عثمان را ذو النورین گفتند خلاصه اثم کلثوم بعد از آنکه شش سال و وجه عثمان  
 بود در سال پنجم هجرت وفات نمود و از این امر واجب فرزندی حاصل نیامد و جماعتی از علمای اسلام  
 غیر فاطمه علیها السلام را بر اثم کلثوم را بایستادند و آنستند اثم کلثوم و دختر حضرت امیر  
 المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن طهره سیده نساء آنحضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن محطه را  
 اثم کلثوم الکبری میگویند و اثم کلثوم را ترویج کرد و یکت دختر و یکت پسر از این امر واجب بوجود آمد و  
 پسر از این نامیدند و دختر ازرقیه و زید بن عمر را بواسطه دو تبار و ذوالهمالین میگویند اثم کلثوم کوچک  
 که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجة السحاده فی حجة الشهادة شرح داد  
 در خلافت عمر رضی عنہ عطریات و اشیاء غنیه برای زن و دختر فقیر قسطنطنیه ارسال فرمود و اهل  
 فقیر تر عقیقه می وضع برای منظم اداء نمودند که کجکچ آرن عقیقه در بیت المال مستطیر کند آثم

بگوید که حرفها میزنند و خیر می گفتند از جمله حرف آنها این بود که محمد جواد داخل است و معلوم نیست که از دست  
 این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجاوب مسئله یکی بن آنکه که میس مناظرین است الفقه بعد از رعای  
 یکی بن آنکه روی مأمون کرد گفت اینکلیفه بخصت است که از ابی جعفر محمد مسلم بن یسوم مأمون گفت از خود  
 انجاب بآبادن خود است یکی وی با امام محمد تقی جواد کرده عرض نمود و حلت فد آن مبدءی مسئله از  
 مسائل شرعیة از تو سوال کنم حضرت فرمودند هر چه خواهی پرسس یکی گفت فدایت شوم چه میفرمائی  
 در حق محمدی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یکی این سوال تو قبل است اولاً نفس  
 آن را کوش کن بعد از آن هر سختی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن صید  
 را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن حرم حجر مت قتل عالم بوده یا جاهل و عمداً آن قتل را مرتکب شده یا  
 و خطاء و آن حرم زاد بوده یا بنده صغیر بوده یا کبیر و این قتل را توبه اول بوده یا توبتی دیگر اینکار  
 کرده و آن صید از جنس طيور یا از غیر آن و از کارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص بر قتل حاضر بوده یا غایب  
 و این قتل در شب واقع شده یا در روز و اعرام او عجمه بود یا چچ چون حضرت آن استوف بیان فرمود یکی تخیر و بهشت  
 گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس عجز نمایی را ظاهر و زید دیدند مأمون از روی شکی  
 او خوشحالی تمام گفت ای محمد بن علی بذه انحر راوی گوید و همین مجلس مأمون ام الفضل ابی القاسم  
 در آورد و بعضی از مومنین را عقیده نیست که مأمون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام  
 التحیة و تشنائه و دختر خود ام الفضل ابی القاسم محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه قبل مجلس مذکور در حق  
 را را باب بر چنین مفسور و کشته اند که بعد از بهشت و عجز یکی مأمون از امام محمد تقی احکام مسلمة مذکور  
 در فوق را پرسید و خواہش کرد که حضرت از ایشان فرماید حضرت الشرح اینانکه باید و شاید تقریر کرد  
 و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد را و یکی بن آنکه  
 آورد و فرمود ای یکی از تو مسئله پریم یکی عرض کرد باین رسول الله پرسید اگر دانستم عرض میکنم و استقید  
 مأمون امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صبح نظر کرد بر عورتی و نظرتش بر وی حرام بود و  
 بعد از آنکه عت دیدن وی بر او حلال شد و چون نظر در رسید باز آن عورت بر وی حرام شد چون  
 وقت عصر شد مجدداً بر او حلال گشت و هنگام مغرب باز بر وی حرام شد یکی گفت و الله که من جواب  
 این مسئله میدانم شما خود باین رسول الله بیان فرماید حضرت فرمودند آن عورت حلی الصبح کنین

و حیوانات علف و گیاه می نداشتند که بخورند مع ذلک هر صبح و شام آن میش را مید و شیدم و آنرا  
 شقیق میشدیم در مواجب لدیه میطور است که چون حضرت رسول آنرا منزل اتم معبد نصبت فرموده پیشتر  
 بر دند ابو معبد بنحیمه خود آورده بر خلاف مانول شیر بسیار در نیمه دید گفت ما بذا ایام معبدانی گشت بدو  
 عازب حیا و لایعوب فی البیت یعنی ای اتم معبد این شیر را از کجا حاصل شد بمه کوسفند باد و چراگاه و  
 و بی شیرند و حیوان شیرده در اینجا نیست که دو شیده شده باشند این چه حال است اتم معبد صورت  
 حال را حکایت کرد ابو معبد گفت ثمال آن بزرگوار را برای من بیان کن اتم معبد گفت رایت حلا  
 ظاهر الوضائت تبلیج الوجه من الخلق لم یغیر بخله ولم تزد به صله و سیم قسم فی عینه حج  
 فی اشفاره و طف فی صوته صحل اخو الکحل ارج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطح  
 و فی لحمیه کثافته اذا صحت فطیله الوفا و اذا تکلم سما و علاه البها و کذا من طبقه خرزات  
 منظره تیز و نحل و لفظ فضل لا زور و لا هذر اجماع الناس و اجماع من یبید و اهل و احسبه  
 من قریب بقدر لا تشاه من طول لا یقهر عین من قصر غصص من یخصنین فهو انض  
 الثلاثه و احسنهم قدر له رفقاء یحقون به اذا قال استمعوا لقوله و اذا امرت به و ا  
 الی امره یخف و یجشود لا عا بن لا مفتل یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و کشاده  
 رو بود و شامی نیکو داشت نه شمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیاده و صاحب جمال چشمش سیاه  
 با فراخی و فرکانش انبوه صوتش صدوت کل و کر فکان از شرم مفیدی و سیاه چشیش بکمال بروی  
 او پیوسته و دنباله آن باریک لبش مستحجاب سیاهی گردنش بلند و ریش زیاده و وقت سکوت  
 با سکینه و وقار و سبکام تکلم علقه در دشت کی او اشکار کلمات او چون در منظوم از دهن او  
 سر ازیر میشد شیرین بان بود گفتار و نه کم که حل بر عجز نشود و نه زیاده که یاوه نماید صدایش ساوخت  
 اینست از دو جمله از بزم مردم و از نزدیک خوش اینده تراز همه خلق نه طول القامه که ناپسند نماید  
 نه قصیر که چشمها حیرت آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و غرمی او از آن دو زیاده  
 تر و قدر او افزون تر از هر دو بود و او بود و چون سخن میگفت استماع نمیداد و چون فرمایشی  
 میکرد در انجام آن میکوشیدند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمیداد و چون  
 ابو معبد از صفات مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این جهان کسی است که در قریش ظهور

شد و سفری که حامل این عقد مضاعف بود در دمشق و مجلس یزید اتم کلثوم بایده و نمودار با بنجاب سفری نمود  
 یزید از او پرسید که مگر این زن را پیش من کسی گفت بلی وقتی او را دیدم که بکمال شش از امیر طرس ملکه مابود  
 باری ام کلثوم را بعد از عمر زاده او و عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزکوار بی انظمه بدرجه اشتراک  
 و علمه شیعه در باطن منکره تزویج اتم کلثوم را با ضیفه ثانی اتم کلثوم نیز دختر حضرت امیر المومنین  
 علی علیه السلام و معروف با تم کلثوم التمیمی است معظه مشار الیه را عبد الله الاصفهانی  
 عقیل تزویج نموده اتم کلثوم کینه بنخبر از عنوان صحابه بود که یکی از آنها اتم کلثوم دختر ابی  
 بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری ملأه باین نسبه بوده است  
 اتم کلثوم دختر عبداللہ بن عامر بن کریر زوجه یزید بن معاویہ است و یزید او را در شرف ذکر نمود  
 و شرح ان از اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویہ بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان  
 بن عوف مجاصره قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با ان سپاه همراه نماید یزید قتل کرد و  
 بعد از ان خبر ابتلای ان جنش بعضی امر اغر و فقه ان از وقت و قوت رسید و یزید اظهار عجبی از

دما ابالی بمالات جموعهم

اذا اتکات علی الانماط مرتقفا

چون این اشعار را معاویہ شنید گفت برای

محبت آنرا کرده این دو بیت انشا نمود

بالقد قد و نه من حجت و من موم

بدیو متر از عید ی اتم کلثوم

اینکه یزید از صد مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکما و حکما باید خود شرکت آن ملتبه و صدر شود و بجا  
 قسطنطنیه رود و یزید مجبور رفتن شد با بکله اتم کلثوم که درین نظم یزید شایده می شود زن یزید بوده و  
 بعقیده بر حق اسم او بنده شیشه و عین بن سماء بنده و مکناه با تم کلثوم است که در روز خبر شهادت  
 امام حسین عا بایزید پرخاش کرد و استیجاش نمود اتم معبد دختر خالد خراعی و زوجه ابو معبد خراعی  
 و همش عاتکه انحرایه صحابه است مشهور وقتی که حضرت رسول ص از کله عظیمه هجرت فرمودند در وضع  
 معروف بقدر یحیی اتم معبد نزول نمودند مشار الیه در حیمه خود میش لاغری داشت که شیر و غنای  
 از ان عا نمیشد بلکه از ضعفی مکن نبود او را با کله بکراهه بغیر ستند بنا بر این ان کو سفند در کیطف  
 چار اینها بود دخی اکرم در آنروز بدست مبارک شیر زیادی از ان میش دو شیدند از اتم معبد  
 روایت کرده اند که گفته است آن پیش نماز زمان خلافت عمر زنده بود سالی شکست سالی سخی شد



اختلاف کرده بعضی هندو برخی فاطمه و زمره فاخته نوشته اند بزرگ حال و وجه بسیره بن عمر و الحزرقی بوده و پسری از بسیره آورده که او را بانی نام نهاده از و بدختمه او را ام بانی گفته و بسیره از قتل و شکنجه صحت است که روز فتح کوه مغظم فرا کرد و در اعتدال فرا خود گفت لعنک ما ولایت ظلمت محمدا

ولکن قلبت ابری فلما جد  
وقفت فلما خفت ضیقة موقفی  
ما ام بانی بنماز و ایمان آورده بشرف

و اصحابه جنار و لا یختر القدر  
لسیفی غنائ ضربت و لا بتلے  
و جهت نمود کاظم بر والی شبل

اسلام مشرف کرد و یکونین چهل و هشت حدیث ام بانی از حضرت رسول ص روایت کرده است و میان ادب چنین مهر و نیت که اعراب در اعتدال از فراز اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بخوبی بسیره و حارث بن شام الحزرقی سروده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن شام است و در فراز

الله یعلم ما ترک قتالهم  
و وجد ریح الموت من تلقائهم  
و علمت انی ان اقاتل واحدا  
فصدت عنهم و الاجته فیهم

از غزوه بدر انشاء نموده است شعر  
حتی علو افرسی با شقر مرید  
فی مازق و الخیل لم تنبذ  
اقتل و لا یضر و عدو مشهدی

بن اشیر که یخلف الاحمر ابیات بسیره را

طحاظم بعقاب یوم مرصد

بر استعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اسمعی را عقیده انکه از هر چه در باب اعتدال از فراز گفته و انشاء کرده اند نظم حارث رشید و بهرست محمد بنی گوید حارث دبیت اول اشعار است که در قتل نگاشته شد اطهار جلالت بپردی نموده چه تلویح میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب را فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیلست که خوف و براس حال انهارا نگردانده و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که حکم تجلج مقتول شد خون زیاد از او جاری شد اطباء گفتند این بواسطه جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون او منجمد گردد ام بانی طبت نمند دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن هند الهامی است که در روز پنجشنبه محرم ماه و بیقعه سال شصت و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی از او استفاده کرده و از اساتید مشارالیه بشمار میآید ام بانی مریم دختر شیخ نورالدین

نموده اگر او را میدیدم هر اینه بتبیت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو معبد و اتم معبد بشرف  
اسلام مشرف شده و از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نماند که عبارت اتم معبد  
که گفته نخالی بود فیمین دو نخال دیگر مقصود از این دو نخال ابو بکر و ازاد کرده او همان پسر است  
که در سفر هجرت با حضرت رسول مجراوه بوده اند و اتم معبد اسم سه نفر از صحابیات است  
اتم النساء دختر عبدالمومن با جعفراری است از زنان عرب غریب که طبعی موزون داشته  
و اشعار آرد از نظم و انشا کرده در مسامرات محبی الدین قصیده از او مسطور است که اینست و از آن بسیار

جاء البشير بوعد كان ينتظر	فصبح الحق ما في صفوة كدر
من خيرها غدا باطهدي يا سرنا	وفي وامر التديد والنظر

از ایند و بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر می آید که بعد از فتح یا جلوسی گفته شده و چنان  
غالب آنکه بعد از غلبه و فتح قصیده را نظم کرده چه در مدح ممدوح و در انشای عت و دلیری متوجه

لبث اذا اقم الابطال حومة	يفنى الكنايب لا يبقى ولا يدرك
--------------------------	-------------------------------

اتم مروان در طبقات شمرانی در ترجمه حال از این چنین مسطور است که دارای مقام ولایت  
و از خافین و عابدین بوده و از خوردن بخت نشان قناعت ننموده بهر وسایمان اعتدائی نداشته  
بیت سال موی سر خود را شانه نکرده با انخال کیسوی او کیسوی سایر زنان بجز بر نظر با میامه گوید  
دصحرا با شیر بر بخورده و می گفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور شیر و از او گرفته  
بطرف دیگر میرفت اتم هاشم یکی از زنهای برزیدن معاویه بود و چون پسری از زیر پیر ساندید  
او را خالد نام نهاد اتم هاشم را اتم خالد گفت بعد از مردن یزید مروان او را بر نی گرفت تا خلعت  
او قوام گیرد و از شان خالد بجا بعد از چندی یکروز مروان پسر او خالد دشنام داد و گفت این  
الرتبة الاست خالد این واقعه را با درش اظهار شکایت نمود اتم هاشم گفت این را بکسی مگوی  
بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت  
شده وقتی که مروان خواب بود با جوی خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهنی نهاد و فشرود  
تا بر د اتم هاشمی دختر ابوطالب غم غمی کرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیرالمؤمنین  
علی علیه السلام بوده و اوصیای بیت مشهوره که در مخرج حضرت رسول ص ذکر او شده در اسم او

اقتدار است گفت مگر گفت اقسام دارد نهایت من برای ضمیمه باشم سخن گفته ام پوشیده نباشد که  
 جیب جیب هر روز جیب شکسته گوشت است که هر بای بدوی از اینان کرده از گوشت قاوره شده چینه بیند  
 و صیف گوشتانی است که برای بریان شدن روی آن میگذرانند و بلغه بکسر با و فتح لام میشود  
 بزغال ماده است و زخمه زخم زاء و فتح لام میشود و جی است که بیست انسان عارض میشود و در وقت  
 شدت مرضی که با نیوجیب متلاشده میتواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام امم البیستم نیست که مرید  
 که اش میخورد و بعد بضمی فنی حاضر شد و شکسته بزغال ماده که پراز گوشت قاوره و مرید بود خوردم  
 و مبتلا بدرویش شدم امم البیستم ابن حجر عسقلانی در اصحابه گوید امم البیستم زنی صحابیة بوده و  
 شعر اینکو میسروده وقتی که مغیره بن نوفل شوهر دوم امامت بنت ابی العاص که ترجمه حال آن  
 پیش نگاشته شد و گذشته است امم البیستم

اشاب ذوابی و اذل رکنی  
 تطیف به لحا جتها الیه

اما متر حین فارقتا لقربینا  
 ولما استیثاست رفت رینا

و این امم البیستم همان امم البیستم بنت الحران نخبه

است و چند شعر معروف که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی  
 بابو الاسود الدؤلی نسبت میدهند بجهنمی از این امم البیستم داشته اند و آن اشعار نسبت اگر چه بیش بهم نگانم

الابتلی امیر المؤمنین  
 بعبرتها و قدرات الیقینا  
 فلا قربت عیون الشامتینا  
 بخیر الناس طرا جمعینا  
 فذللتها و من ركب السفینا  
 و من قرأ المثنی و المبینا  
 و حب رسول رب العالمینا  
 بانک خیرها حسابا و دینا  
 رایت لبدی راق الناطرینا  
 نری مولی رسول الله فینا

الیایاعین و یحاک اسعدینا  
 بتکی امم کلثوم علیه  
 الاقل المهورج حیث کاوا  
 فی الشهر المحرم فجمتمونا  
 قتلتهم خیر من ركب المطایا  
 و من کبر النعال و من حداها  
 و کل مناقب الخیرات فیها  
 لقد علمت قریش حیث کانوا  
 اذ استقبلت و جبرانی الحسین  
 و کما قبل مقتله بخیر

بواکسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورنی الشافعی و ما در کتاب  
 لدین الحنفی و محدثه است مشهوره که نیز از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان بمقتصدیه بنیفا و کوفه  
 شده است و کتاب که منقول است در نحو و مختصر الی شریح را که از کتب معتبره است  
 خط کرده فخر الدین القایانی که جدا در مشایخ بود و فخر و عیون و از ترقی است سال تحصیل میرسد  
 و از اکثر مشایخ محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب شب سیصد ماه و مختصر الی مقتصدیه و فقه  
 بکیت بدر و در زندگانی نموده است امام سیوطی از مشایخ و از اتم بانی فقه فخر و اتم بانی فقه  
 ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المجمع که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده و ذکر نموده و باب  
 اتم بانی مرقم نقل از خط جمال الدین یوسف حقیق حافظان حجر عتقیانی نماید و مسکود شمس مرقم و در ویل با  
 ایزن بجز شمس مرقم تل ساخته است شعر

اذا كنت لا تدري وعجبت لا يدري  
 واشعار اتم بانی که در ذیل بیت مرقوم قرار داده است  
 على سائر الاحوال في السرا والجهر  
 لعلك تحظى بالسيادة والفخر  
 واعلم بان الله هو الكاشع الضر  
 وراذ فهم من خير مل ولا ضجر  
 عليه سلام الله في الليل والفجر

اذا جئ ليل هل تعيش الى الفجر  
 فكن حامدا لله شاكر فضله  
 وكن ساجدا لله مادامت قد را  
 فيا ايها الانسان لا تك جاهلا  
 حليم كرم خالق الخلق لهم  
 طاعة الختان اشرف خلقه

اتم اخصاء و خرفاضی ابو محمد عبدالحی بن عطیة اندلسی است نیز نامی بریده داشته و در دیات  
 ماهر بوده و قتی پدرش قاضی ابو محمد بن ولایت مرید مامور گردیده و چون این ماموریت به سبب دو  
 شدن و از اهل و وطن بود با حاکم منقبت و شی که بر این بنای آمد اتم الهنا این حال بدید و این شی  
 یا عین صا و الدفع عندك عادة بتکلیف فی قبح و فی احسان

صاحب نفع الطیب من محسن الاندلس الرطب ایحکایت را روایت نموده و تصنیف بی نام الهنا  
 نسبت میدهد اتم البیثم امام سیوطی را و آخر خبر از اتمالی قاتل کرده گوید اتم البیثم عجزی  
 بوده است از بی منفکر از فضیلتی نوان بنمایید و قتی پارسه انداخت مرض او شفا یافت  
 کنت یحی بالذکر فتهتم مادة فاکلت حبیبه من صفیه هکذا فاعتزنی زلخه کفستین و فخر

وكان له اهل لما كان من وجدك  
وسوف ابكيه وازك في التحد  
وكان خيما حيثما كان من محمد

فاني لباك ما بقيت وموجع  
سقاك ولما انتاس في القبر مطرا  
فقد كان زينا للعشيرة كلها

وسيره ففرز من صحابه مساه با ميميه بوده اند و از ان جمله است رقيقه بنت ابی صفي که شرح حال او در  
راوي ياد آورده و وجه ابن الدنينه که ترجمه حال او سابقا مطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم افتاد  
و در معاهد التخصيص و تزيين الاسواق نوشته شده و اميميه نام داشته اند و جلد اول افغانی ياد او را  
امنه ميويند اميميه القهاريه صحابه بوده است از قبيله ابو ذر غفاري و قتي که حضرت رسول  
غريبت غر و خيره فرمودند امينه با بعضی از زنان قبيله خود بخود بر نور انحضرت آمد و عرض کرد انما  
زيدان منخج معك في جهك هذا فند اوى الجرحى و ثقيين المسلمين بما  
استنظعنا يعني ما ميخوايم با حضرت تو همراهي كنيم و مجروحين و عماري كه اسلام را ما و انما ميخوايم با شما  
استطاعت خود با عانت مسلمين بر داريم نبي اكرم صلى الله عليه وآله قبول فرموده و حضرت داد  
تا بعد با جهاد بر زنان حرام شد (نواب عليه عاليه امين الدوله دامت شوكتها)  
عقبيله منظمه مشارع ارباب انوان سراسي سلطنت و از محذرات عظيم الشان حرم جلالت است  
در حضرت كردون بطن شاهنشاهي اعليحضرت هايون ناصر الدين شاه خلد الله ملكه و دولتم  
خطوبي تمام دارد و حصول مرضات الهي را با استرضاي خاطر مقدس ظل الهي و اجبي فوري بتمام  
اصل صيقل از دار انكلافه طهران و شغل منفيش حمايت ضغاي بهر سامان عقل و كفايت و كار و شغل  
ضرب المثل و از ان كه عقلا و كفاه الف و عقل منكرا اعتناست و مؤيد درستي و الضاف و توان گفت  
در حق اين ستر عظيم القدر است كه سر و داند و لو كان النساء كمثل هذي  
لفضلت النساء على الرجال و حتى تميز الامم و انداخته و تقوى پرده  
عفافش با ثار خيريه مطر ز و مزين و ثار جليله او در اكن شريفه و روضات عرش درجات مشهور  
و معين است و از ان وقت كه مرحومه مغفوره ستر كبري همدم عليا طاب ثراه و والده اعليحضرت  
شاهنشاه صاحبقران ناصر الدين شاه دام ملكه رخت بپوشيد و در غرات فردوس  
جاي گزيده پذيرايي نساء محترمه خانواده سلطنت و دودمان سعادت اقتران خلافت در

ويعدل في العدا والاقربينا  
ولم يخلق من المتجبرينا  
لقام حارب في بلد سنينا  
فاز ببقية الخلفاء فينا

يقم الحق لا يرتاب فيه  
وليس بكا تم علما لديه  
كان الناس اذ فقدوا علما  
فلا تسمت معاوية بن حرب

اقتات المؤمنين مقصودا زاجات المؤمنين زوجات مطهرات حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم وانهما يازده نفر بوده اند خديجه وعايشه وحنيفة وخرنوم وسميرة وجميلة واثم سلمة وبنو بنت زمعه وزيب بنت جحش وزيب الهلالية وسميرة وجويرية وحنيفة شمس نزار بن بازده نفر از قریش و چهار نفر غریبه وحنيفة که آخرین انهاست اسرائیلیه واز اهالی خیمه بوده خديجه وزيب الهلالية وحيات بنه نسياء هم از دار فناء حلت کردند و در حین ارجال انحضرت نه نفر زنده بودند

توفي رسول الله عن شبع نسوة  
فعايشة ميمونة وصفية  
جويرية مع دسولة  
سقفوا واز بنده اثم سلمه و مراد از رطله اثم حنيفة

چنانکه حافظ ابوالحسن بن الفضل المقدسی گفته است  
اليهن نفري لما كرهات تنسب  
وحفصة تيلوهن هند وزيب  
ثلث وست ذكرهم مهدب

و ترجمه حال مرد و نکاشته شد و اما زوجات مطهرات حضرت خیر البشر را ائمهات المؤمنین نامیدند بنا بر نص قرآن کریم است و چون هر یک بمیت ماوری مجهوم ناس داشته بعد از حضرت رسول اکرم کج انها حرام اما مسئله حجاب بحال خود باقی بود و از عموم مسلمین بروی خود رami پوشیدند و علامه طهرانی در مواهب لدنیة با تمغنی تصریح نموده است امیر مومنین عجل المطلب ابن هاشم و عمه حضرت رسول و خواهر ابروی و اثم حکیم البیضا است که ترجمه حال مرد و نکاشته شد امیر مومنین چون خواهران خود برای عجل المطلب پدر خویش مرثیه گفته و صورت آن از این قرار است:

وساقی الحبيب والجامی عز المجد  
ذاماسماء الناس تنجل بالوعد  
فلم تنفكك توداد یا شیده الحمد  
ولا یبعدن فكل حلی بعد

الاهلك الواع العشرة ذوالفقد  
ومن یألف الضیف الغرب بیوته  
کدت لیلا خیرها یکسبا لفته  
ابو الحارث الفیاض خلعت مکانه

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابطیه  
در حق این امجد بنده دختر امام حسن و امام جعفر باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که فرمود  
ان محمدره عظمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکست میگذشت و اتفاقاً آن دیوار در همان  
حین مشرف با محمدا و گردید مشار لهیب ملقفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق تعالی  
دیوار بقدرت خدا با تباد و او در گذشت انگاه فرو گشت و امجد بنده کینه کی از بنات  
حضرت سید الشهدا عا بوده **اقم** فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجه  
حضرت امام محمد باقر عا میباشد و حضرت امام جعفر صادق عا و عبد الله از بنین او بود  
آمده اند و آنهایی که گفته اند اقم فروه جدّه مادی حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و  
عبد الله مادر آنحضرت دختر اقم فروه است قوی ضعیف جنت بسیار کرده اند و حضرت امام  
جعفر صادق عا را دختری مکنّا باقم فروه بوده است **اقم** کلثوم کینه کی از بنات  
حضرت سید بن جاد عا میباشد نیز ام کلثوم کینه کی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله  
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر مکنّا باقم کلثوم صغری داشته اند آرزوی  
از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند و این دو مطلع از وی بیاد کار نوشته است

چنان رویم که دیگر بگردان ز سر  
آرزو سوز است عشق و من بر سر آرزو

شدیم خاک رست گرد و دمانری  
ماند داغ عشق او بر جام از بر آرزو

ز بسیاریان عالم هرگز دیدم غمی دارد  
اقا دوست دختر و پیش قیام  
هر کجا آئینه بان زلف پریشان بگذرد  
ای فحشان بو العجب در دست و دامن  
هر که عاشق شد از او دیگر سر و سامان مجور  
و فراقش دوستی کردید و از نوبت

افاقی نامش آقابیکه دختر مقررانی خراسانی در خدمت محمد خان ترکان عزت و حرمت  
داشتی خود را همه شمره نامی نکاشتی این بیت  
دلا دیوانه شود و یوانگی هم عالمی دارد  
سبزواری و علم عرض مستثنی بود این بسیار  
هر که کفر زلف او بینه زایمان بگذرد  
هر که دامن گیر و این دردش درمان بگذرد  
ز آنکه عاشق ترک سر کو پدر سامان بگذرد  
کزین زارش چو بیند ابر گریان بگذرد

عرف الی

مواقع سیمی و اعیان و غیره بعد از قدر دانی و منزلت شناسی از باب علیّه معفو و ام جلالها مکتوب  
و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و ترقیات شریفه و منقول نشان تمثال بی  
مثال شجری که از استیارات بزرگ دولت ابدایت علیّه است و نشان تقویت دولت  
فخیمه عثمانی درجه احترام و بلند ی بته و مقام مجلّه مشارعیم را ظاهر یسازد و شرح آثار خیر و اد  
از انبقرار است (دقیقه الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام) ضریح  
نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله پرده مرادیه تقدیم آستان حضرت سید الشهدا علیه السلام  
نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا (تمیزه در نقره طلا کوب مسجد کبر شاد) و ده باب دکان وقف  
حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی (وقف کاشانک) بقعه و کسب دشتان ازاد حسین  
در آنامه (بنای بل درنا صراحت با بهت لو اسان) طبع و تقیم تجانی تاریخ حضرت صدیقه طاهره  
از مجلدات کتاب ناخ التواریخ آغا بیچم شاعره بوده هر ویه که بنا بر جلالت و حسب و نسب  
و توانائی بشر اهور و نان بذل توجه و احسان مینمود و این شعر از دست شعر

او از آن دانی که دارد در شته جان تاب ازو	وای از آن احلی که هر دم میخورد خواب ازو
آغا بیچم دختر محتر و فرای خراسانی هنر کسب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون و شته شیرازو	
زبشیران عالم هر که را در دم غمی دارد	ولا دیوانه شود دیوانگی هم عالمی دارد
آخادوست زنی بفراتیه بوده و در ادبیات ربط و دوستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میخونده	
هر کجا آن مه باین زلف پریشان بگذرد	هر که بسیند کفر زلف او را ایمان بگذرد
اما مه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند ستمه باین اسم اتم عبد الله	
دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام	
مشارعها فاطمه نام داشت پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی حسین اول کسی است که درو	
نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوند و چنانکه عبد الله محض از جانب بنی حسین اول کسی است که در ارا	
این شرف گردیده چه پدری حسن ثنی ولد حسن النبط و مادرش فاطمه بنت حسین است سلام الله علیهم	
اجمعین و بنا بر اینکه مادر ام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر	
قبیله بنی نهم که ابو بکر از آن قبیلعه است یعنی با ششم طحی میشود و بعضی مادر ام عبد الله را اتم فروخته	



نش و مبت و صفات حسنه و دین و عرفت خود را اظهار و اسم و لقب الهی بر موقوف بر رضای  
من و اجرای صیغه کجا هست و بنابرین معده رضای بدو دعای خیر را در برای انیم اوست شد  
مباشه و صورت ان مکتوب منظومه از سفر ارا

السمع کلامی استمع لمقاله  
لا تنکروا فی سبب و ان فی  
صلک عظیم قد توفی عصره  
لما راد الله افرقه تهمانا  
قام التفیق علی ابی فی ملکه  
فخرت هایت فحاز فی امره  
اذ باعنی مع السید فضتمی  
واراد فی لنکاح نجل طاهر  
ومضی الیک لیس مراد الی  
فسالک یا ابی لقرنی به  
وعسی و مکیه المملوک بفضله

فمهر السلوک بدیت من لا جیاد  
بذت لملک من منی عباد  
و کذا الزمان یا اول للافاد  
واذا قنا طعم الاسبی من زاد  
قد فی الفراق ولم یکن بمباد  
لهیات فی اعماله بسداد  
من صانفی الا من الانکاد  
حسن الخلاق من منی الانجاد  
ولانت تنظر فی طریق رشاد  
ان کان من یرتجی لو داد  
تدعولنا بالین و الاسعاد

معتقد و اعتماد از مضمون این مکتوب تمام

مشغوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آورده و جواب نامه مبسوط را نوشته  
اظهار رضا در تزویج ان نمود و معصوم برای نصیحت این شعر را به جنبه نوشت بدست

فقد قضی الدهر باسفا فکری

نبیتی کو فی به بر لا

بعضی از موزنین عیسوی اندلس گفته اند که تهنیت عباد و دینی داشتند و ما و ابراهیم با ش  
پادشاه قسالة داد و وجته این بود که معتقد با المظین جاکت میگردون محتاج با داد و اخذ شد با او  
منو که از معاونت او بجهه مندر کرد و دیده پس از مدتی براه آمد و در قهقهه را می داشت از  
این گفتار موزنین مشار الیه چنین بر می آید که ام دختر معتقد را نمیدانست چه بد و چه نیک  
اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از طبعه صحت حاصل است و ما بر  
موزنین اندلس که گفته اند دختر معتقد و جنبی بدست عیسویان اسیر شده و دینی در میان انما بانند

پادشاه خاقان سبک جهان است اهل قراحتیان که در کرمان حکومت کرده اند  
 انزن معروف بصفاة الدین و دخر قطب الدین و نیکه فاضل و ساع و خوش خط بود برادر خود  
 سوغتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان در سال شص و سه هجری بخت و جای او بگرفت و ست  
 سال درین امانت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوی حین زوجه سوغتمش بالشکری بر  
 پادشاه خاقان ناخت و بر او غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دو بیت از تنبیح افکار پادشاه خاقان	درون پرده عصمت که تکیه کا و من است
مسافران هوارا که به دشواری است	بیشه باد سوزن بر زیر مقعر
که تار و پود وی از عصمت نکو کار است	بیشه غبت احیاء از قبایه عذره و مشو

جمیل شاعر و عاشق مشهور عربت و قبایه عذره عشق و غرام معروف بوده اند و بیشه بنا بر معاشقه

که با جمیل داشته ابیات عقیقه نظم کرده اند	وان سلوی عن جمیل لساعة
من الدهر ما حافت الا حان حیاتها	سوا علینا یا جمیل بن مقعر
اذا مت باساء الحیاة ولینها	داود الطائی در زمین الاسواق بشیه ربنت

یکی نوشته و گوید وقتی ایندو بیت را مشارالیهما بنظم آورده که خبر فوت جمیل را با و داده بودند و  
 پس از آنرا دین دو شعر بیشه از فرط غم و غم بحالت غنی میافید بیشه بخت معتد و قهر متعین  
 غبار امیر شیلیه است و اعتماد که میکیه نام داشته پیش فکری از او شده مادر بیشه بوده و  
 ایندو شعر را در و پدر او معتد و جد او عبدالمعتضد و جد دیگر او ابوالقاسم قاضی محمد و برادرهای او  
 رشید و مامون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف  
 گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بیشه و مادرش اعتماد دهر دو جمالی کمال داشته اند  
 وقتی که معتد دو چار بجای تنیده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعه  
 اغاث حبس کردند و دخترش بیشه را با سیری بردند معتد و اعتماد چندان از دوری بیشه و اندوه اسرا  
 متالم و مشارک دیده که الم مجوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از خنجر  
 عزیز خود خبری بمرسانند در آنحال مکتوبی منظوم از بیشه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا  
 اسیر کرد و شخصی فروختند مالک من خواست مرا بپیر خود بدید که بفرزند زوجه او با شوم چون آن پیر

بذل از مغنیه ای ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبداللہ بن موسیٰ الہامی میخواند  
 نوشت و از نوینک اینک بود و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی آشنایا داشته و اکثر اوقات  
 مانون غلیظه را بتغایط طرب انگیز مخطوط و مشغول مینمود و علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق  
 موصلی و امثال آن تحصیل کرده و مانند نایب که ترجمه حال او بیندیشا کردی ترتیب کرده و کتاب در این  
 موسیقی تالیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام سیستیم این بذل را بذل کبیر و نامیده اند و  
 شرح حال او در جلد پانزدهم غانی مسطور است بر که التت الجلیل اتم السلطان باو ملک  
 اشرف ثناب بن حسین سلطان مصر است که پیش فخر ذکر بی از منموده ام اینرا اصل جاریه ام و ولد  
 چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شای عظیم و جلای کمال حاصل کرد و در سال  
 هفتصد و هفتاد و هجری عازم زیارت بیت المقدس احرام شد شرح تجللات این سز اتم السلطان را  
 نگارنده کان ان قطار در اوراق خود ثبت کرد و در جمله نوشته اند برای اینکه اقامه سبزی خود فی  
 خوان اتم السلطان حاضر باشد و فدا و کله انهای وسیع پرا ز خاک کرده و در انما انواع بقول کس  
 همراه داشتند و هر روز بصر میرسانند و سایر تدارک این غیر نیز بر این قیاس بود و در ذاب و ایام  
 اتم السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نمود و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید  
 سلطان با خدم و خشم و عساکر تا بویب که قریه ایست از قریه مصر را در خود را استقبال کرد با جملة انیز  
 نشانیها خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از سفر ک  
 او سخن میگردد و عفت و خلوص عقبت و دینداری او نیز در جملة شمار داشته است امیر کبیر بجای  
 البوغی او را تزویج کرده و بین فقره اسباب اعتلای شان و رتبت او گردیده است و فات  
 اتم السلطان در بیت و تتم ماه ذیقعد سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه اتم السلطان  
 که خود مشار الیها بنا کرده و عجب نیست که پس از فوت اتم السلطان ادیب شهاب الدین احمد  
 بن یحیی الاعرج السعدی ایندو بیت انشا نمود  
 کانت صیحه قوت اتم الاشرف  
 و یکنون فی العاشور موت الیوسف  
 و بعد بطور شعری امیر کبیر بجای البوغی در روز  
 العاشور در آب غرق شد و در گذشت گویند چون اتم السلطان در گذشت پسرش سلطان شعبان

نیز صحت بحجت المحدثه از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام در این  
 شهر شریف زندگانی کرده و کمال اشتهار داشته کونین از او پرسیدند چرا حتی که التام پذیر  
 نیست حکایت عرض حاجت کریم است بر شیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف  
 کدام گفت ذل آنست که شخصی با شان مشرفتی بدر خانه سفله رود و بار نیاید و شرف آنست که  
 شخص بداند اگر التامی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر برین منت محلی باشد باین هرگز از  
 کسی خواست نکند و طلب خیر و عطائی نماید بدر التامی محیی الدین در مسامرات گوید بدر  
 الدجی مادر القام با مرآتیه بیت ششمین خلیفه عباسی بوده و در بعضی نوایح نوشته اند که القام شبی  
 در روشنی شمع در حالت بواقعه بود در انحال نظر بر سایه خود کرد و انحرکت و نظر او ناپسند آمد  
 از آن شب دیگر اقدام با فعل نمود بدو تیه محبوبه و زوجه آمر با حکام الله از خلفا  
 فاطمی مصر بوده اصل او از قرامی صعیده مصر و بنابر میل او بوضع اصلی خود بدویت بدویده مشهور  
 شده و صحبت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خط مقریزی و فتح الطیب  
 شرح حالات و عادات او مطبوع است و نوشته اند چون این زن طبعاً با کمته قمریه و جابهای باوت  
 و صحرانند بایل و در عمارات بلندیه و لتک میشد آمر با حکام الله قمری بیل و خوش برای او در کنای  
 و دریل بساخت و انرا بوج نامید و افتقر وقتها فقر گاه خلفای فاطمی بود اما بدویه باین قصر  
 عالی و مکان با زینت و سایر اسباب بخل یکی از بنی اعمام خود که این بنیاح نام داشت مفتون  
 گردیده اینجمله در نظر او هیچ نبود و بعلاقه و محبتی که آمر با حکام الله باو داشت و فنی غنیمت و وقتی از

باین بنیاح الیک المشتکی  
 گشت فی حقه طلیقا امرا  
 فانا الان بقصر موصد

این بنیاح در جواب او مطور داشت  
 بالهوی حتی علا و احتبکا  
 لو غدا ینفع من المشتکی  
 هالک دهو الذی قد هلكا

قصر بود و این ابیات را باین بنیاح نوشت  
 مالک من بعد که قدم ملک  
 ناند اما شئت منکم مدرک  
 لا اری الا خیتا مسک  
 بنت عمی و التي غدت بها  
 یحب بالشکوی عندک یضعفها  
 مالک الامرا لیر لیت حک

گویند خواه زوج خراب باشد خواه عهد جاریه حق فسخ دارد خلاصه یعنی معتقدند که بریره صاحب کرامت  
 بوده بدلیل تضامی کاشف از آنست که بعد الملک بن مروان بنمودن خروج آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت  
 و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد محکم نشینست  
 و صحبت صلیب غنی داشت چون خلیفه شد اسم او را از یاد رفت و حالات او دیگر گمان کردید  
 خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه بابریره مصاحبت داشتم من گفت  
 ای عبد الملک ترا دارای خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلافت را بدست گیری  
 اگر انتمقام حاصل نمودی زنم را از شک دم بریز و خون مردم بریز چنینم رسول اکرم صلیغرمود  
 شخص اگر بدبشت رسد و دخل نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشه جیستی خون ناحق ریخته باشد او را  
 طرد نمایند عبد الملک برخلاف تضام بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد بهمانیز  
 همین فخره را منظور داشته عبد الملک را از خونریزی منع مینموده **پریجان خاتم دختر شاه** که  
 اول پادشاه صفوی و زنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در وقت شاه طماس **ابن حریم**  
 پادشاه دودسته شد و خواهر حیدر میرزا پسر شاه طماس گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا  
 حیدر میرزا را که در قلعه قفقز محسوس بود میخواستند سلطنت بردارند و پریجان خاتم طاسب پاد  
 شاهی این برادر دودستی و اسمعیل میرزا شهر یاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعه قفقز  
 بیرون و بقره زین آوردند زمام تمام سلطنت بدست پریجان خاتم بود و چون پادشاهی بر اسمعیل  
 مقرر شد برخلاف مأمول دست پریجان خاتم را کوتاه کرد و دیگر اخیزن بکارهای دولت مدخل  
 نداشت تا اسمعیل میرزا بعد دو مرد شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیرازی برای سلطنت طلبیدند  
 پریجان خاتم در این ایام قدرت غلبت شاه محمد با خود را در اعمال دولت دخیل کرد شاه همچون به  
 قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریجان خاتم را اسباب قوت خود دانست او را مقتول ساخت  
 بریکه از جواری ازاد شده بی زهره است در ظرافت و کرم از قران خود هتیمازی بین داشت  
 و در خانه شخصی از اجداد و اسخای قریش بزنی میرست و در مدینه منوره بهمانخانه بنا کرده بود که وارد  
 و مسافرن در اینجا نزول اختیار میکردند و از تر دل وی بهره میردند قیس بن ذریج که از عشاق مشهور و غریب  
 بقصد دیدار مشغول خود داشت بهمانخانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

زاده از خدمت موم متاسف گردید بر و بنت عبد المطلب بن اتم جد حضرت رسول  
و خواهر ار وی اتم حکیم العیضا و میمه شیدا و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده و بزرگین بایست  
را در مرتبه مدخود عبد المطلب التا و نمود

علی حبیب الخیم و المعتصر  
جمیل الحیا عظم الحضار  
و ذی المجد و العز و المفتح  
کثیر المکارم جم الفخر  
مغیر یلوح کضوء القم  
بصرف الیائی ربی القدر

اعبنی جودا بد مع در در  
علی ما حد المجد واری الزناد  
علی شیده الحمدی المکرمات  
و ذی المحلم و الفضل فی الثائبات  
له فضل مجد علی قومه  
انتز المنایا فلم تشو لا

پیر تو پیاله والده مرحوم سلطان عبدالعزیز

که غم علی حضرت سلطان عبدالحمید خان ثانی دامت دولته بود و دشار ایضا صاحب  
اثر خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حریق از را  
نا بود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و شت جامع شریف و کتابخانه کوچک  
و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشمازو و مؤذنین برای انجا تعیین فرمود نیز مقبره حاج  
درها نجار برای خود بساخت و سلطان عبدالعزیز خان مرحوم را کشتی نجارمنازی خاص سواری بود  
که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را باسم والده عظمه خود پیر تو پیاله نامیده  
بودند و علی حضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه روزیت و سیم جادی الاخر  
از سال هزار و دویست و نود و هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان  
عبدالعزیز خان با قایق مخصوص بان بقیه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد و بر پیره جاریست  
صیامیکه عایشه از ازا دهنده قبل از آزادی او را بغلامی منیث نام بنی داده بودند چون بازادی  
نایل شد حضرت رسول ۱۲ او را محیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور باندیا خارج شود بنا بر این کتب  
فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول و فصل تعارض الحجج و مسئله خیار العتاقه ذکر می ازا و شده  
است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاجت شخصی باشد و بعد از ازا و شود و بخواهند  
آن تزویج نمایند اختلاف کرده اند شافعیها بر اینند که اگر زوج او خراب باشد نفیواند فسخ کند و سایرین

هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی بودند و فرجه کمال داشتند روزی متوکل بازوی آنها را گرفت  
این بیت بخواند نقلت باب الوضاح فی سطره و علمه حیث له کیف فیضب  
پس از آنکه این شعر بر زبان و فضل گفت هر یک بی منظم آوردند که با این شعر مناسبت داشته باشد

فضل در حال این بیت را بر محیه گفت	یصدد اذ نو بالموذة جاهد
و یبعد عنی بالوصال واقترب	بنان نی نی بی نامل سرود
و عندک العقی علی کل حاله	فما صد لی بد ولا عنه مذهب

و ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع ایند وزن را بر مانی باهر است  
احتیاج بدلی و یکمرتبت بخت اجد دی و خردی بن عمرو بن ابی عمرو انسانی است  
جودی و قتی از جانب قیصر روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت اجدوی حسن و چال  
مشهور بود و قتی عبدالرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشارالیه را به دید و شیفته جمال  
او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود و بعد با در فتح دمشق این دختر حصه و غنیمت محمد  
الرحمن شد و مدتی از وصال او متمنع بود آخر الامر ایش هوانی و سر دگشت و بنت اجدوی را  
بقوم و قبیل خود اعاده داد بخت خدا ویردی از مسطورات اشخاصی که وقایع  
غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خدا ویردی در سال شصده و هشت و چنان  
در اسکندریه ظاهر شده و خلقها باز ندانسته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای  
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عده تحریر مقصود و مرام خود بر میآید یکی از وزیرهای مصر  
او را احضار کرد و بهر او معاینه نمود و وظیفه برای او قرارداد داد گویند مقبره مشارالیها هنوز در  
اسکندریه هست و موقوفه دارد پوران دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه نامتو  
خلیفه عباسی است پدرش بخواهد می شور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان شریف  
عروسی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بامون داد و بخشش که خلیفه نمود طولانی و مشهور  
است از جمله گویند در شب زفاف او شمع افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و جوی  
در حجه کشیده که با کلا بتون بافته و تمام سطح آن بخواهر تر صیغ یافته بود چون نامون آن حمیر دید  
گفت قاتل الله ابانواس گویا این حمیر را دیده و گفته است کان صغیرا و کبریا من فواتها

و تفصیل این قصه در جلد ششم افغانی شرح آمده برهم عالم زوجه سنان محمود خان ثانی و مادر  
سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات سنان بوده و کارهای خیر نموده و چند  
مسجد و تقاضاخانه و مکتب ساخته اما بسترین انبیاء و مرصحنه است که در سمت یکی با عجمه اسماء بود  
واقع است و همیشه که بعد و پنجاه فقره مرض در آن مداوا بشود و از موقوفه که برای امر لغنی قرار  
داده و دو و ده و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند با عجمه مرصحنه اسباب  
لطافت هوای آن میباشند و در بنای آن سایر ملاحظات غیر شده که از هر جهت مناسبت میباشد  
و بخصوص منفی و مشهوره و از جواری محبی بن نفیس عباسی بوده و محمدی خدیفه او را بنام  
کراف امتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده و در لواختن عود و خواندن آواز نکالی

بصنات الشمر من دانه  
سبحانک اللهم ما هکذا  
اذ دعوت بالعود فی مشهد  
غشت غنائی یستقر الی غنی  
بجدا و خاتون دختر امیر چوپان مشهور

یافته و در وصف او سروده اند  
فازت بدلت فانت الهلال  
فیما مضی کان یکون الجمال  
وعانت بمنی یدیهما الشمال  
حدفاوزان الحدق منها الدلال

است که در زمان سلطان ابوسعید بها در خان پادشاه مغول منصب امیر الامراتی داشت  
و چوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند و آنها از قروع سلاطین چکریه و از اخلا و حکیمه محسوب  
میشود بغداد خاتون بصباست و راحت عروف و در حاله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان  
ان زمان بشمار میآید بود چون سلطان ابوسعید با قریل و عشقی بهر سانسید تا چار شیخ حسن و راضی  
داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و انیر سم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الکتاب  
کوید طوک چکریه عادت داشتند که بزوجه هر کس میل و عنبت می نمودند و مهر و زن را طلاق  
میداد و پادشاه بنی می گرفت خلاصه سلطان ابوسعید از قریل است که بنیاد خاتون داشت  
تمام تمام امور خود را با و تفویض کرده بود بنا بر این که از انکار میگفتند بعد از فوت سلطان  
ابوسعید پادشاه که بجای او پادشاه شد بغداد و خاتون را بنمت مسموم کردن سلطان ابوسعید  
متمم و معدوم ساخت بنان ابن طاهر در کتاب خود کوید بنان و فضل الشاعر







<p>کر می شود ان دوی چو خورشید مرا پادشاهی چه که دعوی حیدالی بکنم</p>	
<p>بیکم جان خاتم و خرقا قان جنت مکان مقصور محلی شاه طاب نراه بوده و از لطن بدینجا خاتم و خرقا در خان بطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را با جانیابی میخوانند و بر خوم محمد قاسم امیر بزرگ داده شد و خاقان مقصور میر و عطاء آئه با این دختر دستمشته و سفر اخضره او را همراه و صحبت قرار میدادند و این بچود کجش معروف و بطریقیت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملا رضا همانی که از مشایخ انصاریان یاد شده و بر سال بدینی خیر بخر شیخ خود نیاز می نمود و محمد قاسم خان امیر شوهر او را خاقان مقصور بیا رخصت میدادند و از جمع داماد های آن پادشاه مشارالیه و محمد ابراهیم خان نظیر الدوله شوهر بایون خاتم که خواهر بیکم حال خاتم بود برتری و اختصاص یافته در سفره پادشاه و در مجالس حاضر میشدند بدور میروان مقصور از جواریه مغنیه و در عصر عباسین در بغداد بوده و بجا ریخت الملک شمرت نموده و آوازی خوش داشت شریف ابو جعفر سعید و حسن</p>	<p>البیاضی شفته مشال بجا کرده و در حق او گفته الی فاسکت فیه بد و را معروف و اندوخت از نتایج انکار است سیفاحسا ما فی القرب دینا فالیوم ابرزه الزمان مصونا هیئات ذاک وان اراد بید اغراق عمر للشقا و سعید فوق المناجوز امیة خاطبا حتی برایت من الزمان عجائب بین المجمع لال احمد غائب</p>
<p>شکی القلب ظلمته فی الحشا بکاره الملالتیه تابعیه الیت بقصه یا زید و ذک فاحقر من دارنا قد کنت ادخه لیوم کریمیه اتری ابن هند للخلافه مالکا منتک نفسک فی الحلا أضلاله قد کنت اطعم ان اموت ولا اری فالله اخر مدتی فطا و لت فی کل یوم لثمنان خطیبهم صاحب عقد الفریدمی نوید بکاره بلاتیه</p>	<p>و دهد</p>
<p>بالا آنکه درین آیات از معاصیه بد گفته بود و وقتی به شایع او را بران داشت که مجلس معاویه و و از او چیزی بخوابد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون بکاره را بدید گفتند این همان است که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها بجز آن اشعار</p>	

حساب در علی ارض من الذهب	و تحریری صاحب مقامات که در مقامه
تبریزیه میگوید و بقیس عمرشاه و بوران بفرشما اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران عادت زنانه عارض میشد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت آئی امرا الله فلا تستعملوه	
مامون گفت شده این شعر انشا و کرد و ام ان یدی فریسته فائقه من دم بدله کرده بودند نشتر محمد بن حاتم باطلی است که با یوزیم بیان هرمن و قد ظفرت ولكن بیعت من	فاد من ملخص بحقیقه عارف بالاعطن فی الظلم از جمله اشعار طرب آنکه که درین سوره با سوره نظم باد که الله للحسن و لبودان فی الختن مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که منی
دام ابن حازم مرادج نموده است یا قبح بوران در سال که عهد و نود و دو و هجری متولد شد و در سنه ده و بیست و هفتاد و یک در گذشت عقد مزوجت او با مامون خلیفه در دوست و دو و زفافش در ماه رمضان و بیست و ده و چون مامون در دوست و هجده و فات کرد و اجدار از زفاف زیاده از بیست سال با بوران هم بستر نموده بورانی که فدا نیست معروف و اعراب اثر النبوانیه میگویند شوب بیوران طیار شد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بجزیره خاتم زو جبر شاه سمیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری سلطنت ایراک فایز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان عثمانی کرد و بجزیره خاتم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بجزیره خاتم تا جلی خاتم نوشته اند و صاحب صحیف الاخبار تا جلی خاتم را مجنوبه شاه اسمعیل دانسته و منکوحه و در هر حال بر عایت نموده و ولتین اسلامیتین با سر گذشت طلال آنکه انیزن رایا داور می نینما می جلیقه البکریه دختر عبداللهد و از تمبیه بکرن و ائل و زنی صحابه بوده است این زن با پدر و اهل قبله خود بجزیره حضرت رسالت پناهی نمائند بشراف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و رسم بیعت حضرت بارئول بود و مردان اما در زمان فقط قول به بیعت میدادند خلاصه سیدانام در حق بیت و اولاد او دعای خیر فرمودند بکئی و انما پدیدار آمدن آنکه عده اولاد او بیعت میداد و از این بیعت نفر چهل نفر ذکر بود و بیست نفر آنها در حبس و شمشید شدند و این اشیر فقیره یا نصیر می کرده است بیکم و هملوی شاعره بوده است شاه جهان آبادی و اشیر ازو	

لست ابغی عن بابہ من سراج  
وفساد الذی زعمتم صلاح  
وارتضاه لنفسه من جنس

فصل الذی زعمتم فساد  
ما علی من احب مولی الموالی  
تذکار پای خاتون چنانکه پیش در

عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر نکات ظاهر بیس بندقداری بانی رباط البغدادیه  
مصر است که در خط مقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقا عظیمی بوده تذکار پای خاتون  
رباط البغدادیه را در سال شصده و هشتاد و چهار با سم بنت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی  
و دیگر از صحاحات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از آنجا که خانقاها فرموده مخصوص زنان  
بوده همیشه زنی از اهل علم و صلاح در آنجا اعتکاف نموده و عنوان را نصیحت و وعظ میکرد  
و علم و ادب میآموخت مقریزی گوید آنم زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم  
فقه با مهارت و فقه و تعلیلی از لوازم معاش قناعت نمیداد از مصالح سودمند مردم رنج  
و متذکر میساخت و خود بعبادت و تعبی تمام داشت و بسازمان مصری و دمشقی که از او اتفاقاً  
و استفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و صفات فرموده اهل صلاح بجا است او  
مایل بودند و در هر حال رعایت شان و احترام او نمودند و فی الحقیقه مماستی از او بیکان را مشهور  
میشد و او بدینحال پسندیده زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری در گذشت و بعد از او انسا  
کی بجای او دست برتری و تقدم بر بنوان متکلفات رباط البغدادیه داشتند بخدایه مشهور شدند گویند  
چون رباط البغدادیه خانقاها منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بودند و نایبها از شوهر خود مطلق  
میکرفتند و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین بنوانی که شوهرهای آنها از ایشان دور  
و برتری نمیدادند تا زمانی که باز بر میل و مسامت آیند در آنجا اتفاقاً اقامت داشتند و زنی که خدمت  
آن خانقاها میکرد و دیگر حرکتی خارج از آداب معینه نمیکرد و این اصول در انجیل نامتنی  
منضبط بود و از سال شصده و شش بواسطه انقلابانی که در مصر روی داد و شیوه انتظام آن خانقاها  
از یکدیگر گشت و ترخان خدیو سلطان از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان  
عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهور به اوجی است مشارالیه صاحب یکی جامع اسرار  
بوده و موقوفه این مسجد را او وقف و برقرار کرده بنای یکی جامع را ابتدا ماه یک سلطان معروف

مستور و رفوق را خواننده بخاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این بیات اوست معذکات متعا  
 مقصود شده گفت اینجا هر حاجتی که داری بخواه بخاره گفت پس ازین چیزی تو اطمینان خواست و مرا  
 نمود بطبقیس و خرم محمد بن بدر الدین بیاج الدین طیفی است و جدا و سراج الدین استاد بن حجب  
 عطارانی بوده و با آنکه خانواده مشارعیم همه اهل علم و فضل اند و وجود این اسباب افتخار و  
 اشتها را ناکرده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت شهر است در ماه ذیقعد سال  
 هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در آنوقت زیاده از شصت سال داشته  
 ده سال آخر عمر خود را در سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و او را  
 از مشایخ طریقت شمرده اند قال ابن حجر لی دست همان بنت خدا و یردی است که در  
 حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکره خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش منی در مصر  
 پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط ازمان چند خط را  
 خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبال نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن نقری در  
 نجوم ظاهره خود با نیامطلب تصریح کرده است بی بی خواهر شیخ عبدالله دیوانه بوده و  
 بیدل قرین ذکری از او نموده در رات اقامت داشته و گاهی بی بی بزم میآورد و اشعر زوین

روم بیاغ و زنگرس دو دیده و ام کنم که تا نظاره آن سر و خوشترام کنم

حرف است حقه عبرتیه عارفه بوده است و او را

دارای مقام ولایت دانسته اند و در فحاشات الناس ذکر او شده است و بنا بر مستور است  
 همان کتاب حقه جاریه سازنده و نوازنده عود و مملو که شخصی بوده عشق حقیقت او را بحدی رسانید  
 و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری و فغانه و بیقراری مشغول میگردد  
 اهل خانه بنبوه آمده او را بمرضیه نه مجازین میسر میزد سری قطعی او را از مرضیه نه بیرون میآورد  
 و یولی بالک او میدید و او را آزاد میزد و کتک میزد عا شقانه بسیار بزرگم آورده از جمله

اشعار مستور را در مرضیه نه گفته است معشیر الناس ما جنت ولیکن

انا سکرانه و قلبی صیاح	اغلتم بیدی و لوات ذنبنا
غیر جهدی فی حبه و افقضا	انا غفوته حبت حیدیا

هجری در دمشق دارالملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هشتاد و نه درگذشت  
 فوت پدرش ابو الفرج و در او اخص فی الفقه و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام در رشتنه  
 ختم ربیع الآخر سنه چهارصد و هشتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی را اسکندریه و پانزدهم  
 صفر ششصد و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و فقه قرائت یدری طولی داشت  
 و آنچه را میخواست تمت بر ضبط آن میخواست پدر ابو الحسن علی که شوبه لقبه باشد باطل معروف  
 بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نو و متولد شده و در اقل ربیع الاول پانصد و هشت و هشت  
 در اسکندریه بدر بقرافه و از نماز قریه بوده در ترشام و تقینه الارمنایه منسوب بان دکنه شیا  
 ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاهی  
 بود پوشیده نباشد که ملطاف شاه برادری داشت بموسوم پیکش خان که با او از یک مادر بود و  
 در ولایت هند حکومت نمود و چون ایل ارسلان درگذشت سلطان شاه در خوارزم بجای پدرش  
 و اعتقانی برادر بزرگتر نمود و هند را بخت در میان گرفت پس از آنکه چند دفعه سلطان شاه مغلوب نگش  
 خان شد کار بجای انجامید و بعضی از بلاد خوارسان بسلطان شاه تعلق گرفت و او در سال پانصد و  
 هشتاد و پنج هجری بر دو مملکت او را نیز نگش خان بر دو چیزی نگذشت که ترکان ملکه هم کنگش خان  
 مقتول گردید ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال  
 ششصد و پنجاه و هفت هجری که ملاکو خان غرم تخیر شام داشت بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل را بوطه  
 کبرین از ایمن معاف داشت و پسرش ملک صالح را با عمار موصل یار دوی خود ملتی ساخت  
 و بنا بر حالت اطاعتی که از موصلیان بشود ملاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان  
 جلال الدین بملک صالح ولد بدرالدین لؤلؤ تزویج نمود و ما ضربت منظور بن ریان  
 و دختر عبدالقین زیر است و نواز شکوه فرزدق شاعر معروف و قتی که میخواست از تحت  
 مراد و حبست زوج خود خارج و بتمکس شود تا حاضران در این زیر شفیع قرارداد که ابن زیر با شکیلا  
 او اقبال و اقدام نماید و فرزدق بمهر ابن زیر متوسل شد و نواز بواسطه شفاعت تا حاضر بر فرزدق  
 غالب آمد و این حال فرزدق به حضور عبدالقد آمده این بیت را بخواند  
 لیل الشفیع الذی یاتیک مؤترزا | مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

به کوسم والدما در سلطان ابراهیم خان نهاد و چون او در گذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت  
و علاوه بر این بنای خیریه از قبیل کتب و مسافخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره ملک  
برای خود ساخته است خیرات و مبرات این زن در کسبه و اقوا مذکور و او تا ملی رابعه در آن  
اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع سیر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ماه یکم سلطان باور  
سلطان ابراهیم خان زنده بود خدیجه سلطان را والد که چاکر کینه نشد و والد که چاکر در سال  
هزار و نود و چهار هجری وفات نمود ثقیة الارضات و دختر ابو الفرج عیث بن علی  
بن عبد السلام القصوری و مادر تاج الدین ابوالحسن علی بن فاضل است که کنایه به اُم علی بوده  
و مش ترجمه حال او را و حده دادیم بنا بر این گوئیم اُم علی ثقیة در علم و فضل و شرف و فصاحت ممتاز  
و شهرتی بجال داشت و وقتی در اسکندریه ملازمت ابوطاهر السفلی اختیار کرد و ابوطاهر  
از مشایخ حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از ثقیة ذکر می نموده گوئند روزی ابو  
طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره که ساکن بودم پانیم بمخی گرفته زخم شد دختر کو چاکر ثقیة  
خود را پاره کرده پیای من بست ثقیة آن نوشته را دیده ایند و بیت را بدیده انشا نمود

عوضاً عن هذا تلك الوليد  
سلكت دهرها الطريق الحميد

لو وجدت لتبيل جدت بخدي  
كف لي ان اقبل اليوم وجلا

قاضئش الدين بن خلکان کو ثقیة این مضمون را از بیرون بن کحی المنجمت باس کرده گفته است  
كف نال المشارد من لم يزل  
او ترقى الا ذى له قد لم

منه مقميا في كل خطب جسيم  
تخطا الى مقام كريم

ثقیة ضایع و قطعات بسیار دارد که همه فصح و آبدار است حافظانکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری  
گوید ثقیة قصیده حمیریة باسم مظفر تقی الدین عمر برادرزاده سلطان صلاح الدین ایوبی انشا نمود و در  
آرایش بزم نشاط و مبساط انبساط و اقداح راح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد ثقی الدین گفت ثقیة  
در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است ثقیة انحراف بشیذ قصیده در زم بظم آورد که  
و قانق امور حمیریة راحا وی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامه دلیل نمود و مدلل ساخت  
که در کلیة فنون شعر ما هر و در سخن بهرانی بسوطلا ید و قادر است ثقیة در ماه محرم سال پانصد و پنجم



الاولی است که پیش ترجمه حال او نگاشته شد تمیم آن ترجمه را کویدشار الیما در کتاب  
محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی میر میرد ابو الحجاج صاحب کتاب الف بابا پسر سلطان  
که معروف بابو الحسن علی بن حمدون است مدرس بود و نزد ابو طاهر السلفی تحصیل نموده و  
در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو بو الحجاج از غیبه اجازت گرفته و ابو الحجاج بنیابی  
میگوید یقیناً بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده فرست  
و روایت نماید و برخی از اشعار را یک قصیده و طویل که در مدح حافظ است شرح ذیل ذکر نماید

اعوامنا قد اشرقت ایامها	و علی علی ظهر السماء خيامها
والروض متبسم بنور اقا حه	لما بکی فرحاً علیه غمامها
والنرجس الغض الذي احداقه	ترنوفیه هم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمرة	الخلل من فرط الحياء لثامها
وشقائق النعمان فی وجبانه	خالات مسك خالها وقامها
وبعد از اكمال الشیخ شروع مدح حافظ السلفی کرد	یا صاحب قم لساعة قد اقبلت
وتبتهت بعد الکرمی نوامها	واجمع خواطرنا للخلی فکرنا
لما تجرد للقریض حامها	مدح الامام علی الانام فریضة
فخر الائمة شیخها وهامها	الحافظ الحبر الذي شهدت له
اوض العراق بفضلها وشامها	واخر قصید ورا طوری خوب گفته که چنین

لطافت و رشاقه او ایلان را فراموش ننماید و در حسین بن اویس از نجاشی  
ترکان و زنی بر بیع انجال بوده و به عثم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر بر بوق از ملوک چر که صر  
او را ترفیع کرد و بعد از طلاق داد و عمزاده او شاه ولد ابن شاهزاده بن اویس او را بر زنی گرفت  
چون بنیاد بارسند عثم او احمد کرد شد و شاه و شاهزاده بن اویس متار الیها تحت پادشاهی نشست  
انما او شوهر خود را ناما بود و نمود و خود بلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قراویوسف با و حمله کرد  
یکسال بعد او را در بند محاصره داشتند و از راه و جله خود را بواسطه سانسید و شتر را متضرر  
شد با ملی او را با محمود بن شاه ولد پسر شوهر او بمند حکم انی متکین کردند و محمود را نیز ملاک خست

و از آنوقت شیخ عریان ضرب المثل شد این خلکان در ترجمه حال ابو الفضل ریح بن یونس بن محمد بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل و اعتماد را با ابو الفضل ریح داشت روزی باو گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ریح گفت استعاضه که بهر مرتبت داشت با شیع خلیفه گفت محبت امری است یاری نیت ریح گفت با چنین است اما وقتی که انعام و احسانی باو بفرماید در او حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل میشود و چون آثار خست از وی بطور رسید و قلب خلیفه نیز اثر کرده مری پیدا میکرد چه مدت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک ر. و باز دید و دهد و بدیهه متحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال منظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شیخ عریان مقبول افتد و عریب نیز عریان نیز مثل شیخ عریان ضرب المثل است و فساد آن اینکه وقتی نیز نام از قبیل بنی شقم عریان نزد طایفه آمد خبر داد که قبیل او را غارت کردند و از آنوقت شقم که هر کس میخواست قبیل خود را خبر دهد که جماعتی بنیب انانیا بنی عریان شده میآمد و میگفت اما انذیر العریان یعنی آگاه و بوشیار باشید که دشمن میرسد و شقم نیز که منفیه بوده از علیه یا عریب است و دختر محمدی عباسی و در حق شقم گفته اند میت

لم نطب اللذات الا لمن	طابت له لذته تؤسه
غنت بصوت طلقت عبرة	كانت بعجز الصبر محبوسه
وكيف صبر النفس عن علة	تظلمها ان قلت طاوسه
رجعت از شجتها بان	فجنة الفردوس مغروسه

و موقع و داستان این آیات در کتاب ابن خفا فرمودم به بدایع الابدایه مطبوع است  
 مثنوی هفت و بیست زوجة رفاقة القرطاضی بی بود و مشار الیه او را بسته طلاق مطلق نموده  
 عبد الرحمن الزبیر القرطی او را برنی گرفت چون مثنیه عبد الرحمن را عین یافت از او منفاقت کرد و آن  
 حضرت رسول متوجه شد که آیا بمقتدر محفل برای تجدید فراغت یا رفاقة کافی است فرمودند اما  
 بزوق عیالک و مثنوی عیالک را نیز بیعت زاء است تو مان آغا این نام نامی بخند نفر دشت  
 سلاطین عظیم الشان داده شده و در عصر زمان کی از بنات سلطنت عظمی ستاره باین اسم لقب  
 بفخر الدوله میباشد البته و خضر خلیب محدث ابو الفرج عیث بن علی بن عبد السلام

نصوحا لرزد بر اندامش افتاد بر نشان و کربان و بخسود قلب هر سجده گذشت گفت خدا  
عزتم نکند اگر که رسوا شوم و من توبه میکنم که باز سیه کاری نخواهم کرد و هنوز در سجده بود که نگین را  
از جامه زنی بیرون آوردند نصوحا شکر خدا را بجای آورد و فرصت یافته از جام بیرون آمد  
بخانه خود رفت و جنت زینان زبردست و یاس مردان پوشید و پیش محمد رفت و یکم توبه  
الی الله توبه نصوحا توبه کرد و زار بار شد و توبه در است و اقواء مشهور کردید تصویر بر بنده  
مرشد آبادی از میر کوشش عظیم آبادی شنیدم که نام او بقیس خانم بود شعرار دو میگفت این کتاب

بیت فارسی منت از افکار اوست	فنت نه زانی منت سناخته ام
بد بلائی منت شناخته ام	جوشش نقل کرد که روزی تصویر بر شیر خوا

خود بدوش گرفته در صحن خجسته ده بود غیر شقی شوم روی که مدشاع بود این مصرع برخواست

دیدم بدوش امنه طفلی پری نژاد	تصویر بالبدیهه مصرع دیگر را گفت
چون مصرعی که باشد بیوندا نژادی	حرف است

ثبته بنت یعجاز زوجة ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و سپه عقبت بن ربيعة  
و برادر بن بنت عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده در عدا دحیای پیدا  
کر دیده بار خجسته مهاجرت کرد و از انجا بدینه منوره مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت  
خدمت حضرت رسول متراواشت تا در یوم الیما شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزمی  
طلبیدند و اصحاب بنوی را بجنگ تن تن دعوت میکردند رسول اکرم صا و از رفتن میباید  
منع فرمودند و بندگان خواهر ابو حذیفه در انفراده حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و انکار خود دهر  
مینمود و بنا بر حمیت جا بلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاء کرده گفت

فاشکرت ابا دیاک من صغر	حتی مشیت شبایا بغیر محزون
الاحول الاثقل المشوم طائره	ابو حذیفه شتر الناس الذین

اما ثبته زوجة ابو حذیفه صحابیة است مشهوره و مانند ثوبه خود را می فضل و درایت بوده است  
و ثبته بنت الربیع و ثبته بنت سلیط و ثبته بنت الضحاک و ثبته بنت النعمان نیز چهار زن صحابیة  
ند و ثبته بنت حنظلة الاسلمیة یکی از انساء تابعیه میباشد و سبب جایزه ابولسب عم خست

در سال شصده و نوزده هجری خود مستقلاً حکم آن شد و بصره با اعراب عرب کرده و جزیره و ط  
بصرف مشارع در آمد و بنام او خطبه خوانند و سکه زدند و الا در سال شصده و بیست و دو  
در گذشت از انباء ابن حجر ذکر شد و بیست و سه توفی القون زوجه ملا بقائی که صاحب میر  
نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و فراخ پیک داشت با شوهر زن اکثر مشاعره و با هم طفر

فراخ دست میداد توفی ملا این با عی گفت	یاران ستم پیره زنی کشت مرا
کاواک شده چونی از او پشت مرا	کر پشت بسوی او دمی خواب کنم
بیدار کند بضر انکشت مرا	توفی نیز در جواب رباعی را نوشت
هم خوابی هست یکی کشت مرا	روزی نبود از و بحبزند پشت مرا
قوت نه چنانکه پا تو اندر داشت	بهر بود از پشت دو صد مشت مرا
و بجای این با عی در جواب العجا شب نیز با عی بنظر آمد	ملا بجه ناز و غمزه ات کشت مرا
شما بجه پشت سوی من خواب کنی	بگذار که دل گرفت از پشت مرا

توفی کفایتی از محمد زات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش  
طبعی و لطیفه کوئی بدیهه کمال بوده و نقل کرده که شوهر توفی با امر دی بسیر کرد و از زن  
ملکت نمیشد توفی ازین ادای نامستقول بماند و این رباعی را بمناسبت انشا نمود

آن شوخ که هست حسن عالم گیرش	یارب چه شود شبی بخوابم زیرش
ایمی خواجه بیاتامن و تو صلح کنیم	تو با کوشش بساز و من با گیرش

مرد بدین آید و بیست و شصت شد و امر او اداع کرد و توبه لوضوح از فعل بد نمود و پیش توفی  
و با وی انس گرفت و در آفتاب عالم تاب اختر بنظر آمده که لوضوح شخصی بود در شیراز ریش و  
بروت داشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در جامی که مخصوص برای ش زنان بود می  
رفت و خدمت مشت مایی میکرد و در انحال اقتضای حکایات شتو انکیر بعثوه های دربار  
و غمره های با خیز و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بر سر شوق و ذوق میآورد و می  
آمیخت با این عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نتاخت که مرد هست روزی دختر کا که در  
حمام آمد و بیک مری از انکسر او جدا شد و دختر در حمام را بست و در جستجوی ان بچین برآمد

که مبت و سبیل مثل این شعر زبان آورد  
و من هوان لم یحفظ الله ضایع  
اتانی کتاب لم یر الناس مثله  
و قرطاسه قوهیه و رباطه  
و فی صدره منی الیک تحیه  
و عنوانه من مستهام فؤاده

بنفسی من لا یستقل بنفسه  
بعد از این ایات الظم کرده ز عمر بن یحیی  
امد بکافور و مسک و عنبر  
بعقد من الیا قوت صلا و صبر  
لقد طال تها می بکم و تذکری  
الهائم صبت من الخمر سحر

عبد الرحمن السبیل که شارح این بیاهم است گوید ثریا نواده قبیله بن النضر سبیل و قبیله جبه  
حارث بن امیه جد ثریا است یعنی ثریا دختر سپهر او بوده و بعضی قبیله را خواهر سردالسته اندولی  
سبیلی گوید صحیح نیست که دختر است (حرف ایچیم) جان خدایان  
نقطه قادیان بنظر می آید که تصحیف خاتون باشد بحر حال انیز در حرم مراد خان ثالث سلاطین  
عثمانی اعتبار و تقداری بکمال داشته و در منظمات امور و حالت می نموده و وساطت او بسیار  
میشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز بهمان نفوذ و قدرت مانده از قرار  
مذکور نشاء آثار خیر کرده از جمله در اسلامبول سجده جامع و سقاخانه ساخته بهترین صفات  
او اینکه اعانت ظالم انانیت شنیع می نموده و برادر او بر ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف  
عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجه بکمال رسانید جان خدا قادیان مهر خواستری را برکنار  
بناده در حبس و قتل او سعی گشت جبر بایه بخت قسامه مادر زن حضرت امام حسن  
و مادر ام آتق بخت طلحه بوده حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احترام میکرد  
چه با وجود او انسا را نمایش و بهائی نمینا می بنا بر این او را جبر بایه میگفتند و جبر باران کنی است که بنا  
خوشی جبر مبت ملا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مری امین مانند  
بخت قسامه را محض دور چی بین زنان از او جبر بایه گفته اند و آسمان را هم نظر بکوب آب جبر بایه  
میکویند ظاهراً عقیل بن علفه المری نیز دختر ماه پیکری باین اسم داشته است جعده دو  
نفر صحابه که بر دوازده هزار و پالی مدینه منوره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجه حضرت  
امام حسن است که آنحضرت را باغواهی معاویه بایه مسموم ساخت که بوصول کی از آن پدر سپهر

رسول بوده و مدد و ولادت سید نام را با بولهب او داده و بولهب او را آزاد کرد و او را زنی که بشیرت دایه کی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیر خواره داشت سرخ نام و چون ابو سلمه بن عبدالتبک حش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیده بعضی اینست که سید عالمیان ابتدا یک هفته از پستان آمنه شیر خورده اند بعد حال ثویبه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است ماثور است که چون ابولهب بحضرت رسول ایمان نیاورده در گذشت او را برادرش حضرت عباس بنجواب دید از او پرسید که در چه حالی گشت درناجم و عذاب الیم همقدرد در شب و شب رسول اکرم بجهت اینکه ثویبه را بخورده تولد حضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما محض دایه کی حضرت رسالت پناهی در تخیل گزار و نمودیم شریا ( مشقوقه عمر بن ابی ربیعہ المخزومی از متقدمین شمرای اسلام و دختر عبدالتبک بن ابیحرث بن امیه الاصفهانی است و از جمله اشعار را ثقه که عمر بن ابی ربیعہ در حق او گفته در وقتی بوده است که سیل بن عبد العزیز مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده است طولانی که بدین است

بعد ما نام سامو الرکبان  
یتخطی الی حتی اتانے  
ایها المنکح الثریا سهیلا  
هشامیة اذا ما استقلت  
ولطف این اشعار پوشیده نیست تریکا  
من رسولی الی الثریا فانه  
بعلم الله انتی مستهام  
نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوسی نوشته  
کتبت الیک من بلدی  
کشیب و اکف العینین ثابا الحرات  
چون تریا این ابیات را بدید و برخواند

بسم الله الرحمن الرحیم

ایها الطارق الذی قد عنانے  
زا من نازح بغیر دلیل  
و در این قصیده می گوید شعر  
عمر که الله کیف یلتقیان  
وسهیل اذا استقل یمان  
افراق تریا و تزویج ابوسیل عمر بن ابی ربیعہ  
ضافنی الهمه و اعترتني الهموم  
بهواکم و انتی مرحوم  
و از افزاین و مطیّب ساخته برای تریا فرستاد  
کتاب مؤله کمد  
یوزقه لیهب الثوبین النحر و الکبد

جز خوار غم ز نیست ز کز ار بخت ما	اخر خلیل در جگر بخت بخت ما
<p>چنان مجبوبه ابونواس شاعر و جاییه صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بجانواد و عبید ابوباس لقی بخت که در بصره میزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت نموده ابو نواس با و مفتون شده و اشعار زیاد برای او گفته سالی چنان کج رفته و ابونواس نیز به امید وصال او غم بیت اند کرده و در همان وقت این ابیات مرسوم را بنظم آورده</p>	
<p>الم تر انی افنیت عمری فلما لم اجد سبباً الیهما حججت و قلت قد حججت جنک</p>	<p>بمطلبها و مطلبها عسیر یقربنی و اعیتنی الامور فیجعلنی و ایاها المسیر</p>
<p>و ابونواس در این غزل قطعه در بیهوشی نظم کرده که نشان دادن با بصیرت تجید نموده اند حسب المناسبة</p>	
<p>قطعه درین محل مرسوم می شود لبیک قد لبیت لک واللیل لما لم ان حاک ما خاب عبداً مملک کل بنی و ملک یا مخطئاً ما اغفلک لبیک ان المملک لک</p>	<p>الهما اعد لک لبیک ان الحمد لک والتابجات فی الفلک انت له حیث سلك وکل من اهل لک عجل و باد را جلک والحمد و النعمه لک</p>
<p>چنین معلوم میشود که ابونواس از حبس روان فقط بچنان مایل و مفتون گردیده چو دره با زوجه جهانگیر شاد باد شاه هند و سمان دختر راجه اودی منکه و الم چو دره پور بوده و در لطیفه کوئی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در حرف حاضر ترجمه عال جیات النساء یکم ذکر می از حاجه چنان این خواهد شد جو حیره و دختر بته السبن الحسن بن علی بن الحسن بن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بیت الدوامی ذکر می از و کرده ایم این زن را به او میزیسته و از خانواد معتبره و دارای علم و ادب بوده و زنان را و عطا و نصیحت می نموده نزد شیخ ابوالنجیب ابونواس تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم بن ابوالنجیب او را بر نی گرفت و بنده بنت عبد الرحیم اند</p>	

رسد و نرسید از موضوع ما و ما بخواهیم خارج است جانان سیکم از زنهای محکمت هندو  
 و درش عبدالرحمن خان بن میرخان ملقب بجان خان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشت  
 و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته چنانکه پادشاه از سلاطین هند صیت حسن صوری و فضایل منوی و  
 شنیده و بخواست کجاری او فرستاد و در انداخته خود آنگاه و گویان خود را بریده و جنبه گذاشته  
 نزد پادشاه فرستاد و پادشاه این حرکت را دلیل عفت و دانسته بختین کرده سالتیماالهنر او

به نقاد در گذشته این شهر ازوست  
 عاشق خنسلق عشق پوینان میان کند  
 سید است از دو چشم ترش خون کرستین  
 الجلیله السلطانیة دختر ملک عادل

ابن بکر بن ایوب ایوبی و محمد بن بوده است مونسیم که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این  
 لقب یافته است جمال النساء اتم النجر البندویه است که پیش ذکر می از ان نمودیم بلیا  
 مقارن سال شصده و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مغافرت جلالت  
 دانسته اند او را جمال النساء گفته محمد بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و فاضلی ابی النجفی و قاضی  
 تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبداللہ الدائم و ابن سعد و ابن شحنه از شارحین اجازه گرفته  
 جمیل و دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده بچود و سخا و در استموده اند از جمله ثقت  
 اند ازین در سال سیصد و شصت و شش هجری بمبارت که مظفر زاد با الله شرفا و تعظیما رفت و  
 خیرات بسیار از او بطور رسید از جمله نام حاج را شربت داد و در خانه که ده هزار دینار بیدل کرد  
 و سیصد غلام و دو بیت کنیز آزاد نمود و پانصد اسب احله بیسپا دکان حاج بخشد محقق در آن  
 سفر جمیل چندان بطلا و اعطای پرداخت که مردم سفر حج اتم حضرت بیده و مواهب و خیرات او را فرستاد  
 کردند و عام جمیل معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میکرد دید آن سال بعام  
 جمیل میگفتند و دوازده نفر زن صحابه متما باین اسم بوده که از جمله است جمیل بنت ثابت  
 که با تم عاصم معروف و پیش ذکر می از او شده است و جمیل بنت عبداللہ زوجه ابن ابی ثابت  
 ابن نفیس بن شماس است که اول صیغه غلاق خلعی در باب او جاری شده چنانچه در کتاف در  
 سوره مبارکه بقره مبطور است جمیل اصفهانی زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان  
 بوده در اصفهان متوفی و در هندوستان سیاحت نموده است این شهر ازوست

جمیل بنت ابی بکر بن ایوب ایوبی و محمد بن بوده است مونسیم که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این لقب یافته است جمال النساء اتم النجر البندویه است که پیش ذکر می از ان نمودیم بلیا مقارن سال شصده و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مغافرت جلالت دانسته اند او را جمال النساء گفته محمد بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و فاضلی ابی النجفی و قاضی تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبداللہ الدائم و ابن سعد و ابن شحنه از شارحین اجازه گرفته جمیل و دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده بچود و سخا و در استموده اند از جمله ثقت اند ازین در سال سیصد و شصت و شش هجری بمبارت که مظفر زاد با الله شرفا و تعظیما رفت و خیرات بسیار از او بطور رسید از جمله نام حاج را شربت داد و در خانه که ده هزار دینار بیدل کرد و سیصد غلام و دو بیت کنیز آزاد نمود و پانصد اسب احله بیسپا دکان حاج بخشد محقق در آن سفر جمیل چندان بطلا و اعطای پرداخت که مردم سفر حج اتم حضرت بیده و مواهب و خیرات او را فرستاد کردند و عام جمیل معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میکرد دید آن سال بعام جمیل میگفتند و دوازده نفر زن صحابه متما باین اسم بوده که از جمله است جمیل بنت ثابت که با تم عاصم معروف و پیش ذکر می از او شده است و جمیل بنت عبداللہ زوجه ابن ابی ثابت ابن نفیس بن شماس است که اول صیغه غلاق خلعی در باب او جاری شده چنانچه در کتاف در سوره مبارکه بقره مبطور است جمیل اصفهانی زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان بوده در اصفهان متوفی و در هندوستان سیاحت نموده است این شهر ازوست



قتلانی است که دارندگان شطری و شطری از آن را از عقد مر وایه بر گرامی تر دارند و وسیده افتخار و دولت  
خود بشمارند و همین نکات و بنان و تقریر و بیان و رای حساب و بهوش ثاقب بود که پس از از  
تحال شصت و بار و ماضی محمد شاه غازی انار آمد بر نامه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت  
ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال  
و اعمال قطار را در تحت نظم و انضام گذاشت تا موبک منصور علی حضرت شاجه قران اردا سلطان  
تبریز بدار اختلاف طهران شرف ورود از زانی فرمود و تحت کیان را بجلوس مینیت مانوس مزین نمود  
و تفصیل این اجمال که محتوی تبسیل بنر اشکال است تا ریخی بنوط همیشه که مورخین این دولت  
ابدایت نگاشته اند و برای طالبین خیر و حافظین سیر گذاشته و اگر بنا بر اینیم بنگار و شرح آن کریم  
باید که بی جدا گانه تالیف نمایم و آن تناسب و وضع این دفتر خارج کرد و موشش به نقاشی  
کافه شود پس بقیه گوئیم این ملکه معظمه ایران که روانش در غاب جناب سنج و شادان باد و دختر  
زاده خاقان غلامشیمان فخری شاه فرزند امیر که بر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعتضا دالدوله قزاق  
قاجار و والدۀ ماجده او خواهر لطیفی سینغی میرزای فرمانفرما حاجت عایه ای شجاع السلطنه است

در سال یک هزار و دویست و چهار هجری با	محمد شاه آن شاه درویش دوست
که شاهی سبای بکر داراوست	عزیزت فرا و جت حاصل نمود و در محرم

ملکی با مر اعلی بر نفوذ او امر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و دغور درایت خود  
را ظاهر فرمود در سال هزار و دویست و چهل و هفت و ششم ماه صفر المصفر و در حدود بایون  
علیه حضرت خسرو صاحب قران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطین طابرو باطن و ظاهر جهان آرایش  
داد و در تمام عصر شهریار بر و در یک فتمت از عهد معدلت محد خسرو نوران معظمه ملکی را به  
مهربانی مادر بلکه خلقی را بکفالت پدر بود و از صنایع عالیۀ و خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت  
و نقاشان را کاهی کل دوزی میکرد که ارباب خیرت و سلیمه را بحیرت میآورد و افسوس که در سال  
هزار و دویست و نود و هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موبک سمو خسرو  
در اقلیم اروپا خارج بیضا مظاہر بایونی را بکشف دقایق مشغول میبخت ملکه معظمه روح پند  
ار و حوالای غریبت بهشت افزانت طایر روحش در خلد برین سدره نشین اگر تفقد علمیت

بوجود آمد و رسال شصده و چهار تهری کیشب در حالتی که مصمم وضو ناقص و ادای ناز بود ارتحال  
 نمود و جوهره جاریه ست نفیسه است و جوهر اسم جاریه است از مهدی عباسی که بر او محکم و تسلطی  
 داشتست جوهریه چنانکه در عنوان افتحات المؤمنین اشاره نمودیم جوهریه از زو جات  
 طاهرات حضرت خضر گمانیات و دختر عارف بن ابی نصر رئیس عشیره بنو مصطلق و از قبیله خزاعه میباشد  
 در غزو بنی المصطلق انیزن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک  
 خود قرارداد مبلغی معین کار سازی کند و از قید رقت خلاص شود و محض استعایه بخود حضرت  
 رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انا جوهریه بنت الحارث سید قوم و قد اصابته من  
 البلاء ما لم یخف علیک و قد کاتبته علی غنسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل حمت و کرم  
 تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیم را شرف ازدواج خود از زانی فرمودند اصحاب که این  
 دیدند از قوم و قبیله جوهریه هر که را در تحت ملک داشتند محض احترام فرستی که با غیر حاصل نموده بودند  
 از اگر دند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود بجه جوهریه خیر باشد و کلمات  
 محی الدین مذکور است که انیزن هفت حدیث شریف از سید نام روايت کرده است  
 دو نفر صحابه نیز مائة باین اسم بوده یکی از ان دو نفر قراجهل و زوجه عتاب بن اسید است  
 که پس از فتح مکة شریف اسلام مشرف گردید و حبه ان خاتم خلیف الله متعجها مبین بانوی  
 کریم الاصل مظم و بهین خاتون عظیم الشان مخم صدف کوهر انور شهر یاری سپهر فروزنده مهر کزابت  
 و کامکاری شرف حبه ان وزیر زمان و زین زنان مادر فرزند سیرا علی حضرت شاهنشاه  
 آقا جبار و بیعتت همایون مانا ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که هم  
 را بحسن تدبیر بی مشاور و شیر و معین و ظهیر صیانت نمینود و با صالت رای و متانت قدر و کثرت  
 عقل بران بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می انسرود مبت

بنان و کلکش اندر تسم و تحبیر	دیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامه او بر پاض صفحه عدل	بخاطر ریحان نشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطان محمده معظمه طاب ثراها که هر یک چشم نایل عطیه و عطا می و عقیقه  
 و اعانت الموفین و تأمین خائفین و حمایت بضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

کلب باغ و رخ آن غنچه دهن هر دو یکی است

حرف الحاء

یکی از امراء بود و ابن میت از او است  
قد رغمای وی و سر و چین هر دو یکی است

حاجی قادرین دختر اسکندر پاشا زوزای مرحوم سلطان بایزید خان و مناد بجای میرزا  
ناظم است صاحب حدیقه انجم گوید در نزدیکی قبر قوجه عیسی پاشا جامع و تکیه و دو صحنه محله  
دار و امام محمد دینی افندی مصنف کتاب مشاعر النساء این گفته را کرده بنویسد از دو ست سال  
قبل آبا و اجداد او در محله حاجی قادرین ساکن بوده اند و بعد اکنون در همان محله متکلم هستند و میگویند  
که حاجی قادرین مشارالیه در اخل جزه ها چیزی نداشته و جامع شریف از مرحوم خضه بک است  
العلم است که کیوقی قاضی اول اسلامبول بوده و محمد ایتر با هم او منسوب داشته بودند  
قادرین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله با هم او منسوب شده  
قبر حاجی قادرین در نزدیکی قبر قوجه عیسی پاشا در جوار جامع واقع و مقبره خضه بک قریب  
در حواله بستان قوره که نمایا شد حجه زنی مدینه است که مکرر شوم کرده و بی شوق معروف  
شده در حق او گفته اند اثبوت بن حنی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مرغان  
بن حکم والی مدینه منوره بود پیشتر که سی چهل سال داشت بمرغان عرض شکایت کرد که مادر  
بجوانی ابن ام کلاب نام شوم کرده و مرغان مشارالیه را احضار و از او استفسار نمود از نزن در کمال  
بیشتری بعضی سخنان پیش خود گفت که بر فرط شوق و دلالت داشت لهذا این صفت ضرب المثل شد  
و گفتند اثبوت بن حنی و هدیه اکشرم العذر

فما وجدت وجدی بها ام واحد

رأته طویل الساعدين عنططا

هدیه و هدیه ثانی از ایند و بیت بعضی الفاظ

ولا وجد حنی بابن ام کلاب

کما انبعث من قوه و شباب

جی را که در حضور مرغان گفته و شوهر خود را بن کلاب را وصف کرده ایراد او استعمال نموده و  
عبارت جی نیست یا بوزعه الحما و اما رأیت ذلك الشاب لمقدود العنطط  
والله لیصر عن امک بین الباب والطاق فلیثفین غلیلها و لتخرج نفسها  
دونه و لودد الله ضبت و ان ضبته و قد وجدنا لارضا مدینه جی را خواستنا میسند  
یعنی او را بمنزله ام البشیر میسند چه بانها اقسام مواقع را با هم فوج و غیره و بخیر و مریم با خود

شاهنشاه و حجاجه که دوام عمر بنامش اسباب رفاه است مایه تسلیت نبود که در می انبوه نجاک سیر  
می نشیند آنا وزیر مرحومه سترگبری و مهد علیا نورانیه منجبهما مرحوم شاهزاده معظم علیه السلام میرزا ابن  
خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتماد السلطنه بود که علم و فضل و فهم و عقل و تبحر و بصیرت و بزرگ  
منشی و خبرت و اوراق را گرفته وصیت آن باحتیاج و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه  
مرحومه رضوان الله علیها آنکه عفتی عامل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع  
و حدی مفراط داشت و بردارنشدن و کاراگاهان ملکوت و فی کامل میکرد طبعات  
مردم را حسب المراتب شناسا بود و در عواقب کلیه اموری بنا بر خیرتیش زیاده از آنکه شمار  
آید و هوشمند عددان را تعداد نماید نیز با نوشته که بالای منور ماند و نظمها که حورجای قلائد  
بر بخورش اندازان جمله است بیت

از مردوزن آنکه هوشمند است	بیدانش اگر زن است اگر مرد
از هر چه حال سر بلند است	مضج پاک ملکه معظمه سترگبری مهد علیا

خام و روضه مقدسه معصومه ثم و زاویه منوره بضعة امام بهفتم همیشه با آن تربت ریحان نجات  
بمیه رحمت سیراب باد بیتی الرحمة والکمال الامجاد **جهان** آرا نیکنم دختر شاه جهان  
از سلاطین بنده و ستمنا و اربابن ارجمند با تو نیکنم طفت بمناز محل که ترجمه حال آنکشته شود آمد  
و جمیله بوده با طبع موزون و با دبا و شعر زیاده بذل و بخشش نمید و مقبره او در شهر و بلی در بقعه شاه  
نظام الدین اولیا معروف به زر زری بخش رحمة الله علیه و وفات او در بهار و نو دود و بگری بر روی  
لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشارالیه است

بغیر سبزه نبوشد کسی هزار مرا	لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشارالیه است
جهان را خاتون شاعره بوده است	که قبر پوشش غریبان همین گیاه من است

شیرازی و مالدار معاصر عبید زاکانی شعر او ظرافت و غایت و مجلس او حاضر شنیده و کمال احترام را با او  
می نموده اند این شعر شوق ازوست

ز دره دره خاک آفتاب میسازد	مضروبیت که صورت زاب میسازد
	جهان اسمی از زو جات شاه محمل

اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دینی داشته اما از تاج افکار او چیزی بدست نیست مگر  
یک بیت که با و نسبت داده اند در حرف حاء در ترجمه حال حیات بیاید **جهان** شاعره و دیوانه

او بسند الغری شدیده شده اتقدیر الحی نداشت روزی بی کدورت مبرست بر سر بام بعد از نوبت روز  
که با حجتی جانگاہ و حکر سوز زندگانی مینمود راه انجمن پیروز و خوشه‌ای که در قفای زبده میگویند یاد کرد  
المرفانی و مامنی به من خطه علی واسعه مصبوحین غنخت بحبته الرمان  
اشاره بهمن واقعیه باشد و مقصود از مرفانی بهمن نیست صاحب صحیفه الاخبار گوید نرید  
سه روز لغش جبابه را دفن نکرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه طعام و شراب بنیست خود این شعر  
در کامل و غیره را با وی در قافوس جبابه را بخفیف با ضبط کرد و در اوقافش بشدید با ضبط  
است حبابه محدثه است با فضل و علم که ابوسلمه التیمی شاکر او بوده است و حبابه  
الوالیه و اتم حبابه اتا بقیات مستند و از حبابه و البیه علماء اثنی عشره تجوز فی درجۃ الهیة  
بموت نقل می کنند حبیب و خضر عبد الغری العوراء بوده و طبعی قادر داشته و یکوان حماسه

إلى القبة بتركاه ناقتي  
أني ورتب الترافضات الى مني  
أولى على هلك الطعام الية  
وصي بها جدي و علمني لي  
فاحفظ حثيتك لا ابالك واحتر  
حبیب بن عبد الرحمن دخر بن ابن

در باب بدیع پنج شعر را ثبت کرده و آن است  
فكنا مناسمها النجيم الاسود  
بجنوب مكة هديهن مقلد  
ابدا و لكنا ابين و انشد  
نفض الوعاء و كل زاد ينقد  
لا تخرقه فارة اوجد جد

عبد الرحمن ابن الامام جمال الدين ابی بكر محمد بن ابراهيم بن احمد بن عبد الرحمن بن جليل بن المنصور النجاشي  
محدث بوده است مشهور به اتم عبد الرحمن جميعه و در استاد حديث و تعداد و ان يدا  
طولی و حاقطه غریب داشته اند محمد بن شیخ نفی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم الیلدانی و خطیب مرزا  
استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن جلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف  
اسکندریه و ابراهیم بن ابی بكر الرعبي و فضل التتبن عبد الرزاق و غیره از محبین بغداد و ابا و ابنا  
واده و عمومات نیز ان را بعثت و صلاح ستوده اند و فات حبیب بن عبد الرحمن در راه شعبان  
سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در نه هفتصد و بیست و سه  
از مشار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النضر که در احوال مشابه عصر خود نوشته ذکر می کند

و این جی غیر از بنی و خراسانی که از طایفه بنی نصر بن عتود بوده چنانچه مغنیه بوده است مشهوره و او و سلمه  
 نیز مغنیه است معروف قینتی نیز می باشد چه یزید بن عبد الملک اموی باین هر دو وثوق داشته  
 و طوری مهرانید و کنسک او را مقهور نموده بود که گویا آنها را بکند و یزید جلوس است و در حق بعضی  
 مغنیه با که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند حسن بن قینتی یزید خلاصه چنانچه جاریه بوده است  
 مدینه از شخصی معروف باین زمانه باین میست و او را عالی می گفته اند و مالک او نهایت سعی را در تربیت  
 او نموده چنانکه از همه موسیقی دانان انصر که ابن سراج و ابن حجر و مالک و معبد و جمیل و غه الیها  
 بودند چنانچه تعلیم گرفته و پس از آنکه بدرجه کمال رسید یزید فروخته شد و ستمانه بجایه کردید در آغوشی مسطوره  
 است که یزید مزبور در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بکامین میست هزار دینار صدقه  
 عبد الله بن عمرو بن عثمان را بنی گرفته و همیشه نیز عمریه داد و در حقیقت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را  
 در جباله نکاح خود را و در بعد از آن عالی را بجزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او  
 بدید در غیاب او گفت من مایملکت یزید را خواهم سپرد که نتواند در آن دخل کند و دیگر با و در خلعه  
 نخواهم داد و یزید را بخیرت را بشنید و تبرسد و عالی را بصاحبش و کرد اما همیشه در خیال او بود تا وقت  
 خلافت با و رسید و وجه او سده نشیند که یزید در هر حال عالی را خواهد خواست محض اتمالت و شایسته  
 را خرید یزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را ستمانه بجایه ساخت و اندک اندک میل او  
 بجایه را روزیاد و نسا و شب و روز با او بشرب خمر مشغول گشت و جز نقش و صحبت با او بکار نمی  
 پرداخت و امر خلافت محل مانده بود که یزید بعضی اوقات یزید بنیغات چنانچه دستهای خود را  
 بهم میزد و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم روزی هنگام ادای این بخت چنانچه گفت خلافت را  
 یکباره و اسکندری یزید گفت بتو و او میگذارد چنانکه از منخشی از مضایح الکبار خود در شرح مقام  
 زهریه نقل کرده گوید روزی یزید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم هیچوقت بی کدورت  
 نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسبها گدازد بخیرت باشد انگاه در باغی با صفایم  
 عیشی ترتیب داد و خواص ندای خود را بخواند و بشارت نشست و با و از جایه بهتر از این حاصل  
 گروه میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم کرم عیش و نشاطی بود که داناناری کلوی چنانچه را گشت  
 و آنچه گردن میزد و نسا و در ساعت آن مخته جان بداد و روح یزید کوئی پرواز کرد و فرمود

اسعدانی یا خلعتی جلوا فبقصر السلام من سالم الله وابقى خليفة الرحمن  
ولديه الغفران بل هن ابهى عند من شوار الغفران ياله منظر اويوسرود  
شهد لذتيه كل حصا خليفة را بيا خوش آمد وگشاین کرد و بجهایب از پرود خمر نزار دریم  
عطا نمود پس از زمانی نجا بجنو عباسه بنت المهدی رفت و اشار ذیل را در شکایت از حق و غلامان و بی

ایتدناک یا عباسه الخیر لى حمى	وقد عجفت أم المهارى وكملت
وما تركت من التنون بقيّة	سوى رمة متنا من الجهد رمت
فقال لنا من ينصح الراى نفسم	وقد ولت الاموال عنا فقلت
عليك ابنة المهدى عوذى بيبا	فان محل الخیر فى حيث حلت

عباسه کیدست لباس و بعضی عطریات با سینه برادر دهم با و داد و چنان دادای تکرار این ابیات بیظم آورد	من ضرب تسع وتسعين محمكة
اما الحسو فقد امسى تغيطه	مثال المصابيح فى الظلمات تلق
وذو الصداقة مسرور لنا فرح	غما وكاد يرجع الرقي يحنق
	بادى البشارة ضاح وجهه شرق

حدام عربيه ايت از تيمره غمزه داراى را مى صائب و گفتار متين و در حق او گفته شده	حدام
اذا قالت حدام فصدا قوها	فان القول ما قالت حدام

و این شعر بد رجه شهرار سیده و ضرب المثل گردیده است ابو افضل میدانى گوید این شعر را  
بحیم شوهر خدام در وقتی که مابین خدام و صفتیه که آن نیز زن دیگر بحیم بوده نزاعی واقع میشد و مى  
خوانده و مقصود او این بوده که بهره خدام گوید صحیح است بعضی بجایى قصه قوبا فافستوا نوشته اند  
یعنی فافستوها مثل و اذا کالو بهم که بمعنی و اذا کالو بحکم میباشند و خدام مبنی بر کسرت حره  
زینب ام المویداست که از زنان نامه پنجم و ششم بحر می و داراى فضل و علم بوده و او را زینب الشجریه  
نیز گفته اند حسامه المیمیمیه دختر شاعر مشهور ابو الحسنین الاندلسی است که در ابیات بدی  
طولی داشته و قتی پدرش در گذشت او انچه معاش در مانده و بی کفیل ماند چه هنوز کسی  
او را بر نی نکرفته بود لهذا ابیات مطور در ذیل را به نظم آورده بعرض حکم خلیفه اندلس  
رسانید عنایت و مروتی به او نمود

انذ اليك ابا العاصي موجهة

جسیبه خاتم شاعر و ایست در ادبیات ما بر پدرش علی پاشا ابل بر سرک سیستان مجرب و نوی  
افندی صاحب کتاب شاهیر النساء کوی من و این زن بر دو در سال هزار و دویست و شصت و  
دو متولد شده ایم و مشارع کتب اکنون در اسلامبول در تحت فرا و جت محمد افندی کاتب است

و غزل مسطور در ذیل از وی می باشد	جگر ده تیغ نگر زخمی وار کن اتمه پیکانک
یترای قاشی بای ارتق نیز دیر تمه مگر کانک	نکا و مشکه جانا که شایان کوردن اغاری
سینه نو یاره لرا چدی در ونه تیغ سحر کانک	او غافل خیر نادان حدویه بدم اموشین
وصال کن بزمی دور ایلک وارا ولسون کانک	امید رحمت قلمق عبث در سندن ایکافر
سنی سیدین دیشلردی ازلدن بو قدر ابلانک	جسیبه پیدا در دون خلاص اولمقدده مکرده
امید اتمیز اسیر در داولا نمر غیری در مانک	حجابی دختر ملای از امانی استر آباد بوده و بی
اورا دختر خواجه حاجی دانسته اند طبع خود نشانه	مران بخواریم ای باغبان کلشن خوش
که بخر و زر کل بجان یکسان است	حجابی از نوان کلپایکان و شاعر
صبیح المنظر خوش طبعی بوده این بیت از وی	حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من
ورنه مجنون تور سوا تر ازین میبایست	جنما و دختر نصیب است و در نظم اشعار

مانند پدرش دستی داشته و این مرد و از شعرای عهد عباسیین میباشد نصیب در محل عبد بوده  
و در یاکه نشو و نما نموده بعد با اورا بمسدی عباسی فروختند و ممدی چون اشعار اورا بشنید اورا  
ازاد و تجید و مکنی به ابوالحسن کرد و کنیه در عرب چون مخصوص طبعه عالمی است اینمضی اسباب مفاخر  
نصیب گشت و جنما و دخترش را متهر ساخت و قوی ممدی خلیفه در محلی موسوم بعلی آباد مشغول تفرج  
بود جنما و پدرش بمشور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بدیت  
رب عیش ولده ونعیم و بها بمشرق المیدان بسط الله فیه ابهر بساط  
من بهار و زاهر الحودان ثم من ناضر من العشب الأخضرین هی شقایق النعمان  
مد الله بالتماسین حتی قصرت دون طوله العینا حققت حافتاه حیث نشا  
بخام فلین کاظمک و بنوا وسطها بطارحه مثل الثریا یحفها التسنان  
ثم حشوا الخيام بیض کالمال المهی صرائم الکشبایتجارین و غناء شعی



کردم که نخواهیم سر رسول الله را افشا کنیم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند بر آینه من حفصه را  
 سبک فرستم اگر ارباب سیر ترویج حفصه را بجناب پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در  
 سنه چهل و نوب یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول ۳ روایت کرده است  
 حفصه بنت الحجاج الزکونیة این زن از اهل غزناطه و در جمال و کمال بجا نیند و متال بوده و در  
 ادبیات ما هر طبعش در مردان اشعار قادر و بنا برین او را شاعرة الاندلس گفته اند و البقیة  
 معلوم نمایم که از جمیع بزرگ اندلس که طبع و فضل داشته اند نیزین بر تراست و از اشعار حفصه  
 بیت مشهور در ذیل است که در حضور امیر الموحید بن عبد المؤمن بن علی بدین نظم آورده است

يا سيد الناس يا من	يوقل الناس فده	امن علي بطرس
يكون الدهر عده	تخط بينك فيه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحیدین در صدر فرامین خود بخط حلی بحمد و حمد و تهنیت و تحفه در این  
 اشار بعد از شای امیر الموحیدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مرزبو  
 و لطیفه در حق او برقرار گردد که ما دام الامر آسوده باشد و بیت ذیل را نیز حفصه یکی از نهضای  
 صاحب حسن با کرم غزناطه نوشته و با او مشورت خط

يا ربة الحسن بل يا ربة الكرم  
 تصفيه لخط الودم منعمة  
 ايند و بیت نیز بعضی بخصیبت داده اند  
 ومنك ومن زمانك والمكان  
 الى يوم القيامة ما كان في  
 ازورك ام تزور فان قلبي  
 فقري مويد عذب زلال  
 وقد املت ان تظا وتضحى  
 فجعل بالجواب فاجمیل

حفصه بنت حمدون نیز شاعره است

غضبي جفونك عما خطه قلبي  
 لا تحفلي بردئي الخط والكلم  
 اغار عليك من عيني رقيبى  
 ولو اني خبانك في عيوني  
 نیز انچه را شعر را وقتی یکی از شنایان خود نوشته  
 الى ما تشتهي ابدا بميل  
 وفرع ذوائبي ظل ظليل  
 اذا وافي اليك به المقيـل  
 اباولك عن تبينة يا جميل

اندلسی که در ادبیات و سنی داشته حمدون پدرش از اهل وادی الحجاز بوده خود او از ابناء

ابو الحسین سقته واکف الذبم  
فالیوم اوی الی نعماک یا حکم  
وملکته مقالید التهی الام  
اوی الیه ولا یعرول العدم  
حتی تذلل الیک العرب والعجم

ان الیک ابا العاصی ووجعة  
قد کنت اربع فی نعماء عاکفة  
انت الامام الذی افتاد الانام له  
لاشی اخصه اذما کنت لی کفنا  
الذلت بالقرعة الفعیاء مر تدیا

حکم مسامحتی باو عطی که در دوا الی سپرد که مشار نجیب از ابا بلی ان ناحیه بود حکم نمود که چهار عروسی و در  
ترتیب و بدین سن المغنیة مغنیة است مشهوره از ابا بلی بصره و در شهری که در ذیل مسطور مشهوره

وسوف یرونه فی بیت حسن مقی الشرب و للسمع

حسنه یکی از پیروان وی محمدی عباسی است که سمت سخاوتی هم باو داشته و اکثر مؤرخین مشارع ارباب  
سبب هلاک محمدی دانسته و گفته اند حسنه قصه کرد یکی از سخاوت بهای دیگر محمدی را منوم بنامید  
تا خلیفه خاص او باشد شیراکا بی را برهم آورد و بدختری داد که نزد آن زن برد و با او پیوسته شد  
بین راه بان دختر بر خورده آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در فرج او اثر کرد و در گذشت  
حسنه در بنوا فقه فریاد میکرد و میگفت و امیر المؤمنیناه من سخاوت ترا خاص خود کند از غضب  
هلاک تو شد م حفضه از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه  
ثانی است و در ذیل عنوان ائمتات المؤمنین این مطلب اشاره شده حفضه ابتدا در سلاط  
از و اوج خنیش بن خذافه التسمی الصبی بود چون او در گذشت و حفضه بیوه ماند و دختر خواست  
یزنی بابی بلر و با او بیکر جوانی در میان بند و عمر دست نک شده نزد عثمان آمد و با او تکلیف  
کرد عثمان نیز بجهت آنکه زوجه اش بقیه که دختر یارمیه حفضه است نول بود و تازه وفات نموده گفت  
من عالمایلی بیاهل ندارم عمر بخایت متغیه شده نزد حضرت رسالت پناهی آمده و جواب  
عثمان را بعرض رسید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفضه را بخشی بهتر از عثمان  
خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفضه فی تزویج خواهد کرد پس آن نول مرسل او را برنی گرفتند  
و دختر یارمیه خواست که بمکه بران عثمان دادند در انوقت ابو بکر بنیت عمر کرده گفت ای عمر از من  
مباش من میدارم که بنی اکرم متصدد رفتن دختر تو دارند وقتی که بنی تکلیف کردی از اینجا سکوت

حیدر و دختر حسن بیک ترکان آق قویونلو و در شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسماعیل فرستاده  
 بیست و پنج جیب سال شصت و نو و دو و دو و جری از بلخ نیزین بوجو آمده بعد از آنکه سلطان جنید پسر سلطان  
 حیدر بیک میرزا جهان شاه از اردیل بطرف دیار بکر تبعید شد حسن بیک فرزند پادشاه دیار بکر خدیجه نام دختر  
 سلطان جنید و او گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیکم را خواهر حسن بیک دانسته  
 اند و بعضی دیگر برخی حسن بیک خواهر خود خدیجه بیکم را برزنی سلطان جنید و دختر خود حلیه بیکم را خواهر  
 سلطان حیدر و او حمد و نه شاعر بوده است اندکی که در فضل و ادب صاحب رتبه و  
 مقامی گردیده است پدرش که زیاده نام داشت از اهالی شهر وادی شازنده شافات غنا طبع یافته  
 بعضی حمد و نه را حمد گفته اند و هر حال نیزین در فصاحت یکانه عصب خود بوده و قدرت طبع

ولما ابی لواشون الا فراقنا  
 وشئوا علی اسماعنا کل غارة  
 غزوهم من مقلتیک وادعی  
 این ابیات نیز از حمد و نه است و از  
 وقانا الفحة الرضاء واد  
 حللنا دوحه فحننا علینا  
 وارشقنا علی ظأ زلالا  
 یصد الشمس انی واجهتنا  
 یروع حصاه حایة العذاری

و از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم شود  
 و ما لهم عندی و عندک من ثار  
 و قل جاتی عند ذلک و اضاری  
 و من نفسی بالسیف و السیل و النمار  
 درجه لطف طبع او و اینها می نماید  
 سقاء مضاعف الغیث العیم  
 حنو المضعفات علی الفطیم  
 الذمن المدامة للتندیم  
 فیحبها و یاذن للنسیم  
 فتلمس جانب العقد النظیم

اگر چه این اشعار با سیم ابوالنضر المناری شهر

یافقه اما بنا بر تحقیق صاحب نفع الطیب توخین اندلس و قتی این ابیات را نسبت به حمد و نه داده  
 که منازی در بلاد شرقیه عرب هنوز قدم از محمد وجود نکند داشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر  
 معروف نزد معری آمده همین چند شعر به حمد و نه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر  
 همینکه منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت نمینمود تا رسیدند مصرع دوم از معری  
 دوم معری چنانکه مسطور شد خواند حنو المضعفات علی الفطیم منازی گفت من علی الفطیم خطبه خلی

مشهوره قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دو بیت ذیل اشکایت از ملازمان خویش افشانه  
 یارب انی من عبیدک علی  
 اما جهول ابله متعب  
 این دو بیت نیز از مشاعر ایشامیه  
 و از اما ترکته زادتیه  
 قلت ایضا وهل تری لشیئها  
 جبر الغضا ما فهم من حجب  
 او فطن من کیده لا یحجب  
 لى حبيب لا یثنی لعتاب  
 قال لى هل رأیت لى عن شیه  
 حکیمه و متقیه عارفه بوده است

از بزرگان زنان شام و راجه شامیه که ترجمه حال او بیاید بخت شاکردی این زن داشته  
 در نفقات الانس از قول رابعه شامیه نقل کرده گوید مشارعها روزی نزد حکیمه رفت حکیمه  
 ابتدا و قرآن مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی انحارسی میخاید  
 زن دیگر ترویج نماید رابعه گفت بل چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند دل خود را  
 از خدا بد و نفرزن مشغول سازد بعد از آن مخرجی تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده بود  
 حلیمه بنت ابی ذویب و این حضرت مخرج کائنات علیه افضل الصلوٰه و از صحابیات است و او  
 حلیمه سعدیه نیز گویند چنانچه بنی سعد بن کبر است این زن از آنست که بارضاع حضرت رسالت پنا  
 برداخت سعادت و اورا شامل گردید بلکه قوم و قبیله و بغض و برکت نایل شدند چنانکه گفت اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمه  
 و نزلت مواشیها و اخصب ریحها  
 مقاما علی ذروة العز و الجد  
 و قد عم هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حراست این بزرگوار  
 زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مخوفی حرکت میداد این مصراع را میخواند

یارب اذا عطیته فابقه  
 و اعله الی العلا و ارقه  
 و ادحض باطیل اعتداله

حمده بنت واثق و راحمه الهیینه نیز گویند و از زنان او آخر قرن چهارم هجری و بغضیه  
 ایست بوغضیه مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس و غلطه مخصوصی معتقد  
 مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بران احوال و علم حدیث  
 تحسین نموده و ابن معانی از او اخذ نموده حدیث کرده است حلیمه بیکی آغاز و جبهه

زن می بیکر حمید گفت این از رفیقین روح است و فیض را به همه این شعر جو غلت شعر  
سمیت فیضا و ماشی تفضیه  
و گویند و شعر سطور را نیز در حق نه سر خود گفتند  
سلیله افراس تحملها بغل  
وان کان اقرافا فن قبل الفحل

بن اسماء و می باشد و در وفی گفته که حلاج هند حواجر حمیده را تزویج نموده است و بیانی را که حمیده  
در جو شوهر اقول خود گفته ابو الفرج در جلد چهاردهم آغاز نقل از دیوان حماسه از صد باب المذنبه  
و بطور سطور در ذیل نگاشته است

وذلك من بنض اقولیه  
و عشی لصحبته قالیه  
ولا فی غفون استه البالیه  
احب الی من الجمالیه  
فیالك من نکتة غالیه  
علی المسک والغالیه

حمیده بانو بیکم زوجه نصیه الدین  
محمد کا یون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هند و ست نامی بوده و محمد کا یون مناجحه  
دیگر داشته متماة حاجی بیکم و این هر دو زن در حسن و جمال و عذرا المثل بوده اند بعد از  
فوت محمد کا یون حاجی بیکم بمقبره و بارگاه مریم بمقامت جلال الدین محمد اکبر شاه بیگانه  
شوه خود بنا نموده و پانزده کتب در سیه که مال سید و ثبت و پنجاه ارثمان باشد  
بخصرف این بنا رسانیده و آن بقعه اکنون در شهر و بی مقبره هایون مشهور است به چند کاهی  
هر کس از آنها نوا ده سلاطین نیلی وفات بیکم و در مقبره دفن میشد چنانکه عالم کیر شاه و فرخ  
و داراشکوه در بخیل مدفون شده و خود حاجی بیکم و حمیده بانو بیکم درین بقعه بخاک رفته اند حمید  
بقی است که حضرت رسول آبا ایشه داده بودند و گاهه میفرمودند کلینی با حمیده میفرمودند  
است حمید و در اینجا بمعنی بیضاء است حلیقه ثبت القمینی و شعر عبد الرحمن بن محمد



بجایان گیر شاه گفت دین شما خوشبختیست جهان گیر شاه از زوجه دیگر خود که سناه بخود بانی بود استفسار نمود و در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را شنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبختیست  
نوحجت از خواب جوده بانی زیاده منفضل کردید حیاتی زوجه نور علی شاه شود و سناه  
به بی بی جانی بوده تواند و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشته  
تقریباً ده هزار شعر نظم آورده که غالباً مثل بر کلمات عرفاست بعد از توفیق علی شاه بلا محجوب نام غرامی

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست	منع دلم از ناله کن در سپهر محمل
کز ناله کسی منع نگرفته است جبر سر را	چاره درد من بجای راه را
داند و عمداً تغافل می کند	ایا طایر قدس عرش آشیان
مجددانه از دام این خاک دان	حقش بشکن وبال و پر باز کن
به کلکشت و گلزار پرواز کن	حاجیه از زوجات خاقان صفوا

خدا آشنای فتح علی شاه طاب ثراه است و از طرف پدر بخجانی خان زند میرسد و شاهزاده شخصی سزرا  
ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشارالیه بوجود آمده حاجیه زبده قدسی بکمال داشته

و خط و بطبی بقدر کفایت شعرا بدین کیفیت میفرمودند	طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
خدا زیارت اهل دلی نصیب کند	حدام پیش شرمی از خدام و شعری که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید خدام این بخت

الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا	فلو ترك القطا لیلانا
------------------------------	----------------------

و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شبنجیون حرکت کرده چه میگوید ای قوم رفته  
شوید زیرا که مرخان قطا در پر وازند و آنها را اگر بحال خود میگذراشتند شب در جای خود میخوابیدند  
اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس برویم  
که دو چار و مقهور انجاعت شویم قوم و شبیه خدام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمده آنها را

غارت نمود بعد از آن و پس از آن که از غنایله کوفتند	اذا قالت خدام فصد قوهها
--	-------------------------

فان القول ما قالت خدام	و حیوة الحیوان بهم همین طو گفته است
------------------------	-------------------------------------

حلیه بنت محمد صادق از نسای مشهوره اسلامبول است و در تذکره الخطاطین ذکر او

ابن عرب بن عرفات القسطنی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای  
و دیگر بمشار الیها اجازه داده اند حیات خانم زوجه شاه اسماعیل صفوی بوده و طبعی موزون  
داشت و این پادشاه را منکوچه دیگر متماه بجهان خانم بوده است که او نیز شعر می گفت و کوندروری

جهان خانم امیر را بشاه اسماعیل عرض کرد که پادشاه جهان را بجهان بکار آید ترک غم جهان بکن تا ز حیات بخوری بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند حیات خانم در جواب اینمصرع خواند	تو پادشاه جهان را بجهان از دست ده حیات خانم حاضر بود بشنیدن این بیت بعضی هر که غم جهان خود کی ز حیات بخورد تو پادشاه جهان را بجهان باید اگر حیات نباشد جهان چکار آید
--	--

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بجا آید و مکالمه میکیم و میگویند که بجهان که مرد و زوجه جهانگیر  
پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه بوده اند نیست داده اند حیات النساء یکم زوجه  
جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه زنی با صباست و صاحب طبع موزون و  
خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته متماه به مهر النساء یکم ملقب  
بنو جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره در فوق را بعضی باین وزن نسبت داده اند  
و نیز بعضی از مؤلفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمه فوق را با شری نسبت باینها  
داده چون طاعنی در تحت آن بنویسند بکارش این بی جنتیم یقیناً که گویم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان  
سلطنت پدر خود میل مفطی نور جهان یکم پیدا کرده و همه عشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها  
در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون این را  
دید دست او را گرفته در کتافانی باز می شغل شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده  
خود بکل حیدین پرداخت اتفاقاً یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و در رفت شاه  
زاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید پسید آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و در رفت  
چون گفت چگونگی پرواز کرد و نور جهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت ای منظور پرواز کرد و این حرکت خوش  
نشد در شاهزاده اثر کرده او را مفقود نور جهان ساخت محذکات این زن بختی ابتدا بعلیقل  
ان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاجت جهان کبر شاه و آمده است گویند وقتی نور جهان





شده پدرش را بهیچا میثاقی خطیب زاده محی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بتدریس پرداخته تعلیم  
از سید محمد صالحی تعلیم خط گرفته بهیچا و بعد ازین راجع کامل کرده و در نه هزار و صد و شصت و نه هجری هجری  
شده و بر کمال او خط مہمات داده اند از جمله تصدیقی است که محمد راسم افندی از خطاطین بزرگان  
در حق او نوشته و محو و شقیق زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است  
تمنعت محله و عطیہ من کرم مبین و صدقت بکلیک ربها و کالت من القانتین  
زہیر زمانها و حیراء و انہا ذات اثنتی عشر سنۃ تلك القطعة الملیحہ سمیۃ  
السعدیہ اعنی حلیۃ ابنۃ من ابنۃ اللہ بنا تا احسنا فقبلہا ربها و زینہا  
سرا و علنا فلا غر و الذنۃ اللاتۃ قطعن اقلامہن و کتبن و النشای  
نضیب مما اکتبن غطاها الستار بجلا بید القانتات العابدات لالتام  
مانلیت بالعشر و الابرکار فی الکتاب الاکرم اذ یلقون اقلامہم انہم یکضل  
مریم قرہ و حرزہ العبد الائم کاتب السرای الخاصہ محمد و اسم عفا العفو عنہ  
بحبیبہ بالتمام فی السنۃ التاسعہ و کستین بعد الیلۃ و لالف من ہجر من علیہ علی الاعتراف  
حلیفہ اسم دختر احمد بن داود الذیوری و ختم احمد بن المصدق بن محمد النیشابوری و دختر  
جمال الدین عبداللہ المحبوبی و دختر قبیل الشیبانی بودہ و جمعی دیگر از فضلا و فہما می ہستی سقند کہ  
باز ہم دختر داشتہ و بہر کس بنام حلیفہ معروف با نام اظم کہ این بنیہ داشت نہ از نجبت است  
کہ دختر بنی مہمات بخینہ داشتہ بلکہ از قرا کنتہ موفقی انجا از می و اکثر اصحاب مناقب ابو حلیفہ غیر  
ازہ و ذکور انما فرزند می ہستہ و لفظ حلیفہ چون بلغت ابل عراق یعنی دو است و ابو حلیفہ  
خط و قوت و زمان خود را بہترین اسلوب مینوشت و برای ضبط و نوشتن کوس مسألی کہ می  
شد بہت نزد خود دوات نگاہ میداشت او را حلیفہ گفت نہ یعنی صاحب دوات مرحوم سقیم  
زادہ آن طلب را دادہ کہہ خود از محی الدین کافیه می نقل کردہ و از نوادہ پتر دہ است

حرف انحاء

خدیجۃ الکبریٰ جناب ام المؤمنین خدیجہ

اول زوجہ از زوجات مطہرات حضرت متی الدار سلیم است کہ دختر خولید بن اسد بن عبد العزیٰ بن  
قصی از اشرف قریش بودہ و مادر مظلومہ مشار الیہا فاطمہ بنت زائدہ اصم از اولاد عامر بن لوی

آن تغل بود و آنرا باده بخشش شده می یافت من و محمد بن در فلان محدث حاضر شده ام و این  
 و سعادت از آنرا به نامل نماید و میگوید خلاصه امام سیوطی از این زن اجازه گرفته و در کتاب  
 النجفی المبحر را ذکر کرده است **خدیجه بنت الیقین** معروف به **سنة الغریة البغدادیة**  
 بوده و پیش از آنکه منوچه ایم پرستار الیقین حاضر نمیشد تا طوبی چون دختر خود در واری استعداد  
 علمی دید پس بختش او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید را داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی  
 حاصل کرد و بکسب علوم متنوعه پرداخت جز که کاتبی معتد ساخته بای زمان و غنچه منوچه و بعد بترک  
 موعظه گفته در خانه خود غزل اختیار کرد و توله شاد الهی در سال شصت و نوبت هجری و وفاتش در  
 شصت و نود و نوزده و نوکیا الکی اتفاق افتاده خدیجه و بعد از مجلس درس بن تیرازی و کریمه محدثه  
 و سایر مشاهیر آن شهر شده و در هر نیر غنی بن المختار العامری و ابن النجفی کسب علم کرده و در دمشق و تبرک  
 بتعلیم حدیث پرداخته و ادبیات متفرق زمان خود بوده و مقامات حمیری را با حسن وجود تدریس  
 مینموده و بسیاری از معارف آن عصر کتاب فروراند و در آن زمان که علم تجوید را نیز از استادین  
 ایشان اخذ کرده ولی در آن تجری حاصل نموده است **خدیجه بنت الماسون** دختر ماسون  
 خلیفه عباسی و از فضیلهای شهر بوده است و قوی جاریه مغنیه سماء بشاریه ابیات ذیل را که اینها

بالله قولوا لی لمن ذا الرشا  
 اظرف ما کان اذا ما صحا  
 وقد بنی برج حمام له  
 یالیتنی کنت حماما له  
 لولیس القوهی من رقة

افکار مشار الیه است و مجلس متکلم عباسی خدیجه  
 المثلث الردف الهضیم الحشا  
 و اصل الناس اذا ما انثنی  
 ارسل فیہ طائر امر عشا  
 او باشقا یفعل بے ما یشاء  
 اوجعه القوهی او خدشا

خلیفه را نهایت خوش آمده و زیاده از حد زمین  
 کرده از شاریه پرسید که این ابیات را کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و انتشار این مثنی اشعار از منوچه  
 نغمه و شاریه خواست گمان کند خلیفه او را مثنی و ادشاریه ناچار حقیقت را الهام کرد و این ابیات تمام  
 خدیجه اشعار یافت مضمون شعر آخری از اشعار مطبوعه خدیجه را شاعره ترک معروفه و فطیحه است که در  
 آورده ایلمرای پری نامک تنک تنک  
 ابوی محمد اولسه و ده پیر آهنگ تنک

خاتون زنمای بزرگ را کتبه خاتون میگویند اما از آن ایوب یعنی از خاندان دسلماط  
 صالح الدین ایوبی پادشاه مصر و نفرزن بوده اند که آنهارا خاتون سپهنا میزدی مادر سلطان  
 ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی سپهسالار عادل  
 سیف الدین و این مرد و ملک املان زیاد و مملول بوده اند و در سه خاتونه در دمشق شام از آن خیر  
 خاتون دختر ملک اشرف سیف خاتون و والده سلطان ملک عادل برمال پانصد و نود و هشت  
 بجری در گذشت و خاتون دختر ملک اشرف دشتصد و نود و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه  
 که در قدقلى اسلامبول واقع است از قرار مطورات صدیقہ اجماع از انبیه پریزاد خاتون زوجه  
 احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده خدیجه الست و دختر مستصم  
 باند عباسی است و اعراب در سیاق خود او را سنت خدیجه میگویند مستصم باند آخر خلیفه  
 است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم ملاک خان مقتول گردید اما دختر خلیفه  
 سنت خدیجه هشت سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در  
 گذشت در تبلیغ جنازه او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و جدا جدا بدریه زیاده  
 بر داشته و بخاک سپردند و یاد از سر گذشت خزن انکیز پدرش کرده نوحه سر همیشا نموندند خدیجه  
 السلیحیه و دختر او بن میکائیل بن سلجوقی برادر زاده کن الدوله طفل بیست از سلسله سلاجقه  
 ایران و چنانکه پیش ذکر شد این معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و  
 هشت بجری خدیجه سلجوقیه را بر بنی بالقائم با مراد بن القادر باند القباسی دادند و القائم  
 صد هزار دینار محرمه داد در چهار هزار الیادانی مرصع و طلا بسیار و سبب تاجش را بوده و  
 از باب بیروت و تاریخ حتی تملیح الذین صفدی در کتاب وانی باوفیات شرح اندر او حجت  
 نگاشته خدیجه هشت پدران معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن  
 خلف بن عبدالعزیز بن بدران آکسیسی است و او زنی محدثه و از کشت ماخ ام سیوطی میباشد  
 سال مئصد و شصت متولد شده در دو سالگی وی را مجلس جوهری و منفعی که هر دو محدثی معتبر  
 بوده اند حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاد از حد متناهی بود و اطفال کوچک خود را  
 خاندان اهل علم در مجالس تدیس محدثین که ام حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب مختار است



خدیجه معروفة باسم الفضل  
 وقرنیه ابو القاسم بن عبد الرحمن بن النعمان بن  
 بن عبد الله النوری از خاندان های واسطه قرن ششم است که در مصر زندگی می کرده پدرش در سمرقند  
 بحری و جنات دیماط است فرنگی است شید جیش قاسم بن خیر علی معروف است او پدر قاسم است  
 که حسین باشد این کاخ شیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله بن ابن القزینیه اشتار داشت و این  
 خانواده کثرت دارای علم و ریاست بوده و سید شعی اعلی الله مقام در قاجار معروف در اواخر  
 دن در آنها نمانده و شرح حال انهریک بیان می خد یکچیز است عبد الله بن ابی یوسف  
 الصوفی زنی بوده است و ادبیات و حقایق و صاحب مقام شیعیه و شیخ محمد الدین و  
 مسامرات خود و اینها را دارد حسن و قبح اخلاص می باشد و که از انصاف گرد  
 می گفته اند مشار الیها مجبویه ذوالرتمه شاعر بوده و مشار الیه در حق می این مرتبه را اعظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطایا علی خیر لقاء انما هذا الشام

اسم ذوالرتمه غیلان کشته و بعضی این اسم را اضافه بر اسم مجبویه ذوالرتمه کرده و او را غیلان  
 می گفته اند و شرح شریفی بمقامات حریری مطبوعه که غیلان روزی میله را با بعضی کثیران از کعبه  
 بودند دید و مقنون جن و جمال او گردید خواست با او بقیری سخن گوید مشکلی پاره در دست داشت  
 آنرا بجهان کرده نزد میله آمد و گفت این مشک را بمن بده طفت طفت به گفت من خرقه قاصد  
 یعنی کاری از دستم بر نیاید غیلان چنان فرض کرد که میله مطعنا توجه میباید و نذر او پس شد  
 قصد فتن کرد و در میان کسیدیم بدست او بود میله برای انکه محب او بود در محل تنویر غیلان  
 آواز کرده گفت با ذالرتمه این گشت خرقه فجاری صنایع یعنی ای صاحب بیان بوسه اگر  
 بکار برستم کثیر من کار اگر است غیلان دانست که از جانب معویه کشنی است و آنرا زو غیلان مهر  
 بذوالرتمه و میله خرقه نامیده شد خلاصه ذوالرتمه در مطر در فوق نیکو حقیقت الحال حاج بود  
 بجهوب است و عرفا در مضبوطی تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیها نیست و بعضی

تمام الحج ان تقف المطایا علی خیر لقاء انما هذا الشام

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام

تمام الحج لقاء الأئمة خرقاء الضحی بیه زنی زنجباری بوده است عصر حادث

غیثان فی الزمن النضوب الاعصر فی الحد فرما سودد متخیر	اسد ان محضر الخالب بنجد قمران فی التادی رفیعاً محمداً
در کتب اب ویر طبع است که غیب و قبی با یاری عمری داشتند که از اسوق حکما می گفتند و این بازار در موسم مخصوصی نیست، چو میشد شعرا و شجران عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نایب و دیان خیمه مخصوصی قرار داده بودند که کلیه فنون شعرا در اینجا جمع میشدند و یکی از موسما شاعر حضرت رسول یعنی حسان بن ثابت انصاری و اهل خیمه نایب شده دیدار غنچه باغها مشغول مشاعره میشدند غنچه مرثیه برایتی خود را که در حق صخر گفته شروع نخاندن نمود و مصرع اول آن قصیده اینست	
قدی بعینک ام بالعین عیون	نخاندن نمود و مصرع اول آن قصیده اینست
وان صخر التأم الهداة به	چون این دو شعر بر خواندند
وان صخر المولانا وسیدنا	کانه علم فی رأسه نار
نایب زیاد از حد تحسین کرد و گفت اگر	وان صخر اذا نشئوا لختار
البوصیر لبدا الشاد و شکر دوده بود و من اورا اشعر ناس نخوانده بودم و تو ای خفاش برانهم میگفتم اما حالا میگویم که انت و الله اشعر من کل ذات ثمین یعنی تو از جمیع زمانا امری خفا گفت ای والله من کل ذی خصین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان بنایب گفته من هم از اش اشعر هم از خفاش و برکات شاد و شکر دوده بود و من اورا اشعر ناس نخوانده بودم و تو ای خفاش برانهم	
لنا الجففات القریل یمن بالفحی	اشعر هم از خفاش و برکات شاد و شکر دوده بود و من اورا اشعر ناس نخوانده بودم و تو ای خفاش برانهم
متی ماترنا من معد عصاة	و اسیافنا یقطن من بنجد و ما
ابوعلنا المعروف ان نطق الحنا	و غستان تمنع حوضنا ان یهد ما
ولدنا بنی الفناء و ابی محرف	و قائلنا بالعرف ان لا تکلمنا
نایب بعضی قصیدات در ابیات حسان	فاکر بنا خالا و اکرم بنا عتا
و حسان منتقل شد تا قصیدات نایب فقط بر اعراف مضامین اشعار حسان میافزود و میخواند مشرب حسان در شعر عبتی که میگوید و چنانکه در این دو بیت خود اشعار کرده که بدینست	
علی المجالس ان کیسا وان حقاً بیت یقال اذا انشدته صدفاً	وانما الشعر لب المر یعرضه وان اشعر بیت انت قائله

معاویة نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر داری او بود برادر دیگر او موسی و موسی که ایست  
 پدر بود و بنجد و جوانی معروفست معاویة با ائمه المعری تراغ کرده قتل شد و صخر در مقام مجروح  
 گردیده و بعد از آنکه قریب بحال نماند و آتش بر سر او آید و آتش بر او افتاد و او را کشته و او را کشته و او را کشته

اربی ام صخر لا تمیل عیادتے

کرد و خود صخر را این معنی گفتست

خدا صخر مرا برادر اسباب تأسف و غم

و ملت سلیمی مضجعی و مکانے

و غم شد یخسار کردید که نیند عمر در چرخ فنا بعضی نغمه وید پیرایه حیات نشناخت اگر یسار  
 که برادران خود کرده و ما نیز نغمه در صورت من بریدار کشته است غم گفت را بران تو آیت از دست گفت  
 بر جرن و اندوه من افزود تا حال بچیت اخذ تا آنجا میگریستم بر ایمنیک و اشک میسبید که میخیم از غم  
 روایت کرده اند که گفتست خسار دیدم پیرایه کوتاه از چشم پوشیده بود و پیغمبر این را چون نقطه  
 پوشش سینه است صدای گفتست ای غنا صدای میوشی و حال آنکه حضرت رسول صخری فرموده اند غناء  
 گفت نیند ائمه که نمی شده اما علتی دارد که این جاه را اختیار کرده ام علت را پرسیده گفت مرا  
 پدرم شخصی مسرف برتری داد و او اموال خود را تلف کرده و تهمی دست ماند از حال من گفت ای غنا نیند  
 که رویم و طلب کنایش نمانیم گفت باید نزد برادرم صخر رویم چون بنزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم و او مال  
 خود را دو قسمت نمود و کفب مرکب از بن و قسمت را بنخواهید برد و بنزد و بنزد و بنزد و بنزد و بنزد  
 مال خود را با ما نصفه قسمت میکنی من میت که انما را در قبول می از دست فخر و تجریم نیازی نیست

و هی حصان قد گفتنی عارها

والله لا اغنیها شرارها

و جعلت من شعرها صدراها

ولو اموت مزقت خمارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته و راست باشد بازنده ام این صدرا را  
 از بدن خود دور نخواهم کرد و اشعار مرا از غناء در حق صخر و معاویة و جلدتیم آفا فی سطور است  
 محی الدین در مسامرات گوید و قتی بنجاء گفتست صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر  
 السنة الغیر و غلاف الکلیمة الحیاء گفتست صفات معاویة بیان ناکفت کان حیا  
 الجذب و انزل و قری الضیف انما یزوری ارضه بر سینه مصیبت کدام یک از این دو برادر  
 بنویسند اثر کرد گفت اما صخر مقام الجسد اما معویة فجرة الکبد نکاه آیند و میت نشاء و



ما خنتا باک و لا فضحتکم و لا عجزت بحکم و تد تعلیق ما اعد الله للسلیم  
من الثواب بخیر من غیره و الکافین و اعلموا ان الدار الباقیه من غیر من الدار الفانیه  
بقول الله عز و جل یا ایها الذر انما اصبروا و صابروا و ابربطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون  
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالین فاغدا و اعلم قتال عدوکم مستبصرین و بالله  
على اعدائهم مستنصرین و اذا رایتهم الحرب قد شتمت عن سابقها و اضطربت لظی  
على سابقها و جعلت ناراً على اوراقها فاتیتموها و طیسها و اجدلها و ادرئها  
عند احتدام خیمها تظفروا بالخنم و الکرامه فی دار الخلد و المقامه

یعنی ای پسران من مشاطو و غریبه میان شدید و با خستیه مهاجرت نکردید و تم بآن خدا که هر آنچه  
فیت شما فرزندان یکم و پیش پدید چنانکه فرزندان یکیت زن ستمیه من به پدر شما نیست و کرم  
و خال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد دنیا و درم و نسب شما را تقیه ننهادم و شما  
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزایی برای سلیمین و جنات با کفار جهنم فرموده و با سید  
که سرای باقی بهتر از دار فانی است و ندای غر و جل و کتاب کریم خود و مومنین را تبیه و  
ثبات و پرهیزکاری ام میفرماید و دستکاری را نتیجه این صفت و اعمال قرار میدهند چون فرمود  
سلامت هیچ نمودید با یقظه و نصیرت بجنات و شمر بهر دانه و از خایاری حبه و خضما و غلبه  
کنید چون نایره قاتل را شعل میزد خود را بر آن آتش زند و با سه داران در او میزید بغیبت  
گرامت فایز میبود و در پشت صاحب مقام و بنای خوا سید شد این شیر کو پیسه ان خنسا  
نصیحت را خود را گوش کرده علی الصباح قدم در پهنه عرب نهادند و داد دلیری دادند و  
چهار یکدیگر نهید شدند چون سنا خبر شدات آنها بشنید گفت الحمد لله الذی یشر فنی بقتلهم  
و ارجوا من ربی ان یجعلنی بهم فمستقر حجه یعنی حمد خدا را که بقتل آنها شرافت و ذری فرمود  
و امیدوارم که در آخرت ما را بناد محل رحمت خود جمع نماید کونین بجا گرفته شدن پسران شما  
غم برای او وجه عاشقی مقرر کرد که تا زنده بود آرزای امتحان می گرفت و از شما خنسا که در اینند

تعر فنی الذهر قمر عا و غمزا  
وافنی رجالی فباد و اجمعا

و تخمین کرده اند بایات ذیل است  
و اوجعنی الذهر نهشا و و خزا

وَمَثَلُ وَجْهِ تَرْبِيعِي وَالْكَاتِبَانِ بَيْتٌ وَإِنْ كَانُوا لَاحِزِينَ يَمِشُّونَ فِي الْأَرْضِ فِي سُرْعَةٍ وَنُزُلِي بِهِ لَهُ الْوُجُوهُ  
سَرْعَ كَذِبَتِ خَنَاءٌ فِي رَجُلٍ قَادِيَةِ أَمْنِيَّتِ كَمَا مَثَلُ رَجُلٍ بِأَجَارٍ سَرَّخُوهُ دَرَّانَ وَقَعَهُ حَاضِرُ يَوْمِ  
رُوزِي مَخْضُ خَرَجِيصِ أَنْهَارِ قَالِ بَايْشَانِ نَظَابِ نَمُودَه كَفْتِ يَابَنْبِي أَنْكُمِ اسْلَمْتُمْ طَالَعَيْنِ  
مَحَادِثِهِ مَحَادِثِينَ وَوَاللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ أَنْكُمُ لَبَنُ وَرَجُلٌ وَاحِدٌ أَنْكُمُ بَنُو امْرَأَةٍ وَاحِدَةٍ

و بعضی اسم اور بصورت تصغیر نوشته و خود گفته اند وقتہ این زمان مظهر تشبیح حکمی و شان نزول آتی  
نرمیده خلاصہ اندکستان نیست کہ مشار البھی زوجہ اوس بن صامت صحابی بوده و اور بوی  
بروی خوشگرفت و صیغہ ظہار بر زبان رانده گفت انت غلی کتخترنی و ایقاع این صیغہ در اوقات  
حرب مینوت مجز و سبب حرمت مطلق میکرد چنانکہ صیغہ طلاق در این زمان چون خولہ ایضا  
از شوهر خویش بشنید مجتنب رسالت پناہی رفتہ با جبری معروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف  
شخصی خود سوال نمود و از بخانہ یکس و فقیر و مادر چند کودک متغیران بنہ خورد و ناشی نہ دید است  
حرا کہ اگر طفلکان یا میکند منت و میرفت از بی برتاری ہما کہ میرسیدند و اگر با خوشی نہ  
از گریختگی تلف میشد حضرت رسول صبر حسب حکم فرمود کہ صیغہ ظہار در آن اوان مقرر بود  
فرمود تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حق تعالی بران ضعیفہ قضا و قرحم آورده استی فرمود  
و حکم ظاہر بطور سائید قال عمر بن قائل قد سمع اللہ قول اللہ تعالی تجادلنا زوجنا و تشکی اللہ  
الایہ مراد از الی خولہ است و مقصود از زوجہا اوس یا اینکہ ما ظہار طلاق جدا شدہ یا نیکہ  
تفریق و مینوت و حرمتی کہ طلاق موجب میکرد مجز و مطلق باشد و از ظہار تنقید و معلی یا مینی  
کہ مظاہر چون خواہد زوجہ خود را حلال نماید باید کفارہ شرعیہ بپردازد پس حرمت منسخت  
شویس مادامی است کہ کفارہ بجای نیامورده است برخلاف حرمت طلاق کہ بمجرد وقوع  
ان حکم حرمت بطور تخیر و تاسید و اطلاق تعلقی میکرد و در ظہار چنانکہ زوج کی از کفایت ثلاث  
فرتبہ را بجای آورد حرمت برخاستہ و خذف بر دشتہ میشود و کفارہ ظہار عبارتست  
از آزاد کردن بندہ و اگر نتواند روزہ دو ماہ متوالی و اگر نتواند اطعام شصت میکن چنانکہ  
خدا تعالی در واقعہ ظہار اوس از خولہ میفرماید و الذین یظاہرون من نسائهم ثم یعودون  
لما یھو اعنہ فحق بر قبتہ من قبل ان یتماسا ذلکم تو عظون بہ و اللہ بما یقولون خبیر فمن لم  
یحید فنیسا شھین من متابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا  
آورده اند کہ بعد از نزول آیہ مبارکہ در شان ایشان اوس شصت میکن را اطعام کرد و حضرت  
رسول از خولہ را بر جنت وی عادت دادند و ہمیشہ در باب الظہار در کتب فقہیہ شرح  
داده شدہ است کہ عیدم را یام خلافت خود روزی با چند نفر ہر روزی بخورد و منی متادامی

واصبح قلبی لهم مستفزا  
من الناس اذ ذاك من غربزا  
وزین العشيرة مجددا وغزا  
والكاسون من الباس حرزا  
فبالبيض ضربوا بالتمر وخزا  
ومحت الهجاجة میجن جزا  
وكانوا یظنون ان لا یجتزا  
بان لا یصاب فقد ظن عجزا  
وتخذ الحمد ذخرا وكنزا  
وفي السلم تلبس خزا وفتزا

كان له یكونوا حمی یتقی  
وكانوا سراه بنی مالك  
وهم في القديم ضحام الاديم  
بشم الرياح وبیض الصفاح  
وخیل تكردس بالدارعین  
جزنا نواصي فرسانها  
ومن ظن ممن یلا في الحروب  
تقف وتعرف حق القری  
وتلبس في الحرب نسج الحديد  
خازن الدولة سماء بكل بدن حاجی از

زوجات محترمه خاقان غلام اشیمان فتحعلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشار الیها از جواری  
والده مظهره خاقان مغفور خلد اشیان فتحعلی شاه بود چون والده خاقان را در وضعه رضوان گرفت  
حضرت خاقان بخدا مكرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در محافل و دنیا  
باشد و آنچه از نقد و جنس و مقرری توسط والده خاقان بھریک از شما میرسید و بعد از او رسیده و برسد  
خدام مكرم بعد از شورت گفتند محض احترام مرحومه مظهره والده خاقان یکی از جواری ایشان باید ریاست  
منتخب شود بنابراین کل بدن حاجی باین سمت انتخاب و مثل هندو قدری برقرار شد و متقاضی  
مسئع یافت و این شعر را بچ مھر خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران قبضه صند و قدر شاه  
جهان) و فی الحقیقه اعتبار مھر او با علی درجه کمال بود و اگر در با تجار حواله بنموده بین که قبضه میاید  
با کمال اطمینان میدادند مختصر چون از شرط کفایت اقتداری فوق العاده در حرفه خانه خاقانی بهر سبب  
و کار باز بر طبق میل خاقانی منظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک و ملقب  
بخازن الدوله گردید و دو شاهزاده منظم از بطن او بود و آمدند خازن الدوله اجزای معتبره و میرزا و خواست  
و چند نفر مقرر داشت که همه زن و داری لیاقت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعطای بدست  
بنمودند و در مكرم خاقانی اختیار طلق خازن الدوله را بود خوله دختر ثعلبه از صحابیات

حسن و وقت نیز به خدمت شریف او و حسن و حسن کرد و غیره می نمود و در سر اسماء سید شهاب  
 در دهان و دندان شده ویرا مالک و آرام میگرد و معتقد برین است و او را که علم و دین  
 حسن از بزرگات آن شیر و پستان میباشد و نیزه ثبت نقاف و نیزه ثبت عبد الرحمن و دولت  
 محترمه بوده اند حین سران جاریه مشهوره سپهر خلیفه عباسی همدی و مادر دینی  
 و سرون الرتید بوده است و بعضی که او را جاریه سرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلیفه  
 پسران خود مشارالیه اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او امارتی بوده بانیفیه همدی  
 و من دست نموده و مطالبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاد و از جمله روزی از حایم سرین  
 آمده عتق کرده در آب غنمه نظر نموده و خساره خود را با سبزی که لاله دید که بران باشد این صبح بران

انا اللقحة الحمر علیها الطل مرشوش وفرج عزمها شبر علیها العهن منقوش ایشتر که فضل بن یحیی بن خالد بر یکی راستوده ام کفی لک فضلا ان افضل حرة	خلیفه آن مصرع را بید و در زیران نوشت در صورتی که خیزان جاریه بوده باشد در اصح الفضل و الخلیفه همدی و یغنی لنا خیر غذتک بشدی و الخلیفه و امه
--	--

ما اینست میباشد و اشخاص میکند که فضل از خیزان شیر داده است ابن اثیر و سایرین و خبرین گفته اند چون  
 خیزان در راه خلافت بادی به سمت محمد علیائی دوزخی امور دولست مدانی میگردد و مرجع  
 شده بود پس شش بادی از این موضع و لشکر خواسته دست مداخله و یا کومه مذبحی بقو  
 میخواست و او را منوم نماید خیزان مقتت شده بکثیران خود حکم کرد باروزم مقتول ساختند گویند  
 بنابرین بود و عبت مطو در فل را در بجه همدی خیزان موسی الهادی و بنده او گفته است

خلیفه یزید بعثاته ابدلنا الله به غیره	یاعب بالدبوف والصو لجانا ودتس موسی فی حرا الخیزان
--	--

خان زاده دختر میرزا کارن برزی بوده طبعی برین و صبحی موزون داشته است و غیره  
 شری در سنندل با میمان خوابی شدن ثانیه

خدیجه خانم زوجه کریمخان زند معروف بویل و عمه مرحوم رضوان آرا مکه و شاه شهید سعید قاضی  
 طب زاده بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در حال اخیران را در عالم تاریخ و

ایستاده با مشارالیه گفتگو کرد و همراهان او ایستاده و نظر بدو انداختند و یکی از عمرانیان بفرستاده بپرسید  
 جمعی اصطلاحاتی نمیکشیدند گفت آری میدانی اینترنا کیست این همان غایت و جلیس القدر است  
 که تکلیفیت هرگاه پروردگار خود برود و حق جل و علا آیه شریفه قدس اندر او حق و امان از فرو  
 و اندک ترا شام میبایستاد و با من تکلم میکرد میبایستادم و خبر برای نماز سخن او را قطع میکردم و  
 نیز فیم و برای غنایم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت نمیدادم بگویم خواه  
 سیف لدوله مدوح مبتنی و از خاندان آل همان و فخر با جلالت و شان بوده است و  
 در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافاقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خراب است و فات  
 نموده و مبتنی مرالی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله مرثیه است که مطلعش منیت  
 یا اخت خیر اخ یا بدت خیر اب

و من یصلع بر اباب ذوق پوشیده منیت و بیت دیگر آن مرثیه این است  
 اجل قدرک ان لستم مؤثبه و من یصفک فقد سماک للعرب

و در شعریکه ویرشان تو اجل ازین است که تصریح بر اسم تو شود و بیت دیگر این است  
 کان فعله لم یملأوا کسها دیدار بکر و له یخضع و لم تعجب

در شعر فمیه بر وزن خوله که نایاب این اسم است و این بیت نظر با میطلب دارد که وقتی که خوله  
 در ناحیه دیار بکر بوده مردم احاسنهای نموده و خلقها میداده میگوید خوله دیکشت و حالا  
 مثل اینست که بکر نوکب با اعتشام افواجیه دیار بکر را پر نموده و مردم بیل خلع و انوار  
 نموده و ابیات مطور در ذیل از همین مرثیه از نخب اشعار است که در برج زمان گفته شده

فان تکن خلقت انشی لقد خلقت وان تکن تغلب لخلایع خصرها  
 کرمه غیر انشی العقل والحسب فان فی الخصر معنی لیس فی العنب  
 ولت غایبه الشمس بن لم تعجب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و مادر ابوالقاسم  
 محمد الکبیر معروف بابن خنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات خیر خونه نام داشته است  
 خیره تا بعیت مادر بن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده که سیزده تن کام رضاع

فقد شرت فينا سيوف الاعاجم وسعد مبيد الجيش مثل الغائم ليوث لدى الهيماء شعث الحجاج	فيا عين جودي بالدموع السوام وحزننا على سعد وعمر ومالك هم فتيمة الغر الوجوه اعززة
--	--

خوله بنت الازور خواهر ضرار بن الازور زني صحابية وشاعره بوده است و از ي قصص  
وشجاعت و در فتوح و اقدى كاثر او مذكور است مثالا اليها در فتوح مصر و شام حاضر بوده  
و كما باكر و ابيات ذيل از تلخيص افكار اوست و در وقتى كه برادر ضرار در جنگ نهايكه مشهور است

الاخبر بعد الفراق يخبرنا فلو كنت ادرى انه اخر اللقاء الا يا غراب البين هل انت حجري لقد كانت الايام تزهو لقروهم الا قاتل الله النوى ما امره ذكرت ليالى الجمع كنا سوية لئن رجعوا يومًا الى دار عزهم ولم انس اذ قالوا اضرار مقيد فما هذه الايام الامعارة ارى القلب لا يخنار في الناس غيرهم سلام على الاجاب في كل ساعة نيز اين مرثيه را در همان باب گفته است فكيف ينام مقروح الجفون اعز على من عيني اليمين لهان على اذ غير اليمين واعلق منه بالجبل المتين فليس يموت موت المستكين	فمن ذا الذى يا قوم اسخطكم عنا لكننا وقفنا للوداع وودعنا فهل بقلوم الغائبين تبشرنا وكنابهم نزهو وكانوا كما كنا واقبحه ما ذا يريد النوى منا ففرقنا رب الزمان وشئتنا لثنا خفافا للمطايا وقبلنا تركناه في دار العدا وويمنا وما نحن الا مثل لفظ بلا معنى اذا ما ذكرهم ذكر قلبى المضنى وان ابعدا واعدنا وان ضعومنا ابعدا خي يلذ الغبض عيني سابكى ما حبيت على شقيقى فلوانى لحق به قتيلا وكنت الى السلوارى طريقا وانا معشر من مات منا وانه ان يقال مضى ضرار
--	---

و عظمی است چه کسی از سبب مابعد سلطنت سلیمان علیه قاجاریه می توان آورد است توضیح آنکه  
 سالها که بنیامین است ملاینا خوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و دو که هجری انقضی شده است نمود  
 خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که مقرر بود در بار کربنجان اقامت داشت پیام فرستاد که ما خوشی  
 بکسل در حالت شهتاد است و احتمال بلاکت میر و مفتت و مستعد کار باش مرحوم مظم طریقت  
 منجمه بزم شکار محار را از شهر شیراز میرون رفت روزی در هم صفه که بشهر برگشت دروازه را بسته دید  
 و است که کربنجان در گذشته است بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از انحال انجا و اعلام  
 نمود و شاه جنیت جایگاه از بهانجا دو اسب به باد و غرقا طران تا خمت و کار سلطنت را بشهر  
 که در مانج ضبط است بساخت خدیجه و خراج بن الطنبها بوده و مشارالیه افاضلی شجر  
 و معروف باین انجمنه میباشد بنیت این انجمنه زنی مخدومه و مادرین الدین عمر البالی از اساتید  
 ابن حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشارالیه را در ماه حجب بمقتصد و بمقتصد و نه بجز  
 در گذشته است خدیجه بنیت الملک دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلطین  
 ترک مصر است مشارالیه تا هاشم البشکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکر می از نموده و گوید این زن  
 بعد از بمه فرزند ان اناش ملک اشرف وفات کرده و بقتل و درایت و اقامت کار و دار و  
 امور شهری داشته در سال شصت و میت و شش هجری در گذشته است کی از لطایف مسطور در او قیا  
 نوس از است که وقتی شهاب قوسی اویب در پیشگاه ملک پسر خدیجه مشارالیه حاضر بود سعد  
 نام طبیب و نخل شد ملک شهاب گفت در حق این سعد چه میگوید شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد  
 سعد التعداد است و اگر بر سر سفره نشیند سعد بیع و اگر در حینه او کسی همان باشد سعد اغویه و اگر بمجا  
 یکی از سیدمان رود سعد زنج و لطف این کلام برابر است فوق معلوم است دلیع بضم با و فتح  
 لام یعنی بیع کننده است خمر لوق بنیت فحافه شاعره عربیه بوده و ابن دوشتر از ویت

فقد اشرق نخی بالعدل  
 علی حتموت ولا صدیق

اعاد لقی علی رزق افیق  
 فلا وایک الی بعد بشر

خزانة در قوج واقعه ای است که خزانة و خزانة بن جعفر بن فرط در قوجات عراق با سعد بن  
 ابی وقاص بوده و ابن ابیات را در ریشه اشخاصی که در اول محاربه بدرجه شهادت رسیده بود



گفت علی را دوست برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مساوات معامله نمود و با تو  
 بجهت آنکه جنوری را نوازش داد و عاگردی که یاقت و احقاق آن انداخته و با شخصی در آن  
 باب جفاست بعد از نمودی که از توافق و التماس بود و من کسی را دوست میدارم که سوال از مردم  
 جعلی آن علیه را که او را دوست میدارم و او خود را شایسته و مساوی با من بود و صراحت  
 و یاست. الاقرام نمود و براه میبرد و در آنکه خود را بختی و میر و بیای نفس خود را دیدی و بعد از  
 و انصاف حجت و دوی بپایند و انصاف است و من معاویه است و من دوست تو با من  
 برای همیشه که دوستی را از آنرا می تو فرست و در می گفت دین و صاف  
 اندام و توصیف بسیار است و معاویه گفت و یا من مقصود من فرمود عیب تو  
 نیست چه اگر کسی زن بزرگ باشد اما آنکه و کامل شود و اگر زنای او بزرگ است  
 گوئی که نه سب بدیده بکنند و اگر زن بزرگ و فریب باشد جانی را که می شنید پندار و بکاف  
 او را خواهد بود معاویه باینه کلمات است مدت دار میه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از  
 با و گفت آیا و علی را دیده و در می گفت من دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی و در می  
 گفت و آنرا علی را دیدم که اجتماع و طاعت است که تو گفته ان خود را او را بخود را غیب است  
 بود و این به و جلال که تو را مشغول و زبون دارد مطلقا در و اثری ندانست معاویه گفت  
 با کلمات علی را استماع نموده و در می گفت علی کلمات است گفتش تنهای قلوب بوده و جلال او را  
 و چنانکه روغن نیون با خاصیه زنت را با این بکند کلام امیر المومنین علی علیه السلام هم زنت را بصیرت  
 از دلسازی و دو معاویه بطریق معنی اشهر

والفضل ما شهدت به الاعداء	شهادت الحسن صفات حاضر آنها
گفت ای دار میه راست گفتی حضرت	

مرتضی و ظلام و چنین بود بعد از آن معاویه به دار میه گفت آیا حاجتی بمن داری و در می گفت  
 و انحال که ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یا بد معاویه گفت بل هر حاجتی که  
 باشی انرا بر سر آورم و در می گفت که بفرستاده میخواهم که بشم انما یل القفر می باشد و شتر بانان  
 آنها هم باشند معاویه گفت آنچه خواستی بود هم نزد تو شال علی خواهم دار میه گفت  
 سبحان الله که تو را علی پست تر گویم معاویه

اذالم اعد بالعلم منی علیکم

وقالوا كم بكاءك قلت مهلا	وكم في الحروب يقصم للذون
مروعه بنت عمرو كي از نساء بافضاحت	اما ابكي وقد قطعوا وتديني
ايا ولدي قد زاد قلبي تلهبا	عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاكية اسير شد چون اشارت خوله را در حق خضر
وقد اضرت نار المصيبة شعلة	شنيديان ابیات را در حق پسر خود نظم کرد
واسأل عنك التركب كي ينجبر ونني	وقد احرققت مني الخدود والمدامع
فلم يك فيهم مخبر عنك صادقا	وقد حيت منّا الحشا والاضالع
فيا ولدي مذ غبت كدّرت عيشي	بجالك كيما تستكن المدامع
وفكوى مفسوم وعقل موله	ولا فهم من قال انك راجع
فانك حيّا صمت لله حجة	فقلبي مصدوع وطرقي دامع
وعنيرة بنت غفار وسلمة بنت ذراع وبني	ودمعي مسفوح وداري بلاقع
	وان تكن الاخرى فما العبد صانع
<p>بنت سوار و سايه بنت النعمان و ام ابان و هند بنت عمرو بن و زينب الانصارية زنهای صاحب  شاهان و شجاعت بوده و در وقعه های یرموک و اخادین و رشاد و تمانوده و باستان و غیره بسیار  جنگ مانند و از این هم کرده و سببی نیست که که نابغه عابده و دختر زید شیب و پدرش یکی از  عشیره بستره و پسرش بنی اشمار خوا. و فرزندش بنی عمار را تا بلوغه بخوارانجیت کرد و تملی داد  دارمیه ابجونیته صاحب عقد الفرید کوی دارمیه زنی بود از بنی کنانه که منی داشت با حردیه  سیاه و چون در کوهی که چون کعبه در آنجا واقع است میرفت اورا حجونیته میکشید معاویه در شاهی حج  از دارمیه جو یا شد. گفته خوزنده است اورا احضار کرد و با او گفت ما ما اکت یا ابنة عام یعنی  بچه چته آمدی و درین سوال کنایه بیا هر دو کی دارمیه بود و نشانجیسا و جواب گفت کویا مقصود تو  از این سوال عیب جوانی و مطایبه باشد و آنکه من کی از بنی کنانه شتم و بنی با فرزندان عام ندارم  معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا براسی چه احتیاج کردم و از به گفت لا یعلم الغیب  الآنند معاویه گفت بچه چته علی علیه السلام را دوست درنی و مرا دشمن با او محبت میورزی  و با من خصومت دارم گفت اگر حقیقت را بیان کنم مؤانده نخواهم بود و معاویه گفت نه و ایضا</p>	

قلت لما رأيت دار دفاق	حسها قد اخترت بالحق
حذرنا الرابع الشقي	لا يكونن نجمه في محاق
البحر ضعهما فان	شئ حرمها قد ماز في الافاق
لو تصابع بباله سليمان	بل حرمي او جرحه غير راق
<p>اخر الامم دفاق رسك ما زمان حمده نه ختم و ن ارسك بدمك كرويه و حیات و موات  غریب این زن معروفست چون از دایره ادب خارج می باشد از نگارشش آن حرف نظر نموی  بمقتد گویند در سخن و دقایی بی بل بوده است و قمره از ثقات تابعیات  طبیقة اول و زنی بصردی بوده و مجربین سیرین از مشاهیر روایت حدیث نموده این حجر  عقلانی در اصحابه گویند که یکی از اصحاب کتب شده باشد یک حدیث از دفره و کتاب خود  ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را اشار الیه از عائشه روایت نموده است بقول بعضی دفره اهل زمان  حضرت رسول را کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار مایل گردیده و اسم او را دفره  بقاف نوشته است و لشاد خاتون دختر قمر تاش ابن امیر چوپان زوجه امیر شیخ حسن بیگ  معروف شیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس مدوح خواجه جمال اندی بیگ  بوده چنانکه قصیده قمراد جلوس او نظم نموده که ما در تاریخ آن چهار بیت مرسوم در ذیلست</p>	
مجنسان سعادت بر این بلند رواق	همی کنندند در مآلک افاق
که سال به قصد و پنجاه و هفت ماه رجب	بالقاف خلایق بیار می خندق
خدا یگان سلاطین محمد شیخ اویس	پناه بیست ملوک حبیبان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین به استحقاق	فرا ز تخت سلاطین در امک عراق
<p>دشاد خاتون در سال به قصد و پنجاه و دو هجری در بنیاد در گذشت و تاش اورا بنجب گشود  حمل نموده در اینجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دشاد خاتون را بفراده خود اشرف بن نر تاش  مفتون دیده و لهذا او را منوم کرد و صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت واقع  بهست دشاد خاتون بود و او را غریب بارانواش شنید و فقره پیوسته مشمول احسان او بودند و دشاد  خاتون دختر امیر علی بلایر زوجه امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده</p>	



شعر می باشد و او جاریه شاعره و مخفیانه داشته مسماه بداند که ابواب فتنه و دب فتنه و صبا  
رفته با مشایخ و فاضله و شاعره می نمود و آنکه علی بن عثمان الخلیلی که را ابوی انزلی است  
گوید روزی نجاشی بن کنانه رفتم و بی غایب بود و جاریه او دانیته غلامی فتنه و بد و زنی  
محببت دانیته بر من گفت یا ابا الحسین نورا حور و انوار و منوم و بیستم فتنه برداری و اما از فرمایش  
و گذشت اینک از فتنه و بانیته کرد و بد و شیر تدریجی فکر کرده ام و دوست را بر زبان

فابک اناب کاک و یا علی

بکیت علی اخ لك من قولش

طهارة صبیحة الخب الجلی

فما وما خبرناه و لکن

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کنانه بودم گفت میخواهم از تو دو بیت و فتنه و فتنه  
و دانیته را بمعلوم کنم انگاه بمشایخ نوشت انکامه ضعیفه لکاه فاذا جانا کتبنا  
هذا فمجا و السلام و دانیته و جواب نوشت سانی تمجیدک انای غلامی فتنه و فتنه  
من اعیال الحی الجواب عما از جواب له و السلام بعضی از اشعاره نیز در بعد و او از هم است  
نکاشته شده و او را بهمارت و ادب و خصال حمیده ستوده اند و معروف است و این که انچه

یا لیت ما کان منا لم یکن

الحمد لله لا شریک له

افحنی غیر شدۀ الحزن

ان له یل القول قل فیل فما

و پوشیده نباشد که این کناسه و اما در ایمن بن ادره زاهد و معروف و مشهور است  
خال این کناسه بوده و این کناسه در حق ابراهیم مرثیه با دارد و سنای این خالکان گوید دنیا  
جاریه شاعره بوده است از عجب اسلام معروف بدین سخن گویند مشایخ سپیدی از این  
سخن بهمرسانند و آن سرگذشت دنیا بابت ذیل را در مشایخ بهر خوانش و گردن

و سترت وجهک بالتراب لا اغفر

بابی بید نک بالعراء المقفر

و رجعت عنک صبر ام له اصبر

بابی بذلتک بعد صول للیل

لترکت وجهک ضاحیا له یقبر

لو کنت اقدرا ن اری اثر البلی

دیک ایچن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام و سر و کاری دارد هر دو در گشت و بعد بماند  
و برای هر دو مرثیه با گفت ابو الفرج اصفهانی در آغوشی گوید دختر می که بدست می گشت

طبع موزونی داشته ایند و طبع از آنها که بر روی من نشینه و دعوی خون کند جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود	اشک که سرزگوشه چشمم برون کنند حل شد از غم سه مشکل که مرا در دل بود دشمن و شایعه بوده است که از یلف
--	--

باین اسم بوده و طبعی موزون آشته اشعار با نثاری صد بار اگر چه چشمه ز غم وضو کنند	مخمرده شده است بعضی گفته اند یکی از وجو طاعات ایران محبت رسول نیست و نامیر حایه مخیمه بوده است که کجی
--	---

خاله برگی او را آزاد کرده و بصباح منتظر و عمارت در محبت و آواز خوش و لغات بخت  
معروف و مشهور است بعد از ده نظم و شعر همیدی طولی داشت درین و یقی را زبیل که در حرف  
باء ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بزل که قلیج و این جاریه و بر سر هم و احسن موصی و  
سایر مشاهیر موسیقی و انهای انصرا باشند اخذ کرده ابو الفرج در غنای میو سیه احسن موصی گفته  
پیرم ابراهیم موصی می گفت روزی خواهم در غنای ابراهیم برداشته و در او بر سر و اهل که بتواند  
آن غنای وادار و دوم و بدقت اشاع کردم قبی در آن نیانتم که الهما این میو سیه سوط ابراهیم  
سیر هرون الرشید میلی غرط با ساز و آواز دنا میر داشته و در وقت بخانه یی برگی میرفته او را احضار بخوا  
و نو اخن امر می کرده و انعامی و افر با وید اد عقل آزاد کرده صاحب بن بره ن راس و کمال دنا میر

آشفته و مفتون ساخته و دیار بده طالع آشفته	یادنا میر قد تنکر عقلی
و تحیرت بین وعد و مطل	شغف شافعی الیک والای
فاقتلنی ان کنت تهوین قتلی	ابن ظافر و کتاب خود آید در طبع دین

حکایت کرده گوید روزی یکی برگی کلبستانی رفته و دنا میر با و بوده چون صفای طرا و زستان کلستان  
را مشاهده نمود این بیت را اناشاد کرد الورد احسن منظرا فتمتعوا بالخطامه  
و از دنا میر خواست که این بیت را بشعر دیگر توأم بکشد فاذا انقضت ایامه ویر الخلد وینوب عنه  
اناشاد اشعر مبلغی محبت یکی را بدنا میر زبانه زد و از دنا میر حکایات و روایات بسیار مشاهده شد که  
استبنا تعجب و حکمت است مخصوصا در اشعار و نای انصبت بحی غریب و در مواضع عمدی  
نگاشته شده است و دنا میر جاریه این کناسه محمد بن کناسه از شعرا سیستانی اصل

حرف الدال

ذات الاذنين لقب حاشیه دخیلمه

بوده کونید این لقب را خرد او حضرت سینه بنت عسین بقا شده داد و لی نظر بحکم و لاتا بزود  
باللقاب انحراف بنظر مستبعد نیاید و ذات الاذنين یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی  
و کوشش است و وزن که در تحت فرا و است یکم دیکر باشند مرگیت ضربه آن دیکر میباشند

ذات الخال اجواری هر و ن الرشید و مغنیه است شوره که در حسن و جمال بکمال بوده و  
ایات مطور ذیل راهرون الرشید در وصف شار الحما و دو جاریه دیکر سروده

ملك الثلاث الانسان عنانی	و حلل من قلبه بكل مكان
مالی تطاوعنی البریه کلها	واطیعهن وهن فی عصیان
ما ذاك الا ان سلطان الهوى	وبغلبن اعتر من سلطان

بقیة بعضی این ایات از اخف شاعر است و او از قول هر و ن تنظیم آورده است هر جا  
اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالانامی میا مطبوع داشته معروف بذات الخال  
شده و دو جاریه دیکر که در ایات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته یکی ضیا هر و ن

در و بیت مطور تصریح باسم این که کنیز کنوده	ان سحر و ضیا نا و خنث
هن سحر و ضیا و خنث	اخذت سحر و لاذنب لها
ثلث قلبه و تر باها الثلث	و ذات الخال اسم موضعی است و در بیان

و عمر و بن معدیکرب که میگوید و هم قیلوا ای ذات الخال قیما اشاره باخل است ذات الخال  
لقب بنیده بنت حصصه و او عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و حمنا یعنی معجزه و ذات الخال  
یعنی صاحب مجرا است و وجه انیکد شالحمیا این لقب ملقب شده این است که روزی بنیده نزد  
پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه مجرای سر برداشت سبب از او پرسید گفت بن خود بالید  
که چهار نفر مثل شما با من محرم است و میخوانم نزد آنها مجرای سر دو کنم و این خیال را بصورت  
و قوع در آوردم بعد گفت پدرم حصصه بن ناجیه و برادرم غالب بن حصصه و خالم افرع  
بن حابس و شوهرم زرقان بن بدریسه اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد یک  
نفرم و محرم مثل این اشخاص بی سحر ظاهر شود من با و پنجاه نفر شرمی بخشم از آن روز بنیده را ذات الخال

مقتول شد شکار بود و ابتدا نصرانی بود مزار الیه اورا مسلمان و تزویج نمود و سی  
جاریه ابو عینیه نصری از شعرا ی دولت عباسی بن بوده و شاعر مزار الیه فاطمه بنت عمرو  
بن جعفر بن مراد شقی هم رسانیده چون فاطمه اینجا و عیسی بن سلیمان شویبرش شجاعت و نبوت  
معروف بود هر وقت ابو عینیه میخواست شعری در حق عشوقه خود فاطمه بخواند او را از ذکر اسم او

مال قلبی ارق من کل قلب  
ولدینا علی جنون بدینا  
نزلت ببلیت من هواها

احترار کرده بناء جاریه خود دنیا انشا و میگوید  
و محبتی اشد من کل محبت  
اشتمی قریبها و نکره قریب  
و البلاء یا تکنون من کل ضرب

دولت بانو بیگم دختر محمد عظیم شاه

ابن اوزنک زیب عالم گیر پادشاه هند و شاهی بوده و علاوه بر حسن و جمال فضل و فضیلت  
بکمال داشته و اینجا سبب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است و همن  
زوجه عجاج را بجز مشهور و دختر محمل میاشد و محمل از اولاد ملک بن سعد بن زید مناه است و بنام  
موزون داشته اما عجاج را چند آن میل و مهری با و بنوده بنا بر این دهنه و پدرش بوالی ملکیت پناه  
که عجاج از ابالی آن ملکیت بود شکایت بردند و مشارعیم بوالی اظهار داشت که شوهر من از من  
دوری میجوید من الی الآن بجمالت بکارت باقی هستم عجاج بجهت این بی شرمی که از دهنه بنظر می رسید  
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب و محضر و الی ولایت نمودند و آخر الامر  
والی یکمال عجاج محملت داد که در صرف این مدت بوجه باز و جبه خود را رضی سازد و عجاج اینست و برآید

ان الامیر بالقضاء بعجل  
عن التفاد و هو طرف هیکل  
والله لولا خشیه لامیر  
محلت من شیخ بنی الفقیر  
عجاج که بنید و شعر استماع نمود با تمالت و نواز  
تا الله لا تمخد عنی بالضم  
الابهرها زلیلی حتی

اظنت الدهنا وظن محمل  
عن کسله و المحصان یکسل  
دهنه چون بنید و بیت بنی بنی من طور را نشاند  
و خشیة الشرطی و المشر  
کجولان صعبه عیر  
دهنه پرداخت در انحال مزار الیه انید و  
الیک و التقبیل بعد الشتم



مستکن لایم در سطرف مشهور است که معبد بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک  
 اموی دفن را بوجی که تقریباً معادل بیت و بنجرار تومان حالیه باشد از صاحب قول او  
 خرید بعد از خلافت سلیمان بن عبد الملک رسید دفن نیز در تحت ملکیت او درآمد اما مجتبی  
 کامل بالک اولی خود داشت و ستاره خدافت و تجلات آن سبب است و او نشد  
 و عشق خود را بالک مشارالیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده و گفت  
 گفت عباد الله من لبد و او مالایشتکی و علاج مالایستی طال المحجاب و ابطاء  
 المحجاب والقلب طائر والعقل عازب والنفس وانه و الفؤاد مختلس والتوم  
 محتبس رحمة الله على قوم عاشوا جلد و ماتوا کما و لو کان الى الصبر حلیة و الی ترک  
 الغرام سبیل لکان امر اخیلا کونید شیئ من نام منی در حوالی سراسی خلافت ایات شری  
 برای دوستان خود می خواندیت  
 من اخر اللیل لما تبه السحر  
 اوجهها عند ابھی ام القمر  
 قدمها الطرق الصوت منحد  
 نکاد من لیئنها فی المشی تنفطر  
 فلیک البدمایدر مضاجعها  
 لیه بحجب الصوت احراس و لا غلق  
 لو مکنتم لشت بخوی علی قدم  
 دفن صدای شما را شنیده برای  
 اسماع ایلی که مشارالیه بخواند از اش خایفه بیرون آمد و اشعار مسطور را بشنید و مناسب حال  
 خود دید و بیاد خواجه قدیم و صاحب کتبین که کفیت مالک روح و تن او هر دو بود و متقلب شد  
 بنامی که سقین و زاری را گذاشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده علت گریه او را  
 پرسید و فلان این دو شعر را بر سبیل ارتجال انشاء کرد و بطرف احتیال و امنود که این آیتی  
 و اشک یزنی از در غیرت که چرا صاحب این آواز به شیب من دبان باز کرد  
 الارب صوت رابع من مشوه  
 یروعک منه صوته و لعلک  
 قبیح المحیا و اضع الارب و الحمد  
 الی امة یغری معا و الی عجد  
 صاحب ترمین الاسواق این حکایت را برخلاف صاحب آغانی نسبت بعوان نام  
 جاریه عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در آغانی در ترجمه حال حمیله مغنیه



خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از امان کرمان خفا بنی عباس بود بمنزل خلفاء و رومند و شعر ذیل را بر او انشاد نموده پرسید که آبا بنی مناسبت معضمون آن

اهدی له اصحابه اترجة	فبکی واشفق من عیافت زاجر
خاف التلوث في الوداد لانها	لوان باطنها خلا في الظاهر

عباس بن احنف این بدیهه مطبوع زیاده از تعجب نمود و بر خلفاء و رومند حقیقت فرمایید کرد و از روی درخواست که این بیت را با واکه را کند و نزد احدی انما نه نماید که از شهر ابکاراوست و خلفاء متمسک او را قریب قبول داشت و بعد از آن بن احنف و بیت را با هم شش

حرف الراء رابعه مشارالیه غیر از رابعه عدویه و شامیه و بیانیته است که بعد از آن میشود بن محمد کتاب انباء در ضمن متوفیات سال شصت و سی و دو هجری ذکری از نموده و معلوم میشود دختر خود این حجر عسقلانی بوده در سال شصت و پانزده در مکه معظمه و مجلس درس حدیث محدث شهر شیخ زین الدین البالی حاضریه و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشارالیه اجازه داده اند شیخ الاشیوخ محبت الدین بن الاشراف را بنی گرفته اما قبل از و چند از شیخ اب الدین مکنون بوده است بطور استطراد انما رسیدار که دو شعر ذیل اثر رابعه عدویه

نقصی الاله وانت تزعم حب	هذا العمر في الصنيع بدیع
لو كان حبك صادقا لأطعته	ان المحب لم یحب مطیع

و علی القاری در شرح تنقیز بهیظو گفته است اما بعضی کتب باسم محمود و راق نوشته شده رابعه بنت الحسین التجیدی است که شاعره بصریه و از شعرای حماسه میاشد و اندوخت

یا لیت شعری ولیت اصیحت غصا	هل ابطن قوتی لیت بما دوا
لقد تبدلت من بخد و ساکنه	اوضا بها الیدیک یزق و کسنا یر

کلمه عند یمن حالت را در یعنی لیت در شعر رابعه مبتدا است چنانکه عند در مبتنی فاعل که که لفظ آنها اراده شده معنی را یا احمق لیت شاعره بوده است بصریه از شعرای حماسه و اندوخت

فلما وجد مغلول بقیما موثق	بناقیه من ضرب القیو کبول
---------------------------	--------------------------

در این کتاب  
ملاقات خلفاء بنی عباس  
و خلافت خلفاء بنی عباس  
و خلافت خلفاء بنی عباس  
و خلافت خلفاء بنی عباس

بنی سلتی میگوید بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را برزی گرفت و وقتی بر او تفرشت  
بطلاق ثلثه او را مطلقه کرد و اما بعد از داده اند چه پشیمان شد و از آنوقت لفظ ثلثه را مشهور داشتند  
اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اشین اربعه و لفظ ثلثه را بر زبان میآورد و هم وارد این  
ذلفاء جاریه ابن طرخان از مشهورات جواری شاعر عصر عباسان میباشند و

نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده که  
عجبا من حقاۃ الذلفاء  
میگوید بچسب است از حماقت ذلفا که سر

خرزۀ سبط خفارا آرزوینما یدر شان انشا و این شعر چنین گفته اند که وقتی بنواس از بخت مخم  
سخن سخی و شاعری بدیدن ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور  
نیز که از خلفاء آن عصر بود در حسب اتفاق وارد انجمنه گردید این طرخان از بابیت نوشت  
و کاملی مروان جرمتی در حق او بطهور رسانید و ابونواس را مالای دست مروان نشانید  
و بمغنی بر طبق این حفصه گران آمد و خواست در ضمن شعرش شاعر کند که تخفیف و توین عشاق و تحمل  
مکروهات و ناملایات برایشان بسم تازیست  
بزل مال و جاد ترک نام و تنگ

در طریق عشق اول منزل است  
و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفاء  
در حق خود تنبأ نماید باینکه و ملا خطه این میخانه

ماذ القیت من الهوی و لقینا  
ذلفاء از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده  
ار تجالس ابی انشا و نمود که شعر بود بر غم آنف و خلاف میل وی و همسم آنکه نور انشا بکنی

حسبت من منیت و هم من خلیفه عصر و یاد شده وقت خواهد بود لا غیر و تو از سر و بدن  
این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بچهرت خلافت از جای برنجستی و آن بیت است

قد هجیت بالبدیت الذی انشدتني  
حبابه قلبی بالاکمام دفینا  
ابونواس از مکالمه که در ضمن شعر بدارن اشعارش بلند پروازی ذلفاء را اقرس کرده و دانست

که او منکروی نیز هست یا بد زوی ذلفاء استرا کرده  
عجبا من حقاۃ الذلفاء  
و از مفاوضات مثنای الیما با شعرا میان

تتشاهی فیما شل الخلفاء  
حکایتی است که دلیل قوت بدیهه کوئی و قدرت طبع او میتواند بود و انرا این ظاهر در کتاب

سید و وحی منم و روزی سفیان بر اربعه گفت درجه بان واقع شد و خود را بخیرت  
حق جل و علا برای من بیان فرما اربعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم میسرتم بلکه از  
کمال عشق با بخیرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت بنمایم بعد از آن این ناچاراً از پیش

اجل جبین حب الهوی	و حباً لآئک اهل لذلک
فاما الذی هو حب الهوی	فشغلی بذکرک عن سواک
واما الذی انت اهل له	فکشفک لی المحب حتی راک
فلا المحمد فی ذلک لذلک	ولکن لک المحمد فی ذلک

مختصر باب سلوک رابع را باب کرامات میدانند و حکایات از وینمائید و وفات او در  
سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و شصت و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد  
و مراراً و بارنگاه اهل سلوک و عرفایا باشد رابعه الشامیه بنابر طوالت حساب  
نفحات الانس اتین نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است  
گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی ایستاده و ایستاده

حبیب لیس یعدله حبیب	وما السواه فی قلبه نصیب
حبیب غاب عن بصره و شخصه	ولکن عن فؤادی ما ینیب
و بعضی اوقات بیستین ذیل را میخواند	انی جعلتک فی الفؤاد محبتی
و اجمعت جمعی من اراد جلوسه	فالمحکم منی للجلیس مؤانس
و حبیب قلبی فی الفؤاد اینی	ابو النجیب سحروردی صاحب کتاب

عوارف المعارف و طبیعت آخری را بر اربعه عده و تنسبت داده است در احیاء العلوم  
و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بخواهد احمد بن ابی انحوری که از کابر  
انصر میباشند مایل گردد و او را از اینمیل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من  
بحال خود مانع از خستیار اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که و الله من شیران و بخود  
مشغولم و مقصودم از اینمرا بخت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش از زیاده  
رسیده میخواهم توان از الصلحاء فقره اتفاق کنی و من بواسطه نواولیا و دوستان خود

<p>لہ بعد نومک العیون عویل غدا غدا و مسلم فقتیل فراق حبیب مال الیہ سبیل عن القصد رو غات الہو فامیل</p>	<p>قلیل الموالی مسلم مجریرۃ بقول لہ البواب انت معذب باکثر متی لوعۃ یوم بان لے عشیۃ امشی القصد ثم یرد فی</p>
<p>و بعضی این اشعار را بضایۃ اللہ الیہ نسبت داده اند را بعۃ العدویۃ امہ انحرایۃ دختر امیل العدویۃ از نساء شہورۃ ماء اول ہجری و از ابالی بصرہ بودہ است و تشک و ایقان و تحقیق و عرفان و کشف و شہود مشاہب مقیم بلند داشتہ امام القاسم الشیری در کتاب خویش میگوید را بعہ بار بار در مناجات خود می گفت اے حق کہ تو را دوست دار آیا تو را در آتش میوزانی نوبتی در جواب او باقی نذا در داد و گفت خلق پیہر کہ پروردگار رحیم ایکایمیکہ خلاصہ انیزن در صفای ضمیر و کمالات نفسانی بیکثر رجال تقوی و شست از آنزو اور تاج الزجال می گفت و بدرجہ در زہد و قدس و تقوی شہرت یافت کہ ضرب المثل کردیم و ہر زنی را کہ سخا ہند بمقامات معنوی بتائید میگویند را بعۃ زمان خود میا شد از مشاہیر عصر را بعہ کی حسن بصری بود و بعد از آنکہ سوم را بعہ در گذشت حسن طالب شد کہ اورا بزنی بگیرد را بعہ بعضی مسائل در تحقیق و معارف از و پرسید و بعد از احتیاج از قبول مطلب</p>	<p>حسن متناع نمود و این آیات بظنم آورد و حبیبی دایما فی حضرت و ہواہ فی البر یا محنتی فہو محرک الیہ قبلتی واعنائی فی الودی واشقوتی جد بوصل منک فی ہجرتی نشأتی منک و ایضا نشوتی منک و صلا فہو اقصى منیت</p>
<p>راحتی یا اخوتی فی خلوتی لہ اجد لے عن ہواہ عوضا حیثما کنت اشاہد حسنہ ان امت وجد و ما ثم رضا یا طبیب القلب یا کل المنی یا سروری و حیاتی دایما قد ہجرت الخلق جمعاً و رنجی</p>	<p>سہیلان ثوری نیز بار را بعہ حاضر و جلال د اورا معترف بودہ و زیارت مشار الیہ میرفت و شکوائی کہ در خفا پس داشت از و</p>

مع متعلقا تمام من الاراضی الریجة والیابسه والسلبا واکروم والالتجار و غیر ذلک و تمام  
موفقه توفیق این صدقات بابا محرم حاجی معالی رضای بهمانی مذکور و گذارشته و بعد  
بابا علم و فضل و اعرف اولاد و کوشش و مع الانقراض با ناث نسل ظهورش و مع انقراض  
ذکور او ناثا با علم و اعرف و انقی بیده رشت با جمله مشار الیها بعد از انجام فرار بر بورا  
کرمان فتح آمده و بیست سال مجاور بوده در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و سه بخانی در گذشت  
و مدفون گشت رحمت الله علیه و قبله اوقاف مزبور و بقا صلیب و شش مجبوظ و خانم جمعی از  
علماء و مجتهدین دارالمرکز بنظر رسیده است **بابه اصفیه** از زمان زمان بنی

و عوغم نیست بر تو کای زوت عاشق کجا  
تا بدانی در عشق و داغ مهر و غم خوری  
**باب** دختر امیر القیس بن عبد

سامانی بوده و طبعی معزونی داشته اند و بیست  
برست سنگین دل نامصر بان خوشتر  
چون بجز اندر به سحر پی بس بدانی قدر من

الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحية و الثناء و دارامی فضل و جلال  
می باشد حضرت کینه بنت اکسین از بن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال  
محبت بر باب داشته و احترام زیاده و میبوده چنانکه فرموده اند **العزک انتی الاحب دارا**

نکون بها سکینة والبراب اجتمعا و ابذل جل جلالی و لیس لعاب عندک عتاب  
قلت لهم وان غابوا فضعوا حیثا و یفیتک التواب از حضرت کینه مرسیست که

حضرت امام حسن اعتراضی برادر بزرگوار خود امام حسین را در باب افراط محبت باب فرمود  
حضرت امام حسین را و دختر مسطور را و آن موقع بنظم آوردند ابو الفرج **اصفیه** در کتاب  
آغانی گوید امیر القیس پدر باب شخص معتبری بود از عیویان در زمان خلافت عمر حفصه  
انخلیفة آمده طوعا قبول اسلام و ایمان کرد حضرت المؤمنین علی علیه السلام مایل به صلح  
با او گردیده و تیر با جمعی را غلبه شده تیر داشت تمامه به محبات و سلمی در باب میات  
بخود حضرت امیر المؤمنین و سلمی را بجهت امام حسن و در باب را بجهت امام حسین نزد چ نمود  
ازین تیر دختر باب برگزیده و ممتاز بود و بنابر دیانت و داریت و فهم و بصیرتی که داشت قدر  
و منزلت شود هر بزرگوار خود را و البته بجهت بحسن و تقار و اطوار آنحضرت را از خود و راضی و خورند

آتشنا چون بنی الحارثی این بشنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را برید  
 نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد رواست کرده اند که گفته است  
 رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطبایط طبیب میبخت و کیفیت نزدنما  
 خود بر و از مسطورات روضه یازدهم روض الاخیار چنین مسفا می شود که زنی دیگر متاعه باین اسم  
 بوده که از عایدات سناء بشمار میآید و او را رابعه فقیهه می گفته اند رابعه حبیلانیه از عارفان  
 معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام صلیش حاجیه ام سلمه  
 خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء وزراء کیلان روضه حاج میرزا اسمعیل رشتی از مشایخ  
 اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک و اصل حاج محمد جعفر کبودرآهنگی بکیلان رفته  
 مشغول بوعظ و هدایه بود از استماع کلمات عالیله و مواعظ شافیه وی ذوقی در خاطر  
 مستعد انصاف بهم رسید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را بهی تبصیه قلب و تهذیب اخلاق  
 گذراند و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صدیقی حاج مولی رضا اکملانی اعلی الله  
 مقامه دریافت و از آن بزرگوار تبصیه ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات  
 صحیح بسر برد و چون انتقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار الله برهانه مکشوف افتاد شانهها  
 بلقب رابعه ثانیه خواند و برفتن دارالامان کرمان مامور فرمود و آنحال جلال معرفت را از خط  
 نیز بطی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صحاحات و بنائاتی است در کرمان مشتمل بر کسب  
 و صحن و حجرات که بر سر مقبره جمعی از شایخ قیام و اولیاء کرام تنعم العارف المکاشف و محکم  
 العظیم الحاج مولی رضا المذكور صاحب مفتاح النبوه و الدار النظیم ساخته و فزون از دوی هزار  
 تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انخراج را شاه مرحوم طاب ثراه  
 داده اند و این زمان آن مکان بزرگ میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقات و صدقات  
 جاریتش ملاکی است در کیلان از قرار تفصیل شد که قریه خوانجان من بون سوخته از اعمال  
 رشت مع ما یعلق ببلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ است از یکب تیمچه مشهوره باسم شوهرش  
 حاج میرزا اسمعیل واقع در رسته بازار شهرت محازی قیامیه مع ما یتبعها من کل التکالید فیما یخرج  
 و غیرها و شد آنکست قریه صیقلان و شد آنکست قریه ناریج کل که در دو از قوامی بلوک و رشت



و موافق داشت را نگذاشت که ترک این مکتوب در راه کوی دیگر پویید لهذا بر منزل باب معاود

الایات شری یا دباب عتی ری  
فقد طالماعینتی وودرتنی  
لحی الله ماتتمو الی المال نفسه  
فینک ذمال دمیما ملوما

لنمانک نجحا وشفاء فاشتی  
وانت صفتی وون ما کنت اصطفی  
اذا کان ذافضل بربیس بکینی  
ویرک حوامثله لیس بصطفی

رباب دخیمة این ابیات را استماع کرده

انجداش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد و اوقت صحیح نپذیرم بیا و مراد و باره خواستگاری  
کن بعد از آن بماد خود گفت هل انکح الامن اهو و التحف لا امن ارضی یعنی آیا مرا بغیر  
انگهی که دوست داشته و با و راضی شوم تزویج خوابید نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر  
چنین است مرا انجداش تزویج کنی مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه با و دهم  
رباب گفت اذا جمع المال شیء الفعلا فبقها للمال ازینطرف رباب والدین خود را  
الزام و از آنطرف خداش بماد دیکفته رباب بخواستگاری آمد و مقصود او حاصل  
گردید لهذا خداش ازین معاودت خود خو برداشته گفت انکحوا محمد و الکمره ترشد و انکحوا  
محمد و از آنروز انکحوا محمد ضرب المثل و مشهور شد در جمیع الامثال مشهور است که امیرن  
بعد از نماز و جبت با خداش با یکفر از اهل قبیله خود که سلم نام داشت را بی هم رسانیده و بگو  
او آگاه شده او را بکشت و چهار نفر از صحابیات متهمه بر رباب بوده و آن چهار رباب  
بنت البراء و رباب بنت الحارثه و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند  
رحیمه دو مغینه مشهوره متاهه باین اسم بوده اند یکی جاریه ابن رابین و دیگری جاریه  
ابن شماس و هر دو طبعی موزون داشته اند و ریجه جاریه ابن شماس و دو جاریه دیگر  
این شخص را که خلیفه المکیه و عقیده نام داشته شماسیات گویند و هر یک را در کفنه منسوب  
باین شماس میسازند و ریجه جاریه ابن رابین نیز با سحره و سلامه الزرقاء از یکیت مالکیت

هل من شفاء لقلب مچ محزون  
الی بیجده ان الله فضلها

بوده اند و در حق این ریجه روده اند  
صبا و صبت الی دیم ابن رابین

میاخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شدند بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعض از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدیم دیگر میسر پیوند کسی را ندارم و شوهبر دیگر اختیار نخواهم کرد و این آیات را که شعی از منی طلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

ان شاء الله	ان الذی کانا نورا یتضاء به سبط النبى جزاك الله صحتنا قد كنت لى جبالا صعبا الودیه من لیتامی من للسائلین ومن والله لا ابتغ صهرا بصهرکم
ب کربلاء قتل غیر مدفون عنا و جنب خسران الموازین و کنت تصحبنا بالرحمة والذین یعنی و یا وی الیه کل مسکین حتى اغیب بین الرمل والطین	

رباب زوجه اقیشر اقیشر شاعر مشهور سدی و رباب غم زاده او بود و اقیشر نیز اجوت رباب رغبت نمودن رباب چپ از هر در هم مهر از او خواستند اقیشر با ربابی خود حاجت برد و متوسل شد و بیچاک از آنها کرمی از کار او کشوند اقیشر نزد ابن عباس بغل مجوسی در حقان رفته مطلب خود را اظهار شمار الیه تمام چهار هزار درهم ربابا و مبدول داشت اقیشر شمار و دیگران را

کفانی المجوسی مهر الرباب شهدت بانک طیب کشاش وانک سید اهل الجحیم تجاور قارون فی فقرها	فدی للمجوسی خال وعمه وان اباک الجواد الخضم اذا ما تردت فیمن ظلم وفرعون والمکتفی بالحکم
---	---

ابن راس بغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیله خود استعانت کردی و بیکس بتوانی اعانت نمودن که یکبارہ ترا حاجت روا نمودم سزای من نیست که اینگونه نسبتی دای اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی هستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست اجل بنشانم و اقیشر از ملکستی با حکم او جل را خواست چه کنیت او ابو الحکم شیبا و کنیه ابو جبر بود اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیل و عاقله از بنی ذیل که خدایش بن حابس التیمی با و مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آید چون خدایش مال را برود پدر و مادر رباب از مواصلت او اقلع نمودند و او برفت عشق

الحکم زحم سجد تو هر روز تا سجد است | آیه هر دست نوی تو هر شام تا سجد است

رضیه دختر شمس الدین التیمش محمد سید جان است که در بعضی از بلاد هند و سن  
سلطنت داشته تسلط شمس الدین از قزوین و غریه و حکمران کابل و غزنی که بعضی از نواحی هند  
نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نواد حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون  
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود التیمش در امور سلطنت دخالت  
مینمود و التیمش با وجود چند نفر فرزند که او را ایند ختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر  
در سنه ششصد و سی و چهار تحت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید  
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت التیمش حکمرانی سپهرش  
رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون نجیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود بعد از وفات  
ماه امر او اعیان که اینوضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و  
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و  
ارکان دولت او ایامی شدند و چند بار نمایین مشارالیه با یغیان جنگ در گرفت  
و رضیه غالب میشد آخر او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را تحت سلطنت  
دلی نشانند و این درد و شبیه بیست و ششم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه  
در سال ششصد و سی و هفت یاسی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمد بطرف دلی آمد  
و در حوالی دلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبدالرحمن ثالث از  
ملوک اندلس است مشارالیه با دظلم شعرو حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبدالرحمن  
حاکمک شرقیه اندلس را حاکم کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است  
و رضیه خاتون از مصاحبه بای سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه محیی الدین قاضی  
عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آنصغر شمار آمده و بنا سبت شوهری رضیه خاتون  
او را عثمانه رضیه نامادی میگویند رقیقه ملکت ابی صیفی دختر ابی صیفی بن  
یا شمع بن عبدالمناف است و ابل سیر او را صاحبه الرؤیا گویند بعضی مشارالیه را از صحابیات و تن  
آما این اشیر از ابو نعیم حکایت کرده که پدر رقیقه با جناب عبدالملک بن سنان بوده و بر دو در زمان حیات



منوذر و قتی عثمان بازوجه خود و بعضی از مسلمانان با رخ حبه رفته و بعد با از آنجا بکینه منقوره آمدند  
و آن سبب فیه در سال دوم هجرت اتفاق افتاد و در روزیکه خبر فتح خجک بدر بیدینه رسید و سبب  
ناخوشی رقیه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزو بدر نشی منوذر و در حق عثمان  
و عثمان گفته اند **اعجب بنو حنیئین بری انسان رقیه و بعلم عثمان**

ابن ابی کوبه و قتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند با آنها عطا فرمود و او را عبد الله بن  
و آن پسر پنج شش سال بماند بعد از آن خبر و چشم او را دریده صورتش آس کرد و در جادوی الاولی  
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آس در گذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاجت ام کلثوم  
نه به رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد و خبر است ابتدا بدو  
پسر ابی لب که عتبه و عقیبه باشند عقا کرد و قتی که سوره ثبت نازل شد و ابولسب و زوجش  
شرسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نمودند **رقیه**

و قتی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بسین سیده نساء فاطمه سلام الله علیها  
بوجود آمده و شیارق الانوار کوید سیده رقیه قبل از بلوغ و وفات کرد و از کراماتی که نسبت  
بیده مشارالیه داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه بکفرآل یزید بطرف آن محظمه آمده  
خواست او را شنید کند و شش در هوا و پایش در کتاب مانده و خوش از بدن جدا شد و شش  
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب  
یکی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر با اسم ایند و خواهر علیها صلوات الله علیها الملک الکبر  
میباشد که زیارتگاه است **رقیه** دختر محمد بن علی بن و سبب القتیبه از محدثه های مصر است  
و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم شهر است و وفات او  
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد  
الشبلی و رقیه بنت التالی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابه  
هم تمامه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه و دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیه و پوشیده  
مینست که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از زنا میر شمر  
بنی امیه بوده و پدر او قیس الرقیات گفته اند بجهت اینکه زنی متعده باین اسم داشته یا بجهت

حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و عصر نبوت را دور که بخرد و ما که رقیقه برده ایم  
صاحب الروایه بودن او میثاق ما و وجه لقب شدن او این لقب الکریم و رکنه خطمه تسمیه  
روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله رقیقه را در  
شخصی بصدای گرفته اندامیکند ای محشر قریش! ای بنمایه آخر الزمان که بعثت او را شد! ای صاحب  
او! این ظهور او نزدیک گردیده مقرر است که بمن مقدم او از بلای قحط و فساد است و نزدیک  
باید از میان شما شخصی را می حسب و نسب که عیم و عقبه نام باشد با مکران ابن ابی بنجره مولود  
اولاد و زنی خود را همراه بردا و او از بطنی بکوه او را بجهت کند و شخصی از این بابت  
شسته نظیر نمائی و معطر سار پس از استمراء آن بگوید ای قحطین خود را فرو برد و من  
طلب باران نمایم و دیگران آمین گویند باران رحمت الهی بازل و غافل نشوید  
کرد و رقیقه از آب خود را بقریش اظهار کرد و می گفتند به المطلب و راسی این شکر است پس  
بنابر این ترتیب او نمود و و نواد خود را جمع کرد رسول را همزاد برداشتند و رقیقه را  
مردود بکوه ایتشین رفتند و سید المطلب بر یکت و جو و خیار را با استقامت نمودند و این دعا بخوانند  
اللهم ساد الخلة و کاشف الکربة تعلم غیر معلوم و مستوف غیر منجمل و هذه عداوت و ما اول  
بعائدات حرمک یشکون البک سبهم التي ادهبت الخلف و التلطف اللهم فامطر علینا  
مخدا قمرتنا و ابیات و فی که رقیقه بنظم کرده که از اجابت دعا و نزول باران بکسر میگوید

بشیتة الحمد اسقى الله بلدنا	وقد فقدنا النجيا واجلوا المطر
فجار بالماء جوفه له سبل	مخافا عشت به الانعام والشجر
مناس الله بالميمون طائر	وحير من بشارت يوم ما به مضر
مبارك الاسم يسقى الغمام به	ما في الانام له عدل ولا خطر

شیتة الحمد لقب جناب عبد المطلب و عضو از میمون الطائر حضرت بنی الکریم صلی الله علیه  
و آله و سلم میباشند رقیقه کریمه حضرت نبوی یارب میثاق آن بزرگوار است و در کتب بخانه کاتب  
رساله است مخصوص در اینمسله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهت تزویج آنحضرت  
ذو التورین گرفته و نکاحی که حضرت رسول در آنمسله اقامت داشتند رقیقه را بنام آن زوج

تدین لغزفتلوا باها

ومكة او باطراف المبحر

رمله طبرستان الحارث صحابه است

اقتل ابيك جاسك باليمن

انصاریه که دختر سارث بخار روز و وجه معاوی بن عفر بوده در محضر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خانه داشته که آنرا مسافر خانه قرار داده و ایلیان و انصاری که برای درگاه حضور حضرت بدست میامده و طرف توجه میثوند در آنی منزل برای محبت ستمین میگردید  
 از میکیست جاریه ام الا و الا و مقبرین عبا و امیر اشعیلیه است که پیش بنام اعتماد ذکر می ازو شد مشار الیه از نازاندست که بفضل و ادب اشتهاری یافته اند و تمام فرزندان کور و انا معتد از یمن اربو جود آمده اند اگر مشار الیه مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته ایم  
 و ملاحت و طلاق و وضاحت و حلاوت کتار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال ارا بوده و معتد که از ادبای طوک الطوائف ملین بخار به محبوب میثود با و مانوس و از مصابت او نهضت مخطوط میگردیده و بنا بر محبت وافر معتد با و اخراجی کامل حاصل نموده کویه ریج  
 میکیه برخی از زنان میثود پیشه سرای سلطنت دید پابرهنه در کل ولای راه میرود و وسیله میفر و شد و نیز هوس کرد که پابرهنه در کل راه رود و ثعل اشیان تشبه نماید و بهانحال در ایوان اعتماد کلی ترتیب داد در کتب بالوائع طبیات و بنجر و کلاب و مشار الیه با دختران و جواریه ستم  
 مشکها بردوش افکنده و آن کل اهفتند و بان نوان با دیکلف شیر فروشی کردند و این آرزو نایل گردیدند و کونید و فنی که معتد بدست امیر المسلمین دو چارند لکت کشت و بار میکیه در قلعه اغماست معتد و مجوس گردید با آنهمه بذل و فحارج و نفقات که معتد نسبت بمشار الیه کرد  
 بود روزی میکیه بختی لستک شده معتد گفت هرگز از تو خبری ندیدم معتد در جواب گفت ملا یوم الطین و پیشو اب حال آن روز را بخاطر میکیه آورده و او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بطور رسانید که نوان را بصفت ناسپاسی متوده است معتد بعد از آنکه از تخت امارت شعیلیه از حجاج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود و دختران خود

فیما مضی کنت بالاعیاد مسرفا  
 تری بنانک فی الاطوار جالصة

سپاره و پریشان حال دید این بیات سرود  
 فنانک العید فی اغماست مأسوا

چند نفر از جدهای او متاعه برفقه بوده اند یا چند نفر از مشوقه های او باین نام نامیده شده و

از قیل وجه آخری است شمر شاعر که میگوید	ادعی بانهاء بنوا فانی قباثلها
كان اسماء اضحيت بضمير اسكني	بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه السلام

والثاء و دختری متاعه برفقه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله بنت زبیر و زبیر از عَشْرَه مَشْرُوعِیَها ابتدا اشار الیها را شخصی موسوم بعمان بن عبد الله بزنی گرفت و از عبد الله بن عثمان بوجود آمد و این عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سید بن ابی طالب را دید که در حجره بنابرین مکه بنت الزبیر را در شوهر حضرت سیدینه است بعد از آن در حجره نکاح خالد بن زبیر در آمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورده :

اليس يزيد السير في كل ليلة	و في كل يوم من اجتناف قربا
احق الى بنت الزبير وقد علمت	بنا العيس خوقا من تهاقه و نقبا
اذا نزلت ارضا تحب اهلها	اليها وان كانت منازلها حربا
وان نزلت ماء وان كان قبلها	مليحا وجدنا ماءه بارداء عذبا
بحول خلا خيل النساء ولا ابي	لوملة خلخا لا يبول ولا قلبا
اقلو اعلی اللوم فيها فانتی	تخترها منهم زبیریه قلبا
احب بنی العوام طرا محبتا	ومن جئها احببت احوالها كلها

و بعضی بیت مطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند بیت

فان تسلم سلم وان تنصرتی	تخط رجال بن اعینهم صلبا
-------------------------	-------------------------

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملك بن مروان این بیت شنیده بخالد تنصرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله ومن تخلیفه لغته الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه از من نسبت داده کذا فی الآغانی رمله بنت شیبه دختر شیب بن ربه و عمزاده هند بنت عتب زوجه ابی سفیان است رمله از صحبات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود

اسلام قبول نمود و دختر عم او ویرا با بیعت	محی الزحمن صابئة یوج
---	----------------------



مستعد بود هر دو نالرشید با او در آن ملک شورت کردی و او از فرط دانش و عقیده بارون را دلاست  
بخیرت کردی و در راه او ادب و مهربانی و چاهها ساخت و تخصیص در راه کعبه در نصیب خود قرار  
را و بنا کرده و او را از خیرات آن ملکه کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و بانه است و در شریفین پس چنانچه

ای جان جهان جان ناخوش بستیو	بعد از پریشان و مشوش بستیو
رفتی تو و من بستیو ماندم سیدیو	تو در خاکی و من در آتش بستیو

زیب النسا یکم و خراونک زیب عالمگیر بادشاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج  
و پنج دختر داشت بجا که شاه عظم شاه عظیم شاه محمد اکبر کاظمش زیب النسا زینب النسا زینب النسا  
مهر النسا زیب النسا از بطن دل رس با نو دختر شاه نواز خان در شش ماه وجود آمد و فقط قرآن بود و خوشتر  
و فقه را بخوبی آموخته بود و خطوط مستطیع و نسخ و شکسته را خوب می نوشت بیل کلی بشمار داشت بسیار  
از شعر و علم و نوکر و حیره خارا و بود و در شومر است بسیار کرده و در سال وفات یافت و آنچه شهور است  
که مخفی تخلص اوست مخفی غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود و نوکر بیکم مدوحه و دیوان  
مخفی که بنام وی شهرت دارد و مخفی شاعر است و با مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان جاکم فاکر  
بود که بسبب کثرت شرب کوکها بسیار لاغر اندام بود و نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت  
مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از اینست که مردم اکثر در صدر و کاتب می نویسند که مخفی سباد  
ازین دعای بد گاهیده ام و در حقیقت ختم که اینقدر هم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمی ماند  
خان ازین مطالبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار بطور رد و بدل از افکار زیب النسا یکم

بلبل از کل بلند در که در چمن سبزه مرا	بست پرستی کی کند که بر چمن سبزه مرا
در سخن چنان شدم مانند بود بر کن کل	هر که دیدن میل دارد در سخن سبزه مرا
بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد	کور به چشمی که لذت کسیر دل داری نشد
صد بار آخر شد و هر کل بفرقی جاگزین شد	غنی باغ دل با زیب دستماری نشد
کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد	مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد
سالمها خون جگر در ناف آهوشد کره	مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد
ای آب شار نوحه کنار بهر چه چشید	چین بر سیر فکنده زانده کسیر

<p>بوزن فحوى للتسليم خاشعة يطأ في الطين والأقدام خافية</p>	<p>يفرن للناس ما يملكن قطيرا ابصاره من حيرات مكابلا</p>
<p>همانا جيت خير اشاره است يومه فطيد كيد اشارة</p>	<p>كانها لم تظاسكوا كافورا</p>
<p>روى مثنى صاحب صحايف الاخبار دجلد یم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهم صد و شصت و شصت در هند و هندوستان واقع شده و او ایراد مینماید که در مثنی نهمین بود و هندو به کمال حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و در قایق و در بازی شهرتی عظیم بهم رسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بخت آرد و همانا اشارت الیها با امیر ملکوت خود رابطه و علاقه داشت و معاشرت در میان بود و زهر نوشید و میزد که بخت جلال الدین محمد اکبر بیفتد و رتیا دختر عظیم سلمی و مضوقه عتبه بن احباب بن المنذر بن الجهمح الانصار بوده چون عاشق او عتبه در گذشته بروی نقش او افتاده و با سوز و کداز بر چه تمام تر ایات مسطور در ذیل را گفته</p>	
<p>تصبرت لانی صبر و امتنا ولو انصفت رجا لکانت الی الله فما احب بعدک و بعدک منصف</p>	<p>أفرا الامر صیحه شیده و جان داده است میگوید اعل نفسی انما بلک لاصقة امامک من دون البریة شاة خیلا ولا نفس لنفس موافقة</p>
<p>رتیا خواهر و هم پیشه ملائمه القس حارثیة</p>	<p>است که در حسن و هنر مشهور و قلیا التلمی بوده و این قس الرقیات الشاعر ریا و سلامه را</p>
<p>لقد فنت ربا و سلامة القسا فتانان اقامنا ما فشیمة اله مقصود اقر عبد الرحمن بن ابی العاصی</p>	<p>مانند و بیست سوده و انما بن و شعر غنی فلم تترك النفس عقلا ولا نقسا لال و اخری منها تشبه الشما</p>
<p>که بجزرت زرد و ورغ مشهور بوده و سلامه القس منوب باوست ریکانه دختر سمعون بن زید بن قنامه از طایفه بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریکانه از جواری سعادتمند حضرت رسول بوده حضرت بشار الیه تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلک زوجات مطهرات مندرک باشد ریکانه کنیزی آنحضرت را بر هر چیز ترجیح داد <b>حرف الزاء</b> زبید خاتون دختر جعفر بن منصور و الفقی و زوجه هرول الرشید است ملکه فخره و بانوی</p>	

و بلوح فرارتن این بیت از قلام او کنده است  
سایه از امیر حمزه قمر پوش ما بس است

بهش مادر و فضل خداست  
زهر و تخم و نامش بهر دایست زهر خنای

در آمدن زندگی بخش لبیر و از ترانسای  
پروانه را بسبب غفلت گیر کرد و شمع  
این چراغ است که من دارم که نخواهد  
زهره در بزم غنم تاز نوای وار

ی کی چه چیاست که در پیش مراد  
رفته رفته نابالغ محمدیان کرد و  
خرازمین که برد تا به عثمان بابا

حرف سین

[illegible]

غلام بابا  
نام رئیس  
سورتن  
و این قطع  
قرینت که  
خدمت خود  
مذکور است

چون در کتب  
ساز راه چرخ  
جهان فروید  
بمشیت اتفاق  
شد پیوست  
و دعوی پیوست  
نمود که بکس  
نیست و نه  
نیست و نه

<p>دردت چه درد بود که چون من تمام شد از تاب و تبم محسوس سار که خبر کرد میرون همه سر سبز دروغم همه پر خون که چمن بسا ساسم دل چون مجنون درخت بلبل از شاگردیم شد شمشین کل باغ در هفتان خفته بظلم هر که برک نازده ام دختر شایم و لیکن رو بفر آورده ام</p>	<p>سر را به سنگ میزدی و می گریستی وز کریم من ابرو هوار که خبر کرد از حالت من برک خوار که خبر کرد سر بصر اینم لیکن جبار نجیب پاست در محبت کاظم پروانه هم شاگرد است حال من در من نگر چون برک سرخ اندر حیات زیب زینت بس تعلیم نام من زیب العنایت</p>
<p>عشق تا خام است باشد بشته زنجیر شرم بیکم بعد از مدخله فی البدیه این بیت نوشت چون تو مرغ بی جبار کی جبار نجیب پاست آن چیز کدام است که چسبندی نخورد بیکم بسیل از حال این بیت را در جواب نوشت از مادر خود پرس که آن چیز کدام است</p>	<p>پخته مغز آن جنون را کی جبار نجیب پاست پاک باز آن محبت را بود و ایم حبیب کویند روزی رازی این شعر را نزد یکم فرستاد استاده شود فی تکبذ باز مبدرد آن چیز همان است که پیدا شده زان آورده اند که روزی یکم در باغ جلاکشت</p>
<p>نماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن که نشسته بر خواند چای چیز که دل سیر دلگام بهار شراب و ساقی و نخل و قنات یار و مصرع اخیری الفور بدل کرده با و از بلند خوان نماز و روزه و بیج و دیگر استقار</p>	<p>چهار چیز که دل سیر دلگام چهار نقلست که روزی یکم این مصرع نزد ناصر علی</p>
<p>سرمندی فرستاد از هم می شود صداوت جلالیم وی بطور مزاح بیان نوشت کویا سید رلب زیب النساءیم یکم ازین جواب نوشت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بدو الفقار علی سر میدی زینت النساءیم خواهر زیب النساءیم زینت المساجد شایان آباد دلی بنا کرده دوست و در صحن جان مسجود زینت است</p>	<p>سرمندی فرستاد از هم می شود صداوت جلالیم وی بطور مزاح بیان نوشت کویا سید رلب زیب النساءیم یکم ازین جواب نوشت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بدو الفقار علی سر میدی زینت النساءیم خواهر زیب النساءیم زینت المساجد شایان آباد دلی بنا کرده دوست و در صحن جان مسجود زینت است</p>

نوشته باد

رسول خدای در حجه الوداع زمان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجه الوداع اسلام بود  
و اگر در آن شما ساقط شد ازین پشنت حصیر افشتم و ایندواز خانه بر میشوید و هیچ سفر نیست با بوسه بره  
لوید بعد از پیغمبر تمام است ازواج سفوح کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش که غنچه چنانچه ما میخواهیم  
دیگر هیچ دایه و انبؤیم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن ابن ماجه چهار حدیث علمای  
عامه روایت کرده اند و او آخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد و اسم بنت عیسی خانم  
در حبشه دیده بود بفرمود از بهر او ترتیب لغش کردند و بدین لغش برداشته و او اول کسی بود که بجز  
او لغش بها ختم عمر چون آن بدید اسماء را دعا کرد و گفت سترتها سترها الله یعنی کوفته شدتین برای من  
بنت جحش لغش بها ختمند و اقدی گوید که سوده در زمان حکومت معاویه و دواج حبس انکشت  
سیده بیکم بنت سیدنا صر از سادات بصره و همسر شیخ طوطا بود شعر اینچنین میخواند

چه کردم پیش بی دردان زور و بقیار خود  
چو یاد آرم من سرشته از یاد و دیار خود  
که می بینم چو زلف او پریشان و زکار خود  
چو غنچه که چه خون دیدم دل امیدوار خود  
اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود  
سر و سامان نمی بینم من میکن بکار خود  
بخواهم سوخت آخر سیده لوح مراد خود

دلی دارم به پهلوی سقراط از بزم یار خود  
بدر دل چنان کریم که خون کرد دل غار خود  
از آن پیوسته در عالم چنین سرشته میکردم  
کلی از باغ وصل او بچیدم بر مراد خود  
ز استغما نذر دگوش یکبار آن جفا پیشه  
بکار خویش جبرانم که از حقیقتان هرگز  
ازین سوزیکه من دارم ز عشق او پس از مراد خود

نواب علی شاه جهانگیر دامت ثوابها

حرف اشین

بنت نواب جهانگیر خان بهادر شیشه جنگ من طایفه میرازی خیل که کمی از طوایف افغانه  
مشهور آفاقت در ۱۲۵۲ هجری از بطن مرحومه سکندر یکم بوجود آمده به پوپال که محل حکمرانی نواب  
علیه مشارالیه است شهریت واقع در اقلیم دوم طوایف اصایه (۱۱۱) درجه و عرضاً ۳۳  
درجه از خط استوا و صوبه مالو به منجمه است و دو صوبه بند که حکما فرنگ است و او را دستمال  
مینامند یعنی وسط بند خاتون و در پشت فرما فرما و حکمران بسیار است بفضایل صوری  
و معنوی ارسته نواب علیه مشارالیه در سال فرخنده و فال ۱۲۸۵ بعد از وفات والدین خود بر

او در آور پس سه روز با هم بختند و آنچه در دل داشتند گفتند آنوقت سباح بلسکر گاه خود باز شد  
 و گفت میلدار بر حق یافته و صبح او شدیم گفته نخر تو چیت گفت جنبش محرقة نخر را از خاطر من  
 بشرد قوم او را ملامت کردند چنانکه ناچار مراجعت کرد و از میل طلب کاین بخود میل گفت  
 هیچ مؤذن داری گفت آری انک شیت بن ابعی مؤذن من است میل او را طلب کرد و گفت  
 امت سباح را بگو نماز صبح و خفتن را بکاین سباح از شا بر گرفت و نصف غلات میاه را بر او  
 مسلم داشت لاجرم سباح بر ابع خوش بازگشت و از برای اخذ غلات سه س یاغ فرسار و در  
 اینوقت خالد بلسکر رسید و عامل سباح را نیروی توقف نماند و کینه و جزیره خود بهمانه ناگاه  
 که معویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانان گرفت سود و بنت رمة  
 بن قیس بن عبد و بن نصر بن مالک بن عامر بن لؤی بن غالب القرشیه العامریست و نسب  
 او با پیغمبر لؤی پیوسته شود و کنیت او ام الاسود است و مادرش شمس بنت قیس بن عمر بن  
 بن لعی بن خداش است و او نخست زوجه پیغمبر عم خود سکران بن عمرو بن عبدش بود و از نو پسری  
 داشت که عبد الرحمن نام داشت و در عرب جاواگشته شد با بکله سوده در اوایل بعثت  
 مسلمانان گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اقل سفر جنبه نمود و پس از مدتی مراجعت  
 کرد یکشب بخواب دید که پیغمبر بوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت  
 من خوابم مرد و محمد تر از منی خوابم برد و هم بشی خواب دید که متکی بود و ماه آسمان بر وی  
 افتاد قصه این خواب را با شوهرش بر داشت سکران گفت زود باشد که من و او را جبهه کیم  
 و تو در کنار محمد شوی هم در آنوقت مریض شد و بسیاری دیگر تجویل داد و سوده بیرون آمد بکجه و فافا  
 کرد تا بماند کی خولدت حکیم که زوجه عثمان بن مطعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بیرون آمد  
 رفت و او را بچهار صد درهم کاین بست و در سال ششم هجرتی خواست او را طلاق گوید عرض کرد  
 میخواهم در سالت زوجهات مطهرات باشم و نوبت خود را بعبادت بخشد مرا طلاق گوئی رسول  
 او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که کاسه  
 سوده بخنان فرمیده رسول خدا را بخندان می ساخت کونید وقتی عرض کرد که من و او را بکجه  
 چندان در کوع خود را بدار کشیدی که من بی خودی اگر تمنا مبادا خون برود پیغمبرم فرمود با بکله

مرز و خاک درش نوشت یا تابان در برت  
 خوابان دنیا کوسه خونبار سر تا پا  
 از نور یای زاهدان بوی ریای آید بجان  
 باور مکن قول عدو سخا و شیشه گون  
 من میروم سوی مردم دل خیشه و تنم  
 چاهم به تنگ آمد از او یا سپاس هزارم  
 ای عشق بی پروا بیا تا وار هم از ما هوا  
 از شرم رنگ ال او دیگر بود احوال  
 ای مولی غمخوار من خلقی بی آزار من  
 شاه جهانم بیکان هم تا جور دینان

ازیر تو مهر خشن رود بای دیگر  
 نام خدا آن در بادار و سراپای دیگر  
 بھر نماز عاقبت ان باشد مقصدی دیگر  
 ای محاسب این دلی بود درم صبر با دیگر  
 من میروم جوی و کردل سیر و جای دیگر  
 من سبب بفرمای دیگر و میزند رای دیگر  
 جز در دو تن بود مرا دل تنگ بی دیگر  
 کل بر سر آن لاله رود در دقتای دیگر  
 بس فخر ایند یار من دارم نه پروا دیگر  
 جز یاد داور در جنت دارم نه سودا دیگر

شفاعت عبدالنذیر بن عبدالمحسن بن خالد بن صداء و بروایتی صداء بن عبدالنذیر قرطوبی  
 زراح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی ثمیمه است و اسمش لیلی است  
 و شفاعت ایش غلبه کرده است و مادرش فاطمه بنت ابی و سب بن عمرو بن عاص بن عمر بن  
 مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و کاهی رسول خدا در نزاع خوب قبوله میباید  
 و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست شیرین دختر کی رومی بود که در  
 نصرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود گاه کاهی بهرای او  
 شفاعت با شیرین ساز موافقت میکرد و روزی انگشتی خوش بدو عطا کرد مولای او را غیرت  
 بجنبید و با یکی از مردم خود گفت این کتبرک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن عوانت بین  
 را بگرفت ویر و خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی دهم آورد و او را  
 در جانی تاب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین برآمد و بدیر را بهی پناه جست و گفت  
 کشت آنگاه که خسرو بخت جای کرد و روزی گروسی از لشکرش بران دیر عبور کردند شیرین  
 آن انگشتی بدیشان داد تا بزدایت خسرو آوردند و پرویز بخت شاد شد و کس نفیست  
 تا او را بظلمت تمام بهرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان کشت و فرمود که بکن برنق

که الی ذریعست و تمام مکاتب قدس را (۱۲۴۲) طبع یافته است و در آن مقصود از  
 نفوس حقین سابق است به سبب پیوسته و در باب دانی مکاتب و آباءش علایقی  
 بلع دارند از اینگاه علمیه است بلکه از کنگره و تفسیر نمکون و کنوریا و توانیان دوات بر طای  
 مورد تئیین آفرین گردید و جدول طب (کرون آف اندیا) و رئیس اعظم دلاور طبقه  
 اعلائی متار به مندر بایه مباهات در امثال و افران حاصل کرده و شوهر عالی کوهر انشان  
 المؤید بنصر الهی محمد محمدی بن خان بشار علامه وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف  
 و تالیف نموده و اندوخته صفات حسنیه یکمائی روزگار همچنان ذات بابرکات خاقان کرم  
 بیکم مدوحه و جلیل القدر عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و قدیر شاه جبهان و غیره  
 بصرف لکون زر و ملکوت بنا نموده دارالاماره را ذات العاد فرموده و بداد و دبش  
 و خیرات و مبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شافیه و مدارس عالییه و بیمارستان  
 و جاده های آسفی و پلی های محکم اساس و تشیید سلسله تاریخی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا بر  
 مدت دراز گذاشته و استعدادهای علمی و سلیقه خدا داد که از تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکره مجمع  
 النوان و غزنیة اللغات ثابت و مستحق است بطریق نقشن طبع کاهی شعر زبان اردو و فارسی  
 موزون و نیم بند برخی از کلام بداعت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکره مجمع  
 و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و زم زم سخن و غیره  
 مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکره انجوائین بواسطه آئین سینه  
 شهرت نام اخذانی میرزا ابوالفضل مولانا عباسی باشد وانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار  
 مدوحه عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخوران رفت بن کثیر تحریر آمد و هویدا

بر خیزم و نگاه به چار سو کنم	رباعی باشد که رفته رفته ترا و بر و کنم
این جست و خیز ساغر کم ظرف و تنگ است	مستی اگر کنم بشکوه سبزه کنم
آقا دیکورم گذران سحر و روان را	من مرده خوشم نیست مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی بلبیان و سکنه	کز تو هوس عیشش بود شاه جهان را
هر دم حسن یار من ریز و بجلای دگر	چشمم بود در نظر محو تماشای دگر



که نام اصغر دی شاه زمان است زوجه بنی سید الشهدا و حی له انفا اما در فاطمه عروس حضرت  
 قاسم بعد از آنکه اسیر شده او را به مدینه آورند و عمر او را میان امیر المومنین و سیدین مجتهد که بر سر است  
 خوابد بشوهری خستیار نماید خبر بان از جبهه احترام فاطمه به حضرت امیر المومنین علیه السلام برآید  
 نشد بخدمت امام حسن عجلایه پس بگوید که طریقی بسیار مبدئ در اضی شد مذاق قبول مزاج حضرت امام حسن  
 را نموده در جماله نوح اسیر و زاده در خدمت بختی بسیار بود تا روز عاشورا در کربلا بجناب صحبت  
 بشهر بانو فرمودند که بعد از شهادت من و بیشتر ذوالجناح کینه ها و ذوالجناح را سوار شو و بجا  
 که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهر بانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء  
 بر بنا بوضعیت آنحضرت عجلایه وار بر ذوالجناح شد و خواست برود در خدمت فاطمه عروس حضرت  
 قاسم غرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز در دین خود سوار و ذوالجناح  
 نموده روانه شدند و ذوالجناح چنان آواز میبرد که گویا زمین زیر پایشان خمیده میشد تا رسیدند  
 بر زمین بی در اندک زمانی پس شهر بانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده کردید فرمود ای فاطمه دین  
 شهر دوست شما و محبان پدرت هستند و احوال و اقرباء من از خطایض جز در اطراف بلده روی  
 میاشته کفیل امورات تو خواهند شد و من بوضعیت پدرت که ما نورم باید بروم جایز نیست که از  
 حکم امام مخلف نمایم پس شهر بانو روانه شد در حوالی شهری غاری بود و در آن غار فتنه غایب شد  
 بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است و قلعه آن کوه چنبری که شبیه بود و مقنعه و  
 او را و عینت است مردن و یک آن مقنعه و از آن بشود و یک زین که است بر پیراهم باشد و نموده  
 نزد یک بشود اما فاطمه تنها آمد آورده اند که در رود بار زنی بود از نسل غمخوار و نام آن را بچه  
 بود چون شنید که دختر تیداشد عبا ولایت روی وطن با سینه دست در خدمت آنحضره آمده بخدمت  
 گذارشی بود و چندان در خدمت آنحضره ماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارند  
 ملک شاه غازی بن بزد و در بن شهر بار ملک عجم قاسم ثانی را بقاعه شمیران برده و او را بسیار  
 کرامی داشت حرف القضا

صفحه زوجه دهم رسول  
 خدا بنت حمی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسیران از سبط بانون بن عمران علیه السلام از قبیل بنی النضر  
 است مادر او و نمره بنت سحوا و بشکست زاین سام بن شیم بود از وجهه شده و نکاح کمانه بن

نقاشان چنین بود شیفته گوشت و طاق بنان را به پیراست و صورت او را نیز در سنگ رسم  
 کرد و اینک موهن سنک بریدن کوه بیتون را تمامت صنعت فرها و اندر بختارفته اند  
 چه در کوه بیتون مثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صوت که بر  
 و بنال یکدیگرند مثال آن اسیران و پادشاهان است که در ملک بابل و بلاد و امصار کثرت  
 و شهر موصل و جزایر خلدات و اراضی بیت المقدس فرما کنند و دوند و ناهای ایشان مینماید  
 است که هر یک را بطری در کنار آن مثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم  
 است نمانای ماکوشی دوم آترنیاسیم یعنی شیرازی چهارم فراوانش پنجم ناریتای ششم چهره  
 هفتم و نه یازده ششم آرتانم فردای دهم سار قاسا کان پنجم یا مثال داریوش یازده  
 باشد و آن لوحا که بر سنگ برده اند و بران خط امر قوم داشته اند و نقش داریوش است که بعد از  
 فتح بابل و برانداختن خانه آن مختصر برین یازده و نخله جسته و ایشان را اسیر فرمان و عرضه نمیشد  
 ساخته اکنون با بر قصه شیرین آیم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه ماه از آن  
 واقع بر گذشت شیروی کس نیز در شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بسری من  
 درای و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو  
 انجمن بنه و من نیز دیک تو حاضر شوم شیروی ناچار صنادید قوم را فراهم کرد و شیرین بیاد و  
 از پس پرده شست شیروی گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهری و بانوی  
 سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان در آم که هر خواسته مال که مرا داده باشی  
 دهی و آن سیصد تن بنده که ز رخریان مندر اسپاری و آنکاه اجازت دهی که سر دهم  
 را کشاده و او را دواغ گفته باز آیم پس بختار تو خواهم بود شیروی اینچنین پذیرفت و شیرین سرای خود  
 یازم و آن مال و بندگان را گرفت و جمله آن ز درخواست را بمساکین و درویشان عطا کرد و هر  
 بداد تا از هر خسرو باطلی کند و آن بندگان را بیکل آنرا ساخت آنکاه بیاد و سر دهم خسرو را  
 برگرد و روی بر چهره خسرو نهاد و مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس بر خواسته شست  
 بر دیوار نهاد و بر در و ما را آنحال سخت شکفت آمد و همچنان سرانند را استوار کردند و بر رفتند  
 و با شیروی گفتند **شهر** یا نو بنت پادشاه نیز و جردن شهر را کسری پادشاه فارس

شتر صفیه مانده شد و زینب را شتری افروان از خود بود و فرموده بود که صفیه را شتری دهی و او  
 مبتل رساند عرض کرد من باین هیو دینمیری ندیم چه خبر بخید و دوا یا سه ماه است او گشت پیر  
 چنان از آمدن پسر پاپوس شد که سریری که از بجز او بود داشت پسر دینمیر شد پسر دینمیر  
 خدای بخانه او درآمد و کشتی کرد و نیر و در عرض موت رسول خدی زنان در دروازه انجمن بودند  
 صفیه گفت یا رسول الله سو کند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با  
 یکدیگر غم کردند و پیغمبر بدانت و طرود داشت فرمود سو کند با خدای که راست میگوید و  
 نیز گفته اند کبر و پیغمبر بصفیه درآمد و اگر باین یافت پرسید گفت همیشه و خشنه میگویند  
 پیغمبر از توجه ما شرف قرابت است بهم زنان او نیم فرمود چرا نمیکونی پدر من مروان و غم  
 من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی قصه را گفت ایقی الله یا حفسه و میفرماید عایشه  
 تشنیه صفیه با پیغمبر گفت بس است ترا که چنین و چنان است یعنی کوتاه است انحضرت  
 را ششم آمده گفت لقد قلت کلمة لو فرج بها البحر لمزحت یعنی کلمه که گفتم که اگر  
 لونی داشت و در بجز افتاد و یار دیگر کون ساخت و رسال سویش بچون و بروایتی  
 حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن نماز گذاشت اهل سنت جماعت در مدینه از او فخر  
 اندیک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب در کتب حدیث متفق علیه است  
 یکی از شما بدان نیرم و اجد علی شاه است ش غری است خوش صبیح و خوش کتیر و زیاده است

<p>بزرگان اردو از شمار اعیان است همیشه                  این چون جدا الله الک لوک جدا الک الک                  منه کوچه را کی یارنی مجسمه کما الک الک                  چلیو خدا کیوا اسطی با دفا الک الک                  هن چون دواسی دور و در مجسمی دوا الک الک                  نالی گئی الک الک آه رسا الک الک                  سب کا هو لطف الک الک بکار الک الک</p>	<p>خوش زمانه من تیر به سبیت راه اله بشارت                  عینی ملائین لدنی له به به به یا جب اوس                  شمع جلانی آن بین تیج و هات به به به                  خاک به زندگن به به به تیج تیج تیج                  اجر من خوب ندان از می انوس و آنه چیه                  حسرت و آرزوی و سمل و به به به به به</p>
--	--

حرف الضاد

خسب معیه بنت جزمیه بن ثابت الضاری ذوالشامین خواهر تم عتیقه الافضاری از حلیه



لواحي لينا الوارئين جبينه

لا توتن بالقيام القلوب على ركنها

عمره دختر محمد بن عبداللہ بن عبدالمطلب علیہ السلام است. چندان چراغی بود بپوش کردن که درون  
خواستار آمدی فبقول خطب فنقول نکجه وبقول انزل وبقول راجع  
یعنی خواسته میکند خواستار بی توانی پاسخ میدادند و چون بخت فرود آمدی باشد  
که شترانجا بان با جگر چلو شوگر کرد و از ایشان فرزندان آورد که همه در قبیله بزرگ است و بخت بد  
مردی از قبیلہ ایا شد و از پس لشکر بن عدوان بن عمرو بن فیس بن عیدان او را گرفت و تاجری  
بزراد و کتی با تم تاجری کشت و از تاجری قبیلہ بزرگ میدادند که عمر بن بختی بن حارث بن عمرو  
مقیما او را بسرای آورد و سعد بزراد که پدر بختی حیا و طایفه مصطلق است و ایشان انداختند  
بعد از در سراسر بکر بن عبدمناف بن کنانه درآمد و لیث و دحل و عیج را بزراد که پدر بختی بختی  
انگاه زوجه مالک بن ثعلبه بن اسد شد و خاضه و عمر را از پس حشم بن مالک بن ثعلب بن  
القین بن جبر از قضاعه او را گرفت و عراقیه که پدر بختی بزرگ است بزراد و حیا و خنجی حارث بن  
عمرو بن ایمن السمرانی از قضاعه شد و جبراد و ثعلبه و دحل و عیج و عمر بزراد و پس از عیج  
بن تیم شد و اسید و جبراد کویند و بختی و از قبیلہ بزرگ است بختی با تم تاجری بختی  
دختر اطرش بن رواحه است و جبر است که بر معویه درآمد و تکیه علی بن عثمان است  
در حاکمیکه بختی زده بود و بر عصائی که بن از آبانی زده و مخوف داشت و بود و بختی معویه  
سلام داد و بختی معویه گفت من امر و بختی و تکیه علی بن عثمان است و بختی معویه  
نعم اذ لا علی خجی گفت امر و بختی علی بن عثمان است و بختی معویه گفت من امر و بختی  
شدی معویه گفت تو انحر منی که شمشیری حایل کردی و در صفین میان دو صف و اینها  
و بختی گفت ایها الناس علیکم انفسکم لا یفرکم من قتال اذا اعدتیم ان الجنة لا یحزن من  
قطنها و لا یهرم من سکناها و لا یموت من دخلها فابتاعوا ما بدارید و من نعمها و لا تنصرو  
هو مها و کونوا قوم مستبصرین فی دینهم مستظہرین علی طلب حاتم ان معویه دینا بکم  
بجسم العرب غلف القلوب لا یفقهون الا یمن و لا یدرون ما الحکمة دعا لهم الحی الباطل لاجل  
و استدعاهم الی الدینا فلبوه فאלله عباد الله فی دین الله

صوابات پیغمبر است در مرثیه پدر خود گوید  
 عین خودی علی حزین را بالدمع

تبتل الاحزاب يوم الفرت  
 اقتلوا اذا التمسوا دین عتوا

ماتوه فی فیتة غیر غول  
 یسعون الکرکوب للایعون

و دانیو ابدان حتی للممات  
 لعن الله معشر اقلو

ضعف معاصر حکیم آری بود نطلع ازو  
 در دلم بود آرزویت بش ز سه آرزو

دیدم آن روی و فنزون شد از و برآو  
 آورد و اندک شوهر پیرو تن آهنگم سحر

بود کای با هم کلمات مطایبه بر زبان به او رند روزی ضعیفی این رباعی گفت بر زبان راند

ای مرد ترا به محرم انگیختی نیست  
 هم سپید و زعفرانی و ترا پیوست نیست

با این سه سید ای نسیم ز زون  
 خود قوت آن ترا که رخبری نیست

شوهر نیز این رباعی در جواب گفت  
 ای زن در کراکه با من آیزی نیست

کار تو بغیر منم انگیختی نیست  
 دارم همه عیب را که گفتی نیست

عیب بر از بلای بی چیزی نیست  
 حرف الطاف

طلیح بنت عبد الله در سر ای رشید شفی بود و او را طلاق گفته اند

در باب ظایعجر نامی در صوابات دیده نشد

عایشه زوجه سیم رسول خدا و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود و هو

بن سعد بن تیم بن مره بن قوی است و نسب او با پیغمبر در مرتبه پیوسته است و کنیت او ام عبد الله

است و کان و قتی عرض کرد که یا رسول الله زن از همه کنیت است که زن چو باشد و دنیا

خواهرزده خود ملکی با من که عید الله بن میر باشد و مادر عایشه ابرو است بن

عبد ش بن عثمان بن ذبیته بن سمع بن دبان بن اکارث بن غنم بن مالک بن کنانه است

و کابین او چهار صد و هشتاد و پنج ساله است که رسول خدا او را در سن

عقد او در شهر نوال فرخاف او نیز در سال یک و شوال قتل او در سال و دو ماه و ایامی بود و هنگام

وفات رسول الله هجرت ساله بود این دو شعر را در مدح رسول نمایی از عایشه است

المابدلوا فی سود یوسف و

انلوسمحو فی عصر و صاخده

که اگر آشکار شود به میاید شمارا اما نامرد و جاهل چیزی را که بکرده طبع اوست عادت آزادست  
 نمیدارد و تذکره آنرا کرده میثار و معویه گفت سخن تصدیق کردیدی اکنون حاجت خویش را باز  
 نهای گفت صدقات مارا ما خود میدارند از آغوشیای ما تا بخش میکنند فقرای ما و زکار  
 بمیزان عدل نخته میشود چه مارا بجه و نصیبه نیست از مساکین ما خبر گیری نمیشود و فقرای مارا  
 سعادت عیشی حاصل نمیکرد اگر اینکار ساخته رایست مثل تو کس با بیخفت را پشت پای  
 ز ندود اسن قوت بدست گیرد و اگر بیرون رایست رویت مانند تو کس اعانت  
 خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد و معویه فرمان کرد صدقات ایشان را بخش کنند و از  
 طریق عدل و انصاف انحراف نجویند عصمتی سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود

و کاهی اشعار لطیف و عجیب میفرمود

تا فلندست مرا بخت بد از یا حبا

حرف الفاء

غم جدا میکشدم چرخ ستمکار جدا

فاقره زوجه قره اسدی بطراوت رخسار و حلاوت کفشار در میان زنان نامبردار بود  
 چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را بعدی بود  
 که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عبد رفت و هرگاه تقصیم غم میداد  
 که با او آمیزد هم خوشترین داری میکرد و دیگر روز عشق او افزون و صبرش اندک شد و همچنان بنگار  
 قصد فرادفش خویش را مخاطب داشت فقلت یا نفس لا خیر فی الشره فانها  
 تقضی المحتره و یحدث العثرة و از آن امر اعراض کرد و دیگر باره خواستش نفس فریش  
 گرفت و او را آبتک داد و همچنان غمان بکشید و گفت یا نفس مویته هر محبت خیر من  
 الفضیحة و رکوب البیحة و ایاک و العار و لبوس الشار و سوء الشعار و

لوم الذی یار اندک خویشین داری کرد زمانی دیر بگذشت که با نفس خواستش آفتاب  
 و این گرت دست فضیحت بازید قالت ان کانت مرة واحدة فقد مضی الفاء  
 و نکرم العائدة گفت اگر یک گرت بود فواید عواید آن را توان برد و صلاح مفاد  
 آن توان کرد این بخت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر  
 باش چون شب برسد او را بخمار در آورده و با او بخت و کام بران چون از آن کار قبیح پر خست

وایا حکم و التواکل فان ذلك ينقض عرى الاسلام ويطلق نور الحق وهذه بدور الصغرى والعقبة الاخرى يا معشر المهاجرين والانصار امضوا على بصيرةكم واصبروا على عزيمةكم فكأنى بكم غدا قد لقيتم اهل الشام كالحمر النارية تقصع تقصع قصع البصير

چونکه میگوید هر چه بر شماست که خوش را و یا بایند زیان نرساند شمار کسی که گمراه شد کای که بطریق پیکر سپارید یا ناخن که در بشت جای کند هرگز طول و محزون نشود و ناخن که از بشت ماوی جویید هرگز پیر نشود و ناخن که داخل بشت شود هرگز نمیرد پس بخیزد بشت را بجای خانه که نفیض پاینده نباشد و اندویش منقطع گردد و از جاعلی باشد که در دین خود پندار و طلب حق خود توانا باشد بان ای مردم بدانند معنوی آهنگ شما نمود با جاعلی از او باشد عرب که در دلهای ایشان محبوب و تارک است نه ایمان دانند و چه گشت شناسند ایشان را بسوی باطل دعوت کرد و اجابت نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجم شدند و الله اندامی بندگان خدا در دین خدا ثابت باشند و کار دین را بسیکر باز نگذارید که این فضیلت اسلام را نقض کند و نور حق را فاسد نشاندان ایما جو انصار این حدوئه ایست مانند صغری و عقبه اخری که بر بصیرت و صبر بر عزمیت فرمایند که با می نمیم که فردا بمقامه اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان بانگ در خواهند زد مانند حار با اینست و دها نازد و دو دم آکنده خواهند ساخت چون شران از شخار چون بوی غلبه عکرشه را تا بدینجا فرست کرد روی با او آورد و گفت کویا می نمیم که بر همین حصا که در دست داری تکیه زده و اینستحان را همی کوئی و لشکر بایان در کرد تو فراهم آمده و اندویشی کویند اینک عکرشه و خراطش است اگر نه قضا بر این فتنه بود لشکر شام را از غنیمت میکردی لاکر تقدیر خداوند و در کون نشود بانای عکرشه چه بر این داشت تو را که از اینگونه سخن گنی قالت یا امیر المؤمنین يقول الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا لا تستملوا عن اشیاء ان تبدلکم نوءکم و ان اللیبیب اذا کره امر ان یحب اعار به گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای عجمی که ایمان آورد و اید پریشان کنید از چیزی



نکاح بروی بر حکم رد و عفت از اینکه عفت از اینست که در میان مرد و زن هیچ گونه فحش و زانیه  
چیزی که از او زود باشی بخیر نیست و اگر کسی در این صفت باشد و او را از او دور  
نشد و اگر کسی از او دور گشت و از او دور گشت و از او دور گشت و از او دور گشت  
سختی هم سرد است و برین جود از او دور گشت و از او دور گشت و از او دور گشت  
نکاح را می دل بر عشق بر محبت را  
از افراتق و افسوس عم بیل خورد

### حرف القاف

قره العین خلیفه باب السند راجع  
بی بنام این بن نین نام داشت و دختر حاج ملا صاحب قزوینی است پدرش کتبی را تعلیم  
فتا بود و شوهرش ملا محمد سیر ملا محمد تقی عمزاده و بست که او نیز فضل کمال داشت و خوش طبع  
تقی محمد است که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و اصحاب پراننده است و این دختر در  
علوم عربیه و خطا احادیث و تاویل آیات و فرقان باطنی و افر بود از او و قضا شافیه و علم  
سیرا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و از آن طریق او را بدست  
اصحاب سیرا علی محمد باب را رادتی عاقلانه شمع او را پر و آنکه گشت نه طای او بر بنا  
دو قتی بمشال شخصی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجرب خود او چون چند روز  
پیر است میگردد و پیروان باب را حاضر کرد و بی پروا بر ایشان برآید و گفت و فرمود  
بلوس کرده چون و اعظمن متقی از پشت و دوزخ یا میرو و از احادیث و آیات تفسیری  
بمال میراند آنکه هیچکس هر که مرا من کند سورت آتش دوزخ روی خبره خرد و این  
بر پای میشد و بیای سیرا و میرفتند و بر دست و پای چغیره و دند ملا محمد تقی ثم و چون  
ردار او را تفرس کرد از دطر و دمنع بیرون شد قرة العین بر قل عم خویش فتوی را اندر  
شده اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز و تپش  
ساخته از کما از دوزخ که او را بود در میان با عتی از دم شمشاد ثالثا غلبت  
ماقرة العین از پدر و شوهر ترک شده موافقت کرد و طریق الفت گرفت و از فرزند  
با اصحاب خویش با آنکه غراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که کچر شخصی



تو بکشت و جاه بکنیدی من در رسم و راه قدیمی  
 بگذر ز نخل ما و من بکین بکشت فدا طبع  
 لمعات و جهات اشرفت بفتح طبع کشت  
 چشید ناله مرگ من بی ساز من نه به بر کن  
 چه شود که آتش جبری بزنی بقله طور دل  
 پی خان نهمت عشق او همه شب نخل کروین  
 من و عشق آن صحرای که چه ده صلاهای بلای  
 تو که فلس ماهی جبری چه زنی ز بحر وجودم  
 بله ای گروه امانیان بکشید و لوله را میان  
 اگر تان بود طبع بقا و تان بود هوس لقا  
 طلعات قدس شاربی که ظهور حق شده بر  
 به ای طوایف منظر زلفیات شه مقدر  
 شده طلعت حمای عیان که بیا کند علم بیان  
 به توج آمده آن بی که بر بکشد نخل جبری  
 صدم ز عالم سر دم احمدم ذریع لاحدم  
 متمم آن ظهور کمینی آن متیت بی منی  
 بله ای گروه عایان بر نید به مسئله ولا  
 بر نید نغمه زهر طرف که زوجه طلعت باغ  
 طیر العاء تکلفقت دیکت الشاء تصفقت  
 نوران نور ز شرفا طیران طور شرفا  
 دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه صفا  
 کسی از نگر داطاعتش نکر فت حل و آتش  
 قتیله بنت نصر بن احارث بن علقم بن کلد بن عبد مناف بن عبد الدار و از بنو

ولما

اگر آن شجسته تو د خوری و گر این بیت مرزا  
 فاذا فعلت مثل ذا فلقد بلغت بیات  
 زجه روالست و بر یکم زنی بزنی که بلا بلا  
 فشا الی صحرولا و بکی علی مجمل  
 فسلکته و کتسه منته که کا ستر لرزا  
 رسید این چنین می بینی که که و غم زده اصل  
 بنشاط فقهه شد فرو که انا الشید و به کربلا  
 بنشین چه طوطی دم بدم بشو خروش ننگ  
 که ظهور دلبر اعیان شده فاش ظاهر بر  
 ز وجود مطلق مطلقا بران صنم شویدا  
 بزنی ای صبا تو بجزش بگروه زنده دلا  
 نه مفتخر شده و مشحور به بیت متجمل  
 که زو هم و کمال جهانیان جیوت فاش  
 مستطراست بهر دمی دو هزار وادی کربلا  
 پی ابل افده آدم و انهم الی لمقید  
 انهم آن سفینه امینی و لقد ظهرت و قد علما  
 که جمال دلبه بائیان شده فاش و ظاهر  
 رفیع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلا  
 ورق البهار تدفقت ریزه و الیه محضولا  
 ظهران روح ز شرفا و لقد علما و قد انجلا  
 شده مخفی شده در خفا مست تامل  
 کندش بعید ز ساحتش و بد ز قهر سیاه  
 قتیله بنت نصر بن احارث بن علقم بن کلد بن عبد مناف بن عبد الدار و از بنو

مبطام است مقام کرد حاج محمد علی مقب علی اعلی ام از خراسان پسرید و باقره العین که میر  
دیدار کرد و چند گزشت مجلس را از بیکانه پرداخته بشاورت نشستند و در رواج دین باب  
راسی زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قره العین منبری در انجمن اصحاب شنب  
کرده بی پرده بر منبر صعود نموده گفت بان ای اصحاب این روز کار ما از ایام شرف و شرف  
امروز تکالیف شرعیه یکبار هر ساقط است آنکاه که باب اقالیم سبعة را فرو گیر و این  
ادیان مختلفه را یکی کند بتازه شرعی خواهد بود قران خویش را در میان است و دینی خواهد نهاد  
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق بروی من واجب خواهد گشت پس امروز جمعت پیوده  
بر خویش روا داردید که شمار اعتقالاتی نخواهد بود چون این سخن پاسبی بر دمر می که در کفر بودند  
سر کجریان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اشاعریه عقیدتی و شبانی  
داشتند از ارادت باب برگشتند و یک یک بیرون شده طریق ساکن خویش می نشستند  
و جماعتی ازین سخنان شاد خاطر شده آنکاه علی اعلی با تقاق قره العین راه بازندان گرفت  
چون بلاضی نزار جریب رسید مردم هزار جریب برایشان تاختن بردند و اموال و اطفال ایشانرا  
بنصب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلی و قره العین جدائی افتاد و علی اعلی  
طریق بارفروشی گرفت و قره العین در اراضی بازندان با جمعی از اصحاب خویش دیه بدیهی  
عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد تا آنکه به بند نور کجور از مضافات  
بازندان رسید و در اینجا حکم شاهی دستگیر سپاه شده او را بدار انحلاف طهران آوردند هر قدر  
او را نصیحت کردند نه پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ۱۲۶۱  
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان اوست

همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بده بلا  
لقد استقام بسیفه فلقدر ضیعت بارضا  
و اذا رایت جماله طلع الصباح و کافا  
شده نافه همه ختن شده کافری همه خطا  
چکنم که کافرو جاهلی ز خلوص نیت اصفا

جذبات شوق الحبت بسلاسل الغم و البسلا  
اگر آن صنم زده ستم کی گشتن من بیکینه  
سحری نکار استکرم قدحی خفا ده بترسم  
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم قه شکار او  
تو غافل از می و شاهدی بی مرد را بدو عا پی

کثیر قاطع والدۀ شاه سلیمان کابلی بوده است این بیت از ویافته شده  
 سزد که غنم بر داسمان درم | کثیر قاطع و مادر سلیمان  
 کلبدن یکم دختر بایر پادشاه است طبعی موزون داشته این مرد از دست  
 هریری روی که او با عاشق خود یار | تو یقین میدان که هیچ از عمر خود را نیت  
 کلبدن یکم نیز دختر دیگر بایر پادشاه بوده است کاد کاهی شمری میکتد این بیت از  
 هیچ که آن سوخ کل رخسار بی اغیار نیت | راست بود است آنکه در عالم کلی بخار

حرف لام لباب بن امارت بن حزن الهادی بن بنی مال بن عامر بن مصعنه زوجۀ عباس بن عبد المطلب  
 کو سید اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد و او در سرای عباس شش فرزند  
 آورد نخستین فضل بود که لباب بنام او گنئی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت  
 یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر یحیی

عبد الله بن یزید بلالی و حق او این شعر گوید	ما ولدت بحبیبة ممن یحبل کسبة من بطن ام الفضل عم النبی المصطفی ذی الفضل
بجبل تعلک و سهل اکرم بها من کملة و کهل و خاتم الرسل و خیر الرسل	و خواهر های ام الفضل از جانب پدر و مادر

یکی میمونه زوجۀ رسول خداست و دیگر لباب صغری چه او لباب کبری است و دیگر عصا و  
 عتیره و دیگر هنرله و خواهر های ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلاوه و نیز  
 بعضی زینب بنت حمزۀ بلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن امارت بن  
 حاطم بن جریرة بن حمیر مادر اینجمله است لبابیه الصغری خواهر لبابیه کبری است و نسب و حبش متقوم  
 شد و اسلام لبابیه صغری کشدی و دست نیت و او مادر خالد بن الولید است لبابیه  
 بنت ابی قحطیه بن خدیجه بن عامر بن عبد الله بن عبید ابن عوج بن عدی بن کعب  
 القرشی زوجۀ عامر بن ربیعۀ کونید حابره هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لبابیه  
 بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جمله ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را  
 بر رسول خدا به ساخت لبابیه بنت قائف الثقیفه و هجرت که هنگام عمل دادن زینب

عبد القدر بن حارث بن ابي بن عبد شمس بن عبد مناف در يوم بدر نظر بن حارث اسیر شد و  
فرمان رسول به مقتول کشت قتله این اشعار را در مصیبت پذیر گشت و بجزیت رسول  
فرستاد چون مرثیه او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود که قرئ این نظر بن حارث  
یا اربابا ان الاشیل مظنة

من صبح خاسته دانت موقوف  
ما ان تزال بها الرکائب خفق  
جارت لما یجتمعا و احو الخفق  
ان کان لیمع میت او یطاق  
الله او هاهناک تمزق  
رسف المقید و هو عال موثق  
فوقها و الفحل فحل معرق  
من الفتح و هو للفضة المحنق  
واحقهم ان کان عتق یفتق

بلغ به میثاقان تحبته  
منی الیه و عبره مسفوحه  
فلیهم من النظر ان نادیت  
قلت سیئونی ابیه تنوشه  
صبر بقاءه الی المذنبه راغیا  
امجد ولانت بمجل بحبیه  
ماکان منزل او مننت و ثما  
النظر اقرب من قنلت وسیله

حرف الكاف

کتاب حکیم از نساء لکنو بوده زناش شیرین و کلامش نیکین و طبعش نیکین این اشعار

یقین کنی دولت سدا مین یار نین  
نه مجکودینچی بوسه مین آپ لیلونکی  
سیا یا مجکوزمانه فی آخرش جورک  
فکات زده بی جو کما تواند نون حساب

اول طیب ده پهلومین جوت سدا مین  
مین آپ بی تو اتمانکی سیمکی عازنین  
کیانه کولسا یارون فی محبه یار نین  
افوز بمنی بود یکما سیمکی یار نین

لو کتب تخلص ستاره و بانو دختر شیخ الشعر استلح الدین سعدی شیرازی منقطع از

عشقیان از ان رو بوی قلمه آن کو کنید

هر کجا مهر اب ابرویش نماید رو کنید

کامله حکیم دهلویه از مخدرات عهده کبر شاه هندی بود در مرثیه فیضی فیاضی این رباعی از

فیضی خور این غم که دولت شکنی کرد  
میخواست که مرغ روح بیدرخ دوست

با پای اسید عمر تو شک کرد  
زین واسطه از قرض شب است کرد

سازند و بر او نسیبت تجش یا زنیست خرم یا زنی از بنی عامر نفس خود را بر پیغمبر سب کرد که  
 که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر سب ساخت کاین اورا چهار صد و پنجاه سال اند  
 با جمله میمونه کوید و قتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از انانی آب برداشتم و غسل  
 کردم مقداری آب با نذر حضرت زبقیه آب غسل کرد عرض کردم من از انانی غسل کردم  
 فرمود لیست علی الماء جانیته و هم از او حدیث کنند که بشی در نوبت اور رسول  
 خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در مکتب پیغمبر وارد و در مکتب میمونه در کعبه  
 رسول خدای اورا سوگند داد که در کجای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان  
 دیگر میروی فرمود چنین نکردم نقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه  
 یک و بقولی است سوار تر در شصت و یک یا شصت و سه و بر وایتی شصت و شش و شصتی  
 بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بود نه ام سلمه و کونین عباس  
 بر او نماز گذاشت و خواهر زادهای او بنی الاصب و عبداللہ شد و بنی الحاد و قبر او در آمدند و  
 اورا بخاک سپردند از روایات او در کتب عامه و فقهاء و شش حدیث است مکتب حدیث  
 متفق علیه است در فرد بخاری و دو فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است با اتفاق علمای سیر  
 پیغمبر ماین یا زدن زفاف فرمود و خدیجه علیها السلام و زنیست خرم در ایام حیات پیغمبر از  
 جهان باشند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه نخستین کتیر کالی که با رسول خدا  
 طریقی مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قطیفه بود که اورا مقوقش ملک اسکندریه با خواهرش  
 شیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و مادر ماریه کنیز سفید پوست و زیبا رخسار بود با جمله یار  
 مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک بین را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابراهیم  
 از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری اجماع برفت جدش را بقیع با  
 خاک سپردند متقیه لقب فارعه دختر شام بن عروه بن معوذقی است و مادر حجاج بن یوسف  
 است و از آن پیش که در حمله نکاح یوسف در آمد زن غیره بن شجیه بود و شقیه جمال نصر بن حجاج  
 از قبیلہ بنی سلیم گشت و ضر در زمان خود بطراوت دیدار و حلاوت گفتار مطمح انظار بود و فارعه  
 در حجاز چون صبر اندک گشت کلمات عشق آمیز و اشعار دل آویز گاه و بگاه بر زبان او میرفت

## و تتر رسول خدا حاضر شد حرف المیم

میمونه زوجه یازدهمینیمیر آفت انکارش بن چون بن کیم بن الحرم بن روبین بن عبدالقدیر بن  
 ابلان بن عامر بن حصصه بن عاصیه ملایمه مادر او هند بنت عوف بن زهر بن الحرب از قبیلیمیر  
 و بروایتی از کنانه بود نخست او را نام برده بودیمیمیر میمونه فرمود و هند مادر میمونه را و اما و ابی  
 بزرگ بود چنانکه گفته اند فی اکرم حجوز جمعت علی الارض اصحابا یعنی اتین که هند  
 باشد و اما و ابی یحیی فرایم آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام الفضل  
 با عباس عم پیغمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه نشود و دیگر بود که عیسیٰ ختمی باشد از وی  
 نیز دختران داشت اما بنت عیسرا جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابو بکر بن ابی  
 قحافه گرفت و بعد از ابو بکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسامه را از جمله این شوهران فرزندش  
 با بجه دختر دیگر او را که زینب بنت عیسیٰ باشد حمزه بن عبدالمطلب خواست و دختر دیگر سلمی  
 بنت عیسیٰ را شد ابن اهدا و عقد بست با بجه میمونه و چنانست زوجه سعود بن عرقمقی بود و  
 زواج شد بنکاح برادر حلیط بن عبدالعزی یا حلیط بن عبدالعزی یا فزوه بن عبدالعزی  
 یا سمره بن ابی سهم یا عبدیلیل بن عمرو و آمد شوهر دومش و غایت کرد و رسول خدا او را در سال  
 هفتم هجری بنکاح امرت از عمره قضا تزویج کرد و در ارض صرف که در نواحی مکه است آباد  
 زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل چهار سال در همان منزل زواج جهن گفت و در محل  
 زفاف مدفون گشت گویند میمونه زینت کفش خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری پدر و برادر  
 بگری سوار بود و گفت شتر و آنچه بر آن است از خدا و رسول است این آیت فرو شد  
 یا ایها النبی انا احللتک از واجک اللاتۃ اتیت اجورهن و ما ملکت  
 یمینک مما افاء الله علیک و بنات عمک و بناتک و بنات خالتک و  
 بنات خالاتک اللاتۃ فاجرن معک و امراة مؤمنة ان وهبت نفسها  
 للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصتک من دون المؤمنین  
 ازین آیت مکشوف افتاد که هرگاه پیغمبر زن را تزویج خواهد کرد و او نوشین را بر پیغمبر بکشد رسول  
 خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است و دیگر مردم را روا نباشد که بی تمین کاین زن را صحیح



دیگر سکون نمود و بلا عین در ری استیلا یافت چند کوزه بر کشت در کنار بستر شد و زینت  
بهره این بدستند را آنکس میزاشته و بیرون میبرد و بهیچ وجه بیرون نداشتند و بعد از او  
شافت و بروی بزم کرد و با رفاه شربت و شیشه را گفت که درو تا آن بار و غنای سیاهی و بنزدیکیت  
نصیر برده و او را قوی بخشید پس بیایدان به که رفت و بنزدیکیت نشسته و او را بسینه خود چسبید  
و از آن ناخشنود می نمود و در زمان نصیر و کمر خیزد و آینه بر دهنش که بسیار شفا نصیر  
حاضر بود گفت قائل الله الا عشی که حاضره حال ایشان بود که این ششدر را گفت

لو اسندت مینا الى مخوها | عاشق ولم یبق الى قابو

و چون از خواب بیدار گشت همچنان نصیر بخواب گشت روزی چند بر نیکی که داشت تا از هم جدا گشت اما  
از انبوی فارعه در سرای خیمه بن شبانه التفتی نیز نیست یک روز با دروان نصیره بروی درآمد و فرمود  
که فارعه طالع در کف دارد و تجمل مشغول است فقال یا فارعه لئن كان خلا لك  
من العدا انك لم تحشفه وان كان من العدا انك لم تحشفه اعتدی فانت طالق  
گفت اگر این از بجز خدا می است که بشکیر کرد و عجب جریص بوده و اگر از بجز خدا می شبانه است  
دبانی که بی تجمل شب بر آن بگذرد بوی بد میرون آید و او را طلاق گفت فقالت  
لخصت عینك من مطلق و ما هو الا من شیطنة السواك فارعه گفت هر دو چشمت به جگر  
بگریخته است که تو فهم کردی بلکه این تجمل از بجز بر آوردن شطایمی هوا که بود نصیره از کرده خود  
پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن حکیم بن ابی عقیل بن معود التفتی او را بر زن کرد  
و تاج از او میخواستند ملکه دختر پادشاه را بطراوت رخسار و جلالت کفایت  
تا بهر دار بود سه تن از صنادید عرب او را خواستار شدند و نخستین مذکر دوم ضمیم بن شمس  
سه دیگر شمس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک حق  
خویش را از صدق عرضه و سید تا هر که را بخواهم از در اختیار یا کنم پس مذکر ابتدا سخن کرد  
فقال ان له كان في العز الباذخ والحسب الشايع و اناس من الخليفة غير  
و عدید عند الحقيقة گفت پدر مرا مکانی بلند و نوادی از جند بود و در راه  
نیز بخاندی سخت و متراکب است چون کا پیش آید از جای نزوم و میان شوم فالت طالع عاب علی الخیر

ز سنا کتب عمر بن الخطاب بر در سرائی او عبور داشت نشید فارغ را اصراف نمود که برینجا رسید

الاسبیل الی خیر فانها | ام لا سبیل الی شیهة من حیاتی

ترگفت من دروالمتمیته این جاشتی آرزو من نیست فتمه او اسود و صبحید نصر را و از دونه  
و در جل و سخت خیره باند فقال له اما اندی تفتنك اغایات لی - در سنا  
لا ام لك اما والله لا ذلین عنك در اعجبمان پس ری بار بار رفت  
توئی اش که زنان بر پی رخسار از پس برده آرزوی تو می کنند سوسند خای له حای جمال از دونه  
مرقع سارم و فرمان گرد تا تجامی کیودی او را پاک سبزه و انکا و بنک در وی او لشکر کرد و  
انست مخلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه کنا و است که برین کجری عمه گفت این  
کنا و برین ست که ترادر در سحر است که داشته ام و حکم داد تا او را بر ستری بر نشاند و بجانب نصر  
کوچ دادند و مجاشع بن سعود را کتب کرد متمنی یعنی نصر را نیکو بداد و در میان زنان مدینه  
اصب من المتمیته مثل شد و از انوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع بر عایت فرامی که با او  
داشت او را بسرای خویش در آورد و شمیله زوجة مجاشع که نیکو روی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت  
او همی کرد و دل دهرهای او بست و نصر نیز دل بدو داد و بیچیک از مال آن یکراهمی نداشت و  
یون مجاشع سوا طلب نصر و ملازم سرائی بوده ایشانرا مجال نمیداد باز دل با یکدیگر کشوف از دونه  
چند آنکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فتنه تباست و فراست دانا بودند و مجاشع  
بجمله از خواندن و نوشتن بیکر و ز جوش عشق نصر را نصرت کرد و در پیش شیمه مجاشع بر زمین نکاشت  
الحی قد احببتك جبالوکان فوق لا ظلال و لیکان تحنك لا اظلال یعنی حیانت دوست  
میدارم که اگر حب من بلا لیکر و مظلله کرد و اگر در سخت خدمت در با تو را حمل شد شمیله در زیر کاهات  
او نوشت و انا یعنی من نیز چنانم که توئی مجاشع گفت نصر چه نکاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما  
چند شیر دهن گفت تو چه نوشتی گفت و انا مجاشع گفت ما هذا المذا طبق این سوال و جواب با هم رخ  
نیاید و قد حی که حاضر بود برداشت و دار دونه بر فراز آن خطوط گذاشت و ستری که شمارنده و  
خواننده بود حاضر کرد و آن کلمات را روشن ساخت مجاشع چنانین میدید بانگ گفت عمر بن علی  
از مدینه بیرون شدن نفرمودم اکنون برخیز و بجز جاکه خواهی باش لشکر تا جایگزین شد و در سرائی

<p>و بکویتبع الاطمان طلب و خرق من بنی عجمی ضعیف</p>	<p>احب الی من غیر الوف احب الی من بغل زفوف احب الی من علی عصف</p>
<p>چون معویه این اشعار را بشنید فالب</p>	<p>ما رضیت ابنته بجدل حتی جعلنی عیالاً لفت</p>
<p>مهری از ابالی مرآت بود زوجه حکیم عبدالعزیز در زمان شورش میرزا منصحب و سر شاه و حکیم بود شیرینی کلام و طبع موزونش دل قی بود اشعار معروفه از اشعار الباست</p>	<p>نخ هر خار یک آن از خاک مر جاصل شود کردم بر اوج برج سه خویشتن طلوع</p>
<p>زاهد ارمواک ساز دست و پا تعلل شود بان ای حکیم طالع معبود من نکر</p>	<p>یارب که سر شتم ز چه آب و چه گلست کر میل را بنویس بران بود</p>
<p>از بس ضعیف نتواند چه طست</p>	<p>شیرخان در مرقه انجیل نوشته که روزی مهری پیش کوهر شاد حکیم بالای بام نشسته بود اتفاقاً نو</p>
<p>مهری خواجه حکیم عبدالعزیز در ایام قصر ظاهر شد حکیم خواجه را طلبید خواجه با اضطراب و عسر خواست که خود را بنجدست حکیم رساند در ضمن آمدن استیحا چون میر بود حرکات عجیبه زوی</p>	<p>مشاهده افتاد حکیم به مهری فرمود که بر حسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سه و د</p>
<p>مرابا تو سر یاری منانده</p>	<p>سر مهر و وفاداری منانده</p>
<p>ترا از ضعف و پیری قوت و زور</p>	<p>چنانکه پای برداری منانده</p>
<p>حکیم بجنید و صله لایق به او بخشید و این غزل از وی مشهور معروف بود لهذا مر قوم لرزید</p>	<p>حل نه نکته که از بس خرد مشکل بود</p>
<p>کفتم از مدرسه پرستم سبب حرمت می</p>	<p>خو اتم سوز دل خویش بگویم باشع</p>
<p>در کس که زدم بی خرد و لا یتعل بود</p>	<p>در حین صبحدم از گریه و زاری دلم</p>
<p>داشت خود او و بزبان آنچه مراد دل بود</p>	<p>آنچه از بابل و باریوت روایت کردند</p>
<p>لاله خسته خون در دل و پا در کل بود</p>	<p>دولتی بود متاشای رخت مهری را</p>
<p>سحر چشم تو بدیدم به بر اشال بود</p>	
<p>حیف صد حیف که آیند دولت متجمل بود</p>	

کمی است از آنکه از مرده چه ستمایش کنی بمثل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز کرد و  
 و تدارک آن نتوان کرد با جمله از پس مدرک قضی بن شمس سخن کرد فقال انا في مال اثني  
 وخلق غير جيث وحسب غير غيث احدى النعل بالنعل و اجزى القوم القوم  
 گفت من بابی فرد و خلقی سره و ژادی خالص است و ارم بدر ایند کفر نعم و نیت را بیکو و آیت  
 و هم فقالت لا يشرك غائباً من لا يشرك شاهداً این سخن نیز مثل شد آنگاه شمس بن عباس  
 آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالندي والباس حسن الخلق  
 في سجية والعدل في قضية مالي غير محظور على القل والكسر و باج  
 غير محبوب على السر واليسر من شماس بن عباس قبل و اس من در میان از هر طرف  
 و موصوفت و جلیت من سجات خلق و عدالت در محم مفسور است ال خود را چقدر باشم غنی  
 از خواننده در بیخ نازم و در ضیق محیث و خصیت بر روی آینه در نه بندم قالت الخیر  
 نیج و الشرح مذ در این سخن نیز مثل شد آنگاه مدرک قضی بن شمس را دست طرد و در بر سینه طمس  
 گذاشت و روی با شمس کرد و گفت یا شماس فقد حلت مني محل الا مزوج  
 من الكنانة والواسطة من القلادة لدانة خلقك وكرم طب علفت اى شماس محال  
 مکانست تو از برای من چنان زیبا و در خور است که سهم کیش و جبهه تو کو سر در مرسله و قلاده پیر  
 خلق بنیکو و خلق ستور است و آنگاه شمس را جفت گرفت میون بنت بجدت و اور  
 معویه زمان کرد تا از منزل و معیش با شمتی و حرمی که لایق او بود کوچ داده بزرگ معویه آوردند  
 میون از آنکه که از سرای خود بشت تا انبوت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود میگذشت  
 و افسوس میخورد و از آقا مست در شام قرین اخوان و الام بود و دیگر روز معویه گوشه فرا داشت و میون

لبيت تخفق الارباح فيه  
 واكل كيرة من قعر بيتي  
 واصوات الرياح بكل فج  
 ولبس عباءة وقعر عيني  
 وكلب ينج الاضباب حوله

احب الي من قصر مينيف  
 احب الي من اكل الرغيف  
 احب الي من نقر الدفوف  
 احب الي من لبس الشفوف

چون ماه لقا شنید بیا پسندید و خندید و بپندار رویه کشید و سوسنکها بازو بدو بخشید و این بیت بپند	روز شش الهی چو نامه مسلم کین مقابلہ آن را بسر نوشت از دل کزانی می کنند با بستم لعل جانرا
از تو گفتند باز که از روز ما خواہنت کمی ویشی اگر باشد آن کما و منت که آن لب از ترکت بیدار و سرخ	

نور جبین اسد کیم بانوی حرم جهانگیر پادشاہ کہ احوالش از غایت شہرت مستغنی از بیان است و کلامش حسیبہ زبان زد سخنران ایشان	نور جبین اگر چه بصورت زنت کشا و غنچه اگر از نسیم گلزار است نہ کل شناسد فی رنگ بونہ عافیت
لیک بیاطن زن شیر شکن است کلید قفل دل ما بستم یار است دل کسی کہ بحسن دادا گرفتار است	

روزی جبین کیر پادشاہ از یکم سوال کرد کہ سنکما سیک زن و مرد با ہم جمع شوند کرا لہ	باشد ای جان من یکم فی البدیہہ جواب داد
بوقیمہ دان بخارند کرا الذی باشد بجان من	و نیز در وقتیکہ یکم عایضہ بود شاہ سبیل صحبت او کرد نور جبین اسد کیم این بیت بر زبان آورد
بجان منت ولی تیغ تو خون الو میگرد بر فرا مارا غریبان فی چراغی تی کلہ	نخون من اگر شاہا دولت خوشنود میگرد قبرش در شاہ درہ لاہور است و این بیت بر لوح آن
وقتیکہ جانگیر نام سلطنت وی سپرد این بیت بہ حکم شاہ حبیب انجیر یافت صد زیور	فی پروانہ یابی فی صدانی طلبہ بر ذرا ہم و دینار نقش کرد بیت
کھن انی مصاحب و بنشین حرم یکم	بنام نور جبین پادشاہ یکم زر

والدہ شاہ سلیمان بود و پدرش از امرای بزرگ شاہ سلیمان بود چون آواز و جمال دلکش و  
فطرت بلند وی بر زبانها افتاد بزرگان ہر قوم او را خواستکاری می نمودند بنا بران خانی  
مستورہ انیر باعی گفت و در چار سوی بازار آویزان کرد و مقرر بر آنکہ ہر کس آن رباعی را جواب  
گوید در جہان نکاہش در آید کہ از موزنان آن روزگار بحسب از عمدہ جواب بر نیامدہ وی ہذا

ازم در بزمہ روی زرمی طلبم من از دہن مار شکر می طلبم	از خانہ عنکبوت پر می طلبم وز پشہ مادہ شیر ز می طلبم
--	--

مست از زمان کج بود و در بعض تذکره بانیشا بوری و بعضی برخاسته اند و بعضی  
و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان بنجر سلجوقی بعزت بسیار و این اشعار از او دیده

فقتاب چنانکه عادت است مرا	افکنند و بخت و گفت این خوسته مرا
سرباز بقدر مستی ندر پایم	دم میدادم تا بکشد پوست مرا
افسوس که از طرف کلیت خاک گرفتار	زاغ آمد و لاله را به منتظار
سیاه ز رخزان تو آورد مداد	شجر لب لعل تو ز خاک گرفت
شبهه که بنا ز ما تو خشم به رفت	در با که بنوک غمزه سقتم به رفت
آرام دل و منوس جانم بودی	رفتی و هر آنچه با تو کفتم به رفت
من عهد تو سخت هست میدنم	بشکستن آن درست میدا نستم
هر دشمنی ای دوست که با من می	آخر کردی بخت میدا نستم
جام را بر کف دست نوشتی	پیشوا کرد دوست تو دست دگر
از من طمع وصال دارم	احتی بهوس مجال دارم
و سلم توان بخواب دیدن	این صیت که در خیال دارم
جانی بهیوس با کدر ندارد	آیا تو کجا مجال دارم

گویند شبی مستی پیش کس بود از مجلس سلطان بنجیرون آمد دید که جوف باریده است بعد از آن که بر  
است شاه بهوار استغفار فرمود مستی عرض کرد  
وز جمله خند و ان تر آتشین کرد  
بر کل بنند پای زمین سپین کرد  
خینا کری در حیدر آباد کن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک  
آصف جاه امیرانه نیزست بجدیکه هرگاه مرد چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب  
امارت مترو که آن بر نوچیان می تقیم شد با شعرا و فقرا بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات  
رخت مردانه در بر کرده تیج بر کمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدر  
او کهن ساخته شاعری در مادی تاریخ انبیه گفت چو تحریر بسجود خاص و عام فلک کفنا که این بیت بفرست

خودشان بعضی از صفات انگلیس سفر میکردند و از سفارت خود اطلاعات شنیده و فواید منظور حاصل  
مینمودند در سن هفده سالگی دای پرنس با دوشه بزرگیت باد و پسر خود پرنس ارلنت و پرنس البرت سفری  
بلندن آمده و چندی در قصر شکنتن همان شدند در عرض انداخت فیمن پرنس و پرنس البرت و پرنس  
عشقی پیدا شدند دای پرنس نیز خیلی سل و آرزو داشت که انعطاف را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند  
سال بعد ازین واقعه روز نوبت و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۱ مسیحی پرنس بن سجد و رسیده بقانون ملت  
انگلیس قد تکلیف و رشد است در اینوقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تقارحات و دید  
برای پرنس و والد و ایشان میرسد و مردم به تبرکیت و تسنیت میآمدند و آنوقت یکسهمانی و بابل  
بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنس رازیاد و محترم و برادرش مقدم داشتند با نظیر پرنس  
از طوالت تجرکلیف و رشد سید روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز یکمیوم چهارم دوشه و نیزند  
معرض تب و نوبه فوت شد پرنس که به سوجه از این واقعه اطلاع داشت با تسراحت در قصر خود خوابیده  
بود و چند نفر از وزراء با کشیش بزرگ تحصیل و شتاب تمام از ویندزور بلندن آمده و ساعت قبل از طلوع آفتاب  
بقصر پرنس رسیدند در حالی که تمام غم و غمده قصر خواب بودند حتی در بانان رجعت زیاد در بانان را از خواب  
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبید و گفت به پرنس عرض کن چند نفر از وزراء آمده  
و میخواهند بجنور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنس در خواب شیرین است  
و کسی جرأت نمیکند انعطاف را بیدار کند و زرا بفرستد و بهر قسم پرنس را بیدار کن ما و زرا میگوییم  
و زرا میطلب ممتی نزد ملکه محرم خود مان آمده ایم و اگر خواب پرنس حرام شود با این تمام بزرگی که در  
پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حل بر خود ادب نخواهد بود و دوشه دقیقه بعد پرنس از شد  
تجلیل با بان لباس خواب با طاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ تقصیل را بدختر رسانیده اعلام کرد  
که از امروز شتاب دوشه انگلیس تسدید پرنس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیتی  
بر وجه عوی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا با ملکه خطاب  
میکند و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه میخواهم از نوشته من  
باند که من ملکه و پادشاه هستم و ادبیت بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شوری منعقد شده  
وزرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

بدان وقت مخانی سعد الله خان وزیر شاه جهان پادشاه ملی مطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است برهنه رو که تحصیل زرت	تن خانه عجبوت و دل بال و پر است
زهر است بجای علم و معنی شکر است	هر شبه از وحشید و آن شیر زرت

ش الواو (اعلیحضرت) (و یکتوریا پادشاه انگلستان) امپراطری  
هندوستان اسم ملکه عظمه پرنس الکساندرین و یکتوریا دختر ادوارد و دکن دو کنت جمایت  
پسر ژورژ ششم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لویزا و یکتوریا دختر دو ساکس کورن  
بعد از ژورژ ششم پسر او ش ژورژ چهارم تخت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر  
و راجت نشاندند از او هم اولادی نماندند سلطنت با هیچکس ملکه حالیه که مادر زاده او  
میباشند تعلق یافت تولد اعلیحضرت عظمه در روز بیست و چهارم ماه میه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی  
از عمارات سلطنت لندن موسوم به (کننگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور  
گرفته و اسم دیگر که و یکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشتند پدر و مادر عظمه شکام  
لطفیت زیاده ایشان را دوست میداشتند و فتای موظبت و اهتمام را در پرورش و تربیت  
آن عظمه نمودند و در سن شش ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بفاصله یک هفته ژورژ ششم بیعت  
شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پرنس  
یکتوریا از یکلیو به پیرام و ختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه وراثت سلطنت به و یکتوریا  
برگشت مادر پرنس و یکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را بدختر والا که خوش خوش کرده و قاتش  
اتما تصرف تربیت و پرورش دختریکه و تا بن سجا لکی رسیدن آن پس معلوم بسیار قابل ماهر برای  
خلیم و تربیت و تحصیل پرنس کرد آوروه تعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن  
ازده پرنس السنه المان و فرانسه و ایتالیا را بخوبی حرف میزد و السنه قدی علی الامین و یونان را نیز  
میدانستند و در ریاضیات کامل شده ببلاده در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی  
همای تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنس سالی  
به هزار لیره بقرری قدیم ایشان که شهر لیره بود افزون دهن دوازده سالگی مجلس دربار ملکه  
و جبه عمومی خود رفتند و از آنوقت بعد در مجلس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالباً با والده



وقت علیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسه نشسته آهسته آهسته بجانب طیار حرکت  
 کردند کالسه های فراوان و سوارین مخصوص دول از جلو بودند و کالسه شاهزادگان و خانواد سلطنت از  
 عقب و دوازده کالسه ملکه که در برکت دو نفر مرد و دوزن بودند پشت سر آنها سیرفت کالسه پاک  
 علیحضرت مظفر تمامه شراسی بود و عقب سیرایشان کالسه ست است ای قدیم دو پنجک پس سیرفت بعد  
 از آن کالسه سائر نجبا و اعیان اشراف و ارکان دولت نکاح حرکت میکرد با این سیرت و حیثیت  
 ملکه منظمه وارد کالسه شدند در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کیش بزرگ  
 شروع کرد و با جسمه لوازم تاج گذاری اول چهار سمت کلیساروی کرده چهار مرتبه بوال نمود که قایما  
 من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شمارا بشانسان میدیم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما را و کس نیست  
 ای شما که حاضرید و ابدین سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه بآواز بلند  
 شنیده میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدارد پس از آن برسم معمول نماز و دعا بزرگ  
 شد کیش بزرگ برخاسته پادشاه و اقامت داد پادشاه دست خود را بروی توریته و خیل گذاشته  
 قسم یاد کردند که باین توریته و خیل عمل نکنیم آنچه آنروز در مجلس شوری بشناو عده کردم بر خلاف  
 آن عمل نکنم ولی بباد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کیش بزرگ قدری از عطریات  
 دعا خواندند و برسمه پادشاه و ملیده بعد از منظمه از جانی که بودند برخاسته بروی صندلی که از  
 قدیم الایام جمیع سلاطین کلیساروی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کیش بزرگ بود مجددا بار و خن بر طبق  
 شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده بهمین و شمیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت  
 در بر کرده انجمنی و تعلیمی که از انماشته پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده  
 انجمنی را در انجمن و چوب را در دست گرفتند آنوقت کیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام  
 تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم  
 با ساز و نوا قوس و از ملتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپ و عمارات  
 دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها با موزیک سیر و دهن پس از آن اول شیش بزرگ پیش آمده  
 با کمال احترام دست بروی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و نوا  
 نمایندگان مذہب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سائرین نیز بهمین طریق دست ملکه را بوسیدند

[illegible]

خیال و دین و دنیا و جهان تازیانه بود خود را بکنان بخت و علیحضرت پادشاه شاهی نیت  
 که این دوایه نیت و برای خدمت شما حاضرند هر کدام را خواسته باشید قبول فرمایند در پرتو  
 شاهان انوار کمال حرم را نموده و از آنها محبت و محبت را می چیز می فرو گذارند و هندوستان  
 نزد خودشان نگاه داشتند شاهان کان مشارالیه با هر دو جوانان خود و بیست و هفت و شصت  
 بودند خاصه پسر آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس آنانی که شاهزادگان و اشراف  
 توقف نمودند آخر الامر پسر آلبرت را بشوهری خود اختیار و اشتیاق نمود و فواید و منافع  
 خود را بدانی خودشان نوشتند و خواهش کردند که عیال آنها بطلب حرمانه نزد او باشد تا در مجلس  
 بالینت اظهار شود و در پسر آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا را از خدمت و بیو  
 صحبت ایشان بعد مرد و شاهزاده به ملکات المان مراجعت کرده و علیحضرت ملکه نیت خودشان را  
 در باب مزاجت با پسر آلبرت بوزاری شوری اظهار داشتند و زراترانا با نیت پادشاه در این  
 و تصویب نمود و خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که نورات و حمام دولتی زیاد و سبکی  
 تمام آنها برای آن علیحضرت شاهانه کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خفیه سلطنت  
 برای کمک لازم و انجیالی فرموده اید یاری بسیار خوب و مبارکست ماه دیگر که انعطاف برای فتح  
 پاوانت مجلس لرده رفتند و ضمن نیت خود شاهزادگان مخصوص مزاجت با پسر دانی خود به اعضا  
 مجلس بالینت اظهار داشتند همه اهل مجلس ندیدند و تجیر کردند و فی الحال مجلس بالینت  
 سالی سی هزاره برای فحاج و مصارف خفیه پسر آلبرت تقرر کرد و خود پادشاه منصب ولایت  
 سرداری کل نظام کلیس را با لقب آتش و یالی با و مرحمت فرمودند و در دهم ماه فوریه برای حوی  
 معین شد و در هشتمین ماه پسر آلبرت باید و برادرش بانگشت آمده و قصر یونیکام مجلس بخواب  
 ملکه مشرف شدند پسر آلبرت یک گردن بند جوهر نشان برسم بیه و شیکش تقدیم حضور ملکه نمود  
 پادشاه نیز نشان و حمال اشرار (زافوندا) بر پسر مرحمت فرمودند و در دهم فوریا چنانچه  
 معین گردیده بود در یکی از کلیسا های بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت  
 فیما بین علیحضرت ملکه و پسر آلبرت عقد مزاجت بسته شد مولود اول آن علیحضرت دختر  
 بود ثانی پسر و ثانی این فرزند بود آملت کلیس بسیار خوشوقت شدند که آن فرزند برای همیشه

اطاعت کردند و وضع ساخت ناج مزبور را بنیاد قرار است زمینه آن از فقره و طلاست کلاسی از قلم  
 باز قره خردار که قوی آن قرار داده اند یک قطعه یا قوت بسیار بزرگ با یکت یا قوت بسیار  
 و شانزده قطعه یا قوت دیگر از همان قوت یا قوت و یازده قطعه زمره و چهار قطعه یا قوت همی و بزرگ  
 سیصد و شصت و سه قطعه الماس بر لیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس رُوز  
 و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانم و ارید بیار دشت و دویست و هفتاد و  
 سه دانم و ارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت  
 آن بیست و نه معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت و شصت قیمت تاج کداری منقش شده پادشاه  
 با تاج مکتوب جواهر انگلیسی بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم را اطراف آلهام نور  
 و شادمانی میکردند و تماشای خود را شکان داده و فریاد میکردند خداوند انشاء الله ملکه را سلامت  
 بدارد تا مدت چند روز راهی شهر تعطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول میشدند و شربت بودند از شرب  
 تا جلکذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه کجیج متاشا خانها و موزیک خانها و سایر کُرده  
 کتا، ساقه بن شد که مردم را خجانه را داده مطالبه پول از احدی نشود آن روز بعد از تاج جلکذاری  
 پادشاه برای اینکه خودش را بمردم بنماید بر روزه بکال سکته داشته در باغهای عمومی لندن گردش  
 میکردند در تمام شهر با قطعات دوز و زرد یک انگلیس جشن بزرگ گرفتند و خارج تاج جلکذاری ملکه از حقیقه  
 مستجاب وزارت شصت و نه هزار و چهار صد و بیست و یکت لیره انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تاج جلکذاری  
 زور و چهارم پیش از دویست و بیست و شش لیره صرف و خرج شد پادشاه بلژیک پرنس لوبلند  
 که دامی اعلی حضرت ملکه بود بر تنائی آن عظمه بسیار نفوس بخورد زیرا که اوایل شب با دمی  
 ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای انظمه صعب و دشوار پیدا باین لحاظ  
 چند مرتبه از ایشان خواست و تکلیف کرد که محض آنکه تنها نباشد و کجی امورات و زحمات دولتی  
 داشته باشد پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلی حضرت تکلیف مزبور را قبول ننمودند  
 و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی مانرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز  
 چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع انجمنی که و احوال انجمنی که  
 حاصل نموده و جمعی که لازم است در این راه کشیده است بسیار از چندی دیگر پادشاه بلژیک

و ملک لاو و ایشکرمان از قشون انگلیس ظهور یزد در سال ۱۸۵۵ میلادی سپهر طور روس مرحوم شد تا بعد  
 اسپرطور فرانسه با اتفاق اسپرطرس و ژن بعزم دیدن علیحضرت ملکه و پیش البیت بلند آمدند  
 برای پذیرائی این دو همان عزیز و دوست انگلیس جشن بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و ساقی از  
 تمام قشون نظامی انگلیس دیده بجا هم منصبان و سربازان زخمی جنگ قرم نشان و امتیازات بخش  
 و اعطا کردید بقاصد دوماه بعد علیحضرت مخطمه و پیش آبرت بیازدید اسپرطور و اسپرطرس  
 فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۶ پرنس سطرین دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۱ دختر اول مخطمه  
 برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در اواخر ۱۸۵۶ مادر علیحضرت ملکه وفات کرد در وزیر کشته شد  
 دسامبر سنه ۱۸۶۱ پرنس آبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود از این واقعه پادشاه مخطمه زیاده  
 از حد ماتم و متاسف گردیده بجدی غصه میخوردن که نزدیک بود خود را تلف کند تا دو یک  
 تمام مشغول عباداری بود و چنانکه هنوز هم لباس خزا در بر دارند و عیش و مهمانی دوری میکنند  
 امسال چون سال پنجاهم سلطنت المخطمه است از آنجا که ملت انگلیس منتهای رضا و شکرگزاری  
 و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لذا به تئین و تبرکات این عید جشن بزرگ گرفته اند  
 آنحضرت بعد سلطنت پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نمود و چنانکه تا بحال در عهد  
 کمتری از سلاطین دنیا افتخارات و ترقیات متوالیه از برای منی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود  
 ملکه بوده است و همین جهت است که ملت انگلیس اینقدر بادل جان پادشاه و ملکه محترمه  
 خود را دوست میدارند و بدعا کوفی ایشان مشغول هستند **حرف‌الهام**  
 هندو بت عظیمه زوئرا بوسفیان خضی اوبار رسول خدا و کجین حشی اقبل حمزه علی  
 در نهاده اند شور بعد از فتح مکه آن هنگام که رسول خدا یبعیت میکردند تقابلی از چهره او بخینه در  
 میان نوان کلمه گفت انگاه نقاب از روی برگشیده گفت منم سید حمیه فرمود چون سلمان آمد  
 خوش آمدی عرض کرد سوکندها خدای از این پیش ایل بسج حمیه را در روی زمین از خمیر تو دشمن ترند شتم  
 و اینک بسج املی را از اهل خمیه تو دوست ترند از من خمیه فرمود میغنی نیادت خواهد بود و چون  
 کرد که نخواهم در بیت دست بدست تو رسام فرمود من با زبان مسافحه کنم و این صح است  
 از آنکه گویند جائه بردست نهادن از زبان بر فراز آن جائه دست او مس کنند یا آنکه قحی

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی و زنی علیحضرت ملکه باپرنس در کاسکه  
 گردش میکردند جوانی از سپهروی کاسکه طلبا پنجه بطرفشان علیحضرت خالی کرده و با نفاصله لوله دیگر را  
 خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچیک پادشاه و خورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است  
 در این زمان جنگ انگلیس با افغانستان در گرفت و کابل سخر سپاه انگلیس شد مکتب پنجاب و خاک  
 اوده نیز در همین سال بخاک هندی متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد فغانا و اشترادیکه با متصد جانات  
 پادشاه بمظفره را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند و سال ۱۸۴۲ علیحضرت ملکه  
 باپرنس آلبرت بمملکت اسکاتلند سفر کردند و از اینجا بایرنا در خطه انگلیس و بعد از سه روز و دو  
 لحاظ داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته همان پادشاه فرانسه  
 شدند در اول سال ۱۸۴۳ پدر پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از آنکه علیحضرت پادشاه بلژیک  
 مراجعت کردند نیکلاس امپراطور کل مالک روسیه به همانی مظفره آمدند آنرا بطبیعه امپراطور نیکلاس  
 قدری تند و غیور بودند اما علیحضرت ملکه آنرا دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس  
 آلبرت را دوست میداشت و علیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند  
 و مکرر تشنه میشد دعا میکردند که خدایا یکروز بعد از شوهرم مرا زنده کن از چندی بعد آن مظفره  
 باپرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکقره از اهل ایرلاند متصدی درباره ملکه کرده تیری پنج  
 ایشان خالی کرد ولی چون مقتدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید و عرض انیتا غریبه  
 دو اولاد دیگر بلکه گرامت فرمود و یکت پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاند  
 هنگام توقف علیحضرت ملکه در ایرلاند متصد جان ایشان را کرده علی الغمله با چوب دست خود  
 سخت بپشتان زد بطوریکه کلاه را خورد کرده زخم منگری به پیشانی آن علیحضرت وارد آورد  
 مقتصر بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ یک شخص بسیار  
 متولی از مالی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دو بیت و پنجاه هزار لیره پول نقد بحجت  
 علیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر مظفره بدینا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت  
 انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپا بدولت روس اعلان جنگ  
 کرد و عساکر متحده فرانسه و انگلیس برای جنگ به قمر رفتند و سه مجاریه شدید در جنگ التما

<p>و این بیت به زدن دیده شد خیزی به زدن آتش و زدن</p>	<p>بر عرش بنیشت فغانم چه توان کرد را به فلک کونی آمدست در کاشانه</p>
<p>یا همسایه زوجه میرز حسن در راز کلاه پندی در کلبه که دکن که در بند و ستان واقف است نوقت و شوق و شورش انجام دو یا حسن با حرم سراسی یکی از امرای دولت بمویریه بدی رفت و بر بان عمر بنفشه و فراغت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و تعلیق با نسخی بنوشته و این بیت را گفته</p>	<p>آب و ناله کردم صید خود خوشی کنار از بنوشیدم سحر که چون شراب سیرانی را شدیم به هم پیو اران بخلو بخانه حیرت</p>
<p>بزر و جنب کرد و صدام انوریه ملک را کر و کردیم بیا می لباس با سوز را شکسته در و خانه زید و رانی را</p>	<p>کر فقم دامن صحرای مهم پیشه محبت سبق آموز گشتم در عشق سینه</p>

### خاتمه

پس از ادای حمد و درود بقیاس بر شو شمندان صاحب خرد و میزان نیک و بد نظار است  
که بزبان دودی که جمال کمال انسانیت را لایق و شرافت و تنهایی کی بقامت قابلیت  
آدمی و افق و بر است محارست و مطالعه توارنج و اشعار و دست در تحصیل کمالات است  
که در خجالت ارباب دانش سر مایه بی و پیرایه گرامت و از بیست است و انجی مذاق جانی  
در سر خوان مجاهد و فضایل بجای نک و دیده فهم و ادراک را در دیده و قایق به نرنگ  
عینک است فقرات عبارات در نوارش جانها هر یک زبانی است و جواهر کلمات در  
خوردن غما هر یک ذراتی بنا بر این حسب الامر سلاله دودمان عزت و مهتمان نفا و خفا  
رفت و احسان نیک و نیکه کمالاتی و زینت بخش پایه امارت و فرمان وانی نواب غلیه  
عالیه شاه جهان بچشم الملقب به کرون آف اندیا به نینه عظم دلا و طبقه اعلا که  
ساره هند حکمران به وبال ادام اندا قبالها این طرفه مجموعه مستر بخشای حجت افزا  
مستما به مذکره انجواتین که متنی بر ذکر خیرات حسان است بزبور طبع درآمد و در توصیف

سباه دند و پیوسته است. این سباه فرو برد و بجزازان زمان دستها نمود و دادند با بخت  
 ساری خود بایشان و سبب له در سرای داشت خود در شکست و گفت ما از شما فرو بردیم و بخت  
 طریق چهل سپه دیدیم آنگاه بزمانه برسم و بهیچت رسول فرستاد و پیام داد که ما این کوغندان با این  
 و کم بارگیر نیایم چنانچه دعا کرد و ما کوغندان او بسیار شد گفت بذا این برکت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 هفت عقیقه در مشرب الوانج مذکور است که آن هفت دانه پاکدامن از راه خود و بودند  
 صلی که سلطان علاء الدین پادشاه دلی بر امانی سناخت و میاد مردم و مرد برانسان اهل و عیال  
 مردم سومه فراموشند و بگوشت با می خنیدند ایشان نزد آن تفرغ از همه فراریان بودند اتفاقاً قادیان  
 راه از همراهمان خود جدا افتادند و آواره و اندوهناک و بر راه بخاند و گریزان میشتند افواج شاه  
 که بجاقبل چل فرایند به بله ریز بودند برخی از آن با ایشان فراسبند آن پاکدامنان  
 بخداوند جسته چاره کار خود را از آن کار ساز عالم در خواستند در حال بقدرت پروردگار عجل جلاله  
 زمین از هم شکافته گردید و آن هفت کلدسته عفت را درون خود جاد و سواران این حال را از درون  
 ملاحظه کردند و حیرت ده بدانجا رسیدند دیدند که کوشش از آنان از جسته عبثت انبای و زکار بود  
 مانده کوبت انجند است صاحب نوبت و خداوند تحقیق بودند در شبای تبرکیزان جوق جوق و  
 دست بر یارت آن مریم خندان شت مانند و برکت صدق نیست و لاوت مرادمی بایستند  
 مستقول است که جستی انباشت را در حین یارت حاتی و می بد که بخیار از تعلقات سمائی و  
 انسانی مجروح شده مشاء امویلیب و حاینه اسرار لاریب نمایند و در وجه آید در آن من حکام  
 هر چه بر زبان ایشان باری کرد و در آن به طوبه مشیت می پذیرد و مرا از آنان دایر ضسانو کی  
 واقع است بمعدنی تخلص شده بانو زنی بود عقیقه زیادت جویان واقعه و ملکات  
 ایران این غزل از شمار ایام دیده شد  
 و له شده به خطا نمی توان کرد  
 زان ناوک و له و زباجا نمی توان کرد  
 و یوالتی سبسی مستقام چه نمی توان کرد  
 نامست شده چون روزی با نمی توان کرد

من و نیت لاله را خاچه می توان کرد

صدتیر بیا وستم و جو رسیده

مجنون جفت از عشق تان از توایم

جز نام تو ام هر نفسی زان در نیت

ای جمعی از جو رشتن بیا وستم کار





سفینه چندیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در کشتی  
 قماش معنی است کبریا کجف چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است بر سوی  
 زابل حال سختی هر گوشه زابل قابل زبردست هر صفحه زقوت روح خوانی کز وی صبری  
 توان زیست هر طرز معنی روان بخش جوئی که ز آب زندگانی است در پوست چوب  
 نیکبخت از شوق پر بسکه ز رنگ و بوی معنیت هر صفحه ز شوخی معانی چون پرده چشم بست  
 لب است امید که بدولت اقبال بمطالعہ آن پردازند  
 و خواطر را از فواید آن بهره ورسانند بحق الحق  
 و البته المطلق بیاریج شریح الاو

شماره ۱۳۶ بخلاف بندگان

میرزا مهدی شبرازی

نویسند





به ترتیب به مناصب بنده بیل عتیقه والا ناصبه بخت مندی برافروخته  
مشورل غایات شاهنشاهی گشتند - و لختی به مناصب سابق و  
برخی به اناده سر افرازی یافتند - بدین تفصیل - صادق خان  
بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاره ذات و سوار و علم و  
نقاره - خواجه باقی خان بخاطرب بشیر خواجه بخلعت و خنجر  
مرصع و منصب چهار هزاره ذات و سه هزار و پانصد سوار  
و علم و نقاره و اسب با زین سطلا و صوبه داری تهته از تغیر  
میرزا عیسی ترخان که در انداء توجه رایات جهان گشا از دکن  
بدار الخلافت اکبر آباد هنگام وصول سوکب اقبال بحوالی احمد  
ایک بنظام صوبه سربور دستوری یافته بود - میر همام الدین انجو  
که در سالک ایام مرشد رخصتی شده بود بخلعت و خنجر مرصع  
و منصب چهار هزاره ذات و سه هزار سوار و علم و اسب با زین  
سطلا و فیل - شاه نواز خان پسر میرزا رستم صفوی بخلعت و خنجر  
مرصع و منصب سه هزاره ذات و هزار و پانصد سوار و علم و اسب  
با زین نقره - میر جمعه بخلعت و خنجر مرصع و منصب سه  
هزاره ذات و هزار و دویست سوار - موسوی خان بخلعت و به اضافه  
هزاره ذات دو صد و پنجاه سوار بمنصب سه هزاره ذات و  
بخلعت صدارت کل مدالک محرومه بدستور سابق - معتمد خان  
بخلعت و منصب سه هزاره ذات و هشتصد سوار و اسب با زین  
نقره - خواجه خان بخلعت و منصب دو هزار و پانصد ذات و هزار  
و پانصد سوار و اسب - مختار خان بخلعت و خنجر مرصع و  
منصب در هزاره ذات و سوار و علم و اسب و فیل - الله ویردی

اشیائی به خدمت میمنت مکنی و آن سوار در مجامعتی که باقی  
شده در شاه سایدان به نام سرور است و همیشه در آن یک کلاه دیده  
قدیم است و آنست که نام و تقاریر و نوازی و سوار و اسب از طوایف  
شاه به یکی همراهی با این سرور و باقی سواران و ازین سواران  
کار و شاه آن نام و این از طوایف شاه که برآید و این از نام شاه  
زادگی بود با سوار ملا و در آنجا و این در طوایف سواران آن  
واسطه به خدمت میمنت و سواران را میزند و در خدمت رانده است و  
و کلمات افروزی سرور و سواران از آن که در «شکوی اقبال»  
نزد خدمت سواران می بود و این از آن گویان که در «شکوی اقبال»  
است و این در خدمت و سواران و در «شکوی اقبال» و سواران  
تا دامن قیامت طراز آید این نسخه را میخواند و سواران  
کندارش در خدمت و سواران و در «شکوی اقبال» و سواران  
آنچه از ادب و خدمت و لوازم ارادت ازین شقی گذار نیست و  
سواران در خدمت و سواران رسیدن و آنچه از مراسم نوازش  
و کام به خدمت و سواران و سواران و سواران از شاه سرور  
فهاد - شهنشاه قوت نواز - بر روی کار آمده از انداز خاصه کوه زبان  
بیسرون است - بعد از آن شایسته زبان و سواران به سواران  
سواران کورنش دریافته به خدمت فاسر و خیر و سواران  
و شمشیر و سواران هزار و پانصد سوار به منصب پنج هزار  
چهار هزار سوار و به خدمت علم و تقاریر و اسب از طوایف شاه ازین  
مطال و فیل امتیاز یافت - و دیگر امر که در خدمت شاه سواران  
کامکار بایمین الدوله از دار السلطنة لاهور باستان اقبال رسیده بودند

[illegible]





خان فتح پوری و کرم الله ولد عابی سردار بهادر و دوست بیگ  
 ولد تولک خان و بهاریمیل ولد کشن سنگه رائه پور و مرتضی قلی  
 برادر جانسپار خان و پرورش خان بارهه و اقا افضل بدستور سابق  
 بمنصب هزاره پانصد سوار - و میرزا خان ولد زین خان باضافه  
 پانصدی ذات و چهار صد سوار - و بهرام نبیره خان اعظم و کرمی  
 رائه پور (ن) از اصل و اضافه بمنصب مذکور - و کامل خان ولد خان اعظم  
 و شاه بیگ خان و ابو الفقار بیگ ترکمان و خواجه بابای مخاطب  
 بجانباز خان بآئین پیشین بمنصب هزاره چهار صد سوار - و لطیف  
 خان نقشبندی از اصل و اضافه بمنصب مذکور - و خواجه قاسم ملقب  
 بمقیدت خان بمنصب هزاره صد و پنجاه سوار - و میرزا حیدر  
 ولد میرزا مظفر صفوی باضافه پانصدی پنجاه سوار بمنصب  
 هزاره دصد سوار - و شرفا و کورسین کشتواری بدستور سابق  
 بمنصب دستور سر برافراشتند \*

پنجم رجب جانبسپار خان ترکمان از دکن رسیده دولت کورنش  
 دریافته و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و به اضافه هزار و پانصدی  
 ذات و هزار سوار بمنصب چهار هزاره ذات و چهار هزار سوار و علم  
 و نقاره و اسب با زین مطلا و فیل و صوبه دارچی اله باد سر افتخار  
 بآسمان رسانید \*

هشتم راترین هادا از وطن آمده جبین طالع به تقبیل عتبه  
 فلک رتبه بر افراخت - و بر خلعت و جملهر مرصع بمنصب

پوشجا بمنصب هزار و پانصد سوار - و هر یکی از زین اسب بدین  
ولد جعفر بیگ ر آف خان باضافه پانصد سوار - و  
شرف الدین شمس باضافه پانصد سوار - و سوار بمنصب هزار و  
پانصد سوار - و سرهال ولد شاهو سنگه کچهره باضافه پانصد سوار  
بمنصب سزپور - و بادکار حدادین خان از اصل و اضافه بمنصب هزار  
و پانصد سوار - و هار کدام از سواران حسن ولد سبزه  
و شمس و سعادت خان فبیرگ زین خان کرکاش و نظیر بهادر  
خوبینگی بدستور سابق بمنصب هزار پانصد سوار - و  
چال ولد داور خان کاکر باضافه پانصد سوار بمنصب سزپور و  
شیخ فرید باضافه پانصد سوار بدستور هزار و پانصد سوار  
ششصد سوار - و حکیم عبد العاق ولد حکیم هماد گیلانی بمنصب  
هزار و پانصد سوار (ن - سه صد) سوار - و هر یک از بکر ساجیت  
ولد خججهار سنگه بدایله و راول سمرسی بمنصب هزار سوار -  
و صالح محمد ولد میرزا ساهی و سکندر برادر شهیدار خان قوتانی  
و دولت خان ولد الفخ خان قیام خان بمنصب هزار و ششصد  
سوار - و سهرانخان ولد جعفر بیگ و امف خان و سید غلام محمد  
برادر سید یعقوب و بایا خواجه و اهل خان بمنصب هزار و ششصد  
سوار - و اکبر قلی ککر و بلبل هر سنگه اوت و کشن سنگه و شاهو  
سنگه ولد راورتن هادا بمنصب هزار و ششصد سوار - و میر  
عبد الله و میر ابراهیم شویشان میرزا سید یوسف خان از اصل و  
اضافه بمنصب هزار پانصد و پنجاه سوار - و مغل خان ولد  
زین خان و طغرل نبیره عبد الرحیم خانخانان و اکرام خان ولد اسلام





تاکنون در این زمان نهد از سر « که هست افسر شده بر سر امر از پی  
 خطاب خسرو انجام کتون بگردانند » که مصالحت نبولخسروی و انباری  
 قریو کوس و کرنا - و صدای نفیر و سرنا - اوای مسرت در زمان  
 و زمین انداخت - و طنطنه دعای اصحاب ایم و استخفاف و زمزمه  
 ثنای سخن طرازان نظم و نثر و اوله در چرخ برین - درازت برج  
 دولت در درج حشمت چار یاد شاهزاده والا گوهر که چار عنصر  
 شخصی دولت اند - و ارکان اربعه کعبه سلطنت - در چار گوشه  
 تخت سلیمانی با فرسلطانی قرار گرفتند - و در پای سریر خلافت -  
 سرآمد ارکان مملکت - سر دفتر اعیان دولت - یمین الدوله استخدا  
 استاده سر اعتبار برافراخت - و دیگر ارکان دولت و اعیان سلطنت  
 و سایر ارباب مناصب در خور نسبت و منزلت ایستادند - و مجمع  
 مفاهیر و معالی یمین الدوله بنوازشهای سلطنته امتیاز یافت - و  
 منایب خلعت زرین و انعام فیل گزین چندوله نام با یراق طلا و ماده  
 فیل صمدیه دیگر مواظف گردید - در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگی  
 بصورت وقت ده ( ن - ۱ ) الک روپیه از لشکر خان گرفته بودند -  
 از اینجا که داسن همت کیوان رفعت که چون جیب آسمان از نقایص  
 پاکست نمدار شدن بر نیاید - همواره مرکز ضمیر دریا نظیر بود که هرگاه  
 وقت مقتضی باشد باز دهند - درین هنگام که روزگار پیشکار این دولت  
 بلند است - و چرخ غاشیه بردار این سلطنت بی مانند - آن مبلغ  
 را باو مرحمت فرمودند - خدیو دور بین صواب گزین بالهام لاریبی  
 و تائید غیبی که همیشه دستار این دولت جاوید امتداد است - و کار  
 این سلطنت ابد سیعاه - پیش از آنکه خبر آمدن قدر محمد خان

چون آسمان فراخ دامان - برافراخته سپهری دیگر بر روی پرخ  
 برین کشیدند - و در ته آن ایستادی از منتهای زرینست و بر دور آن  
 نمایانها هم ازین جنس بستوفهای طلا و نقره روپا کردند - و  
 فرنیهای رنگارنگ و به نظای کمرنگون رسارد در دیوار و اشیاء خاص  
 و عام را بمخمل زرینست و پردهای فردگی و دیبادهای روشنی و  
 چاینها و زرینست های کجراتی و ایرانی آرایش دادند - چاینها  
 برومی کر آمدند مثل دشوار پسندان جهانگرد را بهیبت انداخت

به بیت \*

زده خیمهای پریشم طناب و درویش زرینست پیش از حساب  
 همه پردها دیدم شستری و شستری فربها سانس عبقری  
 چنان نقشها کرده بروی نگار \* که نقاش چین گشته زو شومسار  
 خدیو عالم - خداوند بنی آدم - طراز کسوت بهایبانی - مظهر  
 رحمت یزدانی - که پیش همت خورشید آفرش کفج شایگان مانند  
 احجار بهادر است - و دقایق معادن و خزاین بحار چون شاک  
 و آب بی اعتبار - بر اوزان جهانبانی که سدره آمال و امالی است  
 و طوبای انصال و کمرانی - با فر آسمانی - و شان سلیمانی -  
 جلوس میبخت مانوس فرموده بر روی زمینان اسباب نشاط و ابواب  
 انبساط آمده و کشاده گردانیدند - نسایم بدل دماغ روزگار عطر آلود  
 گردانید - و روایح بدل مشام زمانه بخور اندود - و آفتاب بر نوال کوه  
 و صحرا را منور ساخت - و ابر احسان و انصال بخارستان و گلستان را  
 تازه و تر \*

\* نظم \*

هر چه ملکات اکنون کنان سرافرازی \* که سایه پرورش افکند خسرو نازی

از خراسان، قزاقان و سیلک - و از عثمان خدمت و زمام نبشت چنان از خدمت  
 دال که بهایج و جبهه بخار آه نتوانست پرداخت - خدمت جهانگردی  
 درین روز خدمت آنها او را بعد از خدمت خاصه سر بلند کردن آید با نظم  
 و سهولت آن، سببه خدمت نمودند - و نزدیک پانزده هزار سوار  
 کار دیده پیشکار و رزیده از سادات بارهه و بخاری و مغول و افغان و  
 راجه پوت به خدمات از رکاب خدمت نصاب بکسک او دستوری یافتند -  
 بهادر خان زرهیلک بخلمت و تیولدار میسرکار کالپی و مالش  
 زمینداران متصرفان سرزمین و متصرفان خان بخلمت و فوجدار میسرکار  
 و آن نواحی و راجه بهارت بندهیلک بخلمت و فوجدار میسرکار پرگنه اتار  
 و مضامین آن که از خالافات شریفه امت و دیندار خان بخلمت و  
 فوجدار میسرکار میان قوآب - و مغول خان ولد زمین خان کوکله بخلمت  
 و قلعه دار میسرکار بر افرخته سرخص گشتند - و ملا سرشد  
 شیرازی بخلمت و منصب وزارت ذات و فرمد سوار و خطاب  
 مکرمه شانی و دیوانی بیوتاب و حکیم جمالی کاشی بخلمت  
 دیوانی سرکار حضرت مهد علیا و فزونی منصب - و سید عبد الواحد  
 ولد مصطفی خان بخاری بفوجدار میسرکار حصار سر بلند گردیدند  
 چو حصار دولت خانه خاص و عام را از سوچ خیز بخشش  
 پادشاهی کامیاب صورت و معنی ساخته مشکوی جلال را بقدم -  
 میبخت لزوم فروغ آگین گردانیدند - پرده گیان مرادق عزت مراسم  
 تهذیب تقدیم رسانیدند - و هر یک در خور حالت و منزلت بنوازشی  
 سرفراز گردید - به خصوص مهد علیا اصناف پیرایه و اقسام زیور که  
 قیمت آن پلچاه لک روپیه بود سر خدمت شد - و جواهر و حلی بیست

بر سر کابل چنانچه گزارش می‌شوند پیامت بهمدام جمع می‌شود و بهیچ  
 وجه و باعث تفریر ظاهر خان واد شود و این است که در زمان  
 حضورت حضرت مکانی به زیارت پدر نظام بهام صوبه کابل می‌نمود  
 بروی کار آید - روز جلوس سعادت سانس او را بصوبه دارایی کابل  
 می‌بردند ساخته بودند - چون درینوقت به عرض مقام رسید که ظاهر  
 خان در دره خرم‌آباد از مضامین تیراه در حین که عین اقبال در پسر  
 اعداد بد نهاد را قتل نموده بود خبر شد و این حضرت حضرت  
 مکانی شد و به عقوبت خان بدخشی و بالچو قادیچ و سعادت خان و عین  
 الرحمان ترنابی و معین خان بدخشی و جمعی دیگر از بادهای  
 بهافسار را بکابل فرستاد - و خود به پشاور آمد - و پس از نظم مهمات  
 اینجا برسم هر ساله که نظام آن صوبه عشاق در پشاور کند - و ثبات در  
 کابل اراده رفتن کابل نمود - هر چند که دیدگان و بکار و زبده ازین  
 قصد بی هنگام منع نمودند بگوش قبول نشد و از راه کوتل شادی  
 بهکار و خیدور وانه شد - و از شهر سال و ناآزمونی مراتب هنرم در  
 حل و احوال و مدارج احتیاط در خط و انتقال رعایت نموده  
 به نوردهی در آمد - ناگاه ازک زندیان و فریدیان در کار بد کردار که  
 نو شعبه از شعب یر شعب امانه این کوهستان اند و در ظاهر  
 فرمان بردار و خدمتگزار و در باطن فتنه جوی و شورش برخواه  
 بهبسته خواهان فرصت دزدی و دست اندازی بر سر راه آمده دست  
 به تاراج ارضی گشودند - و از آن رو که سردار نا کرده کار جمعی دور بین  
 نبرد گزین که بهدافعه دزدان و راه زندان توانند پرداخت در ساقه  
 بهدافعه پیش رفته بود - امثال بسیار بغارت رفت و به همراهان و نوکران



مار ساهلی که از دل دریا ، تار رسا  
 را تیره درون انام ، درت اندام از دنگش جواب میداد  
 زبانان را ها و کار و راه رای و الامتد از سر و پا برائی یافتند که اکس  
 و پناه بود - چون رکن الساطع ، من الدوله سان سپاه داده پناه برار  
 سوار خوش اسب و براق از دغار خورشید اتر گذر دادند بود - و  
 که بخت و کیفیت چمنندید طبع و سوار پهن خادانی افتاد - در روز جود  
 امروز بر منصب آن رسیدند ارایی بزرگی هزار می داشت و هزار سوار دو  
 ایله به اسب افزودند - که از اصل و اصافه نه هزار می داشت و نه هزار  
 ، و از او اسب به اسب با ، و جاگردی که حامل هر سال آن بنجاح  
 نگار رودند اسب مرصفت مره وادی - در سلطنت این درودمان عرش  
 مکل هیچ نوائی باین پاد گران سایه برید تا بدولت ملوک  
 دیگر چه رسد - بهایت خان خان غایان بهیله سالار را دادام رن راو  
 ام ، از حاکم به اصافه با براق زقره و ساده بدل سر بلند گردانیدند -  
 درون روز مصرف او را که تاریخ روز نامه ، اکسائی و کمرائی است  
 آنچه از جلال عواظت پادشاهانه و فاعل مرام مکانه بروی  
 کار آمد - بنشیند مرایم عبد الله خان است - و رهائی یافتن او از  
 زندان - بذریعه درخواست و ذریه ارباب مشورت و صفا اسوه اصحاب  
 معرفت و تقی عبد الرحیم خواجه - آن سلاله سلسله نبویه دغاوه طیفه  
 سلاله نعتش بذریه از قبل امام ولی خان والی توران نزد پادشاه  
 غهران پناه حضرت جنت مکانی انار الله برهاده برسم رسالت آمده  
 در دار السلطنت لاهور احرار سعادت ملازمت نموده بود - آن حضرت  
 چه از رهگذر نسبت فیم اخلاص و دعا گوئی این سلسله سلسله



هاجه ارادت شواجه کلاں در گوش عقدا ت داسنه حصول پایگ  
 سلطنت را از سداسن نوحه صوری و معنوی آن برگزیده الهی  
 دیدار است درین روز فرخنده رای سنگه ولد راجه بهیم که پسر  
 رانا امر سنگه است و بدین عبودیت خالص و عقدا ت صادق از  
 پدش گاه نوازش حضرت ساهشاهی بقطاب مهاراجه که اعظم  
 قطاب های الوس راجپوتیه است مرمند گشته بود بتفیدل عتبه  
 ملک رده نازک بخت بر امرات - خادان مدریان وفا داری و جان  
 داری ر خدات پسندیده و ترفا ت گردید (عادتت بهمه  
 اورا باوجود خرد سالی بخلعت و ا و ا م ر ر ر ر ر  
 سرور و منصب در رارب ساد ا ر ر ر ر ر ر ر  
 اسپ و بدل و اعام بیعت هزار روپده نقد سرورید ( ر ر ر ر ر ر ر  
 برادر زاده جعفر ملک آصف خان بهوجوداری بهرامچ نوازش نامت -  
 سروریت خان بختی اعدان با موجی ازین گروه بهمالش مساک  
 اددشان آروی آب سروریت س - نقاشی محمد مهید شریقی  
 گره رندی ( ن ) صاحب عادل خان هاکم بهجانبور خلعت و بدل و نه  
 هزار روپده سروریت سند دافوت خان حبشی را که از غلامی خداوند  
 ان به دافوت خداوند خان اذهار داده و از رسد و سجامت مدار علیه و مشار  
 الیه دولت نظام الملک که باسم بی مسامی حکومت خرسندی دارد  
 بود - و اکنون در ملک نندگان مساک است و بمنصب پنج هزار  
 فات و سوار میاه پی - بهذابت ارسال علم و لغاره مرافراز ساختند



و بارگه آلاء از صانع ابدال الهی برافراشته - و بدستش در سدره  
 بان قرار و سی و هفتم هلالی در سوره هفت - الهی از خدمت  
 سرای دنیا به نردبان آخرت رخصت هلالی او بپست - اگرچه  
 بدو نهایی - و هفتاد و نه در پی و سرزدی که ناگزیر دماء تعلق است  
 گریه مال در صفوت کدو خاطر حق باطران ماه مهر گسترده است -  
 و زنجیر کدورت بر آید و هجده مهر تنور خافان جهان پرور - اما چون  
 آن دانی اسرار کوی و الهی شناسای رموز انفسی و آفادی - جمیع  
 تعذبات الهی را بخار خالص با غایت جذائیه در حکمت نامهای  
 هدایی و هدایی - و هفتاد و نه در است - دانسته - در گنزار هفتاد  
 دیار رضا و تسلیم که باشد رسدگان درگاه ایزدی است - مقیم است -  
 درین مصائب - که با رضا و خرسند بوده همدگی صائم  
 دیدگان مشکوی کرمکاری - و غم رنجندگان شهباننداری - را  
 خود رضا حضرت مهدی عا که از هر راختن قمر الفواک - و پزیردن  
 زهره الامراء - غبار الم صراف خاطر در با مائش را سخت تیره داشت  
 رهزایی شکستایی و هجری گشت - رشاد خان انصاری از دکن  
 آمده سعادت آستان بوس دریاقت - و بهنایت علم اوای مفاخرت  
 برافراشت - اسد خان معموری از برهانپور آمده چارده قبل پدشکش  
 گذرانند - هر یک از بهار سنگه ولد راجه نرسنگه دیو بندیده -  
 و اهتمام خان باعام وال عزامنداز اندوخت - چون صفاوه خاندان  
 بیوت و ولایت مدد ارحم خواجه بدین مرضی که داشت از  
 تنگدای دنیا بومعت آباد آخرت شدامت - از هممان نوازی -  
 و غریب پروری - که شده کریمه این کدوان سرپشت است -



و ثرواثر اسباب جهان کشائی و توافق هوا دراخته فزائی - که باب  
 داشته - کافی بونوع نما نه دل آشوب - و حدوث واقعه خاطرکوب ..  
 گرد کدورت بر ساخت بواطن نزهت موطن این مظاهر الطاف  
 الهی می انگیزد - تا عین الکمال گروه نقصان پزوه را سپیدی  
 باشد - و چشم بد بین را بندی - لهذا در اثنای آنکه آبیاری  
 افضال شهنشاه دریاوش - کن بخشش - هیاض دلهای جهانیان  
 را سباریز شادابی - و موج انگیز میرابی داشت - نهم رمضان  
 مطابق بیست و پنجم اردی بهشت پادشاهزاده سلطان لطف الله  
 پسر از زندگی یکسال و هفت ماه از شورش کدۀ دنیا بآرام گاه  
 آخرت شتافت - خاطر خیر اندیشان دولت - و عیش هواجویان  
 سلطنت را مندر و منقص گردانید - پادشاه حقیقت آگاه که در  
 شدت و رضا تسلیم و رضا شیمه کریمه آن حضرت والا رتبت است  
 بهبودی و شکیبائی باز گشته حضرت مهد علیا را بمواعظ دل  
 نشین رهنمای تسلی گشتند - پانزدهم مهابت خان خانان سپه  
 سار بهنایت خلعت خاصه و جمهر مرصع با پهل کتاره سر بر  
 افراخته بجای خان جهان لودی به صاحب صوبگی ولایت دکن و  
 برار و خاندیس چهره عزت بر افراخت - و حکم شد که خان زمان  
 خلف او که صوبه دار مالوه بود نیابة به نظم سهام صوابجات مذکوره  
 بپردازد - و صوبه مالوه از تغیر او بخان جهان سرحدت شد - هفدهم  
 مهابت خان خانان جواهر گران بها و مرصع آلات و نفایس  
 اقمشه برسم پیشکش بنظر کیمیا اثر در آورده - از انجمله متاع یک  
 لک روپیه برای سرفرازی او شرف پذیرائی یافت - هژدهم مستند

به علامه سی افضل خان حکم شد که به دیق شواجهه واد، شواجهه سرشوم  
را تسریع نموده بشرفست ملازمت برساند - و سر از آنکه شایسته  
الصدق خواجه بمقصود رسید او را در محل «رام» پادشاهانه ساخته  
بخاعت سر عزت برافراختند - «خالص الله واد احمد بدیگستان  
بابی بخطاب افتخار خان مفتخر شد»

### ولادت بادشاهزاده عالمیان سلطان دولت افرا

بعد از آنکه نحاسی پنجم شهری و هفت پل از شب چهار شنبه چهارم  
شهر رمضان سنه هزار و سی و هفت هلالی مطابق بدستم اردی  
بهشت از خضر معالی سر معظم حضرت مهد علیا فرستاده گوگویی  
بر سپهر مخالفت طالع گشت - شاهشاه دوران دست نوال و افضل  
کشوده بر روی جهانیان در آرزو نیاز بر بستند - و چشمی سرور و  
بساط سرور مرتب و مبسوط ساخته امرای والا مقدمات را بخاعت  
هایی فاخره سرافراز گردانیدند - و اصحاب عمایم و استیفاء و ارباب  
طرب و نشاط را بمبالغ گران مند بینیار - ملتزمان بساط تقرب  
باندازه حال نذر و پیشکش گذرانیدند - و همگی بمحضرت مهد علیا  
انعام شد و آن ثمره شجره خلافت سلطان دولت افرا موسوم گردید

رخت هستی بوستن بادشاهزاده جهانیان

سلطان لطف الله از وحشت کده دینا

دادار کار ساز - و آفریدگار کام پرداز - سلاطین جهان کشا - و  
خواقین عالم آرا را - بتوای اولا کماکار و تعاقب اعقاب بخت بیدار



تا رسم تهذیبست بود اندر جهان بیدید

هر بامداد بر تو چو عیدت شخصسته بان

جهاندار عبادت گزار بشکوه سلیمانی و شوکت صاحب قرانی بر  
شیدینر ساق زینار بعید گاه رفته نماز ادا فرمودند - و در تشریف  
بردن و آوردن چندین زرینار افشاندند - که رسم آرزو نیاز از جهان برافزاد

« قطعه »

تا هست پر خیرید ایام نام عید - تا عید طبعها را عشرت فزا شود  
ایام دوازش را هر روز عید باد - عیدی کز سرادق عالم ادا شود  
دوم شرف الدین حسین بختاب هست خانی - و شاه بیگ  
از زبانی که از جوانان کار دیده پیکار ورزیده است بختاب خانی سر  
بر اورا ختند - سیوم خواجه قاسم که در همگی ایام نیک فرجام  
هوا شاه زاده بی ملایم رکاب ظفر نصاب بود بختاب سفیر خانی - و  
لشکری ولد میرزا یوسف خان رضوی که از پیشگاه نوازش حضرت  
جنت مکانی بدین خطاب سرافراز بود بختاب صفت شکن خان  
نامور گشتند - پنج فیل که باقر خان نجم ثانی از اوقیسه بعنوان  
پیشکش فرستاده بود بنظر کیما اثر در آمد - هر گرا در بدو فطرت  
الوده طینت تیره روزگار و ناقص عیار سرشته اند - هر چند اسباب  
کاهروائی و موان دولتند او بیشتر فراهم آید - و امتداند ندوبه که  
والا همت بلند فطرت بان از جا نروند و رو بغزونی نهد - هم در سپاس  
داری پروردگار بیچون و چگون و حق گذاری آفریدگار بی شبه و  
ندون - منتهی تا تویم بی فرمانی و هیچ نا مستقیم تن آسانی  
پیشوده - و هم بخدای مجازی و خداوند حقیقی که باعث رواج کار







بیستم شاه مذکور سعادت آستان بوس در بامدند پانزدهم هر ماهی از  
 چندین من و ده گوا که در آن راه نریزنگی و بندیدار و ناصب بهاری  
 ذات و ششصد سوار سرامراز گردید - هفتم عدد ارحیم واد خدا دوست  
 باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب صد هزار و پانصدی ذات و دو  
 هزار و پانصد سوار و بعنايت عالم و بغارة و چهار سنگه بندیدار باضافه  
 هزارى هشتصد سوار بمنصب صد هزارى دو هزار سوار - و بهاری  
 داس کچهوايه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
 سر بلند گردیدند - هشتم ساله السادات الکرام صد جلال بهاری بن  
 محمد محمد تندرگ پيشواى اولدا شاه عالم گجراتى از وطن مالون  
 به تهنيت حاجى مقدس آمده بذرف ملازمت چهارگ سعادت بر  
 افروخت - و بعنايت خلعت و انعام ده هزار روبده سر منوت سرامرازمت -  
 ذبات خان دست بدافى بخدمت تخت بگري و رافعه در پيشه دکن  
 سر بلند گردید - نهم ميرزا رستم موي و دو پسر او ميرزا مراد  
 مخاطب به التذات خان و ميرزا حسن از صوگ بهار آمده بسعادت  
 آستان بوس رسيدند - و بعنايت خلعت نوازش بامدند - از انجا که  
 همت آسمان رفعت پادشاه جم جاه بر فراغت دل و رهايت عيش  
 عالميان مصروف است خصوصاً گروهی که از حوادث روزگار و شدايد  
 زمانه غدار باس حضرت خورشيد منقبت زينب باری شده از فزونی  
 اسباب عشرت و جاه ياد سواطن مالوفه نمیکند حکم شد که بميرزا  
 که عارضه فقر من مزمن علاوه کبر سن او گشته از حرکت باز داشته  
 است بکس لک و بدست هزار روبه سالي میداده باشند تا در  
 دار الخلافه بفرانغ بال بگردانند \*

[illegible]







فدویانستند بود - و قلعه کابل که جمعی کثیر از فدویان چانسپار و  
 زندانان اخلاص کار به کلاعت و باستانی آن مسی پروازند - و در راه  
 خداست گداری سندی مجازی و خداوند حقیقی جان بازی و  
 سراندازی را بهانه میجویند - چگونه کار پیش خواهند برد - و از آنجا  
 که گذاران خیر اندیش - و گردان هواکیش - این دولت ابد  
 امتداد راه در آمد کابل از طرف غور بند و چارپیکاران بر انگوره بی  
 شکوه بسته بودند از طریق سیاه سنگ روانه کابل شد - و چون به فواهی  
 پهنان رسیدند دستهای و تطاول دراز ساخت - و پلنگش را بقتل  
 و غارت سگان پهنان و لند که در دره سگونست نهاده بودند و از شهر  
 این سنا لب بی پاک دران پناه کاه فراهم آمده تعیین نمود - و برخی  
 از قطان انجارا که از طایفه سنی سیده بودند اسیر نموده اسباب و بال  
 و نکل برای مخون سرانجام داد - و از آنجا گذشته در نزدیکی کابل  
 فرود آمد - و نوشتجات وعد و وعید و پیغامهای امید و تهدید به  
 بندهای پادشاهی که درخت اخلاص شان بآبشاری وفاداری بینج  
 و شاخ بقری و ثریا رسانیده - و ارکان شهر که طلای وفای شان بحدک  
 از مومن کامل عیار بر آمده - مصحوب صالح ایمک اقای و چندین  
 دیگر از معتمدان فرستاد - و خواست که پخته کاران حقیقت اندوز را  
 بمهوی و تلبیس از راه برد - یعقوب خان بدخشی و بالچو قلیچ داماد  
 قلیچ خان و عبد الرحمن تربانی و معین خان بدخشی و قاضی زاهد  
 قاضی کابل که از صلیاء و پرهیزکاران است و دیگر بندگان پادشاهی  
 و اهالی شهر در صفه بیرون دروازه هلی فراهم آمده فرستاده را  
 طلبیدند - و بر مضمون مراسلات اطلاع یافته گفتند - که این فدویان

اینان بنوعی قلعه ضعیف که بر فراز تودرانی ساخته آمده با شارب  
 خان هند بر تسمین آن گذاشتند . در این زمان دشمنان مطابق سوز  
 و یکم اردیبهشت . سوچ شده قریب سیصد تن که شام در آنجا بنامشوا  
 چون کرنا کشیده از اطراف هجوم آوردند . از آنجا که آنکس که در  
 قلعه است عبد الرحمن بی (الایق) و بعضی حاجی و قاسم حسین  
 و طاهر مجرانی سقفا و کتخیری شواجه و جوقی . و از طرف دروازه  
 که شرقی است صالح کوکاداش و حق نظام توتی بی باشی و بیایم  
 توقسانه و جمعی . و از سمت دم کوب قلعه که جنوبی است سه نفر  
 میرا شور و ترسون بی و گروهی . چون عبد الرحمن بدروازه رسید  
 شارب خان هارس قلعه از اخلاص راسخ و عقیدت هادق باعضای  
 عداوت الهی که همواره کار ساز این دولت ابد مدت است . واعتماد  
 اقبال شاهنشاهی که همیشه کام پرور این سلطنت قدر قدرت . دل  
 بر جان فشانی نهاده همگی هستند مصروف نبرد گردانید . و  
 جمعی از بهادران ناسمجوی اوزبکیه را به ضرب توپ و تفنگ رهبرای  
 عدم ساخت . بقیة النار راه گریز پیدمودند . پیکار گران جوانان دیگر  
 نیز دل بنای داده به زران خواری و سرمشاری بزینهار فرار نرآمدند  
 نذر محمد خان پس از آنکه بی غیرت بی جا و حیثیت نامرزا بر  
 سران سپاه و سروران نبرد کلاه زبان تهدید و توبیخ برکشاد . و دل را  
 باین خوش کرده که هرگاه کابل بتصرف در آید توابع و مضافات  
 آن بی سخت تیر و شدت پیکار بدست خواهد آمد . و بکابل  
 نهاد . و بخاطر کوتاه پیش در نیامد که هرگاه چنین حشری گران  
 به پیکار قلیلی که بمضافات این قلعه نامزد بودند کاری از پیش

و عسکر ظالمت اثر شهاب، مانند ابدای این دولت خداوند و زبیر و مکر  
 نهاده - بهر حال، کپشان باطل اندیش از جایی نبود، کوچک کرده در دور  
 قلعه فرو آورده - نذر محمد خان و عبد العزیز در خواجه عبد الرحمن  
 بیگ تریانی که شمال قلعه است - و پانگتوش بی اتالیق داداری  
 در مغربه خان دوران که شرقی قلعه است مسافری دروازه دهلی  
 و عبد الرحمن دیوان بیگی در مدرسه خواجه عبد الحق که شمالی  
 قلعه است پهلوئی دولت خانه قدیم - و کاشغری سلطان بزرگ نذر محمد  
 خان در کمانه که جنوبی قلعه است - منازل گزیدند - و از هم بهانسی  
 مسپارها آغاز نهاده - بدین تفصیل مسپار پانگتوش داداری دروازه  
 دهلی مسپار عبد العزیز عبد الرحمن اتالیق دروازه آهنی - مسپار محمد  
 باقی بی قلماق طرف شیخ طاووس - مسپار باقی دیوان بیگی  
 و قاص حاجی ایسک آفا باشی و نذر پروانچی و نظر جوره افاشی و  
 حق نظر توپچی باشی میان دروازه دهلی و دروازه آهنی - مسپار  
 کاشغری سلطان و منصور حاجی و تروسون میرزای مستهضر دروازه  
 خواجه خضر - مسپار جوجک بیگ حاکم ترمذ و حاجی بیگ  
 برادر از رازی با جمعی میان مسپار پانگتوش و مسپار کاشغری  
 سلطان - مسپار قباد میراخورو یار تار بکریت میان مسپار پانگتوش  
 اتالیق و مسپار باقی دیوان بیگی - مسپار شادی بیگ پروانچی  
 حاکم ده نو با مردم امام قلی خان میان مسپار عبد العزیز و مسپار  
 محمد باقی بی قلماق - و از طرفین با استعمال آلات حرب و ادوات  
 حرب هنگامه جان بازی گرمی داشت - و بضرب توپ و تفنگ  
 گردان لشکر فیروزی - هر روز جمعی از روشناسان اوزبکانه راه نیمه‌شب

و آنکه بطناً بعد بدین فواید و سرانجامی این درویشان سرش نشان اند  
 بهر وفاداری همیشه و نایب جان سپاری از پیشه نیک و تا این بدنگار  
 صورتی را که از دولت فواید این درویشان خلافت مکان استیغای  
 بهایع متأرب سوری و سندی - و ادنیای شکی سرانجام دینی و  
 و دنیوی - نموده اند از چنان مستعار و هیئت بیستار رقیبی باقیه  
 است با اعدای این دولت حق پسند جز مشاء هست و مذاکرات - و  
 با بداندیشان این ساطنت بی سرانجام غیر منالاست و مصادرات -  
 کاری دیگر نخواهد بود - به مقتضای الدار الذمیه گفته میشود -  
 که پیش از آنکه افواج نصرت امتیاز و مساکر فیروزی متأثر که درین  
 نزدیکی بگومگ اهل قاعه میرسد - بداید که از روی تسخیر این قاعه  
 که از آسار کذب است - و هوس گرفتن این ملکده از آسانی باطله  
 از سر بر آورده بملک خود مراجعت فرمایند - و الا بعد از رسیدن  
 شیران شوخوار و دایران جان شکار بر گردیدن و بولان رسیدن اگر  
 مدید شود بدشواری و خواری خواهد بود - چون اینچنین بر گردید  
 حقیقت را گزارش نمودند - نذر محمد خان از حمایت بازیداهندی  
 که می داشت بر تسخیر قاعه گذاشت

روز پنجشنبه پنجم شوال موافق نوزدهم شوال قراولان او از  
 پشتۀ نهر فنج و پشتۀ ماهر و نمودار شدند - قراولان جانود نصرت آهون  
 بر پشتۀ ده افغانان و مقبره سید مهدی شواجه در برابر افواج غلیم  
 تا آخر روز بعد از مراجعت پرداختند - و چون تنق فلام عالم را در گرفتند  
 جداآوران طرفین بمقر خود باز گردیدند - و بعد از آن که لوای نور  
 افزای اورنگ آرای چرخ چهارم بر مواکب کواکب چیرگی یافتند

بابت آرازه گردید - و خدمت بخشیدگري و واقعه نویسی این سواره  
 رزم خواجه بدو تفویض یافت - و سردار خان و شهباز خان افغان و  
 سید وزیر خان و نظربهار خویشتگی و سید عالم باره و راجه روز  
 افزون با بسیاری از امرای اخلاص کار و منصبداران جانسپار و اهدیان  
 و برق اندازان خونتخوار فاسزد این خدمت گشتند - و هر یکی از  
 امرا در شور حالت و منزلت بخدمت و اسب و فیل نوازش  
 یافت - و مجملای بیست و هزار سوار بگوشمال اوزبکیه و سرانجام مهم  
 صوبه کابل سواحي عسكري که با لشکرخان صوبه دار کابل پیش رفته  
 بود با خاننشینان رسیدن شد - لشکرخان در اثنای راه خبر آمدن  
 نادر محمد خان شنیده بادل اخلاص این و همت کارگزين به سرعت  
 تمام روانه دوح عشر هزیمت اثر اوزبکیه گشت - و به پشاور رسیده  
 پسر خود سزوار خان را با جمعی از بندهای پادشاهی که در آنجا  
 می بودند برسم منتلا روانه پیش گردانید - و ظفر خان را چون  
 حکم شده بود که تا فرو نشستن غبار فتنه اوزبک دران صوبه بکومک  
 لشکر فیروزي قیام نماید نیز با تابیدان پدرش پیشتر فرستاد - و خود  
 با جمودیت شایسته از عقب روان شد - و از چار باغ جلال آباد که  
 اکثر تعیناتیان کابل مثل سید خان و مبارز خان و دیگر بندها که  
 قبل ازین همراه ظفر خان بودند در آنجا چشم در راه کومک درگاهی  
 داشتند کوچ کرده به نیمه رسید - و با آنکه اعیان لشکر در توقف  
 مهالغ نمودند عذر باز نکشیده بکندمک رفت - و برای بعضی  
 مصالح دو روز مقام کرده از آنجا کوچ نمود - و از راه انچرک که غیر  
 متعارف است هشت کوه پیش رفته منزل کرد - و از اخلاص



و لشکر خان روز جمعه شانزدهم میسریم مطابق بیست و چهارم شهر  
 یور داخل نزهت گاه کابل گشت - اگر لشکر خان بی توقفت تهاجم  
 می نمود هر چند به نذر می نمود خان نمی رسید اما بسیاری از مسلمانان  
 او را قید و مستول می کردند - طالب گلیم تار باغ رخصت ادراج نصرت  
 امتزاج بمالشی اوزبکیه ( لشکر فتح ) یافت - همانا وقوع این حادثه  
 صدیق آن است که شهر را تلامیذ الرحمن اند - و زبان ایشان لسان  
 الفیج - سه ساله خبر نصرت اثر این فتح والا که فائز و فتوحات  
 بزرگ است و مقدمات نصرت های سترگ در سمرقند شنیده همانجا  
 بدان هزینه باز کشید - و حقیقت بدرگاه خلایق بناد عرضه داشت  
 نمود - و چون این ماجرای نشاط انرا از عرضه داشت سه ساله راز  
 عوایض لشکر خان و واقعه نویسان کابل و دیگر بندگان فیض بعرض  
 اقدس رسید - شهنشاه حق آگاه ازین فتح دلگشا و نصرت فرحت افزا  
 زبان حق گذار بشکر - و دست زر بار بشکرانه - کشود - و جهانی را  
 از نیازمندان بی نیاز گردانید - و صیت این فتح نامی باذتاب  
 و نوامی رسید - و صوت این بشارت گرامی تا ادانی و افامی قطعه :

از تو رزم ای شه و از بخت سوار بق نصرت

از تو عزم ای ملک و از ملک العرش ظفر

همه پوشند کفن چون تو بپوشی خفتان

همه خواهند امان چون تو بخواهی منفرد

الحق هر که با اقبال مندان کمر پیکار بندد و با بخت بلندان دست

پرخاش کشاید جز ناکامی و بد نامی طرفی نه بلند بپیشت

سرمیانی همه دانند گرا چرخ شود

شماره‌ی و جداکاری انگار شده . از فیروزه در پنج غنیم راه جلاله  
 سپردن نذر شده . شان از رسیدن را تکرر شان با ارباب آب که درازده کمره‌ی  
 کابل است آنگهی پاوده دست از حد مرز قلعه کابل باز داشت .  
 و سرانجام پراگندگی فوق را فراهم آورد . سرانجام آنکه دست بردی  
 به لشکرخان تواند نمود به روح نکران می نازل کرد . لشکرخان از ناموس  
 مجرانی و پیکار طلبی به چگون این تمام خبر پیش آمدن نذر شده . شان  
 رفعت جنگی صفت بر عدل استیصال روان شده به پسر فرزند سزاوارشان  
 و معبد شان و مبارز شان رو به راه و سایر خدوین که بطریق مافلا پیش  
 فرستاده بود پیوسته . و با اظهار اقبال عفو سال حضرت صاحبقران  
 دانی عساکر فلک سافر را که چون اجل سوخت و قضای مستور رو  
 نکرد اندک تمایس داده روانه گردید . و چون نذر شده . شان دید که  
 لشکر فیروزی در نهایت دلیری و چابکی می آمد و نوکران ماهواره  
 خوار پیکار گذارش که در روز بی همپایی گذشت قایل اند . و  
 بسیاری از امانان غارتگر غنیمت بر سال مسلمانان بدست انداز  
 بر گرفته باوطان سالوفه برگردیدند . و همراهانش از هر دو طایفه  
 زیاده بر هفت هزار سوار نخواهد بود . سود این تجارت ناموس و  
 فایده این بضاعت نامعجز . من تجار را سه نقد و پنج . دانسته روز  
 جمعه نهم شهر محرم الحرام هفت هزار و سی و هشت هجری توافق  
 هفدهم شهر یور دل بر گرفتند . و سرعت از باد و برق استماره  
 نموده . و ساعات شب بر اوقات روز افزوده . نشیمن و فراز مسافرتی  
 که در یک ماه قطع کرده بود به چهار روز نور دیده به بلخ رسید . چنانچه  
 جمعی از لشکریان او را ده نشینان و صحرا گزینان بقتل رسانیدند .



محمد خان مشهور به یقینم خان بن جانی خان پسر یار محمد خان  
 و زاده صاحب خان والی اورنگزیب اند . یار محمد خان پس از  
 گرفتن طائفه اروس ولایت همدان خان را از اسایش بطلبه  
 و استیلا بی سامان و سرانجام به اوزار الفهر آمد . سکندر خان  
 پسر عبد الله خان اورا جوان امیل قابل دانسته دختر خود را که  
 همدیره شقیقی عبد الله خان بود در محالۀ نکاح او در آورد . از  
 جانی خان متولد شد . و از جانی خان پنج پسر دین محمد خان  
 که از همه کالن بود . باقی محمد خان . ولی محمد خان . پاینده  
 محمد سلطان . الیم سلطان . و این هر پنج برادر از قبل عبد الله  
 خان در تون و قاین می بودند . الیم سلطان درانجا در گذشت .  
 و یار محمد خان که با عبد المومن خان پسر عبد الله خان که در  
 بلخ می بود پس از آن که عبد المومن خان اورا بسبب کدورتی  
 ازانجا اخراج نمود به هندوستان بهشت نشان آمد . و بعد از مدت  
 حضرت مرثی آشپانی دریافتۀ موردۀ عنایات پادشاهان گذشت . و پس  
 از چندی مرخص شده بتنهاها رفت تا آنرا راه زیارت حرمین  
 شریفین بشتابد . درین اثنا عبد المومن خان در ولایت رامن بتدیریکی  
 از اوزبکیه که از کهن نفوذین دل شکستگان ستم دیده کشاکش یافته بود  
 نیستی گزای شد . و در دوران هرج و مرج عظیم روی نمود .  
 چنانچه هر سر می سودای و هر دوی در باری گشت . دین محمد  
 خان با برادران خبر قتل عبد المومن خان شنیده از جانی که بود  
 به هرات رسیده آنرا متصرف شد . شاه عباس بقصد پیکار اینان لشکری  
 ترتیب داده به هرات آمد . چون نبرد در گرفت شکست بر اوزبکیه

نمر کجا نوشته به پهلوان آرد با پهل

هکیم شد که شاهنشینان بر نمر نیکو داشتند و تاجریان و کاتبان و نویسندگان  
 و دیوانه ها و معتقدان به خان از شهرت پهلوانان و اساطیر و افسانه ها و افسان  
 و سانس پهلوانان و سانس پهلوانان و سانس پهلوانان را از آنجا پهلوانان  
 اکبر آباد آرد - و اشکریان را با اسالی خان و اسالی خان و اسالی خان  
 فیل از حاکم خاصه و ماده پهلوان با حاکم خاصه و اسالی خان و اسالی خان  
 از عراده و قایم نهاران کابل و عراده و اسالی خان و اسالی خان  
 از سکنه شهر و رعایای نوازش آن هرچه درین مدت مدید از عدل  
 شامل و وجود کامل این دوستان ظالم کداز منافع و اسالی خان و اسالی خان  
 و سانس پهلوانان و سانس پهلوانان و سانس پهلوانان از آنجا پهلوانان  
 گرم گسترده نمره قضا توان صادر گشت که مبلغ یک لک روپیه  
 از خزانه حاکم کامل به حساب دید قاضی زاهد که به اسالی خان و اسالی خان  
 مقبول و اسالی خان و سانس پهلوانان و سانس پهلوانان و سانس پهلوانان

قطعه

ناظران عاوی و سفلی زینل جود تو

بسر و کاندرا در فراق گوهر و زریادته

کیده از جود تو سلطان و رعیت تو شده

بهره از دست تو درویش و توانگر یافته

چون افغان احادیث بهمان فنونش متشابه است - و اسالی خان

اقاویل مانند اسالی خان متعانی - نبدی از احوال نذر محمد خان

و برادر کلانش اسام قلی خان و ایی توران نوشته خوانندگان این

سعادت نامه را از انتظار بر می آرد - این هر دو برادر پسران دین

امام قلیخان کرده او را از بلخ طلب نمودند - او با برادرش نذر محمد  
 بطلب اینان از آب جیحون گزاشته خواست که از راه کوره  
 بسمرقند رود ولی محمد خان بعد از آگاهی برین معنی از بخارا  
 لشکری فراهم آورده از فرشی و خوزار گزاشت - و بقبلش رسیده  
 سر راه بر اینان گرفت - بعد از رسیدن این دو برادر به تنگ خرم  
 که چار کوهی قبلش است همراهان او که از کور نمکی و زر پرستی  
 چشم کوتاه بین از حقوق خداوند حقیقی پوشیده روز ناکامی صاحب  
 را هنگام کامیابی می پنداشتند فوج فوج جدا شده باین دو برادر  
 می پیوستند - اگرچه دلها از کردار نا هموار ولی محمد خان آزاده  
 بود - و خاطر ها از اطوار بی هنجار او افسرده - اما درین وقت  
 تنگ که از سوگاه جوانمردان حقیقت گزین است بنا بایستی ولی  
 نعمت دیوین خود را از دست داد - ولی محمد خان بران معنی  
 اطلاع یافته از اضطرار تنگ فرار بر خرد پندیده بعد از یکا پهر  
 شب از قتاش به بخارا رفت - سه روز دران جا توقف نمود - چون  
 درانجا نیروی بودن در خود ندید ینا کامی تمام بر آمد و آی خانم  
 کوچ خود را در قلعه چارجوی که بر کنار جیحون است گذاشته با  
 رستم سلطان پسر خود از راه سرو بمشهد مقدس رفت - و از انجا پسر  
 را به راه فرستاده خود بطلب کمک نزد شاه عباس باصفهان شتابت  
 امام قلیخان بر فرار او آگاه گشته نذر محمد خان را بتعاقب روانه  
 گردانید - و خود بسمرقند رفت - نذر محمد خان تا آب جیحون  
 تعاقب نمود - و چون دریافت که ولی محمد خان دور دست رفته و  
 رسیدن پدر میسر نیست آی خانم مذکوره را که هاگم چارجوی

افغان - و نه یې محمد خان کشته کړی دی - نور نور ولس او پوځي گرویند  
 که از هندوستان به آسمان به اوسې رسېد - و انجا در هندوستان - و پتول  
 به یې بیایې از ان مقام زیات ان به اوسې رسېد - و انجا به اوسې رسېد  
 کړېد - و پتول از شاهنشاهی از دېم ان مقام از هم کنده اید - و انجا به اوسې رسېد  
 خان به یې محمد خان به اوسې رسېد - و پتول از پتول و انجا به اوسې رسېد  
 توران شد - و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 خان به یې محمد خان به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 فرستاد - آن به شاه والا حاکم او را به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 از یک سال در دار السلطنت لاهور به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 محمد خان از قندهار نزد به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 محمد خان او را به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 و خطبه بنام او کړ - و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 به تربیت پسران خود عباس سلطان و ترهان سلطان به اوسې رسېد  
 سلطان که نه از مادر جاني خان اند سرگرم است - و پتول به اوسې رسېد  
 خان را به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 مسند خاني نشست - و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 بولي محمد خان قرار یافت - و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 و محمد باقی بی قلماق که از قبل دای محمد خان حاکم به اوسې رسېد  
 بود و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد - و پتول به اوسې رسېد  
 اوضاع نگهیدای ولی محمد خان آزار یافته بودند خطبه و سکه بنام

شهری ندانست، کشیده در ستام تلاقی بودند بخارا را بپیچیدند. بپایان  
آوردند - امام قلیخان از بخارا فرار نموده بقمرشی آمد - رأی خانم را  
انتخاب گذاشته بسمرقند رفت - رأی محمد خان از راه میانکال بسمرقند  
مستوجبه شد - و چون بدو فرستگی سمرقند رسید امام قلیخان بیرون  
برآمده جنگ کرد - و شکست بروی محمد خان افتاد و یکی از  
سالاران امام قلیخان انبان حافظ نام او را دستگیر کرده نزد امام  
قلیخان آورد - و بحکم امام قلیخان کشته شد - و سلطنت دوران استقلال  
بامام قلیخان باز گشت - و حکومت بلخ و بدخشان و مضافات آن  
بپی منارعی بندر محمد خان تعلق گرفت »

چهارم فی الحقیقه جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم را از تغیر دیگر  
خان ولد سمید خان ناظم مرکز سورتیه گردانیده رخصت فرمودند -  
پرتاب سنگه اچینده بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار و  
خطاب راجگی و عنایت فیل سر عزت برافراشت - در عهد فرمان  
روانی حضرت عمرش اشیانی و سلطنت حضرت جنت مکانی و بعد  
از جلوس حضرت جهانپانی تا این تاریخ پایش جهروکه دولتیخانه  
خاص و عام که دران جمیع بندگان به دولت بار و سعادت دیدار  
میرسند عمارتی که ملتزمان بساط حضور را از باران و گرما  
پناه باشد - نبود - ایوانی از پارچه استاده میکردند چنانچه نگاشته  
شد - و چون درین زمان مسعود هرچه سرمایه آسایش  
جهانپانی امت از ممکن قوت بمظهر فعل آمده - و آنچه پیرایه  
آرایش جهان است از حقیض عدم باوج وجود شتافته - بحکم  
عالم آرا معماران جادو آثار - و نجاران آزر کار - ایوانی عالی که بر

بار رسانیده بود که بخت بد بگذارا آمد . و او را در آنجا رسیده که برای  
 در پناه است . برادر و دیگران هم با او در آنجا رسیدند . و پس از آن که  
 به سمرقند رسیدند حکومت و خانی و سواد و نظام با نام ابرام خان  
 سمرقند گشت . و ابرام را با نام خان خواندند . ابرام خان وایلی بخارا  
 و سمرقند گردید و در آنجا حکومت کرد . و ابرام خان - ابرام  
 خان بخارا و دیگران هم در آنجا بودند . و ابرام خان در آنجا  
 سلطان بخارا و دیگران هم در آنجا بودند . و ابرام خان در آنجا  
 الامورین خان بود . و بعد از در تصرف ابرام خان فزاد و پس از آن  
 در ازدواج پیر محمد خان و ابرام خان در آنجا باقی ماند . و پس  
 از آنکه وایلی محمد خان - و در آنجا بود . و ابرام خان در آنجا  
 انشمار داشت - بعد از آنکه در آنجا بود . و ابرام خان در آنجا  
 غیر مطلقه عم زنده را بفرستاد که در آنجا بود . و ابرام خان در آنجا  
 متصرف شد - شاه عباس اگر چه متقدم ولی محمد خان را با عزاز  
 و احترام تلقی نمود - اما بدان که او را دیگر حاکم است و  
 ابرام که در گرفتن ملک بکار آید و در آنجا بود - اتفاقا در آنجا بود  
 وایلی محمد خان از اسد وایلی ایران را بفرستاد که در آنجا  
 گشتن داشت و نه روی دادن خطوط سران او را که او از شهر  
 فغان آنها اواره شده بود و در آنجا بود . و ابرام خان در آنجا  
 و جانشینان در آینده به او می رسید - او از رسیدن این حاکم است و  
 شنیدن قصه پر غصه ای خانم از شاه عباس رخصت حاصل نموده  
 متوجه بخارا گردید - و بعد از شش ماه که در رفتن و برگشتن او  
 از عراق گذشت بتوران رسیده به معاونت بعضی اسرا که از کردار

کران بار دعا گردید \* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \* شعر \*

این تزه بنا که عرش همسایه اوست  
 رفعت خرفی ز رتبت پایه اوست  
 باعدیست که هر ستون سبزش سر ویست  
 کسایش خاص و عام در سایه اوست

و حکم مقدس شرف مدوریافت که در دار السلطنت لاهور نیز  
 پیش جبروکه در امت خانه خاص و عام به همین آئین ایوانی عالی  
 بنا کنند - و عمارت شاه برج با تمام رسانند - این برج ربع و بنای  
 مدیج را که سر رفعتش بمناط پروین کشیده است و اساسش  
 به پشت گاو زمین رسیده \* \* \* \* \* شعر \*

با پشت گاو ماهی در اصل همقرین  
 با برج گاو و ماهی در فرع همقران  
 بتوان از مشاهده کون بچشم سر  
 کیفیت کواکب و اشکال آسمان

گوئی روضه ایست از بهشت برین - یا آسمانی با چندین تمثال  
 و صور بر زمین \*

نمره ماه آخر نوزدهم سال از جلوس حضرت جنت مکانی آغاز  
 سفر اساس نمودند - و بعد ازان که بیداران چابک دست انرا به  
 نیروی بازو به آب رسانیدند مهندسان دورین جدا آئین و معماران  
 سمار کار بستگ و مارج در کمال استحکام و متانت پیراورده  
 سطح زمین برابر گردانیدند - و بر فراز اساس کرسی معانی اسمانی  
 و منازل جاودانی باجر و اهک چبوتره آسا یک لخت گردانیده





رندم و دهانه و نیم - و در هر صاع شرقی و غربی ماه برج اویسی  
 دره و طول به قراع و عرض سنس مرتب کردند - حوالی این منزل  
 و دروسی ساکنین و منتهی دیگر در کمال فائز و زیباتر است که  
 از ارکان همه از سنگ مرمر است و سقف و چادران آن بهرامی حلبی  
 زینت یافته - غربی ماه برج بدگله از سنگ مرمر ساخته اند که  
 در چوبکاری عمیق و مریحان و دیگر اختار شده است سنگ افرای کارنامه  
 مدنی است - مدالی و چوبی این بدگله در ایوان است که رو  
 به شرق دارد - فرش حسن این عمارت زاهمت امارت را که بنجای  
 قراع در آنجا است از سنگ مرمر و سنگ مرمر گره افی ساخته اند -  
 در وسط حسن مدنی است در در به است که چهار بهر از آن  
 منتهی است و گرد و میدان عرض چندین در چوبکاری پنج در افق  
 بازتاب است دره از روی حسن - مدنی است حسن دره دره است  
 است عمارت مرمر به عرض و طول ده و نیم قراع که شرقی و غربی آن دو  
 ماه است این است دو حجرة زینت آگدن هر یک بطول ده و نیم  
 قراع و عرض ده متصل هر حجرة طولانی خانه واحد شده - و در وسط  
 هر خانه ایوانی رو به شمال بطول ده قراع و عرض چار بس بکس ایوان  
 طبندی خانه است که خوانگاه مقدس است - بدرازی ده گزو  
 بهمانی پنج - با از ارکان سنگ مرمر که در دوران سگرفت طراز و نهان  
 چادر بردار بادسام نلوس و تدعیب و تصاویر و اقوتی خصوصها  
 تا بدل بلان و بهماندن آنرا نمودار جام جهان سما ساخته اند - خاوران  
 سوی حسن « بطور بانان کرمی این عمارت مدنی دیگر واقع شده  
 بطول پنجایه و پنج قراع و عرض پنجایه و یک و نیم »



را الحقیقی کمری رفته بود و بعد از نود و نه سال از گذراندن باین راه  
 در اقصای سیاحت و ادب و زمین بوس دریا رفتی - بعد از آن و آخر  
 امر است و اخبارش ارا را اند و باعام بانو ده هزار روپیه دامن  
 امین بر آورده رخصت ایران فرمودند - چون که در اوجی بهر ساس  
 که از عده های نظام اماک بود برهنه و برنج بخت بیدار داخل  
 بادهای درگاه عرض استباه گشت - و بخانه زمان بسر مهابت خان  
 خاندان که بخدمت پدر حکومت همگی مهالک دکن و برار  
 و خاندان بس می پرداختند دوست او را به منصب پنج هزارى ذات  
 و پنج هزار سوار سرفراز گردانیدند - و برای سربانندی او و امینداری  
 در دکن فرمان استمالت با مخلص و چند هر سر مع و عام و نغاره  
 و اسب با زن مطلا و فیل ارسال فرمودند - درویش سکه  
 را که بمساعدت طالع و سرافقت بخت از عادل خان جلدائی گزیده  
 در آن سال آید و در آن سال آن سال گشته بود به منصب  
 و در آن سال و در آن سال و در آن سال و در آن سال و در آن سال  
 با چند بر برادران و در آن سال و در آن سال و در آن سال و در آن سال  
 هزده سال و دومین دوازده سال در مسند حکومت نیاکان نشسته  
 بهان آبا پذیرای فدرسی احکام اند - با عراض مستعمل بر تهنیت  
 فرمان گذاری و حفاظاری و سرخ اندان در ارادت و خدمتگزاری  
 بدظیر خورشید اثر در آمد - از جمله بدستش عادل خان دیلمی بود  
 تمام عیار فرد کامل وزن پنج مثقال قیمت آن سی هزار روپیه قرار  
 یافت - امر سنگه ولد راجه گچ سنگه باعام فیل تارک اعذار بر  
 افرانت حکیم الملائک از اصل و اضافه بمنصب در هزارى ذات و پذیراه



و آینه پیشکش والا از جواهر و مرصع آلات و نفایس آئینه هریار  
 و اسبان تپتاق و فیال نامی با یراق تنای زرین و سیدی که قیمت  
 همه پنج لک روپیه باشد از نظر اکسیر اثر گذرانید - خاقان بنده نواز  
 بیست سرفرازی آن عماد السلطنت دوز دیگر با حضرت مهد  
 ملیا و پادشاهزادهای جوان بیست دران منزل دلکشا بشاهسانی و  
 کامرانی گذرانیده روز چهارم بدولت خانة مقدس اشریف آوردند  
 پیشکش اعتقاد خان ناظم کشمیر از نظر کیدیا اثر گذارید

بیست و پنجم سید نظام باضافه پانصدی ذات بمنصب  
 وزارت ذات در هزار سوار و عذایت نقاره سرباز گذشت

بیست و ششم صفر چون مطابق بود از آن ماه که تاریخ ارتحال  
 پادشاه رضوان است گذارد آرام گاه حضرت اشراف انبیای امار الله برهافه  
 زمین جهان فانی به نزهتگاه جاودانی است - شهید شاه شوق آگاه بمزار  
 فیض آثار آن حضرت رفته آداب زیارت بتقدیم رسانیدند - زیفرمان  
 والا انواع اطعمه و الوان خلوص و اقسام عطریات که بحسب الحکم  
 علامی افضل خان میر سامان سرانجام نموده بود - در هر چار  
 خیابان باغ دلکشای آن مطاف جهانیان پر ساط آسمان انبساط  
 خزان در خوان چیدند - و امرا و منصیداران و گرز برداران و احدیان  
 و سادات و مشایخ و عاма و صلحا و دیگر خلائق از ان امانت نعم  
 بهره بر گرفتند - آخر روز عیان توجه اشرف بدولتخانه والامحظف  
 گردید - و چندمی از امرای نامدار بامر خداوند جهان دران مکن  
 بهشت نشان شب زنده داشته ده هزار روپیه به حفاظ و دیگر اهل  
 احتیاج و استحقاق رسانیدند - راجه بهارته بتدیله بعذایت نقاره

سوار سرپادار می یافت :

از غره محرم ( ۱۳۳۸ ) ۱۲ روز عشاء در ده هزار رویداد باران

استیلا کردند :

روز جمعه بیست و سوم خاقان قزلباش بزرگت سرقه منور  
حضرت عرش آشیانی امار الله برهانه تشریف فرمودند - و پس از  
وصول بدروازه آن هزار فیض آثار پیداده شدند - و بلاواسطه زیارت  
پیداخنده و آداب بقایم رسانیدند ده هزار رویداد تشریف آن موضع  
مقیف و اهل استیلا بقا بذل نمودند - بحالته الامانات عاری  
گذاشتند حلال بیخاری که از احمد آباد وطن سالونف خود به  
تیمندت جلوس آمدند مانوس آمده بود چنانچه فکاشه شد  
تسلیمت و قایل و ده هزار رویداد نقد و خدمت نمودند و خدمت معارف  
دادند - چون به سامع حقایق محامع رسید که خان عالم از قزوین  
کوکنار بدینجهات صوبه بهار چنانچه باید نمیدانند پرداخت - از آنجا  
که همگی بهمت والا بر نظام بهانیمان معطوف است - و تمامی  
بهمت معالی بر انتظام المیان معطوف - اوزا معزول گردانیدند  
و سیف خان را بعنایت خلعت و صوبه داری آن مملکت و اسب  
با زرین مطلا و فیل و مر افرار ساخته و خدمت فرمودند - متخلص خان  
بفوجدار می سرکار جوقپور معین گردید \*

پانزدهم صفر منزل ساعد مساعد سلطنت یمین الدوله که برگزار  
دریای چون متصل دراست خانه ایام پادشاهزادگی واقع است  
پیدایم قدوم حضرت لزوم حضرت خاقانی اسمانی پایه شد آن سرآمد  
نویندگان عالی قدر مباحم پانداز و نثار و لوازم جشن و سرور بتقدیم

بلیغ و بیلا آله و صحبه من الاولات افضلها من التیات اکملها .. ترتیب یافت .. و بسیاری از سادات و مشایخ و علما و صالحا فراهم آمدند .. کیتی خدیو بر مسند می که بجهت تعظیم این مجلس مدیف بر زمین گسترده بودند جارس فرسوده درازده هزار روپیه به نیازمندان عطا نمودند - و در خور حال بجمعی فرجیهایی شال سرخست شد و گروه انبوه از اقسام اطعمه و الوان و حلوی و انواع فواکه و منقالات و امثال عطریات بهره ور گشتند \*

## ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران ثانی فرز امام قلی خان والی توران

چون در ناصیه اطوار فرخنده آثار فرمان فرمای این زمان مسعود - و کشور کشای این اوان محمود - اورنگ ارای جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی - از عنفوان مهد ارائی - دلائل جهانداری و شمایل حکم گذاری - و امارات اماله قلوب - و ایات اقاله قلوب - هویدا بود - همین که عسر گرامی بسن رشد و تمیز رسید - حضرت جنت مکانی کشایش در مهم معینی - و حل هر کار مشکلی - برای زرین این پیش بین - و خرد صواب گزین این پیش دان - و شجاعت و حماست این دست پرور لطف الهی - و جلال و بسالت این شهسوار سدره دلبری و آگاهی - حواله می فرمودند - و بحسن تدبیرات این صانع الطاف یزدانی کارهای دشوار آنچنان به آئین شایسته روائی می یافت که موجب حیرت دیده وران آگاه می گردید - چنانچه فتح رانا امر سنده واد رانا پرتاب پرور رانا





که همیشه فیروزی و همت بهروزیش با دیگر سکارم اخلاق و سیاست  
 شایم جهان پیماست . بدستگیر قندهار همین گرد تا ازین طرف  
 بالشکر ماورای النهر و بلخ و بدخشان بدان صوب شتافته آید . و  
 آنچه مقتضای فرزندی نسبت بآن حضرت و برادری نسبت  
 پادشاه زانکه جوان بخت پر شکر است بدتقدیم رسد . و بعد از  
 فتح قندهار به تسخیر خراسان پرداخته شود - پس از آنکه آن ملک  
 بتصرف در آید هرچه خواهند ضمیمه ممالک محروسه گردانند .  
 و تدمه را بما مرحمت فرمایند - ناگاه در اثنای این گفت و شنود  
 قصیده ناگزیر حضرت جنیت مکانی روی نمود . و بعد از آنکه عالم  
 افشوده از جلوس مقدس نصارت تازه یافت - و جهان برهم خورده  
 انتظام بی اندازه - خواجه از دار السلطنت لاهور بدار الخلافت  
 اکبر آباد آمده سعادت بار اندوخت - و بزمین بوس مقدس چهره  
 افتخار بر افروخت - و در همان نزدیکی به دیرین مرضیکه داشت  
 در گذشت - از آن روکه نیک سگالی و خیر اندیشی امام قلیخان در  
 پیشگاه ضمیر مواب پذیر شهنشاه حق آگاه حسن قبول یافت -  
 شانزدهم ربیع الاول مطابق پیدست و دوم آبان ماه حکیم حائق را  
 که پدرش حکیم همام گیلانی باتفاق سید صدر جهان صدر در عهد  
 فرمان فرمائی حضرت عمرش آشیانی برسم رسالت نزد عبد الله  
 خان رفته بود - بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل پایه  
 اعتبار بر افراخت - و برسم ارمنان جواهر و مرصع آلات و دیگر امتعه  
 و نفایس هندوستان بهشت نشان که یک لک و پنجاه هزار روپیه  
 قیمت داشت با نامه مناسبتی از سرایم صدق و صفا و مصلحتی از لوازم خلعت

اودنی و سنده بین و اناسا اسامه که انارش بافت و پذیرفتند که این  
 نامیم فایم نامی بدیدان در این امارت ایلی است - و  
 تسویر عصاره آثار کثیره و دینار کثیره که در این امارت  
 در انانی انارش به این سندی آمده در میان سندی و پذیر خواهد  
 شد - از ان باز نمود - از ان امارت افعال - بر واردات احوال -  
 این بزرگ کرده فی انانی که در امارت امارت کبی چارو ظهور  
 یافت - ساندین نامدار و خوانین نامدار به حساب بر گرفته بودند -  
 چنانچه شاه عصاره ان در این امارت در ان نام خجسته آغاز فرستاده  
 انعام - از ظهور این امار - و انعام این امار - به آمد شد تیار -  
 و سایر سندی در آن امار - و انعام سندی رضیه - و انعام به  
 و اوضاع انیده - و اطور پسندیده - باقی می دانست - که اورنگ  
 خجسته و سندی - انانی - از ان سندی به نام سندی - بر سر  
 سندی این - این - بر سر سندی - انانی - و انانی و  
 و ضیا خوانند یافت - و سندی به انانی رسل و سندی فایم ابواب  
 سندی و و و سندی سلسله سندی و انعام کثرت - بفایم  
 والی توران امام قلینان سالک علویه علویه طبعه - ندیده به سندی  
 عبد الرحیم خواجه را که احوال او سابقا انارش بافته بر سر سندی  
 به انامت حضرت جنت سندی فرستاده بود - نام سندی انارش - که  
 چون آن حضرت ما و برادر را فرزند می خوانند درینولا که شاه  
 عباس بر قندقار آمده آنرا به تصرف در آورده است لایق انکه اشکر  
 گران با سامانی در شور در ظل رایت پادشاهزاده به خدمت بیدار - سندی  
 والا انارش - اعتضاد و استظهار ظفر - سندی چاه سندی - شاه جهان

مدنی در شجاعت خفا مستحسب بود - از مراسم ساهی - و مفاوضه  
 نامی - مشهور بجواهر زواهر مصانقت - و محتوی پرکار غرر  
 مراقبت - که مستحسب نقاوه اصفیای کرام - عمده فیهایی انام - ناهنج  
 ناهنج دین قویم - خواجه عبد الرحیم - در باب مهم خیریت  
 انظام این نیازمند درگاه الهی و دیگر مقدمات پسندیده باطن  
 حضرت - قدسی مرتبت - رضوان پناه - خلد آرامگاه - اذار الله برهانه  
 نظر بر قرابت سابق - بی تجدید جهات الحق - سمعنا ارسال  
 پذیرفته بود - جلوه ظهور و بروز یافت - و گرامی نامه محرک سلسله  
 مصانقت و موالات - و مشید مبانی موافقت مصانقت گردید -  
 و از مطاوی آن شمایم صرفوت به مشام صداقت رسید - مرکز خاطر مقدس  
 آن بود که در اول جلوس میمنت مانوس بر اورنگ سلطنت و فرمان  
 روانی خواجه مشار الیه را با یکی از معتمدان درگاه رخصت فرمایم  
 تا سجد روابط صوری و معنوی - و مذکر مناسبات قدیمی و جدیدی  
 گردد - سنج دو مقدمه سبب توقف و تراخی گردید - یکی فوت  
 خواجه مرحوم بعد از ادراک عمر ملازمت والا و احراز شرف خدمت  
 معالی - دوم آمدن نقاوه اصلاب کرام نذر محمد خان از روی بی  
 فکریها و بی تحریرها که لازم ایام شباب است بگابل - اگر بداللت  
 عقل ره نما ازین اندیشه بی حاصل و پندار دور از کار که باغواهی جمعی  
 از کوته اندیشان بی خرد بادی آن شده بود تقاعد نمی ورزید -  
 فرستادن جیوش منصوره از درگاه ضرور بود - و بعد از آنکه افواج قاهره  
 پی در پی میرسید ملاحظه آن بود که غبار و غوغای درمیان برانگیخته  
 شود - و علاقه دوستی و روابط چندین ساله بفساد راهبان آن کوته

زوال بدو بموالات فرموده نزد خان به سفارت فرستادند و دست مبارکشان  
 خواجده خاتون التلقی بدن الرحیم مزاجه را تالافت نامزد کرد  
 شجر سرسبز و انعام سی هزار روپاه نوازش نمود با حکیم دستوری  
 مرامت دادند - و در هزار روپاه نقد به سیف انعام نوازش نموده  
 بهمن خواجده جویداری برادر کائن بدن الرحیم خواجده مستور  
 حکیم ارال دانند .

## نقل مراسم بندگی اعلیٰ حضرت بامام قلی خان والی توران

تا رشیات کلک بدایع نثار - و نشیوات خاصه مشکبار - در اظهار  
 روابط دوستی و ولا - و بیان مراتب صدق و صدا - طراوت بخش  
 چمن خلعت و وداد - و عطر افزای مستیال صداقت و اتحاد باشد -  
 فیما بین آمل و امانی - و حدیقه شمیم و کاهرانی - سلطنت  
 مآب - معدلت قباب - نصفت ارباب - شوکت اتساب - عنوان صدیقه  
 ابدست و کستاری - طعرا می مشور درات و بختباری - فارس مضمهر  
 فتوت - جوهر مرآة صدا و صفات - زیاده افسر خانی - شایسته  
 وسایع کشر سانی - سالک دودمان عالی - تبعه شجره باختر و  
 معالی - گوهر بحر عدل و احسان - مجدد قوانین آدابی عالی  
 مکان - المود بالثانیات الازلیة من الله المعین المستعان - دامت  
 ایام اخوته و سلطنته - و زادت اعوام خاتمه و سعیده - بتوقیع سعادت  
 جاردانی موشح - و برشحات محاب کرامت در جهان موشح - باد -  
 حقیقت اتحاد مدنی - و ارتباط مدنی - که بواسطه سوانح ظاهری

۱- باری از ادراک سعادت و ملازمت با باری که در در ادب  
 بهر در او تفویض داده و قدرت نماید - سلسله وودعه مواخات آنکه  
 هم شده به همین طریق در ارباب بهجت سابقه - و در این فرایه - با ارسال  
 در املاک مندرجه و مفارقات سرده - که احسن مکارم اخلاق ارباب  
 وفاق است - بدشتار محرک سلسله خصوصیت و جهت فکری گشته -  
 همواره واردات ذات لازم الکرامه - و اظهار مرغوبات طبع موالات سرشت -  
 که رابطه نگاشتی - و راجع نمایان بهنگامی است - مسرت پداری  
 نموده عطاوت اشراق گردیده خوشوقت میساخته باشند - مسند ابدیت  
 و خانی محاک - و سریر سلطنت و کسرتی موند باد :

بر افراختن رایات نصرت ایات بشدار بازی  
 و تماشای حصار گوالیار که از حصون منیع  
 هندوستان بهشت نشان است و بیدار ساختن  
 جبهه نگریده کردار از خواب غفلت و پندار

بر دقایق شناسان انجم و افلاک هویدا است - که اجرام علوی  
 که به فعلیات نسبت فاعل دارند پیوسته در حرکت اند - و اجسام  
 سفلی که به علویات علاقه و ابادت دارند همواره یا بیشتر در سکون -  
 و هر چند حرکت مزون تر - آثار فراوان تر - چنانچه سرعت مدور  
 کثرت آثار سیمار از آن باز گوید - بنابراین لایق سلاطین داد گستر  
 و خوادین کرم پرور - که درین نشاء عنصری در رفعت شان  
 پادشاهی - و نفاذ اوامر و نواهی - بمثابه افلاک اند - حرکت است -  
 و در خور رعایا که در پستی و زبرستی به منزلت خاک - سکون و همدردی



افتخار و پیرایه<sup>۲</sup> اشتهار است - و بقرون<sup>۳</sup> رسیدن و اعتبار در خدمت  
 حضرت عمرش آسایشی<sup>۴</sup> تسکین روزگار بود - پیشتر آمده - کیفیت این  
 ماجرای آنکه چون قدسی مزاج آن حضرت بسنوح<sup>۵</sup> اختی<sup>۶</sup> او را از حضرت  
 جنت مکانی انحراف یافت - شیخ را که برای نظم مهمات بدکن  
 فرستاده بودند ازین رهگذر که خدمت اندوزان حضور بازگشتی  
 بجنت مکانی داشتند و در اخلاص و راستی و درستگی و اعتقاد و  
 محرم<sup>۷</sup> همیشه هیچ یکی باو نمیدیدند طلب فرمودند - و حکم شد که  
 جمعیست خود را در آنجا گذاشته جرییده به پیشگاه حضور بشتابند -  
 او برسم یلغار بره نورانی در آمد حضرت جنت مکانی که از فرط  
 اخلاص و یک روئی شایخ باوای نعمت خویش غبار آلوده خاطر  
 بودند آمدنش درین هنگام مخیل<sup>۸</sup> مطالب پنداشته - و جرییده  
 شتافتند شایع<sup>۹</sup> انگاشته - از قدر نانشناسی دفع شیخ را تحسین  
 سایه سلطنت دانسته نرسنگهدیو را که بعنایت اختصاص داشت و  
 شیخ را از سرزمین او عبور ناگزیر بود گوناگون نوازش وعده کرده  
 بقتل او تحریر نمودند - آن فرومایه از زر پرستی در کمین  
 فرصت بوده پس از رسیدن شیخ بهروز و بوم او با سوار و پیاده بسیار  
 هجوم آورد - هر چند هوا خواهان شیخ ترغیب بر آمدن از عرصه  
 پیکار نمودند او عار فراو بر خود نه پسندیده سال هزار و یازدهم  
 مردانه نقد زندگی در راه قبله خود در باخت - نرسنگهدیو پس از  
 جلوس حضرت جنت مکانی بتقدیم این امر نگرهیده بقرب و  
 منزلت امتیاز یافت - و مورد عنایات گشت - و در اواخر سلطنت  
 آنحضرت ازان رو که از شدت عارضه ضیق النفس بی تابانی

ازین گروه والا شکوه حرکت باشتار - از نظام من الکس و اسری من الکس  
 روز افزون - و قذایج اقبال را باره ظاهر کوناگون - ز اینها اندر  
 اوقات زیات جهان کشای حضرت شافعی - و سوا که چنانگی  
 پندای اورنگ آراچی جهان پندای - از تیرم بشری انباش می  
 نماید - اگر چه در بعضی حرکت باشتار - ز اینها شکار است -  
 اما در باطن پیش براد من است - ز اینها است - که حقیقت  
 آبدی من است - و ز اینها است - از قرار واقع بر زمین  
 مشور شد نظیر که آینه عکس پذیر تقصیرات الهی است روشن کردن  
 و مآوردان فائده اندر و مفسدان شهرش آمیز - بدریافت کافر  
 کردار نکو باشد - سر از نهان پذیرد - و برادر قباد  
 مشور می و مشورانی نشاند - ز اینها است - ز اینها که  
 آنچه در دیگر ملک داران زمانه است - و ز اینها است -  
 آویز غفلت و معصیت - ز اینها است - دران بر کوبه باران کدیرا  
 سرمایه تقدیم مراسم - پارس داریست - و بدریافت اقدام بر  
 لوازم حق گساری

سرور شاهان بتوانا تری \* نامور دهر بدانا تری  
 مایه درویشی و شاهي درو \* مشور اسرار الهی درو  
 تاشب و روز است شبش روز باد \* گوهر شاهیش شب افروز باد  
 از انجمله این نهضت فیروزی گرا است - که بهر سبب اشتغال بر  
 مالش چهار سنگه و ازون بخت بصیرت بخشش عبرت گزینان گشت  
 او پسر راجه نرسنگه دیو بندیده است که در ایام پادشاهان گسیخته  
 جنت مگانی بوسیله قتل شیخ ابوالفضل - که تصنیف اکبر نامه و سر مایه



تراز او دره نموده در دهه اسبهاک لشکر و اسبکام و آیداد  
 ایداد و آیداد و آیداد و آیداد و آیداد و آیداد و آیداد و آیداد  
 ارادادان خاتمه داده و در افراخان آوای باکامی برداشته  
 و هر هفتاد و اندیشه ناک او به عرض مفضل رسیده - برای سرکندن  
 شارس و ساد آن کوتاه بدن ای سداک و در او کندن بدنش و روز و  
 پندار آن برگشته روزگار بی ریاک ده هزار روپیه از دلاوران ناموس  
 جز و کنداوران بهرحاش خود - با دوهزار نفقارچی و با صد بدندار  
 سرکردگی مهمانخان خانان شده سالار از دستگاه خلافت معین  
 گشته - و ساد مطهرخان باره و دلور خان برپا و اسلام خان و سادار  
 خان و راجه رامداس نورزی و نظر بهادر خورشیدی و راجه روزامرون  
 و بهگوان داس باندله و حدب سهر و احنای دیگر منصبداران درین  
 موج متور شدند - و بخشیدگری و واده نویسی این لشکر فیروزی  
 باسلام خان که بعد از خدمت و وفور اعدا اسباز دارد نامزد گشت -  
 و بهنگام رخصت خلعت خاصه با نادر بی و کاکری سرور پسته سالار  
 و نقاره و فدل ده دلور خان - و عام و نقاره و اسب با زین مطلا  
 و مال باسلام خان - سرحدب و سرورند - و در میان پیر توانمان  
 بخانیمهان اوقی صاحب صوبه الهه سرف صدور پادشاه که او با  
 اسکران صوبه و راجه امارت بدیده که ساداس راجه اوندیها بودند  
 و حضرت جنت مدنی از بهادر کال او گرفته بنفر سنگهدو داده بودند  
 و با چهار سنگه دسمنی سورونی است - و راجه پندهاداس گور و  
 و اندر ای سنگه دکن و صفدر خان قبول دار سرورنیم و دور الدن فلی  
 و سر سال ولد مادیو سنگه کچهر واهه و با بهادر سیکهات و پیر خان

«مهر گرامی راه داشت را امروز صبحه دوازده و نه در روز دوازده»  
 «لطفاً از اقامت در این شهر امان و در کارهای رایج  
 آمودند و بهنگام از پرس و بازار باز خواست رو - امیرشکی و  
 گمان دهاد - امیرشکی آواز رسوت دست عدلی و نظادل بهمال  
 زمیندارایی که در حوالی والای بود دراز ساخت و شروت و  
 مکتف و حراری و فداین و دراز - دست که او را ولایت  
 سدر عامل و سیاه بخانی رسد که شیع یکی از (احیای رسوت  
 آیان هندوستان را امیرشکی - پدرش از سناتار - دن حضرت جانشین  
 نگانی به چهار ماه روزگارش سپری شد و جانشینی او بر چهار  
 مانگه پیشترش قرار گرفت - چون از املاک و اموالی که از درون  
 دولت مریدان انداخته بود بدکار بی منت بدست این ناخلف  
 اوان - پس ازان که بدست جلوس اوس روزگار افسرده تازگی  
 از سرگرمی و حل و عقد امور دولت و زنی و مدخ و بدون سلطنت  
 باریاب اخلاص و اصناف اعتماد باز گذشت - و ابواب تشخص  
 معاملات و تشخیص مهمات از فرار واقع بهم و آمد که در کف تراوی  
 استقرار دین و دولت است در میان آمد - آن تبه رای تیره خود  
 بهوهمات باطل - و تخيلات لاطال - و غرور اموال موفوره - و ملام  
 خدیجه - و اشجار متراکمه - که آبای فتنه افروز او روزگار دراز  
 محامط نموده برای روز سیاه اقبال آماده داشتند بهم شبی که  
 سام بد انجام نکبت و خذلان او بود از دار اخلاص اکبر آباد راه وطن  
 پرفتن پیش گرفت - چنانچه نمکاشته آمد و چون بادیه پیمای  
 فصاحت بهرمت هرچه تمامتر باوندجه نه پناه جای تیره روز

روز مبارک دوشنبه بیست و سوم ربیع الاول مطابق بیست و نهم  
آبان بعد از انقضای یازده گهزی وزیرخان را بحضرت دارالخلافه  
اکبر آباد گذاشته به موجب باری نهضت فرمودند - و فور منزل را که  
بباغ دهره زبان زد روزگار است بپروان مسعود فیض آمود گردانیدند  
و از آن نزهتگاه بدو کوچ ظلال ریات فیزی بر ساحل فتحپور افکندند -

### خجسته جشن قمری وزن

روز مبارک دوشنبه سلخ ربیع الاول سال هزار و سی و هشتم  
هلالی مطابق ششم ثمره آخر که نشاط و کامروائی اولیاء دولت است  
در دولتخانه فتحپور جشن قمری وزن انجام سال سی و هشتم و آغاز  
سال سی و نهم از سنین زندگانی جاودانی حضرت شافعی آراسته  
شد - و قریب نصف النهار آن گرانبار عذابات رحمانی که قدر گران  
سنگش گفتین مهر و ماه بر نداد یکبار بطلا و یکمرتبه بقره و شش  
بار با جناس دیگر وزن نموده آمد - و آن وجوه باصحاب احتیاج ارباب  
نیاز رسیده و جهانی از ناکامی برآمد \* بیت \*

شاهی که دانش طایم اعظم دارند نه گنج ناک بوزن از کم دارند  
از فرط بزرگی نگویند وزنش کرد \* در یکطرفش مگر دو عالم دارند  
و بزر و سلیم نثار که حضرت مهد علیا بآئین هر وزن از مشکوی  
اقبال فرستاده بودند - دامن امید عالمی از صلحا و فضلا و شعرا و ندما  
و اهل نعمه و نوا بر آوردند - چون صدقات در دفع مضاربندی و  
جانی - و جلب منافع روحانی و جسمانی - باتفاق اصحاب ملل و  
نحل - و اطباء ارباب دین و دول - نتایج دثار دارند - حضرت

بیاضه و راجه گره‌ها و خنجر خان جنوره قاسمی و پرمشی دیگر  
 منصوبان آن که مجموع هشت هزار سوار بود و دو هزار تفنگچی پیاده  
 و پانصد بیلدار راه چندیبری که جنوب رویه اوندجه است بهنگ  
 آن شقاوت پیشه در آمد. و بخشی و واده نویسن این فوج نورالدین  
 قاسمی شد - و منشور والا بنام عبد الله خان بهادر بهادر پیوست که  
 از جاکیر خود قنوج با بهادر خان روهیده و راور سور بهورته و شهباز  
 مان افغان و رشید خان انصاری و بهار سنگه بندیله و کشن سنگه  
 بهدوریه و شاه بیگ خان و جمعی دیگر از بهادران کار دیده پیکار ورزیده  
 که مجموع هشت هزار سوار بود - و دو هزار تفنگچی پیاده و پانصد  
 بیلدار از طرف شرقی بهمرز و بوم خرابه ایبار در آید و بخش دیگری  
 و واده نویسی این گروه نصرت پزوه به سلطان فخر برادر سیفشان مقرر  
 گردید - و به موجب حکم اقدس از تأییدان رکن رکین دولت - مامور  
 زمین سلطنت - زمین الدوله آصف خان دو هزار سوار بهمرگورگی  
 محمد باقر نیز بهمرامی این فوج معین شد - و جمعا پست و  
 و هشت هزار سوار سرد افکن - و شش هزار تفنگچی شیراوتن -  
 و هزار و پانصد بیلدار سنگ شکن - برای استیصال آن بد مال  
 نامزد گشتند - و مقرر شد که تا خدیو دادگر در باری و آن نواحی  
 بساط زمین را بهلال نعل سراج گیتی پیدا - و روی هوا را با شراق  
 ماهچه رایت جهانکشا - مزین و منور داشته به نشاط سپرد مشرت  
 خچیر بردازند - افواج سه گانه از سه طرف در آمده قلاع او را تسخیر  
 نمایند - و خار بن فساد کج گرایان بی سداد برکنده آن سرزمین را  
 از لوث و جور بی سود اینان پاک گردانند

بیست و پنجم از آنجا که هیچ نمونه متوجه تماشای آن قلعه آسمان فرسای  
شدند - ظفر خان ولد خراجد ابو الحسن تربیتی از کابل آمده به شرف  
آستان بوس رسید - هفت نایل چارند و سه ماده که خواجه قاسم مخاطب  
به قیادت خان دیوان صوبه بهار ارسال نموده بود بنظر کما اثر درآمد \*  
دهم جمادی الاول یادگار حسین برادر ابن حسین خان  
بخطاب خانی نوازش یافت \*

هم نهم ظاهر گوالیار مخیم عسکر گیتی کشا گردید - همانروز  
بر فراز آن حصن حصین بر آمده آنرا با اقدام میمنت الدیام آسمانی پایه  
گردانیدند - از آن رو که حراست آن محکمه بهید مظفر خان متعلق بود  
و توابع آن بجای گیر او مقدر - سید منصور پسرش پدشکشی درخور از قبل  
والد خویش گذرانید - چون جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنت این  
جهان کشایی دادگر و سلطنت پیرای عدل گستر بر مصالح دقیقه  
و فواید عمیق که عقول عالمیان در ادراک آن قاصر و عاجز است  
اشتمال دارد - از جمله حکم خفیه این نهضت والا رستگاری  
زندانیان این حصار آسمان سار است - بموجب حکم معالی احوال  
جمعی کثیر از اهل جرایم و تقصیر که از دیر باز در آن محکمه که  
دار العقوبه مستعدان تنزیب و تشدید است و تادیب خانه  
مستحقان تنزیب و تهدید محبوس و مقید بودند بعرض مقدس  
رسید - و بنفس اقدس متوجه تشخیص احوال و تقیید افعال  
این گرفتاران گشته چندی را که وجود شر آشود شان سبب فتنه و  
فساد بود و از ناصیه رزگار نکوهیده آثار اینان در دل پادشاه  
نهفته آگاه چنان پرتو افکند که هنوز از اطوار نابایسته و کردار

عرش آشیانی آئین رزم وزن اختیار نموده ذات مقدس خودشن را  
 دو مرتبه یکی بعد از انقضای سال شمسی و دیگری پس از  
 انتهای سنه قمری وزن می فرمودند - دیگری در وزن شمسی درازده  
 بار - نخستین بار بطلا و یازده بار بدیگر انبیا - و در وزن قمری هشت  
 بار - اولین بار بنقره و هفت بار باشیانی دیگر - و وزن فرزندان کامکار  
 یکبار باعتبار سال شمسی بوقوع می آمد - و وجوه وزن در مصارف  
 تصدق صرف می شد - و حضرت جنت مکانی پادشاهی حضرت  
 عرش آشیانی نموده همسال این رسم منقبت رسم را بعمل می  
 آوردند - از آنجا که این کار میمنت آثار سبب وراثی حاجات نیازمندان  
 است حضرت جهانبدی دو مرتبه شخص اکمل خود را وزن میفرمودند  
 و از فزونی جود گستر می در هر مرتبه وزن طلا و نقره مقرر نموده اند  
 در وزن شمسی نخستین بار بطلا و دوم بار بنقره و ده بار باجناس دیگر  
 و در وزن قمری اولین بار بطلا و دیگر بار بنقره و شش بار دیگر اجناس و  
 پادشاهانهای معانت پرور را یک مرتبه بر می میجند - از اصل و اضافه  
 خدمت پرستان بمنتصب دوهزاری هزار و پانصد سوار - و اسام قلی  
 ولد جان سپار خان بمنتصب هزار و چهار صد سوار سرافرازی یافتند \*  
 هفتم ربیع الانی میرزا عیسی ترخان که صوبه داری تته  
 ازو تغیر یافته بود و متهم و نواهی آن در تپوایش مقرر شده از تته  
 آمده بمعانت کورنش کامیاب صوری و معنوی گردید \*  
 هشتم ظاهر قصبه باری بفروغ ماهیچه رایات گیتی آرا منور شد - و تا  
 پنج روز در آن سرزمین بعشرت تشچیر نشاط افزای خاطر اقدس بودند -  
 و چون عزم تماشای قلعه گوالیار و سیر و شکار آن نواحی مصمم بود \*

شود قلعه ایرج را که در تصرف چهار تیره روزگار بود بدست یاری  
 تائید یزدانی و پایمردی اقبال حضرت صاحب قران ثانی بچستی  
 و پیروزه دست ی سوسواری کشود - و غنیمت فراوان بدست مجاهدان  
 دین و مبارزان لشکر نصرت آئین در آمد - تفصیل این ماجرای  
 عبرت افزا آنکه عبد الله خان بهادر با همهرهان و محمد باقر سرآمد  
 تابندگان زمین الدوله و بعضی مران دیگر از شرقی ایرج که مشرق  
 رویه ملک بندیل است و چهار نگوینده کار از تسخیران باستواری  
 محافظ و مخارج فراهم خاطر بود - و بهادر خان روهیل با فوجی  
 که همراه داشت از طرف شمال - رشید خان و بهادر سنگه بندیل از  
 جانب جنوب یورش نمودند - و عبد الله خان بهادر باقوشون خود  
 پیش از همه هنگامه پیکار گرم گردانید - و دلیران صف در و دیوار  
 پای بسالت فشرده دست همت کشودند - و تا یکسایه پهلوان مردی  
 و مردانگی دادند - و بعد از زد و خورد بسیار و کشتش و کوشش بیشمار  
 از روی جدگاری و اخلاص شعاری پیاده شده از خندق گذشتند - و  
 بقدم چهارت بر دیوار حصار برآمده درون ریختند - و بخسارت  
 پیشگان سیه گلیم گرم آویزه گشته بسا پیرو برنا را به تیغ خونخوار  
 و سنان جان گزار ره گرای فدا گردانیدند - و بهادر خان لیدر کمر جهاد  
 بسته دست جهاد کشاد - و فیل کوه افکن صف شکن پیش  
 داشته در قلعه را بر کند - و با برادران و تابندگان پیاده چون  
 برق جهنده و باد وزنده بچستی و زبردستی دران حصار کوه مار  
 که موئل حصین و معقل حصین پنداشته بسیاری ازان گروه  
 شقاوت پزیره دران فراهم آمده بودند - در آمد - و قریب دو هزار

ناشایسته در مقام فدائیت و شجاعت نیستند

بقصدق فرق مبارک رهائی فرمودند \*

تذکره داستان چهارواژون طالع آنکه اف

برگذاشتن خار بن فساد آن تشریف نهاده نامزد

مرواکب گیتی کشا بگوایار استبداد تازه یافته

که دست خوش فبراس و پامال یاس

کار از دست رفت - خانخانان سیه سالار از

جاده که شانزده گروهی قلعه اوند چیه است

چانب فرور به موضع گذار که سه گروهی آن

الله خان بهادر از گاهی بحوالی بیرج که آ

اولانچیه است و دیدند - و بهادران جاندار و

فدائیت نیستند و جلالات کشودند - و به سنان

دمار از روزگار خاکساران بادیه ابدار بر آوردند

را روزگار به تیرگی و کار به تنگی گرائید - و به

و روی ستیز نمایند - بمهابت خان خانخانان

از راه انزجار و انگسار نوشت - که اگر بمروا

جریده اعمال نگوهیده مال این تبه کار بر

هرآینده بدرگاه سلاطین پناه شنافته سعادت

بهر خدایتی که تعدین فرمایند منت پذیرند

تقصیرات گذشته با انجام رساند - درین اثنا

فوج عجب الله خان بهادر بعرض ملتزمان آمد

چهاردهم جمادی الاولی او با بهادر خان روید



بود . و توان دولت رو با دلال دهاده . خاک جهان اودمی از کونا ددان  
 ر باد ، ششمنی حقوق امک خوردگی و اداب نعمت پروردگی و طای  
 بسن گدا شده سر از ساه راه وفا و وفا بکماره بر ناس . و اندیسم ای  
 گاد و هدالهایی ، اسد دل تدره اس را از رای رشاد و روست سدان  
 پر ناس . و نهانی سری و سرداری و هوای براری و مملکتداری  
 بر سر دند او را هوس خاندن دیر عرو ، اخت . و برای بدش بدن  
 امی کاذبه و آمال باطله با نظام لاک ، طرح ودان و انکادی که در  
 نهانی بداند از نمود انداخته تسامی محال با گات را که داخل  
 ممالک مکرر بود او باز گدا . پس از آنکه بخاوس مودس  
 حضرت خاندن نهانی سهام دولت نظام گرامت . و ممالک سلطنت  
 مدام . و جهان آسمان آرام رسید و روزگار برهم خورد با نظام .  
 برمان قدر تومان نظام المملکساء ز صدور سافت که از امکن پالاکمات  
 آنچه داین سلطنت ابد مدت منافع بود و او از کوته اندیسی در  
 هرج و مرج که هر گدائی کند خدائی شده بود . و هر باسزائی  
 پدید وائی . مضمروف ساده است . دست باز کشاده بدستور سابق  
 بتصرف اولیای دولت باز گذارد . و عود و ثغای خدمتگاری و  
 برمان پرورای را که سرمد است و رسامی است بدست احلاس  
 پرست استوار گرفته دیگر پدرا مود خود سری رخوف کسی که صورت  
 ناکامی و دنا می است نگرد . و امر از بخش خفته و خرد آشفته  
 منجم قویم اطاعت و جدان مستقیم تبعات از دست داده در  
 گدازدن آن محال ، امهال خواهد نمود برمان قصاصا بجانزمان که  
 بنیابخت پند در موبه دکن است صرف صدور خواهد یافت . که با

کس از چهار کفران «مار بهزاران شواری و خاکساری» داشت  
ساداسی و سیدی در کدند حصص از اکر به آب در درخشش  
سعادت دکانوگ شهادت بر آرا... بهار و درختان...  
الاداسی عدالتم شارب در در حادری این سادست اهل...  
و بهار سادس و سادس را بهایست بهار... کرد اید... و نا اید  
اکبر سدرت امر از روی حارگی و زارگی... ماه را بهزاران  
شواری آواره است بهر... کرد اید بود و اردک...  
درخت و ساد از بدیع و این برگزیده آید اندک از او که اید  
دوانت خضر صا بهایست خان خاندان اسامه بهار زلات و تعهد...  
اود ویدد ماهم ایدان بهر ف بدعرائی زید... و مرمان ودر  
نواں عز و دور داد... که چون آن بر کنند دواست آسوده  
بخشت پذیرفته ندانست و وسایله مراعات بدرگاه جهان پناه ماکه ماسن  
خافان هدف ایدم است و ملحمای اسامه هر مسامرو ممد... باز  
گردیده است بهرام پادشاهی مطمئن بوده بتعدیل ساد ساد  
پاشانی بخشت بر افروزد... و از وسوس سادانی و ناوا جس نفعانی  
خاطر و برداخته کسوت خلوص عبادت را بطراز رسوخ اید در طراز  
صدار خان بهر خدمت علم هر ایدتار بر امرانخت...

ار سرانجام این سال همدست اشغال آرد که - نظام الملک از سلطوت  
اموال خادانی دست از محال بالاگرفت که باوندایی دولت آسمان  
مرتبت متعاقب بود باز کرد - گذارتن این مغال برسم احوال  
آرد که - پس از رحلت حضرت جناب مکانی - و بدش از جلوس  
همال آرای حضرت جهانپدای - که روزی بزرگ ضوابط ملک بر او ایاد

نظام المانک از حیثیت سازی و مکانت پردازی مادی و بهر وسیله و  
و جسمی سلاح داران را با شش هزار هزار از دودانیان فرستاد - که  
در زمین شاندریس غبار شورش برانگیخته سپاه نصرت دستگاه را  
مذبذب الحال و متزلزل الحال گردانند و باشد که قلعۀ بدرچندی  
در تحمل و توقف اندی - غافل از آنکه باین وسایط تباہ و مکرهایی  
کوتاه تاخیر در انصراف مهمات دولتمندی که پیشگاران تقدیر برزدانی  
متکفل سرانجام اشغال دولت ابد مدت او شده اند صورت بگیرد .  
و تصویف در انتظام معاملات بخت بلندی که کارگزاران تدبیر  
آسمانی متصدی اتمام اعمال سلطنت فلک عدت او گشته جاری  
ظهور نپذیرد - دریائی روده که دران ایام جاگیر دار بشاوده  
و آن فواخی بود - مثل دوزان و سید دمان بآن خاکساران بادیه  
ادبار که میان دو آب تپتی و یورنه (نوبدا) درآمده خاک ادبار بر فرق  
روزگار خود میبربخانند رسید - و بجنگ و بیگار مالش داده ازان ملک  
برآورد - درین سال فرخنده مال آنچه از مواهب خاقان منقصال  
بروی کار آمده جهانبیان را کامروای ارزو گردانید - پیش ازان است که  
پای سیاح جهان پدما و هم پدایان آن رسد - یا دست صاحب  
پادشاهی خیال بدامن آن - چنانچه قریب چهار لک بیکه و یکصد  
و بیست موضع در بسط سوای فراوان زر نقد بوسیله صدر به طبقه  
ارباب استیغاف مرهمت شده \*

مهاجر جهان گشا و سواکب گیتی بدما متوجه بالاگاهت شوی - و آن  
 امان را کام و نا کام از آتش رب او بر آورد - و کبیر سر کشی و گردن  
 تابشی که مظهر خذلان ابد و منتهی حیران سرمد است - در کنار  
 روزگار او نهاده احوال بدشالشی را عبرت صایه صابر شده تاران مفرور  
 و ثمره رایان آزر گرداند - نظام الملک بحکم مقدس دست از آن  
 محال باز داشته موقوف داشت - که از امان بالاگاهت آنچه  
 بختیار این هواخواه حکم پذیر بود برسدن منشور اقدس به بند شاهی  
 پادشاهی باز گذاشت - اما سید کمال فایده دار بپیر از کوتاهی خرد  
 دل از هر گداز بپیر برگشته بتصرف عمال خاندانی باز نمیدانارد - و از  
 جان دشمن شقوق این جان سپار پابرون نهاده لشکار نامور خود  
 پرستی و خود رایی می بدماید - و چون از عرق داشت نظام الملک  
 پسر دلا و اندیشه کوتاه سید کمال بعرض ایستادگان پادشاه مرید  
 جهاد دانی رسید - از پیشگاه سطوت فرمان شد - که خان زمان بالشکر  
 فیروزی بالا گهاک بر آمده سزای شایسته در گذار او نهاد - و پیر را  
 که از اسکنه نامور و بلاد معتبر دکن است و ده گورو نام جمع آن  
 است از دست تغلب پرست او باز ستاند - پس از آنکه خان زمان  
 بموجب حکم جهان مطاع بالشکر دکن و خاندان بخواستاری پیر رسید  
 سید کمال از شکوه جنود انبال و هیبت افواج دشمن سال اظهار  
 نداشت و خجالت نموده عذر جرائم خواست - و پیر را با ولایت  
 دولت باز گذاشت - خان زمان آما بآئین پیشین به صف شکن خان  
 ولد سید یوسف خان رموی سپرد - با مهاجر فیروزی پسر هانپور  
 مراجعت نمود - هنگامی که خان زمان بتسخیر پیر متوجه بود



## اماز دوم سال فرخ مال از دور اول جاورس هندوس

اور مده عرقه حمانی الذامده ال هزار سی و هشتم هلالی  
مطابق هشتم صلا بهمن دوم سال شصت و سه سال از اورفک آرائی  
مندان گورون برادر گورس روزگار و نواد باستانی در افراسیاب - طوطی  
دشاد هم افراسیاب آید صاحب - وزمنه شادمانی دور و نزدیک  
را مسرت آید درین تاریخ معانی خان که در گدای براف  
دهد را از عیان معظمان و اخبار مدرکات اعلیٰ حضرت با  
دیگر معظمان حرم محترم حضرت زید الدیلمی  
لاهور بشار السلام اکبر آید رسیده روانه اسرار امان شده بود در  
گوالدار نژادین بوس صاحب حاکم روم پیشانی گردان - فرخنده  
چشمی و زار روز و نازک در مده سارم این سال و سی و هشتم  
بهمن یوم شصت و سه امرا بی سوسی با و زده سال سی و هشتم و  
هشتاد و سه سال سی و هشتم از سندان زندگانی عوادین حضرت  
همایانی آرایش یافت - و انوار کاهوائی بروی همایان  
کشاینت - آن کوه و قار آسمان مدهار دگرینه بطالای خالص و مرند  
دیگر بدعده و ده بار با حداس دیگر بر سینه آمد - و چون گویم که آن  
استاد و زی نازه و مدیری می افکاره با و - نگارش ما ارج نشاط و  
ایضا و سرانجام بخشش و تحسینش که درین محفل میض

مهر دگر و پانزده لگا رویده که او بعنوان همصاحب گذارید، این پیرانی  
 رسیده و چون حکم بود که سنگی مدال و نظار ادیس در آردن چهل  
 میل پیشکش نمود - و در آن کرام حسب الحکم از جمله خاکسار  
 ها که در تصرف او بود موافق منصف چار هزار سوار باو  
 واگذارند و ده راده خان جهان لودی و عدالته خان بهادر و سید مظفر  
 خان و چهار سنگه بدیل بهادر او مطابق طلب همکارتان نمودند - و  
 معمر شد که با او هزار سوار و دو هزار پاداه بدیل در دکن خدمت  
 نه اند - و آنچه از محال همسایگان بسیم و تعمی در تصرف دارد  
 واگذارند دیگر پدرامون آن امکنده کردند - خاندان لودی که در اثناء  
 روانه شدن از سالوه بدرامت سعادت زمین بوس حسب الحکم  
 به ندبه چهار تیره روزگار پرداخته بود صرف گورنش اداخته  
 هزار ارفی دگر و بدست و شش میل پیشکش گذارند و از پیشگاه  
 نوازش خاندانی هدایت خلعت خامه و چند هر صومع با پولکدازه  
 سر امراز گشت

سیوم سبابت خان خاندان که نظام صوبه دکن بار نامزد  
 شده بود خلعت دادر و دو امپ از طویله خامه یکی با زین  
 طلا و دیگری با زین طلا سر سبابت برادر خان بصاحب صوبه  
 دار الملک دهلی سرانندگشت نظر بهادر خورشیدی بفوجداری شرکار  
 هدیه سر امراز شده دستوری دانست

هشتم قلیچ خان خلعت و صوبه داری اله آباد و باضامه  
 پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب ده هزاری ذات و دو هزار  
 و پانصد سوار بلند پایه گردید





چهرانیان نشود - و به طای بیگمیان جیبها و دامن نیازمندان بر  
امرو - عالمای عالیخان را شگفته گردانید \* بیت \*

چو بستان تازه شد از باد نوروز \* جهان بستد بهار عالم افروز  
بذشته سر بر آورد از لب جوی \* زمین گشت از ریاحین غریب گوی  
ملک را نوزده بر مسند ناز \* بهشت رنج سوز و گنج پرداز  
پوگل پیشانی دولت کشاده \* بدالین پشت و دوات باز داده  
درین روز خجسته برده لک روپیه مالیکه حضرت مهد علیا محتار  
الزمانی یک لک روپیه افزودند - خواججه ابو الحسن باضافه هزار  
ذات و هزار سوار به مرتبه والی شش هزار ذات و سوار مرتقی  
گردید - اراکشان را از تغیر مهابلخان خانخانان که خانزمان پسرش  
بنیابت او بنظم مهمات صوبه دکن می پرداخت چنانچه گذارش  
یافت بعدایت خلعت خاصه یا چارقب طلا دوزی و شمشیر صریح  
و صوبه داری دکن و دو اسپ از طویله خاصه عراقی و ترکی با زین  
طلا و سطلا و فیل از حلقه خاصه با ماده فیل سر بلند ساخته  
رخصت فرمودند - و خان زمان را بدرگاه جهان پناه طلبیدند - و  
خدمت والا مرتبت دیوانی کل از تغیر اراکشان به علامی افضل  
خان شیرازی که در ایام سعادت انتظام پادشاهزادگی نیز دیوان کل  
بود مقرر شد - و بر منصب او که چار هزار ذات و دو هزار  
سوار بود هزار ذات و پانصد سوار افزودند - تاریخ وزارت او \* ع \*

شد فاطون وزیر اسکندر

یافته اند - او در دار العلم شیراز مراتب دانش آموخته به هندوستان  
بمقامت نشان آمد - و برهنه منوی بخت پیدار در زمرة ملازمان

نهم عادل خان را بارمال تشریف زرین با ناری سپیدین  
 مصوب شواجه طاهر گرز بردار باید پایگی بشیدند - پیشکش  
 شیرخان باظم موبد کجرات در فیل با بنابس کجرات بنظر  
 شورشید اثر در آید \*

یازدهم میرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ باضافه پانصدی در صد  
 سوار به منصب هزار و پانصدی ششم سوار ششصد و شصت  
 چهاردهم پرسوجی برادر کهیلوچی به منصب صد و شصت  
 و پانصد سوار سرافراز گشت \*

### گذارش جشن نوروزی

اورنگ آرای چرخ چارم ظلمت زدای هفت طارم روز سه شنبه  
 بیست و چهارم و جب سال هزار و سی و هشتم هالی رایات اعتدال  
 به بیت الشرف برافراخت - و چهار روزگار نه گلهای یازنگ  
 ویوی و شکوفه های شگفته رو برافروخت - چون مدانی گردون اساس  
 درون قلعه والا انجام یافته بود - خدیو ایند پرست دریا دل دارین روز  
 عالم افروز از منازل ایام بادشاهزادگی بعد از توقف بیست و دو روز  
 بدواًتخانه معلی تشریف فرموده بتخت ساعی که ازان نظرات  
 آسمانی سعادت جاودانی درپوزه نماید نشست پادشاهی و مسند  
 جهان پناهی را بجلوس مقدم آسمانی پایه گردانیدند - چنانچه  
 فرودین عالم آرا داشت و کهسار و درو دیوار را برپاچین رنگارنگ  
 و سبزه های گوناگون زیب و زینت بی اندازه بخشید - بهار دلکشی  
 انصال خلیفه الهی و بذل بی پایان درهای شادگمی بر روی

نیمت بیست و هفتم مبلغ ده هزار روپیه به مساجدان بذل  
فرمودند - و سه روز شد که هر سال این مبلغ درین شب مبارک - و  
ده هزار روپیه در شب پانزدهم شعبان - و سی هزار روپیه در ماه  
مبارک رمضان - و ده هزار روپیه در عشره اولی محرم - و ده هزار  
روپیه در شب نوازدهم ربیع الاول - بمساجدان و نیازمندان عطا  
فرمایند - از روز سیمینت اندوز تحویل تا شرف آفتاب از همگی  
پیشکشی که حضرت مهد علیا محتاج الزمانی و پادشاهزادهای  
والا مقدار و امرای عالی اعتبار و رای یمن الدوله گذرانند  
در شب هشت لک روپیه بشرف پذیرائی رسید \*

شب پانزدهم شعبان ده هزار روپیه با صاحب نیاز عذمت  
نمودند \*

هفدهم معتقد خان را فوهدار اجبار ساخته رخصت فرمودند \*  
بیست و یکم منزل رکن رکن دولت آصفخان بقدم سعادت  
لزوم پایه آسمانی ناست - او بعد از تقدیم مراسم پادشاه پیشکش  
گرامیایه از اسام جواهر و صرغ آلات - و تحف روزگار - و نوار  
هر دیار گذرانید - ازان جمله متاع سه لک روپیه درجه  
قبول یافت \*

### وفات پادشاه زاده دولت افزا

هشتم رمضان قره العین سلطنت پادشاهزاده دولت امرا از  
شورشگاه دینار و بارامگاه آخرت نهاد شهنشاه حق اگاه غبار کدورتی  
که از شفقت پدری بر آینده خاطر مهر ناظر نشسته بود بمصداقه

لایرگاه آسمان جاه «خطوط شاد» و «پهن تربیت پادشاه» و «نیلستان نواز»  
 و «نیل پرور آداب» و «نیل» و «لوک» و «صواب» و «زانت» و «کواپ» و «دیگر لوازم»  
 این اسم گذار - و «مواسم» این سان «خطار» - «کسب نهوده» «مسند» این  
 «ایه» «گراد» «ایه» «گشت» - و «مست» «نظام» «مهام» «در» «اصافی» از «تندر»  
 «علا» «به» «مجموعه» «که» «فامش» «محمد» «امین» «است» «مهر» «گردید» - او  
 از «سادات» «موسوی» «شهر» «نمان» «معاهدان» «است» - «برادر» «کلانتر» «میر»  
 «جلال الدین حسین» و «دو» «برادر» «زاده» او «میر» «رضی» و «مهر» «رویح الدین»  
 «محمد» «بموجب» «صدارت» «شاه» «عباس» «رسیدند» - و «برادر» «زاده» «اش»  
 «پادشاهی» «شاه» «میر» «و» «بزرگشند» - او «نزد» «حاکم» «گل» «کنده» «محمد» «فای»  
 «طیب» «الملک» «رفته» «وزیر» «که» «با» «مطالع» آن «ملک» «میر» «جمله» «گویند» «س» -  
 و «بعد» از «رحلت» «محمد» «فای» «بوطن» «باز» «گشت» - «چون» «در» «آنجا» «رفت» او  
 «بزرگ» «شاه» «عباس» «نیک» «نشد» - «بر» «هفتمانی» «سعادت» «روز» «از» «روز» «بعد»  
 از «طالب» «حضرت» «جنت» «مکانی» «روی» «امید» «بآستان» آن «مغفور»  
 «مغفرت» «مجبانی» آورده «در» «ملک» «ملازمان» «ملک» «گردید» - و «بعد» از  
 «رحلت» آن «پادشاه» «چم» «جاه» «داخل» «بنده» «ان» «این» «دولت» «این» «پیوند» «گشت» -  
 «دست» «خان» «باضافه» «پانصدی» «ذات» و «هفصد» «سوار» «بمنصب» «دو» «هزار»  
 و «پانصدی» «هزار» و «پانصد» «سوار» - و «افند» «خان» «بفوجدار» «چم» «باضافه»  
 «هزار» «سوار» «بمنصب» «دو» «هزاری» «دو» «هزار» - و «از» «اصل» و «اضافه» «اکرام» «خان»  
 «بمنصب» «دو» «هزاری» «هشتصد» «سوار» - و «فوالف» «پیک» «ترکمان» «باضافه»  
 «پانصدی» «دو» «بست» «سوار» «بمنصب» «هزار» و «پانصدی» «ششصد» «سوار» - و  
 از «اصل» و «اضافه» «ملک» «خان» «بمنصب» «هزاری» «دو» «صد» و «پانصد» «سوار» -  
 و «میر» «پیک» «بمنصب» «هزاری» «دو» «بست» «سوار» «مغفور» «گشتند» -

اور انکے لئے یہ استدلال پیش کیا کہ اگرچہ ایک ایسا آدمی  
 از خود سے کمالیہ قرار دے گا مگر اس کا ہر کام اس کے  
 لیے ہمارے سامان رسد و انفرادیت کے در کمال کی تلاش و ترقی کا  
 گریز نہ ہو۔ غرض ہمارے از اصل و اساس منصوبہ ہر قسم کے  
 و اصلاحات کے تہذیب داری کے ساتھ کوازیں ہوتے ہیں +

و رسیدن بختری بدک از نعل فرمان فرمای ابران

شاہ عباس درسم رسالت بدو کا آسمان جاہ

در اندامی اندرین دانه‌ها در میان . کم کم هفتاد و هشتاد و نه  
روز اقامت خان و "م" دوران گذار دانه‌ها که ساه عیال و مردمان  
فرمای ایران که از دراسته و کداسه بهرّه و امور است در اقام  
دانه‌ها در گذر خدیو اقبال از ملهور آثار بهروزی و امعاجی اخبار  
بهروزی تأمل و شد - از و سائر ماردین آن دیار و اجتماع نه ائیل  
بهانه و خصایل رسیده و اوضاع گزیده و اطوار پیدا شده است که  
اورنگ خلافت پس از حیف رفت همیشه مکانی بسوی خود شده بود  
این آگاه خرد و خواست داشت - و بدین سبب مکرر بار سال  
به فرا و اسفار اظهار دانه‌ها و همیشه صفت می نمود - و راه موافقت  
و دانست می نمود - در دولا که هر روز و عصر بنای مردمان سا  
و مرق عرش گرا داد داده گردید و طایفه عالم آرائی این مهر  
سید بهر چه اندرین زمان و زمان را در گروست - ساه پس از شفقان  
این خبر در مازندران بهر چه بدگرا که از مستعدانش بود بپایندت  
بجای پس سعادت مافرس فرستاد - و به او بر گذارد که چون از فرستادن

دانش بلند . و سکاچائی حق بهانه - زبونده ! مرده بکاه رسیده  
 مرا آید - و با یکی غم و اندک مملکتی اقبال و به او مالک - بان  
 مالک دوران حضرت مرید و الا را به اسم ملک او توانا حضرت  
 تسلیم بخشیدند »

غریب و وال ملک و پدر مرید . انکاه اولدای درک رسیده  
 ایامی اینهاست و در ایامی دعای دواست که در آن روز در آن  
 و وال بادشاه در آن روز اسم او و به از از جهان بر آن رسیده  
 به ایامی که تمامی سال مبارک رمضان بطاعت و موم گذرانیده  
 بهای هر روز و در سفر به ارباب احتیاج عطا فرموده تا فرزندانی  
 و سکه آسمانی بهمانگاه نشرفتند برده به از او بخشود و تمام ادا  
 نمودند . و به شخصه سرانجام دولتخانه والا را فروغ بخشیدند  
 و در رفتن و آمدن مالی کاتب خواهش کردند و جان نثار  
 خان را از اهل و اضافه به نصیب دو هزار و دو صد سوار و  
 ساد احمد را بفرستادند و کالفر و عذارت فل سرافراز ساختند  
 در دنیا از نوشتن و واثع نویس کمال بعرض استانداران پادشاه  
 مخالفت « صدر دادند - که لشکر خان و و به دار کمال جمعی از بندگان  
 پادشاهی را بسرگردگی با چو فلنج و خاخر خان و عوض با یک وادشال  
 بدست وادع باصمان ( که کهنه وادع و سرانی بود در سرحد کمال و بلخ  
 و پس از آنکه در مسعود خان از کابل رار نموده از راه غوریند و  
 بولایت خود داشت - بلایوش در اتانده استراف از راه فداک  
 بایمادات خود دران فاعه جویی از اوزبک به بطریق تهانه گذاشته بود  
 و اوزبکان بگفتند او بمرست وادع و جمیع آنروز پرداخت ( فرستاد

و آنکه بفرمانک داری بهترین این طبقه بود - و نقطه مقابل پدر  
 بود از شب دوشنبه غره رمضان سال نهم و هشتاد و هشتم هلاکی  
 در بادیه هوا واقع شده - و در سن هجده سالگی از خراسان به قزوین  
 منتقله بجای پدر که از سلطنت جزناهی نداشت بر مسند شاهي  
 نشست - و پهل و دو سال در مملکت خویش کامیاب سیاست  
 ریاست بود - و با استقلال تمام اجرای اوامر و انضامی احکام  
 بذات خود می نمود - اما پیشتری بی رعایت شریعت غرا و  
 متابعت ملت بیضا بخوازش نفس مبعی و بهیمنی بروی کار  
 می آمد - و قدر درجه والای سلطنت نشناخته پیوسته بصحبت  
 اراذل مشغوف بود - و هسگی همتش به تربیت افاضل مصروف - و  
 از مهر پروری و عاطفت گستری که سراز بزرگ پادشاهان و فیا و از  
 سترگ جهاندارانست عاطل - از کثرت سفاکیش جمعی کثیر بسند  
 سینده بر حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی که آرامگاه  
 پرا گندگان روزگار بود - و پناه جای شکستگان هر دیار - رسیدند - و  
 به قزوینی دستگاه و فروانی جاه کامیاب صورت و معنی گشتند - و  
 چون پنجاه و نه سال و هشتاد ماه و کسری از عمرش سپری شد -  
 و هنگام قضای محترم که بهیچ دعائی و ثنائی باز نگردد - و وقت اجل  
 موعود که بهیچ حرزی و فسونی کوتاه و دراز نشود - در رسید -  
 بهر نفس امرای متضاده مثل حمی و اسهال و سوء القینه که از  
 شرب مدام بل ظلم دوام ناشی بود پایان شب دوشنبه بیست و  
 ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هشت هجری در اشرف  
 سازندگان از سپیدی مرای دنیا بدار الهی آخرت انتقال نمود - از

او جزئیات غرضی دیگر نیست باستعمال تمام دولت ملایمت  
 دریابد - و روزی چند به سعادت حضور مستعد گشته رخصت انصراف  
 حاصل کند - و به سرعت هرچه زیاده تر معاودت نماید - و بر کیفیت  
 احوال فیض اشغال آن مطلع خورشید کمال مطلع گرداند - و  
 صحبت نامه مشتمل بر شعر این مودت کبری و مندی از پیاس  
 این نعمت عظمی مصحوب او ارسال داشت - اگرچه پیش از وصول  
 ایرانی و مشور بآستان مقدس خبر رحلت شاه بمسامع بقایق  
 مسامع رسیده بود - اما از آنجا که اعزاز فرستاده های سلاطین والا  
 شکوه سجیه رضیه این پادشاه صورت و معنی است - پس از رسیدن  
 او بحوالی دار الخلافت بیست و چهارم ذی القعدة معتمد خان را  
 بجهت سر بلندی و اعتبار او باستقبال فرستادند - سفیر مسطور  
 برفاقت خان مزبور بآستان اقبال رسیده چهره افتخار بتقبیل ساخت  
 بحال بر افروخت - و بتقدیم مراسم کورنش و تسلیم مهر عزت  
 برافراخت - و باد تمام نامه را گزینیده معروض داشت - که  
 شاه بمجرد وصول نوید جلوس مبارک از فرط انبساط بنده را به  
 تهنیت گذاری روانه ساخته اند - عنقریب یکی از معتمدان را با  
 تحف و هدایا بدرگاه معالی ارسال خواهند نمود - خاقان دریا نوال  
 او را بعنایت خلعت و جیفه مرصع سرفراز ساخته بانعام بیست هزار  
 روپیه دامن امیدش بر آوردند »

### لختی از احوال شاه عباس بر می نگار

او بعد از شاه اسماعیل که بنحی او سلطنت پدرمان صفویه  
 رسیده از فرمانروایی و کشور کشائی و ضبط مملکت و نظم ولایات



بجانشین پریمی کار نیامد - اما چون در سلسله سنییه صفویه شیر او بهرگز  
از زندگی و بیندگی نداشت - زینب بیگم عمه شاه و خایفه سلطان  
وزیر و عیسی خان قورچی باشی که با شاه نسبت مصاهرت داشتند  
و زبن خان یکدای که پیش از سفارت هندوستان و بعد از سفارت  
چندی ایشک اقاشی باشی بود و پس از آن توشمال باشی و بعد  
از آن به پهلپسالاری ایران رسید - و یوسف آقا خواجه سرا و سایر  
اعیان بر جانشینی سام میرزا اتفاق نموده مکتوبی بمتمصلیان  
مهمات صفهان که دارالملک ایران است محسوب معتمدی برسم  
استعجال فرستادند - ارباب حل و عقد صفهان پس از آگاهی  
بریفه معنی سام میرزا را که هزده ساله بود از خانه که با والد دران  
نظار بند میبود برآورده در جمادی الثانیه سال هزار و سی و هشتم  
هلالی در دارالملک مذکور بتأیید مقرر آن دولت بر قالیچیه سلطنت  
نشانده بشاه صفی ملقب گردانیدند \*

والده وردیخان باضافه پانصدی ذات بمذنب دو هزار و پانصدی  
دو هزار سوار - و خدمت پرستخان باضافه پانصدی ذات بمذنب  
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مختارخان از اصل و اضافه  
بمذنب دو هزار و پانصد سوار مفتخر گشتند - سلطان یار  
ولد الله یار کوکه بمذنب پانصدی دو صد سوار سراقرازی یافت \*

دهم فی الحجه عید قربان نوید مزید عشرت و کامرانی داد -  
و هدای کوس مسرت و ندای تهنیت زمین و زمان را در گرفت -  
شهنشاه حق آگاه بعیدگاه تشریف برده نماز از روی نیاز بتقدیم  
رسانیدند - و همعنان دولت پاینده و سعادت فزاینده مراجعت نموده

شرط ارتکاب منکرات جنسی پیش از در گذشتن فتور نسایی از پیشانی  
 و قوت سرایت امسب را یافته بود . هائز بار راجع تفتن نیز و تکفین  
 پرداختند . و از این جهت که بعد از فوت خان اوزنگس در مشهد  
 مقدس نسبت به مرقد شاه طاهر امسب منکب آنچه نباید و نشاید  
 گذشته بود . سه صندوق ساخته به شاه را در یکی از آنها بنامی که گذشت  
 کسی آگهی یافت گذاشته یکی را به نجف اترک دوم را بکرمانی  
 مهلا میرم را به شاه مقدس فرستادند . و مقور ساختند که در هر  
 سه مقام کرامت انتظام صورت قیام نمایان باشد . کریم آفرینار شاه  
 را بفضل و عنایت خویش . که رهائی از باز پرس آنچه از او بر  
 خالیق رفته منحصر در آن است . مغفرت گرامت کند . او سه پسر  
 داشت . صفی میرزا . سلطان محمد میرزا مشهور بشهادتیه میرم  
 باسم جد . اسام قلی میرزا . صفی میرزا که نواده چمن اقبال او بود بیست  
 و هشت ساله سابق محرم سال هزار و بیست و سیوم قجری در گذشت  
 گیان در اندامی آنکه از خانه خود نزد شاه می آمد بحکم شاه بمظنه  
 بی اخلاصی بدست بهرود نام غلام چرکمر بقتل رسید . و بعد از  
 دو شب امروز برخصمت شاه بمراسم تجمین و تکفین او پرداخته مدفون  
 ساختند . و دو پسر دیگر باوجود بی گناهی نامر او محمول گشتند .  
 از صفی میرزا دو پسر مانده بود . سلیمان میرزا که از دختر زاده شاه  
 اسماعیل ثانی متولد شده بود . بعد از قتل صفی میرزا آن پدگناه  
 نیز محمول گردید . و سام میرزا که مادرش سربه بود او را همواره  
 در پیر گیان محرم میداشتند . و رخصت آمد و شد مجالس و دیدن  
 مریم نمی یافت . اگرچه از شاه هنگام رهاست وصیتی در تعیین

فوت او چون نظام الملک استقلال بهم رسانید با نظام الملک می  
بود - و از آنجا که خاتمت کار او نیکنامی و عاقبت روزگار او دوستی  
بود - و بر جرم پوشی و عذر نیوشی این مظهر رحمت الهی  
آگهی داشت - از کردار ناشایسته و هنجار ناپایسته زانم گشته -  
پس از آنکه بجلوس میمنت مانوس جهان صورت و مدنی آرایش  
یافت - و چمن زار دنیا از خار فتنه و فساد پیرایش - مکر را عراض  
مستعمل بر استغفای جبرایم بدرگاه عالم پناه فرستاد - و چون بذیل  
فدااست و شرمساری که ذریعه مذیقه سلامت و رستگاریست -  
متممک بود - ملتئم او شرف قبول یافت - و بعدایات بادشاهانه  
مستمال گشته بسعادت آستان بوس رسید - و از آنرو که مستحکم نوازی  
و بنده پروری شیمه کریمه این حضرت آسمان رتبت است بخلعت  
و منصب سه هزار ذات و ده هزار سوار و خطاب قدیم سر برافراشت \*

نهم سرفراز خان باضافه پانصد ذات پانصد سوار بمنصب  
چهار هزار سوار بلند پایگی یافت - ده هزار روپیه مقرر این ماه  
بمساکین و ایتام رسید \*

مقدمه فیل سفید که از غرایب روزگار است

خواجه نظام سوداگر که در تجار معتبر بفرزونی ثروت و دستگاه امتیاز  
داشت کسان او که پیوسته بسفر دریا و بنادر در دست آمد شد  
میگرفتند - فیلی خرد پانزده شانزده ساله برای او خریده آورده  
دران وقت از لغری و خرد سالی رنگ مشخص نداشت بعضی  
شناسکان این پیکر بدیع بران بودند که سفید خواهد شد - چون  
خواجه نظام بحکم حضرت جنت مکانی برای اجماع یاقوت و نفایس

پادشاه قریان پور را خنثی - و در تشریف بردن و آوردن به حبیب و نادین  
نیاز مندان با تین مقدر بر آموختند - زیر دست خان را با اضافی دو بیست  
سوار به حبیب هزار و پانصدی هشت صد سوار مریاند گردانیدند \*  
پنجم مسترم سعید خان باضافه هزار و ششصد سوار به حبیب صد  
هزاری دو هزار تازاب بیعت بر افراخت \*

هفتم خواجه صابر که در ایام پادشاهزادگی از بدههای معتبر  
بود بتجدید مدینه فلک رتبه فایز گردید - و دریا بار بخشایش  
پادشاه و خسار روزگار او را از غبار عصیان پاک گردانید \*

گذارش این داستان که دامت افزای ناسپاسان است و مسرت  
افروز حق شناسان برسم اجمال آنکه - چون عبد الله خان از رای  
نادرست - و عقیدت مست - و مزاج ناستقیم - و قلب غیر ملایم -  
هر کس چشم از عنایات پادشاهانه - و حقوق تربیت ملکانه - پوشانیده -  
مصدور حرکات ناپسندیده گشت - و از روی ناسیاسی قدر الطاف پادشاه  
صورت و معنی نشناخته پیش عاقل حدیثی رفت - و چون مدبر فراخور  
توقعش پذیرا گشت - در آنجا نیز ثبات قدم نورزیده با خانجهان افغان  
صوبه دار دکن سازش نموده نزد اوبه برهانپور آمد - و بغرمان والی  
حضرت جدت مکانی در قلعه آسیر محبوس گردید - خواجه صابر  
که در آن هنگام به نصرت خان مخاطب بود - نسبت دامادی خان  
مذکور منظور داشته حرمان دولت ملازمت که سرمایه خسران ابد  
و خندان سرمد است بر خود پسندید - و پایه نوازش این برگزیده  
الهی که سلاطین بخداست گذاری او مفتخر اند - و خدمتگاران  
بفرمانروائی ناخرسند - ندانسته - پیش عاقل شتافت - و بعد از

بدنک شدن پاد میگردند و آن ابیات را بهمان ترتیبی که شعرا گفته و خوانده باشند از بر خوانده ده بیت دیگر بهمان وزن و مضمون در بدیهه می گیرند - پس ازان که این کار شکوفه چنانچه بعرضه مقدس رسیده بود بوقوع آمد هر دو را بخلعت و اذعام هزار رویه سراسر از ساخته رخصت فرمودند \*

هشتم خان زمان از دکن بدرگاه کیوان جاه آمده احراز دولت کورنش نمود و جاگیر او در سرکار سندهل مرحمت شد \*

دهم جمشید خان عبد الطیف نام خویش عظیم حبشی بیادری بیشت در سالک بندها منسلک گشته بمنصب هزاره ذات و هزار و پانصد سوار سردمداری یافت \*

چهاردهم اورنگ آرای جهانباغی با پرورگیان مشکوی جلال و پادشاهزاد های والا اقبال بمنزل یمین الدوله تشریف فرمودند - و از بتقدیم مراسم نثار و پانداژ و پیشکش پرداخت - خاقان بنده نوار دوروز دران ابتدای نشاط امکنه بعشرت گذرانیده روز چهارشنبه با سعادت ابدی و دولت سرمدی بدولت خانة معلی مراجعت نمودند \*

فرار نمودن خانبهان لیدی از دار الخلافت

اکبر آباد بیادید سرکشتگی ویریشانی باغواهی

ضالالت و نادانی

هرکه ناصره کار ناص عیار است بفرونی اسباب قروت و جاه و فراوانی مواد سکنت و دستگاه چشم از حقوق تربیت ولی نعمت و نوازش خدیو دین و دولت که اسباب کامگاری و مواد نامداری

دیگر به پیگو رفت این فیل را در جاگیر سید دابر خان باره که باه  
 رابطه یگانگی داشت گذاشت - بعد از دوازده سال که تحت جوانی  
 رسید و بالید و رنگش سفید مایل به سرخی بر آمد - سید مذکور  
 بدرگاه والا فرستاد - ازان رو که از دیر باز مرغوب و مطلوب بود یکجایی  
 موسوم گشت طالبی کلیم این رباعی گفته بهمانه شایسته  
 که سیاب گردید \* نظم \*

هر فیل سفیدت که مبینان گزند \* شد بهشت بلند که او دیده فکند  
 چون شاه جهان برو بر آمدگونی \* خورشید شد از سپید صبح بلند  
 یازدهم چنگیز واد عاقر حبشی بمدد طالع بتقدیل آستان  
 گردون مکان سرافشار بر افراخت و به نهایت خلعت و الامام ده  
 هزار روپیه چهره اعتبار بر افروخت - و پانزده هزار روپیه سالیانه  
 او مقرر شد \*

بیست و سیوم اسلام خان باضافه پانصد سوار بمنصب چهار  
 هزاره ذات دوهزار و پانصد سوار سرافراز گردید - هر دیرام از اصل  
 و اضافه بمنصب هزاره هفصد سوار سربلند گشت \*

چون صید هنر پروری و هنرمندی نوازی این درگاه آسمان جاه  
 در ربع مسکون اشتهار یافت - و صورت گرمی بازار نادره پردازان  
 جادو آثار که در پیشگاه اورنگ جهانداري در نهایت کامکاری مسرت  
 اندوز اند در هفت اعلیم انتشار \*

پنجم صفر یمن الدوله دوزنارهار تهرتی از نظر اندس  
 گذرانیده معروض داشت - که این هر در ده بیت هنری را  
 که ده شاعر بزازگی گفته باشند و گوش زد هیچ کس نشده باشد

ستایی فرماندهان و توان بجای نوازش نظم معروف در اندیشه مصحح و در بیان نثار خان از جدار فرستادن آ - ناسیاس بی اساس از بحمت و صداقتی و روزگار سرورندگی از جاده بندگی پا بدرون نهاده و مراسم اندامبال و لوازم اطاعت پذیرداشت - و دورنگی و دورویی را که مکدرون فمدر خطا پذیر او بود اروی روز انداخت - و بجان نثار خان در برابر شجاعت احکام آمدن پاسخی که مطابق مطالب باشد گذارش نمود و چون از خبر جواب گزین نصیبه داشت - سر رشته سازکاری از دست واهشته جان نثار خان را بی عرضه داشت مشتمل بر اظهار بندگی و خدمت گذاری و ابراز اخلاص و فرمان برداری رخصت نمود - جان نثار خان در حدی که مکتوب جهان نور از جناب پیر احمد اباد رسیده بود بعثت والا آمده آنچه ازو فرا گرفته بود بعرض اندس رسانید - چنانچه در آغاز این نثارین نامه گذارش یافته و از آنجا که انجام کارش بدنامی بود - و احتیاج روزگارش ناکامی - از حقوقهای نعمت پروردگاری و آداب دهک خوردگی این دودمان والا شان که بوسجله آن از حنفیض نوکری و خدمتکاری عبد الرحیم خانخانان باوچ سروری و سرداری رسیده بود چشم پوشید - و بدون ارادت و عقیدت این حضرت والا رتبت گسیخته با نظام الملک در مقام مدارا و ملایمت شد \*

\* به بین که از که بریده است با که پیوسته \*

و محال بالا گهاقت دکن را که دران وقت پنجاه و پنج کرور نام جمع آن بود - سرای احمد فکر که سپهدار خان از پاک گوهری و سعادت وری پیافسون خدمت و اعسانه فریب آن مکار نابکار سرور نیارده

او بطفال خدمت گذاری و درمان برادرانش ساخته و پیرایه  
 نموده است باز پوشیده با سپاسی و حقوق ناشایستی را که سر برآید به سنی  
 و تپه سنی است و برای سر باندی و دوات سنی داد - و  
 مهلت بدمان و فرصت طعمان را که برای انداختن شهران و وصال  
 و گون آوردن خندان و نکال داده اند از انواع دوستگیری و دواهی  
 نیک و چامی داده رسته آردال و سلسله آسانی دواز گرداند -  
 غافل از آنکه هرگاه سرور را بر بر آید و کدوس بر باندی گرابد  
 اگرچه در نظر ظاهر بندان آن در هوا پروازی کند - و این سرکشی  
 اندازی - اما خردمند دور بدن بیکو داند که عاقبت آن پرواز هلاک  
 گزیدن است - و عاقبت این انداز سر بردن - مصداق این مقال  
 احوال خسران مآل خاتجهان لودی است - آن باده پامی اندازی  
 را که بعد ازین همه جا به ببر که نام اصلی آن بد اصل است مذکور  
 خواهد شد - پس از ستار شدن حضرت جنت سنی و پیش از  
 جلوس مظهر الطائف سجایی - حضرت گیتی سنی - بمقامات  
 خندان آیات بهاول نا قبول و در بانی ضلالت اندام و سکندر تبهر اختار  
 و کلمات خسران بنیات - دیگر هم نشیفران بد - و خوش آمد گویان  
 بی خرد - خیالهای فاسد - و فکرهای کاسه که غول راه شوریدگان  
 تیره روزگار است - و دیو طریق شولبدگان تبهر کار - در سر هوش پیم  
 و دل هرزه گرا افتاد - و مصدر اعمال بگوینده - و اعمال بپسندیده -  
 که پیشه با بخردان بد آئین است - و اندیشه کوتاه پیمان باطل گزین  
 گشت - حضرت خاقانی از روی نیک سگالی که ابواب آن بر روی  
 نیک و بد باز است - پس از ستار شدن خیر شغفار شدن حضرت جنت



و بمسئول عواطف و قبول مآثر طمان و مسما مال و مکر و اذکار .  
 از پادشاه و مراسم پادشاهانه و در میان و فیضا نفاذ و صرف و باد و ...  
 که بدستور سابق صحنه داری دکن بار تعویض نموده آمد - بر سرمدان  
 و در میان عنایت عنوان ده مرهیدور رفته در تقدیم مراسم آن سحر  
 باغ نماید - او از مالیه به برهان پور برگردیده و اندک نظام مهمانان  
 صوبه اندغال نمود - و چون بعرض اقدس رسید که ولایت پالاکها  
 را که بدظام الملک داده بود بدصرف در نیاز و در حال مردم  
 نظام الملک متصرف آمد - صاحب صوبگی دکن و مهمان خان  
 تفویض فرمودند - پس از آنکه او به سعادت ملازمت به سندسندگ است  
 هر چند گفتار سخبران راست گذار و اطوار آن برگشته روزگار -  
 خلاف اخلاص و اعتقاد مسجون و مسامد نگاشت - از و به دست  
 بردباری - که گذرن مصلحت ملک داری است - اندر و زنی ده نهادند -  
 و در مدت هشت ماه که سرب اندوز حضور بود هرگز انی که در سر  
 بر هیچ افعال و موجب خجاست و انفعال او باشد - ازان چه شده و در  
 سروت و در یا بار و ذوت سر بر نیز - اما او از کردارهای باسایسته  
 خوبش همواره در توهم و تندیب بود - و او از اغوای در رویان فتنه  
 انگیز - و اصفای کلمات نورش افزای و هشت آمدن - پندیده در  
 اندیشه های بی جا و فکرهای ناسزا - و از آنجا که در کارخانه تغذیه  
 اسباب ناکامی و مواد بدنامی آن تبه کار به انجام یافته بود شبی  
 لشکری به سر مختص خان از سرورنده سری و فتنه گری با پسرانش  
 گفت که امروز فردا شما را با پدر مقید خواهند گردانید - کوتاه  
 اندیشان جهالت منش به ملاحظه اعمال نکوهیده و اعمال ناپسندیده

از دست نداد به ادبار گذاشت . و جمیع اندکان پادشاهی را از  
 دران اسکنه می بردند نزد خود طلبند . و می اندر درانی را که از  
 «رأیت» می پرسیدند «در راه ولایتی در دهان گذاشته دایم دست  
 پستار دهان صرف مالوه که دران وقت مضطربان آن در عدد الرزاق  
 میخوابیدند در طهر نشان می نمودند روانه می دادند . و چون موکب  
 اقبال از احمد آباد باجه دور و از انجا بدار الخلاوت اکبر آباد رسید . و  
 دار الخلاوت بحالوس عالم آرا مهبط انوار ظلال الهی گشت . و آوازه  
 اورنگ شاهی زمین و زمانرا در گریست . و صفت باند افعالی در  
 مکه بن و مکان متناهی گردید . و عذوقان گران خواب بخت و کامروائی .  
 و دهان و زبان سراب خود را می و عذوق دمانی . و مدار و دستان گشته  
 به هزاران ندامت و خیالات در فکر نلانی نعصرات و داریات زلات  
 شدند . آن کج گرا که از سیاهان راحه گشته و راجه بجای سنگه و  
 دیگر راجه پوتان آمده که تا ماندو باو همراه بودند باو طان خودش  
 بعد از خبر وصول رانک اصرار باجمبر . دانسته بود که ارکان  
 جمعیت و اساطین دولت او را بنزلزل نهاده . عرضه داشتی منایی از  
 اطاعت و انقاد و پذیرائی اوامر و نواهی بدرگاه آسمانها ارسال  
 داشت . با آنکه بر ضمیر الهام پذیر روشن بود که گفارتی با کردار  
 بی وفایست . و دانش با دل درهاق . اما بنا بر سر سنه مسنمه این  
 حضرت سدره مرتبت . که هرگاه بروردگان نعمت و بر آوردگان عنایت  
 از جبرایم و بیدله و معاصی نهاده باز آمده بوسیله ندامت و خیالات  
 بان درگاه خلابی پناه می جستی کردند . عذوق حزیل را سجدت و سجدت  
 چهارمندی میدادند . و صبح جمیل را شبانه در برمان گذارید .

است - و دایمساب آن عماد السلطنت که مصلحت عباد باشد  
 همواره بمنزله ایست معروف مسئول رفیع پندرائی دادست و فرمان  
 هر چه باموال بخط مبارک بر وفق سعادت او بود در رسیدن او -  
 از این حرز نجات را تمامه حدائق ساختار مستحکوم درین الدوله  
 شرف کورنش و زمان توس رسد - حضور بخت ازو را حیده بود  
 و روزار برگردیده - صابر کیم گمایش در الطاف شاهنشاهی در  
 دادست - و باطن دقایق موطئین پایتخت اعطاف ظال الهی نسیانست -  
 تا آنکه ببا دگسند دست و دستم صفر مطابق است و دوم مهر  
 ماه مردم بمن الدوله که دست قرب حوار از احوال آن دگوهاده  
 مثال آگاه بودند به بمن الدوله که با اکثر سیدیه در دانش خادما و اوزار  
 دستک و نام دایم رساندند - که امشب بدرای نمره روزگار اراده  
 قرار دارد - بمن الدوله اله ورد جان راه که هم دران است که دست  
 دایم نزد اعلی حضرت میرد - تا مکنون خاطر آن بادیه دمای  
 ادبار معروف دایم التماس نمایند که اگر حکم اداس بمن صدور باید  
 مردم دانش و دیگر دنگال جان مشار که در کرداس ملک اساس  
 سعادت حضور می اندوزند بر سر خاندان او روانه او را با همراهانش  
 که بخوش آمد گوئی روز عادتش سده دارند - و کار عادتش تباد -  
 رساننده عبرت سده سائر بد سالان کوتاه دس گردانند - نه نهاده حق  
 آگاه فرمود که بدش ازین بالدهاس آن را نام دایم فرجام امان نامه  
 بخط مقدس عذاب سده و گنجینه رسالت عهد که یک سران بدست  
 نداده است - و مرد دیگر بدست آفریننده - از همه کس دگوهاده  
 است - و از فرمان روایان والا سکوه دگوهاده تر - تا ازان بخت

« من آن کاتب ادب و ادب و کتب را که فروشی از راسدی قنداس با بار  
 قنده در بازار گشودند - و برای این رای از سادان این کتب از بررس  
 آثار بهراس و سواس که اسباب آن در باطن حد - آلود آلوده  
 داشتند - اوداده - اوداده از افعان و سان جوی و دله خو از خواتان  
 و سواس در خانه کدست آساده شدست - و بطعدار بهالشت و ضلالت  
 از سعادت کورنش که سواد و سر داندی و پندارده است - مدعی است  
 « سر دمی گردیده - در آمد شد دربار چون کوم که انوار دوات  
 بر روی روزگار خود داشت - چون سر کوز خاطر مهر باظر در وازس  
 او ندون حضرت شاهانی از خانه شدنی و در میان گزینی آن کوناه دان  
 « بهت کس از آمدن الدواه سبب اسفاسار نمودند - پندار الدوله  
 بعد از آنکه آنچه در اوست بعرض رسانند - از نیت فطری  
 و عطف و جدای با چندین نه صدر عظمی اسلام خان را که پادشاه  
 معتبر از دار سراج سفاک است دزد او فرستاده به پادشاهی غم  
 زدا و اندرزهای هوش امرا رهنمای سعادت اندی گذارند - و سواس  
 بسندش اینجا است که سبب فرمودند - آن سواس توهمات الاطال -  
 مسلوب احکامات باطل - اسبابی توهم احراف سراج افندس را داعی  
 نقصدرات ظاهر ساخته مسائل نمود - که از مراحم پادشاهانه اسب و ارم  
 که امان دانه بخط معوس فرستاده مرا از دم بی ناموسی و خوف  
 بی عرضی بر آورد - پس از آن که مدعی او اسلام خان بعرض اودس  
 رساندند - بمان الدواه نادانی او را در یقه ترخم خانانی « اینه بزبان  
 « صرع و ایدمال الذماس الجاج مطلب او کرد - از اینجا که « محوالات  
 و عفو تفصیرات از سر ایستاده ایل و کرایم « امان « پادشاه عالم نگاه

نتا آمده و رجا باید سزای کردار آن ذابکار در گذارش دهند -  
 از اسبهای چندی از سبزان بدست و غا - و دلبران معرکه هجیا - مثل  
 مدد مظفر خان و راجه بنالداس و خدمت خان و در تهراج را تهر  
 نازده گهری از شب گذشته سر بیدل تعجبیل بتعصب آن ره نوردان  
 ادبار شتافتند - و کثرت اداغنه و فایت خود بنظر در بداورده بعد از  
 شش گهری روز در حوالی دهول پور ماندند باد وزان و برق تابان بآن  
 گروه سرگ پروه رسیدند - مسایل چون آب چغیل در پاش و آتش ندج  
 در اس دیده راه گران مسدون یافتند - کام و ناکام در بنه شکستگی  
 های ساحل دریا - و ناله های ان سرزمین دسوار پدما - دل پر  
 سرگ نهادند - و ابواب بلا بر روی خود کشاده بان مساهلان داسوس  
 جو - نبرد خو - که خانه زن را کابله گاهرانی دادند - و صدای  
 طبل جنگ را آواز کوس باوگای - گرم بهیکار گشتند \* نظم \*  
 چنان گرم گردید کار نبرد \* که شه سبزر شد آب در دست مرد  
 چنان \* ن باز آتش کارزار \* که دودش فلک بود و اختار سزار  
 اگرچه از دمه و ناله بر غرق دریا ناله به نبرد پرداختند - اما زمان  
 هلاک نزدیک رسیده بود - و روز زنگی به گردانده - دشمن حدت  
 داری از ستاره سوزان بانشتر تند - نادر گشت - و اکثر سواران  
 اسیر شدند - رضا پاشا دستان هنگام کارزار که اسامی شان  
 نگارش یافت اندک خون - معرکه آرای تندستی و جوهر نمایی  
 ناموس پرستی گشتند - ازان جماع خدمت پرست خان که بهمن  
 خانه نگاری و وفاداری به دایه امارت رسیده بود - دران و غای جانگرا  
 و هجیا مرد از ما - دست بر روی مردانه - و نیروی گردانه - که

بر گردیده بکویت رسیده گناهی که کدفر آن سرعاً و بلا واجب و لازم  
 گردد سرفروزد از پیشگاه عدالت ما حکم نذل او صادر نخواهد  
 گشت - بگذارید که سرسوریده را که هوس خاندن دیوانه‌ای باشد  
 است - و آنداند طایر آمال اطاعت از حکم پادشاهی که  
 نمودار امر الهی است باز بچپانده فرار نماید - و بدست عدوان  
 برسد استیلا کمال انداماده داندن ابواب زوال سرحد بر روی روزگار  
 خون باز کشاد - بعد از آن هرچه خرد دوربین و رای صواب گردید  
 اقتضا فرماید دربار او بندقیم خواهد رسید - و چون پس از انقضای  
 یک دور از سبب مذکور آن سرگردان نادیده ناکامی برهمنونی شقارت  
 و پیشوائی ضاللت با دها در برابر زائده خویش که بمنصب هزاره  
 چهار صد سوار سمرقانی داشته و دیگر هووسان و منسوبان عار و رار  
 که منبوه زندگی دوسنان ناموس دشمن است برخود پنداشده  
 رهبرای دمکد هراسی و پرده کشای بدنامی گشت - و هفیفقت  
 را یحیی الدوا معروضه است - از پیشگاه غضب خادایی که اسودج  
 بر بندایی است حکم شد - که در ساعت خواجه ابو الحسن با  
 خانزمان رسید مظفرخان و راجه جیسنگه و بهیری خان و فدائی خان  
 و زو سوز بهرژنده و راجه پنهلان و راجه بهارته پندیده و سردارخان  
 و ایزای و معتمد خان و مدبر خان و الله و یروخان و خدمت  
 پرست خان ممبر آتش و خواص خان و ظفر خان و له خواجه ابو  
 الحسن و مدهو سنگه هادا و بهیم راتهور و پرتییراج راتهور و راجه  
 بدر برابن و پدر خان میاد و اهداد مهمند و ... است خان بخشی  
 اعدیان و رای هر چند پرهارد جمعی دیگر بتعاقب آن مخدول

جانباز پای ثبات از دست داده فرار نمود - و بر روی روزگار خود  
 در خسران و خدالان باز گشت - و آبروی حمیت بر خاک بی ناموسی  
 ریخته - و غدار عمار بر فرق روزگار خود ریخته - با دو پسر و چند بی  
 دیگر از آب چنبل با وجود طغیان آب با سیمه سری گذشت - و سایر  
 همراهان آن مردود مجروح و غیر مجروح بهمد جان کندن و دست  
 و پا زدن از آتش و غا و آب دریا خلاص یافته - و اسپان و اسباب  
 بدست مجاهدان اقبال گذاشته - برخی بالا رویه آب و اختی پایان  
 رویه بفرادان پریشانی و سرگردانی بدر رفتند - و آن مغلوب هراس  
 روز محنت را که روز بازار جوهر حمیت و حماست مردان ناموس  
 پرست است ( یوم یفر السراء من اخیه و امه و ابیه و صاحبذوبیه )  
 پنداشته همگی نسا و اطفال و سراری و جواری و دیگر منتسبان را  
 در بلا گذاشت - و بمضمون این بیت

فیم جانی بدر آورده ام از راهی مرگ

ایندقد زین سفر دور ره آورد پس است

دل را خوشداشت - بعضی ازان بشمشیر غیرت جاهلانۀ افغانه مقتول  
 گشتند - و اکثری بدست غازیان اسلام ماسور - و در انقادی آنکه سید  
 مظفر خان برای برداشتن شهیدان و باز جستن مجروحان توقف  
 داشت - نخست فدائیان و ایزای و معتد خان - بعد ازان خان  
 زمان و راجه جیستگه بار رسیدند - و باتفاق بدعاقب پیرای بدعاقب  
 روانه شدند - و چون بکنار آب رسیده دریافتند که بی کشتی از آب  
 نمیتوان گذشت - بجمع سفاین مشغول گشتند - و یکا پسر روزمانده  
 خواجه ابو الحسن نیز رسید - بمصاحبت یکدیگر شب همانجا بجهت

جهان روئین تن را در غیرت انداخت و - و روان قارن صفت شکن  
 را در غیرت نموده - بزخم تیرمی که به شقیقه اش رشید از پا در آمد  
 و جان فانی را در کار خدای زمان و خداوند دوران در باخته نیک  
 شامی جاهدانی اندوخت - و راجه پتهلداس و پرتیهراج را تهور و  
 گرد هر داس برادر راجه پتهلداس و دیگر برادران او چنانچه شیوه  
 راجپوتان است پیاده شده به پیگار ایستادند - و بیازوی جالوت و  
 نیرومی همت غنیم خود را بر خاک هلاک انداختند - و خود نیز  
 زخمها برداشتند - از خواصخان نیز تیردی بروی کار آمد -  
 سرخسب خان بخشعی احدیان هم دست و پائی زد - و به تیر  
 مقاهیر زخمی گردید - و سید مظفر خان بتلاشهای مردانه جوهر  
 اخلاص و مردانگی بروی روز افکنده غنیم را شگست داد و محمد  
 شفیع ندیره او با نوزده تن از سادات بدرجه شهادت رسید - و پنجاه  
 کس دیگر از همراهانش مجروح گشتند و دو برادر راجه پتهلداس و  
 قریب صد مغول و راجپوت از وفاداری بعد از کشتن و کوشش  
 بسیار جان در کار خداوند گار در باختند - و حسین و عظمت دیوسر  
 رشید پیرای سرید و شمس دامادش با دو برادرکان محمد و محمود  
 که این هر سه از بندگان درگاه والا بودند و با پیرا همیشه همراه  
 و از ندایر عالم خان لودی که از کهنه سپاهیان افغانه بود و باراجی  
 عالی خان درجنگ سهیل کشته شد - و شصت کس دیگر از عده  
 نوکران آن بی راه رو بقتل رسیدند - و درصفا کارزار پرتیهراج پیاده  
 و پیرا سواره با هم چپقلشهای مردانه نموده از دست یکدیگر زخم  
 برچیده برداشتند - انجام کار پیرای بی رای بزخم تیریگی از بهادران



سوار دودشده هزار و پانصد و سی ششصد سوار دوازدهمین پادشاه است \*  
 شب دوازدهم رنج الاول دوازده هزار روپیه ده منور منور  
 دستگیران عذاب شد - چون بر پادشاه خواطر ضرر رسید مادر  
 پادشاه جمعه پرتو افکند که بحری بدگ را که پدرش ازین آمدن  
 او برسم حمایت و در یافتن شرب ملازمت بتفصیل نگارش یافته  
 و خدمت مرماند - و یکی از بندگان صمیم را بتعزیت شاه غفران  
 پناه شاه عباس و تهنیت جلوس شاه صفی بابران بفرستادند  
 دو از دهم مطابق هدم آبان ماه ساله السادات میر برکه را بعبادت  
 ملازم و خدمت و مال وکیل و پناه هزار روپیه ده منور منور  
 سر بلند گردانده برسم سفارت رخصت دادند - تا به تعزیت و تهنیت  
 به پرتو - و عجاله الوفا خدمت مرصع و شمشیر مرصع گران بها  
 با معاوضه صحبت آمدن مکتوب پدر شاه صفی بفرستادند - و  
 مرصع دادند - که پس از ابلاغ نامه از جانب امداس مذکور سازد - که  
 چون حضرت مرشد آسنادی شاه غفران پناه شاه عباس را بفرستاد  
 میخواستند - و حضرت جنت مکانی برادر - برعایت این نسبتها  
 در کرامی معاوضه از آن مرشد آرای سلطنت بفرزاد تعبیر نموده  
 آمد - و بفرزاد گذارد - که اعلی حضرت پس از شنیدن خبر جلوس  
 پناه را بسرعت مرستاده اند - متعاقب ایچی بتخت دست میرسد -  
 و حکم شد که بعد از تعلیم خدمت و اطلاع بر عتایق آن ملک  
 بزرگی رخصتاً حامل نموده عازم آستان دولت شود - و بحری  
 پیگ بعقابیت خلعت و خلعت مرصع و ماده فیل سر عزت و افتخار  
 برافراخته همراه میر مرخص گشت \*

آهنگی اسبان که راه دراز بورد که بودند از وقت به وقت و تیر  
 کشتهها در اقامت فرمای آن تا قو بهرنداصی اسکر را از اساندراند  
 تعداد آن را بورد با کاهی که عزیمت است و برای کج کاهی  
 توقف اسواج ماهره هفت بهر در کنار آب است و اساندر است  
 درجه تمامه شود را با کمال بهر و گاه از اساندر است

فامه اسبان آن دگروده اند از در محاسن گذارتن خواهان یاس  
 چون خدمت فرار آن با کار از عراض اینان به سامع علیه رسد  
 فرمان شد که شد مظفر جان که مصدر خدمت به اساندر است و  
 جمعی از برادران او بکار ولی نعمت خود آمد، بودند - و راجه و بهاداس  
 و خواستیان و پرتیجراج و غیر اینان که زخمها برداشته اند بدرگاه معلی  
 معارفت نمایند - و چون به ارگاه ابدال رسیده سرتا اروز ملازمه  
 گشتند از عیال پادشاهانه که مواه در راه بودند و ما سوی رخا  
 جوی مبدول است شد مظفر خاترا بخت و خدمت و باضافه  
 هزار سوار بمنصب چهار هزار سوار و اسب از طوائف خاصه بازن سلطان  
 و قتل از حلقه خاصه - و راجه بهاداس را بخت و خدمت و باضافه  
 و کوهوپ و باضافه پانصد سوار بمنصب و به هزاری دوهزار سوار  
 بهاداس بقاره و اسب بازن زمره و قتل - و خواست خان را بخت  
 و کوهوپ و باضافه پانصد سوار بمنصب دوهزار و پانصد  
 دوهزار سوار و به خدمت اسب و قتل - و پرتیجراج را بخت  
 و باضافه پانصد سوار و به خدمت سوار دوهزار و پانصد  
 سوار و به عطای اسب و قتل که باب گردانیدند \*

به خدمت و هفتم شاه بیگ خان باضافه پانصد سوار و به خدمت





توفیق - رفیع - ساز - و ارباب اہتمام حقوق - و انشای عہود - و  
 رفوزات - و ترک اہل بیت - و تکثیر خدایات - و توفیر بہرات و  
 تقدیر حال فہمها - و رفع اہمال و قرا - و اعزاز اہلما - و اکرام صلحا -  
 کہ لشکر دعا و ہادغان شریعت غرا اند تائید نماید - و بہرہ کامل  
 از سلطنت و حفظ و امر از دولت بخشیدہ بموہای کریمہ ( و اما  
 مانتہم لنام فیہمک فی الارض ) بطول عمر رساند و بوسیلہ سلطنت  
 این جهان دانی بدوامت آجہان باقی فابز گرداند - چون اعلیٰ حضرت  
 حلت بارگاہ - رفوان دستگاہ - فردوس منزلت - عرش مرتبت -  
 حضرت عرش آسمانی انار اللہ برہادہ - بہشت آرامگاہ را بمنزلہ  
 مرزند و حضرت علمدن مرتبت جنت مگاہی بحای برادر مبدل استند -  
 و این دیارمند درگاہ آلہ عم بزرگوار می خواند - بمعنای این  
 نسبتہا آن نور حدوہ و دومان صفوی - نور حدیقہ خادان مصطفوی  
 و مرتضوی - را بمنزلہ مرزند گرامی پیوند دانستہ مراتب دوستی  
 کہ در خاطر دوستی گزین مرکوز بود کہ در ایام سلطنت و خلافت  
 نسبت بآن عم السعدار از موت بفعل آبد - انشاء اللہ تعالیٰ نسبت  
 بآن مرزند کسکار بامدار بوفوع خواهد آمد - از انجا کہ اخلاص شعار  
 مستحسن الخدمت بحری بدگ را عم غمران مآل از روی استعجال  
 بہت استخبار اوضاع و استعلام احوال مرستادہ بودند - اورا بزودی  
 رخصت فرمودیم - و با نیز ببد صحیح الفسب - مستند پسندیدہ  
 حسب - مدبرکہ را کہ از بندہ های روشناس این درگاہ والست  
 برہیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مال آن صفوہ  
 دردمان صفوی بر فوات او روافہ تنصوب فرمودیم - تا مرام تہنیت

خواقین زمان از تصور آن در نظر تألیف مستغرق - و ملاطفتین  
 دوران از رسالت در دریای تحسین مسند ملک گردید . پس از آنکه اعلی  
 حضرت . . . . . . حضرت جنت مکانی بقضای الهی  
 پندخبر دار الملک بها بهشت فرمودند . و دولت خلافت پذیرد .  
 و سلطنت عظمی . باین زمانند درگاه اله رسیدی . و غار خاساکی  
 که از تموج امواج حوادث بر روی این بحر خلاء شد و فاعله گردیده  
 بود . بشعله تدیع آتشبار سوخت . و عروج مرز و بوم هندوستان بهشت  
 نشان از لوح وجود با پاک سخاوتان بآب شمشیر خون زمان پاک  
 گشت . و تمام ملک سوروشی که قبل ازین چندین پادشاه عظیم  
 الشان دانسته اند . و مساحتان روی زمین فرو چید . ربع ربع مساحت  
 انگشته اند . پندخبر اولیای دولت فاعله در آمد . اراده بدان  
 شد که مراتب دوستی که مرکز خاطر مهر دایره است از فوت بقیل  
 آید . و یکی از معتمدان آگاه . و مدد رسان درگاه آسمانجهاد . و برهم  
 سفارت و طریق رسالت بخدایت آن عم بهشت منزلت فرستاده شود  
 ناگاه خبر واصله هائیه و هائیه نازاه رحلت آن شاه جنت بارگاه از  
 دار دنیا به عالم بقا رسیدی . و جراحت کلفت و الم فیه پر غصه  
 اعلی حضرت جنت مکانی را تازه ساخت . بوصول مؤدیه  
 جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون انداز . بر سر  
 سلطنت آن عم بزرگوار . و استقرار آن شاه جهاد بر مقر  
 دولت آن غفران پناه . کلفت بهجت و الم براحمت مبدل  
 گشت . رجایی واثق و امین صادق از کرم کریم اعلی الاطلاق چنان  
 است که در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتصاب

از تشکلی ایام در زیجات صادر - و تصحیح جداول و خطاهای  
 نامه‌خان - و تسهیل اعمال و اصلاح اغلاط مساجدان - و تقوید قدیم  
 زیسمای باستان - و عواید جدید مستلیم منجمان این والا آستان.  
 موضوع بر اصول دقیقه تصحیح رصد جدید الف ب بگی مبنی بر تاریخ  
 جالس میمنت مانوس فرازنده تخت جهانمائی - درازنده تاج کشور  
 ستانی - موسوم بزلیج شاه جهانمائی - صورت اتمام داده بود - درینولا آن  
 کتاب از نظر اکثیر اثر شهشاه دانش پناه گذشت - و مرتب آن  
 مشمول نوازش گردید - و تا فایده آن کتاب تام الذصاب عام الذباب  
 باشد بحکم اقدس انجم شناسان هندوستان با تصواب اختر شماران  
 یونان بهندوستانی زبان ترجمه نمودند - پیش ازین تقویم کواکب  
 از زلیج رصدی الف ب بگی استخراج نموده در تقویمات ثبت میکردند  
 اکنون ازین زلیج مجدد که از اختلاف خالیست بآسانی استنباط  
 می نمایند - ایند کاه بخش سایه تربیت و نوازش این خورشید دین  
 و دولت را که وجود همه سودش چون آفتاب و سایه شر رفاهیت  
 جهان و جهانیان ناگزیر است پاینده دارد »

چون بعرض مقدس رسید که مرتضی شان ولد میر جمال الدین  
 حسین انجو صوبه دار تته رخت هبستی ازین جهان بر دست  
 امیر خان ولد قاسم خان نمکی را که بنیابت بدین الدوله حکومت  
 صوبه ملتان می پرداخت بنظم آنصوبه و باضافه پانصدی ذات  
 و پانصد سوار بمنصب سه هزاری دوشزار سوار سرفراز گردانیدند -  
 قلعه داری رندهبور از تغیر مهابت خان خانان بجایینی چله  
 مخاطب بقلعه دار خان مقرر گشت \*

و تعزیه است، بقصد ایدم رساند - و سرانجام محبت و دوستی پیدان نماید -  
 معتقد است مزبور را از احوال خجسته سال بشود نمایانگشی آگاه سازد -  
 و هرگونه امری که باعث مزید اقتدار - و هر نوع کاری که موجب  
 زیادتی استقرار - آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار - باشد -  
 و این بیدارمند درگاه الهی را باید نمود - اشاره نمایند - که از قوه  
 بفعل آورده شود - و بر عالمیان دوستی خود را نسبت بآن فرزند  
 والا جاه ظاهر ساخته اید - که در چه درجه است - و چون خاطر  
 بدریافت احوال فرستاده سال آن نامدار گردون اقتدار بسی  
 متعلق است - هر چند آن معتقد را زودتر مرخص نمایند بهتر خواهد  
 بود - ازین رو که خواهش اینست که همیشه گلشن خلعت تازه  
 باشد - بعد از مراجعت آن بیادیت مأب یکی از اعیان درگاه معلی  
 که بمزید قرب و فزونی اعتماد اختصاص داشته باشد - برسم  
 رسالت - و طریق سفارت - بخدمت آن فرزند والا مرتبت روانه نموده  
 خواهد شد - مناسب آنکه شیوه ستوده ابایی عظام و سنت سنیه اجداد  
 کرام - را در وادی دوستی این دوستان خلافت نشان همواره مرعی  
 داشته با ارسال مراسلات - و ارجاع مهمات - و اعلام مرغوبات - که درین  
 بلاد بهم میرسد - گلشن محبت و چمن سعادت را بصورت و حضرت  
 بخشند - ایام سلطنت فرین کامرانی و موجب سعادت دو بهمانی باد -  
 چون باین ترجمه پادشاه دانش نواز دانا پرور - و حسن اهتمام  
 یمین الدوله آصف خان - ملا مرید دهلوی باتفاق دیگر منجمان -  
 که شرب اندوز حضورند - زیجی حسابی مشتمل بر تذکر  
 مسایلهای واقعه از بهائیان اعمال رصدی - و رفع بغاوتی ناشیده





هزاره جان نثار خان باضافه پادشاهی ذات بمقتضای دو هزار  
و پادشاهی هزار و دویست سوار و سرحدات خا از اهل و اصناف  
بمقتضای هزار و شصت سوار معتمد گردید  
سلطان محمد خان از اهل و اصناف بمقتضای دو هزار و پادشاهی  
هزار و پانصد سوار باند پایکی بامست

ندارش مبارک حسن قمری زن

روز جمعه هفتم ربیع الثانی هجده هزار و سی و نه هلالی مطابق  
نوم آذر ماه جشن وزن عمری اودهای سال سی و نهم و اندامی سال  
چهارم از مین زندگانی جاودانی ترتیب یافت - صلی کامرانی  
انکاب چهارم در گرفت و صدای کوس ساد صامی بلندی گرای  
شد - بشعور رساله آن گران بار صورت و معنی بطلا و دیگر اجناسی  
که نگاشته شد سنجیده آمد - و پله ترازو هم سنگ میزان آسمانی  
گردید - خورشید اوج جاه و جلال یا ابهت سلیمانی و شوکت  
صاحب درانی بر سریر کامرانی نهشته چشنگه را سودار هشتم  
آسمان ساخت - و بعلای تشریفات گرامایه قامت اندام  
امرای والا مفدار و نوینان بلند اعتبار بر آراس - همان زمان که با  
خواجگه ابو الحسن بنعلاب پدرا نهادند چون معاونت نموده بتاقبیل  
آستان ملک نشان سعادت اندوخت - و بجاکسر خرق که در سرکار  
ساقبل دارد ساروی یافت - اسد خان معوری بخدای نو جداری  
لکمی جنگل و باضای پادشاهی ذات بهرست دو هزار و پانصدی  
هزار و پانصد سوار سر در اندوخت - راوت رای دکنی حسب



هزاران پیریشانی سرانجام داشت . و این سه سنگین که بر قلب  
 ایرانی خاندان بی نظام بودند ، در تراش آلا با بر دیو و ازار  
 در که بر صاحب خیر واهی است و احدی از احسن و دیگر او را که  
 شاه امیران ، به روزگار رسانده بودند رساند . و هزاران احوال و امور  
 را بطریقی که بر او رفته بود در وقت انجام پذیرفته و گشتند . اما  
 ظاهر امر را ، چون اسباب حال در طی مسافت به آن یادیده پشمایی ضلالت  
 نمودند ، اما چار از راه گوالدار و افتوری که راه راست آن سرزمین  
 است ، بروی و از حاکمان سر و بهر راه و از اجبا با دوی بود که از  
 آنجا به راه رفت و از آنجا به راه رفت ، سلوایی از صفات ملک  
 در آنجا به راه رفت ، چون به مسافت ها تقی " جامع رسیده  
 ، از آنجا به راه رفت ، در مسافتی و به سوی آنجا به راه رفت  
 به رسیدن در مسافتی نظام در آمد ، و آن بحث در گذشته دکان  
 آنکه در اندوختن اسباب انبار دست بار او باشد ، و در کشودن ابواب  
 بهوار مدین کار ، و در مسافت او را روز عظیم قاصد در مقام مدارا  
 و ملاجعت شد ، و در مسافت که از اجتماع دو صاعه میان جز خوارگی  
 نژاد ، و از اتفاق دو صاعه خانه حرز با کاری نفعزاد ، در هر گشت  
 که انوبه نتایج طراز بعضی تافته بی نظام و امیران پیرایه کافر  
 صاحبی بصوب دکن منتهی گردید .

بر انداختن رایات جهانگشا بقصد بر انداختن بنیان

دولت بی نظام بد فرجام و پیرای ضلالت گرای

هر که انجام کارش فمید است - ر احسان روزگارش و خیم -

بالوه را اوراگان داشت و دستور دادی آنرا که با او و زوار و  
روزگار است و دست راست گذاشت از پائین آن گذاشت «  
درم رجب از آب دریده گمراره فرمودند - و چون سالک آمدن  
باید اعلام همدکشا ولایت خاندن را مورا انان و مظهر احسان  
مردان و هم ارادتشان و بیه دار کن با نعدماندن است و سعادت  
است و مال در مانه پادشاه رفت کوروش هر بلند گردید - و هزار مهر  
دوازده داد و همراهان او نمر داد از او است و دور گذرا پیده سعادت  
ایند اند و خندند «

دستم است ای دکنی که داخل زندگان گشته با من دولت خواهی  
به نام من علیه رسیده اند با تمام اوازش استاز یافتند - و افروخته  
خان حبشی بدست هیکل و شمشیر با غلاف مرصع و شمشیر  
مرصع و حلقه که در دست کنند و بهند و ستانی زبان کره گویند ان  
قار مرصع و یکس لک روپیه نقد - که با او می نمر و شمشیر پنججاه هزار  
روپیه - هر کدام از مال و می که به نام من به هراری ذات و «وار نیز  
سر باید کرد و او را بهرام بهطامی چهل هزار روپیه - آتش خان  
پادشاه دست و پنج هزار روپیه «

تعیین عساکر نصرت اشتغال دشمن مال

در به نظام بی و شاد و برای بی سداد

از اینجا که هنگام انفصام سلسله دولت بی نظام و گسیختن  
رسته سات برای سقاوت انما نزدیک رسیده بود - غضب الهی  
در اجاس خشم پادشاهی نزل نمود - حضرت خاقانی به موج از دلیران

## افزار میوم سال

معدت اشمال از دور اول جلوس میمنت مانومر

روز چهارشنبه نمره حامی الناده سده هزار و سی و ده مطابق  
بدست و ششم دی سال سوم از جلوس اقدس بهراران میمنت کی  
آغاز شد - و ابواب نشاط و انبساط بر روی جهادبان باز -

## جشن وزن شمس

روز جمعه میوم این ماه مطابق بدست و هشتم دی جشن وزن  
شمسی اینهای سال سی و هشتم و ابای سال سی و نهم از عمر ابد  
طراز ترتبت یافت - و آن حضور سبک - پیر رتبه و اقبال بطلا و  
دیگر اجناس معروضة وزن نموده آمد - اسباب عشرت و کامرانی  
جهانی آماده گردید - و ابواب احسان و افضال بر روی عالی  
کشاده - درین روز خجسته مستمند خان باضافه پانصد سوار به منصب  
چار هزاره ذات و دوهزار و پانصد سوار - و هشتاد و یک مخاطب  
باخلاص خان از اصل و اضافه به منصب دوهزاره سوار  
مفتخر گشتند - مدرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ به خطاب نجابت خان  
سراوتیار برافراشت - و بفوجدار می سرکار کول مرخص گشت -  
و منصب او باضافه پانصدی ذات و دوهصد سوار دوهزاره ذات و  
هستصد سوار مقرر گردید - در انقلا ربات نصرت آفات که از حوالی  
قلعه رتبه نپور عبور نموده براه گهاتی چاکا در آمده بود - ولایت

مشرف به - جیسائی - گروہ های بزرگ قاضی - جیسرام دان انیسری - نرسر  
 داس - جیسالای - هرچند برهادر - مستوفی شاه - و از دکنیان  
 اولاد جیسرام - بیلاجی برادر او - و دیگر منصوبان که همه با اعدیان  
 برق اندازان فریب پذیر و پانزده هزار سوار باشند - مقهور شدند - و در فوج  
 شایسته خان - سپه دار خان - راجه جیسنگه - داداشان - راز سوار  
 بهوریه - پواتر - نگه بندیار - الله وردی خان - مامور و نگه دار رورتن -  
 راجه رز افزون - مرهمت خان بنشین اعدیان - پندرهن بندیار -  
 راجه کشن سنگه بهوریه - بیگوان داس بندیار - حیات ولد علی  
 خان ترین - امام قای پسر جان سپار خان - شیرزاد - مستوفی حسین -  
 جعفر برادر باقر خان نجم قانی - فرهاداس بندیار - و از دکنیان  
 رازت راز - آتش خان حبشی - و از تابندگان پسران الدوله سه هزار  
 سوار - و از رانا جگت - نگه پانصد سوار که ارجن عمومی خود را  
 سردار آنها گردانیده بود - و منصوبان دیگر و اعدیان و برق اندازان  
 که مجموع قریب پانزده هزار سوار باشند - قرار یافتند - و ارادت  
 خان را بخلعت فاخر و خنجر مرصع با پهل کتاره و خطاب اعظم  
 شانی و اسب از طوبیله خاصه با زمین طلا و قبل از حلقه خاصه مفتخر  
 و مهابه گردانیدند - و سرگردگی مساکر نصرت مظاهر بار تفویض  
 نموده بخواهر اندر زهای دولت آرای سعادت افزا - در مدارا و ساز  
 گاری - و سواسا و پرد و باری - که گزین اسباب پیشوائی و سرداری  
 است - گوش هوش او بر آفرینند - و راجه گجسنگه و شایسته خان  
 را نیز با دیگر بندهای عده بنمایند خرد افروز فلاح آموز رهنمای  
 صرافیت و صرافیت گشته فرمودند - که صلاح دید اعظم خان را صواب

بزرگوار - و نالاوران کارزار - بستر کردگی - سرور کارگذار - ارادتشان  
 ناظم دکن - و راجه گجسنگه واک راجه سورج سنگه - و شایسته خان  
 ضابط الصديق يمين الدواع آصف خان - برای استیصال آن دوشمنان  
 مهال مقرر گردانیده - بدستم رجب المومنین سینه هزار و سی و نه  
 مطابق شانزدهم اسفندار از فواید قلعه آتیر روانه بالا گهاشت  
 ساختند - با ارادتشان حجهار سنگه بنذیل - رضوان خان ششپندی -  
 اکرام خان واک اسلام خان فتحپوری - نورالدین قلی - راور دروا  
 چندرات - صدر مهال ولد مالدو سنگه کچهوا - کرسسی راتهور -  
 احمد خان نیازی - راجه دوارکان اس کچهوا - بلدهور سیدگهاوت -  
 میر محمد الله خویشت سید یوسف خان - مغلیان ولد زین خان  
 کوکه - سیام سنگه سید سونیه - راجه گره - سلفیت خان واک ارادتشان -  
 اهدام خان - مالدو کچند ندیره رامی منوهر - راسپند هاک - جگنائیه  
 راتهور - مگند داس - جاندون - اولیسنگه راتهور - و از کندیان  
 یاقوت خان حبشی - گهیلوچی منهاجی برادر مالجی بهونسله -  
 فقیر الهاک واک یاقوت خان - پرسوچی بهونسله - یسوانخان جابره -  
 و دیگر بندگان درگاه آسمان جا - که جمعی با اندلیان و برق  
 اندازان قریباً بدست هزار سوار باشد - وین گشتند - و همراهِ راجه  
 گجسنگه - نصر خان - بهادر خان روهیله - راجه بیتهلداس - انبرای  
 بد گوجر - راجه منروب کچهوا - جان نثار خان - راول پونجا -  
 شریف خان - بهیم راتهور - راجه پیر نراین بد گوجر - اهدام مهند -  
 خانجهان کاکر - خنجر خان - عثمان روهیله عم بهادر خان - حیدر  
 مور - میر فیض الله - گوکداس سید سونیه - نور محمد عرب - سید



بنا یافته بود . بدوول میمنت ماسول فروغ آگین گشت .  
 شب بیست و هفتم ده هزار روپیه بدستور معروف به فیاضندان  
 و مستاجان میادیت فرمودند .

غیر شعبان خواجه ابو الحسن با بسیاری از بندها که به تعاقب  
 پیرای شقاوت گرا تعین شده بودند . باحراز شرف سالزمت سادات  
 اندوز گردید . و دریا روهیله از جایگیر آمده باستلام عتبه فلک  
 رتبه پیشانی طالع برافروخت .

### نکارش نوروز نشاط افزا

روز پنجمینده هشتم شعبان سال هزار و سی و نهم هالی آفتاب  
 گیتی افروز ریات اعتدال به بیت الشرف محل برافروخت . و  
 یساروت و نصارت رخسار روزگار برافروخت .

دوران بهار رنگ و بودار . گلسته بدست آرزو دار

سیرادب هوا چو مغز دانا . دوران چو مزاج دل توانا

زان گونه درابر در چکلی . کز مغزشرد چکد معانی

درین روز مسرت افروز سالیانه حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی از  
 اصل و اضافه دوازده لک روپیه مقرر کردند . دریائی روهیله باضاده  
 هزار سیار بمنصب چهار هزار و چهار هزار سوار . و قلیچ خان باضاده  
 هزار پانصد سوار بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار . و مخلص  
 خان باضاده پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار  
 سوار . نوازش یافتند . از اصل و اضافه منصب عزت خان هزار  
 و پانصدی هزار سوار . و منصب عقیدت خان هزار ذات و پانصد  
 سوار . و منصب میر فیض الله هزار و چهار صد سوار مقرر شد .

دانسته کارها باستشاره و استصواب او بتقدیم رسانند - و هنگام  
 رخصت این دو سردار و دیگر اسرا و منصبداران را فراخور حالته  
 پنداشته سلامت و منجبر و اسیر و قیل بلاء پایگی بخشیدند - و  
 منصب شایسته خان باضافه هزار سوار پنج هزاری ذات و پنج هزار  
 سوار - و منصب هریکی از چهار سنگه و اوداجیرام باضافه هزاری  
 هزار سوار پنج هزاری پنج هزار سوار - و منصب راجه جیسنگه باضافه  
 هزار سوار چهار هزاری چار هزار سوار - و منصب راو سوار باضافه  
 پانصد سوار چهار هزاری سه هزار سوار - مقرر شد - پرتو سراج راتهور  
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار - و احمد خان نیازی  
 باضافه پانصدی هشتصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و  
 پانصد سوار - و هریکی از میر عبد الله خوبش سید یوسف خان -  
 و میر ابراهیم رضوی - باضافه پانصدی دوصد و پنجاه سوار بمنصب  
 هزار و پانصدی هشتصد سوار - و ملتفت خان باضافه پانصدی دو  
 صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار - و جمال  
 از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافتند -  
 روز مبارک دو شنبه بیست و ششم رجب سنه هزار و سی و نه  
 مطابق بیست و یکم اسفندار ساعت برهانپور به پرتو ماهیچه اعلام  
 فلک سامنور گشت - و در هنگامیکه اختر سعادت بلندی گرا بود -  
 و سعادت اختر رهنا - آن شهر نزاهت بهر را بوزن سعادت سوزن  
 شرف آمدن گردانیدند - و آئین نثار بطریق مقرر که در آمد و برآمد  
 شهر واقع می شود بتقدیم رسید - و منازل دولخانه که پیشتر در ایام  
 نیک فرجام پادشاه زادگی باهتمام کار فرمایان این حضرت والرتبت

شعب پانزدهم که لبله الجرات بودند هزار و پویه پنداشتند خان بنان فرمودند  
 بدست و یکم دلیر خان باره از کجرات آمده بتقابل بتبدیل ملک  
 زاده روشن پیشانی گشت ه

بدست و چهارم که روز شرف بود بدهارا بهذایات گوناگون  
 کامیاب گردانیدند - علامی افضل خان بهذایت عام و نقاره - اسلام خان  
 باضافه هزار سوار بمنصب چار هزاری چار هزار سوار - سید دایر  
 خان باضافه پانصد سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار - جمشید  
 خان حبشی باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار  
 و بانعام ده هزار و پویه - افتخار خان باضافه پانصدی ذات بمنصب  
 هزار و پانصدی دو هزار سوار و مرحمت نقاره و فیل - یوسف  
 خان تاشکندی باضافه پانصدی دو یست سوار بمنصب دو هزار  
 و پانصدی هزار و دو یست سوار - اودود باضافه پانصدی پانصد سوار  
 بمنصب دو هزار و پانصد سوار و بهذایت علم نوازش یافتند -  
 و از اصل و اضافه منصب اکرام خان دو هزار و پانصد سوار  
 قرار یافت - جانباز خان باضافه پانصدی دو یست سوار بمنصب  
 هزار و پانصدی ششصد سوار سر بلند گردید - و از اصل و اضافه یک  
 تار خان هزار و پانصدی ششصد سوار - و تربیت خان هزار  
 هفصد سوار - و ترکناز خان هزار و چار صد سوار - و هر یکی از  
 عبد الهادی و خلیل الله پسران میر میران یزدی که نخستین بخطاب  
 امالتخان و دو یمین بخلیل الله خان سرفراز گشتند - و سرت خان هزار  
 صد سوار مقرر فرمودند - روپ چاند گوالیاری بمنصب هزار  
 ذات و ششصد سوار سر برافراخت - و دامان امید خرد و بزرگ

دوازدهم را و رتن را با وزیر خان و راجه بهارتهه بندیده و صفدر  
 خان و شهزاد خان افغان و فرحانستان و راجه رام داس سروری و  
 چیت سنگه راتهور و مبارک خان ایدازی و یتیم خان و محمد الرحمان  
 روهیله و امان بیگ و اندر سال ندیره را و رتن و کاظم بیگ و شمس  
 الدین ولد نظر بهادر خویشتگی و ایسر داس سید سوئی و اودی سنگه و  
 دیگر منصبداران و اعدیان تیغ انداز و برق انداز که مجموع ده هزار  
 سوار نمرد کار بود - بصوب تلنگانه رخصت فرمودند - و هریگی از  
 امرا بعنایتی در خور از خلعت و اسب و فیل فوازش یافت - و وزیر  
 خان باضافه هزار سوار منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و صفدر خان  
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هفتصد سوار و  
 بعنایت نقاره - و شهزاد خان افغان بمرحمت علم - و مبارک خان  
 نیازی از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار سر بلند  
 گردیدند - و محمد شفیع را بخدمت بخشیدگی این فوج و اضافه  
 منصب بلند پایگی بخشیدند - و حکم رضا نواز بصورت پیوست که  
 پایان گهات در برگشته باسم از توابع برار که نزدیک تلنگانه است  
 اقامت گزینند - تا راه مفسدان مسدود گردد - و شورشی نتوانند  
 نمود - و در کمین قابو بوده بتسخیر ممالک تلنگانه به پردازند - و  
 بمساعی مردانه و تدبیرات خردمندانه آن ملک را داخل ممالک  
 محرومه گردانند - و هم درین روز سید مظفر خان را بعنایت خلعت  
 و خرم و جود هر مرمع و اسب از طریقه خاصه با زین مطلا و فیل  
 از حلقه خاصه عز امتیاز بخشیده هر اول لشکر فیروزی که با اعظم  
 خان در بالا گهات بود گردانیدند \*



بانعامها در آرد - از جمله بدستگش حضرت سید محمد علی و پادشاهان را در  
 تهنیت و تبریک و اهدای هدایا و پذیرش هدایا و پذیرش هدایا و پذیرش هدایا  
 در این تاریخ در این روز که دعوتی می‌شد که او را می‌خواستند و  
 به منصب چهارزاری چهار هزار سوار سرآمد گزیده بودند - چون  
 طبقات بی زینتش با آب دایمی می‌بردند و آب آسانی و هم  
 الوسی در این کج گرای چشم از - برق تریه - و نوازش پودر و  
 عطر و مرار بر خنک پوشانده از راه پودر مرادان کالبره در آرد و رسد  
 و هم رمضان مطابق چارم اردی بهرست از خدر علی حضرت  
 سید علیا مهتاز الزمانی هجده ماهیه بوجود آمد - ترکبان خان  
 بهمناد نقاره بلند آوازه گردید - رحیم خان ولد آدم خان بهمنادی  
 داماد عابد و سرور خان و علی دلاور خان از سعادتمندی و اختتام  
 بلندی از بی نظام جدا شده باسلام آستان می‌شد مکان دایمی  
 دین و دنیا گشتند - رحیم خان را بهمناد خلعت و کلاه و سرور  
 و منصب پنج هزار چار هزار سوار و منصب دوازده سوار و فیل -  
 و سرور خان را خلعت و منصب دوازده سوار و منصب - و علی  
 دلاور خان را خلعت و منصب سرورازی بخشیدند - و پنج هزار  
 روپیه بطریق انعام با اینان مرحمت شد

بهمناد و بهمناد خواجه ابو الحسن و سید دلیر خان باره و  
 سردار خان و شاه نواز خان واد میرزا دستم صفوی و ظفر خان واد  
 خواجه ابو الحسن و یوسف محمد خان تاسکنندی و سرور خان  
 و پرتیجراج راتهور و پدر خان میانه و میر فاضل مخدوم زاده و  
 صفی بهادر و بانی بیگ ازبک و جلال الدین محمود نواسه

بیست و سوم چهار سنگه و بهار سنگه بندها به خطاب راجعی  
 ناسور گشتند - خواجه ابو الحسن بن محمد انیس اعلی شد خان صوبه داری  
 کجرات را که به بیست و ششم بار پیوسته بود بتاخت قلعه دهمره و  
 حوالی قلعه چاندور که در نواحی ناساک و پرتانگ واقع شده فرستاد -  
 و او بیست و نه سوار و شارب بران ملک کشاده با بیست و نه سواران  
 مراجعت نمود - رعایت خان از تغیر مدیرک حسین خوافی بدیوانی  
 صوبه دکن سرافرازی یافت \*

پنجم فی التعمده جعفر خان باضافه پانصدی ذات و سه صد  
 سوار بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار و اکبر قلی سلطان ککهر  
 باضافه پانصدی ذات و ششصد سوار بمنصب هزار و پانصدی  
 هزار و دو بیست سوار مبادی گردیدند \*

هفتم شایسته خان بتقبیل عتبه ملک رتبه چهلین بخت  
 برافروخت - درین دولت باند دولت قرار یافته که از منصبداران  
 مغل و سادات بارهه و بخاری و شیخ زاده هندوستان دو صد جوان  
 کار دیده بیکار ورزیده همواره در اثنای سواری شهسوار مضممار  
 کامکاری در جلو باشند - و لهذا به مردم جلو موسومند - و از قوم مغل  
 صد منصبدار و دو بیست احدی که مکرر مصدر آثار مردانگی شده  
 باشند با گرزهای زرین و سیمین هرگاه آن شهر سپهر جهاندازی  
 عالم را بسواری فروغ آگین گرداند ملتزم رکاب ظفر مأی باشند -  
 و در غیور سواری پیوسته بیرون دروازه دولتخانه والا حاضر - و اینان را  
 گرز بردار گویند - درینولا شهنشاہ ملک متان کام بخش بدو بیست  
 منصبدار از مردم جاو و گرز بردار دو صد شمشیر و چهلده سوار

بیست و هشتم عبد الله خان بهادر از کالپی آمده باسلام عقبه  
والا سربلند گردید \*

غرة سوال هلال کلید مثال ابواب عشرت و کاسگری بروی  
عالمیدان باز کشاد - شهید شاه حق آگاه که عبادت رسوم بتقدیم رسانیده  
سی هزار روپیه معهود هر سال بمستحقین بذل فرموده بودند -  
بعید گاه ورود نموده از روی استگانت نماز گذاردند - و باین مقرر  
در رفتن و آمدن بزر نثار دامن اسید محتاجان بر آوردند -  
فصرت خان را باضافه هزاره ذات و پانصد سوار بمنصب چهارهزاری  
دوهزار و پانصد سوار باند پایگی بخشیدند \*

یازدهم راجه بهارتهه بتدیله باضافه پانصد سوار بمنصب  
سه هزاره ذات و سه هزار سوار و سید مبارک از اصل و اضافه  
پانصد هزاره ذات و چهار صد سوار نوازش یافتند \*

چون از منهبان وفای لشکر بالا گهات بعرض ایستادگان پایه  
سریر اقبال مصیر رسید که میدان اعظم خان و شایسته خان سازگار  
نیست خدیو دوربین حرم گزین که خاطر وقادش لوح محفوظ اسرار  
جهانبانیست - و ضمیر و نقاش جام انجام نمایی کشور ستانی -  
فرمان دادند - که شایسته خان باسلام آستان سلاطین مطابق  
مذوقه گرد و سرگردگی فوجی که باو همراه بود بعبد الله خان  
بهادر مفوض شد \*

چهاردهم خان سربور را بخلعت خاصه و خنجر مرصع با پهل  
کناره و اسب از طویله خاصه بازین مظل سربلند گردانیده  
رخصت فرمودند \*



فشانفی زبان را که مردانگی دادند - از روس مغول امام قلبی پسر  
 جانسپار خان استیجاء و رحمان الله پسر شیخاعت خان سرب که از  
 شانزادان جدکار پیکارگذار بودند با جمعی از تابندگان بدرجه والای  
 شهادت فایزگشته فیکدامی جاوید انداختند - از قوم راجپوت سندرسال  
 ولد صادق سنگه برادرزاده راجه مانسنگ با دو پسر بهیم سنگه  
 و اندک سنگه و گرمسی رانهور نبدیر را و چندر سین پسر را و سال  
 دیو و بلجهدر سنگهات و راجه گرههر پسر کدیسواس نبدیر و بیدیل  
 سیدرتیه - که هنگام توجه حضرت عرش آشیانی به تسخیر قلعه  
 پیدپور از قبل رانا بتراست این در می پرداخت - و پس از کشایش  
 آن عیال و اطفال را سوخته خود را به حمیت جاهلان کشت - و  
 بجالات و شیخاعت جان درکار خداوندگار صورت و معنی در باختند -  
 و راجه دوارکا داس ولد راجه گرههر سیگهات از رسوخ عقیدت و  
 خلوص ارادت زخمها برداشته در میدان افتاد - و ملتفت خان و  
 راودودا نبدیر را و چاندا و چندسی دیگر را از بیوقوفی دست بکار نرسید  
 و ثبات قدم نیارستند و زبید - و از انبار پیشگان نیز جمعی مقتول  
 و برخی مجروح گشتند - خاقان قدردان باز ماندگان جمعی را که از  
 ونا و اخلاص جان بمردانگی نشانند بمناصب عالی و دیگر اقسام  
 نوازش سرفراز گردانیده داده و تسلیه فرمودند - و اوطان مالونه  
 در تبتول ایقان مرحمت نمودند - و راجه دوارکا داس باضافه  
 پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سرفرازی  
 یافت - و او و شاه بیگشان بعنایت علم مبداهی گشتند - خانزسان  
 که از جاگیر خود مذهب و لهراسپ برانوش که از دارالملک دهلی

مطالعه و تدوین است احادیثی گزیر بردار دو صد و شصت و سه و پیر ابراق نقاره  
 معروف است در مکه و اندک و از آن رو که بموقوف عرض ملازمین بارگاه مقدس  
 در آمد که جمعی از بخت پرکشتگان در آن برار آمده تلبی کاند و تمام قریه  
 سوخته آتش فساد بر افراخته اند - فره آن قضاتوان مدور یاست - که  
 راو رتن در یاسم باشد - وزیر خان بدار رتنه آن گروه ابدار پزوه را  
 چنان تان یسب اندایند که دیگر هیچ مانده گیر شوریده سر پیرامون  
 چنین جسارت نکردن - و پس از تقدیم این خدمت از رة بالاپور  
 سعادت ملازمت دریابد - چون بشرف استماع مسامع جهانناری  
 که محمد علی بیگ ایلچی فرمان روائی ایران بدار السلطنت  
 لاهور آمده - احمد بیگ اتکه پادشاهزاده والا مقدار محمد شاه  
 شجاع بهادر را بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه سر بلاند گردانیده  
 مصحوب او فرمان عالیشان و خلعت فاخر بمحمد علی بیگ  
 فرستادند - درینولا معروض اقدس شد که عظیم خان و دیگر بندگان  
 با غنیمت نبیرد آرا گشتند - و گروه شقاوت پزوه نائب حملهای سردانه  
 و چپقلشهای گردانه قیاورده رو بگریزد باندند - و بهزاران شرمساری  
 برای رستگاری جنگی بگربز کرده جمعی بکشتن دادند - اتفاقا  
 در اثنای تلاش ملتفت خان و راو دودا و ستر سال کچه خواهد و کرمهی  
 و بلبد در سکنهاوت و راجه گرد هر دو دیگر را چپو تن که در آن روز چلند اول  
 بودند - از قول قریب بدو کرده دور افتادند - پیرا و دریا و بهلول  
 و مقرب خان که نیروی نبیرد رو برو دو خود ندیده در کمین فرست  
 بودند - فدویان را غافل دیده دوازده هزار سوار جنگ برداشتند -  
 چندی از مغول و راج پوت از فنا خوئی و غنا جوئی دل بر جان

سلیم شاه یاقوت خان بستکم اقدس از لشکر ظفر اثر رسیده بتقدیریل  
 رسیده سفینه جهانگیری سعادت اندوخته - و وزیر خان نیز مفسدان  
 برار را مالش بمنزله داده از راه بالاپور آمده شرف ملازمت دریافت -  
 سا باجی خویش راجوکه در سپاهیان دکن بشجاعت اخص  
 داشت بعنایت فیل سرباز گردید \*

دهم شهر ذی الحجه عید قربان مژده نشاط و انبساط رسانید -  
 شهنشاه گرون جاه بعید کاه تشریف برده نماز ادا نمودند - و در  
 تشریف بردن و آوردن از زر نثار جهانی کامیاب شد - و رسم قربان  
 بتقدیم رسید - پنج فیل از جمله پیشکشی که شیرخان صولت دار  
 گجرات در وقت آمدن بدرگاه والا محاسب الحکم بر زمیندار بگلانه  
 مقرر ساخته برای تحویل آن یکی از نوکران خود فرستاده بود و او  
 نزد خواجه ابو الحسن آورده - خواجه بدرگاه خلایق پناه رسانید -  
 بهیمین الدوله آصف خان و علامی افضل خان و وزیر خان و صادق خان  
 و چاندی دیگر از امرای حضور خدمت بارانی - و بدقت خان خدمت  
 بارانی و شمشیر مرصع و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام عنایت شد \*

پانزدهم صفدر خان باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب سه  
 هزار دو هزار سوار - و کار طلب خان باضافه هزار سوار  
 بمنصب سه هزار دو هزار سوار - و فرخانخان بمنصب دو هزار  
 هزار سوار - و مبارکشان نیازی باضافه پانصدی سه صد سوار  
 بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافتند - چون نصیری  
 خان که با راجه گجسنگه معین گشته بود معروض داشت - که اگر  
 خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قلعه قندهار باین ندوی باز گردد

بدار الخالفة اکبر آباد رسیده باتفاق روانه درگاه والا گشته بودند -  
 درینولا شرفی زمین بوس دریافتی سی لک روپیه را که اسلام خان  
 از دار الخالفة بحکم اقدس هدیه این در برادر ارسال داشته بود  
 رسانیدند - و بعد از آن خلعت نوازش یافته در فوج خواجه ابوالحسن  
 مدین گشتند - سید عالم باره بمرحمت خلعت و شمشیر سرفراز  
 گردید - مکره مختا خان به تشخیص کیفیت و کیفیت لشکر فیروزی  
 به بالا گهاقت دستور می یافت - و بعد از آن خلعت قامت عزت بر  
 آراست - و بچهل کهن از امر خلعت بارانی مصوب او فرستادند -  
 بیست و سیم الله یار خان از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و  
 پانصدی هزار و پانصد سوار - شاه بیگ خان باضافه - پانصدی چهار  
 صد سوار بمنصب دوهزاری هزار سوار - و سید عالم باره باضافه  
 پانصدی دویست سوار بمنصب دوهزاری هشتصد سوار - و هردیوم  
 کچواده باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار  
 سوار - و سید علول از اصل و اضافه بمنصب هزار و ششصد سوار -  
 سر افتخار برافراختند »

بیست و ششم منکوجی دکنی بمنصب سه هزار پانصد  
 سوار - و هاباجی بمنصب دو هزار و ششصد سوار - و نور الله واد  
 خواجه میرهروی بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار - و اسفندیار  
 ولد حسین بیگ شیخ عموی بمنصب هزار و ششصد سوار - و  
 اوگرتین واد ستر سال بمنصب ششصدی سه صد سوار سرفراز شدند \*  
 بیست و نهم میرزا حسن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری  
 هزار سوار بلند پایگی یافت \*

بارگران سکنت بر نگیرد - آن سقیم العقل - و سقیم العقابست -  
 با فرزندان و خویشان نزد بی نظام رفت - و چون بی نظام بد فرجام  
 بیدین دانست که بیوفائی لازم ذات آن بد ذات است - و کافر  
 ماجرائی ملازم جوهر آن بد جوهر - در صدق آن شد که او را بدست  
 آورده مقید گرداند - و با چندی از نوکران معتمد این راز در میان  
 نهاده گرفتن او مقرر گردانید - و باین اقدار او را نزد خود طلبید -  
 چون هنگام کیدفر ناسپاسی رسیده بود آن مدبر ناتمام باتمام قبیلہ بخانه  
 بی نظام آمد - و جماعتی که در همین فرصت بودند بیک ناگاد حمله  
 آوردند - و هر دو طایفه شمشیرها آخته با یکدیگر در آشتند -  
 مردم بی نظام هجوم آورده او را با دو پسر اجلا و راگو و بسوزن برای  
 فدیو جانشین بقتل رسانیدند - و جگدیو را برای برادران بد اختار و  
 بهادر جی پسر او و کرجائی زن او که مدار سلسله آن خاصر قاصر  
 بر او بود با بقیة السیمت از دولت ابدان گریخته بسندسگر نزدیک  
 بجالذپور که سرطن اصای آنها بود - و جادون رای در آنجا قلعه  
 ساخته - رفتند - و بوسیله غرایض مشتمل بر ندامت از اعمال شایعه  
 و انفعال از افعال قبیلہ - و التزام شیوہ بندگی بدرگاه عرش  
 اشتباه ملتجی گشتند - از جرم پوشی و عذر نیوشی جرایم و بیلہ  
 و معاصی ثقیله این گروه عفو پزوه بذیل انعام پادشاهان پوشیده  
 آمد - و برای استمالمت انجماع فرمان عطوفت نشان بنام اعظم خان  
 عزر صدور یافت - که چون اینان بذریعہ خجالت بدرگاه خلایق پناه ما  
 باز گردیده اند - بمراحم ملکانه مطمین و مستمال ساخته در سلت بندگان  
 مستمال گردانند - هر چه در باره مهم سازی اینها التماس خواهند نمود

به دین تازی اقبال جهانگشا با حمت و جوی. بقدرتیم رسید مانند -  
 پندبران در مدینه که افواج قاهره بواسطه ایام داریش فروکش کرده  
 بودند اورا به پیشگاه حضور طالب فرمودند \*

بیست و ششم بعنايت خلعت و پادشاه پانصد سوار بمنصب  
 چهار هزاره سه هزار سوار و مرصعت اسب با زین مطا و فیل از  
 حلقه خامه برنواخته بجای راورتن بتسخیر ملک تلنگانه و کشایش  
 قلعه قندهار دستوری دادند - راجه گچسنگه حسب الطالب بدرگاه  
 خلایق پناه رسیده شرف آستان بوس دریافت \*

گشته شدن جادون رای تیره رای بسعی بینظام نا تمام

هر فایز تیره اختر که از ناسپاسی و حق ناشناسی و کفران  
 نعمت ازین درگاه اقبال پناه رو بر تابد و از نقصان آگهی و طغیان  
 کمره پی فرار نموده بامید یاری و مددگاری نزد بی سعادت  
 که بخسران دیده دین و دنیا و خذلان کشیده صورت و معنی -  
 گشته است - زینهار پی شود - روزگار شگرف کار که نوکر کمایه گذار  
 این دولت والا آزار است - همان ملجأ را مهلت گرداند -  
 و سامن را مقتل - مصداق این مقال سانسکه عبرت انگیز  
 جادون رای بخسران گرای است - آن کافر نعمت قاصر نعمت  
 با پسران و ندیر و دیگر مقتصدان درین درگاه آسمان جاه بیست  
 و چار هزاره پانزده هزار سوار منصب داشت - و جاگیرهای جید  
 دکن تنخواه پادشاه در نهایت رفاهیت و شانیت میگذازانید -  
 از اینجا نه موصله تنگ یارده مرد آزمای دولت پذیرد و همت سپرد

در وقت آنرا به داور ( که دامپست در کمال استواری بهلول نه هزار  
فراع پادشاهی و ارتجاع شش و بهمان سرا پرده بستنهای ستبر برپا  
کنند و انواع سباع و وحوش در آن گرد آورده میدهند ) احاطه  
کرده بخاطر باغ زمین آب را رانده آورد - پادشاه شیر شکار فیل سوار  
بشکار گاه تشریف فرموده یک قلابه شیر را به تفنگ خاصه شکار  
نمودند - و چهار شیر بچه را بحکم قدر توان گرز برداران شیر نبرد -  
بدست گرفتند \*

از سوانح این ایام فیروزی یافتن سعید خان است در پشاور  
بتأیید صدائی و نیروی اقبال جوادانی - گذارش این مأموری  
برسم اجمال آنکه کمال الدین واد شیخ رکن الدین زوهیله که در  
زمان حضرت جنّت مکانی بمنصب چار هزاری و خطاب شیرخانی  
سر بلند گشته بود - از فتور دانش و قصور بدانش بنوشته پیرای  
تیره رای دست فساد بر کشاده گمران بار بر بست - اکثر قبایل  
افغانه از کنار آب انگ تا نواحی کابل و دیگر جوانب با او اتفاق  
نموده قرار دادند که نخست گرد شورش از پشاور برانگیخته آید  
چون سعید خان در کوهات از نوشته بالچو قلیچ خان و داود گماشته  
لشکر خان برین مضمون وحشت مشحون آگاه شد - علینان بدیگ  
بخشی آن تهرانه و فو القدر خان و شادمان پهلوال و خضر کهکرو  
جمعی از اعدیان و تا بینان خود را در کوهات گذاشته همان روز  
خود را به پشاور رسانید - و روز دیگر بران شد که بایندهای پادشاهی  
بر سر آن بدگر رفته او را با انصار برگشته روزگار چنان تنبیه نماید  
که دیگر پرامون چنین اندیشههای فاسد و فکرهای کاسد نگردد -

شرف قبول خواهد یافت. اعظم خان نقل فرمان قدر توان میسرودید یکی از سعادتمندان خویش و کسان یاقوت خان و ارداجیرام و دیگنی نام که مدار معاملات جادون رای برو بود و برای کار ازجی و گرفتار امان نامه بشکر شکر پیکر آمده - نزد آنجماعه فرستاد - چون این جماعه را سعادت دربار بود - و بنیت پیدار - دل بر بندگی این درگاه سلاطین پناه که سامن خایفان است - و ملجای خاندان - نهاده - همراه مردم اعظم خان و یاقوت خان و ارداجیرام روانه لشکر فیروزی گشتند - و چون نزدیک رسیدند باشاره اعظم خان یاقوت خان و ارداجیرام و کپالوجی بهونه‌ساز و دیگر سرداران دکن استقبال نموده بمسکر آوردند - بالتماس اعظم خان جنگلیو رای بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار - و تانگ رای که بدولت بندگی جادون رای که نام جیش بود موسوم گشت - بمنصب سه هزار ذات و هزار و پانصد سوار - که سابقا بسوقست رای برادر او داشت - و بدیتموجی بمنصب دو هزار ذات و هزار سوار که منصب پدر او اجلا بود - سر بلند گشتند - و یک لک و سی هزار روپیه برسم صد هج و تبذول نیک در ولایت دکن و برار و شانیدیس و احتمال زمینداری جادون رای بدستور سابق مرحمت شد - تا چه عیدت اینان پراگنده نشود - و با تقدیم خدمات پسندیده تلافی تقصیرات گذشته و تدارک زلات رفته نمایند \*

درینوالا الله و درینخان قراول بیگنی که از لشکر بالاکهاست برگزیده بتقدیل آستان والا پیدشانی بخت برافروخته بود - شیرینی چند در پنجپیرگاه دیده بهر ضی اشرف رسانید - و بحکم قضا نفاذ آن



نصرت دستگاه آن قدر نیست که بعضی را بحراست گذاشته و فوجی را با خود همراه گرفته به نبرد بپردازد - و ملاحظه نمون که هرگاه بدفع فوجی متوجه گردد جوقی از ناحیه دیگر بحصار شهر که وسیع است درآید - و لشکر نصرت اثر متروک و متفرق شده بمدافعه آن نتواند پرداخت - ناگزیر محافظت حصار اهم دانسته بر نیامد - مشاهده چار طرف شهر را فرو گرفته در محلات بیرون حصار فرو آمدند - و سعید خان درون حصار که خام بود و بمرور ایام و مرور اعوام دران شکست و ریخت راه یافته - ملچارها قسمت نموده یک ضلع را ببالچو قلایچ و پسران دلاور خان و سید ساکنین باره سپرد - و اطراف دیگر را باهتمام دیگر بندگان درگاه باز گذاشت - و خود با پسران و جمعی اعدیان از جمیع ملچارها خبر میگرفت - از هر سو که باطل ستیزان هجوم می آوردند نگاهبانان آن ضلع ملچارها بتفگیان (ستیکام داده از حصار بر می آمدند - و بآب تیغ شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بفیروزی بر میگرددند - گروه ارباب پژه از ره گرا شدن جمعی کثیر هر روز بواسطه خسار و بوار باتفاق بجای سپر تختها پیش رو گرفته در حصار نهادند - سعید خان بر ملچارها مردم توپخانه گذاشته با دلیران رزم خو و دلاوران ناموس جو بدستیار می تائید الهی - و پیشکاری اقبال شاهنشاهی - نظر بر کثرت و انبوهی ملاعین نیدگنده جلو ریز تاخت و نایره قتال مشتعل ساخته بسیاری از مشاهده را آتش افروز جهنم گردانید - فتنه گرایان تیره رای پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار خود پیچیدند - چون فوجی عظیم از باطل کوشان که به پیکار نپرداخته

ورا خواران دولت برگذارند که نخست بمواعظ شوش افزا  
 رهنمایی صلاح باید گشت - باشد که از گران شراب غفلت بیدار  
 شده بشاه راه مطاوعست و متابعت گراید - هر چند نصایح بتار رفته  
 مفید نیامد - بظاهر از روی چاپاوسی و لا به گری همه اندیشه  
 خند ستیزی و فرمان برداری را می نمود - و نهانی باحتشاش و اسباب  
 فساد و اعداد هوا فتنه بواعث نکال ابد و دوائی و بال سرمد هر انجام  
 میداد - و دیگر قبایل قریبه و بعیده را اغوا نموده از جاک ایلی و  
 یگانی باز میداشت - و عبد القادر پسر اجدان بدنها را بوعده  
 مصافحت و ارسال هدایا نزد خود طلبید - و آن کوتاه بین با کور  
 که اجدان پسر جلاله و محمد زمان پسر برداد عم زاده اجدان و دو پسر  
 او افانده دور و نتور و نغور و تمام کوه تیراه و هر دو نیکش و جمیع  
 الوسی ختک و ایماق حاجی و توزی فراهم آورده در یوام گذر که  
 هفت گروهی پشاور است بکمال الدین ناقص خود پیوست - تا  
 رسیدن او کمال شقاوت مآل نیز الوسات پشاور و اشغرو محمد  
 زی و ککیانی و خلیل و مهمند و داود زی و یوسف زی و بر  
 کلانی و غیرانیدان را بمواعید گاذبه و افایل باطله از راه برده  
 گرد آورده بود - و آن هر دو خسارت پیشه شرارت اندیشه باذفاق  
 این قبایل بد شمایل روز سه شنبه در از دهم فی الحجه مطابق غره  
 اسر داد از جمیع جوانب پشاور ضغها آراسته ایستادند - سعید خان  
 نخست بران شد که با بالچو قلیچ و شکر الله پسر لشکر خان و جمال  
 و جمال پسران داور خان کاکر و سید ماگهن باره و دیگر بندگان  
 درگاه از شهر برآمده هنگام کارزار گرم گردانند - چون دید که سپاه

هزار و چهار صد سوار سربازند شد - در شماره اولی ماه مذکور ده هزار  
روپیة معروفه باریاب، نیاز نظام فرمودند »

هفتم مرصع خان باضافه پانصدی قات بمذنب هزار و  
پانصدی قات و هشتصد سوار - و ابو محمد کاتب از اهل و اضافه  
بمذنب هزار و هشتصد سوار مفتخر شدند »

چهارم صفر راو رتن از باهم مراجعت نمودند درایت مالزمت  
اندوخت »

هفتم انیرای که نامش انوپا سنگه است و حضرت چنت  
مکانی بتقریبی که در تفرع ایف سال ششم نداشت خواهد یافت  
اورا بانیرای مخاطب ساخته بودند - چون پدرش راجه هرنیرای  
در گذشته بود بختاب راجگی سرباز گردید - پس ازین درین  
سپاه فامه فتح ایزدی بر راجه انوپا سنگه گذارش خواهد یافت -  
ناوچی معروف بر انیرای سنگه که از نوکران معتبری نظام بود -  
بقاوری طالع با جمعی داخل لشکر تلذانه شد - و بالتماس  
نصیری خان بمذنب دوهزاری قات و هزار سوار سرافرازی یافت  
و مرتضی قلی برادر جانسپار خان از اهل و اضافه بمذنب  
هزاری ششصد سوار فرقت عزت برادرخت »

هفتم ربیع الاول راجه گنج سنگه را بخلعت فاخر و شمشیر خاصه  
با یراق مرصع عز امتیاز بخشیده بانشکر قصرت اثر مرخص فرمودند  
فاخر پسر بافر خان نجم ثانی بتقدیل عتبه فلک رتبه سر برادرخته  
پرهله مرصع با انندی جواهر که پیشکش پدر او بود بنظم خورشید  
اثر در آورد - هر یکی از شیخ صوفی و بهادات خان و پوزه خان که

بود از عدم آگاهی بر شکست سرداران خود در محالیت بیرون حصار  
 ترفیع داشت - او ایامی دوامت مصیبت دیدند که آن زمان  
 پیشان آینه اندیش را در کرد تهر گذرانده بقعاقب گمراختگان به  
 پوزانند - به سستی نس و خا الب و شهر پیشتری ازین جماعت  
 سرود بآب تیغ رهبرای سایل فنا کردند - و تیغ مستقیم لختی  
 که خائهای استوار را پند چا پنداشده فراهم آمده بودند آتش زده  
 خاکستر ساختند - پس از این بقعاقب پرداخته تا پنج شش کوره  
 هر کرا یافتند به تیغ بدریغ از هم گذرانیدند - و داد مردی و  
 مردانی داده بشهر برگردیدند - از اشراقات باطن شهید شاه بقیقت  
 آناه آنکه - چند روز پیش از حدوث این حادثه برخلاف طریقه اندیشه  
 که مصدر تعلیم فعلی بی باعنی نگرفتند بی ظهور بیعی برای  
 سعید خان مرصع شمشیری فرستاده بودند - و ظاهر بپنان بگیریست  
 دراز افتاده - درینوقت اندانی خدیو پیش بین بر همگان هویدا  
 شد - و چون خبر این فتیح بمساجع عالییه - که همیشه شاه راه بشایر  
 باد - رسید - آن فدوی کار طلب را بدنیاست خلعت و جواهر مرصع  
 و باضافه هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چهارهزاری ذات و دو  
 هزار و پانصد سوار - و با پیو فایم را باضافه پانصدی ذات و سه صد  
 سوار بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و هشت صد سوار  
 و خطاب شمشیر خان - و سزوار خان را باضافه پانصدی ذات و  
 دوهصد سوار بمنصب دوهزاری هشت صد سوار سرافتخار باسمان  
 رسانیدند \*

دهم محرم نجابت خان باضافه ششصد سوار بمنصب دوهزاری

از حوالی حاجی انگ راهی شده در راه یکلاده سواران و الا - و اسبک  
و ترنگ - و بعد از آنکه در سرحک بهالانته رسیدند در پی زمیندار  
آن ملک با چار صد سوار اسببال فروده خواجه را داد - و همان زمان  
وایراست پسران سیهانستان که به همراهی این اسبک درین سینه بودند  
درین هنگام خواجه بدوستاند و خواجه از کفایت خراجی ملک غنیمت در  
آید - و با هر یکی از خاندان و شیرخان و ساه نواز خان موهی از سپاه  
همراه کرده مقر رساخته - که در ره رکوب یکی ازین اوج ساه گاه هر اول  
باشد - و دیگری حیات اول - و چون محال و راهی مردان و برگشتند  
بی نظام از سر راه برخاسته بجنگل و کوه رهان بودند - و این  
باعث خرابی ملک و کرابی ساه گساده بود و غازیان ساه عسرت  
می کشیدند خواجه فرار شد - که یکی ازین ساه موج بهداز او سه روز  
بناخت کوهستان و محال آبادان ملک ساه ساه هرجه از ساه و گاه  
بدان ساه او را سچاهان درین برساند - در هر ناخست هم آنوقت و روان  
سراستام می نامد و هم حمعی گذر از ساهدر معقول و ماسور  
می گردانند درینولا بی نظام محاکار خان و دانا بذات و عمر  
خان افغان را با خشری از سوار و پیاده فرستاد - که سپهنگام بر  
اوج فاهره بان بداند - و روز از جماعه که برای آوران همه و  
گاه برانند داند داده از گاو شاهرجه بداند بدست آرند - خواجه  
برین معنی اطلاع داده ساه نوازخان را با فوج او بواسطه مالش  
آن ضلالت پیشگان روانه ساخت - ساه نواز خان نزدیک بهست کوه  
یلغار نموده بآن فتنه پروهان رسید - محاکار و همراهان شقاوت آثار  
او تاب زد و خورد شیران پیشه هیچا نیدارده همگی احمال و انتقال

پیرامونی تخت و پادشاه آملی، با وسایل داخل بناهای دولتی آن مردم  
 گشته بودند و الدایم بدستری خان، نه بی درخور و ارزش ماندند و  
 چون موسم به کال از خزا داشت و ماهم مردان و زنان به اوقات  
 پذیر و نذیده شاه در دست - اعظم خان و دیگر امرای والا معمار  
 از دیول کاسو که برای اده رام امام امرات در اینجا اواسط دیوله بودند  
 حسب حکم بهمد استیصال افانده مساک آیدن و بی بطاسان  
 خسارت گرین افانده گشتند - چون سادغا بعرض بار دایگان داده  
 اوریک خلافت رسیده بود که سدا، مظفر خان هراول شاهی زلفر  
 دستانه را به بدست ورم دالای دای بدروی سوارسی ندست - سینه ساه مهر  
 گستر چکچون هراج را به معالجه او فرستاده و در سر مرده بودند که او  
 بهمن از تخفیف آزار بآنان معلی بداد - و سردار ووج هراول  
 اعظم خان راجه جد سینگه باسد و

هشتم این ماه خان بهنگور که چکچون بعد از رسیدن آنها  
 موضوع آسایش را بجهت فوت ماده در حضور اعظم خان سناوده بود -  
 و حلیط بسیاری نوع سده - و او روزی چند برای التیام هراجت  
 توقف نموده روانه درگاه سلاطین بناده گشته احراز سرفرازیت  
 سراسر سعادت نمود - خدمتو مهربان و دردان او را به عنایت شایسته و  
 جمده مهر مرغ با پهل کذارة و با ضافه هزاره ذات به منصب شاهزادی  
 چهار هزار سوار و مرحمت اسب از طویانه خاصه ازین مطا سرافراز  
 ساختند - راجه روز افزون از اصل و اضافه منصب هزار و پانصدی  
 ذات و هشت صد سوار بر فواخته آمد - خواجه ابوالحسن ابراهیم جمعی  
 از بندهای درگاه معلی بعد از انقضای موسم بارش بحکم پدر توان

رکابین شواست - ساعد مساعی سلطنت - آفتابخان را - که در مراتب  
 ساوکی پستندیده - و مدارج اخلاق گزیده - راهالت شواطر - والانت  
 بواطن - و تدبیر اوزم سرداری - و سراسم کار فرمائی - یکنانی دارد -  
 و همگی ارکان دولت - و اعیان سلطنت - مطاوعت و متابعت  
 او میدمایند - به باشایقی کل عساکر بالا کهنانش معین ساخته نوزدهم  
 ربیع الاول مطابق سیوم آبان ماه خلعت خاصه با چارقیب زردوزی  
 و خنجر مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع گران بها و دو اسب  
 از طویل شاه پیکر شاه باقر نام با زین مرصع دیگری با زین طلا  
 مینداز و ظفر گنج نام فیل از مملکت خاصه بایراق نقره و ماده فیل  
 عنایت فرموده و خدمت نمودند - و از آنجا که رسم دولت مندان  
 هندوستان است که هرگاه بقصد سفر از خانه برآیند جانب شمال  
 برپا لگی و جنوب رویه برارند که بهندوستانی زبان رتبه گویند و  
 بسوی مشرق بر فیل و بطرف مغرب بر اسب سوار شده روانه کردند  
 و سفر این تمام دولت رو جنوب بود - یک منزل رتبه فیز عاوه  
 عنایات دیگر گشت - و مقرر شد که آن خان والا شان در موضع اوچهر  
 که آب و عایق فراوان دارد اقامت گزیده مصلحت وقت بعمل آرد -  
 شایسته خان خالف الصدق یمن الدوا به خلعت فاخر و جیفه مرصع  
 و اسب از طویل شاه با زین طلا - و رادرتن و فدایتخان و سید  
 هنر خان و الله وردیخان که بخندست بخشیدگی این فوج سر بلند گردید  
 و سید عالم برادر سید هنر خان به خلعت و اسب نوازش یافته -  
 همراه آن سر آمد نوذندان مرخص گشتند - و اصالت خان و خواجه  
 که کار برادر زاده عبد الله خان بهادر که از اصل و اضافه بمنصب

را گذاشته راه فرار سپردند - و شاه نواز خان با خدمت فراوان  
مراجعت نمود - چون اخبار زندان پراگندگان خود را فراهم آورده  
نواحی لشکر ظفر پیکر بدان اندازی پرداختند - خواجه بنگاه آن شهر  
سوخندگان که در نواحی سمنگان بود بتجسس یافته خانزمان را  
با فرجی فرستاد - تا به نهب و غارت بپردازند - ایدان شباهش  
یلغار کرده بنگاه آن تبه کاران رسیدند - سجادار سرآمد آن جماعه  
سراسیمه گشته بجانب قلعه چاندور فرار نموده - و جماعه از همدانش  
که از کشتن و بستن خلاصی یافتند در اطراف متفرق شدند - و بهادران  
کار طلب پنه و بارانیان غنیمت گرفته هم آنان نیروزی معاونت  
نمودند - دیگران دل بباد داندگان پیرامون اردوی خواجه نگاشتند «  
شب دوازدهم دوازده هزار روپیه بائین مقرر بصلحا و فقرا  
عذایست شد - حکیم شافق ولد حکیم همام که برسم سفارت نزد امام  
قلی خان والی توران رفته بود هفدهم مطابق غره آبان ماه شرف  
اندوز ملازمه گشته فامه خان گذرانید \*

## فرستادن عسکری الخلفه یمین الدوله اصفهان

### بسر داری همگی عساکر فیروزی مائری بالا گهاٹ

چون بر پیشگاه خاطر نهفته ناظر - اورنگ آرای جهانبانی -  
حضرت خاقانی - پرتو افگند - که اعظم خان با همسران سازگاری  
که سرسایه سری است و با فرو تران بر داری که پیرایه سرداریست  
ندارد - و همین باعث طلب شایسته خان بدرگاه عالم پناه شده  
بود - چنانچه گزارش یافت - پادشاه دور بین - حزم گزین - رکن



سوار مقر و شد - و از اصل و اضافه منصوب شاه بیگ خان دهرزاری  
 هزار و دو بسمت سوار قرار یافت - گویال سنگه که پدرش راجه مندرپ  
 پوری شده بمنصب هشت صدی چار صد سوار سرافراز گردید \*  
 از سوانج این ایام تاختم اعظم خان است برپیرای هرزه گرای  
 و مالش بسزا یافتن آن تبه رای و انصار شقاوت اندامی او  
 گذارش این مقال آنکه چون عساکر گردون متأثر بعد از  
 انصرام ایام برسات از دیول گانو باستیصال بی نظامیه و امانده نهضت  
 نمودند مقر بخان و بهلول محلول و دیگر مقامهیر بشدتن این خدیراز  
 به الذاپور که برای انقبضای موسم بشکل دران اقامت گزیده بودند روی  
 ادبار بجانب پاتهری نهادند - اعظم خان برقرار این ادبار پیشگان آگهی  
 یافته با افواج نصرت امتزاج کوچ بر کوچ تعاقب نمود - چون بموضع  
 رامپهروی که بر ساحل آب بان کنگ واقع است رسیده دریافت که  
 مخازیل بی نظامیه بالای گهات دهارور برآمده بقلعه آن پناه  
 گرفته اند و پیرای غلوه بخت هنوز از نواحی بدر که درانجا توقف  
 گزیده بود برنیامده - و خبر انتهای لشکر جهانکشا بآنصوب شنیده  
 جماعه را که برای تحصیل محصول محال متعلقه بدر فرستاده بود  
 طلبیده و چشم انتظار در راه رسیدن دریا از ندوسه مقر بخان و  
 بهلول از دهارور دارد بعزیمت آنکه پیش از فراهم آمدن اینان  
 خود را بان فتنه جوی فساد خو رسانیده جمعیت او را پراکنده  
 گرداند - از رامپهروی بنهکنو آمد - درین اثنا مکاتیب صف  
 شکن خان ولد سید یوسف خان رضوی قلعه دار بدر پیهم رسید -  
 که پیرای تیره رای در راجوری که از مچپلی گانو بیست و چار

هزاره چار صد سوار سوار افراز شد - و دیگر سینه بداران را نیز همراه  
 بهمین الدوله تعیین نموده بعضی را بخلعت و اسب و برقی را  
 بخلعت سوار افراز گردانیدند - بعد الله خان بهادر که از تیر ماند  
 سید مظفر خان ورسی بر شکم بهم رسانیده بود - و به حاجت جکجیون  
 محبت یافته - درین روز بحکم جهان مطاع به برهانپور رسیده شرف  
 ملازمت دریافت - و هزار مهر نذر گذاردید \*

بیست و ششم چون بعرض افیس رسید که دیانت خان دست  
 بیاضی قلعه دار احمد نگر جهان فانی را بدروود نمود - حراست آن  
 حصن حصین بجان نثار خان مقرر شد - و او بمنایست خلعت و  
 چهل هزار روپیه نقد صد خراج سر بلند گردید - و فرمان قضا بقایم  
 صدور یافت - که هرگاه جان نثار خان بعسکر فیروزی رسد - اعظم  
 خان پنج هزار اشرفی برای خرج قلعه باز داده جمعی را برسم  
 بدرقه همراه کند \*

### گذارش وزن قمری

روز پنجشنبه نهم ربیع الثانی سنه هزار و چهل مطابق بیست  
 و دوم آبان که غرق نشاط اولیاء دولت بود بهزاران فرخی و فرادان  
 خجستگی جشن وزن قمری و اختتام سال چهارم و ابتدای چهل  
 و یکم از زندگانی جاودانی حضرت خاقانی ترتیب یافت - و آن  
 منصر خلافت بآئین مقرر بطلا و دیگر اشیا وزن نموده آمد - و ابواب  
 احسان و اسباب افضال کشاده و آماده گشت - منصب میر جملة  
 باضافه هزاره ذات رسه صد سوار چار هزاره ذات و هزار و پانصد

و از رسیدن نیز از وصول امواج ماهری پانی شد از دست داده  
 آن طراب فزید پدر بر گشت - و برگدارد که برادر دهرست ساز  
 به رستگاری همه رسیدند و بدی که دشمنان خود را رسیده بودند  
 موج و آب سکن خان بود بدرا چون بر رسیدن لشکر و درویش راه فرار  
 به تکه دند و پانی گریز شکسته باز بر راهی انداخته آماده دیگر  
 گشت - راجه ها سینه سردار موج در اول بار راجه به بهادری و راجه  
 امیر سینه و دیگر راجه ها و بهادر خان سر آمد موج و از آن  
 به بهادر خان و سردار خان و خواص خان و اقامت خان و از غنای خان  
 با تفتان چندان و سرحد - خان بالند با بدی که با دستان رسیدند -  
 همه بفرمانده اسباب خود را با اسوالی و امیر و بزرگان که به تکه  
 تفسیم میگرفتند گداشته شروع در بر آمدن کوه بدویند و از آن رو که  
 از اسبغال اکثر اعدایان و تابعیان امرا به راجه بند و بار انگروه و دانه  
 نوزده امواج بهر امواج از توک انداد - امرای مسلمانان و راجه ها  
 که اسامی شان نگارش یافت با دلیلی از مردم خود به سبب سخنان  
 بران کوه بر آمدن گرفتند - و بهادر خان و دله و اقامت خان و دهر  
 داس جهالا پیش از دیگران به کوه بر آمده تعاقب نمودند و بهر  
 چون داند که جونی از دلبران جدا کار ناگهان رسیدند - و دیگر دلبران  
 نیزه شعار نذر بدیهم میبردند - عمارتی ساده فعلی که زبان بانی ساده  
 قتل دران همراه میگردانند به سونانو روانه کرده خود تمام انبار  
 به دیگر استوار ساخته اسناد - و بهادر برادر زاده خود را که اعتماد  
 تمام بر دلیری و سردادی او داشت و بروی بهادر خان و دیگر  
 مجاهدان فرستاد - و چون بر بهادر خان و اهتمام خان و دهر داس

گروه است اینهمه اسم است از آن که ده مرغان بنام وند و او در کوه  
 و کورانی برهنی گرفته اند و منجول است و اکثر متعالی است که  
 برای نجات پراکنده بودند فراهم گشته اند - و از شتر اسنان  
 انواع و افره با وحشی با تهری قرار داده که هرگاه به بدربردگی شوند  
 کوچ نماید - اعظم خان و یاقوت خان و مابوچی بهودسله و اکرام خان  
 و مدر عبد الله و رعاست خان و دیگر بندگان درگاه عرش اسما را  
 باجه می در میچهای گاو همراه اردو گذاشت که حراست اردو  
 نمود راه باهنگی نورید - و سپه دار خان و راجه جی سنگه و راجه  
 چهار سنگه بندگان و را و مور بهورنده و اهدار خان و راجه دهمه اس  
 و مردار خان و راجه چهار سنگه بندگان و راجه ابوب سنگه و خواجه خان  
 و جان دثار خان و ارمن برادر رافا کرن و مرهمت خان بخشی  
 اهدان و چندر من بندگان و اهدام خان و کالوخی و اودا حارام  
 و جگه سورای و دیگر بندگان و منصبداران و اهدیان و برق اندازان را  
 همراه گرفته بعد از یک پهرست بقصد اسماصال آن گروه شصت و نه  
 از میچهای گاو سوار شد - و چارگری سمب صادره بهوضع پدیدار که  
 از در شتر گروه است رسیده بصفت سکن خان بوسه که باجمعه است  
 خود بر کنار لشکر نکبت اثر آن برگشته بخت و نام بمان تا همان  
 جمعیت دلیل را موج دشمن مال پنداشته بطرفی بدر فرود - و چون  
 صف سکن خان موج خود را توک ساختند بر فراز پشته بفاصله  
 یک گروه برادر مشاهده که چار گروه از بدر گذشته در دامن کوهی  
 اماسد داشتند ایستاده عزیز بر سر آن دلیل باجمعه است بدر بمقابل  
 صف سکن خان شتابت - درین اثنا اعظم خان بالشکر ظفر امر جلو

همه تن از فراز کوه رو به نشیب داشتند - و پندکان و بندق دلاوران  
 جانباز بر مفارق آن سبکساران گران جان می نارد - انگیزی به بهادر  
 سرید رسید - و در گرسی هنگامه پیکار از رفتن باز ماند - درین اندک  
 پرسرام نام نوکر راجه بهار سنگه بندیده خود را باو رساند - بهادر  
 ندیم جان باو در آو بختد همه هری در رانش زد - و پرسرام نیز  
 همه هری بر گاوی بهادر زده آن خون گرفته را روانه ملک فنا  
 گردانید - و سر آن بد گهر را با اسب و سپر و انگشت و دو سه شبرکه  
 یکی بر اسب داشت و دیگری در کمر براجه بهار سنگه رساند -  
 راجه آن را نزد اعظم خان آورد - خان اسب و دیاق ده پرسرام بخشیده  
 سر پرش را برای عبرت سایر مقهوران مغرور مرستاد - که از دروازه  
 بهر بیابانزد - و انگشتش بدرگاه جهان پناه روانه ساخت - تا بر  
 همگان روشن گردد که او روانه ملک عدم گشته - و مبارزان لشکر  
 فیروزی تا سه کوه بتعاقب این بادیه پدما بان ابدار پرداخته بساری  
 را طعمه تیغ جان گزا گردانند - چون سپاه دصرت نرسیده در یک  
 سواری از یک شهر شیب گسسته تا سه بهر روز زاده بوسی کوه  
 نور دیده بودند - و از شدت حرارت و کثرت حرکت در اسب و سوار  
 تاب و توان نمانده بود اعظم خان دران هم توقف گونه کرد -  
 که هم سپاهیان و اسپان فی الجمله آرامی گدرد - و هم پس ماندگان  
 برسند - درین میان پیرا و دیگر همراهش که همه اسپان تازه رو  
 داشتند فرصت غنیمت دانسته راه گریز سپردند - اعظم خان درویش  
 محمد دکنی را با مردم جنگیو رای برادر جادون رای که در بیر بوده  
 و لختی دیگر از بندگان درگاه معلا بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستاد

از قلعت و دره‌ها کار به تنگی گرایدند - مداده شده دل بر جان نهانی  
 نهادند - و در کشش و کوشش کار نامه مردانگی بر روی کار آورده  
 جمعی کثیر را رهگرایی ندیدی گردانانند - و بهادر خان داد نیچاء استاده  
 دو زخم تدریکی بر روی دگر بر پهلوی دره است - و جندی از همره اش  
 در میدان پیکار که از کثرت غبار صافند سبب تار شده بود مراده وار شود  
 را بر شعله شمشیر آتشبار زدند - و در همداس جهالا با جمعی را به پوتان  
 به پهلوانهای مردانه جان فانی را در کار خداوند حقیقی در باخته  
 نیکنامی اندوخت - بهادر خان و خواستار خان و مرحمت خان که از  
 دست راست بر کوه بر آمده بودند - از مشاهده این کارزار در پناه  
 دیوار سنگ چین که در آن حوای بود بمانداری در آمدند - و  
 راجه بهار سنگه بنده از فوج برانغار بمومک بهادر خان رسیده  
 کوشش مردانه نمود - و برخی از همره اش بدانش گردانده  
 نود جان در باختند - و راجه جیسه سنگه و راجه بدنه اداس و راجه  
 انوب سنگه و غیر اینان که در دیگر جاسب کوه بودند نیز به ناکام  
 رسیدند - اعظم خان سرعت تمام پدای کوه رسیده ملنگ خان و راو  
 سور بهوزئی و چندین من بنده و دیگر مردم برانغار را تاکید بر  
 آمدن نمود - درین وقت که بر بعضی از اولیاء دولت ابد میعاد  
 کاری الحمله تنگ بود از نبرنگی اقبال نصرت مال شاهنشاهی  
 که همواره بتائید سببانی کار گذار است - و به تیسر آسمانی  
 در گیر و دار - آوار فدروزی بر روی کار آمد - و بهادر تیره اختر از  
 رسیدن افواج پی در پی دل بای داده با ملاعین اوامده رو برگز  
 نهاد - و پیرا نیز از قرار گاه خود فرار نمود - در هنگامیکه آن پسته

داشتند - سه پند اه حق اگاه از فکاردانی و حضور سیاسی بجا آمدی  
 این صاحب نمایان اعظم شاه را خلعت و خاخر و سایر سرایع را با از  
 طریقه خاصه با ساز طار و ل از حلقه خاصه عنایت نموده در میانند -  
 و بهادر خان را خلعت و خاخر سرایع سرحدت نموده باضافه هزار  
 دینار بمناسبت چهار هزار و سه هزار سوار و عطای اسب با زین طلا  
 و نعل عزرائش را بخشید - و دیگر بندگان را نیز در خور کار طلبی  
 و خدمت گذاری سرافراز گردانید - چون پیرای کفران گرای  
 و درباری تدریجی از ستم و فساد و تضییع و بهر نسله از برگشت ولایت  
 بی نظام که پور و اواج داهمه بدش از برسات دران اندر آبادی  
 نموده بود بعد رفتن دوانا دای و نهادند - اعظم خان آگاهی یافته  
 از بدتر با تربیت دست هزار سوار که دران امام شان اینان دیده بود  
 به سوب سیونکو کوچ نمود - درین ایام ساهوچی بهر نسله داماد داد  
 رای که سر لشکر همدون بی نظام بود بلشکر و تروزی که با اعظم خان  
 بود پیوست - او بعد از کشاد شدن همدون رای چنانچه گذارش  
 باعث از بی نظام بودند همراهی گسیبید به برگشت پونه و چاکنه رفته  
 اداست نموده بود - از بخاوری ارزومک بزرگی این درگاه خلایق  
 پناه گشته با اعظم خان پیوست - که اگر از ملتزمان آستان عرش  
 مکان عهد نامه که باعث اطمینان خاطر پیراگنده این بنده شود ببرد  
 هلقه خدمت گذاری در گوش کشیده به معسر اقبال بیاید - پس  
 از آنکه اعظم خان حقیقت بدرگاه گردون جاده عرض داشت نمود -  
 فرمان شد که تسلیه او نمایند - و منصبی که در باره او و خوبشان  
 و منتسبان او تجویز خواهد نمود شرف پذیرائی خواهد یافت -

و شوق دلت را و جود مالدگی مردم و آیدان با ایرتدوهران و مالدی  
 روان بند و چرخ پیرای سفاوت گرا در داهت که ادواج دلتو را نراج  
 دمت از تعافید باز نمی دارند در اذالعه گرسزدال راز عساری  
 ماله فدل و روک آورد و ارا به سوار کرده همراه برداشت درویش  
 و دیگر در دشت آن ساده فدل را با عساری دسست آوردند و  
 جمعی را از اذالعه دوت فهاک بد نژاد و غمزه بمعدال خندان مال بندند  
 اسر و آوردند - و بدشتی از مردم کار آمدنی بدرا مجروح ددر  
 دند - و از فزوی هراس آن گروه کفران اسامی جز لیداس پیوسته  
 و امپ سواری هیچ با خود ندواستند در - و پیرای برگشته بنحس  
 با چندی از رفقا که بسان اقبال لازم روزگار آن نابکار بودند هزاران  
 پریشانی و سرگردانی که لازم کفران دمت است از داکامی بگم  
 نامی در ساخته بکوهستان در آمد - و اولدای دولت بغازه و درویش  
 رخسار روزگار بر افروخته - و بدست بهروزی لولعه افتخار بر افراشته  
 بگریزند - و چون سام پرده انطام بروی روز عالم امروز آیدند -  
 اعظم خان دمت از تعاقب باز دانسته فرو آمد - و از انجا که از  
 یافتن خان که در چلهی کادو بار دو گذاشته بود خاطر فراموش داشت  
 به بیور گشت - تا هم اردو برسد و هم مکنون ضمار مساک پذیر  
 مشرب خان و پهلول در یابد - درین روز یافتن خان با اردو بشکر  
 نصرت اثر پیوست - و ظاهر شد که دریا معهور از نیدوسه بر آمده  
 با پیرای مقهور ملحق گشت - اعظم خان در بند برای آسودگی  
 دراب و دیدن شان لشکر چندی اقامت گزیده شقیقت ایثار دراز  
 و تردی نشیب و فراز - و کیفیت فتح اقبال طراز - بدرگاه و الامعروض



و چون در ارار و در امور افعال با پند انداخته بطریق آری عدل الهی را  
 بهادر را در در ظاهر درای و معالجه از و در خاطر برایی معادله  
 درای کادر و معنی احاطه و ساد و روح مراد و پند او بی سربس  
 ناگوار دوار صورت بی بست از بالا گهات طایب و مرصوفه بودند  
 بهای دایرس و پند آن سورده بحسب معنی گراستند و در هم  
 جمادی الاری بعدایست و احسب از طویلک خاصه تا زین  
 مطا بر آمدن ساحه و حصص و روحیات - معرزا و بی تران و  
 رسیدن انصاری و خواجہ دادا و خواجہ بامکار که با محمد الهی خان بهادر  
 آمده بود و سیف الملوک و سرور خان و ابوالفتح دراز زنده و عدل الهی خان  
 بهادر و حلالی دنگ و کریمخان دنگ و افشار و عالم جدد و گویند رای  
 پرهیزان و دیگر مددداران و احدیان و کهادار و تهاگچیان همراه  
 او سرخص گسارند - و اسحق دنگ خود نیز با دکار حسین خان کشتی  
 و واقع نویسن آن اسکر معمر رسد درای سورده رای و صبه الدول  
 و درون گاورا با بعضی موافع پائین گهات چالاس گاورا تاخته  
 باسدماع بهر نوحه عدل الهی خان بهادر در زنده ده الگهات روستا  
 و چون در دوا بباد و هواهی آن از بد و طویست بی نظامیه و  
 عدم ادبار ازرم اماخته ارتش از آسمان و نبات از زمین که سرمایه  
 سرسبزی جهان و پابندگی جهان بدست سر امداده بود - اعظم خان  
 بهر دست امواج جهانکشا بدانصوب مصلحت ندید - و رادش چنان  
 افضا کرد که باسندصال معرب خان و بهلول مسندول که در دهاور  
 و انچه چو کائی بودند مدوحه گردد - و مطابق صواب دید او نوشته  
 بهمین الدوله از موضع از بهر ندر رسید - بهایران از راه مابک دورده

و الهی بعد از رسیدن آن حکم داد و هزار سوار داخل لشکر و در روزی  
 گردید و دالاس اعظم خان تسلیم و صلح و شهراری ذات  
 و سوار و خدمت هر مرتجع و عام و دقاره و اسب و دبل و اسام و واکه  
 روپنده سرافراز کسب و میدانی را در او تسلیم و صلح و صلح  
 هزاری ذات و هزار و با صد سوار و خلعت و خدمت هر مرتجع و اسب  
 و سامانی واد ساهوخی تسلیم و صلح و هزاری ذات هزار  
 سوار و اسب - و هر کدام از دلی رای سادده و مالوخی و هادیچی  
 بدست در حور دوارش دادند - و دیگر خواشان او را در حور رزید  
 و صلح سر بلند گردیدند - دامن آمدن اندان با عام هستان هزار  
 روپنده برآموده شد - برای کفر دعوت و دریای ناصر همب خبر  
 بهشت افواج که با کسب از است سیدو کابو سادده از دضاپور و دهلستانه  
 بموضع لاسور که ده گروهی دولاداد ست رفتند و بی نظام از اسدواع  
 توجه عساکر صرت متأثر بدانصوب سراسر گشته از نظام آباد که  
 بدرون فاع دولاداد ساخته بودند و مددعادتش مدارل و عمارات  
 دران پرداخته بودند بهلعه مذکور رفت - و بدرا و دریا بدر در لاسور  
 بودن مصلحت ندیده در ایر کهاله که بدم گروهی دولاداد است  
 افاس گزیدند - و پس از آن حدیسی مددشان را با باس دره که در پناه  
 آب حصن حصن واقع شده بود - دریای دره روز با هزار افغان  
 سعادت اندوز از بدرا جدا شده بعد تا شب نواحی صبه اندول  
 و دهرن گابو سوسی چاندور و گهات چالدیس کابو روانه کش - و چون  
 ابد معنی درض مددشان بساط حضور رسید سهند شاه در بدین حزم  
 آئین که از روی غیب دای و بهنده بینی پندش از آنکه این خیال

اساری در آوردند - و آنچه از قریب و تفنگ و اسلحه و اسباب قلعه  
 داری در آن حصار بود با اشیای دیگر بدست سوار قلعه کشتا افتاد -  
 و چون عساکر ظفر متأثر بگذار آب و نجره که درازده گروهی قاضی  
 دهارور است رسیدند - مقرب خان و بهاول و دیگران از آنجا  
 انجمن دوده فرود آمده بمضامات پرداخته بدو رسیدند -  
 ازین منزل ساهوچی بهروند را ضبط متعال متعلیه بدیرو  
 سنگه دیر فرستاد - و با دیگر افواج نصرت امتزاج متعاقب آن گروه  
 ادبار پشته از کتل ایلم گذشته بقصبه بدیرو از آنجا به پرقور که کنار آب  
 دینه است رفت - تبه گران همه روزگار راه گیریز بدیده خود را  
 بنواشی درایت آباد رسانیدند - اعظم خان چون دریافت که ادبار  
 پژوهمان از فغان علف و غله از فراشی درایت آباد به دلا گهاست  
 برگردیده بصوب دهارور روانه شده اند - بران شد که برین باب  
 ستیزان سر راه گرفته دست برد نیاید - درین اثنا بموضع بدست  
 که غنیمت فیلان و اسباب به پناه قلعه دهارور فرستاده اراده رفتن پائین  
 گهاست دارد - بنابراین بر کتل انجمن دوده برآمده سه گروهی دهارور  
 فرود آمد - تدمه این داستان در محاش گذارش خواهد یافت \*  
 جمال خان قراول که برای شکار فیل بجانب سلطان پور  
 و راج پیاده از توابع گجرات رفته بود و یکصد و سی فیل گرفته  
 یازدهم جمادی الابی بشرف زمین بوس رسید - و هفتاد فیل  
 خرد و ماده که زنده مانده بود از نظر افدس گذرانید - قیمت یک  
 اک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت \*  
 آخر این روز اورنگ آرامی جهانبدایی بموضع کراره که سیر

روانه گهات گردید - و در اثنای عروج بران گریوه جمعی از حواری و  
پیداه بسیار از قبل مشاهده بران تنگنا بر سجادان اقبال سر راه  
گرفتند - و با اهتمام خان میر آتش که پیش از شازدان لشکر  
منصور شروع در برآوردن گهات نموده بود به تدارک پرداختند - گروهی  
از بند های درگاه و تفننچیان سرکار خاصه شریفه که همراه او بودند  
پای جسارت استوار نهاده - و دست جلالت کشاده - بسیاری از  
سادهایان را مقتول ساختند - و برخی از سرداران را ماسور - و افواج  
نصرت استخراج به نیروی اقبال شاهنشاهی بالای گهات برآمده موضع  
دامنگان را که از احمد نگر بدست گرفته است منصرف بخیم گردانیدند  
روز دیگر از آنجا کوچ نموده بقصد جامک میر که از ولایت بی نظام  
است رسیدند - اعظم شان برگشته مذکور را بجایگزین دلاور خان حبشی  
که در سلک دولتخواهان مسلک گشته بود تن نمود - و از جمعی  
را به خط آن گذاشته با لشکر ظفر انور روانه پیش گردید - روز دیگر  
عسکر گیتی پیم به موضع تانگی آمد - نگاهبان قلعه با استواری برج  
و بار به سختی در مقابل او ایستاد و انبساط تیر و تفنگ پرداخت  
و از آن جهت که در آنجا راه را با مردم ترپخانه و مردهست  
شان استیلا پذیر را با اعدایان تیر اساز و دیگر بند های درگاه  
و بسیاری تنه پیمان خود را بکشایش قلعه فرستاد - گروه جانباز  
نبرد پرداز حصار را سوکزار گرد گرفته پتائید یزدانی و تیسیر آسمانی  
که بنواره پیشکار این دولت ابد طراز است در عرض یک پهر  
مفتوح گردانیدند - و برخی از محصوران را به تیغ بی دریغ از  
هم گذرانیدند و نزدیک پانصد نفر از سپاهی و غیر آن بقیه

که بر دو گروهی. بهتر دوار که تغذائی است در سرحد ولایت  
قطیف المملک و اوقیسه و تغذیش بمرتبه که اگر جمع قلیلی از  
تغذی و کماندار سر راه آن بگیرند طریق عبور مسدود میگردد  
واقع شده رفته اطراف و جوانب آنرا بنهیب و غارت خراب گردانید  
و چون موسم برسات در رسید بکشایش قلعه منصور گدازه که منصور  
نام غلام قطیف المملک آنطرف کهجرا پاره بنامه چار کرره بنا نهاده  
باسم خود موسوم گردانیده بود نبرد اخته بازگشت. و بعد از اقصای  
ایام بارش بفرمان قدر توانمان بار دیگر سرانجام اسباب تسخیر نموده  
لشکر شایسته از بندگان درگاه آسمان حاه و تابندگان خود ترتیب داده  
رو بکهجرا پاره نهان شیر محمد (ن) و دیگر سرداران قطیف المملک که بعد  
از مساوت باقرخان سپاه پراکنده فراهم آورده سه هزار سوار و ده هزار  
پیاده جمع ساخته و توپ و تغنگ و دیگر آلات حرب و ادوات  
ضرب قلعه را استحکام داده بودند آماده مقابله گشتند شان مذکور  
با بندهای پادشاهی و زمین داران کهلی کوت و کوه که (۲ن) و اله که  
برهنمونی طالع دل به ایلی نهاده بودند هشتم جمادی الاولی  
بخواستاری منصور گدازه رسید مخالفان در میدانی که میان مشرق و  
شمال قلعه است صفوف آراستند. دایران اخلاص شعار نیز بآرایش  
افواج پرداخته و با آنکه توپ و تغنگ قلعه و بان و بندق فوج غنیم  
عرصه پیکار را نمودار کرده نار گردانیده برد بعروه و ثقیانی الطاف الهی  
و جنة اوفای اقبال حضرت شاهنشاهی متمسک گشته گرم نبود

جایگاهش را در لکشا و نخبه‌پر گاهیدست مسرت افزا تشریف بردند .  
 سه روز در آن سرزمین نشاط آگین بهشت و شادگامی ترقیب  
 نمودند - و چنانذیله کار و آهر به تغذی شکار کرده بدولتخانه والا  
 مراجعت فرمودند - گمراره دلهیست سه گروهی برهانپور در نواحی  
 آن رون خانه ایست که از صفا چون آئینه محلی رو نماست -  
 و از لطافت چون آب زندگانی گوارا - و در بعض مواضع عرض  
 آن صد گز پادشاهیدست - و در بعضی کمتر - در ازمنه ساله  
 برابر گمراره بران رون بدی بسته بودند بعضی صد گز و ارتفاع  
 دو گز - و از روی آن بند آبشاری میریخت - فرمان فرمای  
 جهان در ایام نیک فرجام پادشاهزادگی - هنگامی که ماهچه  
 ریات ظفر آیات برای تنظیم مهمات دکن و تزیین معاملات آن  
 فروغ بخش خطه برهانپور بود - در اندامی شکار آن مقام بجهت  
 انتظام دیده حکم فرمودند - که پیش بند سابق بدی دیگر بفاصله  
 هشتاد گز بر بندند تا میان هر دو بند حوضی صد گز در هشتاد گز  
 بر روی کار آید - و آبشاری دیگر از روی این بند بر پزد و در سوی  
 آن دو دست عمارت مطبوع بر افرازند - و باسر پادشاهی در کمتر  
 فرصتی حوضی و آبشاری دیگر و دو منزل دل فشین بر دو کنار آن  
 و باقیچه متصل عمارت آن روی آب صورت اتمام یافته حیرت افزای  
 دیده دران دشوار پسند گشت »

از سوانح این ایام مسرت نظام فتم قلعه منصور گته

است بسعی باقرخان نجم فانی صوبه دار اودیسه

گزارش این ماجری آنکه سال گذشته خان مذکور بکهنه پاره







- دور، قریب است که انداز پندش، باو حین رفته اطراف شهر را دارد  
 نموده بخار، اولاد و سادات روانه آن حوضه گردانند \*

~~~~~

## آغاز چهارم سال

### مهمت اشغال از دور اول جلوس عالم آرا

روز یکشنبه عرغ جماعتی الذیله ۱۰ هزار و چهل سائق دازدهم  
 لی سال چهارم از اورنگ شدیدی برارند سرور خلافت - برارند  
 اکمال دولت - حضرت جهانانی بهراوان حساسیتی سرور  
 سادمانی رسانند \*

چهارم عدد الله خان بهادر بنواهی رسد - و سند مطهر خان  
 از دیبال پور گدیده پنجم در میگوید که سر راه مدد پور است سند  
 که بخت برگشتگان راه مدد پور گذاشته است راست رسد -  
 و سیم از اینجا روان شده در موضع تال گانو میروند آمد - درین تاریخ  
 عدد الله خان بهادر از عقب رسیده باو ملحق گشت - و چون خبر  
 رسد که امانه روز گذشته در ده کروهی تال گانو بوده امروز از اینجا  
 کوچ نموده اند - اوضاع مدد پور به سرعت هرچه تمامتر از تال گانو  
 راهی شد \*

دهم موضع خلیجی پور مضرب خدام گشت - و به موضع بندوبست

اسماء از دارق و حادان ، در دای او را من از الدام مرا ، طاهر  
 نجیب انرا اکس سالار و الا که خاتم الارضی (دستار اعلی) پرور است  
 و باطنی ارایی دوج اطلاق مساد آن صواب ، و درگاه و عالی طرب  
 و مودت را و هشتم رابع الاول ، در میان آستان اوس و پر گشته بدین  
 نگارن یاب :

بدست و پانجم انداد با جلالت خاصه و مشهور خاصه و اعیان  
 بهشتی از طوبیاء خاصه بازین مطلق سرایند گزیده و سروری دادند  
 که همه بر استیصال معاهدت گماشته است و صافه بدست گذرد  
 و دراهم نیکو گده در آمده در نواحی فاعه و اذن از ارای  
 درگاه نگار و مراسم مدح و انجمن بدست رساد که با بهر حاشی  
 که آن ره نور و دست اکامی سر بر آورده و هم انداز پیش رفت  
 تعامد مدونه سرای کرار آن بانکار در گذار روزگار و  
 سرافراز ها و راضی دوار کا داس و ساد و ساد و زین و نکه  
 تاز ها و سدر زک و سام ساد و ادر ها و اسرار اکس و  
 بدست و گروهی از گزیده داران و برق اندازان بهر اوی او نعمت  
 و مودت و شکم ساد که اگر بعد از اله ها و بهار بآن مدون رسیده با  
 هر دو دوج فراهم آمده خاتون مساد آن مسایل در کنند - سید  
 مظفر خان به اقبال اندیش بر خدائیم اتمحال بگزار اکبر پرور از آب  
 درنده گشته رو معصک های و چون صد اله ها و بهار آگاهی ماه  
 که معاهدت از گذر و هم پروری گشته اند او ندر ازان گذر عبور نموده  
 در لودیه مرده آمد در آنجا سفید که دست و هشتم حمادی الاوی  
 بادیه نوران باکامی ازین مکان روان شده اند با گزین بد اقبال پرور آمد

چند از ده سنی داده زور را بخرداده و چه از مدح و ستایش می  
 رسد روزی حساسی ازین جماعت بر وگروید بدستابا ناحت -  
 در اندامی زن و خورد دعاگی بر سر آن نهی شعر رسیده کارش  
 انجام رسانید - و پسر او نیز مقبول گردید - سپاه بند پله پله  
 انگاشته برو هجوم آورد و برای مرصع خو نوحه افغان دسوی  
 دیگر غنیمت دانسته ازین مهملکه جان بدر برد - و دیگر ماحضت  
 سر آن مساک بسته را با سر پسرین بدرگاه سلس میزدند - و  
 شرمساری گشاده را بدی که باءست امده از او میان هم سران کشید  
 نلافی نموده درین دیار نزدیک چار صد ادمان و دو دست بدی پله  
 راه برای نیکو کشیدند - و پس از آنکه سر آن دینه گردیدگاه رسید  
 از پادشاه نوازتن ساهنشاهی بکرماجدنت در جلدوی این خدمت  
 بخطاب جگراج ( ن ) و انما و هاری قات و هزار سوار بمنصب  
 دو هزار و هزار سوار سر بلندی دامت - و مشحوب سندر  
 ارهمن ملقب به کب رای خلعت و سمشدر مرصع و علم و بقاره  
 به او عنایت نموده فرستادند .

کشایش قلعه دهارور بتائید اقبال بیهال بادشاه

دوران و سعی جمیل اعظم خان

خان مذکور که برکنل الحن دونه ( ۲ ن ) بر آمده سه گروهی  
 دهارور رحل افامست انداخته بود - درین هنگام ملتفت خانرا پامانوجی

که خون گرم و رنگان سر و بیج روده ساوازه اید - و سر رسیده اند در وانه اند  
 «رسو کام داکامی» میراند :

چهاردهم ساران لک و مروزی سر و بیج رسیده آنکسی دادند که  
 معاهد مرد و روز بدش ارسن آنجا آمده بودند - و حواصه دایمی آداب  
 که بزمادی مایل بدش از رسدن ملاءدن داخل سر و بیج سده بود  
 و خواجه عبد الهادی پسر معمر سان که از بدل پدر در سر و بیج  
 می بود نازعانی هفت در نگاهداری شهر گماشته سکان آن نامه را  
 از دست انداز کرده مساوی برده حراست نمودند - و مسافران از  
 نواهی سر و بیج به نجات وکیل سرکار والا بردند \*

## کشته شدن دریای کافر ماجرا بهزاران

### سرگردانی و پریشانی

چون پدرای تیره رای و دریای هرزه گرای را از هیچ راهی  
 روی حفات و از هیچ روئ راه نجات نماید - هر روز را روز وادیدن  
 داشته به هزاران سرگرای و پریشانی در جست و خوی میرسد  
 از سر و بیج دست راست سده بساک مفید در آمدن - که نکالپی سر  
 قرارند - و چون چهار سنگه بنده به نجات آنکه پسرش بکر صاحب  
 پدر را در حدن قرار از دار اختلاف اکبر آید بباک خود راه داد تا  
 از اینجا بدکن رفت مورد عقاب پادشاهی گشته بود بکر صاحب  
 برای تدارک نهضت حونس و سرزندگی پدر همدهم به نجات  
 میانیل در آمده خود را بدربا که چندی اول بود - رسانید - و کمال  
 جرأت و جسارت بکار درده هماغه بفرست گرم گردانید - آن خون گرفته

و چندی کسرو و متول گشتند - و دیگر بار به اران لشکر راه دور  
 «تجوم» نموده بفرستادند. اباب خندق را بنام بردند و درین سرزمین در  
 سه مدخل و اسم بسیار بدست مردم انداخته اند. اعظم خان دلاور  
 برای سردار والا گزیده ابدان و اباب بآن جماعت باز گذاشت - و از  
 فزونی دلاوری و دلوری همه پنداده بخندق فرآمد - و چون به از  
 ملاحظه دیوار ظاهر شد که در ملک حاکم آن در نتیجه است که  
 بگنج و سنگ بر آورده اند - و آنرا به حال و کمال رسانده با بیادوت  
 در انداخته بقاعه درمی توان آمد - در سر راه همه آهنگر انداخته اند  
 سرگرم کار گردانند - و بجانب دیگر مردم و همه زبده شهر را  
 که ملچار ها پاش در ده کار بر اهل حصار تنگ گردانند - سندی  
 عالم هندی و پدر و برادران اعیان را و بمحافظت خانه دراخته  
 پان و توپ و افغان می انداختند - و کانداوران و کمر مشرعی نذر  
 از هر «ملچار» حاکمی رخنه های کثیره نذر و بندق سر میدادند .  
 چنانچه گروهی از توپچی و افغانچی ، بدار حصار را گرامی داشتند  
 گشتند - و «جاهدان» نصرت نشان همه از روز ها باز ندانسته در  
 کشته اش و لعه سعی و روان منمودند - از آنجا که مهام ابن درخت  
 منضی المرام بدهد این و آن ساخته شده است از این توپ کلانی  
 که بر سر دروازه لعه بود در انداختن بخشدن از صد و آن سنگ است  
 و توپ بر بالای برج افتاده از کار باز ماند - اعظم خان و «رحمت  
 خان و مبرغیات را با جمعی از «افغان» چنان سرکار معالی و تابندگان  
 خود فرستاد که در برابر دروازه بر کنار خندق در پناه عمارتی نشسته  
 کار بر لعه نشینان تنگ گردانند - اگرچه برخی از اشکریان - چه

سهولت و اهدام خان داروغه توپخانه والا که از دارین سالکان استوار  
 خلافت مکان است و سرحدت خان اخیانی احدیان تنگچی و  
 گماذار تمدن دیوانه مهرور گرداند - که صدقه دهارور و دیوانه آ را که  
 هفتاد یک روز در آنجا مردم از مضامین و دواغ دهارور و دیگر  
 مواضع نزدیک و دور برای خرید و فروش هر رسم مزاج فراهم آید  
 تاخست نماید - و چون قلعه دهارور که بدستوار کسان و فروزی  
 اسباب قلعه داری در دکن مشهور است - در مرز است واقع شده -  
 و در جانب آن جویهای عمیق دستوار گذار است که گنجایش ویران  
 آمدن لشکر ظفر ویران ندارد - قرار داد که بعد از تاخست و صدقه و بدایه  
 به تسخیر آن نپرداخته همت بر تعاقب بی نظامیده و تبذیه این  
 گروه الدبار پروه باید گذاشت - پس از آنکه سادات خان را دیگر  
 بندهای درگاه داخل قصبه شده باعظم خان آنها کرد - که جمعی  
 گذار آن روی خندق بانداختن تدر و تفنگ اسبغال دارند - اعظم  
 خان با جوامع بندهای درگاه معالی از قصبه گذراند نزدیک قلعه  
 چهار دیواری که توپ رس بود درآمده نشست - و هشتادخان و همراهان  
 او بگذار خندق رفاه مردم قصبه را که اسباب و اموال و اهل و عیال  
 خود با اظهار توپ و تفنگ قلعه بخندق درآورده بچنگ میگردانند  
 بضرب بندق از آن جا برداشته - و بچسبایی و چالاکسی بخندق در شده  
 دست نهیب و امر کشوده عصبیت بسدار گرد آورده اند - اعظم خان  
 جمعی از پیداهای راجه چهار سنگه بنده را برای گرفتن قبلی  
 چند که در خندق سراغ یافته بود فرستاد - آنها بچالاکت و جسارت  
 و بکار نهاده چهار میل و اسب و شتر و گاو و اسباب بسیار آوردند -

داخل حصار شدند - و اسوال و اسباب بسیار با پاره جواهر و مرصع آلات غارت نمودند - و مبلغ و مقدار آن بسبب ازدحام خلایق بضبط در نیامد - میدیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار رار و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جده مادری بی نظام با همگی عمه و فاعه اسیر گشتند - اعظم خان بعضی را که نگاه داشتن ایشان با گزیر مصلحت بود نگاهداشته دیگرانرا از مرد و زن و خرد و بزرگ بالتماس امرای دکن بتصدق فرق مبارک بندگان اعلی حضرت آزاد گردانید - و بمیامن اقبال مشکل کشای اورنگ آرای جهانبانی - و بمساعی جمیده اولیای دولت جاودانی - چندین حصن حصین بنودی و آسنی تسخیر پذیرفت - و چون از عرضه داشت اعظم خان و منبیهان وقایع آن صوبه حقیقت تردد و مساعی بندگان اخلاص گزین - و کفایت این فتح مدین - بمسامع بشارت مجامع رسید اعظم خان بعدایت خلعت و باضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و اسب از طویله خاصه بازین طلا - و راجه ججهار سنگه بندیده بخلعت و اسب - و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار نوازش یافتند - و دیگر بندها نیز در خور حالت مشمول مرحام گشتند - و چون خبر رسید که بخت برگشتگان بی نظامیه آرازه و تیج شفیده از بیست گروهی دهارور که محل اقامت این بادیه پیمایان ادبار بود کوچ نمودند - و باراده منبذب ساختن نصیری خان که قلعه قندهار در قبل دارد بآنصوب شتافت باشد که قندهار از دست بهادران قلعه گشا خلاص توانند ساخت اعظم

دیرین بندگان و چه دزدیان که در سالک دولتخواهان متساک گشته بودند مبالغه میکردند - که اولی آنست که فتح این قلعه دشوار گشا بوقتش باز گذاشته تعاقب مقهوران ندیده آید - اما اعظم خان که از سنگ انداز نداشتن قلعه و طرز قلعه داری حصار گزینان که قلیلی بودند - راز مساعی عساکر قلعه گشا و نیرنگ پردازی اقبال فیروزی مآل دریافته بود که این قلعه تسخیر پذیر است - چندیرا از طایفه که دل بر کار نمی نهادند به حفاظت آرند و بعضی را به حارسیت جمعی که برای گاه و هیمه میروند معین گردانید - و خود با گروهی از بندهای درگاه دل بر کشایش حصار نهاده دست اجتهاد کشاد - و مجاهدان اقبال را به نوید الطاف پادشاهی آماده پیکار گردانید - و چون از کار طلبی و پیکار گزینی بهادران قلعه گشا و از جرأت و جسارت مبارزان نبرد آرا نگهبانان قلعه را دست از کار و کار از دست رفته بود - صبح دوشنبه پیدست و سیوم جمادی الثانی مطابق هشتم بهمن ماه سوار شده رو بدروازه قلعه نهاد - و قرار داد که پایه نصرت اعتصام از طرف دروازه که بجزندارد و پورش با آسانی میسر است بیک دفعه ملچارهای خود بر آمده برخی به نردبان و چندی بکمند بر دیوار حصار بر آیند - کار پژوهان که تیر و تفنگ و حقه و سنگ را باران سر بهیزی کشت زار فیروزی میدانستند طایفه از آنها برخندق هجوم آوردند - و گروهی بیای جلالت بدیوار بر آمدند - و مرحمت خان با چندی بقلعه در آمده در پیچه دروازه را کشود - اعظم خان با سایر سران و سرداران بدرون درآمد - و قرین درآمدن او قریب دو هزار کس بدیوار بر آمده



به جماعه فرستاد - زندان و پدرش از غلبه نروم با جمعی مسلح اعظم  
 خان را دیدند - خان بدست خلعت و بدست اسب برندوان و فرهاد  
 و دیگر سران عادلخانه داده کمال دلجوئی و خوشنویسی بکار  
 داشت - ایدان اظهار نمودند که چون عواطف والای حضرت خاقانی  
 در باره عادلخان روز انزونیست و حصون ملک بی نظام که در سمت  
 بیجاپور واقع است با توابع و مضافات باو مرحمت فرمودند - اگر  
 قلعه دهارور که درینولا به نیروی تیغ جهان کشای اولیای دولت  
 انفتاح یافته و از جمله آن قلاع است بما باز گذارید در میان همسران  
 باعث افتخار عادل خان خواهد بود - اعظم خان جواب داد که حکم  
 گردون توان چنان صدور یافته بود که عادل خان بهی و تردد  
 خود قلاع مذکوره را با توابع از تصرف بی نظامیه برآورده متصرف  
 شود - و در تخریب ماک و تفریق جمعیت بی نظام بد فرجام با لشکر  
 نصرت اثر متفق گشته بذل سعی نماید - درین مدت مدید که  
 هوا خواهان درگاه عرش اشتباه در تقاب آن بادیه پیمایان ادبار  
 فراز از نشیب باز نداشتند در گذدن بدین فساد و بر افگندن دنیا  
 فتنه ایدان کمال کوشش میدمودند - هر چند بشما نوشته آمد که  
 درین وقت که مقامبر پیریشان و سرگردان شده بخون گرفتارند  
 و نگاهبانان قلاع امید کومک ندارند فرصت را از دست نداده قلاع  
 را بد تصرف در آرید - بگوش هوش نشنیده تغافل و تکامل ورزیدید  
 اکنون که مجاهدان اقبال از روی جد و جهد تمام قلعه دهارور را  
 فتح نمودند - این التماس بس بیجااست و قابل پذیرائی نیست  
 چنین مطلب دراز کار بعرض اشرف نمیتوان رسانید - بهر حال

خان بد آنچه از اسباب توپخانه و فخیره قلعه از آتش تا راج باز  
 مانده بره سرانجام لوازم قلعه داری نموده حراست آنرا به میر  
 عبد الله رضوی با جمعی از منصوباران و مقصد پیدایه بنگرانی  
 و برخی توپ انداز مقرر گردانید - درین اثنا رندوله سردار لشکر پنجابور  
 که عادل خان اورا و فرهاد پدرش را با ده هزار سوار مرستاده  
 بود تا بعضی محال ملک اورا که دران سمت واقع است از اسیرها  
 بی نظامیه نگاهدارند - و در تسخیر قلاع و تصرف پرگانات که حضرت  
 شاهنشاهی از ملک بی نظام باو عنایت فرموده بودند بکوشند  
 بقصد آنکه اندور که ده کمره بی دهارور است رسیده باعظم خان پیام  
 نمود که چون عادلخان از صدق بندگی بلوازم دولتشواهی و مراسم  
 هواجوئی قیام می نماید - و مقرر گردانیده که این جماعت با  
 عسکر فیروزی اتفاق نموده در مالش مقامیر بی نظامیه سعی  
 نمایند - بنده میخواند که شما را دریابد و تابع صوابدین دولتشواهان  
 باشد - اعظم خان باز که میدانست که او بایی نظام در مقام موافقت  
 است و بخیرایی ملک او هرگز رضا ندهد صالح وقت را که نیسته  
 کار ساخته روزگار از دست بگذارد منظور داشته پاسخ داد که چون  
 عزیمت تعاقب محافل بی نظامیه تصمیم یافته است از روی  
 اخلاص و بندگی برین اراده راسخ بوده رو بیاید رندوا و فرهاد  
 پدر او در همان روز روانه لشکر ظفر اثر گشتند - اعظم خان روز دیگر  
 بجهت ملاقات اینان در دهارور توقف نموده - یاقوت خان و  
 اوداجیرام و کهدلوجی و سالوجی و چندی دیگر از دکنیانرا با ملتفت  
 خان پسر کالن خود و دیگر بندگان درگاه خلایق پناه باستقبال آن

از حال داپور به و ، و کمری رواج شده بود از آنکه در سال  
 افواج و افره سال داپور مسیح آن نیز در سروده به بداد دولت آنان  
 در آنجا که - و بی نظام بآن سرگشتگان داد و ستد و تمام امور  
 که ترفیع و درین قوای باعث نحوه عساکر در مرتب میباشود  
 رای صواب آن است که سمنی که در راه و سار عادی باشد از  
 روزه چنانچه سارها قرار داده بودند باید سولا دور را با ولایت آن  
 با افسان باشد - و بعد از عهد و پیمان صافق گشته به آورد و نایبی  
 که از دست در آمد، لاسکر با مساهی را بشود موقوف دارند - و سار  
 باین اراده از راه را میدود باز موقوفه دلا گهاست گشته

### نگارشی وزن شمسی

روز مبارک دوشنبه غره رجب «نه هزار و چل مطالبی پادشاه  
 دهمین جشن شمسی وزن است تمام ال ششمین وال بی و هم و آغاز  
 سال چهارم از زندگانی شایسته یعنی حضرت خاندانی اسلام - و  
 آن گرانبار و برت و مدعی پادشاهی که درین وزن سرخنده و مظهر است  
 بطلا و دیگر اجدها بر «خنده آمد - و پادشاه ترانو رسک انزایی آواز  
 گردید - و نخستش می هزار رنده از زر و «ایم وزن و بدل زر اندازان  
 احداج جهانی بر آسود - و سریف اصفهانی خالوی باقر خان نجم  
 ثانی بمنصب هزاره هفتصد سوار - و شجاع واد معصوم خان کابلی  
 بمنصب هزاره چهار صد و پنجاه سوار - و مکرهت خان از اصل و اضافه  
 بمنصب هزاره چهار صد سوار دوازتن پادشاه و نرسنگداس چسپ راجه  
 درار کا داس بمنصب پادشاهی ذات و چار صد سوار هر ابراز گردید \*



و چنانچه پاری دادند . و راجه دوار کاه و سوزاک شومش جان عالم  
 با چنانچه که ترک دولت مردانه هم نبرد خود را فروز آورده دل راجه  
 جان در باختند . و از افغانان صدر روهله و مسعود پسر پاری  
 را مسعود با بسیاری از ارباب زندگان بگوشی بسیاری فرو راندند . و با را چون  
 دید که از زخمهایی منکر توانائی تلاش و ترک انداز و پسر  
 صدر و جمعی که بآنها استظهار تمام داشت کشته شدند . بای بدات  
 از دست داده سوم بار راه را ره پور - و در اندای گریز از فرط  
 ره نوردی و اضطراب فدائی که همراه داشت مجابجا مدگداشت -  
 چنانچه بدش از وصول او بهوالی کالنجر بیست و بل بدست او داده  
 دولت در اندای تعاقب انداده - فدای چند بدست مردم راجه  
 اسرنگه زمیندار باندو که او بعد از نوشن دواخواهان او را روانه  
 درگاه خلایق پناه گردانید . و چون پدرا بنواحی کالنجر رسید سید  
 احمد قلعه دار کالنجر آگهی یافته سر راه گرفت و هفتاد نفر گرم  
 ساخته جمعی را مفلول و برخی را ماسور گردانید . و حسن ( ن )  
 پسر پدرا را با بدست و دوفیل از جمله امیالی که از سروبیج برده بودند  
 بدست آوردند . و پدرا بیست گرا از اضطراب و اضطراب طوع و عام  
 گداشته با هزاران خوار با چندی فرار نمود . و آنروز بناید اجل  
 مسعود بدست گروه رفته در کنار سپهسالار که مفاطع زندگانی و مقبض  
 جان فانیش بود فروز آمد . سید احمد حقیقت ستیز خود و گریز پدرا  
 ببارگاه سلاطین مطاف معروض داشت . و از پادشاه نوازش پادشاهی

## فروغشمن شعله حیات پیرای گنهران گرا با به تیغ مبارزان عسکر اقبال و انهدام بهارن فساد افاغنه بدو سگال

آن بد بخت برگشته از کشته شدن درباری بهوت اما که  
باستطهار معاونت او ره گرامی را در استواری و در اندیشی دل ره دور  
دگونسازی و با بر خورداری پرت باسی استقامت از دست داده  
هراسیده سر راه دراز می بهمرون و هر چند پیشواست که بگسنامی  
از میدان بدر رفته بهمانی رسد اوج دشمن مال دست از بهارین  
باز دگشده خون را باو سرفشانند

پست و هشتم جمادی الثانی بعد از وصول بموضع نابهی از  
ولایت یادشکو که پانزده گروهی همراه و سی گروهی اله پاست  
ظاهر شد که آن زبان زده صورت و معنی بر هشت گروهی مرفوع  
مذکور است - و چون از کوهستان نور دیدن راه دراز و همراهی  
از خمیان بهنگار جگر جگر در ترسوار شد - عسکر اقبال خود را بآن  
باص خرد زیاده تر نزدیک رساندند - و نخست سید مظفر  
خان هارال اوج قاهره باو رسید - برابر وصول مبارزان ظفر  
طراز آگاهی یافته بعضی از افاغنه را که اسبان زبون داشتند  
باسباب دلدلی که دست زد تاراج شده بود روانه پیدتن ساخته  
با فریب هزار سوار بهنگار گذار سر راه مظفر خان گریست - و  
هنگام کارزار گرم گشت - خان شجاعت آئین پیدلیهای سر داده  
موت و بسیاری از کند آوران رژیم خوبی ناموس خوبی داد وفاداری

در چهره نوره زلف و پیر ارادگی ۱۰۰ ساله آن فرستاد ۱۰۰ سال او را  
 و فدای آن دهن مال و سر آرد از سون نروا را با عر پسر  
 را اول دانه پاره سادان و از ریه های او که در سینه دهن  
 بودند بدینری کسیه داد - و گرز در آن سرهای آن سوراخه سران  
 پیر داد - و ابروی در زان - از عرا اشگر در رب ابر سینه سادان  
 پسر سادان عدد الله توانا ۱۰۰ مظهر جان با باشت و هفتاد و نه  
 دیگر اپا و والی شهاب رسا - و هفتی خون حراحت را دانه  
 دهن ابر حوت گران داد - درین هاتام عدد الله جان دهن از عرا  
 سادان سر دهن و عر و ایسل را در حوت نروا کاهار ابر زان  
 خون ابرگاه عرشی اتا و در ساد - و در آن پسر دیگر پرا را که زان  
 بدست امان در دهن بود و چون ساد در خان که در سینه که  
 هاگدر سرش بود امانت داد - و جان جهان پسر دهن گران دهن  
 پاره در دهن - عید الله جان برای آوردن او امان نام خواجه سرای  
 حوت را در ساد او جان جهان را با حال ابر حوت دهن جان در  
 خان آورد - خان او را بدکه نارخان پاره روان درگاه ملاطین  
 پناه دهن \*

پناهان روز دو سینه هشتاد رحمت مطیع دهن و دوم دهن  
 در اندام آنکه مظهر عواطف سخاوتی حضرت حافی در آب  
 تندی کسی سوار عرث امان سینه مرغابی بود - خواجه کامکار  
 سرهای آن نگون سواران دبارگاه گردون جاه آورد - و ساد خان ان  
 سرده را در کسی رسا - خافان سلیمان حشده سادار و کس  
 زبان بشکر افضال الهی کشاده بدولتخانه معلی معاونت در دهن

سجدهات، هزار بار خاشاک سرافراز گردید - و در میان هزاران امر و کار بود که  
که مراد هم او را دیده را به بدل رسانیده و آن را با دست پیرا در نگاه آید آن  
ساده و غیر مایل و

روز دوازدهم عمره رحمت مطهری به نوبت هم رسید، آن امام خاشاک  
در اندر و سجد مطهر جان باین عمره رسیده که از راه از خانه راه و بی راه  
و (و راه و نگاه خالص) به از شد - قیوم از سجده روانه شدند - با او از کسبه  
شدن فرزندان و خردسالان و احوال که با آنها بینا این به میان و سر بی و غیر  
که بود که آموختن باطمان و امالی که در سجده بود - اما در سجده مطهر  
ساخته - به هر چه که از زین کادیمی وادی که گرامیدن این به  
شوارب و سر و ساری نداشت، بهر آمده ام با راه و راه باز است - و  
درها و راه - هر که مدخل روغن داشته باشد بهر طرفی که دادند رفت  
چندین بانی ثبات و شرفند - و جمعی به راه از خانه بودند - در آن  
هنگام بهر پیشه و غنا به سجد مطهر جان هر اول لشکر و سوارب که با  
ماده و سنگه و گروهی از کز کرداران و دیگر اندگان درگاه عالم شده  
پیش و پس از دیگر مدد و صورت - و سجد - و برای خیران گرامی  
با سوارب عمره نام که در سجد مطهر سوارب صورتان بود - و آمدن  
جمعی از امانت و در و دل را که با او مانده بود بهر سجد و سجد  
سجد مطهر جان روانه شد - خان و کور با به همراهان خود و نتایج  
آورد - آن سجد حق دید، که کدخدان انواع مدد و بهر وجه  
دست از راه بهر اردو از اسب و سوار آمده و ماده و سنگه و جمعی  
از کز کرداران و دیگر بندگان از سادات داری و سجد که هر اول سجد  
مطهر جان بودند آویز می نمودند - و در تداوی زن و خور و ماده و سنگه



برده - از غیب دانی و نهفته بینی فرسوده بودند که ان شاء الله  
 درین زردی سر آن بی اقبال همراهِ اقبال بدرگاه والا نخواهد رسید -  
 و نیز بر زبان صواب ترجمان رفته که بحساب سپاهی گرمی  
 روز مبارک دوشنبه افواج نصرت استزاج به فبرن آن مقهور  
 می پرکازند - و دو شنیقه دیگر خیر قتل او میدهند - از اینجا که نهیر  
 مهر تدویر جام جهان فاست - مطابق آنچه بر زبان الهام بیان رفته  
 بود از نشیمن خفا بر فراز ظهور برآمد :

هفدهم رجب مطابق غره اسفندار به مهر سال بندگان  
 خاص را بعنایت خلعت زمستانی بر نواختند \*

شب بیست و هفتم ببطای ده هزار روپیّه مقرر دامن امید  
 سجداجان بر آوردند \*

هشتم شعبان آقا حیدر که غلام ترک معتدربی نظام بود و بخواص  
 شان مخاطب برهنه منشی بخت بد ریافت سعادت آستان بومس مستعد  
 گشت - و بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار سوار و  
 مرحمت اسب و دو هزار اشرفی بعنوان ملک خرج نوازش یافت -  
 و سیدی یاقوت حبشی معروف بمقدم بعنایت منصب در خور  
 قدر و حال فرق مباحات بر افراخت \*

نهم یمین الدوله که بحکم و الا با اکثر نوئیذیان بلند مقدار از  
 بالادرات برگشته بیرون شهر فرو آمده بود - و بقصد دریافت دولت  
 کورنش روانه شد - شهنشاه گردون غلام از بنده پروری و پرورده  
 نوازی اسر فرمودند که پادشاه زادهای کامگار بخت بیدار تاکنار  
 شهر استقبال نموده پاهای مقدس بیاورند - آن رکن رکن سلطنت

و حکم نواختن کوس شاه ساسانی نمودند - اعیان دولت و ارکان سلطنت  
 مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند - و معتمد خان بهژدگان این نوید  
 خلعت خاصه یافت - و خواجه کمکار خلعت و اضافت پانصدی دو  
 صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار و خطاب  
 غیرت خانی و عنایت اسپ سر برافراخت - و سرکشی این  
 سرگشتگان بادیه ادبار از دروازه قلعه آویخته آمد - تا عبرت مایه سایر  
 فساد پیدشکان فتنه اندیش گردد - و سکنه پرهانپور که آن زبان کار  
 دین و دنیا و بگونسار صورت و معنی را مدت مدید در کمال  
 کمکاری صوبه دار خود دیده بودند - محو تماشای اقبال دشمن  
 مال پادشاه و الاجاه گشتند - و مناشیر مشتمله برین فتح سترگ  
 بیچین الدوله آصف خان که در بالاگهات بود - و مهتابخان خانینان  
 که بنظم صوبه دار الملک دهلی می پرداخت - و دیگر صوبه داران  
 شرف صدور یافت - و عبد الله خان بهادر و سید مظفرخان را  
 یارسال فرامین عنایت آگین با خلعتهای فاخر مصحوب عبد الله  
 بیگ کامیاب گردانیدند - طالبای کلیم این رباعی در افسردن شعله  
 هدیات دریا و فرو نشستن هباب زندگانی پیرامنظوم ساختند بمسامع  
 پیشایر مجامع رسانید - و بصله گرامی دامن امیدش گرانبار گردید

#### \* رباعی \*

این مزده فتح از پی هم زیبا بود \* این کیف در بالاچه نشاط افزا بود  
 از رفتن دریا سر پیرا هم رفت \* گویا سر او حباب این دریا بود  
 پیش از گشته شدن آن مخدول چون بعرض اشرف رسیده بود که  
 پیروی برگشته بخت در هاقه فیل هرکار خاصه شریفه را از سرونج





- اصل سون بعد از آن مرحله سعادتمندی و سعادت را ۱۱ درجه بار  
 خواهد آمد - و پس از رسیدن بدک کروی پی میزند را ۱۲ - ۱۳  
 را ناله صبی ناله های ناله ای زمین نمود که ۱۴ و ۱۵ در ناله  
 را ناله چاه داد راسه نخست پایانه را که ناله ای یک کوه - ۱۶  
 حصه ۱۷ در ناله بود ناله از چاه بر سر حصه ۱۸ در ناله  
 ناله بود راسه - و دیوار خام را که ناله ای بدیج کرد و عرض سگ و  
 دور حصه بود و خنای بدیج سگ درام برگرد آن حصه ۱۹ و ۲۰  
 راسه کرده آمد - و "تنگچیان" مساوی حصار قرار نمود به حدیث و ۲۱  
 پناه برد - و حصه غارت زده را کراپال گشت و اعظم خان داور  
 از عقب رسید - درین اثناء ناله شدند در نوبت بزرگ که در هر  
 کدام یک و نیم من پادشاهی بود سردار - و در یکی در میان دوچ  
 منصور امداد چون زمین را که لاح بود از صدمه آن سگ را برها  
 چسبند چاه پرا هلاک و برخی را زخمی گردانید - اعظم خان  
 بعصه در آمده برای گرفتن و دلاان میانه که در خندق بودند  
 اهدام نمود - محاهدان اسلام همب حال از خندق بر آورده در کار  
 والا ضبط نمودند - و روان خدمت بدست آمد - در عرب خان و  
 دیگر محافل که در حوالی تالاب کمراله بودند و با زندله بگرامی  
 داشتند از سندن این اخبار براسیده گشته بر ناله نوشتند که  
 مثل دهانر حصار می دهند با مشاوات به صرف زندگان پادشاهی  
 در آمد و انواع ناله دهان را ناله ناله بدست آورده به حصار  
 ناله پرا خنده است - و سنگه نیر و باضا پور و چند وصال آن نواحی  
 و سرحد وطن و نگو که بملک عادل خان پیوسته است بجایگزین ساهو

ای طایفه نگارها را با کما نود در آمده و بجای آن در آمده روانه شدند .  
 ر اعدال و اسادات زاد را در راه پراکنده گذاشته ماطر و اطمینان را  
 نگارها را با کما نود ده که گروهی در آمده و بجای آن نگارها را با کما  
 رز در راه / جا اقامت داشتند و چون اعظم جان می هم  
 شدند که رسولی رکاب معتمد جان را همراه که آن خود در خواص  
 شان که مدار مهمات و اهلخان بروس و رسانده و خواص جان او را  
 مسلحی داده باز گردانده است - و معتمدی ندان و حاجت بوالپور با  
 و ایست آن قرار بدارد - معتمدی ایست او را که بجای سانی معروض  
 داشته اند اما کوهکها بدو - حکم چهار مطاع عمر و خور و است که از  
 بوج خواججه ابوالحسن که در ناسک است سدک داندیشان یا اجدان و از  
 حضور اودس سردار جان و رساند خان و خواص جان و دیگر داده های  
 درگاه خاندان پناه و سه هزار سوار از تالانان یمن الدوا آهنگان  
 اعظم خان را بپایان و و سانی معتمد الدین از کاهانور با پاسکشن  
 عاقلان و سانی معتمدی الدین از گلکند با پاسکشن عظمی الملک روانه  
 درگاه آسمان حاکم شده بودند - اعظم خان از اندیشه آن که مبادا امدها بر  
 بعد از تعصب به برگردد او سه و نهالکی و جانت کوچه که در دواشی  
 و ده بذر است رفته بشان معتمدی معتمدی رساند - توقف در دواشی  
 پرندانه و نه بذر تسخیر و بعد آن و بدست آوردن و ملان و اسباب  
 معاندان که آنها فرستاده بودند تصمیم دهوده قرار داد که یکپارگی  
 معتمد خان و دیگر ملان را مسئول دارد تا همه سر راه بر هر دو  
 برادر تاواند گرفت - و هم کوهکها در گاهی بعسکر و دروژی برسد  
 و هم بر اتفاق این درویشان و آنچه در میان خود قرار دهند اطلاع

[illegible]

در این زمانه شهر د، و دایح ا ک را حواحه ابروا - در این زمانه  
 در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 نظام الا ک - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 روی کردی و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 را در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 دایح - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 دایح از این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 استحکام قواعد دولت نظام الملک در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 دایح از این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 عادل بنان قرار داده اکنون شهرت حال چون دایح از این زمانه - و در این زمانه  
 "حال" از این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 هر یک ساخته خاطر همراه آورد - اعظم خان صاحبزاده را در این زمانه - و در این زمانه  
 آورده نموده در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 حسن پلیم - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 خداوند خان و سایر - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 عارف و هاشم می آورد - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 نموده از سه طرف کوچه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 آن نموده - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 بخندش رساننده شروع در سر کردن آن نموده - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 مسکنی دروازه دایح ساخته از آن تا خندش یکی - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه  
 و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه - و در این زمانه



«امروزی استناده شدند - و چو هشی انواع و اقسام دگرهاست در آمدن  
و بافتن خان و کپاودی و الوشی و ... اندر نکند آن که چنداول بود و  
عقب رسانند - برحی از محاکم اول خود را و بوی چنداول نمودند  
و در یک باختر بافتن خان گرفتند - و در وقت حال و اول و ... و ...  
و دیگر دی طایفه و رانده و درهات پدر و ... اندر عائل خوانده که  
و اتفاق پندش روی هر اول کرده بود و ... رسیدن اعظم خان  
هرار نمود - و آن روز ساحل دریای و آخره ... خدمت عساکر  
گدشی بدما گشت - و روز دیگر ... اگرچه مردم آجا آمدند  
کوچک و ... را ... اندر ...  
کشوداد - و غارت نموده از آنجا ... و ... در میان ده هزار  
روند - درین منزل و اور خان که از درگاه و ... و ...  
خان که از لشکر خواجہ ابوالحسن ... و ... بودند  
بعساکر امروزی ... و چو ... و اعمار را و ...  
و ... عیال خود که در ده هزار ... اولاد دولت ...  
اداده بود نموده بودند و اعظم خان ... که اگر در ...  
دولتخواهان در آنید هم ... صورت میگردد و هم ...  
بمناصب لایقہ سر امر از ... و ...  
بقصد خدمتگذاری درگاه جهان پناه از ... سده ده هزار  
آمدند - و اعظم خان را دیدند و هر کدام ... و ...  
خرج از سرکار والا ... گردید »

انفون عدان گلگون خامه بصورت نگارش وقایع حضور منقطع میگردد  
بمقدمه عالی بدست ابلیخی دارای ایران که بموجب فرمان گردون



باب اولی مشهور و معروف بود اثر معنوی نهاند - و این باای شایسته  
 و باهای گذشته و غلامی را که در توارینج سالقه برسم تعجب  
 نوشته اند در نظر بی اعتبار گردانید - و در سوالات الحقه چون مثل  
 مضروب و سمر مکتوب مرقوم خواهند گشت - متاخر مرادم یزدانی  
 حضرت خاقانی - که کار گذار تقدیر مفاتیح کنوز ارزاق بدست گنج  
 افشان و دل دریا سانش سپرده است - و غمام انعامش چون انعام  
 غمام از کشت زار امید جهانیان نشان امسردگی برده - ابواب بر و  
 نوال و اسباب احسان و افضال بر روی عالمیان کشاده - و آماده  
 گردانیدند - و بحکم قدر توان متمدیان مهمات برهانپور و احمد  
 آباد و ولایت سمورت آتش پذیر خاسها که به هندوستان زبان اندگر گویند  
 برای فقرا و نیازمندان ترتیب دادند - و هر روز آنقدر آتش و نان  
 که بکفاف در ساندگان طعام کفایت کند مطبوع میگردانیدند - و نیز  
 حکم جهانمطاع شرف صدور یافت که روز میمنت اندوز دوشنبه که  
 بشرف جلوس مقدس بسان دیگر ایام متبرکه که عز امتیاز دارد در  
 برهانپور که یغوغ ماهیچه رایات نصرت آیات نور پذیر است - و رای  
 خیرات و بهرات هر روزه پنجم هزار روپیه که ماهی بیست هزار روپیه  
 باشد باهل استحقاق و احتیاج بدهند - چنانچه در بیست دوشنبه  
 یک لک روپیه بفقرا و مساکین مرحمت شد - و ازینجهت که  
 عسرت اقوات و ضیق اوقات سکان احمد آباد زیاده بریاری دیگر  
 بمسامع قدسیه رسید حکم مقدس شرف صدور یافت که ناظران  
 مهمات صوبه مذکور پنجاه هزار روپیه نقد نیز بغلامان آن شهر  
 قسمت نمایند چون امساک باران و گرانی غله باعث خرابی

توان از دار الخلافه اکبر آباد روانه پرهانپور شده برین مستعرب  
مکره ایشان دیوان بیروتاب ضاعت فاحش فرستادند - و حکم شد که هر جا  
بار بر خورد حلیعت بیرونند - و رغبتت نسوخته بمعتقد خان صوبه دار  
معالوه برساند که او به پیشگاه حضور خواهد آورد - و خود بمرعت تمام  
معاودت نماید - چنانچه از دوازدهم شعبان معانات مازست دریافت

از سوانح این ایام حادثه عسرت انجام امساک  
باران و گرانی غله است در همگی بلاد دکن و گجرات

سال گذشته در محال بالاگشت مخصوصا نواحی ولایان باران  
ندارنده بود - و درین سال اگرچه در اطراف و اکناف نیز کمی کرد  
اما از مالک دکن و گجرات بالکل منقطع گشت - و سکن آن دیار  
از انقطاع مواد اکل و فقدان مایه قوت باضطرار افتادند - بجائی  
بدانی میدادند و کس نمیکشید - و شربقی بر غیفی می فروختند  
و نمی ارزید - دستی که پیوسته بانعام دراز بودی جز بکدیه طعام  
نکشیدی - و پائی که همیشه ساحت استغنا سپردی جز راه در یوزه  
نه پیمودی - مدتی گوشت سگ بیتی گوشت بز و استخوان آهن  
کردند اموات به آرد آمیخته بفروخت رفت - چنانچه بعد ظهور این  
معانی فروشندگان از پیشگاه عدالت پادشاه حلق شناس دین اساس  
بسیاست رسیدند - انجام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشت  
یکدیگر نمودند - گوشت فرزندان را شیرین تر از مهر او میدانستند - و از  
بسیاری جان سپردگان طرق بر اهل تردد تاگ شد - و هر که پس از  
جان کندن بسیار تا اجل موعود مهلت یافت و نیروی ره نورانی در  
خود دید بقریبات و قصبات ممالک دیگر انتقال نمود - و فریادایات که

سه هزاری ذات و دو هزار سوار و بعذایت نقاره . و بابا خواجه  
 باضافه پانصدی ذات بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار و خطاب  
 عزت خان و خدمت نوجدارمی سرکار بهکرو و عذایت علم و نیل -  
 و مدهو سنگه ولد راورتن باضافه پانصدی ذات و دویمست سوار  
 بمنصب دو هزاری سوار و بعذایت علم هر افراز گشتند - و از اصل  
 و اضافه منصب فیروز خان ناظر مشکری اقبال دوهزاری ذات و  
 و هشتم سوار - و مروت خان هزاری ذات و چهار صد سوار مقرر  
 گشت - و دیانت رای گجراتی که از قوم ناگر است و از مراتب  
 حساب و هندسی نامه های باستغنی انهمی دارد بخدمت دفتر داری  
 خالصه شریفه و اضافه منصب - و جسونت رای بخدمت بخش دیگری  
 امدیان نوازش یافتند .

هژدهم شعبان افضل خان و صادق خان بحکم اشرف محمد بیگ  
 ایلچی ایران را که بحوالی برهانپور رسیده بود استقبال نموده بدو امت  
 ملازمت اقدس رسانیدند - او بعد از ادای آداب و کورنش و زمین  
 بوس نامه شاه صفی که در تهنیت جلوس والا نوشته بود گذرانیده  
 دعای شاه رسانید - و بختی کلمات که بگزارش آن مامور بود معروض  
 داشت - شهشاه پایه شناس نامه را بدست مبارک گرفته بعلاصی  
 افضلخان سپردند - و پس از التماس محمد علی بیگ در باره  
 تعیین وقت برای گذرانیدن تنسوقات شاه بدست و دوم این ماه  
 معین گشت - و ایلچی را بمرحمت خلعت طلا دوزی و تاج  
 قزلباشی مرصع و جبقه مرصع و خنجر مرصع گران بها سرفراز  
 گردانیدند - و چون در ایام نوروزیان و عطریات در خوانهای مرصع

اکثر ممالک گشته بود متصدیان مهمات خالصات ممالک هندوستان  
 درین سال و سال آینده بحکم خاوان دادگیر پادشاه عمل گستر که  
 همگی همت والا و تسامی نیت علیا بر معذوریت مملکت و آبادی  
 ولایت و راهبیت عباد مصروف دارند - قریب هفتاد لک روپیه  
 که زیاده از دود و سی هزار تومان عراق قریب دو هزار و هشتاد  
 لک خانی ما وراء النهر باشد در هشتاد کرور دام "مال خالصه" والا که  
 یازدهم حصه ممالک "مرو" است تخفیف دادند - تخفیف مال  
 جاگیر امراء والا قدر و دیگر منصبداران برین فیس باید نمود \*  
 شب پانزدهم که بشب برات موسوم است از بسیاری چرانان  
 رشک افزای روز گردید - و شهنشاه دین پرور بمهر روز هر سال ده هزار  
 روپیه بصلحا و فضلا و دیگر نیازمندان مرحمت فرموده عبادتی که  
 مخصوص این شب متبرک است بکمال خشوع و خضوع ادا نمودند \*

### گذارش نوروز

درین هنگام که پادشاه صورت و معنی شهنشاه دین و دینی  
 ابواب بر و نوال گشاده بود - وموائد احسان و اذمال گوناگون نهاده -  
 بعد از انقضای بیست و سه گری و شش پل از شب جمعه هفدهم  
 شعبان سال هزار و چهارم هجری خورشید عالم آرا به بیت الشرف  
 تحویل نمود - و نوروز عالم افروز نشاط افزا گشت - پادشاه فلک جاه  
 بر سریر کام بخشینی و کامرانی جلوس فرموده مراسم بخشش و  
 بخشایش بتقدیم رسانیدند \*

درین روز رشید خان انصاری باضافه پانصد سوار بمنصب

بها و زر نقد و فیدان کوه پیکر و دیگر استعده و نهاییس تکلیفده که او  
 بوجه پیشکش با عرضه داشتی مشتمل بر سونج عقیدت و شلوه  
 بدونیت مستحوب و فاشان نامی از مستعدان خویش همراه شیخ  
 مذکور فرستاده بود بنظر والا در آمد - و شیخ از جمله چار لک روپیه  
 که قطب الملک باو تکلیف نموده بود یک لک روپیه را جواهر و فیدل  
 و استعده پیشکش گذاراید - جنس موازی دو لک روپیه پیشکش کیا  
 زمیندار ملک چاندا بنظر فیض اثر در آمد - هزده اسب پنجابی  
 با اقمشه نریمه که مهتابخان خانان از دارالملک اهای پاشا  
 فرستاده بود شرف پذیرائی یافت \*

پنجم رمضان که روز شرف آفتاب بود مبلغ هشتاد هزار روپیه  
 بمحمد علی بیگ و ده هزار روپیه بهمراهانش انعام شد - و آنچه  
 درین نوروز از جمله پیشکش حضرت مهد علیا و بادشاهزادهای  
 کامکار بخت بیدار و امراء والا مقدار بدرجه قبول رسید بیست لک  
 روپیه ارزش داشت - چون خواجه ابوالحسن باتاییدان در ناسک  
 اقامت نمود اکثر رعایای پراگنده قول گرفته بامکنه خویش باز آمدند -  
 و آن ملک که پی سیر تاراج امواج قاهره شده بود و از خشکسالی  
 و گرانی خراب - رو بآبانی نهاد - و خواجه قبول سرور خان و شرزه  
 را و سایر کنیان را که در سلک دولخواهان منسلک بودند همانجا  
 تن کرد - و از آنرو که حکم گردون مطاع عزمدور یافته بود که ساهوچی  
 را طلبیده در ناسک بگذارد - و خود بشاه گده رود بساهوچی مکتوبی  
 نگاشته - و کنیانی را که دران ملک جاگیر داشتند همانجا گذاشته روانه  
 شاه گده شد - و بخان زمان را از یک منزلی ناسک به تنبیه متمر دانی

و طایفه بایان دولتش و سایر حضار مجلس بهشت آئین سرشسته  
 میشود پانزدان سرع پر از پان با خوانیچه زرین و نه پیدانه  
 طلا پر از ارکچه خاصه با سرپوش و شوان زرین که قیمت مجموع  
 قریب بیست هزار روپیه باشد بمحمد علی بیگ عذایشت شد -  
 و معتقد خان صوبه دار مالوده که باسر اقدس ازارجین مستحوب  
 ایلیچی بدرگاه والا رسمیده بود سعادت تقبیل آستان عرش مکان  
 دریافت - بعد از رد عبد الحق برادر عالمی افضل خان که بمکرم  
 قضایان ایلیچی را از دار الخلافه اکبر آباد تاپانی پست استبدال نموده  
 بود و از اینجا بدار الخلافه و از دار الخلافه به بره اندور آورده تمام راه اوزار  
 مهمانداری بتقدیم رسانیده بود بشرف کورنش رسید :

بیست و دوم بموجب حکم اقدس محمد علی بیگ مستقور  
 اسپ عراقی با اقمشه و دیگر نفایس ایران که شاه برسم ارمغان  
 فرستاده بود و قریب سه لک روپیه قیمت داشت از نظر انور گذرانید \*  
 بیست و ششم بیست و پنجم اسپ عراقی و پانزده شتر نر و ماده  
 و استری چند با اقمشه و تحف ایران که قیمت مجموع آن پنجاه  
 هزار روپیه شد از خود پیشکش نمود - و محمد تقی تسویدار سوغات  
 شاه نیز اسپ چاه پیشکش کرد :

سلیح ماء یمن الدوله آصف خان بجواهر و سرع آلات نفیسه  
 و دیگر نوادر امتعه و اسپ وفیل بوسم پیشکش گذرانید - از انجمله  
 متاع قریب سه لک روپیه شرف قبول یافت - شایخ محیی الدین  
 که نزد قطب الملک جهت آوردن پیشکش رفته بود سعادت ملازمت  
 اندوخت - و سوازی چهارده لک روپیه از جواهر سرع آلات گران



در ده دار گنجینه می گنجینید - امین حضرت اسلام خان نام دارالامان  
 اکثر آباد را احاطه کرده اند - و به اینست که چهار هزار  
 چهار هزار سوار و یک هزار و سیصد و پنجاه سوار و ده  
 سه اسب و سوار و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 با برای طلا و نعل از حلقه حلقه برای او فرستادند - و سببه داری  
 دار الحکومه و صیانت و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 این روی آب تا ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 پانصد اس که از را داری و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 در حوالی ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 همراه آرزوی قلعه داری که در راجه و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 آن اعدای دارد دست به دست و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 هندوستان است و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 سرحد است کرد - و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 آید و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 که دو کمره و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 لوی و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 پراختند - را و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 گرد آمدند - و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 حضرت گریون رحمت سلطان والا افتدار استوار ترین و ایل است

که در کوهستان ترمالواری گرد آمده اسباب زوال و نکال خود  
 سرانجام مددایک مرسدای - از در عرض ده روز مهاجر را سزا  
 باید که در کنار دهانه بخواجه بنویسد و پس از آنکه خواجه  
 با همراهان ارساه گشته ده را میگرد و اراکها ده برزور رفته روانه کار  
 آب کپرس پوردا گردند - فرمان شد که خزانه از درگاه والا بدو او  
 مرشدان سده از همراهی که مناسب نماید همراه مرزبانان  
 قریخان و سرکار خان و رسد خان و خواص خان و چندینی  
 دیگر از بندهای درگاه بشکر مضمون ارسال نمایند - از تائیدات  
 آسمانی که پادشاه این دوات و کار کنار این سلطنت است اعراب  
 و احسام قلعه ناسم که از حصون حصینه دکن است و بر قلعه کوه  
 واقع با سپهبدان خان که این حصار در عدل داشت مدعی گشته  
 نهایی فوجی را از بندهای خان سپار درون آن محکمه در آوردند  
 و نگهبان آن که ازین سازگاری غافل بودند و بعد از کسب کرد  
 از روی اضطراب دست و پای زندستان غمزات قلعه کسار و کاب رزم  
 گرا گرفتار آمد - و از بیدارگی اقبال روز امرو چنبن حصار بکهتر  
 زمانی بی آنکه سمندر از بنام برآید یا قدر بختانه کاس در آمد  
 مفتوح گشت - جوهر خان حبسی و مبدعی را می در سلک بندهای  
 درگاه والا مدسلسل گردیدند - نخستین بمنصب سه هزار و  
 سه هزار سوار - و دومین بمنصبی در خور سر افتخار بر اعراف -  
 مبدعی ناس ولد راحه امسنگد بو بندپله بمنصب پانصدی ناس و  
 دویست سوار نوازین یافت \*

درین هنگام بمجمع حقایق مجامع رسید که روزگار بنبر خان

شعوب را با لشکر مملوایی رسانیده - زندانها را با سواران آباد نموده و بی  
نظامیه بهزاران خوار و شرمساری چنانی بدست برد - و اسب و  
شتر و گاو و بان بسیار بدست غازیان دولت جارید طراز افتاد - و  
اعظم خان با جنود نصرت آمود بجانب انبه چوگونی برگزید -  
و چون عادلخانیه و بی نظامیه ازین قرار خجالات کشیده بقصد  
تذبذب نصیرخان که قلعه قندهار را در قبل داشت روانه گشتند  
اعظم خان با عسکر نصرت پیگر که دران در سه روز از فقدان غله و  
کاه تعب دیده بود بسمت گهات ناندور که هم آنوقت دران حوالی  
بههم میرسید و هم سر راه قندهار است روانه شد - در موضع موزینه که  
ده کروهی گهات مذکور است غله بسیار بدست افتاد - و از انجا  
کوچ کرده بقصبة مانگانو وطن تاناجی دورید که از معتمدان بی  
نظام بود رفت - و ملتفت خان را بتسخیر قلعه مانگانو که برادر  
تاناجی حراست آن می نمود فرستاد - مبارزان نبرد نرین ندیم  
شب هجوم آورده بر دیوار حصار برآمدند - و قلعه دار دست و پا  
گم کرده ملتفت خان را دید - و هرچه از قسم توپ و تانگ و دیگر  
اسلحه درون قلعه بود نزد اعظم خان آوردند \*

درین اثنا خبر شنیدن مقادیر بموضع هلی که ده کروهی  
قندهار است رسید - عساکر فیروزی پیرگنده درال و از انجا بتصبة  
راجوری که شاکم نشین درال است و حصاری دارد که مردم  
مقرب خان بهدانت آن می پرداختند رفتند - مقادیر ثواب  
صدقات مبارزان اقلیم کشا فیآورده از قلعه فرار نمودند - و از ان  
حصار نیز هفت توپ داخل توپخانه سرکار والا شد \*

سلجوقی گذشته قلعه را باوایام روانه سیرک و داخل بغدادان گذشت \*

از سوانح این ایام فتح قلعه ستوده  
است به نیروی اقبال جهان کشا

چون سپه دار خان بعد از فتح قلعه تلم بفرمان کردند توان  
تسخیر ستوده پیش نهاد خدمت ساخت از چار جانب به حصار آن  
پرداختند - و لپاره ها پیش برده کار بر حصار گزیدان تنگ ساخت  
سیاهی جمال قلعه دار آن بذیل تیر و انکسار مدمسک گذشته امان  
نامه التماس نمود - سپه دار خان رضا قلی را که نوکر معتمدش بود  
پیشی حصار فرستاده پیغام کرد که قلعه را به مجاهدان اقبال بسپارد  
که سال و ناموشش از آسبب لشکر دشمن سال محفوظ و مضمون  
خواهد بود - و تجویز نامه منصب او و سیاهی میران پسرش و  
و سیاهی سرور دامادش نگاشته درون قلعه فرستاد - او با عیال و ثواب  
برآمده قلعه را بتصرف بندگان درگاه آسمان جاه گذاشت - و بتأیید  
آسمانی و نیروی اقبال بلند این استوار حصار که بر فراز کوه است  
بزرگی و آسانی مسخر گشت - روز دیگر سپه دار خان درون آن  
محکم رفته خاطر از استحکام داخل و خارج فراهم ساخت - و  
میرزا محمد خویش خود را با گروهی در آنجا گذاشته برگردید \*

از سوانح آنکه چون جواسیس باعظم خان خبر رسانیدند که  
عادل خاتمه و بی نظامیه در هفت گروهی لشکر نصرت مظهر برگذار  
آب و نجره نزدیک یکدیگر فرود آمده اند خان بیگ ناگهان بعد از  
یک و نیم شهر شب از دهان سوار شده بدالالت نجاسوسان پامداد

از عراض میانه آن سوخته او آید. اما در این باره خبری  
 که در باره آن واحد مذکور گفته می‌شود آنست که در آنجا  
 امیرخان علی قاسمی در وقت اقامت در آنجا و همراهی  
 پس از چندی برآمدن در یک اطراف و اتفاق بعضی زمینداران  
 مقرر گشته بحال محال است. اما در این باره خبری  
 یا مردمان بر انداخته لا طایل این زیاده برای اطلاع دوستی  
 جمعی را در کمره پاره گذاشته با گروهی از دهقانان  
 جرییده بعضی تا به آن کوهستان و در آن کوهستان  
 پس چنانکه کم آب در آن روز فوراً آمده بود و در آن  
 انداز پای بابت از دست داده بسیاری از آن کوهستان  
 در آمدند و جمعی بعد از آن و در آنجا و در آنجا  
 و از آن رو که غنوده خندان از گذشته اظهار داشتند و  
 ذیل تصریح و تبیین است که و قطب الملک در آن  
 خدمتگذاری و جاسازی در آمده و در آنجا و در آنجا  
 فرستاده بود - با امیرخان به موجب العفو کوه الطفر زینهار داده که  
 و در آن هزار هون نقد که چهل هزار روپیه باشد درسم خبرنامه گرفته  
 به کمره دانه مراجعت نمود - و چون در مهندسی نام مکانی مستقیم  
 دوازده گروهی که همراه پارتی نزدیک بدست هزار کس از آن پزوهان  
 آن سرزمین فراهم آمده می‌خواستند که سوزی سر کنند - با امیرخان  
 به ترتیب اواره ساختن آن مساک اندیشان روان شده نزدیک جاکلی  
 فرود آمد - شش هفت هزار کس از آن جماعت شوریده روزگار از  
 درخت زار برآمده شروع در شریخی نمودند - و همین که موجی از



و تفنگ بالای قلعه - و آتش باری پائین آن مردم پیکار بر  
 جوانمردان نبرد کار نمودار کرد ناز گشت - اشک فیروزی داد سرخی  
 و مردانگی داده بسیاری از مقاهیر را بنهانیانند مردم روانه گشتانید  
 و چندی که اجل موعود و رفت معلوم شان نرسیده بود بپایان مردی  
 فرار جان سلامت بردید - و سرافراز شان با مملوئی سلامت لشکر  
 بی نظامیه شتافت - و شهر بتصرف بندگان درگاه آسمانجاء درآمد  
 و اسب و شتر و اموال و اسباب بسیار غنیمت شد - و قریب پنج  
 شش هزار مرد و زن گرفتار گشت - سرگروه لشکر ظفر جمیع بانیان  
 را بتصدق فرق فرقدان سامی شهنشاه زمین و زمان آزاد ساخته  
 و از فتح قصبه و دفع کوسک قلعه نشینان خاطر را پروراخته -  
 کشایش قلعه پیش نهاد همت گردانید - و بعد از تقسیم  
 ملچارها مردان رزم جو و گردان پیکار خوش شروع در کوچه سلامت  
 نمودند - و پس از چندی که کوچه سلامت ملچار نصیربخان  
 بخندق رسید - بعضی از آن گروه شقاوت پزوه که در پناه دیوارخندق  
 بسر می بردند فرار نمودند - و برخی بنفنگ جان گزابدان البوار  
 شتافتند - و چون جمعی از مقاهیر در مقبره قاضی قوام که میان  
 بخندق عریض واقع شده جا گرفته بانداختن بان و حقه و تفنگ  
 مردم ملچار را تعرض می رسانیدند - از ملچار نصیربخان ته مقبره  
 نقب رسانیده آتش دادند - و آن بنا از بقید پرید - و جمعی از  
 مقاهیر آتش افروز جهنم گشتند - و بجای عمارت مجاهدان اقبال  
 ملچار ساخته نشستند - درین وقت زندول و مقرب خان و بهاول  
 مخدول و دیگر عادل خانیه و بی نظامیه از راه رسیدند بر ملچار

فدائیان چنانچه از داشت - تاب مقاومت نیاوردند و بسکان خود سرگردیدند -  
روز دیگر باقرخان گروهی را به حفاظت اردو گذاشته بآن درخت  
زار دشوار گذار در آمد - متعاقب در پناه دیواری از چرب که بارتفاع  
پنج و نیم گز میان در کوه سر راه در کمال استحکام ساخته بودند و  
خندق عمیق در پیش آن کنده گرم پیکر گشتند - اگرچه خون  
گرفتگان آشفته روزگار نهایت کوشش تقدیم رسانیدند اما انجام کار  
بسیاری بقتل رسیده بقیة السیف خاک ادبار بر فرق روزگار خود  
پخته فرار نمودند \*

## از سرانیم این ایام فتح قلعه قندهار است بیهمن اقبال نصرت مال و حسن سمنی اولیاء دولت بی زوال

چون نصیرخان با جمعی از بندهای درگاه آسمان جاه از  
پیشگاه عزیمت اقلیم کشا به تسخیر ملک تالانیه معین گشته بود -  
او فتح قلعه قندهار را که از قلاع نامداران دیار است - و بمقتضات  
دشوار کشائی در کمال اشتها و هراس است آن بصادق داسادیا قوت  
خداوند خان تعلق داشت پیش نهاد خود ساخته بآن صوب  
شدافت - روز شنبه بدست و میوم جمادی الاولی سال گذشته بیک  
گروهی قلعه فروز آمد - روز دیگر باتفاق راجه بهارتیه و شهبازخان  
و دیگر منصبداران و احدیان بعزم گرفتن قصبه قندهار سوار شد  
پس از وصول سیاه اقبال بنزدیکی قصبه سرافراز خان سر لشکر آن  
ملک که میان قلعه و قصبه آراسته و آلات آتش بازی پیش رو  
چیده مستعد نبرد بود از روی تهور نا بخردانه حمله آورد - و از توپ



بروسیلر راجه بهارته که سچار برادر دروازۀ قلعه بمهند او بود و درونیان  
 با او گفت و شنیدی داشتند التماس جان بخشی نموده قول  
 طلبیدند - نصیرخان التماس ایان پذیرفته راجه بهارته را بالمان  
 نامه بدروازۀ قلعه فرستاد - صادق قلعه دار با هفت کس دیگر از  
 اهل حصار راجه بهارته را دیده در قلعه را بر روی اولیای دولت  
 باز کرد - و ابواب سلامت و نجات بر روی روزگار خود قرار - و روز  
 دیگر که ساعت نیک بود با همراهمان نزد نصیرخان آمده ده فیل  
 گذرانید - نصیرخان او را با همراهمان از سرکار والا خلعت و اسب  
 داده بمراحم روز افزون شاهنشاهی مستمال و مطمئن گردانید \*

مخفی نماند که چنانچه مظهر کرامات سنییه و سورن الهامات  
 بهیده بخط قدسی نمط به نصیرخان نوشته بودند که انشاء الله تعالی  
 قلعه قندهار بسعی آن فدوی جان سچار در اواخر اردی بهشت  
 مفتوح خواهد شد - بعد چار ماه و نوزده روز از تاریخ محاصره پانزدهم  
 شوال مطابق بیست و هفتم اردی بهشت فتح قلعه بروی کار آمد  
 و اعظم خان و نصیرخان و دیگر دولتمخواهان بتمامی قلعه رفته از  
 استحکام آن حصن حصین و سرانجام آن بارۀ مآین حیرت انداختند  
 و یکصد و شانزده توپ خرد و کلان که درون قلعه بود با سایر اسباب  
 قلعه داری بقید ضبط در آورده مراجعت نمودند - از جمله توپهای  
 بزرگ آن حصار عنبری کلان است و عنبری خرد - و ملک ضبط  
 و تجلی که هر یک برای برهم زدن لشکری و شهری کفایت کند -  
 و چون ادبار رسیدگان عادلخانه و بی نظامیه از استماع خبر فتح  
 قلعه مایوس شده خود را بسمت دیکلور کشیدند - و از لشکر اقلیم کشا

امیرانشان مجرم آوردند - آن شهر پیشه و غنا از کثرت این روبه  
 شدشان همه اینی برنگرفته طرح جنگ انداختند - و میدان توپ و  
 تفنگ نلعه و ضربت مییم تاشای سر داده نمود - بخاذیرال قاپ از  
 ر خورده مجاهدان اقبال دیوار را رو بر داشتند - و جمعی را بکشتن  
 داده سه گروه پس رفته نشستند - لشکر مستور از درون مییم سرگرم  
 کار شده در سرانجام اسباب قلعہ کشائی بیشتر از پادشاه ساعی نشست -  
 و از جمله بدست و يك نقب شش نقب با تمام رسید - سه دیواروت  
 انداخته شد و سه دیگر را موقوف داشتند که اگر آن سه نیک بکار  
 در نیاید سه دیگر را دیواروت انداخته آتش دهند - در انداء آنکه  
 اسباب کشایش حصار آسانه بود اعظم خان که بگوهرک نصیرخان  
 متوجه شده بود بوقت حراعی قلعه ها رسید - نصیرخان استقبالی  
 نموده او را برای تماشای پرانیدن قلعه و یورش بهادران مسلح  
 خرد آورد و در حضورش سه نقب را که دیواروت انداخته بودند  
 آتش زدند - یکی آتش دزدید و دو دیگر در گرفته دیوار شیر  
 حاجی را با نصف برج قلعه پرانید - چندی که در برج و ده دیوار  
 بودند همیشه دوزخ گشتند - با آنکه از درون حصاربان و تغذک و حقه  
 و سنگ و مشکهای باروت را آتش زده می انداختند مجاهدان  
 اقبال پیاده بودند - و از نصف النهار تا غروب هنگامه کارزار گرم  
 بود - چون دیوار حصار خوب پدید آمد و قلعه نشینان آتش بازی  
 بکار میداشتند مبارزان دولت در نتوانستند آمد - و پس از غروب  
 همانجا مسلحانها ساخته در صد آتش دادن نقبهای دیگر شدند -  
 و چون اهل قلعه گرفتاری خود را با هزاران خواری پیدین دانستند

و پیش دست مقرب خان با دوازده کس برای مهماسازی او نزد  
 خان آمد - خان بمقدمت الفت انگیز محبت امین تسایه نمرود  
 اورا خلعت و خنجر مرصع و اسب و اکثر همراهان اورا خلعت داد  
 رخصت کرد - روز دیگر مقرب خان با همگی همراهان روانه لشکر  
 ظفر پیکر گردید - اعظم خان ملتفت خان بمرخوف را با دیگر  
 بندگان پادشاهی باستقبال او فرستاده بمصاحبت دید وقت خود  
 نیز تا کنار اردو رفت - و بمنزل خود آورده از سوار والا خلعت  
 و خنجر مرصع و چار اسب و دو فیل نرومانه و یک اکا رویده نقد  
 با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسب بهمراهانش داد - و منصب  
 او پنجزاری ذات و سوار - و منصب رفیقانش که از صد افزون  
 بودند در خور مرتبت تجویز نموده بدرگاه والا عرضه داشت نمود -  
 و مبلغی برسم صد خرچ از خزانه عاصره برفقاری او رسانید - و چون  
 تا رسیدن برسات روزی چند در میان بود - و مکرر زندهای اعظم  
 خان پیام کرد که اگر بوسیله التماس شما تقصیرات عادل خان بذیل  
 عفو پادشاهانه پوشیده آید بنده متکفل می شود که دیگر عادل خان  
 پا از دایره انقیاد بیرون نهد - و جز طریق اطاعت نه پیماید -  
 و شیخ سعید الدین را که با بدشکش رخصت نموده بود و  
 ثانی الحال در بیدر نگاه داشته بدرگاه گردون جاه روانه گرداند -  
 اعظم خان بصواب دید سایر دولتخواهان قرار داد که تا رسیدن  
 برسات به برگشته بهالگی وجیت کوچه از توابع بیدر رفته توقف  
 گیرند - اگر گذار زنده فروغی از راستی داشته باشد عفو تقصیرات  
 عادل خان درخواست نماید - والا بتاراج آن محال پرداخته

بدست گروه دور رفتند - واعظم خان را در قلعه‌ها برای توفیق باعتمی  
 نمایند - و جمعی که از درگاه اسنان جاهد با خزانه سعید گشته بودند  
 پائین گاهت رسیدند - خان مذکور از قلعه‌ها کوچ نسوده متوجه  
 دروازه شد نشود که مقام بر عذری اندیشیده بشزانه دست بردی  
 نمایند - و خزانه همراه گرفته بدواهی دریای و بحیره آمد - و سعید خان  
 خاطر از سامان اسباب قلعه داری و ضبط مدخل و مخارج فراهم  
 ساخته بجانب بودن و ایندور رفت - از اینجا که کاری نظام از  
 انتظام انداخته بود - و طالع نخواست مطالعش رو بشوای نهاده -  
 فتح خان پسر کلان سالت سعید را که وکیل و سپهسالار او بود بقید  
 در آورد - و مقرب خان را که عالم ترک سعید و سعید شمشیر و سر  
 لشکر او بود بجای فتح خان سردار سپاه گردانید - سعید خان  
 سعیدی را وکیل ساخت - و چون پس از چندی در یافت که این  
 هر دو از عهد سرانجام سهام چنانچه باید بر نمی آیند فتح خان را  
 از بند بر آورده بدستور سابق وکیل و سپهسالار گردانید - مقرب خان  
 ازین سلوک ناهموار دل از همراهی و درخواهی او برگزیده  
 بدریغ ارسال مکاتیب مشتمله بر خاوص اخلاص و رسوخ عقیدت  
 باولیای دولت اید اتهمال باعظم خان ملتجی گشت - خان مذکور  
 چون در تکمیل این سعادت او را مجد یافت - برای اطمینان او  
 از درگاه خواقین پناه التماس فرمان قضا توان نمود - و چون منشور  
 استعالت عز و رو فرمود - تاسیجی دوریه که ملازم بی نظام بود

خان و همراهانش مطلع گشتند سوار می نزد سرداران خود فرستاده  
بر حقیقت حال آگاه گردانیدند - و خود نمایان شده بهادر خان و  
همراهانش را مشغول ساختند - مجاهدان اقبال قامت خویش و  
کثرت مخالف بنظر در نیارنده تاخت آوردند - و گروه عذر پژوه  
خویش را برگریز داشته مبارزان نصرت آئین را تا دو گروه دیگر  
بجانب لشکر خود کشیدند - درین اثنا زنده را و سرافراز و بهلول  
مخدول و دیگر سرداران عادل خانیه و بی نظامیه با پنج شش هزار  
سوار به سرعت تمام رسیده بهادر خان و همراهانش را در میان گرفتند  
چون کار برین ناموس پرستان تلگ شد از اسبان فرود آمده دست  
جلالت کشادند - و جمعی کثیر را رهبری جهنم گردانیدند - و  
بکوششهای مردانه و تلاشهای گردانه مثل سایر و همراهان گشتند  
شهباز خان با پسرش بدایه گرانمایه شهادت رسید - و بهادر خان و  
یوسف محمد خان را که بزخمهای گران در میان پیش خود افتادند -  
مقاوم بر داشته بردند - و رشید خان زخمی از نبود گاه بر آمده  
بلشکر فیروزی پیوست - و برادر او و جمعی از خویشانانش دولت  
شهادت دریافتند - درین معرکه زد و خورد نزدیک بصد کس از  
برادران و ثابیدان بهادر خان و غیره جان در باختند - اعظم خان  
اگرچه از شنیدن این خبر با بسیاری جاویز رسید - اما چون  
غذیم بدست افتادن بهادر خان و یوسف محمد خانرا روز عظیم  
دانسته از آب ونجره گذشته بود - و شب در رسید - تعاقب را  
بمحاصل پیدا شده برگردید - روز دیگر متوجه برگشته جیت کویه و  
بهالکی گشت - که اگر درجائی مخافیل را دریابد تلافی جساتی

پادشاهش نقض عهد و شلف وعده در گذار روزگار ان نا استوار آمد .  
و از آنجا مراجعت نموده هرجا مناسب داند ایام برسات بگذرانند .  
و باین اراده پیش رفته بر گذار آب و بیره فرود آمد - قرار یافته  
بود که هذنام نزول تا بر پا شدن خیمه فوج هم اول و برانغار و جرانغار  
و چنداول بجای خود قیام نماید . و بعد ازان از هر فوجی چند  
سوار بفرستند یکا گروه دور از همکرایستاده خبردار باشند - تا مردم  
از وکاه و همیشه بفراخ خاطر بیاورند - و چون درین روز از غنیمت اثری  
ظاهر نشد بهادر خان و شهید خان و شهباز خان و رشید خان انصاری  
و یوسف محمد خان تاشکندی که فوجت گهی داشتند سر رشته احتیاط  
از دست واهشته باقلیایی از لشکرگاه پیشتر رفته نشستند - و مردم لشکر  
برای هدیه وکاه باطراف پراکنده شدند - چون جمعی از راجپوتان پیش  
از آنکه سپاه ظفر دستگاه بنزل رسد سه گروه پیش رفته دهی را قبل کرده  
بتاراج پرداخته بودند - و سکته ده در پناه دیواری برای نگاهبانی  
نفوس و پاسبانی مال و ناموس بقدر اسکان در مدافعه کوشیدند  
بهادر خان و شهباز خان و رشید خان و یوسف محمد خان برین  
آگهی یافته بکومک راجپوتان رسیدند - اتفاقا اکثر همرهان ایشان  
ازان ده کاه و غله بدست آورده بارو مراجعت کردند - و با ایشان  
ژناده از هزار سوار ماند - درین وقت تمامی مخالفین فرصت جو  
که دوازده گروهی لشکر فیروززی رحل افامت افکنده بودند بقصد  
آنکه قابو یافته دستبرد می نمایند سه گروهی آن ده آمده جمعی را  
بقزاقی که شیوه دکنیانست و باصطلاح این گروه برگي گویند  
فرستادند - چون ایشان نزدیک ده رسیدند - بر قتل جمعیت بهادر

در آن لحظه، ارگ، ناک، اوانداسند، دم دانداز دات هاله و دانه  
 جانداز دیارده رو گریز وها دانداز لمرمد وور با کک کروه و د  
 دهوده سراوان پناهه کراکی از دند و دانداز که داس آمده  
 دلبری مکرده کستند و آن دنداز داکوان حاصل آن بدست آورده  
 مرین دند در کردند و دنداز دانداز دانداز دانداز  
 دند کروه دند و دند و دند و دند و دند و دند و دند و دند  
 دند دند دند دند - افواج دند دند دند دند دند دند دند دند  
 دند و دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 و چون در آن دند دند و دند دند دند دند دند دند دند دند  
 گنگ دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 در دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 دند روز از آب گند دند - و چون دند دند دند دند دند دند  
 دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 کوچ بدانداز دند

بدست سوال دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند

بدست و دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند  
 دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند دند

که از آن چهارب میانه نای روی کار آمده اند و الا آن دستگاه را  
 ندارد چرا که در آن و چون در بعضی برینا با در که عادل خان  
 می نامند نظام داد و و یک وقت با در دار میسر گشته و درین  
 سید - در آن هر انواع ظروف سینه انری از االدانی میبود - و آنوقت  
 و علفند بدست می آمد و اینها را در یک زمانه میبردند  
 چهار سدرال نوران که در آنجا میبود و اینها را در دو صافی  
 میزدند و با آنکه سر را میزدند و در آنجا میزدند و سر را میزدند  
 در آن را می می میزدند و چون در آنجا میزدند و سر را میزدند که  
 به وقت فندکها را در سائنی اندام میزدند و در آنجا میزدند و  
 آنوقت میزدند و در آنجا میزدند و در آنجا میزدند و در آنجا میزدند  
 پس از آنکه و غلام را از آب و حره میزدند آنرا میزدند  
 میزدند و از آنکه باطل کویا را آوردند و یک روز خوب میزدند  
 آن در آنجا که تا در آنجا میزدند و در آنجا میزدند و در آنجا میزدند  
 با بعد از آنکه سوخته روانه میزدند و از راه در دال میزدند  
 میزدند - بنام خان طرف کوه را چوری برول انداز میزدند روز دیگر  
 اعظم خان صفر میزدند که تا رسیدن موج برول بکار میزدند  
 که سه گروه پیش بود و هر دو آمدن اردو و سر را میزدند و در آنجا میزدند  
 منزل توقف میزدند - پس از آن با سائر اسکر روانه میزدند و آنجا میزدند  
 همراهان منزل میزدند - و با اعظم خان زنانه بر میزدند هزار سوار  
 میزدند - در آن (منا) گروه هر یک میزدند که نزدیک چارده هزار سوار  
 بودند همراه آمده عجب اسکر آغاز سوخی میزدند - اعظم خان و  
 سایر دولخواهان با وجود داشت همراهان که بر تائید میزدند و میزدند



و نوال بر روزی دور و نزدیک کشاده بود - و اسباب احسان و انضال برای  
 خویش و بیگانه اماده - خاطرها از غم و پرده افخته - و دلها با شایه مانی  
 در ساخته - به فتنه را روی بیداری - و فیه روزگار را خوی ستنداری -  
 ناکاه خاصیت جفا کاری - و طبیعت دل آزاری - باز نموده حادثه  
 ناگزیر - و واقعه نا گذر آن مالک مالکات جهان - مالک مالکات دوران  
 بانوی خاندان کرم - خاتون دودمان شرف - حضرت مهد علیا -  
 خدر معلی - ممتاز الزمانی - بروی کار آورد - گذارش این حال  
 و هشت اشتهال آنکه پس از انقضای نیمه شب چهار شنبه هفدهم  
 شهر رمی القعدة سال هزار و چهارم مطابق بیست و ششم خرداد -  
 ازان دو حقه چمن اقبال صبیحه متولد گشت - و مزاج و هاج از  
 هیز اعتدال عدول نمود - و عنصر صحت استزاج از اوج استقامت  
 نزول - و چون دریامت که جان گذشتنی را ازین جهان گذاشتنی  
 وقت ارتحال است - و این مختصر زندگانی عاریتی را هنگام استرداد -  
 نواب قدسی القاب پادشاهزاده والا گوهر بیگم صاحب را فرستاده  
 از بندگان اعلی حضرت که دران نزدیکی تشریف داشتند قدوم  
 گرامی التماس نمود - پادشاه مهر آئین شفقت گزین در کمال  
 آشفتگی و غمیگینی بر بالین آن دمساز دیرین - و همراز اخلاص  
 آگین - رسیدند - آن راه گرای آخرت بسفارش فرزندان والا گوهر و  
 والده ماجده پرداخته دیدار آخرین این بر گزیده آلهی و مظهر  
 رحمت نامتناهی را زاد این راه دور و نزدیک این سفر دراز ساخت -  
 و نداء ارجعی الی ربک راضیه مرضیه را کشاده پیشانی اجابت  
 کرده بهشت برین و جوار رحمت رب العالمین شنید - این

مطالعه فوازش یافته باشد که ظنم اثر دکن مرخص شد - و پیرا پسرش  
از اصل و اضافه بمنصب وزارت فانت و چار صد سوار و خطاب  
پروا نشان سر فواز گردید \*

ششم فی القوه خلعت و کمپوه سر صبح و شمشیر سر صبح و علم  
و نقاره و اسب از طوبیله خاضه با زین مطا و فیل از حلفه خاضه  
مستحب نظر بیدار گرز بردار بمقرب خان نکندی عنایت نموده  
فرستادند - و منصب او پنجهزاری پنجهزار سوار که اعظم خان  
تجویز نموده بود مقرر فرمودند - سکندر دوتانی که از پستی همت  
و دنایت فطرت رعایت قرابت برای جهالت گرا نموده باو پیوسته  
بود - درینولا بوسیله نداعت و خجالت بد راه خواجهین پناه باز گردید  
پادشاه خطا پوش مطا پاش از زالت ویدله و تقصیرات ثقیله او  
انحطاط عین نموده در سلک خدمت گذاران منسلک گردانیدند \*

محمل ارا شدن ملکه عفت فباب گردون

جناب خورشید احتجاب حضرت مهد علیا

ممتاز الزمانی ازین پیچگی سرا و منزل رفیع و

عنا بنر همت گاه جاودانی و نشاط کده روحانی

زمانه ناپایدار - و روزگار ناسازگار - که شادی او غم آمود است -

و شربت او زهر آلود - گل مسرتش با خار جفا - و صل مشرتش

با حمار عدا - هر چه بر افرازد بیدازد - و بهره پردازد نسازد - درین

هنگام که از دادگری وجود پروری خدیو زمین و زمان - خداوند

مکین و ممکن - پادشاه دین پناه - شه نشاه حق آگاه - ابواب بر



ساخته باگاه را ایام خان ساله در آن را در حیات آنگاه و چهارادان را  
 هم گزین گردانید - و انانی که با کام میباشم دلت - و اسکر  
 صبر و آرام میباشم - و اردن - ایام دل کوک - و وایه پیر آتوب - در  
 میباشم صبر ایوبی پادشاه کوه نمکین در آن ایام و از دم آه و دم  
 اسکر سر آه شاطر مهر شاطر که حور آید حور سید هرگز روی تاریکی  
 ایامه بود زینت کاورت - و در آن ایام هم صبر از دست داری گریه  
 ایامه حادان دریا ریز گشت - و در آن ایام اولادان طومان شاعر - پادشاه  
 ملک شاه لیس میباشم و پادشاه را میباشم و ایام در آن ایام والا  
 مقدار و سایر بدندان و خدایان رحمت میباشم و آن که میباشم  
 عفت و خردمند عفت را در ایام دایم زان آباد بره پور که آن روی  
 آب نپدنی واقع شده و عمارت مذکور میان خوبی که ملک در صد است  
 اساس پذیرفته - و رسم ایام مذکور گردانید - حور گویم که  
 چنانی از احسان و افضال و عالی از بر نوال - را - اک نوس  
 میباشم - بی بی آن معنوی الطاف میباشم را از میباشم  
 میباشم به ایام حادانی میباشم - و آن میباشم ایام  
 میباشم را از وحشت کده وانی - بنزهنگه روحانی - میباشم \*

آخر روز بنده بنده بدست و بنده این ایام پادشاه حیدر  
 سرشت از درهای تنهای عبور فرموده بر فریم آن دور عفو الهی  
 تسریف شده روح بار وحشت را بفراخه ساد گردانید - و آنچه از  
 اورنگ خدایو دیدیم خدا از فائق و اطراف سر برزد نگارش  
 پذیر نیست - و الزام فرمودند که تا ریان ملک گرا دران شهر  
 باشد روز هر چه هزار رحمت آثار آن معنوی را بفهم گرامی

و پس از انقضای پنج سال و سه ماه قمری و دو روز که پنج سال و یکماه شمسی و پنج روز میشود - چون عمر ابد پیوندد خدیو اقبال به بدست سال و یازده ماه قمری و نه روز و بدست سال و سه ماه شمسی و نوزده روز باشد رسیده - جشن ازدواج میمنت امتزاج آن مهتاب آرای دولت که از مین گرامیدش قریب بدست سال گذشته بود بآئینی که در خور شان خواقین فلک منزلت باشد - و شرح آن بزبان خامه گذارش پذیرد - آرایش ماه - شب جمعه فیهم ربیع الاول سال هزار و بیست و یکم مطابق بدست و دوم اردی بهشت اعلی حضرت را گوناگون عذایات نمودند - و سه روز لالی متلای بدست مبارک بر فرق مقدس بستند - و اعلی حضرت بشکوه آسمانی سوار گشته منزل رکن رکین دولت اعتماد الدواع را بقدم والا سعادت آورد گردانیدند - و حضرت جنت مکانی بنشاط و انبساط تمام بدان عشرت کده تشریف فرموده آن نوئین والا مکان را سرافراز ساختند - و در حضور آن حضرت عقد ازدواج منعقد گردید - و کابین پنج لک روپیه مقرر شد - و آن شرف دین و ذبا نوزده سال و هشت ماه قمری و نه روز که نوزده سال و یکماه شمسی و شش روز باشد در مشکوی اقبال کامیاب دولت دارین بود - و پس از زندگی سی و نه سال و چهار ماه قمری و چهار روز که سی و هشت سال و دو ماه شمسی میشود ازین شورش کده فانی بآرامگاه جاردانی انتقال نمود - بی بدل خان در تاریخ این رحلت باین مصرع \* ع \*

جای ممتاز محل جنت باد

ملهم گشته - اگرچه دختر نیک اختر مظفر حسین میرزا بن سلطان

بی حضور آن سفر گزین ملک تقدس با لوازم نشاط و انبساط می  
پرداختند - بی اختیار اشک از دیده تقدس می ریخت - و در  
محاسن اقدس که زیاده بر بدست می رسید نبود بعد ازین  
ماجرایی غم افزا بکشتن مدتی می بسیاری سعید گردید - امید  
که اینک تسلی این مصیبت را داپسین مه ایب گردانای - و دست  
افتها بدامن شامت روز افزون مرصاد \* \* \* بیست \*

نصیب میباشم تو با دار غمی بود مارا \* و گتر که مبادا غم بدست مارا باد  
اگر بد است و گرنیک کار ما شاید \* سلامت سرتو باد هر چه بادا باد  
فگارش فیض آن ملک جهان را دفتری جدا گانه باید - در عفو  
اجرامی که بهیچ وجه عذر پذیر نباشد - و در محو آثامی که بهیچ  
رو شفاعت در گیرند - در خواست آن ملک ملکي نژاد را اثر عظیم  
بود - چه آنچه بسیاری از مستحقان قتل و معتقدان اسر که از هیچ رو  
امید حیات و فجات نداشتند بشفاعت آن نیک سال حلیوة تازه  
اندوختند - حفظ مراتب مهمت - و پاسبانی مدارج عفت - و  
مهرت پسندیده - و سریرت گزیده - و ادامت لوازم ناموس پادشاهی  
و اقامت مراسم طاعات الهی - و رضا جوئی خالق - و خبر خواهی  
خالق - بحالی رسانیده بود - که زبان کوتاه بیان از عهد گذارش  
آن بر نیاید - هنگامی که عمر مبارک اعلی حضرت پانزده سال  
و هشت ماه قمری و هفت روز که پانزده سال و دو ماه شمسی و  
چهارده روز باشد رسیده بود - حضرت جنت مکانی آن هودج نشین  
عظمت و اعتلا را که صبیحة رضیة آصف خان خانان خلیف امتام  
الدوله است - برای اعلی حضرت - سلیمان مرتبت - خطبه فرمودند

هشت پسر نیک اختر و شش دختر عفت پیکر از انجده هفت  
 پادشاهزاده والا گوهر بفروغ زندگانی جاودانی بسان کواکب سپیده  
 زبنت افزای آسمان جاه و جلال اند \*

نخست در درج دوات - درج برج صقوت - پادشاهزاده  
 حورنسا بیگم روز شنبه هشتم صفر سنه هزار و بیست و دو در دارالخلافت  
 اکبر آباد قدم به عالم هستی نهاد - و بعد از زندگی سه سال و یک  
 ماه روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی سال هزار و بیست  
 و پنجم در اجمیر محمل آرای سفر آخرت گردید \*

دوم ملکه والا جناب - قدسی القاب - ملکه عفت نصیب  
 عصمت نصاب - صاحبه کون و مکان - پادشاهزاده عالم و عالمیان -  
 جهان آرا بیگم - که بخطاب مستطاب بیگم صاحب اشتهار دارند - و از  
 شمایل گزیده و خصایل پسندیده بتوجهات سامیه خدیو زمان و  
 عذایات نامیه خداوند دوران اختصاص دارند - روز شنبه بیست  
 و یکم صفر سنه هزار و بیست و سه هجری در حین که اعلیٰ حضرت  
 بمهم رانا اشتغال داشتند پایه افزای هستی گشتند \*

سیوم اختر برج جهانداري - گوهر درج کامگري - درة التاج  
 پادشاهی - قره العین شاهنشاهی - مهین پور خلافت - بهین  
 خاف بسالت - پادشاهزاده سعادت پزوه - محمد دارا شکوه - شب  
 دو شنبه بیست و نهم صفر سال هزار و بیست و چهارم بعد معاودت  
 از مهم رانا در باده اجمیر از خلوت کده وحدت ببارگاه کثرت آمدند  
 چهارم قص خاتم عظمت - عنوان منشور ابهت - دیباچه  
 صحیفه نومان روانی - مرلوح صفحه کشور کشائی - پادشاهزاده

حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل صفوی که بیست و یک سال  
 و هشتاد و نه ماه پیش از سعادت آندوژی، حضرت مهد علیا در رجب  
 سال هزار و نوزدهم شجری در هینی که سن اقدس از نوزده سال  
 تجاوز نموده بود شرف ازدواج معلی آندوخته - و از و بیایه قدسیه  
 پرهیزبانو بدبگم نام دوازدهم جمادی الاخری سال هزار و بیستم  
 بوجود آمده - و دختر شاه نواز خان بن عبد الرحیم خانخانان که  
 اعلی حضرت در نخستین یساق دکن بعد از کد خدائی حضرت  
 مهد علیا به پنج سال و پنج ماه و بیست و سه روز دوم رمضان  
 سال هزار و بیست و ششم اردا بافتضای صلحی شرف تزوج  
 بخشیدند - و بفرمان آن حضرت بمنزل عبد الرحیم خانخانان  
 تشریف فرموده آن عصمت سرشت را بحباله نکاح در آوردند -  
 و دوازدهم رجب سال هزار و بیست و هشتم در دارالخلافه اکبر آباد  
 پسری پادشاهزاده جهان افروز نام از و متولد شد - که بعد از یک  
 سال و نه ماه در برهانپور بگلستان ارم خرامید - سعادت خدمت  
 می آندوژند - اما بنام این نسبت نامی خرمنداند - و بمحض این  
 پیوند گرامی رضامند - و این دولت مند سعادت پیوند از بخت  
 مادر زاد - و دولت خدا داد - و خلوص اخلاص - و خصوص  
 اختصاص - و رضا پژوهی و مزاج دانی در دل فیض منزل گیتی  
 خدیو چنان جا کرده بود که محبت دیگری نمی گنجید - و بادشاه  
 قدردان پایه شناس در شدت و رخا و سفر و حضر از ان فروغ شهبستان  
 خلافت جدائی نمی گزیدند \*

از ان معدن جواهر سلطنت چهارده فرزند گرامی بوجود آمده



پانزدهم پادشاه زاده عالی مرتبت ابدان الله شب چهارشنبه  
چهاردهم سفر شد هزار و سی و شش پیش از جلوس مقدس از  
کتم بهمنه وجود آمد - و پس از زندانی یک سال و هفت  
ماه نهم رمضان سال هزار و سی و هفتم بعد از اوردن آرائی خانانسی  
سفر گزین ملک تقدس شد \*

دوازدهم پادشاه زاده دولت از شب چهارشنبه چهارم رمضان  
سده هزار و سی و هفت بر فراز هستی نمودار شد - و بیستم  
رمضان سال دیگر پس از زندانی یک سال و پانزده روز بشهرستان  
نیدستی شدانت \*

سیزدهم صبیح قدس به دهم رمضان سال هزار و سی و نهم ستود  
گشت - و دایه اجل او را بمصنعت برداشت \*

چهاردهم آخرین فرزند دولت گذشت از بیستم شب چهارشنبه  
هفدهم ذی القعدة سده هزار و چهل در برهانپور بمهر وجود آمد \*

حضرت خانانسی متروکات آن مغفوره را از اشرافی و رویه و  
جواهر و مریع آلات و سایر اشیا که زیاده بر یک کمرور رویه بود -  
نصف بقرة العین سلطنت - واسطة العقد دولت - بیگم صاحب -  
و نصف بدیگر در بحر جلال - درازی فلک اقبال - مرحمت فرمودند -  
و مهمانی که به نواب غفران مآب تعلقی داشت به آن پوره گزین  
مراتق عزت مفوض گشت - و چهار لک روپیه نیمه نقد و نیمه  
جاگیر بر سالیانه سابق که شش لک روپیه بود افزوده استحقاق بیگم  
یزدی را که کدخدانش است و خدمت مدیر سامانی حضرت  
مهر علیا داشت بمخدمت دیوانی آن والا گهر مرافراز گردانیدند -

محمد شاه شجاع بهادر - شب یکشنبه هجدهم جمادی الاخری  
سده هزار و بیست و پنجم در بلاد مذکور بدار الملک وجود رسیدند \*  
پانجم مصمت نقاب - عفت قباب - روشن رای دیکم - دوم

مستان سده هزار و بیست و شش در برهانپور متولد شد \*

ششم طراز کسوت کشور ستانی به نور حدقه جهانبانی - فرازنده  
رایس بشنیداری - فرورنده شمع نامداری - بادشاهزاده محمد اورنگ  
زیب - شب یکشنبه پانزدهم ذی قعدة سده هزار و بیست و هفت  
پیانخ آوریش جا گرفت \*

هفتم نهال گلشن اقبال - گلشن چمن دولت رافضال - بادشاه  
زاده امید بخش - روز چهارشنبه یازدهم شرم سال هزار و بیست  
و نهم در حوالی سهرند توان نمود - و در ربیع الثانی سال هزار و  
سی و یکم در برهانپور داعی حق را ابیک اجابت گفت \*

هشتم ماه فلک رفعت بادشاه زاده ثریا بانو دیکم - شب بیستم  
رجب سده هزار و سی از افق دولت طلوع نمود - و بیست و سیوم  
شعبان سده هزار و سی و هفت پس از زندانی هفت ساله رو در  
نقاب عظم کشید \*

نهم پسری در شادی آباه ماند - و سال هزار و سی و دو بوجود  
آمد چون درین محنت سرا شادی و غم باهم است - و عشرت و الم  
توأم پیش از تعیین نام بروضة دار السلام خرامید \*

دهم بادشاه زاده والا تبار مراد بخش - شب چهارشنبه  
بیست و پنجم ذی الحجه سال هزار و سی و سه در قلعه رهناس  
قدم در دایره وجود گذاشت \*





باز مناصب ذات بمناصب هزار و پانصدی ذات و سه هزار سوار  
سرافراز شد . و آمدن خان محمودی که دربار الساطنت لاهور بود  
باجل طبیعی درگذشت . از وقایع صوبه اودیسه بشرف استماع رسید  
که از قضا در انبار باروتی که در جوار خانه سید پرورش خان  
بود آتش در گرفت و سید با دوازده کس سوخت \*

«مهموم ریدع الاول محمد علی بیگ ایلیچی را بدست خدمت  
فاخره و فیل باحوضه دقیره و شصت هزار روپیه نقد برنواخته بدار  
الخلافة اکبر آباد دستوری دادند . و حکم شد که تا رسیدن رایات  
جهانگشا بانجا روزی چند بیدارید . و بسامان ضروریات ایوان زد . درین  
نزدیکی که آن شهر کرامت بهر بفروغ ماهیچه اعلام لاهور آگهی  
خواهد گشت رخصت معاونت خواهد یافت . و هر یکی از مستخدم  
تقی تحویلدار ارمنان و اله قلی مبر آخور را خلعت و پنج هزار  
روپیه انعام فرموده مدراة او مرخص گردانیدند . و نور محمد عرب  
را بخلعت نوازش نموده حکم کردند که ایلیچی را بدار الخلافة رساند  
اهتمام خان را بعنایت خلعت و از اصل و اضافیه بمناصب هزاری  
ذات و چارصد سوار و بعطای اسب سرافراز گردانیده بتهانده داری  
جالدپور فرستادند . آبی محمد تاشکندی بمناصب پانصدی ذات  
و دویست سوار «مقتخر گشت» \*

چهارم سرافراز خان چغتایی با پسران بشرف ملازمت رسید . و  
و بخلعت نوازش یافته بگجرات مرخص گردید \*

پنجم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را بخلعت و چارصد  
موضع بابهلکناره و اسب از طویله خاصه بازین طلا برنواخته بشکر

فاتیح قلعه قندهار در راه ترفیع گزیده - حکم اقدس شریف دستور یافت که چون قلعه مفتوح گشته «مرحبا» نداستند ذات ایام بوسان بگذارند - خواجه به پاتر شیخ بابو رسیده در کنار روش خانه که اندک آبی داشت رمل اقامت اندکند - اتفاقاً آخر روز چارم «مرحبا» میبایست مقرر کرده دربار ریز گشته - و بعد از دو روز و دو شب آب دریا طوفان میزد - و از سر کوه سیاهی عظیم رو باشکر میزد - و مردم از ظلمت شب و شدت باران در کمال آسودگی سری بهر طرف گریختند - و خواجه بر اسب پیای زین سوار شده ازان مهیا که برآمده - درخت حدیقه قریب دوهزار کس از سپاهی و غیر آن بالختی امپ و شتر بسیلاب فدا رفت - و از اموال خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه با «مگنی» اسباب توشخانه و سلاح خانه و فراش خانه و جز آن آب برد

بیست و سیوم اسلامخان فاطم احمد آباد باضافه هزار سوار بمنصب پنج هزاری ذات و پنج هزار سوار دوهزار سوار دو اسبه سه اسبه - و قلایچ خان ( ن ) حاکم اله آباد باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سر بلند گشتند

بیست و چهارم نصیرخان از قندهار آمده بقیلستان گوردون شان سر عزت برافراخت - و بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع و باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار سر بلند صورت و معنی گشت - و از همزهانش راجه بهارتهه بنذیل باضافه

بودند و اکنون در دکن اعتبار تمام دارد و دنیا داران آنجا به کسی  
 که مستعد عذایات عظیمه باشد میدهند عنایت فرمودند - و سردار  
 خان و جواهر خان دکنی و خواص خوان و راجه روز افزون و بسیاری  
 از منصوبداران با او مرخص گشتند - و باندازه مرتبه هر کدام بعنایتی  
 از خلعت و اسب سر پرافراخت - از جمله سواران بمنصب سید  
 شاهجهان که پنج هزاری ذات و پنج هزار سوار است هزار سوار داده  
 به اسبه مقدر شد - داور خان دکنی را که در زرگ بندگان مستعرا  
 گردید بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مبارک خان  
 فیازی را باضافه پانصدی دویست سوار بمنصب دو هزاری هزار  
 و دویست سوار - و از اصل و اضافه هر یکی از نظر بهادر خویشگی  
 و زبردست خان را بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و سید علول را  
 بمنصب هزاری هفتصد سوار - شجاع ولد سوم خان کابل را که  
 بخدمت تهاذه داری غزنین نوازش یافت بمنصب هزاری شش صد  
 سوار بر نواختند - مخلص خان بعنایت نقاره باند آوازه گردید -  
 نهم سپهدار خان قلعه داری احمد نگر از تغیدر جان نثار خان  
 و عنایت خلعت و اسب از طویلخانه خاصه بازمین - طلاله مفتخر گشت -  
 سید عمر که خواهر بی نظام در حباله نکاح او بود و سید عباسی  
 برادرش و چندی دیگر از دکنیان بتقبیل عتبه فاک رتبه سعادت  
 اندوختند - او را بعنایت خلعت و کپوهه مرصع و منصب دوهزار  
 هزار سوار و برادرش را بخلعت سر بلند گردانیدند - یاقوت خداوند  
 خان بانعام چهل هزار روپیه و فخر الملک پسرش بعطاء ده هزار  
 روپیه و اضافه پانصد سوار بمنصب ده هزاری دو هزار سوار سرافراز

نصرت آئین : الا که انت فرستادند - و نصیربخان و خواجہ ابو البقا  
بر اندر زاده های اورا شایسته داده باو رخصت فرمودند - چگون بهر نفس  
اقدس رسید که روز کار را سحر بهوزن به سحر پی گزیدند کون به سحرش را  
به منصب دوله زاری هزار پانصد سوار و خناب راوی بهر خواجگان  
و بیگان و طاعتش در تیسول او سر خدمت نمودند - و ستر سال دیگر بهر  
اورا به منصب پانصد پی در خدمت سوار هزار افتخار بخشیدند  
شب دوازدهم دوازده هزار روپیہ مقرر با صاحب نیاز عنایت شد  
نوزدهم دوازدهم از اهل و اضافه به منصب چهار هزار چار  
هزار سوار سپردند گردید

### جشن قهری وزن

روز مبارک دوشنبه هشتم ربیع الثانی سال هزار و چهل و یکم  
هوانق یازدهم ابان بنم انتهای سال چل و یکم و ابتدای چل و  
دوم از سنین عمر ابد قرین حضرت خافانی آرایش یافت - و  
مجامع وزن قهری منعقد گشت - و ان کوه وقار گران بار بطلا و  
انجاس معهوده بر سخته آمد - فراوان زر و سیم نثار که قره العین  
دولت و جہان بینی پادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب بآئین والد  
مغفوزة ترتیب داده بیرون فرستاده بودند بفضلا و صلحا و شعرا  
مرحمت شد - نصیربخان را بعنایت اسب از طویله خاصه با زمین  
مطلا و فیل از حلقه خاصه مفتخر گردانیده بدلا گهاقت دستور  
دادند - و بالتماس او ماهی مراتب را که در عهد پادشاهی  
سلطین دار الملک دهلوی شیوخ داشت در اینان بحکم کن داده



ساخته‌های آن اول و ثانوی را داشت که هر دو سواران را به خود  
 داشت و نیزه‌های آن سواران در کتف‌های آن‌ها در کتف‌های آن‌ها  
 داشتند و سواران را به خود داشتند و سواران را به خود داشتند  
 و سواران را به خود داشتند و سواران را به خود داشتند  
 ارسال نمودند و اضافه‌های هزار و پانصد و هزار سوار در  
 اسب‌ها سه اسب به مناسبت چهار هزار و چار هزار سوار و چهار  
 هزار و دو اسب سه اسب به مناسبت هزار و پانصد و هزار سوار  
 داشتند و سواران را به خود داشتند و سواران را به خود داشتند  
 پانصد و چهار سوار به مناسبت هزار و پانصد و هزار سوار  
 در اختیار گرفتند.

و از آن‌ها از عیال و منهدان اسب‌ها بالاک‌هاست و در آن زمان  
 پانصد و چهار سوار که به مناسبت هزار و پانصد و هزار سوار  
 خاتمان زمان سواران را که به مناسبت هزار و پانصد و هزار سوار  
 سه هزار و پانصد و چهار سوار و چهار سوار و چهار سوار  
 و والدین و سواران را که به مناسبت هزار و پانصد و هزار سوار  
 در جدول او موجود است و سواران را که به مناسبت هزار و پانصد و هزار سوار  
 او را در کتف‌های او که به مناسبت هزار و پانصد و هزار سوار  
 را به مناسبت هزار و پانصد و چهار سوار و چهار سوار و چهار سوار  
 هزار و پانصد و چهار سوار به مناسبت هزار و پانصد و هزار سوار  
 گرفتند و گوشتی نماند و پدر او سواران را به خود داشتند  
 آن قدر زور داشت که سواران را به خود داشتند و سواران را به خود داشتند  
 شاه‌سواران متوسط باشند و سواران را به خود داشتند و سواران را به خود داشتند



بود و مسجود باد شاهزاده نامدار محمد شاه شیخان بهادر و وزیر سنان  
 و مستی النساء خانم که بمزاج شفاپی و کاردانی بدرجه اولی پیش  
 دستی و وکالت آن مالک جهان ملک جهانیان رسیده بود روانه  
 دار الخلافه اکبر آباد نمودند - و حکم شد که هر روز در راه آتش بسیار  
 و فراهم و دنانیر بی شمار بفقرا و نیازمندان بدهند - و زمینهای در  
 نهایت رفعت و نزاهت که جنوب رویه آن مصر جامع است - و  
 پیش ازین منزل راجه مانسنگه بود - و درینوقت راجه جیسنگه  
 نبیره او تعلق داشت - برای مدفن آن بهشت موعود برگزیدند -  
 اگرچه راجه جیسنگه محمول این دولت را فوز عظیم دانست - اما  
 از روی احتیاط که در جمیع شیون خصوصا امور دینیه ناگزیر است -  
 در عرض آن عالی منزلی از خالصه شریفه باو مرهمت فرمودند -  
 بعد از رسیدن نعلش بآن شهر کرامت بهر پانزدهم جمادی الثانیه  
 سال آینده پیگر نورانی آن آسمانی جوهر بخاک پاک سپرده آمد  
 و متصدیان دار الخلافه بحکم معلی عجله الوقت تربیت فلک سرتبت  
 آن جهان عفت را از نظر پوشیدند - و عمارتی عالیشان و کذبنی  
 رفیع بنیان - که تا ستخیز در بلندی یادگار همت گرگون رفعت  
 حضرت صاحبقران ثانی باشد - و در استواری نمودار استقامت  
 عزایم بانی - طرح افکندند - و مهندسان دوز بین و معماران صنعت  
 آفرین چهل لک روپیه اخراجات این عمارت برآور نمودند \*

همدور را از هم جدا می ساخت - و به میرزا زورخانی اینجا پیمار شده  
 پس از پیغمبی در زندگی پدر پیغمبی شد - سابقا چون فتح خان  
 پسر عنبر بوسیلگی یسین الدوله آصفیه ان عرضه داشت مستحوی بر  
 دولتخواهی و هوا جوئی فرستاده میرونی داشته بود - که این  
 خدمت گذار اخلاص شعار بی نظام را که از کوتاه پیغمبی و شقاوت  
 گزین پیغمبی و مخالفت اولیای دولت ابد میعاد می نمود -  
 مقید ساخته امیدوار مراحم بادشاهی است - و در جواب آن فرمان  
 قضا جریان عز و صبر یافته بود - که اگر گفتار او فروغ راستی دارد  
 جهان را از آلائش وجود بی سود او پاک گردانند - چون فتح خان  
 بعد از ورود حکم جهان مطامع برهان بی نظام بدفرجام را خفه نموده  
 شهرت داد که باجل طبیعی در گذشت - و همین نام پسر ده ساله  
 او را جا نشین آن بد آئین گردانید - و عرضه داشت پیغمبی از  
 حقیقت این واقعه بدست محمد ابراهیم که از نوکران معتمد او  
 بود بدوگاه سلاطین پناه فرستاد - مثال لازم الامتثال صادر شد که  
 انبالی را که بدرون حصار دولت آباد برده - از قلمت آذوقه ضایع خواهند  
 شد - آن را با نفایس جواهر و مرصع آلات بی نظام همراه پسر  
 کلان خود برهم پیشکش ارسال نماید - تا ملتمسات او عن قبول یابد  
 و با منشور نوازش کمپوه مرصع و دو اسب یکی عراقی با زین طلا  
 دیگری ترکی راهوار با زین مظلوم مصحوب شکر الله عرب و فتح خان  
 بدولت آباد فرستادند - او را جیدرام بانعام چهل هزار روپیه سرافراز گردید \*  
 روز جمعه هفتم جمادی الاولی نهمین مقدس مسافر اقلیم  
 مقدس حضرت مهدی علیا ممتاز الزمان را که خطابه داد -

و با آن نوین والامکان اعظم خان و سید خان جهان و راجه گیسنگه و  
 شایسته خان و خان زمان و راجه جیسنگه و سردار خان و راجه بهار  
 سنگه و معتقد خان بخشی این لشکر و الله و یرد بخان و امالتخان  
 و دیگر منصبداران - و از دکنیان یاقوت خداوند خان و اوداجیرام  
 و کپیلوجی و سالوجی بهونساه و بهادرچی رفیر اندیان مرخص  
 شدند - و از خلعت و شنجیر مرصع و اسب و فیل و زر آنچه درخور  
 هرکس بود عطایت شد - و فرمان مقدس عز منور یافت که  
 عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با رفقای خویش و خواجه ابوالحسن  
 با راجه چهار سنگه بندیل و همسران خود و نصیرخان و راجه بهارتیه  
 و همگی سپاه تانکانه به لشکر فیروزی پیوستند - و بهزار سوار و چار  
 هزار پیاده برق انداز با عرابهای توپ و فیلان هتال و هزار افسری  
 تیر انداز نیز همراه گردانیدند - و ترتیب جنود نصرت آورد در  
 پیشگاه حضور اقدس چنین قرار یافت که فوج قول بهجود اخلاص  
 آورد یهین الدواء و دیگر منصبداران مستحکم گردان - و هزارول به راجه  
 گیسنگه و راجه بهار سنگه بندیل و الله و یرد بخان و سید عالم بازه  
 و چندر من بندیل با جمعی از راجپوتان و امالتخان با پانصد سوار  
 تفهگی اعتضاد پذیرد - و یاقوت خداوند خان با تمام دکنیان و  
 نصیرخان و راجه بهارتیه یا یکصد و هفتاد منصبدار برسم منغالی  
 پیش لشکر منصور میرفته باشند - اگرچه سرداری این فوج بیاقوت  
 خان نامزد شد - اما از دوربیدی و حزم گزینی اعتماد بر دکنیان  
 نکرده نسوق آنرا بعهده نصیرخان باز گذاشتند - خان جهان با فوجی  
 از سادات باره و اسروهه الذمش باشد - و بر انفار با عظم خان و راجه

## فرستادن یمین الدوله ببالا نشات برای بیدار ساختن مسجد عادل خان از خواهر بختیاری و پندار

چون مسجد عادل خان از شرک سالی و تبه رانی و ناآزموئی و  
نشرت دانشندان بد و درستان نا بشرد و انحرافی پیشکاران غرض  
پرسست مخصوصا دولتها نام غلامی که دنادت ذات و رذات صفات او  
مجهلی گذارش یافت با از منتهج مستقیم بندگی که سرمایه افتخار  
و پیرایه اعتبار پدر او بود بیرون نهاد - پادشاه در بین جواب گزین  
رکن رکین سلطنت یمین الدوله آصف خان را بجهت بیدار ساختن  
او از غفلت نامزد ساخته مقرر گردانیدند - که اگر عادل خان  
برهمنوئی بخت بیدار و خرد بشیاریسان پدر لوازم اطاعت و خدمت  
گذارمی و مراسم انقیاد و فرمان برداری بپذیریم رسانیده پیشکش  
در خور این درگاه گردون جاه ارسال دارد - قصد استیصال و خرابی  
او نکند - و اگر از ریعان جوانی و طغیان نادانی بشاه راه مطارعت  
و مطابعت نگراید - از ملک او آنچه گرامند ضبط باشد داخل  
ممالک محروسه نماید - و باقی را پی سپرد ممالک جهانگشا و پامال  
مواکب گیتی پیدا سازد :

نوزدهم جمادی الاولی مطابق هفدهم آذر آن رکن رکین و  
سویین اخلاص گزین را بعزایت خلعت خاصه و چارقب طلاوزی  
و جمداهو مرصع با پهلوانخانه و شمشیر مرصع و در اسب از طویل  
خاصه با زین مرصع دیگری با زین طلایی میثاکار و فیل از هلقه  
خاصه با براق نقره و ماده فیل مفتخر گردانیده رخصت فرمودند -

و احتیاج به سایر دگرمان ارسال نماید، اما آن مقام بود،  
 که در آن زمان که در احمد آباد و سورت و آن دیوانی در آنجا و  
 چهل هزار روپیه را مدعی که در آن مکان والا سار میراند و در وقت  
 مدتی اندک مدتی که در آنجا که بداد و نام خداوند  
 موصوف است، بواله میابد، که بعد از در وقت بود و سرمایه را  
 بانهای حکم از دوازده سال آن در وقت بود، برآمد، شکایت مردم  
 مکرر از دگر حکم مذکور حکم حاکم، در حکم مقام گامی  
 معروض گشت، به پنج در صد از اصل و اندک، منصف هزار و پانصد  
 هشتاد سوار سربازت برآوردند، حکم حاکم که کسی که از آن  
 دیوانی مکرر حضرت عهد عملدا ممتاز الرئیس سوار شد، بود از بهر  
 دگر عدل اکرام که در آن دیوانی بود، نیاز و منصف هزار  
 داند و اوصاف و نیاز سوار از اصل و صد سوار از گردید \*

ادوینا سئنگه و زاده شود و گروهی از مصلحان ارادتمندان و درباریان  
 بخواجه ابو الحسن و خان زمان در ظاهر و باطن از مصلحان ارادتمندان  
 و مصلحان ظهوری و حکم مصلحان و که با الله سال همان در روز  
 جنگ و رسیدن سال اربعه و راجه روز اربعه و در مصلحان ارادتمندان  
 و طایفه از بزرگان اندازان دربار در حاکم راجه - رساننده خان و  
 راجه حاکم خان پسر شاه الفخار خان مراد خان و راجه مصلحان از  
 مصلحان ارادتمندان و بزرگان اندازان در طرف و در مصلحان طریح و نام رسانند -  
 و راجه - چهار سئنگه انداخته و چندی دیگر از مصلحان ارادتمندان با پادشاه  
 حاکم حاکم چندی اول رسانند - مهر اوزک پندش از سر در آرائی در  
 حضور شاه علنا می بود پندش از آنکه اورنگ جهان را می بخشد  
 مصلحان مصلحان اربعه پادشاه کشت مال مصلحان ارادتمندان دوران  
 به یحیی الدوله رسانند - او بار اول که بدلاکباب مصلحان گردید  
 در مصلحان مصلحان پندش - و پندش از مصلحان بار رسانند - در مصلحان  
 مصلحان یک روز پندش از مصلحان آورده از نظر خورشید اثر  
 گذراند - اعلی حضرت آنرا در مصلحان گردون فایز بنگم صاحب  
 مصلحان - و ازین تاریخ خدمت در مصلحان مصلحان مصلحان  
 مصلحان مصلحان بآن مصلحان آرای مصلحان تفویض یافت - حکم  
 مصلحان الزمان و ملا خواجه خان مخاطب بخواجه جهان المصلحان  
 در مصلحان زیارت حرم مصلحان مصلحان مصلحان مصلحان مصلحان -  
 چون پادشاه حقی آگاه شد پادشاه در مصلحان که اندر انعامش چون انعام  
 اندر جهان را در مصلحان است - بعد از بر امرا حاکم باید آورد که جهان را  
 بجهان مصلحان در مصلحان مصلحان که پندش از مصلحان باطل است



هزارهائی ذات بمقتضای چهار هزارهائی ذات و هفتصد و پنجاه سوار و  
جعفر خان باضافه پانصدی ذات و دو سست سوار بمقتضای دو هزار  
و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار و مستخدم زمان طهرانیه از  
اصل و اضافه بمقتضای دو هزارهائی هزار و چهار صد سوار و رای  
کاشیداس بخندست دیرانی و امینی چنگله سهرند و فزونی بمقتضای  
فوازش یافتند - پیشکش قاسم خان صوبه دار بانگاله می و سه فیل  
و بیست و هفت گونت ( ؟ ) و ستر بسیار که خاصه آن ملک است  
و چل من عود و اقسام استند آن ولایت که قیمت مجموع زیاده بر  
دولت رویده شد از نظر اکسیر اثر گذشت \*

دهم بهر ض مقدس رسید که روزگار جهانگیر قلیخان ولد خان  
اعظم کوکاتاش سپری گردید \*

دوازدهم کون ولد راو سوار از پیکانیر وطنش بدرگاه کیوان بارگاه  
رسیده دولت زمین بوس دریافت - و یک فیل پیشکش نموده  
و یاسین و شمشیر و دیال پسران شیر خان سعادت تقبیل آستان  
گردون شان دریافته اخیال پدر برسم پیشکش بنظر اقدس درآورده اند  
و فیل بایراق نقره حسن قبول یافت - و نخستین از اصل و اضافه  
بمقتضای هزارهائی هشتصد سوار و دیگران بمقتضای درخور سر بلند  
گشتند - مبارز خان افغان از قبول خود میوات آمده بدولت کورنش  
رسید - عبد الرحمن ثرانی که از معتمدان قدیم خدمت درگاه  
والاست از کابل آمده بادرک شرف ملازمت و عنایت خلعت و  
خنجر مرصع تارک بخت برافراخت - چون فتح خان پسر عنبر  
باوجود اظهار انقیاد احکام و اوامر پادشاهی از عقل نا سلیم و طبع

## آغاز پنجم سال

سیصد و شصت و یکم سال از دور اول جاپوس مقدس

روز پنجشنبه غره جاپی الذایده سال هزار و چهل و یکم مطابق  
چهارم دی سال پنجم از تفت آرائی موسس ارگان جهانبدایی  
حضرت خاقانی نرید عشرت و کامرانی رسانید

## جشن وزن مبارک شمسی

روز دو شنبه سیوم و چوب سوانق ششم بهمن ماه جشن وزن شمسی  
اندکهای سال چهارم و ابتدای چهل و یکم از عمر ابد پیوند شدیدی  
روزگار خداوند جهاندار آرایش یافت - و آن گردون رفعت بطلا و  
دیگر انبیاء معبوده بر سخته آمد - و دامن امید عالمیان بزر و سیم  
نثار برآمد - درین روز مسرت افزوز اختر برج جهانداري - جوهر  
سعد کامکاری - پادشاهزاده بلند قدر محمد شاه شجاع بهادر که با وزیر  
خان و مدتی النساخانم نعمت حضرت مهد علیا بهادر الخائفه رسانیده  
و چار روز در اینجا مانده بدرگاه والا مراجعت نموده بودند یا سلام عتبه  
افبال سعادت جاوید اندوختند - و علامی افضلخان باضافه پانصد  
سوار بمنصب پنجمهزاری ذات و سه هزار سوار - و مقرب خان دکنی  
بعقایت خلعت فاخر و ماهی مراتب - و فدائی خان بمرحمت علم  
و نقاره و صفدر خان باضافه هزاري ذات و پانصد سوار بمنصب  
چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار - و موسویخان صدر باضافه

و فیصله شد و بیست و هشت لک روپیه شد از نظر انظر گذرانید - و بمقایست  
 خلعت و کپدوه سر و اسب و فیل سرافراز گردید - حقیقت  
 لشکر اقبال آنکه پس از روانه شدن یمین الدوله از بالا پور بمقصد  
 خواجه ابو الحسن با راجه جیهار سنگه و دیگر مذهبداران تاشوالی  
 آن و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ تا باصم و نصیربخان باهمریان  
 تا فاندیر باستقبال شتافته دریافتند - و یمین الدوله دو روز در  
 فاندیر مقام نموده احوال و احوال زاید لشکر در آنجا گذاشته چرویده  
 شب در میان بقدها رفت - بعد از صلح داخل و بخارج آن  
 قلعه بمحکم اقدس رومی خان را بحراست گذاشته روانه مطالب  
 گشت - و پس از رسیدن بمکنزای قلعه بهالگی هنگام سواری قوز  
 یساول را فرستاده که بحوالی آن رفته سکون خاطر حراس هصار  
 دریابد و بران آگهی دهد - اگر اهل محکمه آنوقت بمحکم اقبال  
 بیارند سپاه نصرت دستگاه دست از تعرض آن جماعه باز دارد - و اگر  
 از دریافت این سعادت سر باز زنند بتسخیر قلعه پرداخته آید - و  
 چون قوز در انداء راه برگشته ظاهر ساخت که هصار گزینان از  
 شقاوت منشی و عاقبت دشمنی سر از فرمان پذیرایی برناتوانند  
 اسباب هلاک خود افروخته اند - و بانداختن توب و تفنگ آتش  
 جهنم برای خود افروخته - منغلی لشکر فیروزی به تسخیر آن  
 محکمه معین گشت - و معتمد خان بخشی باختی از بندرهای  
 درگاه بکوهک این فوج مقرر شد - کار طالبان نصرت شعار قلعه را  
 احاطه نموده شروع در هتکار کردند - و نیران جدال اشتعال یافت  
 و چون نیران جد کار دیدند که نتیج این محکمه بمحاصره پذیر خواهد

غایب و مستقیم در فرستادن پیشکش توقیف و تعلل نمودن بدست و  
 و میبوم سرپر آزادی جهانگردی وزیر، خانرا بهرحمت خلعت خاصه  
 و باضاعت هزار سوار بهمناسب پنج هزاری ثبات و پنج هزار سوار و بعنایت  
 اسب از طویانه خاصه با زمین مطلقا برنواخته با ده هزار سوار نبردکار  
 رخصت فرمودند. تا هم بتسخیر قلعه دولابان به پردازد. و هم آن  
 گران خراب نفقات را بیدار ساخته رهگرای معالمت گرداند. و  
 منسوب خان دکنی را که بر حقیقت آن سرزمین آگاه بود و با فتح  
 خان عداوت داشت بشلعت خاصه فاخر و جیده سرمع و اسب از طویانه  
 خاصه با زمین مطلقا و مبارز خان را بعنایت اسب و فیل و راجه  
 پنهاناس و دانه و سنگ و جان نثار خان و راکرن و پرتی راج را  
 بشلعت و اسب سر بلند گردانیده همراه خان مشارالیه دستوری  
 دادند. و از آنجا که پس از روانه شدن وزیر خان بروزی چند سید  
 ابو الفتح وکیل فتح خان که از قبل مخبر نیز مکرر باستان مقدس  
 آمده بود بدرگاه والا رسیده عرض داشت او را از نظر انور گذرانید. و  
 بعرض اقدس رسانید که فتح خان عبد الرسول پسرکلیان خود را با جواهر  
 و سرمع آلات و اقبالی که داشت روانه درگاه سلاطین پناه نموده  
 و درین نزدیکی میرسد. حضرت ظل الهی از تقصیر تاخیری که  
 از در احوال پیشکش و فتنه بودن اعضاء عین فرموده بوزیر خان  
 فرمان فرستادند. که بهم جا رسیده باشد از آنجا برگردد. و چون  
 عبد الرسول بدرگاه معلی رسید جعفر خان پسر اقدس استقبال  
 نموده به پیشگاه حضور آورد. او بعد از احراز دولت بار جواهر و سرمع  
 آلات و سی فیل و نه اسب که فتح خان معصوب او فرستاده بود

( ۱۵۱۳ )

بجراست قلعۀ او، کمر که قریب دیوار داشت می پریداشت .  
شهر - و از آنجا همراه موادب گیتی پدسا بقصبة کالاور که از  
مخال مشهوره ملک عادلخان است رو نهاد - و چون ظاهر  
سلطان پور که بشهر گلبرگه اتصال دارد مرکز اعالم نصرت اعتصام  
گردید - حفظه آنجا خلاصه متوطنان آن بلده را بقلعۀ گلبرگه  
که انرا توپ و تفنگ و دیگر ادوات جنگ استحکام داده بودند -  
در آوردند - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ  
و خان زمان باشاره یحیی الدوله بحوالی قلعۀ رفتند - هر چند از قلعہ  
و حصار شهر توپ و تفنگ بهارش درآمد اما مبارزان اقبال حصار  
شهر را سرسواری مفتوح گردانیدند - و از قتل و اسر و پرده آخته آنچه از  
اسباب و اموال یافتند تاراج نمودند - از درون خندق نیز اسب بسیار  
دست آمد - یحیی الدوله اشتغال بتسخیر قلعۀ گلبرگه که هم پادشاه  
تخصیع لشکر بود و هم موجب تعطیل مقصد صلاح ندیده آخر روز  
مجاهدان اخلاص شعار و مبارزان نبرد کار را بمعسکر طالبید و از آنجا  
کوچ نموده در کنار آب نهانرا دایره کرد - و در آنجا شان می هزار  
سوار ندیده رو بمطلب نهاد - و بعد از رسیدن بحوالی بیچاپور کنار  
تالابی که میان نور سیور و شاه پور است مخیم لشکر فیروزی گردانید  
تفیم هر روز از خندق گشته در میدان صف میکشید و از طرفین  
بدان و تیر و تفنگ هنگامه نبرد گرم میکردید - و جان بازان معرکه  
جلالت و بکه تازان مضمار شجاعت با آنکه از بالای قلعۀ توپ و  
تفنگ و بان و ضرب زن مانند صاعقه میریخت مقاهیر را پیش  
انداخته تا پای حصار می روانیدند - و بجراست روز افزون الهی -

شد - قرار دادند که شب یکمند و فردایان بر فراز آن برآمده مسخر  
 گردانند - قلعه نشینان بر بسمعی آگاهی یافتند سرشته تپان از دست  
 دادند - و در تاریکی شب که هیچ نجات گیرندگان دیده پرست  
 از طرفی که هیچاز نداشت بدر رفتند - و کوچه بی ناموسی بر لگام  
 قرار سپرده خود را رستگار رعایا را گرفتار گردانیدند - و مبارزان  
 لشکر منصور از هر جانب قلعه در شدة دست اسیر و غارت گشوده  
 فراوان شدیدست از آذوقه و اسباب مراهم آوردند - ناگهان آتش در  
 حقه و دیوار آلات آتشبازی در گرفت - و امالت خان را که از جالالت  
 و جسامت فراز قلعه برآمده بالای چوبین تختی که در زیر آن  
 آتشبازی گذاشته بودند استاده بود با آن تخت بهر آورد - و او بکالت  
 آلهی که همواره پاسبان مردان اخلاص گزین و گردان رزم آتش است  
 اندرون قلعه در مکانی که گاه بسازی بهرم ریخته بود افتاد - اگرچه  
 پاره از دست و روی او بباروت سوخت اما از آسیب هلاک محفوظ  
 ماند - و آتش بمسجدی پر از باروت در گرفته خرمین عمر جمعی  
 بباد فدا داد - و چون یمین الدوله از پیشگاه خلافت سامور شده بود  
 که اگر فتح خان اطاعت امر بادشاهی سرمایه سعادت شناخته پسر  
 کلان خود را با پیشکش بدرگاه معالی فرستد آنچه از ولایت متعلقه  
 بی نظام مسخر اولیاء دولت قاهره گردد بمردم او حواله نمایند -  
 و درینواله بآن نوین با تمکین خبر رسید که او بعد از تعیین شدن  
 وزیرخان با لشکر فیروزی از خواب غفلت بیدار شده پسر کلان  
 خود را با پیشکش بدرگاه معالی فرستاده قلعه بهالکمی را که  
 داخل سرحد بی نظام بود با توابع شخصی که از قبل فتح خان

عم و دولت درین دین دولت آمده است و نگاردار و ارسال پیشکش  
 شاهنشاهی و اهدای اوامر ملال الهی قرار داد و دادی مصالحه را  
 مستقیم کرد و داد - اتمام کار هر دو از جمله بیجاپور آمدند - و  
 سردارخان و مستقیم خان باساره یمن دولت با کنار اردو باسره  
 شد و ایندرا نیز آن ساعد مساعد دولت آوردند و دین دولت  
 - تاج بررگانه ترتیب داده و عیالهای دولت را حاضر ساخته  
 پس از ادای مقدمات گوناگون سردار گردانند که عادل خان صاحب  
 چهل لک روپیه از خواهر و مرصع آلات فخریه و بدلان کوه پیگر و  
 قوس برسم پیشکش بدرگاه والا بفرستند - و اطاعت اوامر خاندانی و  
 احتیاج از نواهی و سداد نجات و فرستادن حدات و استیلا پیگر با از  
 حاکم هوانارب و خدمتگذاری بامون نگاردار - و برطرف این قرارداد  
 محمد نامه نگارش یافت - و در آخر محاسن مصطفی خان و خاندان  
 خان و پدر خان و یوسف خان که در دید بیجاپوریان بودند و  
 بدو خواهان پیروزی مرخص گشتند - شیخ محمد الرحیم حاکم آبادی را  
 که از ملازمان مستقیم دولت است همراه بودند که پیمان فاصله  
 را به هر عادلخان رسانده مستحوف او بفرستند روز سیوم سنج  
 مذکور را رخصت نموده پیام کردند که محمد نامه بدست و کلامی خود  
 مرشدان خواهد شد - روز دیگر وکلا آمده التماس بعضی مطالب  
 نمودند - چون ملتمسات نزدیک بکار بود در معرض قبول افتاد -  
 و قرار یافت که فردا محمد نامه برسانند - هنگام رخصت نوشته  
 مصطفی خان را یکی از مکرمان او چنانچه دیگری دران اطلاع  
 بدادند نزد دین دولت انداخته در رخت - مستحوفش آید چون

ر یمن اقبال - انشااهی - بساوند - میگشاید - اثرچه - یمن  
 الدوله هرروز سخاوت و معنی که باورن گاه ر هیه سی روندن  
 سر داری سرر میگردانید اما چون از مرادنی اشکر و مزونی دران  
 باسی چه دانی داد سرور و می دست - مشاکیل و مرست چو لجماعه  
 که داطراف و خوانست - متعرق میگردید وانی باوند دست بر روی  
 بندود - و تا آن سرزمین - خدمت میماکر شماره شمار نوک هرروز  
 سگر میدان گداوران - هر دو طرف بر - هر کدنی مدارت و مقلدیت  
 سرور - کار می آمد - راز آنها که میروزی در دکان اولای سلطان  
 والا در نیمت است - و هر دست - همعدان اعدای دولت بلند دست -  
 عردار دایوان سرور که به تبع آتشمار شمار از روزگار خدمت ادبار  
 شمار بر می آوردن - خصولا سدریدش و غا دمارشان و دران  
 حروف از میان باخپور - میگذر علمی و سرسم و دوله با چندی رهگرای  
 تمام گشت - در اندک سلخ و بدر باسی از - سر - و - مستصوه ان  
 خواص خان از دله برآمده سرمدات و اله و مرست آن پزشکش  
 در میدان آرد - چون سابسانه احماد بدون پذیرفته بیاورد - پس ازان  
 همواره - امین - مخاطب - مصطفی خان - امام مال - محمد  
 اهوری پنهانی نوشتهات مشتمل بر دولتخواهی و رآوردن بدنهای  
 پادشاهی دله بر - زمین الدوله میفرستاد - و سواعید را نوک  
 پادمان غلاظ و شداد میگردانید - و خاف و عده را عذری می آرد -  
 آخر چون بظهور پوست که وندهای او سواعید عرقوب است - و  
 افوالش بسان سایر افویل و کندان بکند - مسوب - بعد از گشت  
 دگویی بسیار فرار داشت - که مصطفی خان نا خبریست خان حبشی



خانه سوادپور کن... و از کمال درگاه داخل ملک پادشاه شدی و هر روز آنجا  
 پادشاه آن منزل کنز داد - و فریب با و در راه ناطق کویا که با ملک  
 سوادپور عقب معاهدان اقبال می آمدند در گاه بسوی پادشاه پور رسیدند  
 اکنون بدکاران - واضح حضور سراسر نور می بود از

شعبه بدست و خدمت رجبی ده هزار روپیه دار پادشاهانی رسید  
 شرف سیدان جواهر و افسر و اسپان عربی و عراقی و دیگر کتف  
 و رخسار که معز الملک متعصبی مهمات اندر سورت و کدایت  
 دران دو پندار بهم رسانیده فرستاده بود از نظر اورد گاه است \*

هشتم وزیر خاں که بدست خاں دولت آباد دستورچی داد بود اهرار  
 دولت ملازمست نمود - روسن ضمیر ولد داد خاں مدر نشینی را  
 بخلاعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و دیوبند سوار بر  
 نواخته از تعین سردار خاں نوربدگی ساختند - و چون بهر ضل استرس  
 رسید که - مندر خاں تهاه دار هر دو ناگش جهان وایی را پنداره  
 نمود ضبط بنگر بالا اردسران مسجد مسجد برادرگان سعادخان  
 که در جنگ ادعای تدار بدرجه سادات رسیده و تهاه داری  
 بدگش پادان بابو البها برادر خرد میید خاں مقرر شد - راو سترمال  
 فببره رار زن دولت استان بوس دریامده چل بدل که از جد او مانده  
 بود برسم بدگش بنظر اورد در آورد - از استخاره درده بدل که دولت  
 و پنجاه هزار روپیه خدمت دارد و ازان میان هشت فیلی قابل آن  
 است که داخل اقبال خاصه شود شرف پذیرائی رسید - و تهاه  
 باو مرحمت شد - و بعنایت خلعت و اسب با زین نفرة و علم و  
 نقاره سرافرازی یافت \*

[illegible]

مصر صرع سر عزت بر افراختند - پسید عمر یزنه بی نظام پانزده هزار  
 روپیه انعام شد - حکیم جمالیه کشی دیوان دار السلطنت الامور  
 بظهور آثار دیانت بدیانت خان مخاطب گشت - بهرجی زمیندار  
 بکانه با پسر و برادران دولت اسلام عتبه ملک رتبه دریافت - و سه  
 فیل و نه اسب و اختی مصرع آلات برسم پیشکش گذراند \*

### زینهارى شدن شیو خان نوین زمیندار

#### فوشنج بدرگاه سلاطین پناه

چون پدر شیر خان را پادشاه بدست خان کبابی که از پیشگاه  
 عنایت حضرت عرش آشیاپی بصوبه دارى قندهار سر بلند بود  
 نقش ساز گری نهشتت بایران شتافت - و شیر خان در همان  
 ملک نشو و نما یافت - پس از آنکه شاه عباس در اواخر سلطنت  
 حضرت جنت هگتی قندهار را بتصرف در آورد او را بریاست قبايل  
 افغانه فوشنج و نواحی آن نامزد ساخته رخصت نمود - او دران  
 سرزمین استقلال بهم رسانید - و بعد رحلت شاه چه از زیاده سرپی  
 و فتنه گری که خوی این گروه شورش پزوه است و چه از غرور  
 التفات شاه صفی بعلی سردان خان ولد گنج علیخان ازبک که از  
 قبل شاه عباس بجای پدر حکومت صوبه قندهار داشت - و در دولت  
 او نهایت عزت و اعتبار - چنانچه باید مطاعمت و انقیاد فرود نمی  
 آورد - و نیز از ستم و تعدی او که جلالی این قوم شوم است متذکرین  
 عراق و هندوستان را بفرافعال آمد و شد میسر نبود - علی سردان خان  
 برای استیصال او جویای قابو بود - سال گذشته شیر خان باسید آنکه

شعبه پانزدهم که ليلة البارات بود و هزار و پیدم مقور بهشتیان  
مطالع نوروزی - و عبادت مخصوصه این شعبه متفرک بقدرت  
رسانند »

شعبه چهارم از شعبه بیست و پنجم کشتن سنگه واد جبروت را نور  
نور الهی قلی را در حلیه او از درختخانه شام بر آمده به منزل  
میرفت بگذشت آنکه در عهد حضرت جنت مکانی پدرش را مردم  
نور الهی قلی کشته بودند زخمهای سنگریزه و کارش با تمام  
رسانیده بدر رفت »

### نگارش نوروز گیتی افروز

بعد از گذشتن هشت گری از روز شنبه بیست و هشتم شعبان  
سال هزار و چهل و یکم هلالی خسرو مبارکان به بیت الشرف انقال  
نمود - و نوروز عالم افروز جهان را بر دوشین رنگارنگ و سبزه های  
گونگون بیاراست - و فیض افمال شاهنشاه والا اقبال دل افروز  
جهانیان گردید \*

بلاله ز فردوس جام آمده \* ز رضوان بگلشن عالم آمده  
شده جلوه گرانیزان باغ \* رخ آراسته هر یکی چون چراغ  
شهنشه در آرایش روزگار \* فروزه بهار دگر بر بهار  
فرین روز عشرت اندوز مدائی خان را بخلعت و اسب با زین مطلا  
هر برافراشته چون پور را در تبول او عطا فرمودند - و میرزا عیسی تر  
خان را بعنایت خلعت و اسب با زین مطلا بر نواخته پایاچپور  
رخصت نمودند - و عهد الرسول پسر فتح خان را بهرحمت طبر

به نیابت یحیی الدواد حاکم ملتان بود فرستاد و نوشت - که این عرصه داشت را بدرگاه خلیف پناه ارسال نموده از ملتان برای بهمان تقریب برای او فرمان عذایب عنوان الداس نماید - بعد رسیدن عرصه داشت بدرگاه معالی منشور نوازش عز صدور یافت - او بعزایت پادشاهانده مستمال و مطمئن گشته روی امانی بآستان کمرانی که کام بخش هر قاصی و دانی است نهاد - و دوم ره فرمان بدریاست سعادت زمین بوس سرافتخار برافراخته نه اسب پیشکش گذرانید - و بعزایت خلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار سوار و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گشت - و در نواحی پنجاب چاکیر یافت \* شانزدهم که روز شرف بود پیشکش اسلام خان صوبه دار کجرات لختی جواهر و سر صاع آلات و هشتاد اسب و اقمشه آن دیار بنظر خورشید اثر درآمد - قلیچ خان باضافه پانصد سوار بمنصب چار هزار چار هزار سوار - و راجه رایسنگه واد مهاراجه باضافه هزار دو یست سوار بمنصب سه هزار و دو یست سوار و اصل و اضافه خدمتخان خواجه سرا تحویلدار جواهر خانه بمنصب هزار و پانصد سوار - و هر کدام از عبد الرحمن ترسانی و رایسنگه واد کشن سنگه رانهور بمنصب هزار و شصت سوار و سراندا از خان قلیماق بمنصب هزار چار صد سوار نوازش یافتند \*

معاودت موکب کیشی پها از خطه

برهانپور بدار الخلافت اکبر آباد

چون پیرای کافر ماجری با سر عیال و نهیب اسوال زبان زده

سال و هوانشی مرزبانان حوالی سیومی و نیشابه بدست آورد از افغانه  
 کوهستان نواحی فوشنج مشرقی فراهم آورده و قلیلی را بمصادفت  
 قلعه فوشنج و عیال و اموال خود گذشته متوجه این کار نکوهیده  
 آثار گذشته . علیمردان خان با سه هزار سوار از خون و هزار سوار از  
 زمینداران نواحی قلعه یلغار نمود - و صبح گاهی بقاعه فوشنج  
 رسیده سر سواران مقتوح گردانید - و همگی زر و زیور و اسباب را با  
 اسب بسیار که او برهنی و سنگری انداخته دران حصار فراهم  
 آورده بود بدست آورد - و عیال او را اسیر ساخته بقندهار فرستاد -  
 و خود درانجا توقف نمود - چون خبر خانه خرابی و بی ناموسی  
 بآن خانه بر انداز رسید دیوانه وار باستعجال تمام مراجعت کرد -  
 علیمردان خان بچستی و چالاکي سر راه او گرفت - و دو سه گروهی  
 فوشنج بهم پیوستند - و هفتگانه پیکار گرم گزید - چون با شیر خان  
 افغانه بسیار جمع شده بودند پای ثبات هراول قزلباش از جا رفت  
 علیمردان خان از دید این حال با مردم غول بدنه شناخت و بانکه  
 تفنگی بر پاشنه خان مذکور رسیده پیران جست آن ناموس پرست  
 همت مردانه و دل گردانه را کار فرموده زخم را مخفی داشت و ثبات  
 قدم ورزیده غنیم را شکست فاحش داد - و شیر خان گریخته  
 بدو کی چتالی رفت - و هر چند تردد و تلاش نمود کاری از پیش  
 نتوانست برد - و چون چاره کار بهبود روزگار جز آنکه پناه بولیایی  
 دولت اپد پیوند برد ندید از نواحی درگی عرضه داشتی مشتمل  
 بر اظهار عجز و انکسار و ابراز هواداری و خدمتگذاری و اراده  
 دریافت سعادت آستان بوس نزد احمد بیگ خان که دران ایام

عاجالتاً محسوب او شایسته و شمشیر مرصع و فیل از عاجه خاصه  
 با ماده فیل بفتح خان فرستادند . و چون اعظم خان سروده دار  
 دکن در بالاکمات بود ملتفت خان پسر او را بخاست و اسب نواخته  
 در برهادرپور گذاشتند که تا رسیدن پدر بمحافظت آن قیام نماید .  
 و حکیم خوشحال ولد حکیم همام را بخاست و اسب سرفراز ساخته  
 بخشید و واقعه نویسنه سوبه دکن گردانیدند \*

بیدست و پنجم سالیانه قاضی محمد سعید کرهرویی از اصل و  
 اضافه سی و شش هزار روپیه مقرر شد - و درین ماه مبارک مبالغ  
 سی هزار روپیه معهود بمسئدگان رسید \*

غره شوال مطابق دوم اردی بهشت عید الفطر نویسنه  
 شادمانی داد \*

پنجم خوالی کالی بهیت که میان برهان پور و نرینه است معمر  
 خیم گشت - و بهیم سین زمیندار آن نواحی بتقبیل متببه فلک  
 رتبه مفتخر گشته و و فیل بطریق پیشکش گذاشت - و بعد از خلعت  
 سرپا زد گردید \*

دهم میوزا عیسی باضاده پانصد سوار بمنصب چهار هزار  
 سه هزار سوار نوازش یافت \*

بیدست و دوم الاء و یرد خان از بالا گهات آمده باستلام استدان  
 عرش مکن پیشانی طالع براروخت - روز دیگر بهادر خان روهیله  
 و یوسف محمد خان تاشکندی که کیفیت مردانگی و گرفتاری  
 ایدان نگارش یافته از لشکر نصرت اثر آمده بدولت زمین بوس  
 رسیدند - پادشاه مهربان قدر دان بمرحوم پادشاهان که همواره درباره

صورت و مذهبی شده بهسازی اعمال دگرپوشیده رسیدند - و بی نظام نیز  
 دگرپوشیده حمایت و رعایت او داشتند زن جوانان و پادشاهان تواریس گشتند -  
 و ملوک بلجاپور که اصلاً تاجگذاری سرحدش در عهد حضرت عرش  
 آشیانی و حضرت جنت مکانی با آنکه مکرر مساکر منصوره بر دنیا  
 داران کس رسیدن شده بودند دست بهم داده - چه جای آملک  
 بورود لشکر پادشاهی پی پی نریون - و نورس دور که در حوالی  
 بلجاپور است و دار الملک و حاکم نشین با توابع و مشایخ خراج  
 شد - و نیز بسودن سافیه و حضرت اندامی حضرت علیا طیبیت  
 مقدس از بودن برهانپور بمال آمده بود - نهضت رایات جهانکشا  
 بصوب دار الخلافه اکبر آباد مقرر شد \*

روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم  
 فروردین بعد انقضای ده گری ارنک آرای جهانمائی رکعت  
 فرموده بدولتخانه که دو گروهی شهر برپا شده بود نزول اجال  
 فرمودند \*

درین تاریخ صد امپ عراقی که مردم محمد علی بیگ  
 ایچی از عقب برای اواز ایران آورده بودند و او آنرا بطریق  
 پیشکش همراه امیر بیگ کس خود از دار الخلافه بدرگاه معلی  
 فرستاده بود از نظر مقدس گذشت - و خلعت و صد هزار روپیه  
 نقده مسجود او برای محمد علی بیگ مرحمت نموده فرستادند -  
 و با امیر بیگ و همراهانش چار هزار روپیه انعام شد - عبد الرسول  
 پسر فتح خان بعنایت خلعت و سرپیچ مرمع و اسب و فیل تارک  
 عزت برافراخته رخصت انصاف بدولت آباد یافت - و از روی



رسد و از تعمیر معابد حال به واسطه دارایی و الهه سر برادران و  
 رخصت نام و به معنای همان موجوداتی که این دارا است و به نوبت  
 کشید - و از آنرو که نظم و نظام و بهای که از پدیده های  
 پادشاه واک بارگاه به ناول آمدن الدوله و رخصت شده بود و تناسلی  
 محال خالصه آنجا که نسبت به حالات دیگر صورتهای زیاده است  
 از عنایت الهه یزدی که از حال بهمن الدوله حکومت آن صوبه  
 می پرداخت چنانچه باید بروی کار دهی آن نظام و تناسلی آن ملک  
 وسیع را بوزیر خان که معتمد و مدبر این دولت در راه و است تعویض  
 نمودند - و از جمله سواران بهای او که پنج هزار نفر و پنج هزار  
 سوار بود یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه و هزار در راه به عنایت  
 خلعت خاصه و بدل از حلقه خاصه و پیراهنه او را بدار السلطنت لاهور  
 رخصت فرمودند - چون چدر آسمان با سائیل و صول در ملک بدیایه  
 اوگند بکر ماجدیت «خاطب» حکمران پسر راجه جیجی ار سائیل دولت  
 زمین بوس دریافته هزار مهر قدر و در مال پاسکشی گذرانید -  
 مغرب خان دکنی بخلعت و آخر و اسب از طویله خاصه با زبان  
 مطلا سربازان گشته سبیل که در حادار او معمر شده بود رخصت  
 یافت - الهه و در این خان را باضافه پانصد نفر ذات به نصیب ده هزار نفر  
 در هزار سوار باند پانکی بخشیدند \*

یازدهم ظاهر گوالیار مرکز رابات گردون ارتفاع شد - و از رنگ  
 ازای جهانبانی بسیر قلعه توجه فرمودند - چون عمارتی نه بحکم  
 حضرت عرش آسمانی و حضرت جنت مکانی در آن حصار فلک  
 رفعت ساخته شده مدرس گشته بود حکم شد که عمارتی دیگر

دندان و با کزین عصبیت ایشان مدد اول است و با آریب گاشته رسیده  
هر کدام را به وجه است خاص و به سیر و سیر را با افی طمانی سنان کار  
و امس و اول سر بر او احده و سنان را با صافه پادشاه سوار  
پادشاه به هزار ساری ذات و به هزار و پادشاه سوار و با تمام بدست  
و به هزار رویده رفت - و شوده سنان را با صافه پادشاهی ذات و  
هزار سوار پادشاه به هزار ساری ذات و شوده هزار سوار و به عطای  
داده و بدست هزار رویده رفت - سبانی گردانید - عبد الرزاق ولد  
امیر خان صوبه دار زنده شد است زمان بوسی در داده اجنای جواهر و  
افشانه آن دیار و هزار مهر دار که از قبل پدر آورده بود از نظر مقدس  
گردانید - از اینجا که در پادشاه به بدر حق پادشاه که

( مصرع ) دکنه ز نورش آفتاب است \*

پرنو افندی که انعام بهام دکن چنانچه باید از اعظم خان صورت  
پادشاه به - اراج قدر توان بدام به اندخان خاندانان عز صدور  
یافت - که از عذاب روز افزون نظم مهمات صوبه خاندیس و دکن  
بآن سپهسالار مقرر گشته - سرانجام ضروریات نموده از دار الملک  
دهلی به سرعت تمام روانه شود - و سعادت استلام فواید سرور ملک  
نظیر دریافته از حضور افندس مرخص گردید - و به مدین الوداع اصفهان  
فرمان عالی پادشاه صادر شد که به وزیر دکن به مهابت خان خاندانان  
قرار یافته خان زمان را بنیابت پدر با تعدیاتان دکن در برهانپور  
گذاشته با اعظم خان و دیگر بندگان درگاه والا جاه که همراه او معین  
شده بودند همراه شرف ملازمین نماید \*

دوم فی القعدة نصیر خان بدوات تقبیل متبیه جاه و جلال

انگیزی ساخته بودند بعد از آن به هرات پادشاهی شاه عباس دلی  
 ابرار رسانیدند - چون از چرب زبانی و سراج دانی که با کرامت سیرا  
 است بهره داشتند آداب این شاه به ستم چنانچه باید از او تلافی  
 فرستادند - شاهنشاه کام بخش که همه آسمان پاویزش بر رعایت  
 حال جهانگردان عموماً و جمعی که درین سالها شده حق و نام  
 خدمت دارند خصوصاً سبکدولت است او را بسبب کبر سن و الزام  
 گوگذار از خدمت معاف داشته مدافع دلی اکا رود به رسم سالانه  
 مقرر گردانیدند - اکنون در دارالخلافه رحل اقامت گرفته اند و به  
 خاطر بدعای دوام دولت روز افزون بهام مقامات "سمه مای دنگ  
 ایلچی که از سره افروز دارالخلافه پندشدر آمده بود چنانچه کنارش  
 بابت سرف زمین بوم دربانده دو است عرایی بطریق پیشکش  
 بنظر افروز در آورد - صفدر خان حاکم دارالخلافه و معتمد خان  
 موجودار بواخی آن و مظفر خان معموری که داخل اسکر دعا بود و  
 مکرمتخان و جمعی دیگر که در آنجا بودند صحرز سرف سالزمند شدند -  
 پندشکتن صفدر خان از اسبان عرایی و ساران درو ماده و اده ننگ ایران  
 بنظر خورشید اثر در آمد - اصالت خان از لشکر و هموزی آمده باستلام  
 آیدیان ملک دسان سعادت ادوخت \*

بدست و نوم باغ در منزل بوروه سوکب گیتی پدما که پس  
 از پنجاه کوچ و هشت مقام از برهانپور بالجا رسید فروع تازه  
 یافت - و بجهت وصول ساعت دخول دارالخلافه هشت روز  
 دران نزهتگاه توقف شد - و بدیج خان از اله آباد آمده سعادت  
 سالزمند دربان \*

اساس نهاده چنانچه در عرض يك سال بمصرفت سي هزار رويده  
 صورت انجام يافت و چون مدير است كه هر راعه كه مورد رايان  
 ظاهر شود بمقتضاي زندان آن آستانه صرف او پس برسانند - احوال  
 مسجونان اين راعه مورد گزند - ر دارنده كس كه از دير باز در  
 ديس بودند بمصدق ورق و مردان هاي آزاد سادات سيد خان  
 بهمان از دكن آمده شريف كورنش در است - و از آنرو كه گوالدار در  
 چاگراو بود برخي موصوع آلف و افسانه ها كمن كدر امان »

بازدهم سده اله خان بهادر و دروز خانگه از دكن معاونت دهده  
 معاونت قبول قوام مدير خانك اندوخت و بعد از خلعیت و شرف  
 موصوع با پوراكناره و سوده دارى بهار سر باند گذشته در مخص گردند  
 سلك خان را از سوه بهار نماير نموده سخاى و ايج خار سوبه دار  
 آله آباد گردانند - خلدل خان كه سوكب بهمان نور از جاگراو  
 گذشته بود يك بدل با برخي اومشته عراق باشكمن اموك \*

هزدهم در نواحي دار الخلافه اكبر آباد بهالتيهان خانك امان سده سالار  
 كه حسب الحكم از دار الملك دهلى برامى اذراك زمين موس  
 روانه سده بود بگورنش سر باند گذشته هزار مهندرو ده بدل پيشكش  
 گزافندى - از جمله در بدل برامى سر بلندى او بشرف قبول رسيد -  
 و دامت عزتش را بخلعت خاصه بر آراستند - و چنانچه مقرر شده  
 بود بصاحب سوبگى كل دكن هر افزا فرمودند - خان عالم بنف بدل  
 سده سده مياهي گرفتند - او از اولك امير شاه ملك دويك بست  
 كه از نوادگان معتبر بامت الفطيدن حضرت صاحبقران بود - از كمال



است و نام این آوازه اردکون زنده احرار بزم ملازمه است  
 معجزه است - و هزاران در درانان و خواسته ابو الحسن و  
 و دارد حاکمان و صاحبان را به آه آن موافق و الا  
 معجزه را در عالم - با این سرالمان در دین - و هر کدام در  
 مورد پادشاه در درانان - و در درانان - شاهان را که علم  
 خاصه احرار و طالبان و مدیر مصر و ابرار اداره و در است  
 از طوایف شاه کی از این طایفه دیگر با در مطلق و قال از جمله  
 شاه را در این معجزه ماده بدل بر افشار بر افشاره رحمت دکن  
 فرمودند - و اهر است و در هر و کمر است را در اسناد پسران  
 اورا و بدیده اش که ال پسر خاندان را در رحمت شایع و است  
 مدد می کردند همراه او در سوزی دادند \*

معجزه فی الحقیقه - که هزار وحل و یک مطایع سلم حرکات با ساه  
 همان پایه دار اخلاف را بدل به هزاره نوروز اقدس مدد آمدن  
 گردانیدند - و پادشاه اراده جوان احب محمد دارا بکوه در پس  
 حوضه دستار بهر نثار پدر اخب - امان مصر جامع دیده  
 است را بدیدار عالم امروز این حورسند خندان روشن ساخته - و  
 نیازمندان به نثار چایی کام دل بر گرویدند - درین روز ولید حار را  
 از نهد در نجاش خان به صوبه دارین مامان سراماز ساخته رخصت  
 فرمودند - مدد نظام مخاطب امرنضی خان را بعد از آسان حلال  
 سر بلند گشته هزار اشرفی در و یک ویدل پیشکش گدازانند -  
 مکرمانخان دافاده بانصدی ذات و در صد سوار به نصف هزار و  
 پانصدی و ستم صد سوار - و عدد الحقیق برابر اسلامی امضاخان

سویله مذکور را ازو تغییر نموده بمعتقد خان که دیرین خدمتگذار  
است مرحمت فرمودند - و خلعت و خنجر سرسبز و باضافه پانصد  
سوار بدو صیبا چار هزاري ذات و سه هزار سوار و بعنايت اسب  
با زين مطلا پر نواخته دستوري دادند - و رشيد خان انصاري  
بفوجداري آنروي آب و دار اخلاصت - و الله ويرد بخان بفوجداري  
اين روي آب هر بلند گشتند \*

بيست و يكم مير بركه برسم سفارت بعراق رفته بود برگردیده  
بشرف كورنش رسيد - و نه اسب عراقی با اقمشه آن ملك  
پيشکش نموده - روز ديگر تربيت خان فوجدار سرکار سهرورد - و سرکار  
دهزار سعادت استلام تيمه ذاك رتبه دریافت - و يك ديل و اسبي  
چند و ده شتر و برخي امتعه سهرورد پيشکش کرد \*

پانچ ماه مذکور وقاص حاجي ايلچي نذر محمد خان والي  
پانچ به حوالی دار الخلافت رسيد - و معتقد خان بحکم مقاس استقبال  
نموده ببارگاه گردون جاه آورد - و او شرف زمين بوس اندوختند نیاز  
داده نذر محمد خان را با ارمغانش از اسب و شتر و امتعه پانچ که  
قيمت مجموع پانزده هزار روپيه شد از نظر انور گذرايد - و بعنايت  
خلعت و سرسبز خنجر ي که چار هزار روپيه ارزش داشت سرافتخار  
برافراخت - بهومن پسرش نيز خلعت مرحمت شد - و بعد از  
دو روز وقاص حاجي سي و پنج اسب و سه زره و ده شتر و ماه -  
و پسرش هفده اسب و چند شتر برسم پيشکش گذرانيدند - سي هزار  
روپيه بحاجي و ده هزار روپيه به پسر او انعام شد \*

در عشره اولی محرم ده هزار روپيه بفقرا و يتامی عطا فرمودند \*

و اصناف علویات و عطاریات که در مضممار تشریف کمیت تینر حرام  
خامه انگه است - و تعریف کیفیت آنرا فراخندای بیان تنگ -  
چیدند - و از جمله یک یک روپیه که برای خیرات و میرات مقرر  
شده بود پنجاه هزار روپیه دران مجلس باهل استحقاق و احتیاج  
مرحمت نموده و نصف دیگر فردای آن بعد از ایستادن و از اهل  
محتاجان بذایت فرمودند - و حکم شد که بعد ازین سالی که  
سلطنت دار اختلافت به پرتو رایات فلک سامنور باشد پنجاه هزار  
روپیه - و سالی که همای چتر والا بسایه گرانده میمنت افزای جای  
دیگر باشد دوازده هزار روپیه برای ترویج روح مقدس آن رهبرای  
ملک تقدس باهل استحقاق از ذکور و اناس تقسیم یابد \*

دهم ذی الحجّه عید قربان مزدگ آسرانی رسانید - پادشاه دین  
پناه بعید گاه تشریف فرمودند - بعد از ادای نماز بدولتخانه والا  
معاودت نموده رسم قربان بتقدیم رسانیدند \*

دوازدهم از جمله سواران منصب سید خانجهان که پنجهزاری  
پنجهزار سوار هزار سوار دو اسبه سه اسبه بود هزار سوار دیگر دو  
اسبه سه اسبه مقرر شد - یاسین خان باضافه پانصدی ذات و ویست  
هزار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و اهدام خان از اصل و  
افاده بمنصب هزار و شصت سوار مبادی گشتند \*

شانزدهم اختر برج اقبال پادشاهزاده مراد بخش فروغ افزای  
مکتب گردید - و ملا میرک بآموزگاری معین شد - و بعد از آن خلعت  
و انعام هزار روپیه کامیاب گشت - چون بعرض اقدس رسید که باقر  
خان صوبه دار اوکیسه بسپاه و رعایا سلوک ناپسندیده کرده است



و فوجدار سرکار سهرورد - و رای کاشیداس را بجای دیانت شان ایران  
دار السلطنت لاهور گردانیدند .

پنجم محمد علی بیگ ایالتی بعضی از نفایس ایران پیشکش  
نمود - و بعد از آن خلعت فاخر و انعام هشت هزار روپیه نقد سر بلند  
گردید - و بمحمد تقی و الله قلی که از ملازمان فرمان روی ایران  
همراه او بودند یازده هزار روپیه انعام شد .

گذارش تسخیر بندر هوگلی و استیصال فرنگیان  
لکوهیده فرجام و استیلاي شراة اسلام و کیفیت  
احداث این بندر با نمذی از احوال سانگه نون  
که بندر معتبر ولایت بنگاله است

خوری از دریا شور جدا شده قریب بیست کوزه بهانه  
راجمحل که در سالف ایام از کثرت احراق بار بآگ محال زیان زد  
روزگار بود و چون راجه سانگه حکومت بنگاله سرانرا گردید و  
برای اقامت خود حصاری از گل و خشت در آن بلده برافراخت  
آنها بر اجمحل موسوم ساخت - و حضرت مرشد آشینان با کبریا  
مسمی گردانیدند - و در اوایل فتح بنگاله بجای گردید پیش از  
انفجاح آن مقر حکام بود هاکم نشین شده آمده است - سرحد ولایت  
بنگاله و صوبه بهار بفاصله هفت کوزه از راجمحل جائیست که شمای  
آن گذک با دیگر دریاها عریض شده متصل میگردد - و جنوبی  
آن کوهیست رفیع طولانی و آن مکان را کدهنی نامند - آب گذک از  
پیش راجمحل گذشته بآن خور می پیوندد - و در میان آن مکان

( ۱۶۳۲ )

دوازدهم صادق خان میر بخششی که بسبب بیماری در برهانپور  
مانده بود بشرف ملازمت رسید \*

هژدهم صوبه کشمیر را از تغیر اعتقاد خان برادر یمن الدوله  
بخواجه ابو الحسن داده اورا بعزایت خلعت سر بلند گرفتند  
و چون آق سقال این دولت جاوید طراز است و بی ضرورتی دوری  
او نمی گزیند پسرش ظفرخان را خلعت و اسب داده بنظم مهمان  
ملک بنیابست او رخصت نمودند - ملا حیاتر خصالی که طابع  
موزونی دارد بخلعت و دیوانی کشمیر سرافراز گشت \*

بیست و دوم از اصل و اضافه معتمد خان بخششی دوم منصب  
نُه هزار و پانصدی هشتصد سوار - و خانلر ولد ذوالفقار خان  
بمنصب هزار و ششصد سوار - و امالتخان بمنصب هزار و چهارصد  
سوار سرافراز گشتند - کرپارام کور بخدمت فوجداری چکله حصار  
و اضافه منصب نوازش یافت \*

نوزدهم صفر اعظم خان از برهان پور آمده بسلامت کورنش  
رسید و هزار مهر نذر گذرانید - اکبر قلی سلطان کمر دو تقوز  
اسب ترکی و چهار تقوز اسب کمری پیشکش نمود - و وفیل که  
الله یار خان ولد افتخار خان ترکمان از بدگاله پیشکش فرستاده بود از  
قطر انور گشت \*

بیست و نهم سالیانه میر ظهیر الدین برادر میر میران نیردی  
هزده هزار روپیه مقرر گشت \*

سیوم ربیع الاول دیانت خان را از اصل و اضافه بمنصب هزار و  
نات و چهار صد سوار برنواخته از تغیر رای کشید اس دیوان و یمن

هنگامی که راجات جهان پیدا همه آنها طلال ابدالی - دار نگاله  
 گسترده بود خدیجه، ساوک را سایدند بهارای دایر هوگامی - اهل  
 اسلام چنانچه باید بود ظهور انگشته بود - و به دست ملک طوبه  
 که همواره بر امر اخذن اعلام دین و بر انداختن آنها که هر ضرورت  
 تصمیم یافته که هرگاه روی نماید اسکندریه این در است روز افزون بر امر اخذ  
 کردی - و پادشاه مدبر خطبه این سلطنت والا مرتبه است بر امر اخذ  
 بخار بن فساد این ضلالت کدشان ازین دین برگشته آید - و آثار طلال  
 این باطل کوی ازین ملک امر او گشته - بعد از خلوص مسلمانان  
 مدوس که جهان را آرایش ناز روی نمود - و چهار دیوار را آسایش  
 بی اندازه - فاسم خان را مصوبه داری نگاله همراه از ساخته و بر روی  
 که از دیر باز هدم معابد ضلالت معاهد و هیاکل مذات سدازل  
 نصاری این بذر میخون ضمیر حق پذیر است داد که پس از  
 نظم مهام ضرورت این ملک و معیج در گذشتن این این میانه تدبیر کدش  
 و بر او گذشتن ارکان این طبعه و ساد اندیش مساعی همه به کار دین  
 و طریق تقدیم این خدمت و سیدل مرشدان مسلمانان اسلام از راه  
 تربی و خشکی بطرزیکه این عقیده دینوار کسا از روی و آسایش صورت  
 اقتراح پذیرفت - بزبان وحی ترجمان گذارتن رموزند - نشان مذکور  
 اسباب انجام این کار آماده نموده او خرمستان در ماه شعبان سال  
 گذشته عزابت الله پسر خود را با الله یار خان که درین دهم معبد  
 خدمت پسندیده شده و در حقیقت سردار او بود و دیگر امرا و  
 مذهبداران کوهی آن صوبه بتسخیر هوگامی رخصت نمود - و بهادر  
 کذب و ملازم خود را که رانق و واقع سهمناکتر بود با جمعی از خودشان



دوم ذی الحجه سنه هزار و چهل و یک گذاروان لشکر اسلام هم  
از طرف مشرق با سرزمین قناره و هم از جانب دیگر بتسخیر آن مکان  
متین و استیصال فرنگیان بد آئین رو نهادند - و هر معموره این  
روی خندق که ببالای اشتهار دارن گروهی را علی تیغ بیدریغ  
گردانیدند - و هرچه یافتند غارت نمودند - الله یار خان و عیادت الله  
باصحاب دولتخواهان جمعی از غزاة را به قریات و پرگانات  
و وجانب مشرق فرستادند تا نصاری اجاره داران مواضع را روانه جهنم  
گردانند - و کماة دین بقتل و اسیر کفره ضلال گزین پرداخته عیال  
عمله نواره اینانرا که همه بنگالی بودند گرفته آوردند - ناگزیر چهار  
هزار ملاح که اهل بنگاله آنها را غرابی گویند از مقامیر جدا شده  
پاشکر نصرت قرین پیوستند - ازین رهگذر بادبارزان آسیبه سرب  
و پراگندگی راه یافت - و مبارزان اسلام قریب سه و نیم ماه بتحصار  
آن مکان حصین پرداختند - تیره بختان سیه گلیم گاه راه جنگ  
می پیمودند - و گاه در صلح میزدند - و باین روش روز گذرانیده  
چشم در راه کوسک فرنگ داشتند - و از دو روی و غدر خوئی هم  
به تسمیه مقتدیان و مصالحه قیام نموده قریب یک لک روپیه بعنوان  
پیشکش واصل ساختند - و هم به تهیه مواد مجادله پرداخته نزدیک  
هفت هزار تفنگچی را که درمیان این بد کیشان بودند بر تفنگ  
انداختن داشتند - چنانچه بسیاری از اشجار باغی را که بهادران با  
جمعی کثیر دران فروه آمده بود بی شاخ و برگ گردانیدند - انجام  
کار مجاهدان غزا شعار بیداران گماشته در پیش خندق جانب کلیدسا  
که از قلت مرض و عمق کم آب بود جرها را آب دریدند - و از

از سوار و پیاده بپهانه ضبط سوار خالصه مخصوص آبان بدانجا  
فرستاده مقبره ساختند که وقت کار خورد را بالله باز شان و عذایست  
الله فرستادند و بداندیشه آنکه سبب این گرو باطل پزوه از توجه عساکر  
فیروزی آگاهی یافته یا خیال و سوال در کشتیها در آید - و ازین  
بله و آیند - و غارتان اسلام از نیل مطالب باز ماندند - چندان  
و نمرودند - که افواج نصرت از تراج بقا داشت و تاراج شجاعی میروند -  
و مقدر شد که الله یارشان و عذایست الله و همراهانش در بردوان که در  
سمت شجاعی است توقف گزینند - و هرگاه خواجه شیر و مصوم  
از بادار و صالح کذب که با تابیدن از راه بادر سری پور با نواره  
بقا شد آنکه سر راه بر فرنگیان به بدندند معین گشته بودند - بهوهانه  
که دشمنه شور هوگلی است رسیده خبر فرستادند - ایذا از انجا به یلغار  
خون را به هوگلی رسانند - و مراسم جهاد و لوازم اجتهاد در قمع بنیاد  
این سرکردان باطل کشتن و قاج نژاد این مطرودان فساد اندیش  
بر روی کار آرد - الله یار خان و عذایست الله و رفقای ایشان خبر  
وصول خواجه شیر و همراهان او بدندند خون ندیده از مدوان  
یلغار نمودند - و در شب روز بموضع همدی پور که میدان ساقان و  
هوگلی واقع است رسیده فرود آمدند - درینرا بهادر کذب و پانصد  
سوار و پیاده بسیاری از مخصوص آبان به الله یار خان و عذایست الله  
پیوست - و برای بستن دهانه خون بجائی که خواجه شیر و غیر او  
بنواره بودند شتافته میان هوگلی و دریای شور در تنگنای بکشتیمای  
نواره حل بست - تا جهاز از راه خور به دریای شور در نیاید - و راه  
فرار مجامیر مسدود گردد .



( 174 )

[illegible]



آبان جشن وزن قهری انتهای سال چل و سیوم از زندگانی بخارانی  
 انعقاد یافت - و آن نورپرورد آلهی بطلا و دیگر اشیدای معبوده  
 وزن نموده آمد - و دامن امید جهانی بسیم و زر بر آموه - درین روز  
 فرخنده محمد علی بیگ ایلیچی ایران را بمرحمت خلعت طالوزی  
 و کسر سر و فیل و ماده فیل و چهار اشرفی کلان یکی بوزن چار  
 صد توله دوم سه صد توله سیوم دویست توله چهارم صد توله - و  
 چهار روپیه باوزان مذکوره سرافراز ساخته رخصت سراج حضرت فرمودند -  
 از وزن ملازمت تا وقت معاودت سه لک و شانزده هزار روپیه نقد و  
 قریب یک لک روپیه جنس بار عنایت شد - اعتماد خان که  
 برهندونی بخت بیدار از عادل خان رو بر تافته باین درگاه آسمانچاه  
 پناه آورده بود بمنصب دو هزار و سوار و خطاب قزلباش خان  
 و انعام بدست هزار روپیه سر بلند گردید - و از اصل و اضافه رشید  
 خان خواجه سرا بمنصب هزار و دویست و پنجاه سوار - و  
 حکیم موسی بسالیدانه شانزده هزار روپیه کامیاب گشتند - و حکیم  
 و کدای کاشی که در فن طبابت وسط است چون از کبر سن التماس  
 رخصت مشهد مقدس نموده بود او را بعنایت خلعت و انعام پنج  
 هزار روپیه سرافراز ساخته سرخس گردانیدند \*

کشایش یافتن قلعه حصینه کالنه

به نیروی اقبال جهانکشا

بیدار بختی که بمساعی جمیله و تدبیرات نبیله جهان را در  
 آرایش و جهانیان را در آرامش دارد - کارپردازان تقدیر گوید

حضرت جنت مکانی رفته نوکر شد . چون او را  
مقدس زیارت یافت و او مانند سایر بندگان  
درین تاریخ سالزده تا نبود . خاندان مستقیم نواز از  
طوبی تمصیر او را بنظر هر زیاده با آنکه خدمت  
طنزایی کرده بودند به منصب مذکور و خطاب شد  
فرمودند . سعادت خان از اصل و اضافه بمنضم  
هزار سوار سرافراز گردید .

شب دوازدهم دوازده هزار روپیه بسادات و  
مناجات نمودند . چون طبعیت یمین الدوله  
صحت الحرات پذیرفته بود اعلی حضرت از روی  
میداد بمنزل آن مضافت تشریف فرست  
و نثار و پیشکش با تقدیم رسید . نظر بهادر خوی  
بقتبیل عتبه و آن رخ برافروخت . و دو میل  
بیستم لشکر خان پس از تغیر صوبه دار  
خان مرحمت شده بود بدارگاه گیتی پناه رسید  
دریافت . و هزار اشرفی بصیغه نذر و یک لک  
برسم پیشکش گذاراند . و از تغیر مهابت خا  
ناری دار الملک دهلی سر بلند گردید . و به  
و لطف الله با او مرخص گشتند .

### جشن وزن قمری

روز شنبه هشتم ربیع الثانی سنه هزار و چ

از بر سه‌مردن نگاشته آنگاه گردید - مردم هاهو دادند و خود را که بجهت  
 پذیردن قلعه المبدیه بودن بی نذل و مطلب برگردانید - و منصور و  
 مظفر را که پسران رشید او بودند با قاضی ابوالفضل وکیل خود همراه  
 عجم و محمود ولد میر و اسم پدش خان زمان فرستاد و خود در پی  
 خالی کردن قلعه شد - و چون منصور و مظفر بحوالی بدهانپور  
 رسیدند - خانزمان فخرالملک ولد یاقوت خان و داور خان دکنی  
 را برسم پذیرد فرستاد - و پس از ملاقات برای مزید امیدواری و  
 استمالت محمود خان بهر دو پسر او منصفی در خور حال تجویز نموده  
 به نخستان خلعت و اسب و قبی و شش هزار روپیه - و بدربار  
 خلعت و اسب و چهار هزار روپیه - از سرکار خالصه ترفه رسانید -  
 و قاضی ابوالفضل را امیدوار منصب و جاگیر گردانید - و از آنجا  
 که خانزمان بهش از آمدن پسران محمود خان فرمان عنایت عنوان  
 را که اهل حضرت حسب الانماس او به نشان پنجه مبارک آرایش  
 داده با خلعت و خنجر مرصع و اسب برای مفاخرت و مباحثات  
 محمود خان فرستاده بودند - محمود جعفر بیگ باوچ نزد او ارسال  
 داشته بود - دریا و لا عجم و محمود ولد میر و اسم را روانه ساخت -  
 تا جعفر بیگ را با هشمی که همراه دارد بقلعه درآورده فرمان  
 و تبرکات را بمحمود خان برسانند - و سعی نمایند که او را آنجا برونجی  
 برآمده بدهانپور برسد - و مبلغی از خزانه عاصره بواسطه علوانه  
 احشام و ذخیره قلعه همراه اینان ارسال داشت - پس از رسیدن  
 جعفر بیگ بحوالی کالده محمود خان در کوره استقبال نموده بهر اسم  
 ادب پرداخت - و بهر فرمان قدر توان و تبرکات شهنشاه زمان تارک

کشایش معضلات در آستان ملک او می دهند - و زمان زمان ندرنگی  
افعال چهره امروز هزاران فتح و نصرت میگرداند - مصداق این مقال  
آنکه چون مدح خان پسر منیر شدنی بی ای نظام را ملک نبستی  
روایه گردانند - محمود خان قلعه دار گانه سراز متابعیت و مطامعت  
او پیچیده در بی استحكام قلعه - و خواست که به شهری پیوسته  
که از خواست عابدین و واروسی طالع قدر نعمت و نوازش این درگاه  
آهوان شاه مشاهده از چانه عبودیت استراحت ورزیده بود - ولایت  
فاسک و تربنگ و سگه نمر و جند را تا ملک کوکین متصرف شده -  
و یکی از شویشان بی نظام را که در حصنی از حصون آن ولایت  
محبوس بود بدست آورد ای اوای خود سری می افراشت - توسل  
جسته - قلعه را بومی بسپارد - خانزمان که بنیابت پدر بدظم ولایت  
دکن و برار و خاندیس می پرداخت - چون بر مکنون ضعیف محمود  
خان آگهی یافت - بهیر فاسم شهری قلعه دار المنگ که بکانه نزدیک  
است بر نکشت - که او را بهرام و الطاف پاشاهی مظمین و  
مستمال ساخته نگذار که قلعه را بساهو حواله نماید - بهر بفاصه و  
پیغام محمود خان را بر بنمندی آگاه گردانید - و بهیر را نزد شو  
طالبیده پس از گفت و شنود بسیار قرار داد که ازین اراده فاسد و  
اندیشه کسل باز آمده بشاه راه عبودیت گراید - و باמיד مرام و  
اعطاف حضرت ظل الهی قلعه را باولای سلطنت روز افزون بسپارد  
بهیر پس از دریافت این معنی که او برهنمودی سعادت برین اراده  
راسخ است - حقیقت واقع بخانزمان فاسی نمر - خان زمان  
استمالینا نامه محمود مجسم منصبدار نرد محمود خان ارهال داشت

( ۱۶۴۵ )

یامد اودمال حاکمان زمین ساله چو-ان  
چوهر اول سادات الاین محمد کر ازل  
از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان  
اخذ بر برج کرامت مظهر اطفاف اله  
چوهر تدع سیماعت صدر امن و امان  
آنکه از آواز فطرت سناه سها از طهر  
چون عفاف تدبر در ساح کماش آسپان  
گر مخالف در موافق از ولایت دم زنی  
با بد و نیکوست چون خورشید گرم و سردان  
تا زمین دواش امن سود از حادثات  
زد بدامان بقادش دست عمر جاودان  
دولت از پدشاهش پیدا چو نور از آیات  
دشمنش از تابع لامع همچو مهر از خاوران  
سرمه چشم عزالان سازد از داج پادشاه  
ساز قاریهای عدالتش چون نهک با در میان  
شهرت آثار عدالتش زود برخواهد گریب  
تهمت زنجیر عدل از گردن نوشدروان  
خونست دست از نفش پادشاهش شفت اولام را  
راجع مسکون کو دیگر بنسبش بعدش جاودان  
آوذاپی اندچندن طاع شد در هاج مرین  
ز ازمان دواست صاحبقران تا این زمان  
جای حاکم کی بود گر کامل آمد از ازل

«سار امر او را بشنید - و صبر کنید و در روز رابع از آن ای رطایب است  
 و نیم سهره را را را با دست درگاه از زوال آن که پیش از حضا و رونا  
 هفتاد و شش روز گذشت این نام پنج و شصت و شش انگ  
 روبرو مصادف درازده هفتاد حاصل در صورت اولی در آب فاهره باز  
 گذاشت - و پس از چندی آنرا در سار و اسم و عشم و معصوم  
 در هر اسرار آمد و اینها را در شهر و اعیان نگاهدار و در هر روز در  
 گردان درین هفتاد و شش روز رسد که فاسم بخان صوفی در نگاره  
 بعد از پنج و شصت روز داخل طبعی در گذشت - چون ناله  
 کار آشنای ایشان در سار بود حضرت شاه شاهی آنرا فاسم در سواد  
 و اعظام جان را بسماع خاتم و در داری آن ملک و سرحد  
 است از طوایف خاتم ازین مطلق نوازش نموده مرخص گردانید  
 حاجی محمد خان مسلمان و دسی اینها که در سخن سنان  
 عراق و خرابان در وقت طوفان و رسائی نایب معروف است  
 و به ادب و انصاف و در داری و در داری و دولت کار گدار انسان دیگر  
 سخنان آموختن و از موطن برگرفته بهرام آسان بهر دو  
 این دوستان بهر سار شاه بود در هر از سعادت و از دست مستعد  
 گشته و صدقه در مدح پادشاه خود گستره هر پیروز به عرض رسانید - و  
 بعد از آن خاتم و اسم و اعیان در هزار بوده سر در افراخته در ملک  
 مداحان انظام یافت - این چند بیت از ان مصدعه است \* نظام

ای علم در خون بدال از شادی و یکسازبان

در ثانی جمله دین داری صاحب قران

آبروی آفرینش کعبه صدق و صفا

بهشت آئین از سکندر در القرن سیمای مدنیور ۱ - لندن الدولة  
 درمعرض داشت که تا امروز هیچ سوار مدنی بر احوال او انگشت  
 اعراض نهد - و نظر عیب هیچ دورانی در افعال او ندیده -  
 اعلی حضرت فرمودند که اگر بدون « کندر بذات پیدوسته » باشد جای  
 حرب نیست - والا ما را برو دو سخن است - نخست آنکه چنان  
 پادشاه خردمند دانش آئین را برسم « عبارت در نوسانه زبان  
 نکره ها » خرد دوران و عقل صواب گزین است - چه ها که حرمست  
 و قطع جدات را چاره ندانست - دوم آنکه چون رهبر دارا بطلب خراج  
 سمرقندی که پدرش هر سال مدبرستان نزد او آمد در پاسخ آن پدر  
 را مرغ خواند - چنانچه در باستانی نامها مشهور است و شایخ  
 نظامی می فرماید

سد آن مرغ گو باده زرین زبان

و امثال این کلمات لائق سان سلاطین دانا بود - سید خان  
 سواد دار کابل که چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار یک هزار سوار دو  
 اسبه سه اسبه منصب داشت، هزار سوار دیگر او دو اسبه سه اسبه  
 مقرر فرمودند - و از اصل و اضافه اله بار خان از تعناتیان صوفیه  
 و نگاره بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و هشتصد سوار سراسر از گشت  
 بدست و دوم شایخ فرید از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و  
 ذات و هزار و دویست سوار سمرقندی است \*

مهر در حد دل آن پدید آوران

در عیندی نه ۱۰۵ رونا بسا پوینده دیکه

زار خود اقدار دارای او دارن در میان

حددا دروانی که داد داسو چون را نام رکاب

در حددا به رب که داد او دایم دایم دایم

دوم شدادی الاوی از اهل و اصانتی ابو الدنا ولد احمد بیگ خان

در منصب هراری شصت سوار - وفادار دارخان که از جمله تلامذات این

درگاه است نه ۱۰۵ هراری ذات و چار من سوار سرامرار گشتند \*

هشتم در امر میان دعایت مال از جمله دایم دایم دایم گشتند \*

احلاص خان از احمد آباد در منصب نه ۱۰۵ در حد دل بالینی امدت

آن ولایت پیشکش گاراند - در العزیزین در حد دل سرامرار دایم

تقدیل امدت ملک رتبه تارک افغان بر امرانخت - و پنج من

پیشکش در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵

در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵

در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵

در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵

در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵

در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵

در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵

در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵

در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵

در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵

در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵ در حد دل نه ۱۰۵



مؤذن نام مودست گنجی پدما از باری امار الخلاء و مودست مودست مودست  
 همان الدواء و سائر ادویه که در دار الخلاء و مودست مودست استعمال مودست  
 در باغ نور منزل بشرف کورنش رسدند چون خواسته ادویه  
 را که در بندگی و هواخواهی و اعزاء و کبریا رسدند بود عارضه  
 حسیانی روی مودست نه پندشاه مودست نواز از روی عاطفه و عذابا ارم  
 مودست که طریقه ادب و مودست پندشاه مودست نور حضور  
 مودست مودست - خواسته بعد از ای اوام مودست و اکسار مودست  
 زربفت و عذر بطریق پا انداز و دو و مودست و مودست اشراف به مودست  
 پیشکش نظر کما اثر در آورد

### مفتوح شدن قلعه کها تا گهیری از توابع صوبه سالوه

چون بهادرت بهال سرگروه و مودست کدشان صوبه سالوه که از کثرت  
 جمعیت و حصان و قلعه کها تا گهیری با طاعت و ادب مودست داران  
 سابق پندشاه بود - در مودست داری مودست از مودست و مودست  
 سد - خان مودست از مودست مودست سالش آن و مودست العافیه  
 روانه گردان از آنجا که صدمت قلعه کها تا گهیری خان مودست و مودست  
 مودست پندشاه مودست مودست او بمجرد سفیدن این خبر پای ثبات  
 از دست داده مودست مودست مودست زمیندار کور مودست خان آمد - و قلعه  
 را که از دیر باز پناه جای او و مودست او بود باز گذاشت - خان  
 قلعه کها روز مبارک دو شنبه مودست و مودست جمادی الثانیه دانهایی  
 بادشاهی و تابندگان خود داخل حصار شده دران صدمت کفرو عصیان  
 با مودست رابات اسلام و انداختن مودست و مودست پندشاه کور

## آغاز سال ششم

### از دور اول حلوس معدس

روز سه شنبه سرمدی الدانده، ماه راز و خال و در مطاوع  
دست و سبوم آذر ال سیم از سرار آراد حیدر و دین و دولت  
مداون ماکس و ماسا بدرخی آغاز سال  
چهارم این ماه راز و خال معدس و سبوم داری بر  
افراخته آمد

سپارشم اسامان خال صوبه دار که سبوم داجراز سادس ملازمست  
و سبوم گساده راز مهر بدر گدرا بد و حواهر و مروح آلان و اسبوم  
کسبم از اسامان خال و اسوام حاصه وار و کسبم و جای نماز و والی و  
پشم سال که سبوم سبوم یک اک رویده سبوم و سبومش نمود -  
درین سبوم سبوم سبوم کار فالدای سبوم سبوم سبوم که در  
کشمیر بی بطار و دار ال لطاف لاجور از پشم سال سبوم بافته بختانی  
رویده که گری سبوم رویده که زیاده از سه نومان عران داسد تمام  
معدس - و سبوم آن بهرتبه است که فالدای کرمه ان که در کار  
خاکه والی ایران بافته معدس سبوم نآن حکم پلاس دار - برای  
همگی سبوم های دولخانه و الا فالدای سبوم سال سبوم انجام یافته -  
از و مایع صوبه گجرات بعرض معدس رسد که سبوم داجر خان باره  
فوجدار سبوم برویده بساط سبوم در نور دیده \*

مجموع دو لک روپیه سد بطریق بخشش گذرایند - و از نعمت اسلام  
خان بصوبه دارمی گجرات و بعنایت خلعت و اسب با زرین سوزلا  
و فیل سر اسرار گردید - جعفر خان باضافه پانصدی ذات و سه صد  
سوار بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار - و اخلاص خان  
پسر یازید بیگی بخدمت فاعه دارمی فاعه رهتاس و مرحمت  
خلعت و اسب سر بلند گشتند - و از اهل و اصاوه همت خان  
بمنصب هزار و پانصدی هزار و چار صد سوار - و شجاع ولد معصوم  
خان کابلی تپاده دار غزنون که بخطاب اسد خان و عنایت علم  
سربو اراخت بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و مروت خان  
آخته بیگی که بخدمت میر توزکی نیاز از تغیر خلیل الله خان  
و بروفق التماسش بخطاب مرشد قلی خان که لله شاه عباس  
و عم مروت خان بود نوازش باعت به منصب هزار و پانصدی پانصد  
سوار - و عوض خان فادشال بمنصب هزاری هشتصد سوار - و نوبخت  
خان به منصب هزاری ششصد سوار - مفتخر گردیدند - بسید جمال  
الدین باره فیل عنایت شد - و اهل حاجی الچی نذر محمد  
خان با نعام بدست هزار روپیه و مومن پسر او بعطای پانچ هزار روپیه  
سر افتخار و مبهات بر افرایندند - و دامن امین سادات و فضلا و  
صلحا که شرف حضور در یافته بودند و شعرا که اشعار غرا در تنهیت  
بعرض مقام رسانیدند بسبب و زر بر آهود - و اهل نغمه و طرب  
بآئین مقرر کامیاب شدند - چون پیشتر بعضی اندک رسیده بود که  
در ایام دولت حضرت جنت مگلی در بنارس که مناشای کفر و  
ضلال و منهای وزیر و وبال است بنخانه بسیار اهداث یافته ناتمام

حضرت و بهر روزی باند آوازه گردانید - و بعد اذان را اقامه ساز بجای است  
 آن را نموده وظایف و دعای دوام دولت این بدوید که برگزیده برای واجب  
 است بجای آورد - سر انداز خان و افاق که در سلک غلامان معتمد  
 اسلک دارند برنایست خلعت و خدمت کوزوالی دار احکامت و  
 منصب هزارگی داشت و - شصت سوار از اصل و اضافه سواران گردید  
 شرف رحمت بدشکشت سوار خان صوابه دار کابل و اسب و برنجی  
 از جاوید کاری و غنای آن از نظر امور گذشت \*

### جشن وزن شمسی

روز یکشنبه دوازدهم شهر رجب سال هزار و چهل و دوم هجری  
 مطابق چهارم بهمن جشن وزن شمسی انتهای سال چهل و یکم و  
 ابتدای سال چهل و دوم از عصر جاوید طراز آرایش بافت - و آن  
 گرانمایه گوهر را بطلا و دیگر اسبابی «مهر و سنجیدند» - نشاط را بارگاه  
 فراختر شد - آژند آن تهری دست بکام دل رسانید - درین روز  
 مبارک سید خان جهان (†) که بمنصب پانچ هزارگی ذات و پنهان  
 سوار دو هزار سوار و اسب سه اسب مبدعی بود هزار سوار دیگر از  
 منصب او دو اسب سه اسب مقرر فرمودند - باقر خان نجم دانی با  
 پسران خود از آدسه آمده بتقبل عقبه فلک رتبه رخ بر افروخت  
 و هزار اشرفی برقبل نذر و جواهر و مرصع آلات و طلا آلات که قدمت

---

( † ) در هر سه نسخه هید خان جهان نوشته - عالیکه صحیح

جهانندان بود . و مدایي مبارک باد و در ده عدش مبرسانند از نوزل  
فلکي و اربعه عظم و داهبه دههائي حضرت مهد ماها ممدان الزمانی  
که عالم را بنده روز ناکامي نشانند روی نمود - و این مطلب چنانچه  
در توقف افتاد - و چون رات بجال بهزاران مبعثت و اقبال از  
برهانپور سعادت نموده ورود سعادت بدار خلافت اکبر آبان فرمود  
و یک سال و هشت ماه از ارتحال آن محفوره رفوان الهی بسر  
آمد - حضرت ساهنشاهی نخست بک خدائي مهران دور خلافت  
پرداخته روز یکشنبه هشتم جمادی الاوی سال هزار و چل  
و دوم هجری مطابق روز افیران سیم آبان پس از انقضای یازده  
گهری مبلغ دو لک روپیه یک لک روپیه نقد و یک لک روپیه  
چشم نصف جواهر ثمین و نصف امتعه و اقمشه نفیسه از سرکار  
خاصه شریفه برسم ساچق همراه علامي افضل خان دیوان کل و  
صادق خان میربخشي و موسو خان صدر الصدور ر سبر جمله ممبر  
سامان و مخدرات حجب عصمت والد و ماجده حضرت مهد ابا  
و همشیرکلان آن مرحومه و مغفوره و عمت ابشان و سني النساء خانم  
چنانچه معزوار شان سلاطین عظم الشان بانند بمنزل پرده سبیل  
تلق عفت جهان بانو بیگم بنت شاهزاده مراد زوجة شاهزاده پرویز  
فرستادند - و آن مستجب حجاب عزت بتمهید لوازم جشن و سور - و  
بسط بساط طرب و سرور پرداخته بمردم درون و بیرون که همراه ساچق  
رفته بودند از اقمشه نا دوخته تورهای لایق داد - درینولا که سعادت  
سعادت افزای عقد نزدیک رسید نواب قدسي القاب پان شاهزاده  
جهان و جهانیان بیگم صاحب که در خدمت افیس کسب اخلاق

ماده است . و برخی از ستان گنارگ متبرعه می‌شوند که با تمام  
 رسانند . و شاه شاه این پناه حکم فرموده بودند که چه بذارم و چه  
 دیگر مهال ممالک مسخره و رجا نماید احداث باوتم باشد آنرا  
 براندازند . درینوقت از همه دایم و رایع زار و دیه آه آرد معروف  
 گشت که همدان و سمن بخاندن خطه انارم : سالک برابر گردید

### ادایش یافتن جشن ازدواج پادشاهزاده بیست و یکمین پادشاهزاده محمد داراشکوه

چون هجدهمین اختر برج دوازده اقبال بدین گوهر درج ششم  
 و جلال پادشاهزاده محمد داراشکوه و پادشاهزاده ارجمند سعادت  
 پیوند سعادت شاه شجاع بهادر آمد بلوغ رسانند . خدیو اقبال  
 حضرت مهد علیا مستاز الزمانی فرمودند که اگر نخستین خاتم  
 خلافت بگریه ستوده سیر شاهزاده برویز که بوالا نژادی عز  
 امتیاز دارد چه از طرف پدر پدر حضرت غفران پادشاه بیست و یکمین  
 است . و از جانب مادر نواسه شاهزاده مراد خلف حضرت عرش  
 آشیانی و دودن را بدختر فیک اختر ساله خاندان محمد و علا  
 رستم میرزای صفوی که به نجابت و شرافت موصوف است . پیوند  
 یابد . مناسب است . حضرت مهد علیا بعرض اشرف رسانند که  
 آنچه بخاطر رسیده شخص صواب است . و آن عاقله زمان کامله دوران  
 جمعی را به احمد آباد و غنیمه فرستادند تا رغایب مجاورات و غرایب  
 مرغوبات از قسم امشه و غیران که در طوهای سلاطین والا اقتدار  
 بکار رود مهیا سازند . درین اثنا که طذطنه شاهمانی گوش افروز

مهابت و سرکاري عقیقه شریفه سنی النساء خانم اسباب و اشیای  
 مذکوره را از آغاز طلوع نیر اعظم تا آخر پهر سیوم بترتیبی که حدیث  
 افزای جهان نوردان دشوار پسند بود دران ایوان رفیع مکان چیدند  
 بعد فراغ ازین شغل خطیر ملکه ماکی نژاد بخدست پادشاه سلیمان  
 گاه رفته التماس نمودند که امیدوار است که برای حصول یمن و  
 و شرف اسباب بدوگانی بنظر انور در آید - خلیفه زمان باستدعای  
 آن قدسی سمات سایه دوات بدان بساط حشمت انداختند - نواب  
 پهر جناب پیشکشی لایق از جواهر و مرمع آلات و جز آن که  
 قیمت مجموع یکا یک و پنجاه هزار روپیه بود از نظر اقدس  
 گذرانیدند - اعلی حضرت پهر مرتبت از روی عاطفت قبول  
 فرموده آن ملکه زسانرا بر چنین سرانجام لایق تحسین و آفرین  
 نمودند - و صد توره برای پادشاهزادهائی والا مکان و بیگمان عفت نشان  
 و زنان و فرزندان امرا که بیشتر نه پارچه و کمتر هفت پارچه قطع  
 نا کرده بود و بر اکثر آن از مرمع آلات چینی گذاشته شده مرحمت  
 کردند - و آخر روز خدیو اقبال پروگیاں تنقی عصمت را بمحل  
 مقدس رخصت فرموده بار عام دادند - تا نوئینان عالیقدر و  
 ارکن دوات و اعیان سلطنت بتماشای این نوادر نظر فریب دیده  
 باز کشایند - و بیمین الدراه آصف خان نه دست خلعت فاخر با  
 چارقب طلا دوزی و شمشیر و خنجر مرمع گرافها - و بعضی از  
 امرای عده خلعت با چارقب طلا دوزی - و ببرخی خلعت  
 یاورچی - و بچندی ازینان خنجر مرمع نیز - و بدیگران خلعت تنها  
 عنایت شد - و اهل نغمه و نوا تشریفها و انعامها یافتند - و قیمت

عمیله و اطوار گزیده نموده رضا پزوهی شاه شاه آسمان جاه را از  
 مهین اسباب بر خور داری و ببدن سوان کاهنگاری میدانند و بعد از  
 حضرت مهر علیا بتنظیم و تنسیق مهمات حرم سرای سلطنت و  
 شبستان دولت می پردازند التماس نموده متکفل سرانجام  
 لوازم این جشن گشتند - آنچه نواب مغفرت ایاب مهر علیا در ایام  
 زندگی برای والا پیدوند گرامی فرزند مهیا ساخته بودند و آنچه از  
 سرکار نواب قدسی القاب سرانجام یافت از نقد و جنس شانزده  
 لک روپیه است - بدین تفصیل - هفت لک روپیه جواهر نمیده و  
 صرغ آلات - و چهار لک روپیه طلا آلات و نقره آلات و غیره و اقسام  
 اقمشه و امتعه هندوستان و عراق و روم و چین و فرنگها و فرشهای  
 گوناگون و بساطهای رنگارنگ و سایبانهای مخمل زربفت و زردوزی  
 و دیگر لوازم کارشایجات که در خور حال خواقین قوی اقتدار باشد و  
 چندین فیل و ماده فیل بایراق نقره و اسبان عربی و عراقی و کچی  
 و ترکی با زین صرغ و طلا و نقره و یک لک روپیه نقد تفصیل  
 همه آن مبلغ چهار لک روپیه باشد در پیشکش بندگان اعلیٰ حضرت  
 و توره پادشاهزادهها و بیگمان و خلعت امرا و غیره گذارش خواهد  
 یافت - و چون برای چیدن این اسباب بغیر از ایوان والا بنیان پیش  
 جبهه روکه عام و خاص که از متحدثات حضرت جهانپانی است جا  
 نبود - روز جمعه بیست و چهارم رجب المرجب سال هزار و چل  
 و دوم مطابق روز مهر شانزدهم بهمن سن دولت خانۀ خاص و عام  
 خلوت نموده و خدمت گذاران شبستان عظمت و جلال و پیشکاران



از بی دوائی مدخل سایر اسباب مسرت و سادهمانی مریض و وصال  
 درگاه دشین بود حکم ده که دعهه سران دارند دم و برابط نوازان  
 دیکساست دسماری ساز و آواز زنگ غم از مرآت خاطر همانیان  
 بزدا بند - صدای داکش مطربان و آوای خوش حانا گران و لگ  
 را بروص آورد - و ناهد را برشک و کدبانوان قاعده دان مطابق رسم  
 و آدن حنا برانگشتان مجلسان بسته رومالهای زر نگار بران پیچیدند  
 و موطهای زر نار مسمت نمودند - خدمتگذاران بارگاه حال گل و بان  
 با انواع تدفیات و فواکه و مسنومات خوان درخوان چیدند و اسام  
 آلات آتش بازی که از جاب عروس برکنار درباری هون نصب  
 شده بود حشرت افزای تماساندان گشت \*

دوم ماه مذکور بهرمان سهندساره عام پناه بانساهرانهای کامگار  
 بخت بیدار محمد ساه شعاع بهادر و محمد اورنگ زیبا و  
 سراد بخش با یمن الدوا و دیگر امرای امداد و امدان دولت  
 پایدار و الا منزل پادشاهران جهان و همایان رفاه نزم نشاط  
 آراستند - و نوئیان والا قدر بنهذیت ابن طوی و رخند پدشگشهای  
 لایق گذرا دیدند - و آن گوهر اکلیل سلطنت را بر کنگوی کوه هیکل  
 آسمان رفتار سوار کرده بعدر تفاوت مرتبه برخی سواره و گروهی  
 پیاده در رکاب روان گشتند - و در دولت خانه خاص و عام بدوات  
 کورنش و زمین دوس پادشاه هفت ایلیم خدا و تخت و لایهم  
 رسانیدند - اورنگ دشین اقبال خلعت خاچه و جهدهر مرصع و شمشیر  
 مرصع با پردله مرصع گران بها و تسبیح سرورید که اعیان نمین  
 داشت و دو اسب از طویل خاصه یکی نازین مرصع دیگری با زین

این اسناد در اکبر و شاه هزار (هزاره) بود - (روز دهم) آن شد از ثواب  
 طرار را همراه بعضی از پردگان عراق، خطه سا و سلطنت با آئین  
 شادمانه و مهری با اسامی و کلمات و رسد اندک پس از آن پرتو نشان  
 این مصلحت است بهای دوا و انکم رجعت و شاهزاده پرتو در نهایت شاهزاده  
 مراد که از آن که ادب و ادب امری است و در گشت انداز خوش آمده  
 « شاه » بود و « شاه » و « شاه » او و « شاه » و « شاه » در آن در آن است  
 « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 به پادشاهی شاهان سرکار دولت و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 پادشاه بود و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 از بنو و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 خدمت را در بازه او و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »

« شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »

خطه و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »

« شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »  
 « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه » و « شاه »

پنج لک روپيه مقرر گرديد \* بيت \*

سعادت بر کشاکش اقبال را دست \* قران مشتري با زهرة پيوست  
صدای مبارکبان از زمین پيروين رسيد - و ندای تهذیب از آسمان  
بزمین - زمينيان دست به نثار کشادند - و آسمانيان لب بدعا -  
طالب کليم تاريخ اين جشن خجسته بدین نظم در سلک نظم  
کشيد \*

ازین دلکشا جشن وانر سرور \* همه عید شد سر بسر ماه و سال  
ز گوهر فشانی دست کرم \* گهر گشت چون آبله پایمال  
ز بس گوهر و زر گرفتست اوج \* مرصع توان کرد تیغ جبال  
طمع آنچه ازین جشن بست \* که دیگر لبش را نشد در سوال  
دو سعد اختر اوج شاهنشهي \* بدرج شرف کرده اند اتصال  
ز آمیزش زهرة و مشتري \* سعادت گرفتست اوج کمال  
خرد بهر تاریخ این عقد گفت \* قران کرده سعدين برج جلال  
هشتم شعبان شه شاه فلک بارگاه بالتماس مهدين گوهر درج اقبال  
منزل آن گزین اختر برج خلافت را بقدم مسرت ازوم نمودار خلک  
برین گردانیدند - و آن درة التاج جهانباني از دولتخانه مبارک تا  
مکان نزول میمنت موصول بانواع اقمشه نفیسه از قسم مختل  
زربفت و زربفت بوم طلا و بوم نقره و بوم دارایی و مختل ساده  
مراسم پا انداز بتقدیم رسانید - پس از نزول اقدس اقسام جواهر  
وزر و سیم نثار نموده انواع نفایس که قیمت آن یک لک روپيه  
باشد از انجمله اسپی بوقه عراقی نژاد و سرافراز نام \* بيت \*  
چو عقل فلسفي افلاک گردی \* چو فکر هندسي گیتی نوردی

طلا میداد کار و فیل از خانه خاصه با یراق نقره و ماده فیل که قیمت  
 ده چار اکس روپیه باشد عذایت فرمودند - برسم هندوستان مهر  
 که عتق در شاهوار بالعل و زمرد آبدار بود و حضرت جدت مکانی  
 بر فرق فرقدان سای اعلی حضرت شب ازدواج میمنت امتزاج  
 بدست مبارک بسته بودند تیهذا و تبرک بدست حق پرست برهر  
 خرق پرور آن والا گهر بسته سرافراز دین و دولت ساختند - بادشاه  
 زای بلند قدر بادای تسلیمات شکر عواطف بادشاهی بتقدیم  
 رسانید - درین مجلس بهشت آئین به یمین الدرله آصفخان خلعت  
 خاص با چار قب زر دوزی و خنجر مرصع با پهلواندازه و به دیگر امرا  
 و اعیان سلطنت و بندهای روشناس بتفاوت درجه خلعت فاخر  
 عذایت نمودند - و باهل طرب نیز خلعت و اتمام مرحمت شد - چون  
 روز بدشاط و شانمانی گذشت - شب هنگام پیشکاران بارگاه خلافت  
 بامر اقدس در باغ پائین درات خانه خاص و زمین ته درشن  
 چراغان روشن ساخته گشتیهایی درای چون را که بکثرت شمع و  
 فراوانی شعل و چراغ رشک افزای ثوابت و سیارات بود بجای  
 در آوردند - و بانروزش آلات آتشبازی که از سرکار والا در کنار چون  
 نصب شده بود زمین را فروغ بخش انجمن افلاک گردانیدند - و  
 بعد از دوپهر و شش گهری که تا آن هنگام هنگام ساز و نوا و محفل  
 عیش و طرب گرم بود چون ساعت فیض اشاعت نکاح که مختار  
 انجم شداسان یونان و هندوستان بود رسید قاضی محمد اسلام را  
 بشاه برج طلب فرمودند - و او در حضور اشرف اقدس خطبه عقد  
 نکاح برخواند - و مهر بر وفق کابیر، جواب مغفرت قباب مهر علیا تیهذا

باتفاق اخترشناسان یونان و هندوستان ساعت اختیار کنند - خان مذکور  
 باتفاق ستاره شماران تعمق نظر نموده شب جمعه بیست و نهم  
 شعبان المعظم سنه هزار و چل و دو هجری مطابق چهاردهم اسفندار سنه  
 اختیار نموده بعرض اشرف اقدس رسانید - اعلیٰ حضرت پادشاه  
 جهانیان بیگم صاحب فرمودند که چون نسبت پسران امروز  
 بجای مهد علیا آن فرزند بجان پیوند است بآئینی که جشن  
 کدخدائی مهین پور خلافت سامان داده مواد این طوسی خجسته  
 نیز همراه تمام دهد - نواب فلک جذاب بآنکه فاصله میان این دو طوسی  
 بزرگ زیاده بر بیست و دو روز نبود لوازیم این جشن در مرض  
 چند روز بگزین طرزی مهیا گردانیدند - و روز جمعه نهم شعبان یک  
 لک و شصت هزار روپیه نقد و صد هزار روپیه جنس از انجمه پنجاه  
 هزار روپیه جواهر و پنجاه هزار روپیه اقسام اقمشه نفیسه از سرکار  
 خاصه شریفه برسم ساچق مصحوب صادق خان میر بخشش و  
 موسویخان صدرو میر جمله سایر سامان و چندینی از پردگیان  
 که همراه ساچق مهین اختر سامی عظمت رفته بودند بخانه نقاوه  
 دودمان مسجد و علا رستم میرزا ارسال یافت - و چون خجسته  
 ساعت عقد نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و نهم شعبان از  
 خانه سلاله خاندان عز و اعتلا رستم میرزا بآئین پسندیده حنا آوردند -  
 و این مجلس والا در شاه محل مقدس معالی منعقد شد - و انواع  
 آتشبازی که از جانب میرزا بآرایش تمام آورده بودند برافروختند -  
 و حسب الحکم الاقدس یمین الدوله با سایر نوئیذیان والا قدر دران  
 محفل حلا آئین نشست - و رسم بستن حنا و دادن فوطهای

بازین سرزمینی که برای سوارینی ایلان حضرت در کارخانه آن والا گهر  
 سرانجام یافته بود بعنوان پیشکش گذرانید - و خلعتهای نوئیقان  
 والا مقدار و امیرای نامدار و دیگر بندهای روشناس بنظر انور دارنده  
 بحکم اشرف بهر کدام عذایت فرمود - بیدین الدوله آصفخان دوتوز  
 پارچه با ششمار سرزمین و بچندی از عهدهای دولت خلعت فاخر  
 با چارقیب طلا دوزی و بگروهی از امرا خلعت باقرچی و بجمعی  
 از بندهای روشناس خلعت تنها - نخست اولیای دولت در پیشگاه  
 حضور سراسر نور بعد از آن در خدمت بادشاهزاده جوان بخت بادای  
 مراسم تسلیم سر بر فراختند - خرج این جشن فرخنده سی و دو لک  
 روپیه است که قریباً صد هزار تومان بمراق و یکم کم و سی لک  
 ماضی ماوراء النهر باشد - از انجمله شش لک از سرکار خاصه شریفه  
 و شانزده لک از سرکار نواب قدسی القاب فروغ بخش شبستان  
 خلعت بیگم صاحب و ده لک از جانب بادشاهزاده جوان بخت  
 مادر عروس »

## گذارش جشن کد خدائی بادشاهزاده

### عالمقدار محمد شاه شجاع بهادر

از انجا که خاطر ملکوت ناظر متوجه آن بود که از والا پیوند  
 شاهزاده عالم و عالمیان محمد شاه شجاع بهادر نیز و پدر او - بعد  
 فراغ از کد خدائی مهین اختر برج جلال حکم فرمودند که برای انجمن  
 آرائی این جشن سرور و عشرت پیرائی بزم سرور مکر متبخان دیوان بیوتات  
 که از علم نجوم بهره وافر دارد و داروختی اهل تاجیم بهر صورت امت

مختصات سرادق عصمت را رخصت نموده فرمان دادند که خواص  
 بندگان نیز ازین تماشای بهر برگیرند - و رسم توره پادشاهزادها و بیگمان  
 و دیگر عفافین حرم محترم که بز اکثر آن از مرصع آلات چینی  
 گذاشته بودند - و خلعتهای یمین الدوله و دیگر عمدت های دولت و  
 بندگان روشناس بآئین جشن نخستین بروی کار آمد - و تشریف  
 و انعام اهل طرب نیز بهمان دستور - و به فرمان والا نفاذ شد مذکوره  
 را بمنزل پادشاهزاده کسکار بخت بیدار فرستادند - آخر روز حضرت  
 شاهنشاهی جهر و کوه دولخانه خاص و عام را با نور حضور برافروخته  
 انجمن آرای مسرت و شادمانی و عشرت پیرای کام پیشی و  
 کامرانی گشتند - و چون شب بمسط انجم بروی فلک بمشاط این  
 جشن عالم آرا بگسترده - و روزگار بغزونی کافوری شمع و فراوانی  
 چراغ فروغ آگین گردید - و به فرمان گیتی خدیو دراری فلک  
 سلطنت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب و پادشاهزاده سراد بخش  
 و یمین الدوله آصفخان با سایر اسرا بمنزل پادشاهزاده جوان بخت  
 که در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی نشیمن اقبال اعلی حضرت  
 بود - و برکنار ذریای جون اساس یافته است - رفته بآئینی که در طوی  
 ام این سمت ذکر یافت آن اختر برج هشت و چهل را از راه گذار  
 دریا بدولخانه مقدس آورده بدولت کورنش و تسلیات رسانیدند -  
 و حضرت خاقانی خلعت خاصه و شمشیر مرصع و جواهر مرصع با  
 پهلوانه و دو اسب از طویانه خاصه یکی با زین مرصع دیگری  
 با زین طلا مینا کار و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل که قیمت  
 مجموع در یک روپیه شد عنایت فرموده مهره لالی مثالی با اهل

زرکش بتقدیم رسید - و خیراتیهای پان و اصفاف، تذهبات و عطریات  
 بترتیب شایسته بمجلس آوردند - نوای رود و آوازی سرود زمینیان  
 را گرم مسرت گزیدند - و صدای تهنیت این بزم نشاط افزا مسموع  
 افروز اسمانیان گشت - مباح آن دولتمخانه خاص و عام خلوت  
 فموده شد و از اسباب چهار که برخی در ایام عیادت حضرت  
 مهد علیا سرانجام یافته بود - و بیشتر پادشاهزاده جهانیان بیگم  
 صاحب آسمانه ساخته بودند - و همگی ده لک روپیه بود - بدین  
 تفصیل - پنج لک روپیه جواهر تمیزه و مرمع آلات - و پنج لک  
 روپیه طلا آلات و نقره آلات و غیرها - و گوناگون اقمشه و فرشها و  
 بساطها و سایبانهای زردوزی و مخمل زربفت و سایر لوازم کارخانجات  
 و اصفاف فیول با زین مرمع و طلا و نقره و فیول با یراق نقره و  
 تورها و خلعتها که گذارش خواهد یافت - آنچه شایستگی چیدن  
 داشت خادمان مشکوی جلال باسر نواب خورشید احتجاب و سرکاری  
 عصمت نقاب مستی النساء خانم بترتیب و آئینی که در طوی  
 نخستین خلف خلافت گذارده آمد در همان ایوان کلان چیدند -  
 و فیول و فیول بیرون دولتمخانه خاص و عام حاضر ساخته آمد - و  
 بعد از دو پهر روز شهنشاه انجم سحاه خورشید آسمان جبروکه دولتمخانه  
 خاص و عام را فروغ بخشیده برای حصول یمن و سعادت بر اشیای  
 مذکوره نظر فرمودند - و بالتماس نواب خورشید احتجاب ملکه زمان  
 پادشاهزاده جهانیان بیگم صاحب از جنس مسطور متاع یک لک  
 روپیه از جواهر و مرمع آلات و دیگر تحف بعنوان پیشکش قبول  
 نموده آن ملکه ملکی صفات را تحسین و آفرین نمودند -



باجهات سوارش باش اعلیٰ حضرت اراکین پیش پای او را در  
 احوال بگذرد رسانیده . اعلیٰ حضرت از روی سعادت و سعادت  
 احکام بناچار تناول فرموده آخر روز بتواضع و عین سعادت  
 نمودند هزار روپیه مهر و سبب پانزدهم این ساه به بازه دادن عطا شد .

### فرستادن تربیت خان برهم رسالت نزد

#### نذر محمد خان والی بلخ

چون در ایامی اوزنگ آرائی در رت نامی نذر محمد  
 خان اعلیٰ بادیه خراسان و جوانی و داد دوز عالم که دران ایام  
 لشکری و دسورددگی داشت بدراجه رسانیده سلسله و زنجیری و دور و پای  
 گسیخته بود . و پس از سید بن طوطی کوس جهان بدانی و دوست  
 گیتی اوززی حضرت خانانی که بساط زمین را در گرفته از بیم  
 مکافات کردار با ساسند خود وفای حاجی را درین سال بپایه  
 سرپرست خالص فرمود تا بداری مراسم سعادت و داد و ستد نایره منصب  
 پادشاه و در قدرت فرو رسانده رشته هواخواهی و سعادت این دودمان  
 خلعتشان را که عروقه وثقایی سلطان جهان است در تائی دهد .  
 بر مشاطر مهر ناظر پرتو افکند که در برابر اعلیٰ خان مشارالیه  
 یکی از فدویان معتمد برهم سفارت بدان صوب فرستاده آید تا خاطر  
 خان که بصورت حرکت نگره دیده توزع و تشنیت دارد مطمئن گردد .  
 لهذا در انقلا تربیت خان را که خانه زاد درگاه والا است بخلاعت  
 و از اصل و اضافه بمنصب هزارمی ذات و هشتصد سوار و عداوت  
 اسب و قابل سفار و مهابه گردانیده باین خدمت تعیین فرمودند

و زهری که از بر دهن اسفند بر آن است و از اسفند در آن است  
 شود و پوست در سر آنش پرور آن سوده را ساق - و ناکه اسفند  
 کامکار والا گهر نسلهات عا ادا ساه شاهی سجا آورد - کاهست و  
 کمد آلات شاهی که مالد کوه طور ووش رانی تمامان بود  
 فزبان چوبین ساء گذارتن بدورندست - و چون هنگام ساهات  
 الدام گرامی عقی در رسد - و ضعیف ممتد اسام در ساه درج بحضور  
 اسیرت اقدس جواهرات خطه نکاح پرداخت - و چهار لک روپیه  
 دادن دراز یاست مدای مدارکدان از هرگونه داندی گرامی شد -  
 و مدای تبادلت از هر هات بود عشرت هدیه رسد - طالب  
 کلیم تاریخ این طوی فرخنده چنین بر گزاره \* \* \* نظم \*  
 ای دل از گدازش به دل گل عیش نشین روزگار طرب و عشرت جاود آید  
 بدش از آیدم که زبوز چمن عا کند \* ده شام همه بوی گل آمد آمد  
 هشت فرخنده والا گهر عالی قدر عالم امروز تر از کوکبه عا آمد  
 بسراپرد ماه ملک پادشاهی \* از پی ساز طرب سوکب داهد آید  
 بهر تاریخ قران کرد رفم ملک کلام \* مهد بلتدس بسره منزل جهش آمد  
 هلیخ شعبان گاتی خدبو بمنزل ثمره شجره سلطنت ممتد ساد شجاع  
 بهادر شریف فرمودند - و باد شاهزاده والا گهر بدراسم پا انداز و بیار  
 پرداخته جواهر و مرمع آلات و اسام پارچه از نظر اسر گذرانید -  
 و حسب الحکم به زمین الدوله آصفخان نو تعوز پارچه و شمشیر مرمع  
 و بهرامی افضل خان و سید خانبهان و اعتقاد خان و ساجسته خان  
 خلعت با چاروب - و بچندی خلعت باقرچی - و بسایر بندگان  
 روشناس خلعت تنها - مرحمت فرمودند - و نو بندگان والا در خلعت

سریر سلطنت را بوجود فایض الخودش آراسته - و وجوب اطاعت را  
 جزو ایمان - و صدور مخالفت او را بغی و عصیان - شمرده - و غرر  
 در ملوک نامریات - و زواهر جواهر تسلیمات زاکبات - نثار فرقی  
 فرقدان سالی آن سرور که خلیفه الهی را بهتر از و خلفی نبوده - و  
 رتبه خلافت از وصول به تاج سدره مرتبه آنحضرت کسب افزونی  
 نموده - و آل خیر مال آن فیض گستر که مودت ایشان اجر رسالت  
 سید کائنات - و محبت آن نیک منشان سفینه نوح نجات است -  
 و اصحاب هدایت مآب آن خیر البشر که نجوم سماوی هدایت و رجوع  
 شیاطین غواپت اند - خصوصاً خلفای راشدین مهدیین که ارکان قریبه  
 شرع مهدین - و عناصر اربعه عالم دین - و یاران موافق هدیه المرسلین  
 و اعوان و انصار خاتم النبیین - اند - و بعد تا عذایت یزیدان شامل حال  
 کافه عالمیان و حمایت ملک زمان متکفل حفظ جهانیان از مکاره  
 دوران و مکاید زمان است - ذات والا صفات ملکی ملایک خلاصه  
 خوانین بلند مکان - سلاله خواقین رفیع الشان - نقاره خاندان  
 دولت - عضاده دودمان شوکت - دیباچه نسخه کامگاری - عنوان  
 صحیفه نامداری - قره باصره عظمت - غره ناصیه حشمت - در برج  
 اقبال - دری برج جلال - بدر سمای رفعت - شمس فلک عزت - سرور  
 الطاف و اعطاف ملک زمان - ثمره شجره چنگیز خان - مشمول  
 گوناگون عذایت ایزد رحمن - محفوظ بحفظ و حمایت یزیدان بوده  
 مزین مسند دولت - و مشید ارکان شوکت - باد - بر ضمیر مهر انبیا  
 قمر ضیای آن سلاله دودمان عز و علا هویدا و اشکارا بوده باشد -  
 که نامه نامی را که رشحات اقلام آن پیوسته طراوت بخش گلشن

و وقاص حاجی را نیز بهذات خلعت و اسب و فیل و موس و سرش  
را بهرحمت خلعت سرفراز ساخته «صحب تربیت خان مرخص  
گردانیدند - و نامه مشتمل بر کمال رافت و مطوفت که از مذشات  
عالی افضل خان بود با تذسوقات هندوستان که قیمت آن یک  
لک روپیه باشد همراه تربیت خان ارسال فرمودند \*

### نقل نامه

حمد بیحد و ثنای بیحد مالت الملکی را سزد که چشم حشمت  
او عرصه امکان را از سرحد مشرق ازل تا مغرب ابد فرو گرفته -  
و فرمان نافذ او جمیع کیدات و تمام مخلوقات را از شهرستان عدم  
برآورده در صحرای وسیع الفضای وجود جمع نموده - و حکمت  
بالغة او موافقت و مصادقت آنها را بایکدیگر شیرازه ارتباط و  
ایلاف اجزا و اوراق آن مجموعه گرداناده - و قوام نظام عالم و باقی  
سلسله بنی آدم را بدقایق آن مصادقت و موافقت منوط و مربوط  
ساخته - و رافت شامله او تقاضای آن کرده که انسان را که شهیدیت  
قصیده مخلوقات است از آن مجموعه انتخاب نموده - سرو سردار  
آن سلسله علیه ابوالبشر را به منصب جلیل التدر خلافت روی زمین  
امیدار بخشیده مسجد ملایک آسمان گردانیده - و این عطیه  
کبری را ذریه او نسل بعد نسل و قرن بعد قرن برقرار و پایدار  
داشته - چنانچه در هر عصری و اوانی صاحب دولتی را که لایق  
آن مرتبه قسوی و شایسته این درجه عالی دانسته از اهل آن عصر  
و زمان برگزیده - و تاج خلافت بر سر آن برگزیده خود نهاده - و

در آمد - و از رسیدن پیشکشهای وافر از قسم جواهر نفیس و سرخ  
آلات قیمتی و فیدان کوه پیکر و تصف و دیگر از جانب سایر دنیایان از آن  
دکن بدرگاه معالی جمع شده بود - و دار الخلافه اکبر آباد که رشک  
شهرهای عالم و جامع خوبیهای بلاد عرب و عجم و بهترین مسکن  
بنی آدمست - مستقر خلافت کبری و مقر سلطنت عظمی گشته  
رسانید - و رود آن نامه انبیین شامه بهجت افزای خاطر خلعت  
آئین و ضمیر دوستی گزین گردید - چون مضمون صدق مشهور آن  
مخبر از غایت محبت و ولا و مشعر بر نهایت سعادت و رفاه بود -  
باعث از دیان استحکام و ابطاء قرابت صوری و تشدید علاقه صداقت  
معنوی که میان این دو دمان خلافت نشان و آن سلسله عظیم ایشان  
وافست - گشت - ادای رسم تهنیت جلوس میمنت مانوس این  
نیازمند درگاه سعادت بر سریر خلافت و اورنگ سلطنت نموده  
اظهار مسرت تمام و بهجت مالا کلام از جهت وصول این نعمت  
عظمی و عطیة کبری باین نیازمند درگاه و اهدای العطا یا کرده بودند -  
یقین حاصلست که دوستان از مسرت دوستان مسرور و از وصول  
نعمت عظمی بایشان محفوظ میشوند - دیگر عذری که از برای  
توجه خود بحدود کابل خواسته بودند و تفصیل آنرا بحاجی موعی  
الیه گفته که بعرض رساند - بمصامع جاه و جلال رسانید - التیق  
اینچنین خواهد بود والا باوجود رسیدن خبر جلوس میمنت مفرح  
ما بر سریر خلافت موروثی بهیچ وجه لایق نمی نمود که این قسم اراده  
که فایده دین و دنیوی بران مترتب نباشد از آن طرف نسبت باهل  
اسلام خصوصا نسبت بجماعه که اهل سنت و جماعت باشند برقوق

ستمت و یگانگی بود . و تنفیذ کرامی را که سواد صداد آن همیشه  
 روشنی اندیشه بود و یکتایی سی افروز - شهید و فعال پرانیده  
 افعال . توفیق آرد - سعادت یار - ستمی العزمین الشریفین و قاص  
 حاجی . در وقتیکه که ریاست بنای و جلال - قرین نصرت و اقبال - از  
 دکن مراجعت فرمود . و خاطر اولاد دولت قاهره از جمع و رفع  
 اذیت ضایع افانده ملامت - که رانده و عذاب - و طریق فساد و فساد  
 را پیش گرفته - ازین عیار فرار اختیار کرده - پناه بنظام الملک کنی  
 برده بودند . و قریب بدوازده هزار سوار در اینجا ازان فیه باغید جمع  
 شده - و نظام الملک را که همیشه صاحب بیست و سی هزار سوار بود  
 با خود متفق ساخته - بنیان فتنه انگیزی را استقام تمام داده -  
 سری می مغر خود را به خاطر ضرر مدهوش ندیده - خیالات فاسده  
 بخاطر آورده بودند - چنانچه مقتضای حزم آن بود که حزم عزم بقلع  
 و قمع آن اهل فساد از بیخ و بنیان نموده شود - لهذا عذر عزیمت  
 بانهوب معطوف گشت - و وجه همت والد همت را بر استیصال  
 آن گروه فتنه گشت - و از تنبیه و تادیب نظام الملک نیز که از  
 برکت اتفاق بآن گروه پر نفاق او و اعیان دولت او در رفتن بعالم  
 عدم - و استقرار در قعر جهنم - بآن افانده ملامت اتفاق نمودند -  
 و پنج قلعه نامدار او که هر یک بحصانت و ستانت شهره آفاق -  
 و استعداد آلات حرب و قلعه داری در میان قلاع عالم طاق بود -  
 مثل قلعه قندهار و دهار و گانه و تلتم و ستونده - و آن قدر  
 ولایت او که جمیع آن پنجاه یک روید است که در صد و پنجاه  
 یک خانیه بوده باشد - درین مساق بتصرف اولیای دولت قاهره

چنانچه بسیاری از اهل اسلام را گرفته بیدار و قهرا بمصر می نمودند - و ازین جهت که استیصال اهل کفر و ضلال بر قیامت هست والا نهست پادشاه اسلام که مروج دین مدین سید انام علیه و علی آله و اصحابه الف الف صلوٰه و الف الف سلام باشد - واجب و مستحکم است - بقاسم خان صوبه دار بنگاله حکم شده بود که در قلع و قمع و رفع و دفع آن طایفه ضاله بکوشد - صوبه دار مذکور امتثال فرمان واجب الانعام نموده جمعی از بندهای درگاه مولی را که تعینات آن صوبه بودند بر سر آن کفره فجرة تعیین نمود - و از جمله فواره بنگاله که یک هزار منزل کشتی است و در هر کشتی مقرراتی که سوای هفتاد هشتاد ملاح از قسم تفنگچی و توپچی و گول انداز و تبرانداز و فیظه دار و شمشیر دار و نقارچی و نفیرچی و کرنائی و سرنائی و دروگر و آهن گر و اقسام محترمه و دیگر جماعه می باشند چنانچه مجموع آن قریب هفتاد هزار نفر علوفه خوار میشود که ماه به ماه از خزانه بنگاله علوفه خود را نقد می یابند - و بغیر ازین جماعه جمعی دیگر از سپاهیان کار آزموده از منصبدار و احدی نیز درین کشتیها هستند - پانصد منزل کشتی باین استعداد نیز بآن لشکر ظفر اثر روانه ساخت - مدت چهار ماه آن بهادران فدوی و شیر مردان نصیری در برو بحر بآن بد کیشان به مقابله و مقاتله مشغول بودند - تا آنکه رفته رفته کار را بر آنها تنگ ساختند - و نقیبه را بزیمر حصار محکمه های آنها رسانیده دیوارهای آن بر هوا پرازدند - و از هر چهار طرف یورش کرده آنها مستخر ساختند - و چون آن بندر در گذار خور دریای شور واقع شده بقیة السیف بقای

آید - اما محل تعجب است که چرا این چندین اخباری که کاشمش  
 فی نصف النهار هویدا و اشکار است دیر بآنجا رسیده - و چون  
 مذاکرات چنان بود که بکمی از متأسفان درگاه معلی و معتمدان بارگاه  
 آسمان سا با حاجبی موسی الیه بآنصوب روانه شود - فدوی خاص معتمد  
 تمام اخلاص تربیت خان را که ابا عن جد از خانه زادن این درگاه  
 فلیک اشتباه است همراه حاجبی مشار الیه مرخص ساخت - و  
 چون آن مقدمه که در باب معامله نوابش در سلک تحریر در آورده  
 بودند طوای داشت با بعضی از مقدمات دیگر زبانی بخان موسی  
 الیه گفته شد - از تقریر آن فدوی معلوم خواهند نمود - و یقین  
 خواهند داشت که مطابق آن انشاء الله تعالی هر وقتش از قوه  
 بفعل خواهد آمد - و چون باعثی از برای زبانندی توقف آن فدوی  
 در آنجا نیست او را بزودی رخصت انصراف ارزانی خواهند داشت -  
 دیگر چون درینولا خبر بهجت اثر فتح بندر هوگلی رسیده بود که  
 جمیع کثیر از فرنگیان بی دین دران فتح قتل و اسیر گشته اند - و  
 از استماع خصوصیات آن فتح مبین اهل اسلام را بهجت تمام حاصل  
 میشود - فکر آنرا بر سهیل اجمال در ذیل این نامه همایون فال  
 لایق داد - تا آن خان دین دار اسلام شعار و سادگان قبه الاسلام بلخ  
 ازین خبر مسرت اثر بهتج و مسرور گردند - خلاصه این راقعه و  
 نقاره این سانحه آنست که بندر هوگلی بندر است در نزدیکی بندر  
 سائانو که از بندر عمده مشهوره بنگاله است - و جمیع کثیری و جم  
 غفیری از فرنگیان در آنجا می بودند - و ازار بسیار از ان اشرار به مسلمانان  
 آن دیار که در جوار آن کفار نابکار مادی و مسکن داشتند می رسید -



## گذارش فوروز

درین هنگام مشرب مرحام که جماع جهان کسانی اقبال روزافزون  
در اطراف و اکناف ساطع بود - و فوروز در آن پرسی و قروح عدالت  
پروزی در آفاق الهیج - طایفه روزری بود تمام اندوژی رسانید -  
روز یکشنبه دهم رمضان المبارک - ده هزار و چهل و ده نفری  
آعداد عیالمتاب به پوزو اعدال برج عدل در اسودخت اورنگ  
آرامی جهان سانی برآست تمام انشی و نامرانی جالوس مرصوف  
دست خود پرست ایستاد سام و زر درک دادند - و بهال امداد چایی  
بایر افضال سر سبز و سادات گردایدند - و سعرا پیاپی سرور الین  
اسمار غرا معروض دادند بهال کرامتی کامیاب گشتند - درین روز  
در خنده پادشاهش محمد الله شاه بهادر ما روز حذک از جواهر و صروح  
آلات و ستن مال و چند اسب و دیگر هدایس از نظر او گذشت \*  
چهاردهم راحه دهان از وطن و عادت فساد و انالام سادگی  
ملکه سرور اراخت \*

فوزدهم خواجه ابو الحسن که از بدنهایی معتقد و نام الخدمت  
درگاه والا بود رحمت هندی برپاست خواجه در عهد حضرت عرس  
آسیایی خدمت وزارت بهادر دادال و دیوانی دکن بلند پادگی  
داشت - و چون حضرت بخت مکانی سرور آرامی سلطنت گشتند  
او را از دکن طلب فرموده صدر بخشی گردانیدند - آخر بحسن عقیدت  
و خدمت گذاری پیاپی والای دیوانی کل و منصب پنج هزار  
نات و پنج هزار سوار رسید - و پس از آنکه سرور خلافت بکلوس



پناه پانصدی ذات بمذبح ذات و هزار سوار  
 مرتبه گشت - حضرت خان برادرزاده عبد الله خان بهادر نیز روز  
 جذب بعد از علم انوای مفاخرت برادر داشت . بهار کشام از مدیر  
 ظهیر الدین علی برادر میر میران یزدی و حاکم خان چهار هزار  
 روپیه برسم انعام مرحمت شد - قاضی مسند سعید گره روی را که  
 سی و شش هزار روپیه سالانه داشت بمذبح ذات و هزار  
 سوار بلند پایگی بخشیدند - از ابتدای نوروز تا بیست و هشتم  
 رمضان که روز شرف بود آنچه از پیشکش پادشاهان های والا دجار  
 و امرای عالی قدر شرف پذیرایی یافت هشت لک روپیه قیمت شد  
 درین تاریخ هم شیرک یانگتوش اتالیه نذر مسند شان والی بلخ  
 با جبن نام خویش او که از راه سورت قصد طواف حرمین شریفین  
 داشتند باشاره یانگتوش باسلام عتبه والا رخ برافروخته صد اسب  
 و هفتاد و پنج ستر نر و ماده و نه غلام قلماق که یانگتوش مستوجب  
 ایشان برسم پیشکش فرستاده بود بنظر انور در آوردند - و هر کدام  
 هرده اسب از خود نیز پیشکش نمود - پادشاه چون پرورایانرا بتشریفات  
 و انعامات نقد نوازش فرمودند - و پس از چندی آن عتیفه در  
 دار الخلافه اکبر آباد بساط هستی نورورید - و سعادت هیچ دریافت  
 مولانا حسن قبادیانی که از علماء ماوراء النهر است و تقوی و طهارت  
 آراسته و همراه ایشان آمده بود سعادت اندوز مالزمت گردید - و  
 بیست و هفت اسب و بیست ستر پیشکش گدرا نید - با آنکه کلامش  
 از کبر سن مفهوم نمیداشتید شهزاده دانش پناه پانعم پانزده هزار  
 روپیه برافراز فرمودند \*

منصرت شاهنشاهی آرایش یافت قدم بندگی خواجه را منظور داشتند بعنایت منصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار چنانچه گذارش یافت سرافراز ساختند - و با آنکه شش بهشت رسیده بود چون در سالک بندهای حق گذار اخلاص شعار انسلک داشت و راستی و دیانت خدمات مرجوعه بتقدیم رسانیده بود - شه نشاء بنده نواز بر فوت او تاسف نموده سایه عاطفت بر بازماندهای او گستردند - و بطعرخان پور او صوبه داری کشمیر که بنیابت پدر بآن سی پرداخت استقلا مفوض داشته او را باضافه پانصد سی ذات و هزار سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و نقاره سرافراز گردانیدند \*

بیست و دوم راجه گجسنگه از وطن خود آمده بتقدیل آستان دولت آشیان سرافراز گردید - و یک فیل با لختی جواهر و مرصع آلات پیشکش نمود - ضلیل الله خان یسر میر میران را میرانش گردانیدند - محمد حسین جابری خدمت دیوانی برهانیپور از تغیر میرم بیگ - و میر عبد الکریم بداروغگی عمارات دارالخلافه اکبر آباد بلند پایگی یافتند \*

بیست و سوم پیشکش ملک خانجهان از جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا شرف قبول یافت \*

بیست و پنجم پادشاهزاده با فرو شکیب محمد اورنگ زیب فیل از حلقه خاصه با ساز نقره و ماده فیل عنایت شد - میرزا خان واد شاه نواز خان بن عبد الرحیم خانخانان بمرحمت خلعت و اسب نوازش یافته بغوجداری سرکار بهراجی مرخص گردید - خواص خان

در مزبذاری دوا هم دار اعلامه اندر آباد از دوا در دوا در دوا  
در دوا شده آمد - و از اصل و افاده شده - پر بهراج را دوا در دوا  
دکن در دوا در دوا - در دوا در دوا - در دوا در دوا  
دوا در دوا در دوا

## فرستادن خواجه تاسم محاطب صفدر خان

### از درگاه والا به سفارت ایران

چون در میان دوا ایران دوا در دوا در دوا در دوا  
تیمینت جاسوس دوا در دوا در دوا در دوا  
که یکی از دوا در دوا در دوا در دوا  
سفارت بفرستد - و در همان نزدیکی ایام حدائق دوا در دوا  
چندانی گذارده آمد - و دوا در دوا در دوا در دوا  
سلطنت ایران بر عایت دوا در دوا در دوا در دوا  
نشاید دوا در دوا در دوا در دوا در دوا  
بدگ را که از دوا در دوا در دوا در دوا  
از اسب و دیگر دوا در دوا در دوا در دوا  
دوا در دوا در دوا در دوا در دوا در دوا  
شهنشاه جهان دوا در دوا در دوا در دوا  
اسمعدل اتائی را که از دوا در دوا در دوا در دوا  
زادگی حضرت خانی اسب و دوا در دوا در دوا در دوا  
بخد دوا در دوا در دوا در دوا در دوا در دوا  
رویده به دوا در دوا در دوا در دوا در دوا در دوا

در ۱۲ شوال ۱۱۲۰ هجری قمری شاهان مهابادی رسادند. در این روز خاندان پسران که  
 در صفایان را از روزه رکنی بپادشاه و ادیان سی هزار روباهه مقرر می نمود  
 در این روز در ۱۰۰۰ ملک و ۱۰۰۰ رام سوار گشته و از کاه تشریف بردند و  
 در این روز مقرر بود آرزو سواران بر دربار کاهات گشتند. اشکر خان که  
 بواسطه کبریا از عبادات مهاباد شده بود چنانچه گذشت پادشاه  
 با پسران بدقتل آستان سلطان مکان سر در امرایان و سواران  
 پسر کلان او را با ۱۰۰۰ هزار سوار بمنصب خود و هزار و پانصد تن ذات و  
 هزار سوار و علم و اماره و خدمت و وجوداری لکهای جنگل از تعمیر  
 جان نثار خان - و لطیف الله خان پسر خورن او را از اصل و اصافه  
 بمنصب هزار تن ذات و چهار صد سوار سواران گردانیدند. راجه  
 پنهان اس بعنایت خاندان شاه و وجوداری مخطبه و نفس اساس  
 اجمدر از تغیر مدرزا مطهر کرمانی دوازش داشت. اسفند دار ولد  
 حسن دنگ سنیخ عمری کوهی بنگاله باصافه پانصد تن ذات و  
 سشصد سوار بمنصب هزار و پانصد تن ذات و هزار و دو سب سوار  
 و از اصل و اصافه علول تربین بمنصب هزار تن ذات و سشصد سوار  
 و جانباز خان بمنصب هزار تن ذات و پانصد سوار - و خانلر بختاب  
 ذو القهار خان سرباز گردید.

در ۱۰ ذی قعد ۱۱۲۰ هجری قمری رسید که یانگار حسن خان از تعینان بیان کابل  
 و با با خواجه مخاطب بعزتخان تدویدار دیگر باجل طبعی در  
 گشتند.

در ۱۰ ذی قعد ۱۱۲۰ هجری قمری رسید که یانگار حسن خان از تعینان بیان کابل  
 و با با خواجه مخاطب بعزتخان تدویدار دیگر باجل طبعی در  
 گشتند.

«منوچهری تازک» - پسر پادشاه که شهر داری سرگردانندازک - و با برادر  
 شهبشته و زرک راجع لوای حداد صاحب مقام «م» بود - عنوان نامه  
 امکان - باعث تصنیف نسخه جهان - «عیدیه خالق انس و جان  
 علیه و علی آله خصوصاً اهل العباد» الذین بطهارتهم نطق القرآن -  
 و «صحابه الایما الخلفاء الذین من فضایلهم ملی الفرقان» - «من الصداقة  
 افضلها و من التسایمان اشرفها» فائده این نامه را متبرک ساختند  
 بذکر مقصد پردازک - وصول نامه «بهر شمیم» - و زرک «عیدیه» «بهر  
 نسیم» - آن دره التاج دولت عظمی واسطه «المقد شویکت کبری» -  
 ثمره شجره دودمان «مخالفوی» - دره «آخره خاندان مرتضوی» - «مناور  
 سلسله علویه» - «قراوه قبیله» «مفویه» - در زمین «بهر سلطنت» - قصر  
 رفیع اقلیم عظمت طراز کسوت فرسان روانی - «بگین خاتم کشور  
 کشانی» - گلدسته گلشن اقبال - «نوباره بوستان جلال» - «بازده ماه  
 فلک جهانبانی» - درخشندگ کوکب برج کشور ستانی - زیفت  
 انزای مجلس نامداری - «مسند آرای» «مغفل کامکاری» - سریر  
 آرای خورشید ضیا - «دارای مشتری اقا» - شاه بیت قصیده «الاطین  
 نامدار» - عنوان «عیدیه» «خوافین کامکار» - شاه «جعبه» - «خسرو فلک  
 بارگاه» - که هر حرف آن بحر ژرفی بود «مناور آرای» «درستی» و «یگانگی  
 و هر سطر آن نهری جاری از منهل زلال «سجده» و «یکجهتی» -  
 «محبوب حمیده» «صفات» - «پسندیده» «ملکات» - «مرضی الطوار» - «معدت  
 آثار» - «محمد علی بیگ» - که از ارضاع او معلوم میشود که «معدت  
 سلاطین» «نموده» - و «مردب» «بآداب گردیده» - «مرسل گشته» بود - «گلشن  
 خلعت را نصارت تازه» - و «چمن صداقت را طراوت بی اندازه» -

( ۱۹۷۸ )

با دیگر غرایب تئسوقات که قیمت مجموع چهار لک روپیه شد از مجموعه  
یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقسام اقمشه نفیسه  
ولایت هندوستان بهشت نشان که در کار خانجرات احمد آباد و پتن  
و بنارس و مالدیه مهیا شده و باب ایران بود - حواله خان بهشار الیه  
ندوده باندازد های خرد افزای دانش افروز گوش هوش او بر  
افروختند \*

بیدست و پنجم شوال مطابق پانزدهم اردی بهشت بهفایت  
خلعت و جیقه مرصع و خنجر مرصع و اسپ و فیل مفتخر و مبهایی  
گردانیده دستوری بخشیدند - و نامه از منشآت علامی افضل خان  
مشمول بر کمال تلافی و فتح قلعه دشوار کشای دولت آباد که بعد  
از و ماه از رخصت مفدر خان بمسامع جاء و جلال رسید - و تا این  
وقت خان مذکور بواسطه سرانجام برخی ضروریات در اکبر آباد توقف  
داشت - و محتوی بر دیگر فتوحات که نصیب اولیای دولت قاهره  
شده بود مصحوب او ارسال داشتند \*

## نقل نامه

حمدی که از قوای متناهی بشری آید چگونه مهربودی را  
شاید که کمالات ذاتی اوی انتها وصفات جلالی و جمالی او لایحه  
ولا یحصی است - متناهی را با نامتناهی چه نسبت - و امکان  
را در جذب و جوب چه قدرت - با وجود این حال صاحب کمال  
چه سان در میدان بیان لوی همه بر افرازد - و جنود آنرا مقدمه  
الجدیش مقدم کلام خود سازد - و امید چو این خامه را در ترمه



درستی باشد که این قدر مال و قدرت داشته باشد که درستی  
 نسبت بهائی که میان خواقین این دودمان خلافت ایشان - و سلطانین  
 آن خاندان عظیم ایشان - متحقق بود به عرض آن فرزندان والا شکوه  
 رساند - در خدمت پادشاهان عظیم ایشان ضرور است که جمعی از  
 دایان بوده باشند - و آن قدر نسبت و عزت و قدرت داشته باشند  
 که دایران هر مقدمه را که مصالحت در است دران باشد عرض نمایند  
 و این معنی را هم خاطر نشین کند که در حقیقت معنی پادشاهی  
 و سلطنت آنست که مالک امارت حاکم باشد به بعضی قوم ذاتی خود  
 بندگان خاص را بجهت مصالحت عام بر میدارند و بپایه والای ظل  
 الهی سرفراز میگردد - و خلق شود را باو می سپارد - تا حفظ  
 نفس و عرض و مال و مرتبه آنها نماید - و دست قوی را از  
 ضعیف کوتاه دارد - و داد مظلوم از ظالم بستاند - و بدست سنی  
 الهی عمل نموده تقصیرات آنها را که بجهت نفعی بشریت سر میدهند  
 عفو فرماید - و تا ضرور نشود هیچ یکی از بندگان خدا را عقوبت  
 ننماید - هرگاه حال برین سوال باشد پس آن بر کبریا حق سبحانه  
 و تعالی را نیز واجب است که این معنی را همواره منظور نظر انور  
 خود دارند - تا بعین عنایت خلق آن مملکت از ستمی و رحمت  
 منظور نظر کیمیا اثر آن فرزندان سزوار تاج و تخت گردد - و اگر از  
 بنده تقصیری بوقوع آید که عفو و اغماض آن موافق مصالحت  
 نباشد در خور آن تقصیر تنبیه یابد - و ارتکاب از الله جیات که در  
 حقیقت تخریب بدیان الهی است - که ید قدرت شامله آن را  
 بسالیهای دراز ساخته - و سبب قوی بی اخلاصی و نفرت طایع

ارزانی داشت - از نامه عذری که شماره استشمام آن میشد که از  
 رسیدن خبر جلوس میمنت مانوس این نیازمند درگاه اله آن فرزند  
 جمجاه فرحان و شادان گشته اند - درین معنی شکی نیست - و رابطه  
 دوستی شاهد صدق این دعویست - چه وصول نعمت عظمی -  
 و حصول عطیة کبری - مسرت افزای خاطر اهدا می باشد - یقین  
 که بعد ازین نیز همین شیوة ستوده و این غریزه مرضیه را حلیة  
 شاهد دوستی خواهند ساخت - و نسبت های قدیم را بر روابط جدید  
 بنسبتوری که مابین اسلاف این دو زمان خلافت نشان و آن سلسله  
 رفیع امکان متحقق بوده منظور داشته بنوعی استحکام خواهند داد  
 که این معنی نسلا بعد نسل و قرن بعد قرن برقرار و پایدار باشد -  
 تا از دمر این شجرة عالمی بهره ور شود - و از ندیجه این مقدمه  
 بساط فیض در بساط زمین گسترده گردد - چون مناسب بدان بود  
 که یکی از منتسبان درگاه آسمان جاه و شخصی از معتمدان بارگاه  
 عرش اشتباه راهمراه آن مرضی الاطوار برسم سفارت و طریق حجابیت  
 روانه آن صوب نموده آید - بنابراین صاحب مرتبة سیادت - فایز درجه  
 امارت - فدوی فدیم الخدمت - سزوار الطاف نمایان - صفدر خان  
 را که از بندگان معتمد معتبر این درگاه عرش اشتباه است - روانه  
 نموده شد - تا این صحیفه واد را بآن فرزند والا نثار رساند - و زبانی  
 بعضی از مقدمات را که منتهی استمرار قاعده دوستی - و مثمر  
 استقرار رابطه یکجتهی - میگردد - بیان نماید - چه از آثار و اخبار  
 دیار چنین مفهوم میشود که از مردم دانی دولتخواه زمان حضرت  
 شاه جنت آرامگاه عم بزرگوار نگران پناه جمال الجنة شده - آنچنان



است. این فرزان، تمام دهان و دهان " بر هوش ایشان  
 بانی کرد ( ایشان مددک احساس ) برده شد. " است. در این صورت  
 مخاطره جمع و مملکت ایران و دولت و استقامت و بهای نظام  
 حیوانی بود. از غایت " حیات و بهای راجع به هوای ایشان  
 افسوس اند. چند کلمه در زبان حاکم جاری گردید. لاف آنکه بعد  
 از رسالت، به و پیغام آن سادات و امارت مرتب را بر روی  
 رخصت انصراف ارزانی دارند. چون ضابطه وفادار و وفادار است.  
 معدومی است که از اجتماع اشراف و سیاست دولت و وزیرانی  
 علامات سوخت. دوستان و رفاه و سران گردید. اینها بر سبیل اجمال  
 در ذیل این نامه خلاصه حال و احوال ناز که از مدافع نا امداد  
 می اندازد از دستمال که شامل حال این مدافعند درگاه دولتی  
 است. درین ایام خجسته و محامد است داده بود معروف و نامرئی  
 دیگری. از جمله آنکه چون پیرای امان که اهل حضرت و فردوس  
 منزلت و عبادت ایشان. جنت مکان. امار الله برهانه. او را بدرجه  
 اعلای امارت رسانده. و خطاب خاندانی و سرانده سپهسالاری  
 سرافراز گردانیده بودند. از کفوار دعوت و طمندان طبعیت. که  
 مددشان آن مذهب طبعیت و سوء خلق است. طریقه بغی و عصیان  
 پندش گرفته اختیار فرار ازین دیار نهوده پناه بملک نظام الملک برد  
 و جمع کثیری از اعاظم مملکت و سر او جمع شدند. و نظام الملک  
 که مردوب بی هزار سوار داشت به او متعقی گردیده خیالات فاسده را  
 به مخاطره های ناهش خود راه دادند. و روع و روع آن باغیان را  
 واجب دانسته و به اهمیت و اهمیت را بر اسیصال آن گروه صال گماشت

و بروزنی اثر - و ملاحظه حال مردم قائم نیاید - و گرفتاری فله‌ای  
 محکمتر - مسلوب شده بود - در سر سوازی - و از قلعه دولت آباد تنها  
 هزار توپ که در چندی از آن آدم می‌تواند نشست داخل توپخانه  
 خاصه شریفه شد - و تمام ملک نظام الملک که جمیع آن در کرد  
 و بیست و پنج اک (روپیه است که شش صد و بیست و پنج هزار  
 تومان عراق باشد - به مالک مستوره منضم گشت - و قطب  
 الملک نیز اختیار بندگی و فرمان برداری رسیده مبلغ پنجاه  
 لک روپیه که قریب یکصد و شصت هزار تومان میشود از جواهر  
 نفیسه و مروج آلات قیمتی و فیلان زامی ذره دیگر پیشکش  
 فرستاد - ادواج قاهره بر سر ملک عادل خان تعیین شده - انشاء  
 الله تعالی او نیز همچو قطب الملک اختیار بندگی و فرمان برداری  
 نموده در شور حالت و قدرت خود پیشکش خواهد داد - یا صانع  
 نظام الملک مستاصل و خراب خواهد شد - دیگر فتح بندر هوکلی  
 است که بقدریست نزدیک بندر ساتکادو که از بندر مشهوره صوبه  
 عمده بنگاله است - از سوانف زمان الی الان جمیع کثیری و جم  
 غفیری از فرنگیان در اینجا مادی و مسکن داشتند - چون آزار بدشمار  
 از آن کفار نابکار بمسلمانان آن دیار میرسید - چنانچه بسیاری از اهل  
 اسلام را گرفته جبراً و قهراً نصرانی می نمودند - از اینجا که استیصال  
 اهل کفر و ضلال بر فرقه همت والانهمت پادشاه فی شوکت اسلام شعار -  
 که مروج دین متدین سید انام - علیه و علی آله و اصحابه الف الف  
 صلوة و الف الف سلام - باشد - واجب و منجتم است - بصوبه دار  
 بنگاله حکم نمود که در قلع و قمع و دفع و رفع آن طایفه ضاله بکوشد -

پدر نهشته بود - و فتح خان پسر عاقل که مثل پدر مدار علیه  
 آن ملامت شده بود با اموال و اسباب و ثواب و اواحق اسیر و  
 دست گیر شدند - و قلعه دولت آباد را که اساس دولت نظام الملکیه  
 و حاکم نشین آن مملکت است - و در استحکام و استعداد شهر  
 آفاق - و در حصانت و متانت میدان قلاع هندوستان طاق بود -  
 چه آن حصن حصین در حقیقت نه قلعه است که کوه پر  
 شکوه در نهایت عظمت و غایت رفعت از سنگ خارا در صحرای  
 مسطحی واقع شده - چهار قلعه از انجمله بر بالای آن کوه فلک شکوه  
 است - بعضها فوق بعض - و بر دوران کوه والا شکوه خندق پر آب  
 عمیق و عمیق واقعت که در سنگ خارا کنده شده - و پنج حصار  
 استوار و دو خندق عمیق دیگر بر روی هم متصل بکوه مذکور دارد -  
 یا هفت قلعه دیگر که هر یک بمحصانات و متانت مشهور - و  
 بسامان و سرانجام اسباب قلعه داری معروف اند - مثل قلعه دهارور  
 و قندهار و کابل و اندور و قلتم و ستونده و نباتی مفتوح ساختند -  
 بعضی را مانند دولت آباد و دهارور و قندهار - بعد از محاصره بمقاتله  
 بسیار - و محاربه بی شمار - و استعمال اقسام آلات قلعه گیری - و  
 ارتکاب انواع دلیری - و بردن نقابان چابک دست فقیهارا بر سر  
 دیوار های بلند و پست - و پریدن آن دیوار ها بتحریر آتش  
 بر هوا - و دادن خاک آن حصار ها بباد فنا - و پورش کردن بهادران  
 عدو بند قلعه کشا - و در آمدن آن شیران پیشه هیجا - بضرب  
 شمشیر از آن رخنه ها - و پنج قلعه دیگر را که قدرت قلعه داری از قلعه  
 داران آنها - بواسطه دهشت اشکر ظفر پیگر - و صدمه عساکر

نام ذی القعدة از سواران مذکور صاحب خان زمان که بیست هزار پی  
 پنج هزار سوار است و هزار سوار شور اسبده و اسبده و اسبده و اسبده و اسبده و اسبده  
 روز پنجشنبه هفدهم فرمان دادند که به مراسم عرس حضرت مهدی  
 علیا مهتاز زمانی به پردازند - چون سابقا به بیدار شدن خان که  
 خدمت داروغگی زرگرخانه شاه شریفه بدر مذکور است حکم شده  
 بود که سرکاری نموده مستحکم از طلا که کتابه و قبه و اکثر گلهای  
 آن مهیا کار باشد - و کوکبه و قنادیل طلایی سیاه کار مهیا سازد -  
 و در پیوسته پس از اتمام آنها بنظر انور در آورد - و حکم شد که  
 مسجرا که چهل هزار توله وزن دارد و شش لک روپیه صرف آن شده  
 بر دور تربیت جنت رتبت آن مسجرفه و خدمت این ذی القعدة  
 نمایند - و کوکبه و قنادیل بر اعراف مرقده آن مهبط نور آویخته بروی  
 چپوتره کرمی عمارت مزار خلد آثار که هنوز اساس گنبد آن از  
 زمین بر نیامده از چهار جانب خدام گردون رفعت و سایه بانهای آسمان  
 و سمعت بر افرازد - و تراسی فضایی فیض انتسابی او را به یساطیلی  
 مزین و فرشهای ملون آرایش دهند - و چون کار پردازان چابک  
 دست از ترتیب و تزئین آن مکان فرودس نشان فارغ گشتند - شعب  
 هفتم شاه شاه دوران با نواب قدسی القاب مهر قباب بیگم صاحب  
 و دیگر پادشاهزاده و جمیع مشنرات استار عفت و مطهرات مکان  
 عظمت بخیرین منور آن فرودس مآب تشریف فرموده تا دو مهر  
 اجمعت ترویج روح آن سفر گزین ملک تقدس توقف فرمودند - و  
 صاحب الحکم خوانهای اقسام اطعمه و انواع خلویات و امنای  
 عطریات در آن نزهتگاه چیده صلی عام در دادند - و بدست و پنج هزار

نظام صوبه مذکور فوجی از لشکر بنگاله بر سر آن کفره فجرة تعیین نمود -  
 و از جمله نواره بنگاله که یک هزار کشتی است - رسوای ملاحان  
 از قسم تغلگچی و توپچی و کماندار و نیزه دار و سایر عماله و قلعه آن  
 کار هفتاد هزار نفر مأمور خوار بان فراره متعلق است - که ماه بماء  
 از خزانه عامه بنگاله مأمور خود را نقد می یابند - پانصد کشتی  
 پیر ساز و سامان را نیز بان لشکر ظفر اثر روانه ساخت - مدت چهار ماه  
 شیران پیشه و غا - نهنگان بحر هچا - در بر و بحر بان بدکیشان بد  
 مدشان بمقابله و مقابله مشغول بودند - و کار بر آنها تنگ ساختند -  
 و نقبها را نیز بنیر دیوارهای محکمه آنها رسانیده آن دیوارها را  
 کالهن المنفوش برباد دادند - و از هر چهار طرف یورش کرده آن  
 بندرها را محصور نمودند - قریب ده هزار نفر از آن کفار نابکار در گرفتن  
 این بندر متعین قتل و دست گیر گشتند - و رسوای فرنگی جنگی  
 پنجهزار کس دیگر از خدم و هشم آن کشتیها و غرابها در قید و بند  
 افتادند - و شصت و چهار جهاز و غراب با غذای موفوره و اسوال  
 نا محصوره بتصرف عساکر منصوره درآمد - و عرق کفر و ضلال  
 بالکل از آن دیار برکنده گشت - و بجای بیع و کنایس آنها معابد  
 و مساجد بنا نهادند - و عوض آواز ناهوس آن گبران صدای اذان  
 مسلمانان در آن مکان بگوش کرو بیان ملاء اطمین و ساکنان عالم بالا  
 رسید - توقع آنکه همواره بر شعله خامه بوستان سودت دوستان را در  
 نشو و نما دارند - و پیوسته با عالم احوال خجسته مآل بهجت افزای  
 خاطر محبان صادق الولا باشند - خورشید اقبال جاودانی و کواکب  
 جلال در جهانی پیوسته از افق انفصال اینز متعال طالع و لامع باد -



بدین آید ، و آنکه زهر سپید ، دوش به دوش از آن آید ،  
 چون آید زهر ، و داند آید ، و آن را با پادشاهان آید ،  
 نروزی از چاک اهل راهی آید ،

نجات ورزیدن پادشاهزاده را فرزند شگفت

اورنگ زبده در برابر حمله قتل کوه بیکر موسوم

بسیهگر و برپایه زندان دوران مسیحت سرور

نوشته شده در

سپیده دوران در اثر امام ابدی ، و آنکه اهل

آسمان را از بدیع کردار

همه عیال و عیال و عیال ، و آنکه از سیدان

مسرتابی آید ، و آنکه روز مبارک ، و آنکه روز

آید ، و آنکه روز ، و آنکه روز ، و آنکه روز

آید ، و آنکه روز ، و آنکه روز ، و آنکه روز

و آنکه روز ، و آنکه روز ، و آنکه روز

کوه پاکری آن صورت به داند ، و آنکه روز

دست و پای آن دو دستون با چار سون ، و آنکه روز

و گاه از سیدان و سیدان ، و آنکه روز

روز سیدان ، و آنکه روز ، و آنکه روز

از نهد آواز و او را در حرج برون اندازی ، و گاه

آب و دریا را سراب پنداشتی ، و آنکه روز

بی دندان موسوم بصورت ساند از دندان باسی سرکار شاه

رویده است و بلع مقرر است و آن حال بوده و اسباب عمام را  
 ده از اکتاف « الکت مراهم آمده بودند از روی اطاعت بعد مرند  
 و رتبه و سال و رحمت و موده در الحافه والا را معاودت مروع الحسن  
 گردیدند - و در ایام آن آخر روز حافل حق شناس باز نسرب برده  
 آن مکان بزم است و سایر را با یک بهر سب بنور حضور منظور ساختند -  
 و بدست و پنج هزار روپای به مساجد اناس شد \*

نوزدهم از دقایق موبله کامل معروض اندس رسیده که زبی سه  
 پسر بدک سکم آورد - و پس از رددگی سه روزه هر سه به مهر اصلی  
 رساندند - و دیگری دهایی زانند که دو سرباست یکی بر مکان  
 خود دو سرباست بر ناف و این سر بدر با دو چشم و دو ابرو و دو کون  
 و بدنی نوده - و بعد از ساعاتی در گذشت - سراند از خان کونوال از اصل  
 و اصافه بمنصب هزاری ذات و ه سده سوار سرافرار گردید - چون  
 درین ایام برخی از حوادم اهل محل بطاعون که سبب اکثری آن  
 زمین هواست در گذشتند - حاکمان بهر ده دان بمنازل و دهم بدرون  
 دله که برکنار جرن سردتک بسطیح آب اساس داده و هوای وضای  
 آن در نهایت ناکسائی و روح افرائی است نشر است فرمودند - پس  
 از چندی بدرون دله نیز در بعضی منازل بیک علامات و با ساخت  
 گردید - درین اثنا بر ضمیمه الهام پندار پادشاه دعوت آگاه که کار  
 حکمت در لباس سلطنت باجم میرسانند پرتو افکند - که چون  
 چهار سرخ زهر مهره اول که از آن جنس بازوبند و انگشتر خاصه  
 می سازند در دوع سمیت هشت سرخ زهر تندی که برسات بران  
 نگه داشته باند و بمچرد خوردن هلاک کند شوند است - و این «انده

بندها گین سرشته زدن جوهرش « بنفیدند چیز بدی از دامنش  
 در چون فیل نزدیک رسیده بتانید آسمانی و توجه مشکال کتانی  
 حضرت صادق بازوی جلالت کشوده بنخم بر چپ پادشاهی آن  
 در نهاد دیو نژاد را « بروج گردانیدند » نظام »

بندها گین فطرت دایری نمود « بسنی که تکلیف بروی نبود  
 درین سن اگر بودی افراسیاب « همی داشتی از دیدن فیل آب  
 عاقلان حظایر قدس و معذکوان صواع انس فوار قرآنی بردست  
 و بازوی آن قره العین جهانپای رسیدند - مخزنان کران خواب  
 غفلت از غریو تحسین و نعره آفرین بیدار گردیدند - نظارگیان  
 بحیرت در شدند - هرگاه خادان اعظم حضرت صادق را نانی در  
 عنقوان جوانی پدگر شیر زیان طعمه شمشیر غوغاوار اردا کردار  
 ساخته باشند چنانچه گذارش می یابد ظهور امثال این امور از  
 اخلاص چه مستبعد « مصراع »

شیر بود هرکه بزیاد ز شیر

آن خشم آگین پس از جراحت نزدیک تر شده قصد نمود - هرچند  
 آتش افشانی چرخي و بان که کره ارض از سورت نیران کره  
 آتشین شاه بود بکار رفت سودمند نیامد - و بر اسب شاهزاده  
 دندان زده اسب در غلطانید - آن شیر بدش دایری از پشت زین  
 بروی زمین آمد - و بچستی و چالاکي مردم دست بر قبضه شمشیر  
 کرده برخاست - پادشاهزاده والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر از  
 دید حال بدین سوال با آنکه از هجوم خلیق و فراوانی آتش  
 بازی و فزونی دمان راه در آمد مسدود گشته بود عنان گنگون ملک

پادشاهی در پای جهر و که در من منازل ایام پادشاهزادگی بجای  
انداختند - این در عفریت منظر که مانند باد وزان و بحر جوشان  
اساس مخالف را بیک جنبش آسمانی از بیخ بر اندازند - و چراغ  
عمر اعلای را بیک دم زدن فرو نشانند - در عرصه کین گرم ستیز  
گشته بتصادم خارا شکن توایم زمین را متزلزل گردانیدند - و عریضه  
کنان از پیشگاه نظر شهشاه دور بدن لختی مسافت نور دیده پهای  
جهر و که در من دولخانه اندرون قلعه باهم در آویختند - فرمانروای  
جهان بعزم تماشا قرین دولت سوار شده با درازی فلت سلطنت  
متوجه آنصوب گشتند - و پادشاهزادهای والا گهر گاهی چند پیش  
رانده جانب راست سدهکر مهین اختر برج اقبال محمد دارا شکوه  
و طرف چپ گوهر درج سلطنت محمد شاه شجاع بهادر و سرور  
جویدار دولت محمد اورنگ زیب بدیدن این شکوفه آویزه مشغول  
شدند - و چون این دو پر خاش جوی آتش خرواز هم جدا شده برجعت  
قهقری قدسی چند گذاشتند - و فاصله قلیلی بهم رسیدند سدهکر که  
هم نبرد خود را دور دید دران عریضه بد مستی از وفور خشم و  
غضب هر لحظه حملهای عظیم و جرکتهای عذیف میکرد بجانب  
شهباز مضممار شجاعت محمد اورنگ زیب دوید - آن رستم آثار  
پیل شکار بدان مرکب باد رفتار صاعقه وار را که از غایت جلدی

به پشت او نتواند گرفت زین خود را

بهر دو دست گرش در بغل نگیرد تنگ

بدست تهور استوار داشته از جای بجنبید \* شعر \*

مردی ز جای یک سر مو نشد \* ز پیش چنان پیل پیسو نشد

و یکم خرداد که روز وزن سال پانزدهم از ساین مدره پادشاهان در قبال  
 او کین مسجد اوزنگه زیب بهادر بود خادان دریا نوال در دولتخانه  
 خاص و عام آن اختر برج خلافت را بزر سرخ ستیاده این مباح را  
 که پنجهزار اشرفی بود بآن کمدار حواله نمودند - و حکم فرمودند که  
 رجه مسطور به مستحقین بدهند - و آن والایان را به عیادت دعوت و  
 حقیقه مرصع و تسبیح سروارید و نیزین بقطعه‌های اهل و زمره گران بها  
 و کره مرصع و بازوبند مرصع بالماس و اداس انگشتری از لعل و  
 یاقوت و الماس و سروارید و خنجر مرصع با پهل کدازه و شمشیر  
 مرصع و سپر با یراق مرصع و برچسبی مرصع و شو اسب قبیجاق یکی  
 سرافراز نام بازین مرصع دیگری با زین طلایی میزاکار و فیل سده‌گر  
 با ماده فیل که قیمت مجموع دو اکس رویده شد سر بلند گردانیدند -  
 سخن طرازان فارسی و هندوستانی بنظم و نثر داستان آن رستم آثار  
 برگذارند - و دامن اماد بجزایل عطایا بر امودند - سعیدهای گیلانی  
 مخاطب به بیدلخان که این ساجرای سر ازما در سلك نظم کشیده  
 بعرض مقدس رسانید - باسر خاقانی بزر ستیاده آمد و مبالغ هم  
 سنگش که پنجهزار رویده بود باو اعام شد \*

« اکنون این سعادتمندکار بگذارش داستان شیر می پردازد »

روزی حضرت جنت مکانی در برگنه باری بشکار یوز اشتغال  
 داشتند - ناگهان انوپ بدگوهر که در اواخر فرمان فرمائی حضرت  
 عرش اشیانی از وفور خدمتگداری پدایه سرداری خدمتگارانگی که  
 بخواس معبرند ارتقا یافت - و در آغاز سریر ارائی حضرت جنت  
 مکانی نیز چندی بهمان خدمت می پرداخت - در اندامی آنکه

حرام سبک‌گذاشتن از دیدن تا نزدیک رسانیده برجچه زنند - ناگاه در اثناء  
 تابختن چرخشی بر پیشانی اسپ می‌خورد - و اسپ چراغ پا می‌شود  
 و آن والا گهر می‌افتد - راجه جیسنگه وک راجه سها سنگه بن  
 جنگست سنگه پسر کلان راجه مانسنگه که از خانه زادن معتقد این  
 درگاه است و جانشین راجه مانسنگه نیز بر فیل می‌تازد - چون  
 اسبش ترسیده بود و روبروی فیل نمی‌آمد - از جانب راست  
 درآمده برجچه می‌اندازد - درین هنگام که چانه‌های آرمیده جهانیان  
 در کشاکش غم بود و زمانه چون زمانیان از شوریده سری در هم -  
 حضرت شاهنشاهی بذات اقدس بدانصوب توجه فرموده فرمان  
 دادند که گرز برداران و سایر سعادت گزینان جلو پیشتر خود را  
 برسانند - و چون صورت سندر دریغ نمود را بجانب دیگر مشغول  
 دید قابو یابنده برو حمله آورد - سدهمکرجال برگشتن در خود نیافته  
 روان گردید - صورت سندر هر در پی گراخته نهاد - و هر درویشی و  
 فراز راه در نظر نیاورده باد آسای در رفتند - و پادشاهزاده‌های تخت  
 بلندار مشمول حفظ و حراست ایندی بدیدار مهر آثار بادشاه زمین  
 و زمان زندگانی تازه انداختند - خدیو خدا آگاه نخست نونمال  
 هدیقه سلطنت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را در آغوش  
 شفقت کشیده بتقبیل عاطفت پیرایه سعادت بخشیدند - و  
 بگونه‌گون عنایت و خطاب بهادری نوازش فرمودند - پس ازان  
 قرة العین دوست محمد شاه شجاع بهادر را بهربانی نموده زبان گوهر  
 دار بتجسین و آفرین برکشوند \*  
 روز جمعه دوم ذی الحجه سنه هزار و چهل و دو مطابق بیست

انوپ به ایل دیدند از فرط استعجال اندیشه آنکه میدان آوردن بی انوپ  
 رسد به خاطر خطیر آرزو بر کسر آن خشم آید زدن تا کمرش  
 بشکند - و آنچنان بجادی و چابکدستی شمشیر بغلاف در آوردند  
 که جز هیات خان که با اعتقاد رای در میان حضرت جنت مکانی  
 بود دیگری مطلع نشد - رام داس که در دست چوبه اعلی حضرت  
 بود نیز شمشیری حواله نمود - هیات خان هم چوبی چند زد - شیر  
 انوپ را گذاشته راهی شد - در خلال این احوال مردم از اطراف و  
 جوانب رسیده هجوم آوردند - و کار انجام یافته شیر به پادان رسانیدند  
 حیاتخان چون دلیری و استعجال و چابکدستی گیهان خداوند  
 به موقف عرض حضرت جنت مکانی در آورد آنحضرت شمشیر  
 خون آلود بدست مبارک از ناف کشیده سالیخه نمودند - و بر  
 دست و بازوی این دست پرورد قدرت دادر و تدکین و وقار  
 این شهسوار شیر شکار تحسین و آفرین فرمودند - و انوپ را به خطاب  
 انیرای سنگدلن یعنی سالیخه شیر و افاقه منسوب متذکر و  
 مبالغی ساختند \*

ششم علامی افضل خان برای تحصیل مسجد و شرف التماس  
 قهرم سعادت لزوم بمنزل خواگه مسمی و مورخ بمنزل افضل است  
 نمود - خاقان قدر دان از وفور عاطفت و شمول عنایت ملتزم او را  
 شرف پذیرائی بخشیدند - آن وزیر دانشور از محفل رکوب بندگان  
 اعلی حضرت تا منزل خود که بیست و پنج جریب مسافت  
 داشت اقسام اقمشه پانداز گسترده - و پس از نزل اجمال برسم نثار  
 پرداخت - و بشکر عنایت شاهنشاه بنده نواز زدن برکشاده پیشکش

باره یعنی جمعی که در سواری شکار شرف اندوز حضور می باشند  
 بفاصله از عقب می آورد خبر شیر قوی ویکل تذکره شده  
 بدان سومی شداید - و باتفاق مردم باره آنرا قبل نموده کس  
 بخدمت حضرت بذات مکانی میفرستد - آنحضرت از افزونی  
 رغبت بشکار شیر با آنکه روز آخر شده بود و فیلان که از لوازم فخر  
 این جاندار جان شکر اند همراه نبودند اسب سوار متوجه آنصوب  
 گشتند - و بعد از دیدن شیر از اسب فرود آمده مکرر تفنگ انداختند  
 چون زخم منکر نبود رفته به نشیب زمینی نشست - از آنجا که آفتاب  
 فرو شده بود و آنقدر وقت که دران نماز توان گذارد منقضی گشته  
 و همت علیا مصروف بران که شیر شکار شود آنحضرت که جز  
 گیتی خداوند و راجه رام داس کجواحه و انوپ و اعتماد رامی و  
 حیات خان داروغه آبدار خانه و کمال قراول دیگری در خدمت  
 اشرفش نبود گاهی چند پیش رفته تفنگی کشان دادند - اتفاقا  
 درین مرتبه نیز زخمی که از حمله باز دارد بدو رسید - و از شدت  
 غضب و حدت غیرت غران و خروشان بجانب آن حضرت دوید -  
 خدیو نشاتین بخانه کمان چون قمر بقوس درآمده تیری انداختند -  
 اگرچه رسید اما کار گر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ که پایه  
 تفنگ در دستش بود رسیده او را بر زمین انداخت - درین وقت  
 سر شیر بجانب راست آنحضرت بود انوپ یکدمت خود را بدهش  
 داده دست دیگر نزدیک بشانه اش حمایل کرد - خاقان زمان که  
 جانب چپ آنحضرت مایل به پیش ایستاده بودند شمشیر صاعقه  
 بار از نیام آخته خواستند که بر شانه شیر حواله فرمایند - چون دست



شاید بپایه سرای برش نخلیر فرستاد - و اذکار دولت خواهی و  
 اطاعت پندهای درگاه آسمان بجا را وسیله عفو جرایم و تسخیر زلفت  
 خویش ساخت . خاقان کرم گستر بعضی مصالح را که بیشتر باز  
 متعلق بود و به ساهی و از درون طالع مرحمت فرموده بودند به سبب  
 التماس فتح خان باز بدستور سابق باو عنایت فرمودند - ساهی  
 تبه رای ضلالت گرا از ادبار پیشگی و شقاوت منشی آنرا دست  
 آویز نژده و فساد ساخته به بیجاپور بان متوسل گردید - و عادل خان  
 باغروی آن ابله بر تاجپهر گروهی از سرآمد لشکر خود را باو  
 همراه نمود - تا قلعه دولت آباد را که بمحاذات قواعد و استواری  
 ارکان زبان زد روزگار است از تصرف فتح خان بر آورند - فتح خان  
 که بی نظامیده را از بدخونی و سذگاری و مستی ایوان و نادرستی  
 پیمان خود که باعث توزع خاطر و تشقت جمعیت است آزاده  
 داشت - ایندرا در مقام کین توزی و مذاق اندرزی یافت - بیخانه  
 سهاپتخان نوشت - که ساهی سیاه رو ساسا جنابان فاتحه شده لشکر  
 بیجاپور بر من می آرد - چون در قلعه آذوقه که از سپهر سواد قلعه  
 در دست نموده همانا قلعه از دست خواهد رفت - اگر به سرعت  
 خود را رسانیده مرا از زحمت این گروه و رهانید حصار بشما حواله  
 نموده روی اسید باستان خلافت که ماسن خایفان است می آرد -  
 خانانان خان زمان را با جمعی از بندهای والا درگاه بطریق  
 منغلی بیشتر روانه ساخته خود بیست و نهم جمادی الثانیه  
 مطابق بیست و دوم دی ماه در ساعت مسعود بآن صوب  
 راهی گردید - و خان زمان بیلک منزلی که یکی رسیده بترتیب

لایق از قسم جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا بنظر گنبدیا اثر در آوردن  
و متاع یک لک روپیه بقبول موصول گشت - پیشکش سعید خان  
صوبه دار کابل صد اسپ از نظر انور گشت \*

دهم عید اضحی نوید کامرانی باوایی دولت رسانید - نشاط را  
روز بازار دیگر شد - شهنشاه ابرو دمت دریا دل با شکوه آسمانی فیل  
سوار بنماز گاه تشریف فرمودند - و بعد از ادای نماز بدولتخانه  
والا مراجعت نمودند - و رسم نثار و منیت قربان بدقتیم رسید \*

درین روز فرخنده اسلام محمد از پیش پدر خود عید السلام  
فتحپوری تهانه دار ولایت کوچ که از توابع ملک بنگاله است آمده  
بتقبیل عتبه ملک رتبه احرار سعادت نمود - و یک فیل و نه اسپ  
پیشکش گذرانید - جگرم ولد هر دیرام بعنایت فیل سربرافراخت \*

## مفتوح گشتن قلعه دولت آباد

### بتائید حضرت رب العباد

از آنجا که مشهور جهانکشا بنام اولیای این سلطنت ابد  
اعتماد بطغرای دوام مطرز ساخته اند همواره انحلال شیون مشکله  
و انفتاح امور معضله که بسعی سلاطین روزگار کشایش نپذیرد  
بکمتر کوششی نصیب هواخواهان این دولت میگردد - نمونه این  
مقال فتیح قلعه دولت آباد است که کمند تسخیر حواقین بالیه  
بر فراز کذکره آن نرسیده - تفصیل این اجمال آنکه - چون فتح خان  
ولد عابد حبشی سوکار و بهبود روزگار خود در فرمان برداری  
احدای دولت قاهره شناخته عبد الرسول یسر خود را با پیشکش

جامع آئین مسلمانان در آن زمان و چون آنجا  
 داشت که دالبران در آن کثرت مخالف در نظر داشتند و پای تبار  
 مسلمانان با اتفاق او در سال و دیگر ندهای پادشاهی در  
 عول بودند خود را بکوشش رسانید - و بسیاری از اشرافان را که  
 گرای را که چون در عول خود نداده راه قرار پادشاهی  
 بخش کرده تعداد بسیار قانع گردانید - و با همراهمان و آن  
 و بصورت مراجع در دوشه در موضع سازگی در کردگی که هرگاه  
 و مشورت بخام اسکر ظاهر و مجامع بود آورد - و پادشاهان از  
 سعادت احوال فاعله خائب گشته با فتح خان طرم جامع انگاشته و از  
 و اندک که فاعله را در تصرف او و انداخته سه اکس چون بد با آفوده  
 فاعله برسانید - آن و خام العاقبت از کوتاه بدی و کار نشانی با  
 کلمات مدوده نهضت آمد که بطریق او بود مدوده با فاعله منقطع  
 گشت - و چون اثر حیوانات در آن چه از کمی نادر و نایابی  
 و عدم و عللی به کسری عدم رسانید - عادل حاکم به جواب داد  
 فتح خان در سر انجام آفوده کمر همت بر بستن - و انجمنان که در  
 ظفر دیگر ادانت داشتند پس از نندیدن این شهر پیشان زمان بر  
 نگاشت - که هرگاه آن بد مال رسته پیمان کشیدند است تسخیر فاعله  
 و تادیب او و تلبه بیجاوریان بدش نهان همت سازد - و نشسته  
 زنده و ماهوی فساد خود را که در نظام پور و هوایی دولت آباد  
 بهامان آفوده و دیگر لوازم فاعله داری اشغال دارند برخیزند - و  
 و خود را با نجار رسانیده مداخل و استخراج بمران و سرداران حواله نماید  
 تا ابواب و عول فاعله مسدود گردان پس از آن اگر فتح خان به سعادت

افواج پرداختند - و خود بهرگاه و تمامی اقبال جهانگشایی حضرت  
 شاهنشاهی متعالیه گشته بول شدند - و برادران خود اهراسید و دلمبر  
 همتا را با تابانان پیر که همراه داسب هراول ساخت - در میدانه  
 جگراراج و کوهلوجی با گروهی از مردمان کار و گذاشته در میسر  
 مرتضی خان و آتش خان با موحی از گردان بدکار تعین نمود - و  
 مبارزخان را با پسر خود نمکرااله چنداول گردانید - و از آنجا که هرکی را  
 و همه همتا ساخته روان شد و چون هراول از گهاٹی بهولندری عبور  
 نموده آگاهی یافتند که سرداران عداوتخانه و ساهوی تدره بخت با  
 جمعیت گران سر راه گرفته اند تا رسیدن بول و چنداول از دنبال  
 بالای گهاٹی توقف کرد - پس از آن باسظهار تائید ساهوی  
 بحرکت در آمد - روداه که از دلیران مدینه طاعنه بود بدیدن عساکر  
 منصوره با سه چهار هزار سوار بجانب چپ رفت - و ساهوجی و  
 مدناجی و آنکس که با همراهان که دریب چهار هزار سوار بودند  
 در پناه کرسوه برجای خود ایستاده ماندند - فوج هراول جلو ریز  
 بر آنها تاخته ندیم را که پشایی اندازی لخته تبات ورزید از عرصه  
 نبرد رانده تا تالاب کهرکی رسانید - و در آنجا تعافب جمعی را  
 بر خاک هلاک انداخت - از افواج زندواه که چپ رفته بود طاعنه  
 برابر مرتضی خان و آتش خان و دیگر دلمبران فوج جرانغار نمودار  
 گشتند - و تاب حمله شیران بدیده شهابت در خود ندیده از حیلات  
 گری و مگر پروری که شعار بد کرداران آن مرز و بوم است رو  
 بر تاندند - و بفوج خود که عقب پخته نهان شده بود پیوسته باتفاق  
 دل بر نیستی گذاشتند - کذاورال امر فیروزی با قلیت عدد به برق

و اگر با حشمت و مهابت و جلال و کبریا را در این عالم مشاهده  
 و آگاهی نمودن نمود - تا هر کدام «چهار» احدها در رعایت و مواظبت  
 انشائی و حدکاری سعی نمایند - حاجات آن بندگان را آگاه گردانیده  
 از ظلمت دیگر بصورت نورانی آن در حرکت آید و در هر دو راجع را ظهور  
 و گروهی از پندهای پادشاهی در این قرار گرفت و نصایح آن  
 را که از عهدهای و الای فرگاه است هر اول در شان و اوقات  
 را با نادران و خودشان چنداول و بعد از آنست تمام از کهرگی  
 گذشته حاج سعدان ' آن زمان پیوسته بدایع آن چون هر دو  
 زینت سرای لاهی و درویشی بر افراسیبه و دیگر طالبان اثر بسیار  
 میبرد گردانید دور حصار مالمطه نهفته در منازل بی نظام که  
 در نظام پور متصل قلعه اساس یافته است و در آنجا چهارچرخ را در  
 دروازه ساکتی خانی که خانه وایح خان بود، ساختند - و دروازه  
 نظام پور را به نگهبانی خان زمان و آگاهان و نصایح آن را در دروازه  
 پدین فرستاد - و دایره و شب را با طالع از جنگ ارمادان ستانست  
 و در ننگه دیواره که دهی است نزدیک کوه و کوه و کوه و کوه و کوه  
 که بنفاس شهر آفاق است در آنجا می سازند روانه صاحب - و  
 له تا نام آلات و ادوات حرب از توپ و قوت زن که همراه برداشته  
 بود بجهت لهراسیبه باز گذاشته مقرر نمود که از سر کوب حصار که  
 کوهی است رفیع و کعبه دیواره بران آباد است بجهت قلعه سرده  
 و فرار داد که خان زمان «واره» با پنج هزار سوار آماده کارزار باشند -  
 و در هر ملچاری که احتیاج کمک بود بی توقف خود را برسانند -  
 و در هر طیاره اطراف و جواب حصار را احاطه نموده و ملچارها

پاورچی و پشت دربی از اندامهای فاسد باز آمده بهول و عهد  
 صافی و پاکد او را بعد از خاوری مطهر شدن گرداند - والا متوجه  
 نمیشد در قلعه شود حاکمان سرعت تمام نظام پور آمده قلعه  
 پورهان را از حوالی وادایا باز آورده - و مانع شدن پورهانویسی ابدار  
 حاکمیت خان بلجپوری عم رندانه را با ضرب سینه سوار داخل  
 قلعه ساخته با استحکام برج و باره پرداخت - و پادشاه کارزار دران  
 شکست خورده

دوازدهم شعبان گروهی از بلجپوریان حوالی لشکر نصرت اثر  
 نمودار گشتند - خان زمان بکهدلوجی و ندره در گذارن که تا سلاح  
 پوشیدن من آنجماعه را بخود مشغول دارند - کهدلوجی و مالوجی  
 و بکهدلوجی و بسونمت راو با دیگر اهل دکن اندظار خان زمان ندره  
 بر مخالفان تاختند - معاهیر جنگ نه گریز کرده و بفوج خود  
 پیوسته بکهدلوجی و همراهانش که غنیم را کم ادکاسته باملدلی تعاقب  
 نموده بودند در آویختند - درین اثنا خان زمان مانند پال دمان  
 بسرعت هرچه نماسندر خود را رسانده کهدلوجی و روقای او را  
 استظهار بخشید - و فریب سه کروه مقهوران را عقب رواند - و بصرف  
 تبع خون آسمان حمعی را رهگرایی ملک عدم گردانید - و اوای ظفر  
 بر افرانده و رخساره همت بر اندوخته معاونت نمود - و چون پیغدن  
 دانست که مانع خان از غنودگی طالع و مستی باد غفلت کالدوه  
 سری بنیاد بهانه بعزم محاصره نظام پور را برای بودن خود برگزید -  
 و لهر اسپ و دلایر همت را با شکرالله پسر خود و تابیدنان خاخباران که  
 با او همراه بودند بموضع مدمه که بهمت کهرکی است روانه ساخت -

و تفتیشچی و دیگر اوزم قلعه داری بآنها برساند از تدبیرات و اشیاء  
خانخانان و دید بایستی اهل ملایم و اهل نیاورد - و سکر  
غله که از بازار آن سیاه رو بقلعه می بردند بدست افتاد - و چون  
اندیشهای تبه آن گمراه بروی روز افتاد از بیم عصیان و خوف سطوت  
غضب خانان کیتیستان براه فرار که شمار خانان نابکار است  
شناخته بمغایر عادل خانیه پیوست \*

چهاردهم رمضان و دوازده و دیگر مقهوران قریب چهار صد تار  
غله همراه گرفته هنگام فرو شدن آفتاب بحوالی لشکر آمدند - تا  
بخیریت خان و سایر بیدج پوریان که بموا بیدید فتح خان در محاصر  
منبر دوت بودند و فتح خان در دادن آذوقه بواسطه قلت آن  
تساهل می ورزید برساند - خانخانان لهراسپ و اوداجیرام و  
بهادرچی و جگراج بنده را تعیین نمود که دسار از روزگار اشرار  
برآورده غله را بدست آورد - و از هر دو طرف جنگ بیان و تفتیش  
فایم گردید - بصف شب رندوله و مرهه و بهلول و ساهو و آکس  
قریب چهار هزار سوار از فوج خود همراه کرده بر بنگاه خانزسان  
ریختند - راوسترسان که خانزسان او را با گروهی از مردم خود  
بمحافظت بند و بار گذاشته بمیلچار رفته بود با راجپوتان خویش  
و تادینان خانزسان دست تهور کشاده بطعن و ضرب برادرزاده  
بهلول ناقبول و جمعی دکنی را از هم گذرانید - و بقیده السیف  
قدم در راهی فرار نهادند - گریختگان بی آرم بعد از سه روز باز  
نزدیک مسکر فیروزی نمودار گشتند - خانخانان تا کین نمود که  
زمین پر از گریوه و مغانک است افواج قاهره پسال بسته برجای

برافراخته بکشایش آن دژ آسمان رفعت که اوج باره آن از برج کیوان  
گذشته و استواری اساسش چون سد سکندر رسوخ پذیرفته و بغزونی  
توپ و تفنگ و ضرب زن و بان و دیگر ادوات آتشباری و توپچیان  
قدر انداز برالسنة روزگار مذکور است که مرا اهتمام بر بستند - و میتوانین  
نقشب و ساختن کوچه سلامت و سرانجام زینده و غیر آن پرداختند -  
فتح خان پسر بی نظام را در کاکوت نشانده چه بر فرق قلعه دولت آباد  
که از فرط استحکام تسخیر پذیر نیست از تنگی جاجز برق اندازانی  
که به پاسداری آن قلعه مقرر اند دیگری را گنجایش نه - خود در  
مهاکوت قرار گرفت - و سایر مردم را در حصار بیرون که بر دور  
شهر واقع شده و بنابر آنرا در ایام پادشاه زادگی اعلی حضرت در مینوی  
که نوبت دوم بذات اقدس فتح مملکت دکن را ضمیمه فتوحات  
دیگر گردانیدند از نهیب مدمات افواج قاهره طرح انداخته بود و  
بدین جهت بنابر کوشش اظهار دارد - جایداد - با آنکه مخالفان به  
سردادن توپ و تفنگ هر لحظه آتش پیکار ملتهب میگرددانیدند  
مبارزان قلعه کشا جان فشانی در راه قبله آمال حیات جاودانی  
شمرده بمساعی جمیله روز بروز نقب پیش می دوانیدند - درین  
اذا یافت بد جوهر سیه سخت که از شقاوت ذاتی باوجود بندگی  
این والا درگاه رشتنه هواخواهی بی نظام بد فرجام را از دست نه  
هشتمی - چون دانست که بعد از سقوط شدن قلعه تمام ولایت بی نظام  
بتصرف اولیای دولت ابد مدت خواهد در آمد نهانی در مدد  
تقویت محصوران شد و دانست که مال کار فاسره و خیم است -  
و جزای کفران نعمت عذاب الیم - و هر چند سعی نمود که آفوقه



چون تائید آسمانی مسمواریه با بهادران نصرت شمار است مخالفان  
 و خیمه اعقاب متهزل گشته رو بگریز نهانند - و در اندام عبور از  
 نهری که در پیش بود گره انبوه از آب تیغ میجاعدان لشکر منصور  
 که بتعاقب شتافته بودند بتش درخ میروستاد - و افواج فائزه قرین  
 فتح و ظفر بمقر خود معاونت نمودند - در بنوا چون بخانخانان خبر  
 رسید که جمعی از تابیدان بندهای پادشاهی که از انتشار مقامه  
 در اطراف و جوانب خود را داشتند گردن انداخته بودند رسانید در  
 ظفر نگار اقامت گزیده اند و بدست هزار نار غله نیزه را بجا است  
 به ترکمان خان تهاغه دار ظفرنگر نوشت که با مرهم خود و جماعه  
 مذکوره گاو و غله همراه گرفته روانه اینجانب گردند - و هرگاه از  
 ظفرنگر برآید آگاه سازد تا نوجی بجهت رسانیدن رسد بکدک او رسیدن  
 نموده آید - ترکمان خان پس از راهی شدن بخانخانان خبر فرستاد  
 خانخانان جمعی از سران پناه را مثل مبارز خان و راو دودا و احمد  
 خان نیدازی و نظر بهادر خویشگی بدعاوندت و مظاهره ترکمان خان  
 روانه ساخت - و چون بوضوح پیوست که ماه و یهاول و فرهاد  
 و نبره های یاقوت مردود باد دیگر مدیران خبر آمدن ترکمان خان و  
 آوردن رسد یافته بآنصوب رو آورده اند - بخانزمان پیغام داد که  
 خاطر از استحکام سلطنت فراهم آورده خود را بکدک او برساند - خان  
 زمان گروهی را بداسبانی سلطنت گذاشته بار او ستروال و دیگر بندهای  
 والا درگاه بحرکت در آمد - پس از وصول بکهرکی متفحصان احوال  
 گزارش نمودند - که گروه بی شکوه که بجانب رسد روان شده اند قریب  
 پنج هزار سوار در باغ چکل تهاغه انجمن آرای یگانه گشته منتظر

خود بایستند - و تا مخافیل شوخی کرده پیش نیایند جلو نیندازند -  
 دلیران معركة اینجا بموجب قرارداد آماده کارزار گشتند - ره نوردان  
 دایره فنا بی ستیز و آویز عیان تافته بهزاران ناکامی نزد یاقوت کافر  
 نعمت و زندوله که متصل نظام پور مترد نشسته بودند رفتند - یاقوت  
 گفت که هر روز خود را نمودن و بانی چند انداخته و برگشتن ابروی  
 خود ریختن است - مصلحت آنست که درینوقت که سرداران لشکر  
 بادشاهی از مراجعت شما خاطر فراهم آورده دایره گزین گشته اند  
 نباید و مردم گزیده مرا با زندوله و خیل او همراه گرفته بچستی و  
 دلیری همت برد نمائید مقابلیر برهنمون یاقوت تیره اختر  
 دو پهر روز بر بنگاه دلیر همت هجوم آوردند - دلیر همت با داوران  
 پیکار پر همت بمقابله ایستاد - درین اثنا سوارى از فوج غنیم که گاه  
 مری می مغزش از باد پندار پر بود بیرون آمده پرتیراج را تهور را  
 بمبارزت طالبند - پرتیراج که در میمنه دلیر همت بود برآمده بار  
 مقابل شد - و چون کار از مواجهه بمصادمه کشید پرتیراج او را  
 بمضرب شمشیر مغر شگاف رهگرای عدم گردانید - زندوله مقهور  
 و ندیرهای یاقوت مخدول و دیگر خاکساران ادبار پزوه از دید این  
 حال قدم جلالت پیش گذاشتند - دلیر همت با همراهان درصدد  
 مدافعه شد - مقارن این حال لهراسپ با فوج خود به پرتیراج ملحق  
 گردید - و باتفاق نایره حرب بباد حمله برافروخته بازوی شهادت  
 بطعن و ضرب پر کشادند

\* بیت \*

سپاه از دو سو جنبش انگیزند \* شب و روز را درهم آمیختند  
 هم باد پایان فوال نعل \* بخون دلیران زمین کرده لعل



شده اند خاندانان فات مرافق و کثرت مخالف را و زنی به راه  
 با همراهان مسلح گردیدند و بختی اوجای اقبال روز امروز حضرت  
 شاهنشاهی مستطیر گشته بقصد سالن متوجه شد. متظاهر کمی  
 سپاه و دروژی دیده بهادران عرصه دلیری را دایره وار احاطه نمودند  
 خاندان ثبات ورزیده از جای بجنبیدند و تکلف نادره اندازان از  
 هر جانب بسر دادن تفنگ و گچال که عمارت از باد لخته است صبح  
 امید اسرار را ندیده تر از سب و بیجور با کامی گردانند - خسارت زدگل  
 از هر طرفی که قدم خسارت پیش گذاشتند مبارزان ظفر به بیدار  
 جان سدار و تدع خون انسان از هم گذرانیدند - و چون از سه بهر روز  
 تا دو گهری شب هنگام زد و خورد گری داشت - و گروهی از  
 سعادتمند سهر بدستی گشتند - و همی بزخمهای عداوت گسل  
 بر خاک ناکامی انداختند - شقارت اندوزان رسنگاری خود را از چنگ  
 شیران عرصه و غا که ازین سعادت منشان بزر بخی پیدای والای  
 شهادت رسیدند و طایفه چهارم حساست را بگونه زخم بداراستند در  
 مرار دایره بباغ چکل نهاده معاودت نمودند - خاندان میدان نبرد  
 دایره گاه ساختند و طریقه حزم و احتیاط سرعی داشته شب به بیداری  
 و هوشیاری گذرانیدند - و بعد ازان که طلوع صبح از افق مشرق  
 ظاهر شدن گرفت - کوس نصرت و مبروژی بلند آوازه گردانیده  
 بایده و بار روانه مقصد گردیدند - گمراهان تپه ضلالت خائب و خاسر  
 از باغ مذکور به صورت کهری راهی گشتند - و از آنرو که پدش سها  
 خاطر دلیران نبرد آزما رسانیدن رسد به سحر ظفر اثر بود بتهامب  
 سقهوران نپرداخته در موضع بن به ترکمان خان بدوستانه - [تقداد]



تعمدات آن دکن اطعام داشت و امید یسکه آنکه پیش از تسخیر دایه  
دولت بی نظامند خال خواهد پذیرفت مانند یاقوت از گهر راه  
مزار سپرد - چون «اوشی» و «رسوخی» را در آن خرد او برهمنونی  
مطالع همراهی او برگزیده بود خاندان آمدند - خاندان هر دو را  
جامعت و اسب و عدل و مدد خرج داده نامد مانیات ماهی ماهی  
در گرم زندگی گردانند :

بدست و همنم دارد دیگر دکان مزار پاشه و دانه سرشت که مکرر  
بهراران باکامی گریخته بودند اطراف عسکر منصور نمودار شده  
قرب پنج هزار سوار برابر ساچار خان زمان و اوداجدرام و راو  
سترسال و دار همت بدان اندازی مشغول گشتند - و دوشوار و پانصد  
سوار که آذوقه همراه داشتند بالایی اوپر کهنه - (ن) برآمدند تا هرگاه  
افواج پادشاهی بجنگ بردارند و با آذوقه را درون حصار  
دفرسندند - خاندان بخاندان و دیگر سران سپاه پندام داد که سال  
بسته بر حاشی خوف پادشاه - و هر چند متعذر سوخی نمایند جلو  
نیدارند - میدان شمارا نخود مشغول داشته آذوقه دایه برسانند درین  
اثناء رندوله و یاقوت مردرد و یاقوت عدا خنده که با گروهی مزار  
اوپر کهنه برآمده بودند ووشی را تعدن نمودند که از راه کهنه  
اوناتس دره که متصل دایه است بزار آمده آذوقه را نزدیک حصار  
ببردند - چون بندهای پادشاهی میدان گهاتی دیواری سنگان بر  
امرا خنده بودند و ساچار مرتضی خان و سده ماول بآن نزدیک بودن

گشتند - و احکامات و چشمتی خود را با آنرا رسانیدند و از دست  
کشادند و از اسب و سوار و خدمت و سایر اسباب و اقدارهای  
غذیه و گزیده و کفایت را که پیش از این را چیده بودند را واده نمودند  
بودند و کفایت گران سکه ها دادند و در دست اهل شهر  
مراهم آورده با عدالت و مودت و انصاف گردانیدند روز  
دیگر دهم خان با سپاه خود از قلعه بندر و از بدن و کاهری آمده جمعی  
را از در پیش که میخواستند بدین فرستاد و این را چاره که  
دست از آنجا بر سده بود بهانه بر آورد - و این را از زمین  
محو گرونی از ابطال بداد آن جماعت ندان نمودند - و مردانها  
بسمعت برق و دای خود را رسانده بضرر آن و نفعی را  
از آن طائفه نهاده که گوی عدم ساختند و این خان به هزاران نامی  
از در و مراجعت نمود - و چون چند روز گاه و بگاه باریدند بود  
شاخه های قرار داده که خاندان لشکریان را همراه در راه برای آن  
که به بدین باشند - و بدین نشان با روح خود نزدیک است از بدین  
تا جماعت که در رتبه و آمدن پس و پیش می شوند گریزی از  
غذیه نرسد - پس از آن که همان زمان با همراهان راه سد و بدین نشان  
بروید که در حوالی اردو بود توقف نمود - و مردان ادراج اقدار  
استراج خبر رتبه های زمان سده و بجانب اهراسپ و دلیر همت  
که با روح خود در سست نظام پرور ایستاده بودند واهی گشتند -  
بمردان خود را به اهراسپ و سایر همت رسانیدند • نظام •  
همه با دل بدین و بدین بدین • زوگ سدان سان خراسان و این  
دنا خدمت پرور شدند - و در راه و مخدولان دیگر چون دریافته اند که

از راجپوتان معتمد شاهانان بود در معرکه بمبرد شرفیات نمایان ازو  
 بوجود آمده بداندی دهد زندگی در داخل - الحام کار دهم و نوح از  
 مهتاب اقبال وزند - و بهلول محلول پندست هزاست نموده بهزاران  
 خوارى و سرمساری رو بگیریز بهان - سپاه اقبال تنگشایی نموده اسپ  
 و آتم بهدار بهندست گردند - و بفرخشی و مدروزی لوای سعادت  
 بر امراهندند - در بنولا اوداجدراام دکمی که از بدشگاه عنایات حضرت  
 خادایی بمنصب والای پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار سواراز گشته  
 بود بدترین مرضی که داشت رخت هستی بر دست - خالخانان  
 جنگ جهنم پسر اورا با وجود صغیر سه هزارمی ذات و دو هزار  
 سوار منصب تجویز نمود تالشکر اوداجدراام متفرق نگردد .

ششم شوال سده سالار خانزمان و نصیربخان و دیگر بندهایی  
 پادشاهی را بتاراج بدگاه مفاهبرکه نزدیک عساکر نصرت مآثر بود روانه  
 ساختند - خانزمان بترتیب اسواج پرداخته خود باراو سترمال و راوکران  
 و چندانی دیگر از منصبداران در قول جایی گرفت - و دلیر همت  
 را با گروهی از راجپوتان منصبدار و تابدیان پدر هراول ساختند -  
 و در برافغار مبارز خان و احمد خان نیازی و احمدان مهمند و سایر  
 افغانان معدن ساخته جرانغار را پیاسبانی نصیربخان و تابدیان او  
 استحکام داد - و باستظهار تأیید آلهی و اعتضاد اقبال شاهنشاهی  
 رده بسته بره نورانی در آمد - پس از طی سه چهار کوه غنم از  
 دست راست نمودار شد - و ستیزی بگیریز آغاز نهان تا اسواج فاعره  
 را بخوف مقید گردانده بنده و بار یأسانی وارهاند - سران لشکر منصور  
 به بهر نیرداخته بموضع ابل و اصل که بدگاه مقهوران بود متوجه



است - من با جماعت مذکوره بتوافق رأی و توجه حضرت خانانی  
بقلمه در می آیم - خانخانان سپس داس را تهور را نیز با گروهی  
از تابیدان خود همراه خان مشارالیه نمود - و او بناچار آمده افواج  
منصوره را پیش انداخته مغفر اقبال شاهشاهی بر سر و جوشن  
هرامت الهی در بر بقلمه دوید - نخست حصار نشینان ثبات  
ورزیده و ممانعت کشوند - و چون بازار جانستانی و سرافشانی  
گرم گردید و گروهی از تابیدان سپهسالار و نصیربخان و دیگر بادهای  
اخلاص سرشت بزخمهای مذکور چهره بر افروختند - و برخی بدایه  
والای شهادت بر آمدند - نصیربخان و نظر بهادر و تابیدان خانخانان  
از جانب رست و راجه بهار سنگ و راجه ساوندیو و سید مالول  
و کشن سنگ و بدن سنگ بهنوری و سنگرام و غیر اینان از طرف  
چپ حمله آورده بقدم جسارت در قلمه بر آمدند - نصیربخان  
بیجاپوری و دیگر متحصنان سختی بشمشیر و خنجر در آویختند -  
آخر کار از استیلاي دلبران قلمه کشا فرار نمود - در خندق قلمه  
مهاکوت پنهان گشتند - و بسیاری از مفاهیر را بدم تیغ مجاهدان  
رزم آرا سپردند - سپهسالار روزگار بکام خود یافته مثل سایر کوش حصار  
موصوف البنیان مرفوع الارکان را که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده  
گزر و عرض آن ده گز است باوجود فنونی ادوات جنگ از بان و توب  
و ضرب زن و زنبورک و بادایج و تفنگ به تدبیرات نبیله و مساعی  
جمیله مفتوح گردانیده با نصیربخان و دیگر گنداوران فیروزی نشان  
دیدن برج و باره حصار پرداخته کشایش مهاکوت را پیش نهاد  
همت ساخت - و تابیدان نصیربخان و راجه بهار سنگ و پسران

درین گیرودار باهمرمان طعمه شمشیر دلیران نصرت شمار خواهند  
گرفتند - بخار ناامیدی در دل شکسته بهزاران خواری قدم درواشی  
قرار نهادند - آخر روز خافزمان مراجعت نموده کهی را بلشکر رسانیدند  
نهم نقیبی که از ملچار خان زمان سرشده بود بپاروت انداختند -  
و مقرر شد که راجه پهباز سنگه با برادران و نظر پهباز خویشگی و  
راجه سارنگه و سید عالول باره و کشن سنگه و بدن سنگه بهدوریه  
و سنگرام زمیندار جمو و نظر بیگ اورنگ و یولم پهباز مستعد گشته  
آخر شب در ملچار خان زمان فراهم آیند - و همین که صبح  
فیدروزی چهره بر فرورد و سپهسالار حاضر گردن بنقشب آتش در زده  
دلوران مذکور بعد از بریدن دیوارها درون قلعه در آیند - با آنکه  
یک گهری از شب باقی برن و هنوز پیکار گزینان جمع نشده بودند  
خطا کرده نقشب را آتش دادند - بیست و هشت گز از دیوار و دوازده  
گز از برج قلعه پدید - و راهی وسیع مفتوح گشت - اما از نارسیدن  
افواج پادشاهی کسی بقلعه در نیامد - درین اثنا خبر رسید که  
شقاوت اندوزان غنوده بخت که بیرون قلعه بقتله و فساد می برداختند  
بانداز پیکار نمودار گشته اند - سپهسالار خان زمان را به نبرد آنها  
تعیین نمود - و چون از ریزش تیر و تفنگ و بان که حصار نشینان  
بر سر دیوار شکسته هجوم آورده سر می دادند جماعتی که برای  
در آمدن قلعه مقرر شده بودند ملچار را پناه خود ساخته قدم پیش  
نمی گذاشتند - و معاهیر بچوب و تخت در سد راه میکردند -  
سپهسالار خواست تا خود پیاده شده بقلعه در شود - نصیر بخان  
گفت که از سران و سرداران چنین سگالش خلاف قوانین گاردانی

سادات را بر حیات پایه فراتر می نهادند و اکثری بوست مدیوانات  
 سرده را هم (مردم) میگرداند بیرون آمده بودند - از آنجا که سه سال از  
 پیش از رسیدن این ادبار زندگان برین قرار داده و اغلب گذشته  
 نصیربخان و مالوجی و راودودا و پرتیراج را از دور بینی و محرم  
 گزینی بیرون خندق گذاشته بود و همیگر داس را با جماعت راجه پوتبه  
 درون آن داشته - همیگر که شقاوت دشمنان بد سائل عادل از کمین  
 بهادران فیروزی سائل نزدیک خندق رسیدند مبارزان درونی و بیرونی  
 با تیغهای خون چکان و سنان آتش سان دوده آلودی را بر دشمنانک  
 هلاک انداختند - مخالفان رستگاری خود را در گیر دانستند و اندک  
 دور و مار هر طرف متواری گشتند - دایران ناموسی جوی آلوده  
 بدست آورده در سایه ریات فتح معاونت نمودند - و چون به اقبال  
 عدو سال حضرت خاقانی آثار کشایش هم اکوت نازر عیب افزای  
 بی راه روان گردید - و داوران جنگار نقیب را پانین حصار رساندند  
 فتح خان خایف گشته اهل و عیال خود را با احوال و انتقال  
 بکلاکوت روانه ساخت - و خود با خیریت خان هم زندول و دوتوناک  
 ناتیه و تاناجی دروید و دیگر بیچاپوریان جریده در مهاکوت  
 ماند - خیریت خان و سایر عادل خاندی که از نایابی انرقه بهتوه  
 آمده بودند و غلبه افواج قاهره را روز بروز در تناید می یافتند بواسطت  
 مالوجی امان طلبیدند - تا پنهانی از قلعه برآمده نزد عادل  
 خان بروند - خانخانان امان نامه فرستاد - و بکلمات وحشت زدا دل  
 انگاران نا امید را مطمئن گردانید - و قریب دروست کس شب  
 بیست و هشتم پس از شهری شدن چهار گزهی جانبی ملچار نظر

شیرخان و سنگرام و چندین دیگر از منصبداران را بجهت محاصره تعیین نموده بمنزل بی نظام که محط و حال سپهسالار بود مراجعت نمود - درین اثنا خان زمان نیز از تقابل لشکر غنیم که بعد از فتح عذیر کوفت مضطرب گشته راه هزیمت سپرد و پرخانه با همسرهای معاودت نمود - روز دیگر سپهسالار از آنجا برآمده در خانه یاقوت کافر نعمت که درون عذیر کوفت نزدیک دروازه مهاکوفت واقع است فرود آمد - و مالوجی و جنگ جیون و برخی دیگر از بدهای درگاه آسمان جاه را بضبط مسلحاری که خود دران می بود تعیین نمود - و قرار داد که خان زمان و نصیریخان و مبارزخان و راوستر سال و راو کرن بیرون عذیر کوفت در مسلحار خود آماده کارزار باشند - و چون خانخانان آگاهی یافتند که رندوله قصد آن دارد که یاقوت تیره اختر و پهلول مخدول و فرهاد بی بنیاد و کهدیلوجی و دیگر مقامات را بصوب بمرار و تلنگانه بفرستد تا اخبار فتنه برانگیخته طرق آذوقه و خزانة مسدود گردانند باشد که تذبذب بی بقواعد عزیمت دلاوران نصرت شمار راه یابد \*

چهاردهم خان زمان و راوستر سال و راو کرن را با جمعیت شایسته تعیین نمود که اگر فساد پیشخان باین اندازة نوردی فرایندش گیرند مالش بمرا داده آذوقه خزانة باشکر ظفر اثر برسانند \*

هفدهم رنداره و ساهو با سه هزار سوار و قریب سه هزار سربازی غله حوالی عساکر گردون متأثر نمودار گشتند - و گروهی از سوار و پیاده نیزه دار و تیرانداز و جمعی از برق اندازان کرناتگی را فرستادند که غله را همراه برده در خانه قی که بیش در پیچ شیر حاجی است انداخته برگردند - تا حصار نشینان که از فقدان غله و عدم قوت

اندیش که رسیده و به درون راه انداخته و به راه  
 گریخت - و به هر یک از این حال مران هر دو را در و اول و این  
 استظهار عسکر و در روزی اثر ورود نموده چنانچه در کار انداخته و به  
 در راهان عاصی و به در کنار روزگار سال خواهی - و به در  
 ادایی پندام آمد و به در هر یک از راهان و به در  
 و به در هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در  
 آید و به در هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در  
 و به در هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در  
 است و به در هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در  
 که هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در  
 و به در هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در  
 گران خواب و به در هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در  
 بهانه لشکر اقبال آورد خاستگان او را امیدوار و به در  
 گردانید - و به در هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در  
 راهی شده بود چون ظاهر نگردد در این وقت و به در هر یک از راهان و به در  
 باطراف در میان تا خبری از مستان ایل ندارد - و به در هر یک از راهان و به در  
 که خزان و به در هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در  
 خبر نامه میخواند که آن طرف شداید - و به در هر یک از راهان و به در  
 و احمد خان نیازی را در ظاهر نگردانده خود بواسطه آوردن خزان  
 و به در هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در  
 واقف گشته آخر روز بر سر احمد خان نیازی که در ظاهر نگردانده  
 فاصله نبود آمده بود و به در هر یک از راهان و به در هر یک از راهان و به در

بهاء و خوشنویسی بر گذرگاه آمدند بستانه فروز آمدند - خاندانان  
 مالوچی و سایر کدندان را فرستاده جماعت مذکوره را نزد خود طلبیدند  
 و در تسایف خواطر متشابه و دایره منسره آن گروه حادث کوسیده  
 خاریب خاندان را با چندین دیگر سامع داده بدین مهمت سپرد -  
 و دو توپاگ با آنها و ندره را به مناسب گذش بر همین بهالوچی  
 حواله نمود تا مراسم ضیافت و مهمانداری بدینهم رسانند - و صباح  
 آن باز با حضور آنها پرداخته فرمان فضا خراش که بخط مقدس  
 در باب ارسال کهک و توجه راجت عالیات بصورت دکن عز صدور  
 یافته بود نمود - و از جانب مهندسها ملک بارگاه موعده لطف  
 و قهر رسانیده گفت - که مضمون مراجع مدرن فاف را رفته خاطرشان  
 عالیشان نمادند - و بگویند که باغجوی غرض پرمندان مساد اندیش که  
 مطمح نظرشان هنر رواج کار و گرمی بازار خود بدست خانه آباد خود را  
 ضراب فهازد - و در مراتب زندگی و هوا خواهی این دولت  
 آسمان صولت طریقه پدر را که سرمدیة رهنمائی اوست از دست  
 ندهد - والا بعد از تسخیر قلعه دولتآباد که باعداد حضور غیبی در  
 اندک زمانی بصیبت اولدای سلطنت روز افزون خواهد گشت اتمام  
 بارش در احمدنکر بسر برده و خان زمان را در دههار و لهراسیت  
 را در دهارون و ددر همت را در پونه و چاکانه گذاشته بتوسیع  
 ایزدی که همواره مقدمه الحاقش این دولت بلند صوات است  
 با عساکر منصوره که بصدمات کوه شکن مکرر بنیاد حیات گروهی  
 از اقصای آن ادبار آثار منهدم ساخته و مابقی را برای فرار انداخته  
 اند بنادیب آن گران گوش بدوش و تنیده مقصدت پدشگان تپاه

در پاسداری او ایجاب این دولت ابد مدت است - و فریب نه هزار  
سوار نیزه گزار در فضای بیرون کهرگی بر قول ناخت آوردند -  
خانزمان به مضمون ( کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله )  
مستظهر گشته با راوستر سال و رار کرن و تلوک چند و برشی دیگر  
که همراه داشت در مسرکه نبرد دلیرانه بایستاد - و از هر دو طرف  
آویزشی سترگ روی نمود \* نظم \*

دو کوه آهنگین از جای بلند \* زمین گفتی ز سر تا پای بخت  
دو لشکر روبرو خنجر کشیدند \* جناح و قلب را هفت بر کشیدند  
تراک تیر و چاک چاک شمشیر \* دریده مغز پیل و زهره شیر  
مقایم پس از زن و خور و بیهوش از آثار ارباب ازو جرات روزگار ناسازگار  
خوبش مشاهده نموده گریزان گشتند - مقارن این حال جگر اچ که  
در فوج چندانول بود از آمدن غنیمت خبر یافته بسرعت اسبچه تمامتر  
خود را بخان زمان رسانید - بخانیل بر بدائی جگر اچ و مانند  
بهادرچی و مبارز خان با قلیلی در چندانول آگهی یافته بقصد تلافی  
گرفته رو بانصوب آوردند - همین که سپاهی سیه بخان نمودار  
شد بهادرچی با مردم خود چون ابر صاعقه ریز ناگه قلب مخالف  
را پراکنده گردانید - درین ضمن مبارز خان نیز رسید - فالت  
اندوزان شکست یافته بهزاران خواری و زاری در اطراف و جوانب  
متفرق گردیدند \*

پانزدهم ذی القعدة خان زمان با بیست هزار کار غله و شش  
لک روپیه نقد و صد من باروت بمعسكر فیروزی پیوست - و از  
فراوانی و ارزانی غله خلائق را نیروئی دیگر بدید آمد - درین وقت

ورزیده گرد نبرد بلند گردانید - درین اثنا راجه بهادر سنگه بکومک رسید - و چون کار از تیر و تفنگ بشمشیر و خنجر منجر گردید گروهی از ضلالت پیشگان بودی عدم شناختند - و بقیده السیف در ستیز صرفه ندیده رو بگیریز نهادند - و خانزمان با خزانه و رسد مراجعت نموده داخل ظفر نگر شد - و از انجا دولتآباد را وجه همت گردانیده برآوردی در آمد - رفدوله و یاقوت و ساهو پس از آگهی برین معنی بیکدیگر پیوسته باتفاق جانب خانزمان روان گشتند - یاند که فرصت یافته دستی بخزانه و رسد توانند رسانید - و سپهسالار پس از شنیدن این خبر نصیربخان و جگرآج را باعضاده خانزمان تعیین نمود - غنیم عاقبت و خیم تا رسیدن اینان هرروز با خان زمان به آهنگ جنگ پیش می آمد - و از فزونی سولت و سطوت مجاهدان فیروزی نشان بهزاران ناکامی رو بر می تافت - بعد از پیوستن نصیربخان و جگرآج بخانزمان با جمعی از دلیران آزمون کار قول شد نصیربخان و راجه بهادر سنگه و ارچن عموی رانا جگت سنگه را با فوج رانا که همراه او بود هراول ساخت و بهادر جی پسر جادون رومی و مبارز خان و جگرآج و چنداول گردانید - و بترتیب وائین شایسته بارسد و خزانه قطع مراحل و طی منازل فرا پیش گرفت - و چون هنگام ره گرائی لشکر نصرت انین فوج هراول و چنداول نزدیک یک گروه از قول دور ترمی بود روزیکه دیگر گزینان ظفر قرین داخل کهرکی میشدند مقاهیر عادل خانیه و بی نظامیه یکدل گشته قرار دادند که تا رسیدن کمک هراول و چنداول کارخانزمان بانجام رسانند - غافل از آنکه حفظ ایزدی همواره



جوهر را همراه گرفته بالشار کران نایان کردند - خانزادان اقبال خان  
 پیدغام داد که چون فتنه پزوهان حوالی مسگر اقبال ظاهر گشته اند  
 باید که زود از اوپرکته فرود آمده به قاتله پرداخت - خانزادان چون  
 بدفع زنبوله و ساهو مشغول بود فرود نیامد - سپهسالار پس از آگاهی  
 آمدن خانزادان را مصیبت ندیده لهر اسپ را با فوج خود تدارک  
 نمود - و جگراج و راودودا و یرتمیدراج را بگفت تا از صاپار خود  
 بر آمده سواره بایستند و دلیر همت را با چند زبان و پانسی دیگر  
 بهاسپانی ساجارهای درون عذیر کوشا گذاشته خود با برخی پیکار  
 گزینان جنگ از صا از قلعه بر آمده بجائی که راودودا ایستاده بود  
 رسید - درین اثنا مردم را که خانزادان آتجماع را بدر کردند  
 بهریت بکمک خانزادان فرستاده بود سیر شد - چون فوجی از  
 مقام بر برابر راودودا آتش حرب بر او رخنه بود به لهر اسپ دور  
 بود سپهسالار با وجود کمی سده توقف نداشت به انبساط مقهوران روان  
 گردید - و مالوجی و پر و جی و راودودا و جمعیست رانا نیز از اقبال  
 آمدند - و باندک ترده غنیم را از جا برداشته میدان نبرد خالی  
 گردانیدند - مقارن این مبارز خان و راجه بهار سنگه و جگراج نیز  
 رسیدند - خانزادان مبارز خان و راجه بهار سنگه را بدعاغب  
 گریختگان فرستاده از احوال سراری و یافوت و عذیر عادل خانی  
 استفسار نمود - و چون خبر یافت که بر لهر اسپ رفته اند با آنکه  
 دو گهزی از روز باقی بود با قلیلی از تالیزان خود و جگراج و مردم  
 رانا بده لهر اسپ راهی شد - درین میان راودودا چقدر اوت  
 ندیده راو چابدا که چندی از خویشان او در هنگام کارزار جان نثار

حکیم حیدر علی نوکر خانخانان که اهتمام فتنه در عمده او بود  
 نزد خانخانان آمده گفت که نقب شیر حاجی مهاکوت انصرام  
 یافته و بباروت انداخته شده هرگاه اشاره روک آتش داده آید - و چون  
 سیصد سالار خبر یافته بود که مراری پندت که رتق و فتق امور  
 بیجاپور در قبضه اختیار اوست از بیجاپور آمده باجمع عادل خانیه  
 و نظامیه در الوره نزول نموده است و قرار داده که سپاه مخالف  
 باتفاق از طرف او برکشته بر لشکر طفر اثر پریزند به پرانیدن قلعه  
 نبرد اخته خانزمان را با مبارز خان و راو ستر سال و راجه بهار سنگه  
 و راو کرن و جمعی دیگر از بندهای پادشاهی تعیین نمود که از  
 دور حصار برخاسته متصل کاغذیوره فرو آید تا راه در آمد مشاهده  
 مسدود گردد - بعد ازان که بهادران نصرت مند نزدیک کاغذیوره  
 رسیدند شب هنگام گروهی از فوج غنیم برآمده برابر عسکر خانزمان  
 بیان اندازی مشغول گشتند - سیصد سالار برین معنی آگهی یافته  
 نصیربخان و لهراسپ را بکمک فرستاد - و چون صبح دمید قریب  
 دو سه هزار باند از پیکار نمایان گشته شوقی آغاز نهادند - خانزمان  
 با دیگر دلاوران جلو انداخته مقهوران را شکست داد - و تا دو گروه  
 تعاقب نموده عنان منعطف گردانید - درینولا خداوند خان رسیدی  
 سالم نوکران عمده بی نظام که در قید فتیج خان بودند از قلعه بیرون  
 آمده خانخانان را دیدند - سپه سالار خداوند خان را بنصیربخان  
 سپرد تا از حال او واقف باشد \*

بیست و چهارم مراری پندت بغزونی سپاه مغرور گشته رندوله  
 و شاهو را با گروه اقویه برابر خانزمان گذاشت - و خود باقوت تیره

سپاه عظیم همواره آورد - و چون گریه و شهادت و شهادت افغانان قتل گوی  
 گردانید - و صدای گریه و آوازی روانه شد در محکم سپهر نیلگون در  
 پیچید - گروه مخالف پای نبات از دست داده فرار برقرار اختیار  
 نمودند - از غرایب اتفاقات آنکه در اثنای گریز - قادیان را جری  
 پیش می آید - و از تنگی راه ادواج ارباب استزاج در حین گذشتن  
 از توزک می افتد - مبارزان عربی شهادت که از عقب می آمدند  
 درینوقت گروهی را به تیغ خون ریز روانه ملک نام گردانیده  
 خود را بیاقوت رسانیدند اگرچه حبشیان بشاری دادند و خود  
 برای محافظت سردار خود اختی ثبات ورزیده آتش قتال مشتعل  
 گردانیدند - اما بهادران نصرت نشان جمعی کذا ازین طایفه  
 ضاله را بگوی نیستی فرستاده بغتة بر یاقوت سرود که در  
 دولت نظام المملکة در علو مرتبه و سرداری لشکر سپهر و عابدی  
 داشت ریخته - و بزخم نینزه و شمشیر کارش بانجام رسانیدند -  
 درین اثنا گروه حبشی ماندن سور و مکس فراجم آمده خواستند  
 که پیکر آن سیه رو از میان برده سرمایه شریف روی خود سرانجام  
 دهند - دلادران نصرت آئین باکامی آن گروه خندان پرتوه کمال  
 حماقت و حماقت کار نموده جسد پلید آن پلید را بدست  
 آوردند - بقیة السیف چون رو بگریز نهادند قریب یلک گروه تعاقب  
 نموده جمعی را در حین فرار راه گرای دار البوار گردانیدند - درینوقت  
 پس از سپری شدن یلک بهر شب نصیرخان آمده بسپه سالار خبر  
 رسانید که ادواج مخالف از هر طرف شکست یافته راه گریز پیش  
 گرفتند - سپه سالار که گوش بر آواز خبر خانزمان و امر اسب دانسته

گفته بودند اجازت طلبید که مقتولان خود را ببرند - سیه سالار چون میدانست که لشکر مخالف بجای ایستاده است و در اطراف جنگ قائم است منع نمود - از آنرو که اجل موعودش رسیده بود حرف سپهسالار گوش نهموده با مالجی به برآشتن جان باختگان مرصه دایری پرداخت - همین که فوج خانانان از نظر ناپدید گشت غنیمت فرصت یافته با گروه انبوه از اطراف برآو دودا ریخت راو مذکور و معدودی که همراهش بود چون راه رستگاری ممدود یافتند دل بر هلاک نهاده از اسبان فروید آمدند و بهر انگلی نقد جان در باختند - و سیه سالار پیش از آن که بمدد لهراسپ به پردازد در اندامی ره نوردی بهشمی از افواج مخالف برمی خورد - و شقاوت متشنان بی آرم را برآه فرار می اندازد - درین ضمن گروهی دیگر از میان جوی برآمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت بد اخترو غنیمت و کهدلوجی درین فوج اند - و مراری با جمعی عقب آن قشون آراسته هرآول را لهراسپ فرستاده است تا او را بجنگ در گریز جانب اینها بکشد - سیه سالار جز نبرد چاره ننیده بهسویت برآو زاده را با به پیکار یاقوت خذالان شعار که در میخانه اشوار تیره روزگار ایستاده بود تعیین نمود - و بجگراچ که از دنبال می آمد گفته مرهتان که بهسرعت خود را برساند تا با اتفاق بر قلب مخالف بنزیم - بجگراچ گفت که چون جری در میانست در عبور قدری درنگ خواهد شد - خانانان با وجود قلت سیه تکیه بر حفظ اپوزدی نموده رایست همت برانداخت و شمشیر سوارشان رنده نشان از نیام انتقام آخته با همریان برقلب

و راجه بهار سنگه و لهر اسب باو پر کتاکه اشد با انهم برك انار  
 نهادهند . و بضمرب ششیر متاهیر را از پدش برده اشته گروهي  
 را بقتل رسانيدند . و جماعه کثیر با سیري گرفته و اسب ببار  
 بدست آورده مظفر و منصور باشکر نصرت اثر صاحبست نمودند .  
 درين روز سپهسالار بعد انقضای یک پهر بهایار رسید . عااول  
 که نزدیک دقشب شیر حاجی مهاکوت برك رفته مقور کرد انید  
 که بدقشب آتش در زند - نتیج شان برین معنی آلهی دادند از فروغی  
 خوف و هراس وکیل خود را نزد خانخانان فرستاد . و بکمال  
 تشمیع و ابتهاال اظهار نمود که چون با عادل خانیه پیدان را پایمان  
 نمودن ساخته ام که بی صوابدید آنها حرف صلح در میان ندارم  
 ناگزیر کس خود را نزد سراری بندت فرستاده از کمپی آذوقه و استیای  
 بهادران قلعه کشا آگاه میسازم . و دکالسه اورا طالب میفدایم . تا  
 باتفاق صلح نموده حصار را بدلیای دولت ابد اعتصام وا گذارم .  
 امروز پیرانیدن قلعه موقوف دارند تا خبری از سراری برسد .  
 سپهسالار چون میدانست که گفتارش فروغی از راستی ندارد و بجز  
 و تسویل میخواهد روز بگذرانند گفته فرستاد که اگر میخواهد که  
 پیرانیدن قلعه امروز موقوف ماند پسر خود را بلا توقف بفرستد .  
 پس از انکه ظاهر گردید که او پسر را نمی فرستد نقشب را آتش دادند  
 و یکا برج و پائنده ذراع از دیوار ببرد . بدهاست جان سپار که انتظار  
 وقت می بردند از توپ و تفنگ و حقه و بان که از بالای مهاکوت  
 پی هم می ریختند هر بر نفاذه بحصار در آمدند . خانخانان مید  
 عااول و سنگرام و یولم بهادر را که بیرون شیر حاجی این روی خندق

پراگنده خاطر بود بشنیدن مرده فیروزی خوشحال گشته از بگرانی  
برآمد جانی که سطوت اقبال عدو مال شهنشاه بی همال مفسد  
آرامی هنگامه نبرد باشد خاقان و قیصر را جز اطاعت و فرمان پذیری  
چاره نیست - چه بجای طایفه سور نهادان مار طبیعت - چه هرکه  
بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی از دایره انقیاد اولیای این دولت  
با بیرون نهاد - دست خوش عساکر جهان پیدا و پامال افواج گیتی  
کشا گشته جان و ناموس خود را بداد فنا داد - مصداق این مقال  
غیرت اشتغال سزا یافتن پیرا و دریا و جادون رای و یاقوت مردود  
و غیر اینهاست - که هر یک در مقام خود گذارش یافته است - و بر  
جویندگان مآثر حضرت صاحبقران ثانی پرتو ظهور میدهد \*

بایست و پنجم چون خبر رسید که سراری بذات از حوالی الوره  
کوچ کرد و پنج کروه به صوب کهرکی شتافته منزل گزیده است -  
خانزمان باشاره خانخانان از اوپر کهنه برخاسته بطرف نظامپور  
نزول نمود که اگر احیاناً آن مقهور باز اراد آید نماید پیش روی  
او داشته باشد - درینولا رندوله و ساهو که سراری ایقان را جانب  
اوپر کهنه گذاشته بود بعد از رفتن خانزمان سرگهائی را خالی  
یافته شامگاه آنجا آمدند - و شروع در بان اندازی کردند - خانخانان  
لهر اسپ را با جمعی تعیین نمود که پائین گهائی بایستد - و چون  
صبح رسید نصیربخان و راجه بهار سنگه و لهر اسپ را با تابینان  
خود فرستان که بالای اوپر کهنه برآیند و به تنبیه و تادیب  
مقتادیر به پردازند و بجگراچ پیغام داد که از راه گهائی که بنگاه  
از نزدیک است برآمده در دفع مفسدان بکوشد - نصیربخان

از ساهومی سیاه رو و نزدیک دوازده هزار هون از بند - چارس از  
 رندوله بتاراج رفت - و سیه سالار از استماع این خبر مسرت افرو  
 مکتوبی مشتمل بر تحسین و آفرین بسجدار خان نوشته اعلام  
 نمود که عیال ساهو را بجعفر بابک قلعه دار کلفه سپرده خود بمسگر  
 اقبال مامور کرد - از آنجا که هنگام پرتاب گشایی تقادیر اپوزدی و  
 شگرفکاری تأکید سرمدی رسیده بود - نتیج - خان از گران خواب  
 غفلت و بیدار بیدار گردیده دریافت - که به نیروی اقبال خاقان  
 کشورستان و تدبیرات مایه خاندانان قاهره دولت آباد، عین قرمبه  
 بتسخیر اوایای دولت قاهره خواهد در آمد - ناگزیر برای پاس  
 عرض و ناموس خود و بی نظام عبد الرسول پسر گران خود را نزد  
 سیه سالار فرستاده التماس نمود که چون باغوامی ساهومی مخدول و  
 تلبیس عالخانده ابلایس طبعیت از مسلک قوم باندگی بیراهه  
 شذافته زمام عاقبت اندیشی از دست رهاشته ام - و مصدر عهدیان  
 و طغیان گشته - امید واریم که بجرایم سرا که ناشی از کمال نادانی  
 و وسوس شیطانی است از درگاه گیتی پناه درخواست نمائید -  
 و یک هفته مهلت دهید که عیال و اطعال خود و بی نظام از قلعه  
 بیرون آرم - و تا انقضای وعده عبد الرسول را که امر اولاد من  
 است برسم نوانز خود نگاه دارید - سیه سالار نظر بر عجز و بیچارگی  
 او ایمن داده عبد الرسول را پیش خود نگاهداشت - و چون نتیج  
 خان بجهت برآوردن اسباب و عیال بار بردار و مدد خرج استدعا  
 نمود - خاندانان فیدان و اشتران خود را با پانصد چنار و ده لک و پنجاه  
 هزار روپیه نقد از سرکار والا بار داده برگذاشتن قلعه تأکید نمود -

مسلحان داشتند تعیین نمود تا اندرون قلعه مسلحانها بر افراخته شرائط  
 هوشیاری بجا آرند - و چون آخر روز سراوی و سایر عاملان خانیه  
 خبر فتح شنیده از طرف جمار بتکری باز نمودار گشتند - سپهسالار  
 خان زمان و نصیر خان و گروهی دیگر را باستیصال آنها روانه  
 ساخت - افواج قاهره با غنیمت آرا گشته اختی بختک بان و  
 تفنگ در آویختند - و همین که سه چهار گهری از روز باقی ماند  
 دلیران رزم پیوست بران تپاده کار ریخته باندک تیرد از میدان راندند  
 و برخی از اسب و آرم مقاهر بدست آورده بعسکر فیروزی  
 معاونت نمودند - درینولا پسر محمدا رخا نظام الملکی که بلقب  
 پدر ملقب بود و اظهار هوا خواهی و دولتخواهی میدنمود برهنه شوی  
 بخت بیدار از قلعه نباتی که محل اقامت او بود نزدیک قلعه کالده  
 است بقلعه کالده آمده سپهسالار را پیغام داد که قلعه نباتی بهر که  
 اشاره رفته حواله نموده خود را پیش شما برسانم - خانخانان گفته  
 فرستاد که چون بنه و یار ساهو و زندوله در بیضاپور است اگر بالفعل  
 خون را بانجا رسانیده کاری تواند ساخت مشمول مذاکرات شاهنشاهی  
 خواهید گردید - محمدا رخا بمعاونت یاروی خود را به بنگاه آن  
 ستاره موختگان بی آرم رسانیده دست نهیب و غارت پر کشاد - و  
 چون بد اندیشان این دولت خدا داد بدست خون ابواب مفسران  
 میکشایند و پدای خود راه خدایان می پیمایند اتفاقا زن و دختر  
 ساهو که با خزانه و اسباب در همان نزدیکی از جلدیر به بیضاپور  
 آمده بودند بدست محمدا رخا افتادند - و جز این قریب چهار  
 صد اسب و یک یک و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس



بنا به حدیثی از ائمه اطهار (علیهم السلام) که در باره این صحنه در پیاده  
 پناه آه حق آنکه روز افزون است روزی روزی اندازه این  
 آسمان تخیال که نام و نام آن دیوگر و ده اراکه است و امروز  
 دهولذات استوار دارد و طبعه سنگی است بر فلک کشیده و دور آن که  
 از بلعه قالیچ که بآب رسیده تراشیده چنان صاف و صاف است  
 که گذار صحر و مدار بران دشوار است پانچم راز کرم سحر است - و  
 از فاعش صاف و چهل ذراع - و گرد آن ششای سحر و چهل ذراع  
 سحر و ارضای - و در سحر و ارضای - و در سحر و ارضای - و در سحر و ارضای -  
 راهی تاریک و صاف و در چوین راه اراکه در روز و در چوین ذراع  
 نور دیده و ارضای - و در ارضای - و در ارضای - و در ارضای -  
 پانچم کوه دروازه است آه - و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 درون حصار و سحر و ارضای - و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 دموه اند که اگر صحر و ارضای - و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 امروز نا از است حرارت راه در سحر و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 کشایش و ارضای - و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 کارگر است - ارضای - و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 بکنگره و ارضای - و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 آسمان و ارضای - و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 بلند صواب و ارضای - و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 در سحر و ارضای - و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 ملک و ارضای - و ارضای - و ارضای - و ارضای -  
 است چنان روت و ارضای - و ارضای - و ارضای - و ارضای -

و فتح خان مهالده قلعه در سیه سالار ارسال دادند و چون به درون آوردن  
 احوال و اقبال برن داشت - سیه سالار گروهی از ده پیران خود بنظر  
 و استبدادی ابواب حصار مهر کرد - و فتح خان دل از فاعه درگروانه روز  
 دوشنبه روزهم دی ایستاده مطابق سیم تیر با بی نظام و همگی  
 انواع و اواعی درون آمد - و حصون تسعة دولت را که از اجمله  
 پنج روزی زمین است و چهار در قلعه کوه ناتوب بسیار و سایر اسباب  
 قلعه داری از سرب و باروت و حقه و دان باولدانی دولت فاعه را  
 گذاشت - سیه سالار دیگر دانه های پادشاهی به ناسایی قلع ده گاه  
 که در دلدی و حصانت با ده فلک ابدازد پرداخته بقاره سادمانی  
 نداشت - و خطبه و دروزی بنام گندی امروز پادشاه تخت و دبهیم  
 پادشاه هفت اولدم بلند آوازه گردانند - زمایه و زمایان مواسم  
 نهاند و مبارک باد نهدیم رسانده بر بان اخلاص ادا نمودند « نظم »  
 که یارب بدین ساه صاحبعران « که آراست گندی با من و امان  
 بفائی زیاده از اندازه بخش « بهر لحظه انش دولت تازه بخش  
 همه کام اورا برادر بخش « به بخش میان احیدیاچی بخدر  
 چون افتاح ابن معمل منیع که آسمانه و صورتش با عذر آسمان  
 هم عذر است - و ساکنانش از بیم حوادث در امان - و برق آسپایی  
 بدست باری رباح عواصف بنروژه آن دروازه رسد - و وهم تندرگام  
 بدیامردی ایستاده دوریدن پدرا من آن ندارد گشت - از مائراقبال  
 خداداد اورنگ آرای جهانبدایی است - و مفاخر دولت ابد میعان  
 حضرت صاحبفران ثانی - و نگارش آن بر دوشنده و لبع ابن سلطنت  
 والا مرتبت ناگزیر - بد بران محلی از احوال این حصن حصین.

فلک را رخ از رفعت پایه اش « دیدم است از اندک سازه اش  
 شرف را بود خادکش در نظر « ز فکر خرد « اندک نه شاد تر  
 بود مملکت را عروس این حصار « که پایش بود از شرف در نگار  
 از آنجا که کار پردازان قضا و قدر ظهور هر امری را بوفای خاص و  
 شخصی مخصوص باز بسته اند فتم این قاعه « دشوار کشا بزمان  
 میمنت نشان دوات بلند مرتبت حضرت صاحبقران کائنات و اسم  
 سامی اورنگ ارای جهانبنانی « موقوف ساخته بودند « هر چند سلاطین  
 ماضیه و خواتین بالیه مخصوصاً حضرت عرش آئینانی « سامی جمیله  
 بکار داشتند اثری بران « مرتب نگشت « ایند « پستانه همواره « صیبت  
 قاعه کشائی و عالم آرائی حضرت شاهنشاهی را تا فلک دوار است  
 و کواکب سیار « در ربع « سکون « سایر و دایر داران «

و چون بدست و ششم ذی الحجه مطابق روز تیر از ماه تیر  
 مرزده این فیروزی از عرضه داشت « پهل سالار بسمع « مبارک کدشاه راه  
 بشایر بان رسید « خاطر اقدس انبساط یافت « ملتزمان سر « خلافت  
 را گلدسته شاد کامی بدست افتاد « ندایش ایند « تقدیم رسید «  
 نویت کامرانی فرو گرفتند « طایفه نصرت گوش امروز جهانیان  
 گشت « گیتی خداوند خلعت خاصه با ندری و شمشیر مرصع و  
 دو اسب از طویل « خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین « طلا  
 و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و جل « خمد زر بفت و ساده فیل  
 برای خانخانان « و خلعت و اسب از طویل « خاصه با یراق طلا و فیل  
 خاصه برای خانزمان « « محبوب سید لطف علی بهکری عزایت  
 نموده ارمال داشتند « و نصیرخان را نیز خلعت و اسب از طویل «

قسطنطینی منطبق بروی کار آمد - چنانچه - پهر برین از بام تا شام بقصر می  
 قانع بود - و آنرا از طمع گرسنگان زیر زمین پنهان میکرد - و از  
 شام تا بام بگردان ساخته بود و آن نیز از چشم مردم زخم محقق میدید -  
 و از آن وبائی که تمام آن ملک را فرو گرفت پدید آمد - چنانچه  
 هیچکس بتجهیز و تکفین نازنینانی که بنار قدم بر زمین می گذاشته  
 اند نپرداختی - و بعضی قبور مستورات را که دیده خورشید و ماه بر  
 طلعت شان نیفتادی در پرده نکردی - و از آن خوابی عظیم بآندیار  
 روی نهاد - و چون آذوقه قلعه نشینان تمام شد - و امید غله چه از  
 فقدان محبوب و چه از محاصرات متوالیه عساکر نصرت متأثر پیش  
 از رسیدن خانخانان نماند - و درین اثنا خان خاندان نیز با فوج قاهره  
 در رسید - فاگزیر با اضطراب و اضطراب که همواره نصیب پادشاهان  
 این دولت روز افزون باد افتاده قلعه را با ولایای سلطنت سپردند -  
 هر که بدیده قدرت بدین و نظر خبرت گزین این حصار استوار را به  
 بیند - بقرین داند که از آثار بشر نیست - نه نیروی اینان بکندن و  
 تراشیدن آن وفا کند - و نه عمر اینجماعه بانجام آن اکتفا - همانا  
 این اثر اسم پیشین است چنانچه کلام غیر مخلوق در فکر قوم صالح  
 علیه السلام بران ناطق است - و گنوا بدستون من الجبال بیوتی -  
 یا عقاریب بحکم سلیمان علیه السلام این کار دشوار و صنعت استوار را  
 پائیم و عانیده باشند - حاجی محمد جان قدسی که بمناقب طرازی  
 این دولت فزائیده و بمفاخر پردازش این اقبال پاینده کامیاب است  
 این چند بیت در وصف قلعه مذکور گفته \* نظم \*  
 حصاری که مثلش ندیده است کس \* بود قلعه دولت ابد و بس

گردانید . و بطرف دیگر درآمده از خانه که در آن جا پذیرا بود با آنچه  
از برهانپور و حوالی آن بطالب او درین هنگام رسیدند مردم دان -  
مخلافی از مسرت بفرمانبردگرا نیدند - و مقامهیر عادل خانیه بفرمان  
یاس و یاس مراجعت نموده بدولت آباد رفتند - و چون میدانستند  
که در قلعه آذوقه کمی پذیرفته است و خان دوران با قلبایی  
بمحافظت آن می پردازد در دیوار سلطانهائی که گذران مساکر  
گردون مآثر بر افراخته بودند و هنگام برآمدن نیاید اخته فرود آمدند  
و قلعه را محاصره نموده جنگ و پیگار آغاز نهادند - خان دوران  
انتظار کوهک نبرده دیگر از قلعه بیرون آمده چپقلشهای مکرر  
بر روی کار آورد - و از آنرو که بحسن ساوک از رویای حوالی  
دولت آباد مطمین خاطر بوده غله میروسانیدند در اثنای قبال از شهر  
آذوقه مستقیم نکشیده - مخالفان را بعد از شبان این خبر اوایل  
میسرم با رسید بسیار بصوب دولت آباد راهی گردید - و خان دوران چون  
دریافتند که درین سعی بیجا غیر از آن که شرمساری خود را بباد  
فدا بر دهند کاری نمی توانند ساخت - و آوازه آمدن خانخانان نیز  
تزلزلی در قوایم عزیمت ایشان انداخت - دور قلعه را گذاشته براه  
نامک و تربنگ که در حوالی آن بان گنگا درین ایام پایاب بود  
و در اطراف غرق آب درآمده بکام ناگهی ره سپر فرار گشتند -  
خانخانان ده هزار کاوغله که همراه داشت در قصبه ترمی دلو بخانزسان  
حواله نموده تا ده گروهی دولت آباد رسانیده محسوب جمع بقلعه  
بفرستد - و خود ببرانپور رفته جماعه را برگماشت که بدیدبانی  
فلج خان که از عقل دور اندیش بهره ندارد و بی نظام از مسرعت

خاصه با زمین مطلا و فیل از حلقه خاصه فرستاده بوالا خطاب خان  
 دورانی و باضائه هنری هزار سوار بمنصب پنج هزار پنج هزار  
 سوار سرافراز گردانیدند - و دیگر بندها که درین مهم مصدر خدمتی  
 شده بودند بقدر مرتبه نوازش یافتند - و میدتی سنگه را با راودود را  
 که در وطن بود با ارسال خدمت و منصب هزار و پانصدی هزار  
 سوار و خطاب را و مفتخر گردانیدند - و چون بعد از کشایش هزار  
 سپهسالار خواست که برخی از بندهای اخلاص شعار را بخدمت قلعه  
 بگذارند - و خود بی نظام و فتح خان را همراه گرفته بصوب برهانپور  
 بشتابند - و اکثری از رهگذرانکه لشکر فیروزی در مدت محاصره  
 قلعه انرا رنج و تعب کشیده بود همواره با بیست هزار سوار  
 بیجاپوری و نظام الملکی بکارزار پرداخته و آذوقه نیز کم شده از  
 تکفل این معنی سر بر تافتند - خان دوران که بفرزنی خدمت  
 شایسته مورد مایات خاقانی است از اخلاص خاص و حساست  
 راسخ پذیرای این خدمت گردید - خانخانان او را با سید مرتضی  
 خان و جماعه دیگر از منصبداران در قلعه گذاشته بجانب ظفر نگر  
 راهی شد - در اثنای راه نوردهی مخافیل بیجاپور هر روز بچنگ و پیکار  
 پیش می آمدند - و جمعی را بکشتن داده بهزاران خواری و ناکامی  
 میگریختند - از انجمله تاناجی دوریه که سر آمد گروه شقاوت پرور  
 بود آتش انروز جهنم گردید - پس از رسیدن افواج قاهره بحوالی  
 ظفر نگر سراری و سایر بیجاپوریان فرهاد پدر رندوله را فرستادند -  
 باشد که بوساطت او ابواب صلح مفتوح گردد - سپه سالار از اطلاع بر  
 هیئت سازی و مکر پردازی اینان فرهاد را بی نیل مطلب بر

و مشورت و کمال با اصفیاء آن کفر کز زبان ضلالت کمر با نظر پادشاه اسلام  
 پیروز آورند . . خاقان دین نواز کفر گداز بار بایست شریعت فیهان داد  
 که نخست آن گروه شقاوت پیژده را براه قویم هلاک محمدی و شارع  
 مستقیم دین احمدی خوانده باقاعان احکام اسلام تکلیف نمایند -  
 برخی که توفیق اشرار این شرف یافتند بقبول دین مواب آئین مورد  
 مراحم شهنشاه حق آگاه گشتند - بدیشتی را که از رسوخ جهالت  
 و وثوق ضلالت سر از ادراک این دولت باز پنهانند با امر قسمت  
 نموده حکم فرمودند - که این طایفه نگه داشته گردار را محبوس و  
 معذب نگاهدارند - هر که برهنمونی تویش باسلام گراید بهر نفس  
 مقدس رسانند تا از برای او اوقات گذار مقرر فرموده آید و هر که  
 این شرف در نیابد همواره محبوس باشد - چنانچه انشری از زبان هر  
 حبس بجهنم پیوستند - از اصفیاء هر چه تمایل انبیا علیهم السلام  
 بود حسب احکم در آب چون افکند باقی را در هم شکستند -  
 درینولا به پادشاهان هاسی والا اقتدار و امرای عده حضور باین هم مال  
 خلعت بارانی عنایت شد - راجه رایسنگه والد بهار راجه به عنایت  
 فیل سرفراز گردید \*

بیدست و ششم فیروز خان ناظر محمل را بهرحمت فیل و خلیل الله  
 خان را باضافه پانصد بی دویست سوار به منصب هزار و پانصد  
 پانصد سوار - و امانت خان برادر علامی افضل خان را به منصب  
 هزار بی صد سوار از اصل و اضافه بر نواختند \*

روز سه شنبه دهم صفر مطابق بیدست و پنجم ارداد از ناساز  
 گاری هوای برسات عارضه تب و گرانی مریضت تغیر مزاج معلی

نیکو از بد باز نمیداند بپردازند - میدان بفسون دیو نفسانی و فنون  
 عمل نادانی مصدر امری گردند که صورت دفع این ناقص خردان  
 شود - چون خان دوران با تأییدان خود در کشایش این هصار تعب  
 بسیار کشیده بود از فزونی عاطفت یرلیغ قدر نفایذ پندام او شرف  
 مداور یافت که قلعه را بمرتضی خان سپرد و خود بمالوه که صوبه داری  
 به او متعلق بود رفته چندی بدیاساید - خان دوران مرتضی  
 خان را در قلعه گذاشته و زری که از خزانه عامره با خود داشت  
 برای ناگزیر قلعه بمشار الیه داده فروز آمد - و روانه مطالب شد -  
 درین ایام از عرضه داشت راجه بهارته که بحراست تلنگانه معین  
 بود بعرض ملتزمان بارگاه خلعت رسید که بولا و سیدی مفتاح که  
 با سه چهار هزار سوار در قلعه دیکلور ( ن ) اقامت داشتند از  
 استیلائی دلبران معرکه هیچا قلعه را وا گذاشته ره گرامی فرار گشتند  
 و مبارزان لشکر منصوره گروه انبوهی ازین طایفه خدلان پزوه در اندازی  
 گریختن مقتول و مجروح ساخته عیال بولای مقهور را بایک فیل  
 بدست آوردند - و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد \*  
 در عشره اولی محرم ده هزار روپیه برسم مقرر با صاحب  
 نیاز عطا شد \*

یازدهم عزایت الله ولد قاسم خان و بهادر گندبو بتقبیل عتبه  
 فلک رتبه سر برافراخته عزایت الله دو فیل و بهادر سه فیل برسم  
 پیشکش گذرانیدند - و از اسیران فرنگت چهار صد آدم از مرد و زن



افواجی که اخراجات این ملک سی روز از آن از قدرت برادران شاهانه و  
 قلات آنرا که محضت آموخت و رنج فرسودگشتیم و سی دیگر از اینها را  
 پرداخت - اگر یکی از پادشاهزادگان که از پادشاه را با ساز و  
 سامان شایسته از خزانه و توبخانه و دایران رزم پاره و پیلان کوه شکوه  
 باینصوب تعیین فرمایند - امید است که بمقام انبیا محضرت  
 خاقانی ولایت بلخاپور در حیطه تصرف اولیای دولت روز افزون  
 هر آید - خاقان گیتی بدان روز یکشنبه بیست و دوم شهر دهر  
 مطابق ششم شهریور بعد از گذشتن ده زمینی - اختر برج سلطنت  
 پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر را که هفتصد و بیست و نه  
 روزیانه می یافتند بخامت خاصه با نادر می طایفه و نادر می سرمد  
 با پهلوان کتاره و شمشیر مرصع و منصب والی ده هزاره ذات و  
 پنجاه هزار سوار و عنایت عام و نقاره و توسان و طوغ و نور اسب از  
 طوبیله خاصه یکی با زمین مرصع و دیگری با زمین عالی «مفتاکر» نبال  
 از حلقه خاصه با یراق نقاره و جل منجل زربفت و سده فیل و رتبه  
 و انعام شش اکس روپیه نقد بلای پانگی بخشیده با پیلان آسمان  
 نهاد و اسپان تازی نژاد و سلاح و خزانه بسیار و اشکر جرار بآنصوب  
 رخصت فرمودند - و در حین رخصت فاتحه فیروزی بر خواندند -  
 و از شمول عاطفت و وفور شایستگی حکم شد که از در دولتخانه بر رتبه  
 سوار شوند - و نقاره شانسانی نواخته روانه گردند - و از اسرا و  
 منصوبداران سید خالصان و راجه جیسنگه و راجه پتهانداس و الله  
 ویردی خان و رشید خان انصاری و خواص خان و سادهور سنگه و  
 راورتن و قزلباش خان افشار و سید عالم پاره و چندین من پندیه و

گشته جهانی را در اضطراب انداخته از بارگاه خلافت انواع خدیرات  
و اصناف مہرات بتقدیم رسیدند - نیازمندان درگاه اینرسی دست دعا  
بپنجرخ برین برداشته پیشانی ابتہال بر زمین گذاشته صحت ذات  
اقدس و تندرستی شخص مقدس را کہ

سلامت همه آفاق در سلامت اوست

از شفاخانہ غیبی مسالت نمودند - پس از سپری شدن سه روز  
مزاج و ہاج اعتدال پذیرفت - پوشکان عیسی دم کہ بدوام حضور  
اقتنای سعادت و استیفای برکت مینمایند از عطایای پادشاه جبرہ  
کستری خلعت یافتہ بانعام مبالغ گرامند دامن امید بر آوردند -  
نواب مہر قباب خورشید احتجاب ملک ملک آیت بیگم صاحب و  
دیگر مستورات شہسب عسکرت و مجتہدات تنق عفت پنجاه ہزار  
روپیہ و پادشاہزادہای بخت بیدار و نوئیذیان اخلاص شمار یک لک  
روپیہ برسم تصدق گذرانیدند - ازین مبلغ یک لک روپیہ بمسکین  
و پنجاه ہزار روپیہ بمسکینات عنایت شد \*

ہزادہم سید خان صوبہ دار الہ آباد باسلام آستان سلاطین  
مطابق سر برافراختہ ہزار مہر بصیغہ نذر و برہی موضع آلات و طلا  
آلات و دیگر اشیا بعنوان پیشکش گذرانید - و بشرف پذیرائی رسید \*

فرستادن پادشاہزادہ والا قدر محمد شاہ شجاع

بہادر بصوب دکن و ذکر وقایع دیگر

چون از غرایض خاندان مکرر بعرض باریافتگان حضور رسید  
کہ کشایش حصار دولت آباد پاس تمام در دل دکنیان انداختہ - و



راجه روز ازون و بهیم را تهر و راجه رام پاس مروری و دکه ساز خان  
 و امیر خان و خلیل الله خان و کرم الله ولد امیر خان خان بهادر  
 و حهالی راجه امیر خان مرزونی و حهالی سور و سرزه خان و دیگر  
 و اوران جیدکار و حهالی داران : هاست دبار و هزار اهدی و هزار سوار  
 در انداز و بداد و دبار از تعجبی و کمالدار در ملازمت آن گوهر  
 اکمل خلافت مرخص گساخت - و امیر خان بهرحمت خلعت  
 خاصه و اسب از طویله خاصه با مراف طلا و قفل از حلقه خاصه با  
 صافه ویل و راجه جیدمکه و راجه پتالاس بهمنیت خلعت خاصه و  
 اسب از طویله خاصه با زن مطلا و الله ویردی خان و اصالت خان  
 و خلیل الله خان خلعت و اسب - و بهضی بهمنیت اسب - و  
 برقی بهرحمت خلعت - مفتخر و مهابی گردیدند - و اصالت  
 خان از اصل و اضافه بمذهب هزار و پانصدی قوت و پانصد سوار  
 و خدمت بخشیدگی این اشکر سر بلندی یافت - و دهم که  
 بیست و پنج اک روپیه از خزانه بجهت مدد داری بهاصداران و  
 مشاهیر اعدیان و برق اندازان و غیر آن همراه فرستادند  
 بهم ربح الاول صادق خان میر بحسی پند اپیدن الدوله از  
 جهان فانی در گذشت - اعلی حضرت از عموم راجت و بنده نوازی سرور  
 جو بار سلطنت پادشاهان و محب داورنگ زب بهادر را برای مفاخرت  
 اخلاقی خصوصاً پسر کلان او جعفر خان که بحسن عقیدت و لطیف  
 خدمت منظور انظار شاهنشاهی است بتعزیت مرستادند - و حکم  
 شد که بفرونی الطاف خاندانی تسلیم بخشیده او را با برادران بشرف  
 بساط بوس مشرف گردانند - پس از آن که جعفر خان با برادرانش

موتور فایر عاطفیت ملکانه بر حال او انداختند . و در سالک بندگی در تمام  
جهان پناه منظم ساخته به نهایت خلعت و در لک روپیه سالانه  
مفتخر گردانیدند - و اسباب و اموال او را باز گذاشتند - و هر چه  
به بی نظام تعلق داشت بمرکز والا ضبط شد - پرتیخان با داده  
نشده سوار بمنصب هزاری هزار سوار - و عبد الرحمن و  
صادق خان بخدمت بخشگیری احداث سرافراز گردیدند \*

### نگارش وزن قهری

روز شنبه یازدهم ربیع الثانی سنه هزار و چهل و سه مطابق  
بیست و سیوم مهر ماه مجلس وزن قهری اختتام حال چهل و سیوم  
و افتتاح چهل و چهارم از سنین عمر جاوید طراز بآئین مرسوم تشریفیه  
یافت - آن جهان کرم بطلا و دیگر اشیای مرسوم منجمله آمد - چون  
مقرر گشته که تا پادشاهان های والا گهر را بخدمتی مامور نگردانند  
منصب ندهند - چنانچه به درة التاج سلطنت مسجد شاه شجاع  
بهادر پس از دستوری بهم دکن منصب عنایت شد - همین روز  
خلافت بآئین دیگر بخدمتگذاران دکن که بتفاوت درجات برزیانه  
سر بلند اند تا این تاریخ هزار روپیه روزانه می یافتند - لیکن از آنرو  
که جمیع امور این سلطنت بر وفق اقتضای خرد دور بین است -  
درین روز مرسوم آن بیدار بخت را که باخلاق پسندیده و اطوار گزیده  
در ضمیر خورشید نظیر اورنگ آرای جهانبانی پیش از دیگر  
اخلاف جا دارند - و خاقان مهربان بدورمی ایشان رضامند نیستند -  
بمنصب والا دی دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و علم و فقاوه

و بیستون سرفهم بسیار فراهم آمده بودند بر دوازده هزار روپیه مقرر  
هشت هزار روپیه دیگر افزودند :

چهاردهم سیف خان را بعد از استیلا و اسیر از طویله  
خاصه با زمین مطلق نوازش فرموده بصوبه الهاباد که در عهده او بود  
دستوری دادند :

بیست و چهارم خان دران از مالوه آمده باستراز سعادت ملازمت  
مستقیم گشت - و هزار اشرفی به صیفه نذر گذرانید - مذکور زمیندار  
کنور نیز باستلام متببه والا سر برافراشت - بر اجه بخنداور پسر راجه  
راجه سنگه که خواهده که از ضلالت کفر رهائی یافته بسعادت اسلام رسیده  
است خلعت و دو هزار روپیه نقد عداوت فرمودند :

اسلام خان که پس از تغیر حکومت گجرات محکم اقدس از راه  
بجست آوردن بی نظام و فتح خان و امروال اینان به برهانپور رفته بود  
بیست و هفتم شرف آستان بوس دریافت - و هزار مهر بعنوان نذر  
و جواهر و سر صمغ آلات و تزیینات گجرات که قیمت همه یک لک روپیه  
باشد بر رسم پیشکش بنظر انور در آرد - و بی نظام و فتح خان را که  
مهابت خان خانخاان با غنایم قلعه دولتاباد همراه او روانه درگاه  
معلی ساخته بود حاضر گردانید - بی نظام را بسید خانجهان حارس  
قلعه گوالیار حواله فرمودند - و فرمان شد که چنانچه بهادر نظام الملک  
که در فتح قلعه احمد نگر اسیر اوایی دولت قاهره شده بود در  
قلعه مذکور محبوس است بی نظام را نیز دران قلعه مقید دارد - و از  
مجرم نوازی نقوش سنیات فتح خان با آنکه از شقاوت فطری و  
واژونی طالع مکرر مصدر حرکت نموده شده بود بزال عفو شسته

بهائیه سب هزار و پانصد تن ذات و هشت صد سوار و قاضی " شمس  
 سعید کرهرودی که از تنیدر سکرستان بدیوانی بدوالت رتیب ...  
 سرپا شد گشت ... بمنصب هزاری دوم سوار ممتاز انداختند .  
 و خلافت دیوانی سوار " بهان بود خلافت بمنصب دیوانی  
 یافتند - و داروغگی داغ و تصدیق منهداران از تغییر قاضی " سعید  
 سعید کرهرودی بنزین الدین علی برادر اسلام خان " نفوذ فرمودند .  
 چون بعرض " قدس رسید که از دلائل تبیینی فی الجمله گران  
 در سال حال از سبب عمر ابد طراز ظاهر میگردد - از انرو که تصدیق  
 عقلا و نقل با عرض رد آفات و دفع نعوذات است - ذات اقدس را بطلا  
 وزن نموده مبالغ همسنگ باهل استعلاق دهند - بفایران بیست و  
 هشتم ربیع الدانی بار دیگر این جهان افشا که همواره به فضل و  
 عطای اموال جهانیان را از احتیاج برسی آرد بزر سبب سنجیده  
 آمد - و مبالغ بمستحقین مرحمت شد - و از آنجا که حفظ ایندی  
 شامل حال این سرمایه امن و امان است درین سال مکروهی بوجود  
 همه سود نرسید - همانا این کلات از انار تصدیق بود یا صدق هدایت  
 کذب المنعمون و رب الکعبة ظهور نمود :

• سالخ ماه نوبتخان از اهل و اضافه بمنصب هزاری ذات و  
 هشتصد سوار سرافرازی یافتند :

هفدهم جمادی الاولی موکب جلال قرین دولت و اقبال از  
 دار الخلافت اکبر آباد بسیر و شکار روهتاس و باری متوجه گردید -  
 شاه بیگ خان باضافه هزاری سوار بمنصب سه هزاری سه هزار  
 سوار - و اهتمام خان باضافه هزاری ششصد سوار بمنصب دوهزار

و تومن طوغ و آفتاب گیر و خیمه سرخ که جنر پادشاهزاده‌های  
دیگری بمنصب آن مرخص نمی‌گردد - سرفراز ساختند - و سرکار  
حصار را که حضرت فردوس مکانی در آغاز چارس مبارک بر  
سریر سلطنت هندوستان بهشت نشان در تیدول حضرت جنت  
آشیانی عنایت نموده بودند - و آن حضرت در عهد دولت  
خود حضرت عرش آشیانی و همچنین حضرت عرش آشیانی  
حضرت جنت مکانی و حضرت جنت مکانی حضرت صاحبقران  
ثانی ادام الله تعالی ظلال عاطفته علی رؤس الاقصی والادانی ارزانی  
داشته بجاگیر آن اختر برج سلطنت مقرر فرمودند - و فوجداری  
سرکار مذکور بمحمد علی بیگ خویش قلیچ خان مفوض گردید -  
اسلام خان را بخلعت خاصه برنواخته از پرورده نوازی بوالا پایه  
بخشیدگی اول رسانیدند - بخشی ممالک گذارش تاریخ مینماید -  
خان دوران صوبه دار سالوه بمرحمت خلعت خاصه و شمشیر خاصه  
و اسب از طویله خاصه با زین مطا و فیل از حلقه خاصه باند پایگی  
یافته بخدمت پادشاهزاده جهانگیر محمد شاه شجاع بهادر دستوری  
یافت - راجه بهارته بندیده باضاوه پانصدی ذات و پانصد سوار  
بمنصب چارهنزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار - و از اصل واضائه  
جان نثار خان بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و پانصدی  
ذات و هزار و پانصد سوار - و مکرمت خان که بخدمت فوجداری  
نواحی دار الخلافت اکبرآباد سرفرازی یافته - بمنصب دو هزار  
ذات و هزار سوار - و شریف خان بمنصب هزار و پانصدی ذات و  
هزار و دویست سوار - و سهراب خان ولد آصف خان جعفر بیگ



بسم الله الرحمن الرحيم

## آغاز سال هفتم

### از دور اول جلوس مقدس

روز شنبه غرة جمادى الثانية سنة هزار و چهل و سه مطابق  
دوازدهم آورماه هفتم سال هیمنست اشتمال فرج بخش جهانیان  
گشت و نوید کامرانی بعالمیان رسانید \*

دوم نور مسجد عرب بمقصد هزاری ششصد سوار از اصل و  
اضافه مرافرازی یافت \*

سیرم خدیو اقبال که عشرت مید و نشتیچهر اندوخته مددوت  
فرموده بودند باغ نور منزل را نصارت تازه بخشیدند - یهین الدوله  
آصف خان و علامی افضل خان با دیگر امرا و سایر بندگان که در  
دار الخلافه اقامت داشتند پذیره شده شرف ملازمت دریافتند \*

چهارم دار الخلافه بسا هجده رایت عالیات فروغ آگین گردید \*

بیستم و چهارم محمدار خان از دکن آمده سعادت آستان پوس  
اندوخته و بمرحمت خلعت و کپووه مرصع و منصب چار هزاری  
ذات و در هزار سوار و اسب و فیل و بیست هزار روپیه نقد سر پر  
افراخت - و سرکار منگیر از توابع صوبه بهار در اقطاع او مقرر گشت \*

و نویست سوار - و از اصل و اضافه محسینی برادر باقرخان نهم شاهی  
بنام ب هزارگی ششصد سوار سپید گشتند - پرموتم سنگه ندیره  
راجه راج سنگه کچواکه که بیمن بندگی پادشاه اسلام از ظلمت آباد  
کفر بفروغستان ایمان رسیده بود بهسمان دهند موسوم گردید - و بخلافت  
واسپ و زر نقد نوازش یافت »

#### واضح باد

که مصنف احوال هر ده سال را یک مجلد کرده  
است لیکن درین جا بلافاصله زیادتیی هجوم تا این مقام یک  
مصدعه علامده نموده شد تا در مجلد کردن بدینا نباشد \*



در آنخانه دار خلافت اکبر اباد به منصب هزارگی در صد هزار نوارش  
یافتند - ندانند پسر رای بنوالیداس که بشصصت مشرفی فیاضانه  
والا سرافراز است یک فیل پیشکش نمود \*

شعب بیست و هفتم دو هزار روپیه مقرر بارباب استیاق  
عزایت فرمودند \*

بیست و نهم مطابق یازدهم بهمن افریدار بیدال بادشاهزاده  
والا اقبال محمد دارا شکوه را از دختر یک اختر سلطان پرویز هدیه  
گرامی فرمود - حضرت خاقانی فرین سعادت جوادانی به نزل آن  
اختر برج خلافت شرف قدوم ارزانی داشتند - و آن کوهر اکلیل  
سلطنت بعد از ادای مراسم با انداز و نثار اقسام تنگ و هدایا  
بعنوان پیشکش گذرانیده بفرمان شاهنشاه بدین الدوا دوتنوز پارچه  
با جهدهر مرصع - و بعلامی افضل خان و شایسته شان خلعت با  
چارقب زر دوزی - و باسلام خان و جعفرخان و مهر جاه و موسو خان  
و ساه و زخان خلعت باورجی - و بسایر باند ها خلعت تنها عزایت  
نمودند - و این گروه اخلاص پژوه نخست در پیشگاه حضور اعلی حضرت  
بعد ازان پیش پادشاهزاده جوان بخت به تسایمات پرداختند -  
و شهنشاه آسمان جاه همانجا طعام تذاول فرموده آخر روز دولتخانه  
معلی را بنور حضور منور گردانیدند \*

بر افراختن رایات فیروزی از

دار خلافت بصوب پنجاب

چون دار السلطنة لاهور که این نیز مستقر سردار خلافت این

شرف رجب خیرات خان که در نخستین سال جلوس مقدس از  
 قبل قطب الملک نزد والی ایران بر سالمت رفته بود و درین سال  
 مراجعت نموده بتجدیل مدتی فلک رتبه پیدشانی طالع برافروخت -  
 و سه نفوز اسپ با چند استر و شتر و اقمشه ایران برسم پیشکش  
 بنظر کیمیا اثر در آورد - کلیان جهالا که اعلی حضرت در ایام خجسته  
 آغاز فرخنده انجام پادشاهزادگی هنگامی که بقصد مالش رانا امر  
 سنگه در اول پیور اقامت داشتند - و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ  
 اورا دستگیر نموده به پیشگاه حضور آورده بود جان نجات نموده  
 ازاد فرستاده بودند و امروز از راجپوتان عمده رانا جگت سنگه است  
 که از قبل رانای مذکور بدرگاه والا آمده عرضه داشت اورا با یک فیل  
 که بطریق پیشکش ارسال داشته بود از نظر انور گذرانید \*

### تقدیر جشن شمسی وزن

روز جمعه بیست و ششم رجب سنه هزار و چل و سه مطابق  
 هشتم بهمن. جشن وزن شمسی انتهای سال چهل و دوم و آغاز چل  
 و سیوم از جاوید زندگی حضرت شاهنشاهی انعقاد یافت - و آن  
 دریا نوال بخشش را بطلا و دیگر اجناس معهوده تسجیدند - درین  
 روز میمنت افروز بر منصب علامی افضل خان که پنجهزاری ذات  
 و سه هزار سوار بود هزاری ذات افزودند - و جعفر خان را بعنایت  
 نقاره بلند آوازه گردانیدند - مکرمت خان بعنایت علم و فیل سر  
 عزت برافروخت - و از اصل و اضافه باقی بیگ قلماق بمنصب  
 هزاری ششصد سوار و خطاب خانی - و میر عبد الکرم داروغه عمارات

تجراکیر دار از سرکار معاین زر نقد بفرستند . ایام شایع به این روش  
اسمعیل از طویله خاصه با یراق طلا عذایت شد . شافی بهر سینه  
خان بهرحمت فیل بهفتختر گشت \*

چهاردهم در مهترا که از مهابد مشهوره کفره هندوستانست (اله  
ویرد بخان قراول بیگی بعرض مقدس رسانید که آن روی آب در  
پیشگاه که معانی موضح مهابین است شیرینی چند بنظر در آمده  
و قطع نظر از جان شیرینی و خوش مهترا بهوشی قصبیات و قربات  
ان نواهی سر بسیار بهیرمانند . شهاب شاه شیر شکر بکشتی از آب عبور  
نموده فیل منواره بلندچهر گاه در آمدند و چهار شیر شو نو که در نهایت  
تن آوری و قوت بودند و دو ساد به تفنگ شکر در بودند . و یک  
شیر بچه را گرز برداران بفروشان والا زنده بدست آوردند \*

شب پانزدهم که لیلة الجراة بود بموجب حکم اشرف کنار دریا  
سفاین بفانوس و چراغ برافروختند آمد و تماشای چیرانان مشورت  
افزای خاطر اقدس گردید . درین شب متبرک که هزار روایه مشهور  
به نیازمندان عطا شد . و عبادات مخصوصه این شب با تقویم رسید .  
روز دیگر از صدها نهضت نمودند \*

بیدستم کلیان جهالا را که پیشکش رانا جنگست سنگه آورده بود  
بخلاعت و اسمی سرافراز ساخته مصحوب او خلاعت فاخترواوری یعنی  
موضع با در اسمعیل از طویله خاصه یکی با ربن طلا و دیگری با ربن  
طلا و فیل بران فرستادند . درین تاریخ اله ورد بخان بعرض اشرف  
اقدس رسانید که درین نواهی شیرینی چند ظاهر گشته . اعای  
حضرت بانصوب تشریف فرموده دو شیر یکی نو که بهفت سینه و

درودمان خواقین نشان است از جلوس میمنت مانوس بورود ریایات  
 جهان پیدا زینت نیافته بود - و خاطر عشرت پیرای بندگان اهلی  
 حضرت بگلگشت خطه بی نظیر کشمیر که بفرزویی سبزه و ریاهین  
 نموداریست از فردوس برین بل بهشتی است بر روی زمین نیز  
 رعیت میفرمود - بنابراین آخر روز پنجشنبه میوم شهر شعبان المعظم  
 سنه هزار و چل و سه مطابق چاردهم بهمن سوکب جلال از اکبر  
 ابدان بصوب پنجاب راهی گردید - و سراق میمنت که بیدرون شهر  
 دار الخلافت کنار دریای جون پرافراخته شده بود بنزول اقدس مورد  
 انوار گشت - و سه روز درین منزل مقام شد خان عالم را که از میر  
 شکری وقوف تمام دار هزار و پانصد اشرفی عنایت کرده حکم  
 فرمودند که تا دار الملک دهلوی ملازم رکاب سعادت باشد - بحاکم  
 خان چارک اشرفی و بی شیر خان ترین ده هزار روپیه و بصوفی بهادر  
 فیل مرحمت شد - و از اصل و اضافه مبر شمس بمنصب دوهزار و  
 پانصدی دو هزار سوار - و پیرخان میانه بمنصب هزار و هشتصد  
 سوار سرافراز گشتند - هفتم سوکب اقبال ازین منزل کوچ نموده بده  
 نوردهی درآمد - و از عدالت گستری و رعیت پروری مقرر فرمودند  
 که بخششی اعدیان با اعدیان تیرانداز یک طرف راه و میر آتش  
 با برق اندازان از طرف دیگر اهتمام نمایند تا عبور اردو و مرور  
 لشکر زراعت پامال نگردد - و چون بسطت اردوی گیهان پوی بعد  
 از نزول به یط زمین را فرو می گرفت - داروئیگان و مشرفان و امنا  
 معین گشتند تا هر قدر زراعت پوی سپر گردد برآورد نموده حصه  
 رعیت بر رعیت و حصه جاگیر دار که بپایه هزار و پانصد باشد

«مکنان گردید - بر زبان کوهسار رفت که در ایام پادشاهزادگی  
روزی در چنگدیر ( جلوس ) که شکارگاه حوالی دارالخلافه اکبر آباد  
است شانزده آه و بدست مبارک شکار کرده بودم . و چون این ماجرا  
بسمع حضرت جنت مکنی رسید فرمودند که ما نیز در یک روز هزده  
آه و بتفنگ بایم . طالبای کلیم این رباعی به عرض مقدس  
رسانیده بصله کامیاب گردید »

چون شاه جهان پادشاه شیر شکار « افکند بیام پی نخبیدر گذار  
روزی بتفنگ خاص بان چل آه و « افکند که ننگد پاک مید و بار  
دوم شهر رمضان مقرب خان دکنی از سبیل اقتطاع خود آمده  
شرف زمین بوس دریافت »

« پنجم در مقام سون پست اعتقاد خان صوبه دار دارالملک دلهلی  
را بعد از شامت سرافراز ساخته رخصت انصراف دادند »  
هفتم مقرب خان بمرحمت خامت نوازش یافت و بجایگزین شود  
مرخص گردید - سپهدار خان از قلعه احمد نگر آمده بتدبیر اولا  
فرق عزت بر افراخت و هزار مهر نذر گذرانید »

شانزدهم باغ پرگنه انباله که بفرمان گیتی خدیو در ایام سعادت  
فرجام پادشاهزادگی ترتیب یافته بود و در آغاز جلوس مبارک به نواب  
آسمان قباب پادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب عنایت شده بفر فرزد  
اقدس نصارت فردوسی یافت - و حکم شد که متدیان سرکار آن  
ملکه دوران دران مگان روح افزا مطابق امر خاقانی عمارتی بنامایند »  
نوزدهم باغ حافظ رخنه که در زمان دولت حضرت عرش آشیانی  
به جد کاری حافظ که دران ایام کرورجی میزد بود در انجا مرتب

و دیگر ماده که پنج من پادشاهی وزن داشت بتفنگ شکار کرده  
معاودت نمودند - بحکیم الملک چهار هزار روپیه و بحکیم سومنا دو  
هزار روپیه مرحمت شد \*

بیست و سیوم اعتقاد خان صوبه دار دارالملک دهلی یک  
منزای شهر آمده احراز سعادت ملازمت نمود \*

بیست و چهارم نور گده که بحکم حضرت جنت مکانی درون ان  
عمارات ساخته شده بفرزول سعادت موصول آرایش یافت \*

بیست و ششم نخست بطواف روضه منوره حضرت جنت اشیاپی  
انار الله برهانه پس ازان بزیارت سرقد فیض مظهر سلطان المشایخ  
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره پرداخته متولیان و سنده این  
اماکن نزاهت مواتن را بخیرات و سدرات دامن آرزو برآوردند -  
و پنجهزار روپیه از سرکار والا با نذر پادشاهزادها بمعتمدان حواله  
رفت - تا بحاکساران نیاز آئین و خامل فکراں پیغوله نشین در خور  
احتیاج قسمت نمایند - و از اصحاب عمایم و ارباب استحقاق شهر  
سعادت بهر دارالملک دهلی هر کس بشرف ملازمت مشرف شد  
ابر افضال خاقانی کشت امیدواران را سر سبز و شاداب گردانید \*

بیست و هفتم از نور گده یسکار پالم که صید گاهی است مقبر  
رخصیت نموده در عمارات پادشاهی که دران سرزمین اساس یافته  
نزول اجال فرمودند - و چهار روز دران مقام دل افروز بعشرت نخچیر  
پرداخته فراوان صید نمودند - چنانچه در یک روز بذات اقدس چهل  
آهوی سیاه بتفنگ خاصه که بخاص بان موموم است شکار کردند -  
و هیچ یکی محتاج به تیر دوم نگشت - و این معنی باعث تعجب



۸۵ یکم و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم

دینار و دینار را با و در روزی از این امر و در روزی

دست و رسوم سرای اعیان الدوله مصریه بمقام گزینیه - قاهره

روز راجہ : مکتبہ سلیمہ واد راجہ : مکتبہ از فوایدی : راجہ : مکتبہ سلیمہ واد

وہابیہ کے سربراہ راشد بن ابی اسحاق نے کہا کہ یہ سب کچھ

هزارهی ثبات و پایداری و آرامش و داد و ستد و همکاری و دوستی

سلاطین و اشراف

سليم رمضان كدار آف دالامه كمر اقبال گيت قريه ساه

سیدارک مصالح ہستی ہزار روپہہ مہر دار ادب استقامت و جہاد

روز یکم و چهارم معام و سه شنبه - دریاها از دریاچه و دریاچه

صفحه پانزدهم زاده بامد اخراج مسعود در اسبوعی که از میان کمال آن

سہال جلیہ ۱۹۹۸ء سلطانہ بیگم دھرم داس امرتسار ارتھ الہیہ - سلطانہ آں دھرم

اکابر خلوت ہم آگاہی سے چٹا پتہ اور مہرہ ادا و ادا رہے

گندم - و خربار و اسطوخودوس در دهنه بزرگ - و جگر

مفتی و انجمنی مدرسہ اسلامیہ ، سید خدامان شاہ ، مولانا زبیر حیات آباد

از پادشاهی و جماعت تدبیر خدمت است و از علم طب و دین و فلسفه

دارد و مزاج خلایق و زبان و پاساها را می آید اندک و اندک می آید

از عمارت الماطره اهواز طاب مرقد و - و از آن که به استحضار

بجای ما از دست توایک بدود حکم شد که خود را با انگار برساند و

بمداوا پر اخذہ معاوضہ بمادہ - پس ازان کہ سوکت ادا ال حوالی

دار السلطنت پرورد در سماع رنگ سعادت استقام عابد والا دریاد -

خان مری الیہ چہارم شوال داخل ارہوی کیماب پوری گنٹہ

کسان و در بر راه و اطاعت ایران و تمام مرزها و داریا و امر حضرت  
 خدمت عالی حاصل آن عالی داریا، بخنداد و منزل سعادتی  
 محفل گردد \*

### گذارش نو روز

سبب همه سینه بدست و یکم رمضان المبارک سینه هزار و چهل  
 و ده هجری خورشید زریں لوا دانشه گیدی امروز نزهت سرای  
 محفل را فروغ آگدن ساخت - حادان هفت اقدم - و باد نیاه تخت  
 و دهم - سرور سلامت را بادوار عدالت برافروخته ابواب نشاط در  
 روی جهانها مفتوح گردانند - سپیدار خان را بمناسبت خلعت  
 و اسب با زین مطلا و بدل و مو و داری گجرات از تعمیر بادر خان  
 بجم نایی بلند پابگی بخشاده رخصت فرمودند - اسام عالی که ساه  
 صافی والی ایران او را همراه خبرات خان نوکر قطب الملک بسفارت  
 گاهانه و رساله بود و مصحوف او نامه بدرگاه عالم پناه نذر ارسال داده  
 درینوقت شرف استلام عذبه والا دریاست - و بدست است و چند  
 استر و شتر با دگر اسدای ایران بر سبیل پندگش بنظر امور خادان  
 خدمت گستر در آورد - و نخله و انعام چل هزار روپیه سر امرار  
 گردید - پانده بی اوزنگ که بسعادت یاری از ملراء النهر بعزم  
 زیارت حرمین شریفین آمده بود شرف اندوز ملازمت گردید - و  
 هزده اسب و ده شتر فرو داده پندگش نمود - و به انعام ده هزار  
 روپیه نوازش یافت - بدبانست خان دیوان و فوجدار سپرد حکم شد  
 که مطابق طرحی که پندک طبع اقدس آمده نسیملی نیکش



پادشاهزاده جهاندار را ملازمین کرد - و نخست تاج و تخت  
که ناگزیر مبادا است و اطبای دیگر آن را بیک در نیامده بودند  
همواره در مدد معالجه شد - و بدین نوعه خاطر ملکوت مظهر در  
اندک وقتی مراجع گراسی باعتمادال گرائید - و بزم نشاط را رونق  
پدید آمد - اهل محضرت در اقامت بدماری آن احقر برج نامکاری  
از مژونی عاطفت حکم فرموده بودند که سرافرده آن والا گهر متصل  
دولتخانه پادشاهی برپا نموده باشند - تا بواب مدسی القاب بیگم  
صاحب اکثر اوقات آمد شد نموده به بیدار داری بپردازد - و خود  
باز بذات اقدس مکرر بعبادت تشربع سرور - و مبالغه نمایند  
بعقرا و مساکین عطا فرمودند \*

ششم کنار تالاب خواجہ هندیار که در ظاهر دارالسلطنه است  
مركز اعلام جاه و جلال گردید \*

هفتم مطابق هفدهم فروردین از اسباب بر فدل بصرت نشان سوار  
شدند - درین هنگام وزیر خان دولت ملازمین در بامست و هزار مهر  
فذر گذرانید - و نجابت خان موجودار دامن کوه کوهگه و سیراوالی  
و سرار خان پسر لشکر خان موجودار لکھی جنگل و سایر تعبیدات  
و اعیان و اشراف لاهور را آورده سرف کورنش حاصل نمودند  
و بعد از یک پیر روز دولتخانه دار السلطنه به نزول اقدس  
آسمانی پایه شد \*

نهم که روز شرف بود وزیر خان پیشکشی عالی از جواهر و مرمع  
آلات و طلا آلات و اسب و شمر و پارچه ولایتی و والی کار ولایت  
و لاهور و دیگر اشبا که در مدت صوبه داری پنجاب سرانجام داده

هر بهارند - و طرحتی گزیده بوزیر خان و صاحب داران امارات پادشاهی  
 حواله شد - که تا هنگام معاشرت از کسب و دین در میان گیرند  
 موصی خان واقف حال باضافه پانصدی دویست سوار بمصیبت هزار و  
 پانصدی هزار سوار - و از اصل و اضافه شادی پانصد واد براندر  
 بهادر بمصیبت هزاری هشتصد سوار برپانوی داندند

بدست و یکم منزل بمین الدوله که بسان قند و منقرضت و اعتبار  
 و مرتبتت او نسبت بسایر نوادگان والامهدار از منازل دیگر امرا در  
 نواخت و داکستانی و وسعت و رده شامنداز تمام دارق - و مبلغ بیست  
 لک روپیه خرج آن شده بمصیبت الالتماس او بفقر مندم مبارک آراش  
 پاوت - بمین الدوله بعد از ادای سکر عواطفند و مراسم شهنشاهی  
 و مراسم پانداز و نثار پدشکشی عالی از جواهر و مرصع آلات و طلا  
 آن و اسب و پارچه و دیگر بقایس که فاعیت مجموعه آن  
 لک روپیه شد بفطر انور در آورد - و عاظمه پادشاهی شریف  
 پند برای بخشید - و بمین الدوله سوازی ان پادشاهانهای کامگار دین  
 برخی از مرصع آلات و اسب و پارچه پدشکشی گذرایند - و خاقان  
 بنده نواز طعام تناول فرموده آخر روز بدولتخانه وال تشریف آوردند -  
 درین تاریخ سعید خان را بدرحمت خلدشت و جمدهر مرصع نوازش  
 نمودند - و از سواران منصوب او که چارهزاری چهار هزار سوار و دوهزار  
 دو اسبه و اسبه بود هزار سوار دیگر در اسبه و اسبه مقدر فرمودند -  
 او را بمنایت اسب با زمین مطلا و فدل سر برافراخته بکابل رخصت  
 انصراف دادند - چون سپری شدن راجه بهارته بنایله بمسامع  
 حقایق مجامع رسید ندیدی هنگه پسر او را بمصیبت دوهزاری دوهزار

مقتراح گذوز و لابنت - میان سیر را که نقد سلوکش بسکته قبول رسیده  
و مبادی طلبش به انتهای وصول - ریاضت از جبدن دور آگانش  
ساطع - و آثار عریان از باطن مدخ مرطنتش لامع - و احوال سعادت  
استمال او و دیگر مشایخ و فضایی این عهد بتفصیل در خانمه  
نکارش خواهد یافت - بحضور موفور السور فروغ آمون گردانیدند -  
چون ان دانی اسرار کونی و الهی حطام دبیروی و سواد صوری را  
بنظر در نباورده بتاکمی نفس خود کم در شواظش بسته دارد  
پادشاه روشن دل جز تسبیح دستار سفید چهری نداند -  
و از استهار میل طبعش آن سرآمد و استگان بتنها نشینی و  
وحدت گزینی بعد از جلسه خفیه اظهار دواع نمودند - آن پیشوای  
اهل یقین بخواهش تمام استعما نمود که ساعتی بجای فیض  
مانوس محنت کده ابن بی نوا را راحت آما گردانند - و این  
موفق روحانی در کمال شگفتگی و بشاشت انجام پذیرفت -  
و بسانکات گوش آرا و کلمات سعادت او را بزبان الهام بیان گذارش  
داده باعث نشاط خاطر آن خموش زبان گو با دل و ابسط باطن  
ان کنج نشین پیوند گسل گشند \*

نوزدهم منزل شیخ بالول را شرف قدوم ارزانی داشته تختی  
بمقالات دلکشا و مقولات فیض انما سامعه افروز گردیدند - و ده هزار  
روپیه بتشیخ که هرچه بدو رسیدی صرف اضیاف و نفرا نمودی  
عطا فرموده بدولتخانه والا مراجعت نمودند - و چون عمارات  
دولتخانه خاص و آرامگاه دولتخانه عالی که بامر حضرت چنت  
مکانی ساخته شده بود پسندیده طبع اقدس نیامد که شد کم از

سوار خان بیست و هفت ساله بود و در آن زمان که در آن

## فهرست مکتب اقبال بهر فرهنگ گاه گشته بود

بیست و چهارم مطابق نهم ماه شوال در ساعت چهار از راه  
تجسم از دار السلطنت رخصت فرمودند و آن روز در راه را  
سوار پرده شاه عالم پناه کشادند بر او نور شد و ماه  
بیست و پنجم وزیر خان را از آنجا که از راه بیست و چهارم  
مرصع با پهلوانان در سوخته دستوری یافتند و از السلطنت  
دادند و روز دیگر رات اقبال چای نهاد و در آنجا  
پوشانده نهاد که از دار السلطنت تا آنجا چهار راه است یکی  
راه پهلوانی که سی و پنج منزل و یک صد و بیست و نه فرسود  
پانزده است -  
کروهی در آنجا است و حریت است و پنج ذراع اندازی  
چهار انگشت است - این راه اگر چه در آنجا است و خیم و پنج و نه است  
و در آنجا در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است  
برون کمتر می افتد - و چون در طرف می رود چون خواهان که در  
آنجا موسم شگوه یکصد و سی و نه ازین راه می رود - در آنجا چوبه که  
بیست و نه منزل و یک صد و نه گروه است - در آنجا راه نیز بر آن  
کم است لیکن یک صد و نه بعد از گذشتن از مرادبی گل و لای  
گذشتن دشوار است - و ازین راه در آنجا در آنجا است و در آنجا راه  
پنج که بیست و نه منزل و نه گروه پانزده است - این در  
همان قدر برون دارد و ازین راه او آخر بهار میگذرانند و در آنجا  
چهارم راه پانزده است که هشتاد گروه پانزده است - از آنجا تا پانزده

سوار و خطاب راهگی بر سوادند - عزیز الله واد پوسنت خان  
خطاب عزت خانی و عذایت علم سربلند . د .

بدست و دوم سعادت - ان به قایم خلعت و اسب با زمین  
نقره سوارش باده محال موجداری سرخص گردید - پیشکش مید  
حسن واد صدد دایر جان باره پنج عدل دیانته بدول رسید .  
بدست و معلوم آشکار جهانگیر آباد معروف به هرن مداره که  
سکارگاه مقرر حوالی دار السلطنت است متوجه گشتند - و سه روز  
در آن مکان مشاطه انرا توقف فرموده عدان مراجعت منعطف  
گردانیدند - و چون مید گاه مذکور درج امرائی و کثرت نخچیر از  
مصاید دیگر امتدار دارد - و عمارتی که در زمان حضرت جنت  
مکانی در اینجا بنا یافته چنانچه یاد بود - فرمان شد که عمارتی  
دیگر در کمال خوش طرخی و زبائی مرتب گردانند - چنانچه در  
عرض یکسال بصرف هشدان هزار روپیه صورت تماسیت یافت .

هشتم ذی القعدة قلنج خان را بعذایت خلعت و اسب با زمین مطلا  
سرافراز ساخته رخصت انصواف بحساب ملتان دادند - مخلص  
خان بمهرجمن خلعت و باضافه پانصدی ذات بمندوب سه هزار  
ذات دوهزار سوار و صوبه داری تلنگانه که از مویجات ملک جنوپی  
است و عذایت اسب با زمین نقره سربلند گشته بانصوب راهی  
گردید - محالدار خان کافی بخلعت و علم و اسب با زمین مطلا  
و خدمت فوجداری سرکار گزرگپور از تغبیر مخلص خان فرق  
عزت برامراخت - پردان خان باضافه پانصدی ذات بمندوب  
هزار و پانصدی هزار سوار و از اصل و اضافه لطیف الله واد





که راهیست هموار هشت منزل و سی و سه کوه هست - و از بهنر  
تا کشمیر که کوهستان است دوازده منزل و چهل و هفت کوه - از  
صعودت مهر که بیشتر بر شوا منج جبال واقع است شتر از بهنر  
بیشتر نمیرود - و بار بر فیل و اسب و استر بر می دارند - چنانچه  
پیشتر خانه نسبت بسفرهای دیگر درین سفر بسیار تخفیف می یابد -  
و اینها از زمان حضرت جنت مکانی قرار یافته که در یازده منزل  
از منازل دوازده گاه که جوگی منی و فوشه و جلیکس منی و  
و راجور و تهنه و بیدرم کله و پوشانه و لدهی محمد قلی و هیره پور  
و ساجه مرگ و خانپور باشد هر جا یکدست عمارت که با اصطلاح اهل  
کشمیر انرا لدهی نامند مشتمل بر مشکوی دولت و دولخانه خاص  
بسازند - و عمارت هر کدام را باهتمام یکی از نوئیذیان عظام و گذاشته  
اند - و اگر از راه دیگر رایات جلال متوجه کشمیر میشوید در منازل  
کوهستان نیز این طریقه معمور است - راه پیر پنچال اگرچه بهتر  
و نزدیکتر از سه راه دیگر است اما ادراک هنگام تماشای شکوفه  
و لاله جویها و پایان راه ممکن نیست - چه تا اواخر اردی بهشت  
که انجام بهار است بر حرکتل پیر پنچال برف می باشد - و چون تا  
روانه شدن اردوی گیهان پوی از دار السلطنت برف گذاشته بود  
طی مراحل براه پیر پنچال مقرر شد - و از آب چناب براه پل کشتی  
عبراه فرمودند \*

سیوم شهر فی الحجه مطابق دهم خرداد در ظاهر بهنر نزول  
اجال واقع شد - از آنجا که در عهد دولت حضرت جنت مکانی  
لشکر از کثرت و ازدهام در راههای تنگ و کوهستانی دشوار گذار این

شویان پیرداخته بهییر آبشار و از اینجا بشکار قمریجند ستودند و گندم و نان  
 راسو که از کمر گوی نهوار شدند با وجود بهاء مسافت پنداشته شکار  
 فرمودند و هفت راسو پیاده بدست گرفتند \*

پنجشنبه یازدهم از بیستم کله سوار شده پوشانده را که عمارت  
 لاهی آن نیز در میده ظفر خان بود و دو گروه بادشاهی نامیده  
 داشت مہبط ریات جال گردانیدند - روز دیگر از پوشانده که پای  
 کتل پیر پانچال است کوچ نمودند - و کتل مذکور را که از پانچال  
 تا بالا قریب دو گروه بادشاهیست و از آن میان یک گروه بموتیه بده  
 و ناهموار که طی بعضی جاها سواره ممکن نیست بهیچستکی  
 پالکی سوار شود نمودند - مہماعد آن با فلکس انداز است و مہماعد  
 آن با ملک هم آواز - سرخ تیز پر بر تله آن درواز نمود - و مہماعد  
 بلندی گرا از دامن آن سر بر نیدارد - حاجی محمد جان قلمی  
 این چاند بدست در وصف آن گزیده \*

معان الله ز راه پیر پانچال \* که مثلش دیدم چرخ کوی سال  
 صبا در دامنش زان می خرامد \* که نتواند بهالایش بر آمد  
 سرپا گشته حیرت چرخ والا \* که ده این گوی را بخت زنده باد  
 درین ده سرخ نتواند پریدن \* بمقوائش پیر این ده را بوییدن  
 بود مشکل گذشتن زین ده تگس \* درین ده راهرو نقشچست برونگ  
 رهی انداده چون طول امل پیش \* که در هر کام دارک صد خطر پیش  
 گروهی دست از جان پر نشانده \* دران ده چون گوی بر تان ساند  
 ز قطع ده بسر غلطیده یکسر \* چنان کنز زنده بگسسته گوهر  
 بدست از قطع این عقده سوزید جلال در منزل لاهی محمد قلی که

ساخته اند تشریف فرمودند - این قصه در جاگیر ظفر خان بود  
 و لدهی آن در عهد او - در هالف زمان درین راه دو سنگ کلان از  
 کوه غلطیده بر کرايه شاه راه افتاده بود - با هر حضرت جنت مکانی  
 سنگتراشان هنر پرداز در پیکر فیل تراشیده اند - صباهی آن  
 جنتکس معنی که از نو شهره چهار و نیم کوه است و مهارت لدهی  
 آن که مشرف بر رود خانه است بروشن ضمیر خاف صادق خان  
 تعالی داشت مقر اعلام حضرت انجام گردید - از آنجا بر اجور که پنج  
 و نیم کوه است و لدهی آن نیز بر کنار این رود خانه واقع شده و  
 در اهتمام ظفر خان بود نهضت نمودند - روز دیگر در موضع تهذه  
 از مضامین برگذره راجور که بفاصله چهار و نیم کوه از آن واقع است  
 دایره شد - و لدهی آنرا که بسربراهی میر جمله صورت تمامیت  
 یافته و بسان همتش هست و زبون بود بنزول اجلال منور گردانیدند -  
 یک روز برای آرامش لشکر در آنجا مقام نموده برای آن از کذل  
 رتن پنجال که بغراوانی سبزه و ریاحین و اشجار زبان زد روزگار است  
 عبور فرمودند - و بموضع بزم کله که از تهذه سه کوه است و در طرف  
 آن کوههای سمار از گل و منوبر مر بگل کشیده - و رود خانه دارد  
 که مندرش تال پریان است و در گوارائی و اطانت مصداق هذا  
 عذاب نرات - و لدهی پادشاهی بسرکاری ظفر خان بر کنار آن  
 اساس یافته - و در دره کوه آبشار هست که بقدر سه چهار آمیا آب  
 از ارتفاع سی گز ریخته برود خانه می پیوندد - و بحکم حضرت  
 جنت مکانی معانی آبشار چبوتره از سنگ ساخته اند - فرود آمدند -  
 روز دیگر چون عهد افصحی بود در آن مکان توقف فرموده و برسم

نموده بدو لشکره والا تشریف بردند - این سمرقند است ابتدا را که  
 یکصد و پنجاه شهرت یافته در فخر سمرقند نگارند - اما از سمرقند  
 فخر اکبر نامه مستفاد میگردد که نامش در راج تورنگی که مبنی  
 است از احوال چهار هزار ساله این سرزمین نزاهت اگین مبنی  
 سر استخوان مبنی زن مهادیو و سر تالاب را نامه که در سمرقند  
 این زمین آب فرو گرفته بود و مبنی همواره در اینجا غسل نمودن  
 بدین اسم موسوم گردید - و سبب بر آمدن این سمرقند و بوم از زمان  
 آنجا نیز نقل نموده - مساحت طول کشید و پایداری که مستغرق  
 است بشوایخ جبال از ویرناک که جنوب رویه واقع است تا  
 مرفع دره که جبال از اعمال برگشته و چپین که دره که طرف شمال  
 است قریب صد کوه رسمی است - و عرض آن از مرفع  
 گشته که جانب مشرق تا مرفع فیروز پور از مسافتات برگشته بانگل  
 مساحت مغرب نزدیک بسی کوه رسمی - این مسافتات فراموش نماید  
 بسبب نزاهت و صفا - و لطافت آب و هوا - و وفور باغین و اشجار  
 و کثرت فوا که و اثمار - و باغهای خوش - و خنجرهای دلکش -  
 و چشمسارهای تسنیم زلال - و تالابهای کوثر مثال - و آبشارهای  
 فرج فزا - و دیدلقات دل کشا - بهترین معموره دنیا است - و مساحت  
 ربع مسکون - و سیاحتان کوه و هامون - باین کیفیت مکنی  
 گذارش ندهند - نظم طرازان پارسی در وصف آن اشعار غرا برگزیده  
 اند - از انجمله این چند بیت است که حاجی محمد جان قدسی که  
 درین سفر فرج اثر در رکب سعادت کامیاب بود گفته - و باهسان و  
 و تسنیمین سرفراز گردیده

« نظم »

از پوشانده سه و نیم کروه است - و او در حکومت کشمیر برای فروتن  
آمین سفر گزینان و ره نوردان ساخته بود - و پس از انداز آن  
ظفر خان حاکم آن ملک از زر سرکار خاصه شریفه بکمتر مسافتی  
لدهی دیگر برای نزول اقدس بنا کرده - و روز نهم - روز دیگر از  
ناری برای که راهیست در کمر کوه و یلک جانب آن کوه و طرف  
دیگر دره واقع شده عبور نموده بموضعیی که آنرا سرای صوخته نامند  
و میان دره آباد گشته که مختم نشیب و فراز و صفتیج همواری  
راه است رسیدند - درین دره رود خانه جاریست که آبش در کمال  
عنایت و گوارائی است - روز دیگر لدهی هیرو پور را که باهه نام  
علامی افضل خان انجام یافته بود و مسافت از لایه - در لایه  
تا اینجا سه کروه و سه ربع است رشک بهشت برین گردانیدند -  
نهری که میان لدهی در نهایت دلکشائی و روح افزائی جاری  
است باعث انبساط خاطر ملکوت ناظر گشت - و پیشکش علامی  
بنظر کیمیا اثر در آمد - روز دیگر مقام شالجه مرگ که چهار کروهی  
هیرو پور است معسکر اقبال گردید و لدهی آنرا که سرکاری آن  
پشایسته خان متعلق بود به نزول میمنت موصل فروغ تازه  
بخشیدند - و از اینجا بخانپور که سه کروه مسافت دارد و لدهی آن  
بکار فرمائی یمین الدوله صورت اتمام گرفته - توجه فرمودند - درین  
راه نصارت سبزها و اطافت آبهای مسرت انگیز و طراوت گلهای  
مشک پیز دیده را نور و دل را سرور می بخشید - و این گل زمین  
سر آغاز منزهات این ملک دل نشین است \*

روز پنجشنبه هژدهم از خانپور که پنج کروهی شهر است نهضت

در آمده است و سی از زمینها را در این  
 پشته از پائین آید و دیگر و دیوسان و تپه ها که در پائین  
 آنری در دریا می شود - و در سر این دریا  
 دریا از چوایی استوار و دریاها را در این دریا از  
 چهار پل میان می رود که این پلها را چهار پل  
 ایست که از گذارده اند ال کوه دیگر و سوا که از این دریا  
 می رود آن را می یابد و در سر این دریا از  
 دریا ایستاده مسکن این ملک در دریا از  
 و منازل پادشاهان و الا نوار و امرای و الی و از  
 تخته است - و اکثر آن سه طایفه و چهار طایفه و پشته  
 تخته خیز شده ها که روی آنها نوز پوتی و نگاراند و از  
 خاک و تخته نخم لایه چوبها که به این اسم و دریا  
 سرزمین بغایت دالیده و سبز رنگ می باشد و کارند - و روی  
 شهر گولابست و مدح که آنرا قلعه نامند و در این  
 در نهایت است - و از این انواع سازه سر در زده را در  
 بریا چین و اشجار و ازهار و گیاهان - از اینها گل و سبزه گویی  
 به من آب و شش زمین و بساط رنگین گسترده اند و از  
 عکس آن

بهشتی از ته دریا به دور - چنان که در عکس  
 چمنها در میان آب رسیده - چو روی نوحه طان از دیدن  
 بهشت است آنکه تا کشیده را دید - و از سرش نیز آب در  
 پاشش گذار تماشاگران که بهر باغ و چوایر این قلعه می پردازند

حسوسا کشته مدر و خاکپاک کشته مدر و که سر از دشت شتا از خاک کشته مدر  
 سواشتری سر و کشته چشتم بهار است و بهشت و بهشتی سدرش آب از است  
 ر خون سدره در کوه و دایان و زمین کشته و نا کشته یکسان  
 هر آن گلها که شهرها است گل اینجا بوستان در بوستان است  
 کند در بهار و در جادوایی و هواش کار آب زنده گاهی  
 نذر سدره در کوه و صحرای چو از عقد زمین رسیده پند  
 بهشتی سدری خاک پاکش و سگر آب زمین خورده خاکش  
 ز فضا ابر میروید زمین کاح و زتار سمع گل بهشت از رگ ساح  
 کند گل بر سر دیوار ریشه و شود دوازده سدر از آب تیره  
 نگاری بر ورق گر صورت خار و ز تادیر هوا گل آورد بار  
 گر اندک از کف ساقی پداله و دوازده ریشه در گل همچو لاله  
 بهشتی گر کند فضا هوا کار و پداله چون کدوی تازه بر تار  
 آب بهشت که یکی از آبهای پنجاب است و مزون از سبط بغداد از  
 وسط این شهر که بسی وسعت است میگردد و منبسط چشمه  
 و یرناک است که از شهر بدست و در کوه باکسافنی است و  
 تعریف آن بجای خوش گذارش خواهد یافت - آب این چشمه  
 از طرف جنوب می آید - و در راه رودها و چشمهای بسیار بآن  
 می پودند و در بانی شده از میان شهر جاری میگردد - و شمال  
 رویه رفته بکولاب محدط وسعت چرخ حباب که بتال آلر مشهور  
 است در می آید - و از اینجا تا بارة موله بر زمین هموار میروند -  
 بعد از آن بکوهستان در آمده و سر از زمین پنجاب بر آورده از پنج  
 گروهی قلعه روهتاس میگردد - و بآب چناب که از چپال کشتوار



که ده گز عرض دارد و اطاق حضرت آنرا دارد و در تمام طرف آن از  
 عشب باغ داخل خیابان گذاشته در وسط آن جاری است و از میان  
 عمارت میدان باغ عبور نموده در جنوب زمین عمارت مذکور که سی  
 گز درسی است و چپوتر در میان و هشت فواره دارد آبشاری شده  
 میریزد - و نیز از وسط عمارت ابتدای باغ گذاشته در جنوب پائینی  
 آن که ده فواره دارد و سی درسی است آبشار دیگر شده در سی آید -  
 و از سه جانب دیگر آبشار گذاشته و از خیابان برابر با آن گذرد نموده  
 بکل سی پیوند پیوسته شاه شهر درون خیابان که آن نیز سی گز  
 عرض دارد ده گز است - کشنی از دل خیابان مذکور در آن  
 نزدیک عمارت ابتدای باغ میریزد - و در آنجا آب خیابان بر سر شاه  
 شهر جایی که بکل متصل می شود انبار حضرت عمارتی که از  
 یکطرف بر قل و از جانب دیگر بر خیابان مشرف باشد و کشنی  
 از میان آن آمد شد شاید استقرار نموده حکم فرمودند که دو آبوان  
 رو به شاه شهر مقابل هم بسازند - بر دو سوی جنوب پیش عمارت  
 در آمد باغ دو دست منزل و در پس آن جایی برای خاندان  
 محمل مقدس ساخته اند - صفی داری که شاهزادگی پادشاهی در ایام  
 پادشاهزادگی بدست میرمخت پیوست در شاه شهر نشانده بودند و  
 دو درخت چار که بر دو کنار شاه شهر برابر هم دیگر واقع شده در ده  
 هر یک چپوتر بسته بر روی آن سه برگه گذاشته اند حصص چهار  
 امروز این گلشن فردوس آئین را رونق دیگر بخشیده - همچنانکه اسباب  
 خوبی و زیبایی این باغ پیش از آن است که بریان خاصه گذارش  
 پذیرد - درینولا بهرمان قدر توان عشب باغ درخشان پائینی دیگر

در مایه پدید است که دو رود از میان آب رسیده  
گذشته سایه افکن است - سیر اکثر منزهات  
آئین بکشتی است - و چون آب زاید دل نهی  
بهت می پیوندد از بهت بدل و از دل به به  
می نماید - از شهر سرا یالی آب تا موقع کهنه و  
گروه پادشاهی است و سرا زیر تا باره سوله که  
کشتی میروند - حدائق و بستین و ریاض هما  
دیده و دل را نشاط آورد میگرداند - بهترین ای  
است که بحکم اقدس مرتب شده - همانا این گل  
از بهشت جاودانی - و اثمارش یادگاری از  
شاه نهر خیابانش انموذجی از سلسبیل و کوثر  
بذیانش با قصور بی قصور فردوس همسر - بان  
ارکان جهانبدانی حضرت صاحب قران ثانی از  
خیابانیدست بعرض سی گز که در ایام سعادت  
پاسر حضرت خاقانی دو جانب آن چنار و س  
نشاندند - و از تاریخ بنا تا حال که چهارده  
تربیت سال بسال طراوت و نصارتش افزوده  
رشیده بشاله مار معروف بود - درینولا که بشرف  
ریاض خلعت زیب و زینت تازه یافت - وفیض  
نور یاهین و اشجار آن در کمال تنومندی و  
وشادابی بنظر کیمیا اثر در آمد - بفرح بخش  
والا متصل این باغ جانب شمال همانی نزه

آن دو بنده است و در وسط آن چهار ستون قرار گرفته است و در  
و در حضرت خاقانی میان چهار تالاری ساخته اند و در آن  
که ال زنگانی \*

در باغ عیش آباد که شایان انزلی خاطر هاست - و نموده است  
دلها - اکنون باغی که بنام حیدر خان است و در آن تالاری و الا در باغ  
است و نگاشته است را گارم و نام را نشاط اندک میگرداند \*

باغ نور ابدان که نور علی در زمان حضرت جنتی ساخته  
گذار آب بهت که چهار تالاری دارد گشته است و در آن تالاری و در  
عمارت مهبل هم مشرف بر آن ساخته و فضائی دارد و آنجا \*

باغ وفا که بر کنار تالاب صفاپور نزدیک آباد است و آبش  
رشته انزلی چشمه زندگانی است - و آن روی تالاب بر باغ کوچه  
در کمال سوزندگی واقع - باغی که جواهر خان بنامش دارد و در آن  
حضرت جنتی مکانی میان دل احداث کرده بود و این هم به  
بسرکار پرتو شد و در آن ساقی سلطان نام صاحب تالاری - در  
باغ مفا متصدیان سرکار آن ملک دوران تالاری و چشمه‌های  
دانش برداشته اند \*

\* باغ ساد آباد نام که متصدی قلی ترکمان در حکومت خویش  
ساخته بود - و در ایام نیک انجام پادشاهانگی اعلی حضرت داخل  
باغهای خاصه گشته - و درین وقت پادشاهان اقبال منذ محمد  
دارا شکوه مرحومت شد \*

باغ مراد که میان دل واقع شده به پادشاهان والا گوهر مراد  
بشش عطا فرمودند \*

طرح نموده فیض بخش موسوم گردانیدند . و حکم شد که خدایان  
آن به پهنای خدایان فرج بخش بسازند . و شاه شهر بعرض پانزده  
گزر از میان بگذرد . و ده قطار فواره در آن حوض باشد . و وسط باغ  
حوضی نصف گز در شصت که شاه شهر مذکور از ارتفاع دو گز آبشار  
ساده در آن بریزد ترتیب داده یکصد و چهل و چار فواره نصب نمایند  
و میان حوض عمارتی طبئی ده گز در هشت گز و بر دور طرف  
طولانی آن دو ایوان سنگین هر یکی بطول بیست و چهار گز و عرض  
هفت گز و بر دو جانب آن دو حجرة هر کدام بطول هشت گز  
و عرض پنج بنا دهند . و شهر مذکور ازین حوض برآمده از سه جانب  
سه آبشار شده بریزد . هر آبشاری بعرض ده گز و تا دروازه فرج بخش  
جاری باشد . و در آن سه رشته فواره و یک حایب نزدیک دیوار  
باغ جهروکه دولخانه خاص و عام و فرینه آن عمارتی دیگر مرتب  
گردانند . تا هرگاه این مکان بخواهند نشان بقوم اشرف رشک افزای  
بهشت پرین گردانند . منازل باغ فرج بخش محل مقدس و عمارت  
مبانه فیض بخش دولخانه خاص و پیش جهروکه بجانب بدرون باغ  
دولخانه خاص و عام باشد . و از جمله بهائین پادشاهی باغ دولخانه  
والا است که مهمی بنور انراست . و در موزنی اتماری همدا . در زمان  
فرمان روانی حضرت جنت مکانی در کشمیر درخت شاه الو کم بود .  
درین عهد میمنت مهد که جهان را نشوونمای دیگر است فراران شده  
دیگر باغ بحرارا ( ن ) که مکانی جهروکه درشن واقع شده و زمین

باغ فیروز خان که بر کنار دریای بوسنتا قرار گرفته است و در  
 گذشته‌ها خان که در جزیره دل است - هر کدام سعید نامی است  
 روح افزا - شش کوتاه بسیاری از مقدسان این درگاه آسمان چاه  
 از اسرا و خدمتکار درین سرزمین نشاط آگین در خور سزیه و  
 استعداد باغها ساخته اند - و از اساکن روح کسار کشید باغهای  
 ریشیان است که بزبان این دیار اینک پرستان را خوانند بر کنار  
 دریای بهشت باغها ساخته اشمار انرا وقت ذیالایه اند - و بدرباری  
 آن باغ گنجا ریشی است در جزیره بهشت - و آن باغهای رنگارنگ و  
 و سبزهای گوناگون در انواع اشجار و اثمار صفا است \*

و از امکنه متفرقه شهاب الدین پور است که بر کنار دریای بهشت واقع  
 شده قریب صدها چنار تنار بقطار پیرای آب سایه گسترده - از یکطرف  
 آن آب لار بدرباری بهشت می پیوندد - و بامر حضرت جنت مکانی  
 در دست عمارت قریبه هم زیست انزای این سرزمین گشته است -  
 و از باستانی عمارت کشید عمارت لنگه (3) است که میان دل اساس  
 پذیرفته است - و چون بهر در دهور بآن اندر اس راه یافته بود اعتقاد  
 خان در ایام حکومت خود از سر عمارت مطبوعی ساخته \*

\* چون از گنجینه هدایای این خطه دایر دست و دامن شاه  
 گل چین و غنچه گرید - نهی از کیفیت و کیفیت اثمار  
 خوش گوارش برنگاشته نی قلم را شکرین میگرداند - این چنین  
 همیشه بهار اقسام فواکه دارد - و اکثر آن سرد میبری است -

باغ نشاط که پیمین الدوله جنوب رویه قل ساخته - و زمین آن  
 نه مرتبه است در هر مرتبه آبشاری - در سر آغاز آن عمارت است  
 که یک رو بسوی قل دارد و روی دیگر بباغ - و در انتهای آنکه  
 بکوهی در نهایت نضارت و خضرت پیوسته است - نیز عمارتی رفیع  
 و نشیمن آن چبوتره وسیع و صوفی فسیح که آبشار از جوی میان  
 عمارت دران می ریزد ترتیب یافته \*

باغ نسیم که اعظم خان و باغ افضل آباد که علامی افضل خان  
 شمال رویه قل بهمانوی هم طرح انداخته اند هر دو پرگل و خوش میوه  
 است - متصل آن باغیست از سیف خان سرسبز و شاداب \*  
 باغ ظفر خان که بر کنار جوی بل ( ۳ ) که تالابی است حوالی  
 شهر مرتب گشته - از شگفتگی و رنگینی در کمال دل نشینی است -  
 و چون بر طول واقع شده بعد از پیشکش نمودن او اعلی حضرت باغ  
 طولانی نام کرده اند \*

باغ الهی که میرزا یوسف خان هنگام حکومت این صوبه ساخته  
 بود - و الحال از جمله باغهای پادشاهی است - نهری از آب لار که  
 بهترین آبهای آن دیار است بعرض سه گز دران جاری است -  
 در وسط باغ چبوتره ساخته اند و دران حوضی ده دره - بر کنار آن  
 چناریست بغایت رشیق و بالیده - چون نشیمن دل نشین داشت  
 درینولا حکم شد که دو دست عمارت بر دو جانب چبوتره محاذی  
 هم بر سر جوی بسازند \*

باشمار موبارک است و چشم بختها را بر او  
و طاعت این سرور را از آن رو که در زبان  
بیان کرد و در آن دستها را بر او را  
بخشم کف عجب و کسر دال است و سرخ را شوکت بدنام و در  
باین اسم اسرار یافته \*

دیگر یدلاق توسه سرکت چون بخت از آن است  
اهل کشته در آن بنویسند و نام خواص و نام و  
آگاه میفرمودند که در ایام پادشاهی دایم در آن  
خصوصا گوی سرکت و نام کل و نام پادشاه و در آن  
دیگر یدلاق ستم ستم و یدلاق ستم است \*

اکنون گذارش چشمه سارها و آذینها به نام و نام  
بنگالین و نامی که پادشاه این نام است و پادشاه و  
مرا مناصب و مدارج من ستم است

فراج داده ز مدح بهار و سرور دین

در عشره اولی ستم ( ۱۴۴۰ ) که در روز پادشاه و سرور  
به ستم عطا فرمودند \*

\* پادشاه منزل پادشاه زاد بلند مرتبت است و در ستم و زده  
در ایام پادشاهی اعلی حضرت به نزول اقدس سرور پادشاه  
بود بهر رخ فوسم ستم و سرور و گدازند - آن در ستم  
سلطنت بشکر عواطف پادشاهی پادشاه و ستم از اشای ستم  
پادشاه و ستم پادشاهی از ستم آلات و ادهه نفیسه به نظر کیمیا اثر  
در آرد - اعلی حضرت نعمت خاصه تغافل فرموده آخرهای روز

از انجمله ساه آلو است که گاهی هم نامند در بالبدگی و شیرینی  
 بهتر از شاه آلو می گنند است - و ساه که آن دگر رنگین و بالبدگی  
 است - و داسپانی که از نازکی و سبزی تا به پیر می رسد - و خربزه  
 اگر آفتی بدو رسد همان خربزه خوب گنند است - و آرنج که پخت  
 بزرگ و شکفته و شیرین است - و اوسام انگور لیکن از رطوبت  
 شیرین نه - و سفالو که در لطافت و نراکت مانند سفالوی گنند  
 است - و اسواع زرد آلو فراوان است - اما مدرزائی و سفیدچنه گنند  
 به مراتب بهتر از زرد آلو می گنند - و توت بداند و غیر آن بسیار  
 است - لیکن بداند گنند بهتر از بادام کشمیر - و انار اما زیون -  
 بادام و امر است - پسته اگرچه بهم مدره اما کم درخت است -  
 گردگانرا بغراوانی این مکان جای دیگر نشان ندهند - چنانچه در  
 تمام این ولایت روغن انرا در چراغ بکار می برند - کلا نتر اصناف  
 انمار چون به حضور اشرف اندس بر می خندند - شاه آلو یک مثال  
 بر آمد - سبب پنجاه و هفت - سفر جل و ن و پنجم - زرد آلو نوزده -  
 میوه های و گباهای دوائی زیاده بران است که بقصد تحریر در آید «  
 چون لختی از احوال به سائن این سراستان خلد آندن او  
 گذارده آمد - برخی از بدلائش که بخصارت و نصارت و کثرت  
 مداه ضرب المثل است گذارش داده نی خشک خامه را سر سبز  
 میگرداند - یکی بدلاق گوئی مرگ است و ان انگبست - که بسبزه  
 و ریاحین آمده است - و ابواب نشاط بروی نظارگیان کشوده -  
 نهری دارد چون دلپای روشن ضمیران مصفا - و مانند چشمه  
 حیوان روح انرا - دست قدرت بیچون بر در آن از کوهی «



معدالت طایفه از بطن دختر سیرا را رستم مدفوی خدیجه را نهادند و  
نامکار مژده گشت و مردای آن والده اش ازین عالم دور گشتند  
خدیو مهر پرور آن صبیحه را دایند بانو بیگم نام نهادند و  
غریب صفر از وفور عذایات بعدالذات علامی افضل خان که عاونه  
جسمانی داشت تشریف فرموده بگوارش اطیب مدارایی کامل  
بخشیدند - علامی بعد از ادای ادای پانداژ و بشارت بخشیدند و  
چون پادشاه حق آگاه را درین پریشانی جزیره است سزیدند و  
و نوازش و باند نامی علامی - استر و دیگر مملوک بود - پادشاه  
در معرض قبول نیفتاد »

### گزارش نهضت پادشاهزاده جوان بهشت

### شاه شجاع بهادر بالشکر دکن بهمنیر قلعه برینده

چون قلعه برینده را که در تصرف نظام المملکت بود و اداره  
نامی از قبل بی نظام بدست آن فیام می نمود اعظم خان چنانچه  
گزارش یافت محاصره نموده بواسطه بعضی موانع دست از آن باز  
کشید - عادل خان بقلعه دار مذکور پیغام داد که هرگاه لشکر  
پادشاهی این قلعه را مستخر سازد جان و مال تو در معرض تلف  
خواهد بود - اگر آن را بدست من واگذاری صیانتی گویم و بقو  
میرسانم - و نوکر خود ساخته اقطاع لایق میدهم - و پس از استقامت  
قواعد عهد و پیمان قریب مباح ملک بدون بدو گروشی از برانده  
که در سپردن قلعه ساعی بودند داده قلعه را بدست آورد - و بدین  
فرمان نامی را به نگاهبانی آن باز گذاشت - و ثواب موسوم بمالک

بدولت شاه و الا معاودت نمودند - از عظام اشراقات نمیدر شهر تندر  
 شهر شاه حق آگاه که درین ایام پرتو ظهور بخشید، آنکه - چون خاقان  
 غیب دان حسب الالتماس نواب قدسی القاب مستدرک نقاب عظمت  
 و جلال بیگم صاحب باغ آن دره صدف دولت را بمقدم فیض توام  
 منور ساختند - در اثنای گلگشت نشیمنی بنظر والا در آمد که  
 مقفش بی دیوار چهار ستون بر افراشته بودند - بر زبان الهام بیان  
 جاری گشت که چنان می نماید که این عمارت خواهد افتاد و خود  
 نزدیک رفته از عسوم رافت دیگران را نیز منع فرمودند - معارف  
 این حال سقف نشین مذکور از هم فرو ریخت - و مشاهده آن  
 موجب حیرت و تمکین گردید - اری قدسی سمائی که باوجود این  
 همه اسباب حکمت و جهانداری - و سواد حشمت و فرمان گذاری  
 لحظه بی یاد حق بسر نبرد - و عامه خلایق را بدایع و دایع  
 ایندی دانسته هست پادشاهانه بر رفاهیت زیر دستان و جمعیت  
 این پرستان مصروف گرداند - اگر باظهار خوارق عادات برای  
 رهنموی برایا پرده از روی باطن نهفته بین برگیرد مستبعد  
 نیست - و ملکی ملکائی که پاسبانی جهانیان را پیش نهاد خاطر  
 ملکوت ناظر گرداند - اگر کارگذاران تقدیر همواره در حفظ و حمایت  
 او کوشش نمایند شکفت نه

اگر بحر گیتی شود پر نهنگ و گر کوه و صحرا بود پر پلنگ  
 کسی را که یارست بخت یلند « نیابد ازان یک سرو گزند  
 بستم از عرضداشت پادشاهزاده بخت بیدار محمد شجاع بهادر  
 بعرض مقدس رسید که شب دو شنبه است و دوم ذی الحجه کریمه

به سبب بادار انصرام این مهم فساد بود و این در آن سال  
 بطایفی به سرهانیپور فرستاده حوالی باغ را بآباد نایب در آن  
 دهمین و ششم رابع الدانی مدافع و ششم آبان سال ششم با  
 خانجانبان و دیگر امرای عظام و نامی کوهستان سوادگان سواد  
 مقصد گشتند و به لکاپور رسیده قرار دادند که نامهربان به بادار  
 از مقصدداران و برق اندازان سوار و پادشاه با اینها بیست و شش  
 گرد و از راه به گذشته باقیست سالها در آنجا ماندن آن  
 و سعادتمند قلعه پر شده بی دزدی و آلودگی و در آن آلود  
 به سرت آلوده و نایابی عافیت زود ماهر و نوب و خانجانبان را خلاص  
 و فدل عافیت نموده با راجه جاسدگه و مبارز شان در آن و نامی  
 خان و رشید خان و مرتضی خان و راه سقر سال و راجه و راجه  
 و جندراج پندیده و امثالخان و مبارز خان و از بی احمد خان  
 نمازی و راجه روز افزون و سنگرام زماندار و سو و انشی با  
 اوزک و گروهی دیگر در خدمت فرمودند و در راه با خانجانبان و ساد  
 مقصدداران از عقب نهضت نمودند از آنجا که این مهم و این  
 پانزده بود و رسیدن آن معروفترین که به چهار تپه با چاه  
 سوادگان در راه نشاند تا عافیت از سرهانیپور با لشکر سوادگان  
 مقدر شد که در ظفر نگر نور محمد عمر با پانصد سوار و در جالپور  
 سید عالم باره با پانصد سوار و در شاه گده و زاباش خان با  
 سوار و در بئر مدب شکن خان با دو هزار سوار بدستند و اینها  
 و در پراختن از حدود خود به سلامت بگذرانند و چون پانزده  
 پیوست که سادوی بهر قضاة با اتفاق برخی خلافت پانزده و از آن

در امان را که با وجود کلاهی و کشاکش بدین مرتبه که در آن آدم  
 بفرمانت می رسیدن خوش بود و هر راست است ازین قلعه به پنهانپور  
 بود - توپ و زور پدشهر در قلعه آمدند فکر بود در زمان حضرت  
 مرشد آیدانی هنگام کشاکش این قلعه بدست اوندای دولت فاهره  
 افتاد - در عهد حضرت جنت مکانی که از بی پروائی آن حضرت  
 قوانین ملک داری چنانچه باید متمدنی نمی شد منبر که همراه  
 در کمین فرستاد بود فادو دافده قلعه احمد نگر را بدل نمود - و کار  
 بر حصار نشینان تنگ ساخت - خواجه بیک مدرزای مفری  
 هارس قلعه تکرار اضطرار خود را بساطان پرویز که با گروهی از  
 امرای کلان منصب و لشکری گران و حشمتی بکران و ساز و سامان  
 فراوان در برهانپور نشسته بود را نمود - سلطان از بی رشتگی و  
 عیش دوستی و تن آسانی بفریاد او نرسید - او در سده هزار و نوزده  
 قلعه را کام و نا کام بهنبر داده خود با همراهان به برهانپور آمد -  
 و منبر توپ مذکور را از اینجا به سولا پور که در دست عادل خان بود برد  
 و حصار آقرا محاصره نموده بهمان دست امرار داده کشائی نوزدهم  
 و هجده هزار و سی و چهار مفتوح گردانید - پس از فتح آن  
 در پربنده نگاه داشت - از اینجا که کشایش پربنده از دیر باز مرکز  
 خاطر خانخانان بود بعد از رسیدن پادشاهزاده والا گهر محمد شاه  
 شجاع بهادر بخواجه برهانپور با لشکر جرار و سامان بسیار از درگاه  
 گیتی پناه بآن کمکار معین شده بود - چنانچه گذارش یافت -  
 بهلازمست شتافته التماس نمود - که چون لشکری چنین همراه است  
 وقت آن است که بتسخیر قلعه پربنده پرداخته آید - پادشاهزاده



طالع یکی از حویشان مخدوس بی نظام را که از قلعهٔ انجروانی  
 برآورده بود دست آورد و بساز ساختند و میخواستند که قلعهٔ پیرانگردد .  
 و در حوالی احمد نگر اسکر و راهم آورده پس از تابش و تاراج  
 و احیای اوابان و صوب ظفر نگر و سادات - و حرق و تاراج را بر جان  
 و سایر متردین میبرد و گرداند - بدایران پادشاهزادگان و الا مقدار  
 بصواب دید و سینه سالار خواص خان را با سه هزار سوار بجانب  
 احمد نگر فرستادند - که مفاصیر را مالش بسرا داده تا چندین تعداد  
 نماید و باقی و غارت چهارگوشه که وطن بهونسا است پراخته  
 در سنگم میراوست گزیدند - در خلال این احوال مثال خان از توجه  
 بساگر گردون ماهر قصد کشایش قلعهٔ پرینده آگهی یافته  
 گمنامی و تورا با خزانه روانه ساخت که در تهیهٔ مواد قلعه  
 داری و امداد قلعه دار کوشش بجاء آورد - و زندان و سرای  
 پخت را با خبل و حشم خود تعیین نمود که کنار ذالک آب سین  
 را بنگاه ساختند هر کدام بکیشک قلعه پیام میداد - و چون خانرمان  
 از مالکپور بدشت راهی گردید باسلدقی فول بعهدهٔ خود گرفته  
 راجهٔ چیسنگه را با سایر راچوتان هرار و الله و برقی خان و  
 رشید خان و امالت خان را با برق اقدازان برنغار و مبارزخان  
 را با گروه ادغنه جرانغار گردانید - و جگراج را چنداول ساخت -  
 و بسرعیت هرچه تمامتر نزدیک پرینده رسیده بر سر نهری که یک  
 گروهی قلعه جارسست و دران حوالی سوای آن آب نشان ندهند  
 فرود آمدند - و تاکید نمود که لشکریان در گرد آوری هیمه و گاه سعی  
 موفور مینماید - و بتقسیم ملچار و گذار نقب و ساختن کوچه

که پیروان و مقتول در محرکه افتاده بودند برداشته و از آنجا  
 پیوسته - ادبار بزرگواران از رسیدن خان دوران و دست بردن سواران  
 صف شکن و دلیران شیر افکن فرار برقرار اختیار نمودند - و خان  
 خاندان و خان دوران عذر معاودت مذهب طایفه گردانیده در هوایی  
 ارد و پادشاهزادگان جهانگیر را که بعد از استماع استیلاهی شدیم بهانهای  
 مدعی سوار شده بودند ملازمین نمودند - اگر خان دوران بهادر و سرکش  
 نمی رسید و بمالش ندیم که خانخاندان را قبل نموده کار بزرگوار  
 ساخته بود نمی پرداختیم برآمدن خانخاندان ازین محرکه - و  
 بود - و این کار نمایان سبب هجرامی عظیم خان دوران در پیشگاه  
 خلافت شد »

هشتم پادشاهزادگان کاسگار از مقام گناباد متوجه پربنده گشته  
 نزدیک محسین خانزمان برانرا از گریوه فرود آمدند - همان روز فرستاده  
 پانصدکس از قلعه برآمده برسلچار راجه بازار سنگه رفتند و جنگ  
 در پیوسته - جمعی از گروه خاندان پوزه گشته و زخمی گشتند و  
 چندی از مردم راجه و قایدان اصالت خان و راجه روز افزون خان  
 در باختند - انجام کار بقیه مقامیر خلافت پذیر قاضی مقاموست در  
 خود نیافته بیای فرار از عرصه کارزار بدر رفتند - و هم خانخاندان  
 برای آوردن کبی سوار شده و سید خانجهانرا با برادران و قایدان  
 او هرول گردانیده روانه پیش ساخت - و خود در دست راست  
 کبی شده محافظت جانب چپ کبی را بعهده خان زمان و راجه  
 ستر سال و رشید خان و پرتیراج و جوقی دیگر باز گذاشت - و راجه  
 جیدینگه و مرتضی خان را با فوجی از بند های راکه چنداول

خانخانان واقف باشد - اگر احتیاجی رود آگاه گردانند -  
 اتفاقاً همین که خانخانان ندیم کرده از مسگرپیش رفت قریب ده  
 هزار سوار ادبار آثار نمایان گشتند - و جوقی ازینان شوخی نموده  
 بر قلعه دار خان و حسینی قدیمی و گروهی دیگر که خانخانان  
 بقراولی پیش فرستاده بود تاختند - خانخانان لهر اسپ را بکوسک  
 روانه ساخته خود نیز از عقب راهی شد - شقاوت پزوهان بهادران  
 نصرت شعار را جنگ کنان بفوج کلان خود کشیده سرکزار درمیان  
 گرفتند - سپس داس را تهور که سرآمد راجپوتان خانخانان و  
 هراول او بود در گهناخته بهائی و راجپوتان دیگر پا قایم کرده  
 بفوج پیش روانه آویختند - و لوازم سعی و جهان فشانی بجا آورده  
 در میدان فیر افتادند - و کار بر خانخانان و همراهان او بمرتبه  
 تنگ شد که باوجود قرب کوسک اینجماعه برو دشوار گردید - و  
 برفا شدن مسجروحان ازان دشوار تر - خان دوران که تابیدان خود  
 مستعد پیکار و آماده کارزار بود برینهمی آگهی یافته سوار شد - و  
 بسرعت تمام راهی گردید چنانچه غیرت خان با فوج عبد الله  
 خان بهادر فیروز جنگ و برخی از گرز برداران کار طلب مثل  
 خواجه طاهر و امیر بیگ و ناد علی و غیر اینان که از درگاه و لا  
 رخصت همراهی خان دوران یافته بودند در راه باو ملحق گشتند -  
 و با تابیدان و همراهان که مجموع قریب دوهزار و پانصد سوار بود  
 قابو دیده فوج عقب خانخانان را بر گروهی که جانب راست  
 خانخانان داشتند زده هر دو قوشون را بچوق مقابل خانخانان رسانید  
 و سپس داس را که زخمهایی منکر داشت با دیگر راجپوتان



در آن نشان پادشاه اقبال عدو مال و اموال را از آنجا که در آنجا  
 میباشد و بازوی جلالتش محافل را در آنجا جمع کرد  
 مراجعت کرد \*

هزاره هم مدد شایسته های و خان لورال نهاد و بسیار خان و دیگر  
 صفه پادشاهان که در آنجا گهی داشتند هنگامی که در آنجا بودند و آنجا  
 ن کذبانی بی آرم آنکری نماند و قدری از آنجا که در آنجا  
 بر گذار از آنجا شدند و باقی جزای آنجا که در آنجا  
 از شایسته این خبر ابراست را در آنجا که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 که طرفت گهی رها بود و آنجا که در آنجا که در آنجا  
 مردم گهی را همراه آورده تا که در آنجا که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 اشکری غلبه بر سواران از مردم گهی که در آنجا که در آنجا  
 باد آتش درگاه و همی که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 بلند سواران بود می افتاد و سواران از سواران و سواران  
 اسب و آدم ضایع میگردد - و در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 بر سواران گهی راه می یابند - خاندانان مجبور آنکری بر سواران  
 بطلب خاندانان مستند سواران - اختار بر سواران که در آنجا  
 چهاران نیز از استماع این خبر سواران شدند - خاندانان  
 که برای تنبیه این جماعه دو آنخواهان کفایت میکنند لایق آنکه  
 بر گردیده به سواران انبیا تشریف فرمایند - و چون در آنجا که در آنجا  
 گوهر درج بسالت در تادیب اشرار خندان شد و سواران و از آن

گردانیدند - و جامی سید شجاعت خان و راجه  
 خان ندازی و احمد خان دانی میدان خان زمار  
 و های مالوخی و سایر اکنان با سرزه خان و  
 و گرم خان بدگ دادشان و طایفه دیگر  
 همیشه مقرر ساختند - و چون افواج اهره پنجم  
 شروع در آوردن کوهی نمودند غنیمت نسیم دار گردیدند - و  
 پیغام داد که دو تیر پرتاب بدرون کوهی بپوشد  
 نگاهدار تا مقهوران داخل کوهی بنمایند شد - پس  
 همدیگر پراشتند و راهی گشتند - ارباب زنگان یک  
 زمان حمله آوردند - آن معرکه آرای بدو قدم  
 گروه انبوه را بدلائل تدبیر و صفای پنداشتی بدست  
 لشکر منصور ناز برخیز گشته و حمای خستاه گشتند -  
 خبر آویزه غنیمت با خای زمان شنیده سرعت برق  
 زمان رساید - و بسطوت تمام جمعیت مفاهم  
 برای فرار انداخت - و همچنین هر مرتبه که فرار  
 بر افواج نصرت امتزاج زور می آوردند خانان  
 مردانه نبران شرارت ارباب حسارت فرو می نشاند  
 قهر تمام راه باغذیم چیدلشهای نمایان کرده فطی  
 آخر روز کوهی سالما بار و رسید \*

دوازدهم حسری گران از پیراهه روان بر  
 هجوم آورده هنگامه نبرد گرم گردانیدند - و چون  
 در آمد و از هر طرف خرمین وجود جمعی

خاک ناکامی انداخت - از مردم الله و برکت خان و ( پهلوان مبارک )  
و سپاهیان امالت خان نیز برخی بکامی زخم "مخ" زایی جاوید  
اندوختند - خانخانان در اذغای ره نوردی خبر فوری مبارزان اشکر  
منصور شنیده پداس ایزدی بجا آورده بشتر خویش مهارت نمود -  
و خانزمان سالما باکپی بارو در آمد -

بدست و دوم پادشاهزاده عالی قدر بصواب دید خانخانان بسیده  
خانجهان و خانزمان و راجه جیستگه و مبارز خان و راجه پهلاداس  
ورار سترسال و وار کون و مبارک خان نیدازی راجه خای نیدازی و  
نظر بهادر خویشگی و طایفه دیگر از بندهای درگاه کاتبی پناه و از  
امرای دکنی مالوجی مقرر نمودند که چهار پنج گزنی از شب مانده  
خود را به بنگاه غنیم برسانند باشد که دست برفی نموده آید - دلبران  
دیگر برست بموجب قرار آن شب پنجشنبه بدست و مدوم رانسی  
گشته بعد از سپری شدن یک بهر روز به بنگاه شقاوت نشان رسانند  
ازان رو که مقامیر پیشتر خبر یافته بده را روان کرده بودند فیسب و  
غارت دلخواه صورت نه بدست - لختی بان و کار بسیاری که بران اندوخته  
بار بود - و شتر و گاو اشکر پادشاهی که مقهوران روز روشن کپی  
برده بودند - بدست مجاهدان ظفر پیوند افتاد - و چون غنیم سیده  
گنیم که بده و بار میگریزاند بسیار نزدیک بود راجه جیستگه و اول  
فوج مذکور اسپتاخته خود را بوی رسانید - و بسیاری از پهلوانها را مردم  
اداسیر نمودند - و سید خانجهان و خان زمان و جماعت دیگر از  
فوج قول جاوریز باو پیوستند - درین اثنا مود مودجی برادر مراری  
با مبارز خان در آویخت - اگرچه مبارز خان به ازوی شجاعت تبع

اراده بر نخواهند گشت . مبالغه نموده التماس کرد که بر فیل  
سوار شوند . و راجه پتهلداس و پرتهدراج را با خود گرفته همراه اسب  
پیشتر روان گردید . غنیم که شتر و گاو کاهی را پیشش انداخته میبرد  
از شنیدن خروجش کوس روئین و دیدن اعلام نصرت آئین پادشاهزاده  
با تمکین پای ثبات از دست داده راه فرار سپرد . درین اثنا خانزمان  
که حسب الطالع خانخانان باستعجال تمام راهی گشته بود و رشید  
خان از بجانب راست در رسید . خانخانان راجه پتهلداس و پرتهدراج  
را نزد خانزمان فرستاد تا باتفاق گریختگان را تعاقب نموده مالش  
دهند . و گوهر اکلیل سلطنت هزار سوار از ملازمان خود بکمک  
خانزمان فرستاده عذران بکران با خانخانان وارد و منسطف ساختند .  
شب هنگام خانزمان با همراهان از تعاقب و پرداخته برگشت و  
جوهر دلیری نوئیذیان اخلاص سرشت مانند سید خانجهان و خانزمان  
و خان دوران و راجه پتهلداس که درین روز مصدر ترددات گشته  
بودند فروغ دیگر یافت \*

نوزدهم که نوبت کاهی خانزمان بود چون بخانخانان خبر رسید  
که مقهوران بارانده انکه بر سر کاهی بریزند سوار شده اند پایان روز با  
جمعیت خویش بحرکت در آمد . اتفاقا همین که اوتاب رخ  
بذهبت زنده و ندیره یاقوت و دیگر مخازیل نزدیک ملچارهای  
نقشب رسیده برهنه منوی ابار گروهی را پیاده ساخته بر ملچارها  
دوانیدند . الله ویرد یخان باقبال نصرت سال شاهنشاهی توسل  
جسته با همراهان از ملچار خود بر آمد و بضرب تیر و تفنگ اساس  
زندگی بسیاری مفهم گردانیده جمع دیگر را بزخمهای گران بر

امپراتور بود. - همار که صدراعظم بود. همار که وزیر بود. همار که  
 همار که در امور نظامی بود. همار که در امور اداری بود. همار که در امور  
 همار که در امور مالی بود. همار که در امور قضایی بود. همار که در امور  
 همار که در امور فرهنگی بود. همار که در امور اجتماعی بود. همار که در امور  
 همار که در امور علمی بود. همار که در امور هنری بود. همار که در امور  
 همار که در امور ورزشی بود. همار که در امور تفریحی بود. همار که در امور  
 همار که در امور بهداشتی بود. همار که در امور درمانی بود. همار که در امور  
 همار که در امور پیشگیری بود. همار که در امور مراقبتی بود. همار که در امور  
 همار که در امور توانبخشی بود. همار که در امور حمایتی بود. همار که در امور  
 همار که در امور اجتماعی بود. همار که در امور فرهنگی بود. همار که در امور  
 همار که در امور علمی بود. همار که در امور هنری بود. همار که در امور  
 همار که در امور ورزشی بود. همار که در امور تفریحی بود. همار که در امور  
 همار که در امور بهداشتی بود. همار که در امور درمانی بود. همار که در امور  
 همار که در امور پیشگیری بود. همار که در امور مراقبتی بود. همار که در امور  
 همار که در امور توانبخشی بود. همار که در امور حمایتی بود. همار که در امور

انتقام آخته شورشی را که دران چلادی باسور بودند در خاک هلاک  
 ادا داشت اما هانرمان پس از آگاهی در آواره دیوار و سید خاسپهان  
 را دگمک راجه حیدرنگه باز گذاشته در سرعت هرچه "مستمر" بود  
 مدارز خان رسید و تورو امانده را مستطهر ساخته موکدهوچی را  
 که دو زخم دیر داشت در گرای جهنم گرایید - بقدره المیف  
 راه فرار سپردند \*

دوازدهم سوال چون بدیده یافت و ردهای او با فریب چهارهزار  
 سوار همراه کاکا پندت ملزم خان خاندان که بواسطه غلبه جادیت پدر  
 رده بود گرفتند - خان خاندان بعرض دره التاج خلافت رسانید که  
 درینوقت که سواره موخنگان بطرف دیگر مشغول اند اگر در بنده و  
 و بار ایشان تاخت پورده شود اغلب آنکه کار نگار هواخواهان صورت  
 باید - پادشاهزاده عالی قدر از مزونی خواهش تماشای هنگ  
 کردند مقرر فرمودند که خود بدز سوار "وند" - هگراج و لهر اسپ  
 ویکه تاز خان و چندمی دیگر را پیاسبانی اردو باز گذاشته روز دیگر  
 پیش از آمدن صبح مسلح گشته در مدخل سوار شدند - و انجمن  
 سرون معسکر برای فراهم آمدن لشکر و ترتیب امواج ارباب نمودند -  
 و خان خاندان و راجه حیدرنگه و راجه پتهلداس و دیگر پیکار گزینانرا  
 همراه خود در فوج فول بگذاشته سید خان جهانرا هراول  
 و خانزمان را با مدارز خان و راوستر سال و برخی دیگر مدینه -  
 و سید شجاعت خان و مرتضی خان را با گروهی پیسره - و خان  
 دوران چنداول - فرار داده راهی شدند مقاهیر که پیشتر  
 آگاهی یافته بنده را بطرف مرستاده و در چهره آتش زده آماده قتال

از عرافین منتهیان آن صوبه بمساجع جلال رسیدند. شاهان را نه از بد خوئی و طری با دیگر بندهای پادشاهی طریق ناسازگاری می نمود چنانچه گذارش یافت و پادشاهزاده والا بدر را بی تسخیم قلعه برگردانیده بود معاتب ساخته آن اخبار فاکت حاکم را با جمیع بندهای که در رکاب ایشان رفته بودند بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند \*

( اکنون اختی از وقایع حضور بر می نگارد )

پانزدهم صفر شهنشاه گیتی پناه از باغ فرح بخشش کشته مر که یک شبانروز دران مکان دل افروز بکام بخشش و تفریحی پرداخته - حسب التماس یمنین الدوا به باغ او موسوم به باغ نشاط گشتی سوار شرف قدم ارزانی داشتند. یمنین الدوا بعد از اقامت مراسم نثار پیشکش از جواهر و مریع آلات بنظر کییا اثر در آورد. چون باغ مذکور بدلکشائی و راحت افزائی پسند قطعت اقدس گشت تمام روز در آنجا بهشت و مسرت گذرانیده شایسته پادشاه والا معاودت فرمودند \*

هفدهم پرتیجراج راتهور از اصل و اضافه بمنصب در هزاره هزار و ششصد سوار سرافرازی یافت \*

دهم ربیع اول پیشکش ظفرخان صوبه دار کشمیر از اقسام شال و نوطه و گوش پیچ طرح دار و ساده و انواع تهرمه و کربالائی زر دار و ساده و زعفران و دیگر اشیای آن دیار از نظر انور گشت و بدایه قبول رسید \*

شب در ازدهم مجلس میلاد خاتم النبیا علیه و علی آله افضل

بودند و بدین سبب آن شقاوت پژوهان بر تدبیرات خانخانان آگاهی  
یافته علاج آن می نمودند - و در تسخیر قلعه کوشش خانخانان اثری  
نمی بخشید - خانخانان به عرض پادشاهزاده نامدار رسانید که هر چند  
آذوقه فراوان است اما تا ده درازده گروهی اردوگاه و همیه نموده -  
و هر مرتبه بواسطه کمی در رفتن و آمدن زیاده بر بدست گروه تود  
باید نمود - و این معنی باعث خرابی لشکر میگردد - و پوسان  
هم رسیده - مصالحت آنست که بیش ازین توقف ننموده عدان  
معاونت بصواب برهانند - از آنجا که پادشاه زاده  
کامکار در جمیع کارها به عمل نمودن بصواب و یک سینه سالار مامور  
بودند سیوم قبیله مطابق دهم مخوراک از پریزده کوچ کرده به  
برهانپور راهی گشتند \*

هفتم در هیاتی که افواج قاهره از زیر گهائی که هنزده گروهی  
بیراست نهضت نموده برة نورانی در آمدند - غنیم نمودار گشته  
بسر دادن بان پرداخت - خانزمان با او ستر سال و جگراج و راو کرن  
و برخی دیگر از بندهای پادشاهی که در فوج چنداول بودند بر  
مقاهیر تاخت - درین اثنا راجه جیسنگه و مرتضی خان از میمنه  
و اصالت خان و خلیل الله خان از میمنه برآمده خود را بکمک  
خانزمان رسانیدند - و جمعی را طعمه شمشیر ساخته گروه انبوه  
را مجروح گردانیدند - و اسب بسیار غنیمت شد - و از آنرو که  
پراگندگی تمام بجمعیت مقاهیر راه یافته بود دیگر تا برهانپور که  
بیست و ششم مورد عساکر ستاره شمار گشت اثری از ان طایفه  
نمونه آثار پدید نیامد - و پس از آنکه معاونت پادشاهزاده رفیع قدور



از شهر و شصت و دو ساعت از جوی رودخانه در آنجا بود که در آنجا  
 از آنجا سر زمین نزاع است آنجا است که در آنجا فیهی هزاران  
 شادمانی نهضت نمود - و در موقع پنور که از در آنجا شهر برآید  
 خشکی سه کوه و ربع و راه دریا پنج کوه پادشاهی است که در آنجا  
 شد - و باغی که در آنجا بر آنجا است سرزمین نهاده به نزول اقدس  
 فیض آموک کم دید - موضع سزاور زعفران زار است اما در آنجا  
 زعفران گل نکرده بود - روز دیگر فراموشی بود که از آنجا است  
 پرگنده آنرا است و از پنور برآید خشکی سه و نیم کوه و در آنجا  
 مسجد و جلال گشت - فراموشی آن پنج برآید را که از آنجا است پرگنده  
 اینچنین است و در آنجا در آنجا است پادشاهان و در آنجا  
 شکوه منقر بنزول اشرف انانی میباشند اما پادشاهان و در آنجا  
 که از آنجا بود برآید خشکی چهار کوه و ربع و برآید در آنجا  
 مسافت دارد مقام فرمودند - در آنجا مکان پادشاهان و در آنجا  
 عمارتی دالین و باغی مساحت از آنجا که در آنجا است و در آنجا  
 آن بدو یا می ریزد بر کذار بهت طبع اندامه اند - و آنجا در آنجا  
 عمارتی و باغی عمارت این عمارت بنا نهاده - شصت دوم از سزاور  
 آنجا اختر برج سلطنت در هر دو کذار بهت چیرانان بر آنجا است  
 بیست و هفتم از پنج برآید تا پل کهنه ده ملت های میر گشتی  
 است بکشتی قطع مسافت نموده از آنجا بر تیشیت روان که از آنجا است  
 مبدع قوانین جهان با نیست بفرخی و خشکی سوار شده و اینچنین  
 که در آنجا اسلام خان میر بکشی است تشریف بودند - در آنجا  
 مبدعی بود باستانی - پادشاه عدالت گشت بردهم پنداران آن فرمان

اصولیات و اکملها در دولتمداران خاص و عام ترتیب یافت - شهزاده اسلام پناه در آن محفل فیض منزل گروعی از علما و فضلا و صلحا و حفاظ خطه دایمیر کشمیر را که بتفاوت درجات در آن قدسی انجمن قهوه نموده بدلاوت قرآن می پرداختند بمرحمت خلعت و فرجی و مدد معاش از زمین و یومیه سرافراز ساخته مبلغ دوازده هزار روپیه نقد برسم معصوم هر سال عفايت نمودند - و پس از انقضای یک بهر شب برخی از اعیان دولت را در آنجا گذاشته بمحل مقدس تشریف بردند - و بحکم معلی پیشکاران بارگاه عظمت و جلال بتقسیم خوانهای الوان اطعمه و اشربه و انواع حلویات و عطریات پرداخته هفتاد آن مجلس منیف را بهره ور گردانیدند \*

هژدهم منزل جعفر خان بفیض قدوم میمنت لزوم پادشاه بنده نواز فروغ آشود گردید - و بعد از تقدیم مراسم پا انداز و نثار پیشکشی گذرانید - خافان دریا نوال برای مباحات او شرف پذیرائی بخشیدند \*

## نهیست رایات فیروزی از کشمیر بصوب

### ویرناگ و از انجا بدار السلطنة لاهور

چون در سمت جنوبی کشمیر چشمه سارهای نشاط افزا در سرعزارهای داکشا که هویک دلیلی است بر شگرفی صنایع اینرسی واقع شده بر خاطر ملکوت ناظر پرتو افکند که بسیران حدود توجه فرموده عنان عزیمت بجانب دارالسلطنة منعطف گردانند \*

روز یکشنبه بیست و سیوم مطابق بیست و پنجم شهر یوز بعد

بر روی چشمه ماهی صفت کشیده و چو در تان شای تر بر روی آید  
 و سالم چشمه از ماهی طپیدن و کدن چو چشم آنگاه بر آید  
 و از آن رو که مکان مزبور دایم و روح افزا بود اهل حضرت در روز  
 مقام فرمودند - و یحیی الدواد شب دوم بر حوضها و جویهای درون  
 و بیرون چرخان بر افروختند »

غمره ربیع الدانی درین وزارت قرار داده در ده ایوان که حضرت  
 شاهشاهی آنرا بنواست گردون قباب مشرفید ایوانها با یک صاحب  
 سرحدت نموده صاحب آبای نامیده اند . درین اجمال فرمودند -  
 و چون عمارت مشکوی معالی دولتخانه خاص که در عهد حضرت  
 محنت مکانی درین موضع تزیین یافته بود . چو از کجایی و چو  
 از بد طرحی پسند طریقت اشرف نیفتاد . حکم شد که بجای آن  
 عمارات دیگر با آبشارها و حوضها بجهت آرامش و درالخانه  
 خاص و عام مرتب گردانند - و بهر ترتیب به قرار آنچه پیشتر نوشته بودیم  
 کار آمد در اینجا چشمه ایست در کمال عذوبت و صفا که با چندین  
 چشمه دیگر بحوض ایوان عمارت متصل در شده در حوض کلان پیش  
 ایوان می ریزند - و از اینجا بحوض و جوی و آبشار ریخته بیرون باغ  
 میروند - درین مکان نیز سه روز مقام شد . و چرخان بر کنار  
 جدارل و حیاض با سر اقدس بر افروخته آمد - روز بیوم مقام بسیر  
 لکه بهون که یک و نیم گروهی صاحب آبای است متوجه گشتند  
 و عماراتش که هنوز صورت اتمام نیافته بود بنظر اجمال در آورده  
 باز دولتخانه صاحب آبای را سعادت آمی گردانیدند - در لکه بهون  
 چشمه از دامن کوه برآمده جاری میگردد - بر سر چشمه حوضی

داده برگشته مذکور را باسلام آبای موسوم گردانیدند - سابقاً در قسمت  
 عمارت یکی برای محل مقدس و دیگری بواسطه دولتخانه خاص  
 بر دو چشمه خوشگوار که در آن مکان نزه واقع شده ساخته بودند -  
 چشمه محل از میان حوضی ده در ده گذشته به مختصر حوضی که  
 بر روی چبوتره و سیمی پرداخته اند - و بر کنار آن چهار عظیم بر  
 پراخته - می آید - و از آن بحوضی بیست گز در بیست که در ته  
 چبوتره است ریخته بیرون می رود - و چشمه دولتخانه خاص نیز  
 از میان حوضی ده در ده بر آمده بحوض دیگر که چل گز در چل  
 است می ریزد - و ازین حوض جوئی بقدر دو آسیا آب بر آمده  
 بجوی چشمه محل ملحق میگردد - درینوا باسلام خان حکم شد  
 که در آن نزهتگاه عمارات خوب و نشیمنهای مرغوب بسازد - آخر  
 این روز آصف آباد معروف به چپی بهیون که در تیدول یمین الدوله  
 است و آن نوین والا قدر بفرمان حضرت جنت مکانی در آنجا  
 عمارات و حیاض و انهار و ریاض ساخته - محط رایات اقبال گردید -  
 چون اهل آن دیار چپی ماهی را خوانند و بهیون خانه را - و چشمه  
 این مکان ماهی فراوان دارد موقع مذکور باین نام اشتهار یافته -  
 حاجی محمد جان قدسی صفت آن چشمه بدین گونه گزارش داده  
 \* بیت \*

اشارت جانب این چشمه از دور \* کند افگشت را فواره نور  
 کند گر امتحان سردی آب \* نیدار پنجه مرجان و می تاب  
 مگر یاقوت اینجا آب خورده \* که آتش آبرویش را نبرده  
 از آن ماهی زند خود را بقلاب \* که در آتش جهد از سردی آب

که او این کرب و خوش را که بشهرهای مختلف و کثرت و کثیفی و آبادانی  
 اساس یافته از پدید آید - و در زیر این است چنانچه از جوی ایوانی  
 که یک رویش بدیخ باشد و دیگر رو بهخوش - بطول میده فراخ و عرض  
 دوازده - بر دو سر این دو عمارت طاقی که هر کدام شاه نشانی در  
 بدیخ داشته باشد بسازد - بطریقی که جویی بعضی پنجم گز از است  
 چشمه میدان ایوان مذکور شده در بدیخ جاری گردند - در هر طرف  
 ایوان هفت ایوان دیگر که در هر دو جانب چهارده ایوان واقع شود  
 و در جوی دیگر از دو سمت شهر «زبور ده» هر یک بعضی چهار فراخ  
 از پائین ایوانها بگذرد و بر دو جانب و بنا بدیخ در آنجا باشد و  
 سمت عمارت یکی بر سر دروازه دیگری فریاده آن و حصارهای  
 و ایشارها و نشیمنها مقرر فرمودند - و در مقابل بدیخ دیگر جویی  
 پنجاه و هفت گز در پنجاد و هفت است که فواره در میدان و سه ایشار در  
 طرف آن باشد طرح نمودند »

### جشن قمری وزن

روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی سده هزار و چهل و چهار مطابق شهر  
 «شهر جشن قمری وزن خانه سال چهل و چهارم و فائده چهل و پنجم  
 از عمر ابد اعتمام شهشاه گردون غلام آرایش یافت - و برسم  
 معروف این جهان وقار بطلا و دیگر اشیا بر «خانه آمد»

درین روز نظم طرازان پیشگاه حضور اشعاری که در قهقیت این  
 بزم گیتی امروز و تعریف کشمیر و پذیر گفته بودند بعضی اقدس  
 رسانیده بصلاحت و افرة کامیاب گردیدند - و بعد از آن نیز با تمامات

است چهارده گز در چهارده - و بر دو جانب آن دو حوض دیگر  
 بهمان طول و عرض - چوئی بعرض در کنز از حوض نخستین درین  
 دو حوض در سی آید - و نهری بعرض چهار ذراع از پیش حوض  
 سرچشمه روان گشته و میان عمارت قدیم در آمده بحوضی چهل و  
 شصت ذراع در چهل و پنج داخل میگردد - و از آنجا بصحن عمارت  
 دولتیخانه خاص رسیده حوض پیش عمارت را که نه گز در نه است  
 لبریز میگردد اند - و از آنجا در حوض بیرون می افتد در صحن دولتیخانه  
 خاص زیبا چناری است سر بر کشیده - و پائین آن مربع چوبوتره  
 که هر ضلعش دوازده گز است - و بر کنار حوض بیرون عمارت نیز  
 چهار چنار بقطار سایه افکنده - اعلی حضرت لوکه بهون را بیداد شاهزاده  
 سعادت نصیب محمد اورنگ زیب بهادر عنایت کرده فرمودند که  
 درین سرزمین عمارتی بسازند \*

پنجم از صاحب آباد نهضت نموده در ویرناگ که چشمه آن  
 منبع دریای بهت است و بهترین چشمه سارهای کشمیر - انجمن  
 آرای مسرت گشتند - بر سر این چشمه مئمن حوضی است که  
 قطرش چهل گز است و هر ضلعش هفده - و حضرت جنت مکانی  
 در ایام پادشاهزادگی آرا ساخته اند - ماهی آن شمار بر نیاورد -  
 و عقب چشمه کوچه ایست مرتفع مطبوع در کمال نراحت و نصارت  
 چون بر دور چشمه عمارتی و باغی در خور این گل زمین نبود  
 حضرت خافانی باغی دلکشا و منازل و حیاض و جداول در حضور  
 اقدس طرح انداخته بشاه آباد موسوم گردانیدند - و حیدر ملک  
 کشمیری را بداروغگی عمارات مذکوره سرافراز ساخته حکم کردند



۱۰ کادریه دانه بر آمدند بر آمودند - مرسد ملی خان از اصل و اصافه  
 منصف و سرار و پادشاهی هندوکش و سوار سر افرار کردند .  
 همام حاکم دوران از ساه آنا بدار الساطده موصحه گشده در چهار  
 روز هاره پور را که سر راه بر پچال است نورود اندس وینض آگدن  
 کرده اندند - و در اثنای راه بسار آسار اهرکه و گروهی موصع  
 همال فکری در دره دشت چمت راه واقع است توجه فرمودند -  
 منیع آبشار چشمه است کوثر نام که از برهمنای گداخته جبال  
 مشرق ربه در آبشاری بان ملحق میگردد - و بهر عظم ساه  
 در وی سنگ صاب می ریزد - از صدمه آب بهرور ایدام دران سنگ  
 موضعی و منیع بهم رسیده - و از حوض بدرة که در پیم پانزده ذراع  
 شیب دارد می افتد - از صدای آب نزدیک آبشار دوکس هر چند  
 بهلوی هم باشند آواز بکدیگر می تواند شنید - در عرض کشته در  
 فردوس نظدر و سواحی آن آبشار دران است اما بهرین آن آبشار  
 اوهر است پس ازان آبشار سکه ناگ که حدت انزای تماسانان  
 است چه بعد ده اسیا اب از ارتفاع چهارده گز رنخه دریاچه که  
 زلالش در صفا یادگار کوثر و تهذیم است جاری میشود - و از انروکه  
 این اشار بدست در نظر افتاد بهر مخالفت در آمده بود در نهنگام  
 به تماسای آن نپرداختند - دیگر آبشار بدرم گله که کدفت و کمد  
 آن گدارش نامده - پیش از آنکه این نزهتگاه مورد عساکر گیتی کشا  
 شود جهات خوبی آن منحصراً در آب و هوا و نراست های و نرونی  
 بهر های گوناگون و فراوانی گلهای رنگارنگ و مدوه چند خودرو  
 بود - چه ساکنان اینجا طرز چمن پدراپی و بوستان آرائی نمی



مهرت از قوی کوهی است و چنانچه در این شهر و در این  
 سویال بدستور بود - چنانکه تصدیق است از آنکه در اکثر جای این ولایت  
 و نمایان بهم میرسد - و آهوی سیاه و سفید و سیاه و سفید  
 خلد نشان است و

درینولا بعضی مقامات و بعضی که در این شهر و در این  
 پیشگی بکفار دختر میدهند - و از این طایفه میباشند - و مقهور  
 شده که مسلمانان دختر را بعد از مدت دین کنند و کاهران دختر  
 مسلمانان را پس از انقضای حیات بسوزانند - فرمایند که هر کس  
 که مسلمان در خانه او باشد اگر شرف اسلام در این را بدست  
 با او باز گذرانند - و اگر از شقاوت و شواست از این است  
 هر بر تابد موصوفه را ازو جدا سازند - و بچو و زبندار این  
 مصدر این کار نگوییده آثار شده بود بگویند و دانی و بیم و امید  
 حضرت صاحبقران دانی با تمام قبایل خود در دست این  
 مصطفوی در آمد - و بخطاب راجه دولت در این یافت - و  
 بسیاری از کفار از غایت برآمدند و مسلمانان از جای است رفتند - و  
 بدین دین پروری این بادشاه اسلام نواز کفر گداز چندی و رسم قدیم  
 از میان این طایفه چهل بنیاد سرانجام گردید - و قاضی و معام  
 از سرکار خاصه شریفه معین گشتند - تا با اجرای احکام شریعت و تعالیم  
 ادب عبادت پدید آید - و چون ریاست جلال بجهت گنجرات و فتنه  
 رسید - جمعی از سادات و مشایخ آن قصه استغاثه نمودند - که  
 برخی از کفار داپکار حرایر و امای موصوفه را در تصرف دارند -  
 و چندی از این مساجد بتعدی در عمارات خود در آورده - بدانرا

و دیگر اسباب تربیت در شیرینی و بنایدگی و شیرایی یاد از میوه‌های نیک و ولایت کابل میدهد. و از اینجا که در عسکر اقبال فضلا و هنرمندان هفت اقلیم فراهم آمده کامیاب اند ساکنان این زمین نشاط آگین از مصاحبت و همزیایی اهل اردو فضایل و هنرها کسب نموده اند. این کام بخش که تشدید مبنای جهان‌داری با ارتفاع لوی داد گسترگی این پادشاه خلاق پناه مربوط گردانیده - و توکید مراسم فرمان گذاری بتمهید لوازم دین پروری این شهنشاه دینی و دنیوی منوط - آفتاب دولتش را از مغفرت کسوف محفوظ و مأمون و ماه سلطنتش را از وسعت محروس و مأمون دارد \*

بیدست و دوم به بهنر که منتهای کوهستان کشمیر است منزل شد. جگنات گلونت که خطاب کبرائی سرافراز است - و در تصنیف نغمات هندوستانی و تالیف معانی امروز مثل او در هندوستان بهشت نشان نیست - و بجهت بستن تصنیفات حسب الحکم در دار السلطنت مانده بود بدرگاه آسمان جابه آمده دوازده تصنیف که بهنرستانی زبان می‌رند نامند - و در نغمات مختلفه مشتمل بر مضامین رنگین بنام اقدس خاقان هنر پرور جوو گستر ترتیب داده بود بعرض مقدس رسانید - از اینجا که تصنیفاتش خاطر اقدس را عشرت آگین ساخت بامر پادشاه دانش نواز بزر سنجیده آمد - و چار هزار و پانصد روپیه هم سنگش بار عنایت گشت - چون در یک و نیم گروهی بهنر بفرمان قضا نفاذ قریب پانزده هزار آدم فراهم آمده جانور بسیار گرد آورده بودند بیدست و سیوم بعد نصف النهار به شکار قمرغه متوجه گشته یکصد و بیست و پانزده

گرفتارند - مدیر بزرگ بخاری را از تغذیر سادات عید الایام و سادات پوری  
مدیر عدل اردوی گنجهان پوری گردانیده به اقامت رسانیده سرانوار  
ساختند - و از آنرو که سید مذکور خود ترک مناصب و اختیار  
عزمت نموده بود ثانی احوال هر چند اظهار ندانست کرد سوره مذکور  
نیامد - و چون بعرض اشرف رسید که در نواشی گذشته من احوال  
پرگنه گاهوبی که از مسافتات زمین جانوده است و به گاه غازی  
اشتهار یافته مار خور و قوج بسیار است - به الله و بدینی شان فراتر  
بیگی حکم فرمودند که با لوازم قدرتی بدان صوب بشتابند - و از  
پرگنه حوالی موضع مذکور جمعی گذر فراهم آورده طریقه قدرتی  
اندازد - و خود نیز با شکوه آسمانی متوجه سید گاه مذکور گشتند -  
و در اندامی ره نوردی بشکار نیلنگار و گور خور پرداخته درازی هم جمادی  
الاولی سرزمین گذشته را مرکز زیارت جهان پیمان گردانیدند - و سه روز  
مثنوی بعشرت نخبیر اشتغال نموده از مار خور که بزرگوهی باشد و  
و قوج کوهی و چهارگاه چار صد و بیست و چهار صید فرمودند - مار  
خور شصت و شش - قوج یکصد و شصت و هفت - چهارگاه یکصد و  
نود و یک - از انجماء پنجاه تا به تیر و تفنگ شکار خامه شده بود  
و تتمه را پادشاهزادهای والا تبار و نویدان عالی مقدار و قراولان  
بامر شاهنشاهی سید گرفته بودند \*

چهاردهم خانزمان از درشت خوئی و از ارچوئی پدر مغارقت  
جسته باستلام عتبه فلک رتبه سر افتخار بر افراشت - در همین  
تاریخ بعرض مقدس رسید که مهالخان خانخانان بعرض بهنگام که  
تازی زبانان فامور خوانند و دبیری رفیق او بود بمطالعته گانی در

شیخ محمود گجراتی که از رسمی دانش بهره ور است - و دارنگی مردم جدید اسلام برو مقرر - رخصت یافت - تا بعد از نبوت نساء مساجد را از تصرف کفار برآرد - و مساجد و عمارات آن ملاحین جدا سازد - او مطابق حکم بعدل آورده هفتاد حرة و جاریه مومنه را از تصرف کفره فجرة برآورد - و هر جا که مسجدی در زیر عمارت هندو در آمده بود بعد از تحقیق آن را اقرار نمود - و زری از آنها بطریق جرمافه گرفته بدستور سابق مسجد ساخت - پس از آنکه این صاحبزاده جمیع جلال رسید یاربغ قضا نفوذ صادر شد که بدستور قوم جوکو هر که مسلمان شود مسلمان را بعدد مسجد باز گذارند - و هر که از گمراهی و خرد تباهی پذیرا نشود معروض دارند - تا او را تادیب نموده آید - پس از ورود فرمان جمعی از سعادت یاورى بدایه اسلام رسیده زنان مسلمة را بنکاح جدید متصرف گشتند - گمراهان دیگر را که ظلمت کفر پرده بر چشم آنها فرو رفته بود و از ادراک این شرف محروم گردیدند تنبیه نموده زنان مومنه را از قید آنها باز داشتند - و بامر خانی در عقد ازدواج طبقه ناجیه اهل اسلام در آوردند - و حکم شد که در کل ممالک محروسه هر جا چندین واقع شده باشد بدین دستور عمل نمایند - چنانچه انان بسیار از دست کفار برآمده در نکاح مسلمانان در آمدند - و گروهی از کفار بقبول دین مدین از آتش دوزخ رهائی یافتند - و بتخانها منهدم گردید - و بجای آن مساجد بنا یافت - این مسجدخانه سایه گران سایه این افتاب ملک خلافت و هدایت را بر جهان و جهانیان منبسط داشته اطراف سراق عظمت و جلال او را باوند خلوت منوط

گرفتاری و جوشن ساخته آید بر دور کشیدند : کلبی مدیون و شریف  
فرمودند : بیست شکار خاصه شد و چهل و سه بفرمان والای درازی و اکبر  
خلافت و اعیان دولت صید نمودند . و تقاضای امرای مدینه با حکم ملانژری

رکاب سعادت زنده بیست گرفتند \*

بیست و چهارم نجابت شان فوجدار کوشستان قانقره سعادت

ملازمین دریا است \*

نوریدید - معتمد خان تاریخ فوت او را که نام قدیمش زمانه بیگ بود  
( زمانه آرام گرفت ) یافته - نشان دوران صوبه دار سالوه فرمان شد که  
پیدالاکهاست شتافته تا تعیین شدن صوبه داری ازان مملکت خبردار  
باشد - و از سواران بمنصب او که پنجاههزاری پنجاههزار سوار بود سه  
هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید - رشید خان انصاری باضافه  
هزار سوار بمنصب سه هزاره سوار و هزار سوار و هربگی از احمد خان  
نیازی و مبارک خان نیازی از اصل و اضافه بمنصب ده هزاره  
هزار و پانصد سوار نوازش یافتند - شادی بیگ ولد چانش بهادر  
بخطاب شادی خان و نور محمد عرب بخطاب عرب خان سربر  
انراختند - راجه جگت سنگه ولد راجه باسو زمیندار کوه دامن  
کانگره از سرزمین خود آمده بتقدیل استنای عمرش مکان دولت تازه  
اندوخت \*

هژدهم قمره گورخر نشاط افزای خاطر اقدس گشت - این  
چاندار که پیشتر در دشت می باشد و هنگام تشنگی قطع مسافت  
بعینه نموده بآبشخور معین که جز دران آب نخورد خود را می  
رساند - در نواهی بهنهر که برکنار دریای بهت واقع شده بسیار  
است - و برای خوردن آب بدریای مذکور می آید - الله ویرد بخان  
قرادل بیگی باهر خفانی جمعی برگماشت که هرگاه بواسطه آب  
رو بدریا آرک سرراه بگیرند تا از نیافتن آب ازینجا برگشته ناگزیر به  
تنگنائی که دران نزدیکی است و اندک آبی دارد در شود بعد ازان  
مداخل و مخارج را مسدود گردانیده همه را بقید در آورند - و چون  
تدبیر خان مشارالیه مطابق خواهش بظهور آمد داسه که برای

یلت ارپا و بیامت کردور دام بشانزسان تفویض فرمودند . و از سواران  
 بمنصب سپاه او که پنج هزار و پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه  
 بود دو هزار سوار دیگر نیز دو اسبه سه اسبه مقرر نمودند . و او را  
 بمهرجنت خلعت خاصه و جواهر مروج با یمن و اختاره و شمشیر مروج  
 و اسب از طریقه خاصه بایراق طلا و فیل از حاقه خاصه و ماله فیل  
 مهربان گردانیده مریض ساختند . و صوبه داری پایان گشت را که  
 تمام خاندیس و اکثر ولایت برار باشد و جمیع محالی آن نوبه و دور  
 کردور دام است بمهرجنت خاندوران که بنظم صوبه ماله مریض پرداخت  
 موقوف نمودند . و با او خلعت و شمشیر مروج و سایر امرای تعینات  
 دکن خلعت مصروف خان زمان فرستادند . و حکم داد که از تعیناتیان  
 دکن راجه جیستگاه و مبارز خان و راو ستر سال و جگراج با خان زمان  
 در دواتبک و راجه بهار سنگه بنده و ماله و سنگه ماله و نظیر  
 بهادر با خان دوران در برهانپور باشند . و شیر اینان را هر دو سردار  
 باتفاق یکدیگر با خود بگیرند . مبارز خان باضاده پانصدی پانصد  
 سوار بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار سواران  
 گردید . الله ویرد بخان فراول بیگی بشامت خاصه و صوبه داری  
 ماله از تغیر خان دوران و باضاده هزار و ذات و دو هزار سوار  
 بمنصب چار هزار و ذات و چار هزار سوار و بعنایت اسب با زمین  
 ماله و فیل مفتخر گشته از پیشگاه حضور رخصت یافت . اسحق  
 بیگ زور آبادی خویش یادگار حسین خان بخدمت بخشیدگی و  
 واقع نویسی صوبه پایان گرفت و محمد رشید بیای بخدمت دیوانی  
 آن صوبه مرفراز گشتند . غازی بیگ بخدمت بخشیدگی و واقع نویسی

## آغاز سال هشتم

### از دور اول جلوس مقدس

روز پنجشنبه نمره جمادی الثانیه مده هزار و چل و چار مطابق  
دوم آذرماه سال هشتم از اورنگ آرائی خاقان زمین و زمان باعث  
امن امان نشاط افزای جهانیان و مسرت بخش عالمیان گردید \*  
میوم وزیرخان صوبه دار پنجاب در نواحی دار السلطنه لاهور  
بادراک شرف ملازمت مستعد گشت \*

پانجم خاقان بیهمال بفروغ زیر اقبال دار السلطنه را منور ساخته  
سورک امن و امان گردانیدند - سابقا سرکار بیجاگر و سرکار ندر بار و  
بعضی محال سرکار هندیه که آنروی آب نریده است و نزدیک  
برهانپور داخل صوبه مالوه بود درینولا از پیشگاه خلافت فرمان شد  
که محال مزبوره چون از مالوه دور واقع شده از توابع صوبه خاندیش  
اعتبار نمایند - و باقی محال هندیه که اینجانب نریده است  
بدستور قدیم از مضافات صوبه مالوه افکارند - ولایت خاندیش  
و برار و دکن را که پیشتر یک صوبه دار بضبط و نظم آن می پرداخت  
در حصه ساختند - یکی بالاگهات - دوم پایان گهات - صوبه داری  
بالاگهات که عبارتست از کل دکن که سرکار دولت آباد و احمد نگر  
و پتن و بیر و جالندپور و جنیر و سنگمیر و فتح آباد با توابع  
و مضافات باشد و بخشی محال برار و شماری تلنگانه و جمعی



چو اهر و سر صبح آلات و اقدار و نفیسه و امراد سپید را برانجام آورد  
در آورد و آن بشرف پذیرائی رسید - اعلی حضرت تمام روز در آنجا  
بعشرت و انبساط گذرانیده شاهانه بدو انجمنه والا معاودت فرمودند و  
بدیست و نهم امر سنگه واد راجه کجسنگه باضافه پانصد و سی  
دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصد و سی هزار و پانصد سوار و  
بعنايت علم و اسب و دبل - و از اهل و اضافه اطعمه الله باد انکر  
خان بمنصب هزار و سیصد و شصت سوار سر امر از گشتند \*

سیوم رجب پادشاهزاده عالی قدر فرمودند از رجب پادشاه  
را که پانصد روپیه روزیانه دانستند بمنصب دو هزار و سیصد و سی  
هزار سوار و علم و نقاره و تومان طوطی باافه پانصد و سی  
دادند که بعد ازین خدیو سرخ برای آن گوهر انبلی ساطعت برپا  
میکرده باشند \*

هشتم خدیو خدا آگاه بکاشانه ویدنی آندانه پیشجوی ارباب  
مفوت و صفا - رهساری اصحاب معرفت و تقوی ندوه حق  
شاهان صافی ضمیر - میان سیر - که پیشتر نیز بدوم سعادت ازوم  
مهیبط انوار گشته بود - تشریف فرموده بآغازش بسا دایمی حقایق  
و غوامض معارف بافت اشراخ صدور و انبساط قلب آن زاویه  
نشینان تجرد گزین گشتند \*

بدیست و دوم پادشاه درویش نواز دایم سالک مسالک شرح  
مدین شیخ بلاول را بشرف ورود میمنت آورد بار دیگر رونق بخشیدند  
و مبالغه دو هزار روپیه عنایت نموده مراجعت فرمودند \*

بدیست و چهارم تربیت خان که برسم سعادت نزد اهل سعادت

پنجاب بلند پایه گردید . خواجه جهان خوافی که از دیرین بندهای  
والا درگاه است و زیارت اماکن شریفه رفته بود دولت ملازمت  
دریافته نه اسپ عربی پیشکش نمود \*

هفتم پادشاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع بهادر از دکن بدرگاه  
مخوابین پناه آمده سعادت ملازمت مستند گشتند و هزار مهرنذر  
گزارانیدند . جنگجویان واد او را جیرام بمنصب سه هزاره سوار  
که سپاهنخان تجویز نموده بود نوازش یافت \*

نهم خدیو خدا آگاه بروضه منوره سریر آرای جهان حضرت جنت  
مکانی تشریف فرموده بعد از ادای اداب زیارت بعطای مبلغ  
ده هزار روپیه دامن امید شدند آن مکان فیض نشان و دیگر ایزدی  
نیازمندان و بینوایان برآوردند . بختیار خان دکنی بخدمت  
فوجداري لکهي جنگل و تهاره که در تیدول او نیز مقرر گشت از  
تغییر سزاوار خان واد لشکر خان مهابهي گردید . و سزاوار خان  
بمهرحمت خلعت و اسپ سربلند گشته بجایگزین خود که در حدود دکن  
تن یافته مرخص شد \*

دهم محمد علي کامراني از اصل و اضافه بمنصب هزاره  
فات و پانصد سوار سرافراز يافت \*

پانزدهم راجه جگت سنگه را پنهانه داری بنگش مابین و تنبیه  
مفسدان الوس ختک که دران مرز و بوم اقامت دارند و عنایت  
خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زین نقره سرافراز ساختند \*

یستم و ششم منزل یمین الدوله بفر قدوم اشرف مورد سعادت  
گردید . یمین الدوله بمرام پا انداز و نثار پرخانه پیشکشی از

## گذارش جشن شمسی وزن

روز سه شنبه سیوم مطابق چارم بهمن جشن فرخنده شمسی  
 وزن انتهای سال چل و سیوم و ابتدای چل و چارم از عمر این  
 اتصال خاقان با فر و اقبال که بر تو مهر عاطفتش گیتی افروز داد .  
 در عمارت برج دولتخانه دار الساطنت ترتیب یافت - و بآنین  
 هر سال آن سریر آرای خلافت بطلا و دیگر اشیای معروضه  
 بر سرشته آمد - فضلا ر شعرا و ارباب تنجیم بعطای زر سرج و سفید  
 کاهروای گشتند - و اهل نغمه و طرب کادیاب - درین روز  
 سعید خان صوبه دار کابل شرف ملازمت اندوخته هزار اشرفی  
 نذر گذرانید - و عبد القادر پسر احداک را که سایه نساه الویس  
 افغانه راه کابل بود - و بمساعی جمیله خان موسی ابک از اعمال  
 نکوهیده بخودش نام گشته طریق خدمتکاری پیش گرفته بود  
 همراه آورده بدولت زمین بوس رسانید - شهنشاه بنده پرور سعید  
 خان را مشمول عواطف ساختن باضافه هزاره ذات بمنصب پنج  
 هزاره چهار هزار سوار سه هزار سوار در اسبه سه اسبه بلند پایه  
 بگهزاندید - و هر یکی از سیرابراهیم رضوی و راجه روز افزون باضافه  
 پانصدی درویش سوار بمنصب دو هزاره هزار سوار - و تربیت خان  
 بمرحمت خلعت ر اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
 و بدست آخته بیگی از تغیر مرشد قلی خان - و هر کدام از  
 اصالت خان و خلیل الله خان و عرب خان و جمالی بمنصب هزار  
 و پانصدی هشتصد سوار - و نجاتین بعطای خلعت و خدمت

خان والی بلخ رفته بود به تالشی عتبد کویان سرته رخ بر افروخته  
چهل و پنج اسب و چهل و پنج شتر نو و ماده و برخی چیزهای آلات  
وقالی و نمود و دیگر اشیا بر مبدل پیشکش گذارید - ازان میان  
چیزی که طبیعت اشرف را منبسط ساخت - معافی بود بخط  
شاه ملک خانم بنت سلطان محمد بن جهانگیر میرزا بن  
حضرت صاحبقران که بخط رحمان در کمال حسن و لطافت نوشته  
و در خاتمه اسم و نسب خود بر قاع رقم نموده - و خان مشارالیه  
آن را در بلخ بدست آورده بود \*

بدست و ششم خانان مهربان برای سر بلندی وزیر خان صوبه دار  
پنجاب منزل او را که بتازگی مرتب ساخته بود بهرورد اقدس زمین  
گردانیدند - او بعد از اقامت رسم با انداز و نثار پیشکشی از مرصع  
آلات و طلا آلات و اقمشه عراق از زربفت و جزان و اقمشه گجرات و  
نخست روان زرین که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و پنجاه  
اسب عراقی گذرانید - از جمله اشیا مذکوره متاع دولک روپیه  
عز قبول یافت \*

شب بدست و هفتم که لیلة المعراج بود ده هزار روپیه مقرر  
باهل استحقاق عنایت شد \*

غرة شعبان منزل یمین الدوله آصف خان بشرف قدوم خاقان  
سلیمان مکان رشک چنان گردید - یمین الدوله بهی از ادای رسم  
با انداز و نثار پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه بنظر  
کیمیا اثر در آورد \*

ایداد شده آن طرف در آن آخر سال روز دوشنبه ۱۳۰۱  
 به درخت صوف برداشته خود در میان سالی و سالی و راجه  
 حدسنگه را هراول ساخت و بر تار و حمار دانه همیان در  
 و دانه کارزار استیکام داد و بد آنکه یک یک بود اندوه گریه  
 خسارت پیرو که از سواد کثرت کرده دیگر در آنکه از هر دو آورده  
 بودند رو آورد مقامات و مشورت فیلان اعلاء در وقت مراجع همیان  
 زنده گران گشتند - و اینان در وقت و در چون طلبت ادبی را  
 در گریه و صفت آمده و اینها در میان گریه و رنج و اندوه  
 و سخت اسراپور راهی گشتند و بعد از رسیدن احدا در آنجا که  
 مه پوران باران که از راه کوتا و مومنی و الای فیلان اسراپور - و  
 بار خود را از گهات ملک دوده بصورت فامه در روانه در ده اند -  
 بنابراین بگهات ملک دوده و دانه خود را و اینها از آن پدید آمد  
 رساندند - از این طایفه جماعتی را امر آمدند و در و کثرتی اسراپور  
 و پاسبانی ادب استمال فامه - ایمان ادبی پانی ادب اسراپور  
 بکارزار برداشته - باشد که دوده و اینها در میان و دانه  
 و راز گهات توانند رسد - سواران اسراپور و مومنی از سواران  
 و نشان را شایسته تابع خود بر داشته و همگی ادب و ادب و ادب  
 هزار گاه و گاه چند که بران اسراپور و پانی بار بود بهار و سوده  
 در یک سه هزار آدم اسراپور کردند - خان دوران فامه را با اسراپور  
 و صفت آمده از اینجا بموضع پاتهری و از پاتهری بدانه اسراپور  
 آمد - و خاطر از سر اسراپور و حراس فامه فراهم آورده بدانب  
 پتن حرکت نمود - در میان چون آگاهی داشت ده فامه آن با و اتا باد

بخش دیگری اندکیان از نادر عبد الرحمن واد مادی خان - و معل خان  
ولد زن خان به منصب هزار و پانصدی مقصد سوار و عثمان روهیده  
عم دینار خان به منصب هزاری با صد سوار سواران گشاد سوار  
نام راتپور که سابقا دوکر مهاجران بود بدین مقام پانصدی چهار صد  
سوار دوازش یاب از - وایح جنوبی ممالک که درینولا به عرض اربع  
رسید آنکه چون مهاجران آن ها خاندان که نظام مملکت دکن برقرار بود  
ایام زندگی بسر آورد ماهری سپاه رو و گروهی دیگر از مخالفان  
بی نظامه فرصت میدهند سرورده دست تطاول بممال نواحی  
دولتداد که طبعه داری آن بمقتضی خان منوط بود دراز گرفتارنده شروع  
در تحویل زرمودند - درین امدان خان دوران از مالوه خود را به برهانپور  
رسانند - و مالوه سنگه و سدر فیض الله را که بمحافظت آن بلده  
گذاشته با راجه جیسنگه و مبارز خان و جگراج بندیده و اکرام خان  
و حکیم خوشحال بخشی و راجه نوردهس و بابی سنگ اوزبکها و غیر  
انسان - و از دکنان مالوچی و نرسوچی برای اسدیصال مفسدان  
تبداه ادبش و طبع بنیان داریه روان ضلالت کشش بره نوردهی  
در آمد - و روز بنجم بطهر دکر رسد - و دران مکان توقف مصلحت  
ندیده در عرض سه روز بکهرکی رفت - و چون دریافت که مقهوران  
از اجتماع این خبر از حوالی دولتآباد برخاسته بجانب راه دوده  
راهی گشته اند بدولتآباد شتافته دکر روز مقام نمود \*

نوزدهم ماه مذکور به راه دوده آمد - و پایان شعب بدینم از اینجا  
سوار شده پس از شهری گشتن یک و نیم پهر روز بکنار آب بان گنگا  
رسید - درینوقت خبر آوردند که مردودان بصوب سبوانو رفته اند -

نعمت‌شیر و منصب هزاره ذات در ششصد سوار نوازتن فرمودند  
 سعید خان - و پرتوی چند زمیندار چینه را به دوست و امیر سرور از  
 ساخته با نجات خان - رخصت نمودند - پنج سوار گیلانی  
 خدمت دیوانی پنجاب سرافرازی یافت \*

شعب پانزدهم ده هزار روپیه مقرر باریات استعانت  
 عطا فرمودند \*

هفدهم پادشاهزاده عالی منصب سرادگش که بعد از حصول  
 صحت از دار السلطنة روانه درگاه معلی شده بود بمعاذت ملازمت  
 مستخدم گشت \*

بیست و هشتم ظلال جاده و جلال برماختت سپردند که تفرقه باغ  
 حافظ رخنه را که هنگام توجه سوکب اقبال از دار الخلافه اکبر آباد  
 بصوب پنجاب نیز مرود برکت گشته بود بنزول اقدس آرایش  
 بخشیدند ، و بمنزل بیرون باغ که بحکم جهان مطاع برگزار طالب  
 مهیا شده بود تشریف برده - و تصرفی چند شگفت ازای دوریدان  
 زلف نگاه بخاطر غیب دان آورده - میر عالی امیر کوروس سپرد را  
 فرمان دادند - که مطابق طرح جدید بانجام رساند \*

\* دوم ماه رمضان شاه آباد بمسکر اقبال گردید - اسلام خان را با  
 سردار خان و دین دار خان و شیخ فرید و امیر قطب الدین خان و  
 سید عالم بارة و اصالت خان و لطیف خان نقشبندی و قلعه دار  
 خان و سید لطف عالی و گروهی دیگر از دایران گزار که مجموع  
 قریب هفت هزار سوار بود تعیین فرمودند که پیشتر خود را بدار  
 الماک دهانی رسانیده از آب چون عبور نمایند و مستردان آن

راهی گشته است - تعییناتیان بالایی گهات را نیز همان فرمان فرستاده  
به برهانفور که ضبط و ربط آن بعهده او مقرر بود برگشت \*  
پنجم منزل علامی افضل خان که بتازگی در دار السلطنت بنا  
نموده بود بورژ اقدس سعادت آموک گردید - علامی بعد از تقدیم  
مراسم نثار و پانداز پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه  
بنظر اقدس در ارد - شهنشاه قدردان از وفور عاطفت و شمول  
عنایت شرف قبول بخشیدند و ده هزار روپیه نثار بعبک القادر پسر  
احد آن که در یغومت کامیاب سعادت حضور بود انعام فرمودند \*

## رکعت موکب اقبال از دار السلطنت

### بدار الخلافة اکبر آباد

هفتم در ساعت مختار ستاره شماران باریک بین رایت  
عالیات بصوب دار الخلافة اکبر آباد نهضت نمود و چون پادشاه  
زاده نیک اختر مراد بخش آبله بر آورده بود حکم شد که تا حصول  
صحت در دار السلطنة توقف نماید - و سنی النساء خانم را برای  
خدمت آن والا گهر همانجا گذاشتند - وزیر خائرا بعبایت پادشاهی  
مفتخر ساخته از نخستین منزل بجهت معالجه مرخص گردانیدند  
سعید خان را بخلعت و جواهر مرصع با پهلوتاره و اسب از طویله  
خاصه بایراق طلا و فیل از حلقه خاصه سربلند گردانیده بصوبه کابل  
که نظم آن بعهده او بود - و نجابت خان را بخلعت خاصه و فیل  
فرق مباحات برافراخته بمحالی که در فوجدارئی او مقرر بود -  
دستوری دادند - و عبک القادر پسر احداث را بعطای خلعت و



آن مرش سکن پیش هزار رو به اندام آستان سورا نشان روید  
روزگار شگستمان و اهل استعجاب که دران رسوا نده به این پرستانی  
اشغال دارند عذایست نمودند \*

هفدهم ماه مذکور اکثر امرای اردو را در دلهی گذاشته با پادشاه  
زادهای عالی تبار و چندمی از ارکان سلطنت پایدار و عمده شکار  
بمیدگاه پالم متوجه گشتند - چهار روز دران سرزمین مسرت آگین  
خطرات قدس عشرت انچه بر مندرست کردند - و چنانکه از بسیار میدان  
شد - چنانکه در یک روز چهل آهوی سیاه بجاگشت خاصه آن که  
هنگام توجه بکشیم نیز بهمان ترفنگ بعد مذکور زده بودند شکار  
خاصه گشت \*

بیست و دوم بدار الماسک دلهی مراجعت نمودند - و از انجا  
بدار الخلافه اکبر اباد متوجه گشتند \*

بیست و پنجم در سیوم منزل از دار الماسک به عرض اشراف رسید  
که درین نواحی شیری چند در پیشه بنظر درآمده - پادشاه شیرشکار  
مندان بکران بدانصوب منعطف ساختند شش فلاه شیر که سه از آن  
نر بود و سه ماده بتفنگ شکار فرمودند - و چهار شیر بچه را گرز  
بهراران زنده بدست گرفتند - درین هنگام که طبیعت والا بدشاطر  
مید و شکار اندشاطر داشت - روز جمعه بیست و ششم در میان ماده  
هزار و چهل و چهار مطابق بیست و ششم اسفندیار که مقام سلطان  
پور از اعمال برگزیده پلوا مسمر اقبال گشته بود بمسامع بشایر  
مجامع رسید که پس از پیروی شدن دو ساعت و ربع از پاس اول  
روز مهین خلافت را از دختر نیک اختر سلطان پور بزرگراهی فرزندی

روپی آب را که سنگ راجه متردین اند مالش دهد - تا از اعمال  
نکوهیده خویش باز آمده به بدره نه گرایند - و مقرر شد که مقرب  
خان دکنی جاگیردار سنبهیل نیز با این فوج همراه بوده در برگردان بدیع  
مفسدان سبی بجای آورد - و شایسته خان خلیف یمین الدوله با  
دوهزار سوار از تایلینان پدر و اختیار ولد مبارز خان - و چندین دیگر  
از منصوبداران که همه قریب پنجهزار سوار بودند معین گردید که  
بدار الملک دهلی رسیده باتفاق باقر خان صوبه دار آن ملک بدفع  
گمراهان این روی آب به پردازد - راجه دپبی سنگه باضافه پانصدی  
قات بمنصب دوهزار و پانصدی دوهزار سوار گردید \*

پنجم از نواحی بوریه قرین هزاران میمنت و اقبال بر کشتی  
نشسته سیرکنان و صید امگنان روانه گشتند \*

یازدهم حوالی کیرانه را که مسقط الرأس مقرب خان جراح  
است بمنزل اشرف فروغ آگین ساخته از قرة پروری عمارت و باغ  
اورا که برگذار آب چون ترتیب داده سیر فرمودند - مقرب خان  
برسم پا انداز و نثار پرداخته جواهر و مرصع آلات و غیره که در عمارت  
باغ چیده بود از نظر انور گذرانید - خاقان پرورده نواز پذیرفتن اختی  
آن دیوبن بنده را سرمایه افتخار بخشیدند \*

چهاردهم سید شجاعت خان که از دکن برگشته باقطاع خود رفته  
بود دولت ملازمت دریانت \*

پانزدهم ظاهر شهر سعادت بهر دهلی مورد آیات نصرت آیات  
گردید - و سراق پادشاهی در نورگده برافراخته آمد صبح آن بهزار  
فیض آثار حضرت جنت آشیانی تشریف برده بجهت ترویج روح

مذکور - چون چند الاء خان بهادر چهار گروهی کتال بهاکپی که فریب  
 شست کروه از رتن پور این طرف واقع است رسید و راجه امر سنگه  
 سر زبان باندو با جمعیت خود باو پیوست - و قرار دادند که زکده  
 بر حفظ ایندی و انبال شاهنشاهی نموده بر کتال مذکور بر آیند .  
 و همین که دلیمران شجاعت دثار دو بکتال نهادند زمیندار آن  
 سرزمین که اسباب خسران آمده میداشت با گروهی از دنده گرایان  
 سر کتال را گرفته به تیر و تفنگ ابواب ممانعت کشود - فیروز جنگ  
 با همریان پیش رانده جمعی کثیر از مقامیر را روانه جهنم گردانید .  
 بقیه السیف جز فرار چاره ندیده در حصار تیغوتهر که شمال رویه  
 کتال میان جنگل در نهایت حصانیت و متانت است و از تراکم  
 اشجار و تشابک اعصاب گذار باد بران دشوار - متحصن گشتند -  
 خان از عقب شتافته حصار مذکور را سرسوار پی مفتوح ساخت - و  
 خسارت زندگان بد سگال را که در قلعه در آمده از استیلا مبارزان  
 فیروزی مثل اکثر عیال خود را موخته دل بر نیستی گذاشته بودند  
 بقتل رسانید - و زنان و فرزندان جمعی که جوهر نکرده مقتول  
 گشتند با سیری گرفت - و در سه روز توفیق نموده سر کتال را که  
 عمود اردو ازان متعذر بود آن چنان هموار گردانید که اربهای  
 توپخانه در کمال سهولت گذشت - و از آنجا که راهی گشته استیصال  
 باو بچهن زمیندار رتن پور پیش نهاد هست ساخت - او از آنچه  
 بر متحصنان حصار تیغوتهر رفت خائف گشته بواسطه راجه  
 امر سنگه کسان نزد فیروز جنگ مرستاده از روی عجز و استکانت  
 اظهار اطاعت و ابراز تبعات نمود - و پندام داد که خانرا دیده

بوجود آمد که جبرین خورشید آئینش سراج جلال اثار است - و  
 نامیده سعادت قرینش لوحه نبایل اطوار - از وصول این بشارت  
 فرمان شد که نقاره شادمانی بنوا در آورند - مدای سرور بگذرد  
 آسمان در پیچید - و آوای تهذیب از آسمان بزمین رسید \*

بیست و هفتم مابین موضع منهوی و بجولی در اثنای راه  
 اورای خبر شیر یافته بساعت بدش که مکان آن جاندار جان شکر  
 بود متوجه گشتند - و چار شیر در نرو دو ماده بتفنگ شکار کرده  
 مراجعت نمودند \*

سیم منازل که بفرمان قدر توان نزدیک بگهات سامی برگذار  
 دریای چون تازه اسام یافته بود بفرزول اقدس آراسته شد - و پادشاه  
 زاده جوان بخت محکم دارا شکوه که بواسطه ولادت فرزندان سعادت  
 پیوند در سلطان پور از رگاب مقدس باز مانده بودند بادراک  
 دولت ملازمت مستعد گشتند - و هزار مهر برسدیل نذر گذرانیده  
 التماس نام نمودند - خلیفه الهی آن نوباره ریاض سلطنت را  
 بسلیمان شکوه که از اتفاقات حسنه بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز  
 می شود موسوم گردانیدند - درین روز عبد الله خان بهادر فیروز  
 جنگ صوبه دار بهار که بحکم خاقانی برای تنبیه زمینداران پور  
 رفته بود با سرزبان آنجا بابو لچهن نام و دیگر زمینداران آن نواهی  
 و نمایمی که درین یورش بدستش افتاد بتقبیل عتبه فلک رتبه  
 هر برافراشت - و هزار اشرفی نذر ملازمت و هزار دیگر که بجهت  
 انصرام این سهم نذر نموده بود بنظر اکسیر اثر در آورد - بعدی  
 از قربدات خان مشار الیه که درین مهم ازو بوقوع آمده برمی

## نگارشی چشمن دو روزی

فزان هم نام ادوات ساد انی م روی روزگار د اند است  
روزگار مالی عسرت دور و درنگ داد - ا چنین آزادی جهان دور -  
دروع اهرامی عالم طاهر - رنگ این راهبان و ازهار - مالی باد  
سازان و اسرار دمی حسرو ساربان در دهم ساد است و صا  
است از سبب چهار سبب هر که هر سوال - هزاره - جان و - از  
ادوات ابدال در هیچ حال بر اهرام

باک سببکاری دهم آورد از دودبار  
این دو روزی عالم ابراحت از از کوه  
آن دو پدگان دسار بر سالان در هوا  
وین چو پدگان حواهر کس حراهان در نظر  
که سطر حاک دسخت از دیک تا جریب  
که در مع سبک کوه از ام روزگار

حس ساد دحول سوکت چهار کالادار االوت و خاوس ساد است  
سایوس فرازیده تاج کسور سدا - درازیدگی بر - جهان دانی ابر است  
موضع ک دهرهان والا ناز اتمام پرا - و کدیمت و کدیمت آن  
گدازس خواهد دامت روز جمعه سببوم سهر سوال ساداف سببوم روز دین  
سهر سده بود - حادان بر و ابر داند ساد ساد ساد مارل  
کلمات ساسی را به خوف گرامی آراس سببیده روز دیک نظر که  
با ابران سوزوز سزده ساد ساسی بر ساد ساسی سدر - سدرت و کاسرانی  
گدازدانی - و داسر پاد ساسی کار پیر دازان دازان ساد پدش اوا

خدمت پادشاه کسر، پادشاه را به سرسازان - آن سرور - پادشاه را، را  
 که از درگاه کاشی پناه نزد او رفته بود تا دلی از ستم او راحه  
 امروزیه برای انداختن او رساناده خود از آن - کمر چ بر کوچ  
 انداخته و رفته گردید - تا با او همچون پیشتر رساندن، اندر یک راجه  
 برای دیدن عبد الله خان پادشاه را به - رسیده و دل با خود آورده  
 و امروز جنگ را در باب - و ده و ال و دو لک روپیه نقد پادشاهش  
 قبول نموده معمر کرد - که در عرض دسب و پنج روز سرانجام داده  
 همراه و در روز جنگ روانه درگاه عرش اسوده شود در همین تاریخ  
 اسلام خان و سایه خان که بواسطه مالش ضلالت پیشگان دوهام  
 آن چون دستوری داده بودند - و بسیاری از دیو طمندان ده  
 طبعه را عاقبت تابع خوشریز گردانیده اهل و عدل و هوای آن  
 گروه اقبال پوره ورون از حد و شمار بدست آورده جاهای استوار را از  
 پنج برکنده بودند - سرف آستان بوس در بودند - و مغرب خان تودار  
 سبیل و امر خان صوبه دار دار الملک دهلی که رفیق آنان بودند  
 باسلام سده سینه مغنشر گشتند - سید خان جهان ناظم دار الخلافه  
 اکبر آباد و اعتماد خان و لشکر خان و راجه نهالاس و راجه  
 امر سده زماندار باده و احمد سنگ خان و سنج مرید و دیگر مستما  
 خان و زرد سب خان و نعمت خان برادرزاده عبد الله خان پادشاه و در  
 عبد الکرم کاشی و داروغه عمارت دار الخلافه و غمراپندان که از انجمن  
 چندی در دار الخلافه اقامت داشتند و برخی از اطراف آمده بودند در  
 درین منزل پادشاه سعادت ملازمت کامیاب گشتند - درین مهله مدارک  
 سی هزار روپیه معمر باریاب اسحاق و اصحاب انداج رسد \*

سجده مطهره نظر نورین حضرت اراکلی و زیارت افزائی امری  
 دیگر نیست. پس درجائی بکار باید برد که هم تداشانیان از حسن  
 جهان افروز این ندایم بجز در آن بهره بگیرند. و هم کارگاه ساختن  
 را فروغی تازه پدید آید. حکم شد که سواهی جواهر شاهانه که در جواهر  
 خانه مشکویی میگویند مثال می باشد از قسم لعل و یاقوت و الماس  
 و مروارید قیمتی و زهره که در صد لک روپیه قیمت آنست هر چند  
 در تحویل خانزمان بیرون است از نظر اظهار بگذرانند. و جواهر قیمتی  
 گران سنگ را که پنجاه هزار مثقال است و مبلغ هشتاد و شش مشروپیه  
 بهای آن شده بود انتخاب نموده به بی بدشان داروغه زرگرخانه حواله  
 فرمودند تا بیک لک توالی طلائی ناب که دویست و پنجاه هزار مثقال است  
 و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت آن تختی بطول سه گز و ربع و عرض  
 دو نیم گز و ارتفاع پنج گز سرکاری نموده بجواهر مذکوره ترمیم نماید  
 و مقصور شد که سقف آنرا از بیرون بیشتر میانیار و تختی مرصع و از بیرون  
 بلعل و یاقوت و جز آن مرصع مغرق ساخته بموردین اساطین دوازده گانه  
 برافرازد. و بالای آن دو پیکر طاووس مکمل بزواهر جواهر و درمیان  
 هر دو طاووس درختی مرصع بلعل و الماس و زهره و مروارید تعبیه کنند  
 و برای خروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب دهند. در  
 مدت هفت سال این تخت عرش مثال بمبلغ صد لک روپیه که سه  
 صد و سی و سه هزار تومان عراق و چهار کور و خانی رایج ماوراءالنهر  
 است صورت اتمام یابست. از جمله یازده تخت مرصع که برافرازد  
 برای تکبیه نصب نموده اند تخت میانی که خاقان سلیمان مکان  
 بران دست حق پرست گذاشته تکبیه زده می نشینند ده لک روپیه

رفیع بنیان دولخانه خاص و عام و دار الخلافت اسپکی از مخمل  
 زر بفت که صنعت گران و هنروران گجرات انواع مذاایع دران بکار برده  
 بودند - و بیدک لک روپیه مهیا گشته - و سایدهای مخمل زربفت  
 بمستونهای طلا و نقره برافراخته - بسطهای زرین و فرشهای رنگین  
 گسترده - و بر دور تختگاه که زیر اسپک برای آن سریر عرش نظای  
 آماده شده بود - کجرا طلا کشیده اورنگ مذکور را که زینت افزای  
 روزگار است و در عهد سلطنت هیچ یکی از خواقین بالیه چنین  
 تختی بروی کار نیامده در وسط آن گذاشتند - و شامیدانه زرنگار  
 مسلسل مروارید که یمین الدوائه مبلغ یک لک روپیه بران صرف  
 نموده با چهار ستون طلای مرصع پیشکش کرده بود پیش تخت  
 بر پا ساختند - و اطراف سریر چترهای مرصع با غلاف مروارید و  
 دور مسلسل مروارید و تختها و کرسیهای طلای میدناکار و ساده و  
 خمرگاه های سیمین با پوشش زردوزی قرینه یکدیگر نصب نمودند -  
 و در و دیوار دولخانه خاص و عام را بمخمل طلا باف و نقره باف  
 گجراتی و زر بفت عرانی و دیبای رومی و چینی و پردهای  
 فرنگی آذین بستند \*

الحال لختی از چگونگی تخت و سبب ساختن آن \*

برگزاردن زبان خامه را جواهر ریز میگرداند

چون پسرور ایام - و کورر اعوام - اقسام جواهر ثمینه که هر یک  
 شایسته گوشواره ناهید - و کمر بند خورشید است در جواهر خانه والا  
 فراهم آمده بود - در آغاز جلوس مقدس برضامیر الهام پذیر منطبع  
 گردید که از تحصیل چنین تحف غریبه و نگاهداشتن ازین نفایس





به دست دارند از خواهری که در آن زمان در ساری ایالت ایران  
 وسط آن به دست آید یک روپیه که به واسطه واسطه ایران به دست  
 زبانی با یک درسم از معارف در دست حضرت حجت مکانی ارسال داشته بود  
 آنحضرت در جوابی منج دکن به آن ممالک سدان حضرت  
 صاحبزاده ثانی به دست علامه افضل خان دکن فرستاده بودند -  
 به دست اسم سامعی قطب الملة و الدس حضرت صاحبزاده ثانی و  
 به دست شاه رخ و مدبرزا الح بدگ ایران به دست خود بعد از آنکه با انقلاب  
 نام و اعضای اموات به دست شاه عباس افغان او بدر نام خود را در آن  
 سرگرم گردانید - چون به حضرت حجت مکانی رسید نام سامعی خود را  
 با نام سامعی پدر درگوار ایران گذاشتند - اکنون با نام گرامی پادشاه  
 هفت اقلیم شهید شاه تخت و دهم آب و تاب تازه و زیب و زینت  
 بی اندازه دارد به سر خاوری این مثنوی حاجی محمد جان قدسی  
 که ختمش در تاریخ است به نامی سبز درون تخت گنایه نموده اند  
 \* مثنوی \*

زهی فرخنده تخت پادشاهی \* که شد سامان بنائند الهی  
 ملک روزی که مدبرش مکمل \* زر خورشید را نگذاشت اول  
 بحکم کار و بر ما صرف شد پاک \* به خدا کارش مدعی اول  
 جز این تخت از زر و گوه چرخه مقصود \* و چون بحسروکان را حکمت این بود  
 ز باقوتش که در دندنها نیست \* آب اعلیٰ پندار دل بجا نیست  
 برای پایه اش عمری کشاده \* گهر او سر دسر خاتم بدیده  
 بخبرخش عالم از زر شد چنان پاک \* که شد از گنج خالی کسب خاک  
 رساند گر فلک خود را پدایش \* دهد خورشید و ماه را زو بهایش

و الا مطامع حاکمانی و سوارانی و در دست نهاده از طایفه  
 خاصه ای با رین مرصع دیگری با زین طلایی و با تار و دکل زر ها که  
 خاصه با دراق نوره سرداختند - سید خاچان که بمنصب سوارانی  
 پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسب سه اسب سه اسب سه اسب سه اسب سه اسب  
 دیگری نیز دو اسب سه اسب سه اسب سه اسب سه اسب سه اسب سه اسب  
 اسلام خان صدر بخش دواچه سه اسب سه اسب سه اسب سه اسب سه اسب سه اسب  
 پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسب سه اسب سه اسب سه اسب سه اسب سه اسب  
 از تعمیر اعظم همان نوازش ده بود - خان دانیل بیضا که طالب رسنم  
 خان سوارانی، یاست - همفر خان دافه افگ سوار سوار سوار سوار سوار  
 سوارانی سه هزار سوار هفتاد و گردید - عزت خان از اصل و اصا  
 بمنصب دو هزار و دو اسب سوار - راجه راجداس سردار افغان  
 پانصد و سوار به منصب هزار و پانصد و سوار و پانصد و سوار و  
 از اصل و اضافه فدروز خان باظر به منصب سوارانی هزار سوار و شواحه  
 برخوردن بمنصب هزار و پانصد و سوار سوار سوار سوار سوار  
 و صد دست خاچان بنوینان رالا در عذاب سوخته سوار سوار سوار  
 که تا به روز دیگر روزی صد کس را از سوار سوار سوار سوار سوار  
 هفتاد و سه روز هزار خاچان زرین مرصع شد - و راجه آمل  
 گروه اسب و اضافی بمنصب و سوار دیگر عادات سوار سوار سوار  
 از اطناب انفصال آن نگارش دهی باید - سخن پردازان نظام طرز را که  
 فضاید غرا در ستایش پادشاه و فضال کورنش داده بودند از  
 موج خیز در دایه بخشش حدیض آرزو سالاهال گردید طالب کلیم  
 که بمنصب گسترش این دوات داک سوار سوار سوار سوار سوار

سهیل شاه دوران با فرمانروایی روز مبارک همه از دورا دادند که با  
 در کشیدی روانه مستنفر - بربر خالوت گسافت - و دارگاه حسمت  
 را بنور الهی برافروخته در آتاز ساعت دوازدهم که انوار سعادت  
 ارا تانان بود، بر آوردن ملک روعت حارس فرمودند انوار سلوت  
 و خیمی کشاده شد - و اسباب مشیت و دغمی آماده مهمل اس  
 تا این نازه بسان خلد برین راند، بی اداره یافت - دست گهربار  
 خاتان کسور ستان که در نرم و رزم فرماندهان و سر اوشان باد جیب و  
 دامن روزگار مملو گردانند \*  
 \* بافت \*

در رزم بدست آورد و در نرم بدست \* ملکی سواری و جهانی بسواری  
 طظنه رو و سرور بدوق رسد - و زمزمه دعای اصحاب عمام از  
 چرخ هفتم بگذشت - اسبان بزبان حال بدین مقال مدرم  
 گردید - که  
 \* شعر \*

ای گهر تخت بخت ترا \* در شهشاهی عالم ترا  
 گوش فلک باز پی کوی تخت \* تخت هوا خواه دهم بوس تخت  
 نخستین سهند اختر برج اقبال پادشاهزاد \* بخت بددار سندی دارا  
 شکوه را خلعت خاصه با نادری که گریبان و دور آسندن و اسانش  
 سرواز بنگار بود - و دراک رویده نقد - و بهر کدام از گوهر درج جهانانی  
 پادشاهزاد \* محمد ساه شجاع بهادر - و بدر اوج کمرانی پادشاهزاد \*  
 محمد اورنگ زب بهادر - خلعت خاصه با نادری و یک لک و پنجاه  
 هزار روپیه - و بر رجاو بار سلطنت پادشاهزاد \* مراد بخت - خلعت  
 و نادری و یک لک روپیه عنایت فرمودند - پس ازان بستان الدوا  
 آصف خان را به خلعت خاصه با چارمب زر دوزی و مشهور مریع

اقبال را بسعادت حضور رسانیدند - سرور آراخی خلعت بدیدار  
 میمنت آثار آن نوباره چمن دولت نشاط آسود گشته تسبیح  
 سرورید و لعل گران بها رونما عنایت نمودند - و بختکم گیتی خداوند  
 پادشاهزاد فلک قدر در تقویر پارچه و شمشیر سرریح بآصف خان  
 خانچان بعد از آن خلعت با چارقب بعد از آن بهادر و عالمی  
 افضل خان و خلعت با فوجی باسلام خان و اعتقاد خان و شایسته خان  
 و خان عالم و جعفر خان و موسوی خان و خلعت تنها بدیگر امرا  
 تا هزاری مناصب دادند - نویندگان اخلاص آئین اول در حضرت  
 خلعت و ثابدا در خدمت پادشاه زادگار آداب اجرا آوردند - و  
 هافان زمان همانجا نعمت خاصه تناول نموده آخر روز دوازده  
 والا را بوررد مقدس بر افروختند \*

در ازدهم پیشکش سپیدار خان صوبه دار تجرات اسپک سبیل  
 زر بفت با میمین ستونهای طلا اندود که یک ایک روپیه در اهدا آباد  
 مهیا ساخته بود بنظر اقدس در آمد - رستم خان و راجه بتهاد اس  
 و امر سنگه وای راجه گجسنگه و فیروز خان نیز بقدر حالت پیشکش  
 گزارانیدند - رستم خان بمنایت جمدهر مجمع با پهلوانخانه سرافرازی  
 یانست - تربیت خانرا بمرحمت فیل باید پارگی بخشیدند \*

چهاردهم بهادر خان روهیله از اقطاع خود آمده تقدیر آستان  
 سلاطین مطاف نمود - محمد زمان طهرانی شوق ملازمت انداخته  
 دو فیل و نه دانگهن که از بنگاله همراه آورده بود پیشکش کرد -  
 شینج فرب از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدی هزار  
 و پانصد سوار بمر بلافا گشت \*

چون قصیده رنگین بعرض اقدس رسانید بستم شاهنشاه دانش پرور  
بزرگوار آمد - و بتمام مبلغ هم سنگ که پنج هزار و پانصد روپیه  
بود کامیاب گشت - پادشاهزاده عالیقدر محمدمسعود شاه شجاع بهادر  
انعام جواهر و مرصع آلات و اشیای زرین میناکار و ساده و انواع  
اقمشه عراق و گجرات و دکن و شش فیل که قیمت مجموع آن  
دواک و بیست هزار روپیه شد برسم پیشکش گذرانیدند \*

ششم عبداللہ خان بهادر فیروز جنگسایدست و شش فیل نر و ماده  
و تختی مرصع آلات و طلا آلات و قمیسه که هگی چهار اک روپیه ارزش  
داشت پیشکش نمود - و نه فیل و دواک روپیه نقد پیشکش زمیندار  
رتن پور را که باز زمیندار مزبور همراه آورده بود نیز بنظر اکسیر اثر در آورد \*

هفتم پیشکش عالیجناب انضل خان مشتمل بر جواهر و مرصع  
آلات و اقمشه نفیسه از نظر انور گشت - و متاع یک اک روپیه  
بپایه قبول موصول گشت - شایسته خان و سیف خان و جعفر خان  
نیز جواهر و مرصع آلات و نسایج عراق و گجرات پیشکش کردند \*

هشتم گوهر اکلیل سلطنت مهین پادشاهزاده بخت بیدار بترتیب  
جشن ولادت ثمرۃ الفواد سلطان سلیمان شکوه که در راه بوقوع آمده  
بود پرداخته التماس قدوم سعادت لزوم مظهر انوار الهی حضرت  
شاهنشاهی نمودند - خدیو مهربان منزل پادشاهزاده جهانیان را  
بمقام مدین توام دور آگین ساخته آن والا گهر را مهربانان گردانیدند -  
و پادشاهزاده عالی مقدار پس از اقامت مراسم با انداز و نظر  
پیشکش شایسته از جواهر و مرصع آلات و اصناف اقمشه که قیمت  
آن یک اک روپیه شد بنظر اشرف در آورده آن با گور گشتن

یا عطای خلعت و باضافه پانصد سوار بمقام پیران هزاری چهار هزار  
سوار مهابهی ساخته باقطاعش رخصت فرمودند - راجه بالهداس  
بعزایت فیل بلند پایگی یافته بصوب اجمیر مرخص گشت - امدات  
خان بخلمت خاصه و بصوبه داری دارالاماک دهلی از تغیر باقر خان  
نجم ثانی و باضافه هزار و پانصدی ذات و هزار و هفتصد سوار بنجم ست  
ذاکریر بودن فزونی جمعیت بواسطه ضبط صوبه بمقام سب سه هزار  
و هزار و پانصد سوار و به علم و فیل و روشن ضمیر و اند صادق خان  
باضافه پانصدی صد سوار بمقام سب در هزاری ششصد سوار و نظیر بنگ  
ازنگ بمقام سب هزاری پانصد سوار سرمایه اختیار اندوختند - خلعت  
دیوانی بیوثات از تغیر قاضی محمد سعید کره و دیوانی بهکر مست خان  
و خدمت عرض مکرر از تغیر حکیم حلق بقاضی مؤید و خدمت  
داروغگی باغ از تغیر میر زین الدین علی بعزایت الله برادرزاده  
علامی افضل خان مفوض ساختند - درین روز پیشکش میر جلاله  
و معتمد خان و خواجی خان مشتمل بر اختی جواهر و سرصع آلات  
بنظر اقدس در آمد - آنچه از نوروز جهان امروز تاجش نشاط افزای  
شرف از جمله پیشکش پادشاهزادهای و القبار و امرای بلند مقدار  
به پذیرائی رسید مبلغ بیست و چهار لک روپیه بود \*

بیست و پنجم منزل احلام خان که برکنار دریای چون انجام  
یافته بود برود اقدس سعادت آمد گشت - و خان مزبور بنوازم  
پانداز و نثار پرداخته جواهر و سرصع آلات و افش یک لک روپیه  
بر سبیل پیشکش گذرانید \*

دوم ذی القعدة باقر خان نجم ثانی بعزایت خلعت و اسب

هزدهم پادشاه مهر گستر به منزل یدین الدوله تشریف فرمودند .  
 آن زبده نویدان والا مکان مراسم پا انداز و نثار بجا آورده و برخی  
 از جواهر و مرصع آلات و اشیاء مبدل کار با زرین تخت روان و اقمشه  
 نفیسه عراق و گجرات که قیمت مجموع آن پنج لک روپیه شد برسم  
 پیشکش گذرانید . و آن بشرف پذیرائی رسید . شهنشاه آسمان جاه تا  
 آخر روز بهزاران مسرت و انبساط گذرانیده به نماز شام دولخانه  
 والا را منور گردانیدند \*

نوزدهم شوال مطابق نوزدهم فروردین جشن شرف ترقیب  
 یافت . بحر افضل خاقانی بهوج در آمد . ابر احسان حضرت  
 صاحبقران ثانی ربزان گشت . بقره باصره خلافت پادشاهزاده  
 والا گهر محمد داراشکوه اوربسی و جده مهر مرصع با پهلوانان  
 و به نور حلیقه سلطنت سلطان سلیمان شکوه فیل با یراق نقره  
 و بخانشان سپهسالار دواسپ از طویله خاصه یکی با زین مرصع  
 دیگری با زین طلای مینا کار و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره  
 و ماده فیل مرحمت فرمودند . عبد الله خان بهادر فیروز جنگ  
 را بعنایت خلعت خاصه و اسپ از طویله خاصه با زین طلا و فیل  
 برنواخته به پتنه که نظم آن بدو مفوض بود رخصت انصراف دادند .  
 افضل خان باضافه هزار سوار بمنصب شش هزار و چهار هزار سوار  
 و راجه جیسنگه باضافه هزار و ات بمنصب پنج هزار و چهار هزار  
 سوار نوازش یافتند . میر جمله را از تغیر اسلام خان میر بخش  
 گردانیده بهرحمت خلعت و خنجر مرصع و باضافه هزار و پانصد سوار  
 بمنصب پنج هزار و دو هزار سوار برنواختند . بهادر خان روئیده را



[illegible]

است و دوم تورانی و هشتم چل امپ و نهم  
بر و هاده و یزدی و هور و دیگر امده آن ولایت از حاکمان  
و ششگوش نمود - از اینایست خاعت و کاروانگاه مریم

نارین مطلقاً مستحضر گشته و سوپور که در دیوان او مرخص شده بود  
و - توری یافت \*

چهارم اسلام خان را که در جشن نوروزی ایالت منصوبه به گاه  
دو عادت شده بود در خدمت شاه و همایون مرصع با  
پهرا و نگاره و اسب از نظاره شاه با اوراق طلا در دوایه منصوبه مذکور  
و حکم زمان طهرانی و صالح اسیری را که دیوانی آن بوده بود  
موقوف گشته به مرخصی اسب سرافراز ساخته همراه او رخصت  
فرمودند - و در دیوان چون بعرض ملایمان بساط عرس رسید که قافله  
گم ایان کامان پهای طریف نمود و در آن می بودند - حکم شد که سرحد  
ولایتخان میر تیزک با گروهی از منصوبداران که با ابدان خود قریب  
به هزار سوار بودند - برای تادیه مفسدان آنجا بشنایند \*

هفدهم که روز رحلت حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی بود تا آن  
هر سال در روضه آن "معصومه" رخصت میدادند و مجلس عرس منعقد  
گردید خدمت خدا آگاه سرف و دروم بدان مکل و دروس نشان ارزانی  
داشته از جمله پنجاه هزار روپیه نصف بصلحا و انعدا و حفاظ و دیگر  
و مستحقین دران الحسن مدفن مسکن مرخص نمودند - و بانی فریادی  
آن به مستحقان نطا فرمودند -

دستمسمع اقدس رسد که نا بهر بی سفر نذر محکم نشان  
والی ناخ حوالی دار الخلاء آمده - حکم شد که تربیت خان  
بدرگاه عرش اشتباه نیارد - نا بهر بی "مستحوب" خان "مشار" آید  
رسیده باسلام عتبه والا جبین طالع برافروخت - و به تسلیحات  
سر برافراخته نامه گذرانید - و از جمله ارمغانی نذر "مستحوب" خان





ساخت و همین که پنج شش کوه نور بود جمعی کفار از اطراف  
 ریختند کوجر از ناموس پرستی دل بر نیسی گذاشت با پسران و دیگر  
 همراهان جان بدایری در باخت - و چون هنوز گوش سرکروه لشکر  
 به پند غفلت آگنده بود خبری از این واقعه بدو نرسیده و منتظر  
 مراجعتش کوجر بود چشم بر راه آنوقت میداشت - تا آنکه مشاهده از  
 هر جانب لشکر را گرد گرفته بر دامن تنگس و غلغلن کار بر مردم  
 آنچنان دشوار گردانیدند که هیچکس از دامنه قدم پیروزی نیارستی  
 گذاشت - درین هنگام نجابت خان جزیر گشتی چاره ندیده از آنجا  
 راهی گردید - و بدعب تمام با قلبی از آن سپاه رهائی یافت - چون  
 همراهانش دو کوه باوی نور دیده بعد از آنکه راهها بسته یافتند  
 بدیشتری بامید رستگاری پیاپی شده هر طرف منتشر گشتند و اثری  
 از آنها پدید نیامد - و رویتند گوالیاری و طایفه دیگر که غیرت سری  
 ایشانرا بدیگونه برآوردن رخسار نمیداد داد بدو داده ها پشیمان شده  
 شدند و از بی تدبیری سردار نا آزموده تارچندین چشم زخمی به لشکر  
 رسید - اگر اندکی از خرد دور بین و رای صواب گزین بهره میداشت  
 در ابتداء کار نظر بر مقتضای امور انداخته در آن مزلقه با گهی بسوگ  
 میکردی - و سرشت تدبیر از دست فرو نهشتی - اگر نامروئی فتح نگشتی  
 همراهانرا بهلاک میدگندی - و چون این ماجری بعرض سلطان رسید  
 خلافت رسید او را به تغیر منصب و جاگیر تادیب فرمودند - و مبرزا  
 خان بن شاه نواز خان والد عبد الرحیم خانخانان را بعد از خلافت  
 و اعطای بایزین فقره و جاگیرهای او بر نواخته خدمت فوجدار  
 دامن کوه کانکره از تغیر مشار ایله بدو تفریض نمودند \*

و پادشاه کذل دایره کرد . روز دیگر چون سی کوشش سری نگر رسید  
 مرزبان آن ملک ازین دستبرد پی در پی هراسان شده وکیل خود را  
 پیش خان منبوره فرستاد - و ده لک روپیه برای سرکار والا و یک لک  
 روپیه بجهت خان مشارالیه قبول کرد - مشروط بآنکه تا وصول این  
 مبلغ همانجا توقف گزیده ملک او را با سال بگرداند - خان منبوره  
 در اینجا توقف نمود - اتفاقا در لشکر پادشاهی که براههای شوارگذار  
 میان ملک غنیم درآمده بود ازان رو که رسید نصیر سید عسرت پذیرد  
 آمد - درین اثنا وکیل زمیندار سری نگر بر شش نفره آلات همراه  
 آورده نجابت خانرا دید اگرچه در اول حال قرار داد که در عرض  
 پانزده روز پیشکش واصل گرداند اما چون دریافت که از نایابیی آنوقت  
 لشکر زیاده بر یک ماه نمیتواند استقامت و برساند نیز نزدیک آمده  
 به نیرنگ سازی و حیلت پردازی دو کس از شوهرشان خود گرو  
 گذاشته مرخص شد و برای اطمینان خاطر خان پی هم کس  
 فرستاده پیغام میداد که عنقریب پیشکش میرسانم - و یک و نیم  
 ماه بمکر و تزویر گذرانیده زیاده بر یک لک روپیه نرسانید - با آنکه  
 عسرت از حد گذشت چنانچه سیری بیگ روپیه میرساند نمیدگشت -  
 از سماع این حال مقاهر بگردن آوردن اسباب شقاوت پرداخته راه  
 برآمد لشکر را بسنگ و چوب مسدود ساختند - و نجابت خان از  
 ضرر جوانی و کم تجربگی و کشودن قلاع مذکور به آل کار پی نبوده در  
 انتظار پیشکش غافل نشسته بود - پس از آنکه از فقدان آنوقت شدت  
 تمام بحال مردم راه یافت و گروهی بر پسترها لاک افتادند گوجر  
 گوالیاری را با درپست سوار بواسطه آوردن غله به پرگنه نگین روانه

[illegible]

بیراهه روشن چهارسنگه بندریله دیگر صاحبیت دسر

او و زمین عمارت فیروزی باقیمال آن

دوبد مال و ظهور بیرنگی اقبال

منوچه بختی که در همدوی ادار از من هیچ موزم سداک دمساک  
 با مساکم و سداک ستانده در حارستان چهل منزل گران و چشم از  
 عواطف خدای مجازی و زداور و مدعی باز بسا دمساک کفران  
 پرمخت سلسله عیدان که صورت زوال و مضمحل و ال است سجده  
 روز تولدش تدره گود و آید و امیدش تدره

چون تدره سود مرد را روزگار \* همه آن کز کش دداک بکار

مصدق این مقال احوال حصار مال چهارپاگرد است چه تا آن  
 کج گرای تدره رای طرف خدمت گذاری و جان سپاری این  
 درگاه آسمانجه را ساهراه نجات خویش دانسته بجزر و لای  
 در بدامده بود اختر دواش طالع و کوکب بختش ساطع بود - همدن  
 که عذران کردار بدست اقبال سپرد - و دم در بدراه گذاشته بادیله  
 سعادت پیمودن گسرت ابواب حیران اند و اسباب خفایان سرمد  
 بر روی روزگار کشاده و آماده گشت - و جان و مال و مرض در عدان  
 او دستخوش حوادث و پامال نواب گردید - تفصیل این اجمال  
 آنکه چون خافان گرم گسدر اوایل رجب سال دوم از جلوس مقدس  
 دم عفو بر جریده اعمال فبیحه آن وتنه آما کشاده بدکن تعادن  
 مردودند - آن کفر کبت خطا اندیش بعد از مدتی از مهابت خان  
 خاندان که نظم مملکت نکن بر و مغرور بود رخصت حامل نمود



دشمن سنگه پهنه دریه و قلعه دارخان و چهارخان زکرو در پیرام کور و  
 حیدرام پسر راجه انوب سنگه و هادی داد برادر رشید خان انصاری  
 و اندر سال نهمه راو رتن و روپ سنگه بندیر و چنگات کچه واه و کروهی  
 دیگر از منصبداران و پانصد سوار از تابینان یهین الدوله و دو هزار  
 تفتنگچی پیاد که مجموع هشت هزار سوار و دو هزار پیاده تفتنگچی بود  
 از پیشگاه حضور سرخس گردانیدند . و با سوار و منصبداران مذکور نیز  
 در بخور حالت خدمت و امپ سرخس مستقر شد . و سوار گردیدند که برادر  
 خان رو هیله با راجه امر سنگه زمیندار پندهور و احمد بیگ خان و  
 چندر من بندیه و راجه سارنگدیو و دیگر منصبداران که همگی  
 شش هزار سوار بودند در فوج فیروز جنگ بوده بلوازم جهان دشمنی  
 قیام نمایند . و حکومت خاندیس باله و پرتشان سفوف گردانیده  
 و پایان گهات ولایت برار که ضبط آن به خان دوران متعلق بود  
 بخانزمان عنایت فرموده خان دوران را به صوبه شاری مالوه بر  
 نواختند . و حکم شد که او با مالوه و سنگه ولد راو رتن هادا و راجه  
 دیبی سنگه ولد راجه بهارت بندیه و نظر بهادر خوشبختی و یاسین  
 و برادر او و پسران شیر خان و احسان مهتاب و حبیب سور و  
 تمیزاتیان مالوه که جمله شش هزار سوار بودند از راه چندبیری  
 بحوالی بجهور آمده تا انقضای ایام بارش اقامت گیرند . و عبدالله  
 خان بهادر پرگنه البرج را از مردم چهار گرفته و جمعی  
 بحراست آن باز گذاشته از آب بهینه عبور نمایند . و نزدیک  
 بهاندیر موسم برسات بگذرانند . و هیک خانجهان تا سپری  
 شدن بهکال در بداون توقف کند . بعد ازان افواج قاهره بهم پیوسته

تکاشعی آن سرخود در نیامد - با راجه بهار سنگه و چند رهن بنده  
برادران خود بچهار مقهور و ساد و سنگه داد و را و کرن و نظر بهادر  
و میردیش الله و سایر سبب داران از برهانپور بطریق یلغار در عرض  
پنج روز به مقام اشده از مضافات صوبه سالوه بفوج مخالف رسیده  
جبهه کثیر را روانه جهنم ساخت - و نزدیک بود که بکرماجیت نیز  
درین زد و خورد بختلاب سمات در شود - اما از آنجا که نفسی چند از  
زندگانی فانی آن گمراه تبه کارانانی باقی بود زخمی از میدان نبرد  
فرار نمود و با قلبایی خود را بچنگلهای دشوار گذار و جبال مسیر  
العبور زد - و راههای غیر متعارف را که جز شناسایی آن سوارمین  
دیگری نتواند پی برد قطع نموده در پرگنه دهامونی به پدر ملحق  
شد - الله ویردیشان صوبه دار سالوه با آنکه سر راه او بود توفیق  
تعاقب نیافتند - و با خان دوران نیز همراهی ننمود - و چون این  
ماجری بعرض حصار محفل اقبال رسید بیست هزار سوار نبرد آرا  
بسرکردگی سه سوار فیروزی آثار یکی عبد الله خان بهادر فیروز  
جنگ که در همان نزدیکی رخصت معاونت پندیده یافته بود درینولا  
فرمان شد که از راه مراجعت نموده بقلع بنیاد آن بدنهای پیرداز  
دوم سید خانجهان سیوم خاندوران که بعد از تعاقب بکرماجیت  
در سالوه توقف گزیده انتظار حکم می برد معین گشتند تا  
ببرکندن بیخ فساد آن سرگشتگان دشت اوبار عبرت صایه سایر  
کوته بیدان عافیت نشناس برانجام دهند - و سید خانجهان را  
بعذایت خلعت خاصه و اسب از طویل خاصه با یراق طلا سربازند  
ساخته با سرفارخان و امر سنگه و راجه گچسنگه و مختارخان و

در اندام و فایع و برار چشمه‌ها را که از سر مدینه از او در اختیار می‌آید  
 آمدند بنایب فرمانند - چون سائر کس را می‌آید، چنانچه صلاح اوست  
 پادشاهی از آسمان سلاطین مطابق بود آن و ازین طالع رفته بود  
 و پادشاه که بر همدان واقع و آن دهی جنگل و مساحت بسیار و درین حال  
 و در آن دهی دیگر آبادی نکال شده و من گشته بود و درین دهی دیگر  
 از اینجا مراجعت نموده دیده و شنیده خود را در پادشاه حضور در گذارد.  
 پادشاه در قضایات این دهی هر سه روز که از او خبر خاوانی می‌آید  
 سائر کس را می‌آید و سپهری شدن اقامت دارند و در دهی دیگر  
 از دهی آن تبه کار شده روزگار را پادشاه و پادشاهت گردانند.  
 چون در خاطر غریب ناظر که عقده کشایی می‌کند از این پرتو اندک  
 که مبادا سرداران مذکور مراتب قرب و منازعت و مدارج اقامت  
 خدمت خود بنظر در آورده از رای یکی دیگر سرور تابند و موافقت  
 بمخالفت مدحگر گردد سرداری سواکب و منصوبه به امارت  
 خلافت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب پادشاه در سرور و سرورند.  
 چنانچه پانزدهم ربیع الثانی مطابق پنجم شهر در خسته شده و در  
 آن والا گهر را بخلافت خاصه و طریقه مردم با پادشاه و سمشدر مردم  
 و باضاده هزار سوار بمنصب ده هزار پیاده هزار سوار و بنایب دو  
 امپ از طوبه خاصه یکی با زن طلای می‌فرازد و با زمین طلای  
 سانه و فیل از حلقه خاصه با یراق زفره و سانه فیل نوازش نموده  
 روانه آنصوب گردانیدند - و شایسته خان و رستم خان و راجه بشیر  
 داس و مخلص خان و راجه رایسنگه داد بهار راجه بهیم و شیخ فرید  
 و لک قطب الدین خان و دیبدار خان بخاری و شاهر خان تریان و

در استیصال گمراهان صحرائی اذبار بموسند . و برای هم پوشی دیوان  
و بخشی و واقعه بدین معین گردید . ششپار غنوده بخت باستماع  
خبر تمدن عساکر مدروزی از خواب غفلت درآمده در بامت که  
مهمرب دایران کارزار و شیران خوشخوار اهل و عدالش با سیری گرفته  
ملک و مال او را متصرف خواهند گشت . ناگزیر از راه استکانت  
و لایه گری و کدل خون را بدرگاه گدشی پناه فرستاده بومیله هانچادان  
سده سالار امانس کرد که اگر یکی از بندهای درگاه والا نزد این  
عاصی تبه کار دستوری بابد بواسطت او استعفای جرائم نموده  
مطالب و مآرب خود را معروض دارم . اراجا که جرم پوشی و  
عذر پوشی از گرایم ندیم این حضرت گردون رتبت اسف مرتبه دوم  
سندرب رای را رخصت نموده حکم فرمودند که گرسی لک روپیه  
بقد بدنوان پیشکش داده سرکار بداتوان عوص چوراگده وا گذارد و  
خود با جمعیت خویش نزد خانزمان بدلاکهاقت دکن رون و پسر  
جانشین خود را بآستان عرش مکان بفرستد دیگر باره نفوشت  
معاصی او بزال مکرست معصو خواهد گردید . و یرایغ قدر فغان  
صادر شد که عهد اله خان بهادر فیروز جنگ و سبد خالجهان و خان  
دوران هرجا رسیده باشند تا برگشتن سندرب رای نویسنده نمایند .  
و سقر فرمودند که اگر چهار مقهور از تیرگی بخت ره گرای شفات  
گشده بامتنال احکام پادشاهی گردن نه نهید قلعه اوندچه را مفتوح  
ساخته راجگی آن ولایت و ریاست قوم بندیله بر اجه دیبی سنگه  
که سابقا به نیاگانش تعلق دانست و حضرت جنت مکانی سرحدوی  
کشان شیخ ابوالفضل بنرستگندو سرحدت نموده بودند چنانچه

پیشکش خود پانس از منزل راهی کرده بود. پانصد سوار را  
 دهم عاقل اشقی ابواب سانسادی در روی دیواران در آید  
 پانصد شاه حق آگاه بعدگاه در راه مرصوفه آمد از آید دهم  
 بدو آید والا مراجعت نمودن - و رسم در راه و فضا و آب و  
 فرمان بدو دهم رسد - درین روز در راهی صاحب الم می آید  
 روپیه و پنجاهه یا هفت پنجاهه از آن پانصد سوار روپیه و پانصد  
 پانصد چهار هزار روپیه و ده نذرانگ دوش پانصد پانصد  
 تولگی و دو هزار روپیه - و بعد از آن پانصد سوار روپیه و پانصد  
 سواران هزار و پانصد روپیه و پنجاهه از آن پانصد  
 خلعت و منصب هزار و پانصد سوار از آن پانصد  
 مرجعت است سواران پانصد از نذرانگ ساد اطفای طی پانصد  
 پانصد مرجعت است سواران در آب مرصوفه است

دهم سوار جمله بعد از آن پانصد پانصد  
 را پانصد و خلعت پانصد پانصد از آن پانصد  
 نوازش فرمودند \*

پانصد و پنجم سوار خان پانصد سوار دهم  
 دهم سواران ذات و هزار و پانصد سوار هدایات پانصد  
 در عشره اولی سوار هزار روپیه پانصد سوار اهل اسب  
 مرجعت است \*

سازم خواص خان بعد از خلعت و اسب از آن پانصد  
 حکومت تله از تغیر پانصد سوار خان پانصد سوار  
 آگاه خواجه سوار خطاب خانی و مرجعت است از آن پانصد

در عالم باره و گوید اسب سبزه و دانه ر سبزه و اسب را سبزه و سبزه  
 آلوده و سبزه دیگر از سبزه داران و هزار اسبی آلوده و برون  
 انداز و هزار سوار تابندگان درین اداره در خدمت آن عالی نسب  
 معین ساختند - و هنگام خدمت در خدمت خان جلالت خاصه با جمعه هر  
 در سبزه و آلوده را اسب از طوایف خاصه با زدن مظل و بدل از حلقه  
 خاصه در خدمت سبزه دیگر امرا نیز بقدر مرتبیت بعد از خدمت خلعت  
 و اسب نوازش یافتند - ناصی محمد محمد کره و سبزه خدمت  
 بخشیدگرمی و واقعه نویسی اسب لشکر و باضاعت و اسب خدمت ذات بلند  
 هزار و پانصدی در خدمت سوار سربازان گردید - و فراموش قدر آلوده  
 بنام عبد الله خان بهادر فدروز جنگ و سبزه خان جهان و خان  
 دوران به دور پیوست که فروریات امور را بعد از اطلاع آن دره الحاج  
 ماطنت انجام دهند و در باب حرکت و سکون آن والا هر هر چه  
 مصلحت وقت باشد در خدمت ایشان مروض دارند \*

اکنون خاصه سوانح دیگر بگذارش و فایع حضور می پردازد  
 غره فی الحقیقه پادشاهزاده اقبال محمد خان را شکوه را بدل  
 از حلقه خاصه با یرار بقرة و ماده قبل عفایت فرمودند - پندش  
 اعظم خان صوبه دار بنگاله و دوازده فیلی و بیجا اسب تا نگین  
 و بدست و پنج خواجه سرا و شهر بسیار و فراوان سود و پارچه  
 سفید که قیمت مجموع آن هفت لک روپیه شد با پنج لک  
 روپیه نقد که تمامی زمینداران آن ملک باور داده بودند - چه  
 آشنایی است مفرکه هر که به رویه داری آنجا سرفرازی می یابد  
 مبلغ مذکور یک مرتبه بطریق پندش بوی میدهند و از همراه

کس خود همراه حکیم فرستاده بود نیز از نظر افسار انداخته و  
و یک اسب طرق پسندیده افتاد .

بیست و هفتم پادشاه هزاره های کاسگار و نوئیغان بامدار داشت .  
بارانی مرحمت گردید . سرکار سورت ، بدول میرزا عیسیٰ خان  
عزایت شد . و او باضافه هزار سوار و اسب سه اسب بدست  
پنج هزار چار هزار سوار هزار سوار و اسب سه اسب سرافراخت  
شب دوازدهم ربیع الاول مجلس عرس شد . اشرف  
موجودات افضل کائنات علیه اکمل الصلوات و التیات بانواع ثنوی  
و اصناف مشهورات عطر آمود گشت . و گروهی از حلقه و دیگر  
ارباب صالح و اصحاب استقامت به مقامات و عطا دوازده هزار روپیه  
نقد برهم معهود بهر دور گشتند \*

شانزدهم بهکوب سماء خلافت پادشاه هزاره معتمد شاه شجاع  
بهادر فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و عاده فیل عطا فرمودند .  
راجه دیبی سنگه بهرحمت نقاره و روشن شمیران و اصناف زبان  
بخطاب صلابت خان و حکیم الدلگ باانعام شش هزار روپیه  
نوازش یافتند \*

### جشن قمری وزن

روز جمعه هشتم ربیع الثاني سنه هزار و چهل و پنج مطابق  
بیست و نهم شهر یور مجلس قمری وزن اختتام سال چهل و پنجم  
و افتتاح سال چهل و ششم از عمر ابد پیوند خاقان جهانگیر  
منعقد گردید . و آن گرانبار خلافت بطلا و دیگر اشیای مقدر

سرافراز گردید . جگانات کلاننت مخاطب بکبرای در جایزه تصدیقی  
 که تازه بسته بود و مستحسن افتاده بعنایت فیل مفتخر گشت \*  
 پانزدهم صفر اعظم خان از تغیر سیدف خان بصوبه داری الهاباد  
 سرافراخت - و سیدف خان را بمرحمت خلعت و اسب بازمین  
 صلا و فیل سرافرازی بخشیده بصوبه داری گجرات از تغیر سپهبدار  
 خان تعین فرمودند - و سیدف وزیر خان را بعنایت اسب بازمین  
 نقرة و هر یکی از سلطان نظر برادر سیدف خان و یحیی پسر خان  
 مزبور را بمنصب هزاری ذات و سه صد سوار از اصل و اضافه  
 برنواخته همراه او مرخص ساختند - لشکر شکن ولد شاه نواز خان  
 بن عبد الرحیم خانخانان بخدمت فوجدار می سرکار لکهنو فوق  
 مباهات سرافراخت - حکیم مسیح الزمان که بزیارت حرمین مکرمین  
 رفته براه بصره مراجعت نموده بود و از آنجا به بندر لاهری رسیده  
 روانه درگاه والا شده درین هنگام باستلام عتبه جلال نامیده بخت  
 سرافراخت - و چهل اسب عربی که در بصره و نواحی آن برای  
 پیشکش خریدده بود بنظر اقدس در آورد و بدرجه قبول رسید -  
 از انجمله دو اسب یکی بوز و دیگری طرق که حسن منظر و نکوئی  
 لون و تناسب اعضا با تیزگامی و باد خرامی فراهم دارند داخل  
 سرامد اسپان گشته نخستین بیادشاه پسند و دومین به تمام عیار موسوم  
 گردید - و حکیم را بعنایت خلعت و منصب سه هزاری ذات و  
 پانصد سوار بدستور سابق و فیل و بیست هزار روپیه نقد و حکومت  
 بقدر و سرکار صورت از تغیر معز الماک بلند مرتبه گردانیدند - پنج  
 اسب عربی که عالی پاشا حاکم بصره بعنوان پیشکش مصحوب



کردید - تا هم آگاهی بر کیفیت آن در آسمان تالاب بی و باطالت  
 خبری تحصیل انجامد - و هم تادیب فتنه یزدان بد و بیابان  
 سایر حصون بی نظام دلخواه صورت گیرد - و فرمان طلسم بنام  
 اعظم حقان صوبه دار الیها باد صادر شد که مائفتن خان را با جمعی  
 دران صوبه گذاشته بهار الخاندک اکبر آباد بیاورد - و به حکومت آن صوبه  
 جامع بپردازد - و حراست حصن دار الخاندک به سر انداز خان قلاق  
 مفوض ساخته هژدهم ربيع الثاني مطابق هشتم مهر در سالی  
 که چهره افروز سعادت بود بر رتبه سوار شده روانه گشتند - و بالغ قور  
 منزل بنزل الویه ظفر پیکر منجم برکت کردند - و به شهر غیاثی  
 تاریخ این نهضت مبارک بدین گونه گذارش داد :

پادشاه جهان این سفر مبارک باد

درین مکان نزه سه روز توقف واقع شد - از آنجا بدو کوچ و یک  
 مقام سعادت فتح پور منصوب خدام گردون رفعت گردانیده سه روز  
 بشکار مرغابی و سیر تالاب جیستون وسعت آن پرداختند :

بیست و هشتم منزل ربیاس بورود معلی رونق فروری یافت -  
 در پنجاهش روز عشرت اندوز نخبه پیر گشتند - درین منزل سرشد قلیخان  
 میرتوزک را بخلعت بر نواختند - و فوجدار می مقام و سپاهیان و  
 مالش شقاوت کیشان آنجا بوسی مفوض فرمودند - و چون قزوئی  
 جمعیت ناگزیر ضبط آنجا است باضافه پادشاهی ذات و هزار و سیصد  
 سوار بمنصب دوهزاری دوهزار سوار بر افراخته و بهر خدمت علم  
 عز افتخار بخشیده دستوری دادند - میر خان که بخشیدگرمی آهنگیان  
 و داروغگی کرکیراق خانه بدو موقوف بود به خدمت میرتوزکی بدو از تغیر

بر سرشته آمد - درین روز مسعود با بهربی ایلچی نذر محمد خان بهرحمت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه و نه خوان از نثار، طلا و نقره سرافراز گشته رخصت معاودت یافت - بخواجه یاقوت تحویلدار ارغوان و غیره خلعت و پنج هزار روپیه نقد عنایت شد - بصالح خواجه برادر عبد الرحیم خواجه که از بلخ یک دست باز نظریغون و برخی اشیاء دیگر بر سبیل پیشکش همراه نابهربی بدرگاه خواقین پناه ارسال داشته بود - چهار هزار روپیه مرحمت فرمودند - و سیرک بهسین خوانی را بعطای خلعت و اسب بلند پایگی بخشیده بعنوان سفارت نذر محمد خان با گرامی نامه و صد و شصت یاقوت و دو صد و پنجاه زمرق یک ماده فیل با حوضه نقره و برخی مرصع آلات و اقمشه نفیسه هندوستان بهشت نشان که باب آنجا بود و قیمت همه یک لک و بیست و پنج هزار روپیه شد فرستادند - جمالی ولد قمر خان بخطاب جانشینار خان سرافراز گردید \*

چهاردهم راجه جیسنگه از دکن آمده دولت ملازمت دریافت \*

## ارتفاع رایات جهانگشا بسیر دولتا باد و

### عزم تسخیر دیگر قلاع بی نظام

چون دریافت حقایق ملک خصوصا آنچه بتازگی تسخیر پذیرفته باشد از قواعد ملک داری و قوانین فرمان گذاریست توجه بهست دولتا باد که افتتاح آن از تدبیل عنایات یزدانی و جزایلی و طایبی صدقانی بحضرت شاقانی است مرکوز ضمیر الهام پذیر

شتافته گولچه کهمر والی را از تصرف مردم چهار سیه نام  
 و ازون طالع که در آنجا اقامت داشتند بر آورد - و جمعی را دستگیر  
 ساخته پیش خان دوران آورد - چهار نموده بنهت با رجوع  
 انبوهی جنگل و سنگ لایهای نعل فرسا و فزونی جرود حل  
 حوالی اوندچیه از در آمدن عساکر فیروزی مآثر هراسان گشته اهل  
 و عیال و مقتسبان خود را با ثواب و لختی زر سرم و سفید از  
 حصار اوندچیه بر آورده بقاعه دماونی که پدر آن تیره اختر در  
 کمال متانت بنا نموده و شرقی و شمالی و جنوبی آن جریهای  
 عمیق است که کندن نقب و کوچه ملامت صورت پذیرد و غربی  
 آن که هموار است خدائی بزرگای بیست ذراع پادشاهی گنده  
 بجرهای مذکور رسانیده اند - روانه ساختند - پس از آن جری را  
 بصیانت حصن اوندچیه گذاشته شود نیز با بکر ماحدیت و سایر  
 منسوبان بدان صوبه ره نورد فرار شد - سرداران لشکر پادشاهی از  
 استماع این نوید نشاط افزا خود را بسرعت نزدیک قلعه اوندچیه  
 رسانیدند - و بترتیب سلاح و سرانجام زبده پراخته فوجی را از  
 لایران نبرد آژما تعیین کردند - تا پایان شعبه دوم جمادی  
 الاولی که آغاز صبح نصرت بود بزبده و گند بر دیوار حصار بر  
 آمدند - پاسبانان حصن از استیلا مبارزان قلعه کشا آیدند سر  
 گردیده چون جز فرار چاره نیافتند از طرف دیگر بدر رفتند - شیران  
 پیشه و غا از دیوار بیرون حصار فرو آمده در قلعه را بر گشادند -  
 سران سپاه نیز بقاعه در آمده باقامت تکبیر و آذان تقدیم نیایش  
 ایزد مدان و فاتحه استعمار دولت خاقان گیتی مدان پرداختند و

خان مشارا الیه و مرحمت خلعت و عصای مربع مفتخر گشته  
 هشتم جمادی الاولی موضع یاری بدو چنانچه رایات گیتی کشای  
 بر افروخته هشت روز مسرت آرای مید و شکار گشتند  
 بدست آمدن قلاع و دقایق چهار تیره روزگار و بیاسا  
 رسیدن آن بادیه قیمای ادبار و بکرماجیت پسر پیکه او  
 و رسیدن سرپرشر آن دو تیره اختر بدرگاه خان عدل گستر  
 شرح این مقال آنکه سران افواج قاهره بعد از وصول فرامین  
 والا از جائی که توقف گزیده انتظار صدور حکم معلی و انقضای  
 ایام بارش می بردند راهی گشته در نواهی بهاندیر بیدار  
 پیوستند - و هدم بقیان آن ده نورد بخی و طغیان و تسخیر حصون  
 همدندگه اوزا وجه همت گردانیده پس از رسیدن سه گروهی اوندچه  
 که آغاز شجرستان بوم آن بوم طبیعت است به بریدن اشجار  
 متراکم و هموار ساختن طرق مسیره پرداخته هر روز سختی پیش  
 میرفتند چهار خندان شعار قریب پنج هزار سوار و ده هزار پیاده  
 در اوندچه که مهرب آن منبع فتند و فساد بود فراهم آورده  
 باستظهار جنگل منتظر کارزار نشسته بود - و گروهی از سوار و پیاده  
 را بی هم میفرستاد تا در پناه درخت زار بریزش تیر و تفنگ  
 می پرداختند - و غزاة لشکر اسلام نیز هر روز چندی را آتش  
 افروز جهنم میگردانیدند - و بدین طرز و آئین قطع مسافت نموده  
 بدست و نهم ربیع الثانی حوالی مواضع که مر والی که یک گروهی  
 اوندچه است - و مقاهر آنرا بزورگاه قرار داده بودند معسکر  
 ساختند - درین اثنا راجه دیدی سنگه با هراول نوج خان دوران

[illegible]

که در روز اول در دهه مه ماه در بوم راجه دینوی سده را که آمدند  
 یا مضامین از درگاه خواندن پناه او عداوت سده و با همه است او  
 در آنجا گداشته و مرادش متصدی است و در روزی درگاه و  
 دیگرایی خدمت پادشاه راجه سپاندان ارسال داشته چهارم از برای  
 به هزاره که قصد او در چهره برکنار آن واقع شده و بواسطه تندی  
 آب و فوادی حریفگی گذاره از آن مددسر است و در دهه به تمام  
 آن در وقت که بدهنده عادت راجه گشتن

چهارم هم به گروهی دهامونی رسیده آگاهی یافتند که آن  
 به روز عدال خود را با برخی اسباب و خواسته که اندیش از پیران  
 خود از دله او در چهره بحصار مدکور و متاده بود از دینا پیر بر آورده  
 دله چوراگده که در انوار و حصار آن بدست اعتماد دارد  
 راجه ساخته است - و عمارت دور حصار دهامونی در اینگاه و تداوی  
 نام شخصی را با گروهی از متاهان خویش بحراس دله باز  
 دانه جانب پرگده که در سمت چوراگده است رفته به او  
 تسخیر پذیرد و حصار دهامونی زود خود را به دله چوراگده تواند  
 رسانید - هزاران معرکه هینا بدیدن اشجار و ساختن معر مشغول  
 گشته در عرض دو روز در بواهی دله دهامونی رسیده - و پیاپی  
 مردی سیاحت سلچارها را با کنار خندق نرده کار در دله بشینان  
 دسوار گردانند - اگرچه معاهد از دور حصار بسر دادن بان و  
 نفع و اداختن حقه و سنگ با هر که حرب برافروخته تا نصف  
 سبب دست و پای زند اما آخر کار از سطوت لشکر و روزی بطالب  
 زبدهار کس نزد خان دوران و ستادند - درین اثنا بهان زخان روهده

و غارتن سمالچا و وقتی که گزاف - عید الله خان پیاورد و روز چهارم در راه  
 دوران با سایر امرا بدست و پایجم دست شاه پور راهی گشتند  
 درینوقت چهار سده تخت خمر موت زمیندار دیو گنده سینه از  
 تذبذبی که در دادن و بر آمدن داشت بیرون آمد و توپهایی و گند  
 چوراکده شکسته و اسبایی که در آنجا بود سوخته و منازل درون  
 حصار را که بهم نرابن زمیندار دیو گنده ساختار بود بیاروت را  
 با آتش و عیال و اسوال از راه لایچی و کوه که داخل ملک زمیندار  
 دیو گنده است روانه کن گردان - سران لشکر بعد از آنکه راهی را با  
 تمام قطع مراهل نموده بچوگانده چوراکده رسانید و حاکم دوران  
 بصواب دید بدروز جنگ با جمعی از بندهای پادشاهی بقتل در  
 آمده بر بام بتخانه رفتن آرای آذان و دعای و فونی و مردانه  
 دوران بلند گردانید - و احداث سپه را با جمعی از سپهبدان و پسر  
 صاحب تذکره سنگرام زمیندار کنور و پادشاه پادشاهی پادشاهی  
 آن در ملک رفعت گذاشته بشاه پور که در پادشاه عید الله خان  
 سوار فیروز جنگ نیز بانجا رفته بود و مامور نبود - در آنجا  
 چون هری تبه کویلی را گهوانام که بدیدن خان دوران آمده بود بر  
 گذارد که چهار مقهور فریب دو هزار سوار و چهار هزار پیاده و  
 شصت و یک بدست نرو چهل سده که بر بعضی زر و طلا آلات  
 و نفیر آلات و بر چندی عدل خود را بر داشته است و راه دارد و  
 از سنگینی هر روز چهار کوه کوندی که نزدیک الشب کوه رسی  
 است نور دیده می رود - با آنکه او پانزده روزه راه پدش رفته بود و  
 کردهای امواج قاهره از شاه پور تگاشی در آمدند - و وقت آنکه

آن مرج را با مساک کم دیوار دو چاه که ده گم عمره داشت  
می براند - و عای ایمن با مهره های نیک و نابود میگردند -  
چون خان دوران دران وقت بواسطه ضبط اسبان میاهیر بجائی  
رفته بود سفرای او رسید برضی از مهره های او از سنگ  
رزمایی که بدان طرف افغان آزار کشیدند - و از آن رو که اکثر  
سنگها جانب بیرون افغانه بود بگروهی که با دیگر سرداران و خارج  
حصار برای در آمدن انتظار تپانیر صبح می بردند آسبب رسید -  
و قریب سیصد آدم که بیشتر آنها از مردم امر سنگه وک راجه  
گجسنگه بودند و دوپست اسب بپاک فزا رفتند - آنچه از نقد و جنس  
قلعه ضبط در آمد خان دوران بجماعه معدوم حواله نمود روز دیگر  
خبر آوردند که جوتی برای «هبه» و علف بچنگل رفته چاهی که  
چهار سنبلت شمار دران زرهایی خواش پنهان ساخته بود یافته اند  
خان دوران بدان سو شتافته بعد از حست وجو سه چاه دیگر بهم  
رسانید - و هجاء فولک و پنجاه هزار روپیه بدست آورده داخل  
خزانة پادشاهی گردانید - و ازین ظاهر شد که او در چنگل چاهها  
کنده زر خود را پنهان ساخته است و چون اولیاء دولت دریافته اند  
که آن صلاحت کیش در قصبة شاه پور که در گروهی چورا گده  
واقع است اقامت دارد و کسی نزد زمیندار ولایت دیو گده فرستاده  
منتظر است که اگر بوعدهای او بازی خورده میان ملک خود راه  
دهد از پنجاه بدکن بگرمز و درین ضمن بتهیه اسباب قلعه داری  
چورا گده نیز می پردازد - و بموجب حکمی که از پدشگاه خلافت صادر  
شده بود سید خانجهان بجهت انسیق ولبست سفارحه و تفتیش



جنگ سنگین فرستادند که غنیمت بواقعه و خیم انیدال سال و سال و  
 سایر احوال و احوال پیش انداخته نزدیک میبرد و فیروز جانت  
 گروهی از تفنگچی و تیرانداز را بکمک قراولان تعیین کرده برانبرد  
 آرائی تحریر نمود - و به بهادر خان که هراول فوج او بود پیغام  
 داد که او نیز بوقت کار و هنگام پیکار خود را رسانیده فوج قراول را  
 مستظهر گرداند - قراولان بعد از رسیدن کمک بر معاهده ناخته و  
 به تیر و تفنگ و دیگر آلات جنگ پرداخته پانصد کوب میبردند  
 درین اثنا نیکدام عم بهادر با جمعی از همراهان بپای سرودی  
 شجاعت از فوج قراول گذشت - چهار شقاوت شمار و بکرماجیت  
 ضلالت دثار از غلبه دلیران کارزار زنی چند را که اسبان آنها  
 توانائی نداشتند بکوی نیستی فرستاده از بد فرجایی بر سر نیکدام  
 هجوم آوردند - بعد از آنکه نایب قتال زبانه برکشید و نیکدام بتدریج  
 مردانه با هفت کس دیگر زخمها برداشته در ترمه نورد اندازد  
 ماه و سنگه وک را و زن که در فوج هراول خان دوران بود از زمین  
 نیکدام جلو انداخته جوقی را بآب تیغ آتش بار خریق بترسانا  
 گردانید - بقية السیف تاب صدمات جنگ آزمایان ظفر نشان  
 نپاورده رجعت قهری نمودند - درینوال خان دوران به بهادر خان  
 ملحق میگردد و هر دو بر قلب سپاه خسارت زدگان که در آن چهار  
 و بکرماجیت و ازون طالع بودند می زنند - اگرچه آن دو به گوهر  
 حرکت المذبحی نمودند اما آخر کار جمعی را بکشتن داده و طوخ  
 و نقاره خود را با چهار فیل و نه شتر زر آورد گذاشته بدرخت  
 زاری که در آن نواحی بود گریخته پناه بردند - غزاة اسلام با وجود

تا آن نگویده آثار را بکیفر اعمالش نرسانند و عیال و اسوال او را بدست قیارت عذاب باز نگیرند - هر روز قطره نموده ده گز کوندي مي نوشتند - و قرة العین خلافت پادشاه زادۀ اوزک زیب بهادر بمرطی منازل نموده عساکر جهانکشا را مستظهر میگروانیدند - و مسواره حقایق تسخیر ملک و قلاع و قمع بندیلهای بد فرجام و دیگر اخبار مسرت انجام که از نوشتجات سرداران و سوانح نژادان بظهور مي پیوست بدرگاه عرش اشده معروض میداشتند - و بعد از آنکه اولیاء دولت ابد میداد بمقام در آمده ان خسران گرامی را آواره داشت ادبار ساختند و نزدیک رسید که آن مخدول مقتول یا ماسور گردد - و پادشاهزادۀ جهانیان بد هاسونی رحیمه روزي چند اقامت گزیدند - و بعد الله خان بهادر فیروز جنگ و خان دوران که با عساکر فیروزي از شاه پور بر اثر آن ادبار آثار شتافته بودند از ولایت گدده کنکه والایجي که بگویند کوند متعلق داشت گذشتند - و چون بمسرح ملک چاندا رسیده اگهي یافتند که مخانیل چهار گزوه پیشتر فرو آمده اند پیش از ظهور تباشیر صبح بقصد مالش شقاوت کیشان ضلالت اندیش بره نوردي در آمدند - و پس از سپری شدن یک پهر روز بمنزلگاه ادبار پژوهان رسیده آگاه گردیدند که از وصول امواج قاهره مخدولان شباشب ره سپر فرار گشته اند - بنابراین تعاقب نموده تا فرونشستن آفتاب قریب بیست گزوه کوندي طی کردند - و ا ان روکه مراکب مواکب مغسوره لختی نعل انداخته بودند و برخی مانده شده تا دو پهر توقف گزیدند - و باز ب سرعت برق و باد راهی گشتند - و همین که دو پهر از روز گذشت قراوان فیروز





غرق شعبان در نواحی سیهور که مسکرا اقبال بود بهادر بدک  
 سرهای گردن کشان به پیشگاه حضور آورد - بفرمان والا از دروازه  
 سرای سیهور آویختند - تا عبرت سایر سفارت گزندان کوتاه  
 بین گرد - فرسنگدیو پدر چهار غنوده بخت در درخت زار و  
 بهایهای دشوار گذار آن ملک چاهها کنده بزر آگنده بود تا در سوادش  
 روزگار و سوانح چرخ گذار آن نابکار و فرزندان بی هنجارش را بنار  
 آید - و غیر خود و دو خدمتکار رازدارش دیگری برای آگاهی  
 نداشت - و چهار سیهور بعد از آنکه چنانشین پدر شد در افزایش  
 آن کوشید - غافل از آنکه آنچه باندیشه کوتاه سوان چاه و مستطاب خود  
 پنداشته از اسباب زوال آن گمراه خواهد گرفتید - چنانچه پس از  
 ورود افواج قاهره بآن سر زمین فتنه آگین جان و مال آن بد سال و  
 اولاد کفر نژادش در معرض تلف افتاد - و از جمله فواید و نهادهای  
 که با خون گرفته بود بمیرات قریب یک کرور روپیه بخزانة عامه رسید -  
 و ولایتی که نزدیک پنجاه اکبر روپیه حاصل دارد بنصرفست درآمد - اینده  
 بیهمال همواره آوازه گیتی کشائی و کشور گیرایی اقبال روز افزون  
 خاقان زمان و شهنشاه دوران در روزگار سایر دارن - چون سرفاران  
 عساکر منصوره بسرخ ملک چاندا رسیده بودند - مقرر ساختند -  
 که از کبیا زمینداران ولایت که سرآمد زمینداران گوندوانه است  
 پیشکشی گرفته مراجعت نمایند - بنابراین سنگرام سرزبان کنور را  
 بد آنصوب پیشتر فرستاده و بزبان او کلمات و عد و بند حواله نموده  
 خود از عقب راهی گشتند - کبیا جز اطاعت و فرمان پذیری چاره  
 ندیده به سنگرام قرار داد - که سران لشکر را به بیاند و بگرد آردی

آن نگارش خواهد یافت - جوانان کار طلب با اشاره خان دوران رانی  
 پارتهی و دیگر زنان مجروح را از خاک برداشته با ابدالی که  
 در صبح آلات و اشرفی بار داشتند و دیگر غذایم نزد فیروز جنگ  
 آوردند و سرکرده های عساکر مقصوره بر گذار نالایی که در آن نزدیکی  
 بود برای آسایش دواب و ضبط غذایم و جست و جوی تدمه اموال  
 و تححص اموال کثیر الاختلال بچهار و بکرماجیت که پیش نهاده  
 طمعت ارباب دولت درین سفر نصرت اثر قتل و اسیران دو خسران  
 مآل بود - دایره نمودند - درین هنگام که بمیدان کاری و کارگیری  
 تأییدات ربانی طمطانه کوس فیروزی بلندی گرای بود - بشارت  
 گشته شدن بچهار و بکرماجیت که از دستبرد دلبران خونخوار  
 خایف گشته در یکی از جنگلهای آن نواحی پنهان شده بودند -  
 و طایفه کوند که در آن سرزمین آبادند بعقوبت تمام آن دوزمک  
 هرام حق شناس را بقتل آوردند - گوش هوا خواهان برافروخت -  
 خان دوران از شنیدن این مؤده کام اندرزی شدایش ایوبی و  
 نیایش اقبال جهان پیرای خاقانی بجا آورده سوار شد - و به پیگر  
 آن دو حیلست گرآمده گفت تاسره های شان که زنجور خانه فته  
 و نساک بود از تن برداشتند - و آنرا با انگشترهای آن دو کم نام و  
 امپ و یراق که پیش کشندگان بود فیروز جنگ آورده باستصواب  
 مشارا الیه هر دو سر را مصحوب بهادر بیگ داروغه تغذکهای خاصه  
 روانه درگاه خواقین پناه ساخت

همه سرکشان را سر انداختند \* اساس مخالف بر انداختند  
 امان یافت هر کس که گردن نهاده \* شاه عمادیان را سرور بپناه

در این راه خود را با تمام دین و دنیا و آخرت  
 بکمال دل و جان پیوسته و بار آور در آورد و تمام  
 دراز رویه بهارین یافتند \*

در این وقت و کم بهشتی خان و مکیه خان را به نام خان  
 و اسم بهر نواخته با پیادگی دیگر داشتند و بسیار  
 بهرین رسیده و سرز و بوم بهرین است و بهرین گوشت و  
 اسب و سوارخانه و اینها را با تمام راه و از بهرین  
 نواخته بهشتی نام بهرین آن بهرین بهرین و  
 و حکم شد که در تفحص بهرین آن بهرین بهرین  
 نشان بهرین بهرین بهرین \*

با تمام و تمام کلاه بی افضل خان بهرین بهرین  
 پادشاه \*

لشکر از اموال و اسباب و عاقلیر انداخته که در سرزود دوم او بخارت  
 رفته بود پرداخته هر کردهای لشکر و سرزوی را سه گروهی ملک  
 خرد، بر کردار درباری پرتخته آمده دید و فراهم آورده را گذراند و  
 برهمنوی طالع سعدل نمود که از روی مردمان پندیری پنج لک  
 روپیه نقد بر سعدل پیوستش بسرکار والا و یک لک روپیه از نقد و  
 چنانچه داوران و دواخت این مدت پرمیاد چنانچه در همان نزدیکی  
 بدو دهه و اصل کرده اند از انجمه دو مدل نامه بود یکی موسوم  
 بروپیه مذکور و دیگری به سهوجراج و نذر قبول نمود که هر سال  
 بدست قبل پنج درر پانزده ماده بدرگاه آسمان حاه بفرستند - با در  
 عوض آن هشتاد هزار روپیه نقد بخزانة عامه واصل سازند - و نامه  
 بخت بخاک آستان سلاطین مطاف در دوتابای بر امروز - خان  
 خیزوز جنگ و خان دوران تمهید نامه از گرفته روانة درگاه خواردن  
 پناه گشتند \*

اکثرون بهنگارش و دایع حضور می پردازد  
 چون از عرائض گوهر اکلیل سلطنت بادشاه راد و محکم اورنگ  
 زینب بهادر کفایت آباد می آرند چه و نزهت آن فراحنا و فراوانی  
 انهار و غدیران و انکهای روح افزا و سایر جاهای نامشای و مزوایی  
 اصناف نخبه بر بمساجع حقانق مجامع رسند - و مسافت راه  
 اوند چه از راه راست دست و یک کوه بدش نبود - پانزدهم  
 جهادی اولی از موضع باری بدانصوب متوجه گشتند - شکر الیه  
 عرب بفوجدار می گمان بهاری برق عزت بر افراخت \*

بیستم شیخ دبیر و غیره که عادل خان برهم سفارت روانة درگاه



مناقش و مکتب ستان در انجمنی که انور و بی بی سید کور را بنویسد  
کوی قلعه انجا بر افروخته گردید و کوی سران را به بنیادین و  
خدمت قلعه داری سران از گردانیدند. اینجا است خان و موجود داری  
و تیول کول و غیره سر بلندی یافتند \*

هزاره هم سواران جبهه و جلال نزدیک موضع دژ بود بر آنجا آمدند  
دژی در دایره کوهی واقع شده - نزدیک دیوار دژ بود که  
مشرقی است بر آنجا و دیده زار و اشجار بی شمار در آنجا  
چنانچه متعارف است بر اساس مشاهده و چهار گوشه در مشاهده  
و چهار برافراشته زر بسیاری بر آن عمارت نمودند - اینها  
بذرات آن عمارت توجه فرمودند و چون بعضی مشاهده کردند  
که در یکی از بناهای نواحی دژ از جمله دیوارها  
طالع چاههای زر نشان میدهند - معلوم شد که استخر یکی  
دیوان سواران و سایر قباب پادشاهان و چهار دیوار یکی  
تختگاه نموده بقایا ضبط در آورده - باقی نشان نیز همین  
با سحر است خان در جاهای حوالی دژ بقایای مدفونان آن  
گدازه رو سیاه پر از - تاناجی دکنی به تعداد هزار و  
هزار سوار و دیانت خان از اصل و اضافه به تعداد هزار  
سوار متخیر گشتند

بیست و پنجم نواحی اوندچیه معسکر اقبال گردید . شهنشاه  
دین پناه بسیر قلعه و عمارات آن تشریف فرمودند . بتخانگ که  
نورنگه دیو نزدیک منازل خود در کمال رفعت و حصانت بنا نهاده  
بود بامر پادشاه اسلام پرور از پیش بر انداختند . و بدین علوم ارفع

آغاز سال نهم

از دور نخستین اورنگ ارائی خاقان  
هفت انلیم و خدایگان نعمت و دیهیم

روز مبارک دوشنبه غره جمادی الثانیه سنه هزار و چل و پنج  
مطابق بیستم آبان ماه نهم سال از جلوس مقدس روزگار را نشاط  
آموز ساخت زمانیان عشرت از سر گرفتند \*

هفتم موضع هرا از مضافات بیانوان بوزره سوکب گیتی پیم  
سور سعادت گردید - صباح آن بتماشای آبشار موضع دهم گهات  
که در کمال نزاهت و لطافت است تشریف برده تا دوپهر بنشاط  
و انبساط گذرانیدند - و ازان رو که در آن نزدیکی مکانی شایسته  
تزلزل اقدس نبود با دولت روز افزون بموضع سرا مراجعت نموده  
چهار روز مقام فرمودند \*

دوم بعرض اشرف رسید که پس ازان که مکر متخان و دیگر بندهای  
پادشاهی حوالی حصار جهانسی رسیده بسر انجام سوا قلعه  
کشائی پرداختند قلعه دار آنجا از استیصال چهار شقاوت شعار و  
غلبه افواج نصرت امتزاج رنگاری خود منحصر در سپردن قلعه  
دانسته زینهار طلبید - و حصار را با توپ بسیار که ازان جمله ده  
توپ کلان راجه نزد گه دیو پدر چهار تیره روزگار در همان قلعه  
ریخته بود - و فراوان سرب و باروت بمکر متخان حواله نموده اورا دید

در تمام سال در این زمان و استخوان و استخوان در این زمان  
 مشروبات هوایی قنده و حصار جهانی از پاره های خرد و ریزه شده  
 یافته بودند و هشت لکه روپیه از پاره های آن سال در  
 آورده نظر اکثر اثر در آورده و به زبان و الا این معلوم را  
 چهار لکه روپیه دیگر که بعد خاندان و خان و خان و خان و خان  
 پانصد و شصت و چهار و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت  
 در مدت اقامت آن سر زمین از دوا این سال و سال و سال و سال  
 آورده بودند در مدت این بار و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت

مردان خان را باضافه هزار و پانصد و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت  
 هر بلذت گردانیده برگشته و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت  
 قلمه و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت  
 حکم شد که تصفیه دهنه و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این  
 نگاره که دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این  
 پدید خاندان شرف و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این  
 به دست دولت این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این

به منصب هزار و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت  
 بدست و یکم ظاهر با و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این  
 اقبال گردید

منصب بدست و هشت و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این و دوا این  
 روپیه مقرر بر آموخت

پنجم ماه شعبان اردوی گیاهان هوی از دریای نرینه عبور نمود  
 و آن روی آب به نزول اعلام ظفر انجام آرایش پذیرفت

مراسم کفر بمناسبت اسلام مبدل شد - راجه پیدی سنگه که پادشاهی  
 چهار صدگور بعد از تسخیر بدو منصوص گشته بود دولت گورنر  
 اندوخته پندشکشی گذرانید - دور ولعه اوندچمه که سنگ چانی است  
 بی گل و افک و سروان ندارد و در پیک چهار کرد پادشاهی است  
 بدست و ستم ظلال اعلام ظاهر پیکر بر کنار تالاب پیر ساگر که  
 در سنگه بدو ساخته و تالاب خوبی است و دورش پنج و نام گروه  
 پادشاهی بهسوط گردانیده سه روز بعد و شکار پیرانندند \*

ساخت ماه کنار تالاب بهمدار ساگر که در پرگنه چهره واقع شده  
 دائره گاه گردید - دور این تالاب هشت گروه پادشاهی است -  
 نرسنگدو دران جبری استوار بر بسته و آتشاری روح گستر از روی  
 این جبر می ریزد در پهن و رزنا از سصد گولاب حرد و بزرگ  
 آن پرگنه امتیاز دارد - از صفای آبش آینه حللی در رنگ  
 شرمساری و از چمن دلکشایش زلف سهوسا در پنج و تاب بی  
 قرار - مذو بندش نمک بر حمر بحر محدط بدخته - و گواراندش  
 آب چشمه هدوان ریخته - در اینجا روزی چند اقامت مرموده نشاط  
 اندازی طبعیت اندس گشتند - و پرگنه چهره که سصد مریه دارد  
 حاصل هر سال آن هشت لک روپیه است بحکم اشرف در خالصه  
 شریفه ضبط شد - و باسر خانانی باسلام آباد موسوم گردید \*

مردم رجب نور حقیقه سلطنت و کامکاری پادشاهزاده محمد  
 اوزنگ زیب بهادر حسب الحکم از ناحیه دهامونی معاونت مرموده  
 شرف ملازمه دریافتند - و هزار اشرفی دگر گذرانیدند - و سایسته خان  
 و گروهی دیگر که با آن کامکار بودند نیز در امت آستان بوس اندوختند \*

پیشکاران نظام المملکة را خصوصاً ساهوری فساد مذکور که بدقتی در سال  
 مالک بی نظام بقصر ف در آورده بود - و هم آنکه در سودا از انان  
 سوری مغزش سر بر میزد اعانت نموده در ارسال پیشکش تعالی  
 می ورزید - و قطب المملک نیز عروقه و ثانی باندگی و جعل متذکر  
 بودیمت از دست داده با عادات خان راه موافقت می پذیرد - و چشم  
 از عواطف خاقانی که موجب حفظ و تدبیر است از دست انداز  
 برودند است باز بسته بود - و در ابراز تشای طریق فاهوار بیانی  
 بطالت شعار خویش مساوی میداشتند - و در مالک از خطبه و الی  
 ایران خوانده می شد - بر خاطر مهر خاطر شهناش درین پناه میروا گند  
 که برای اقامت شخصی رشاد و اراکت منتهی شداد نیز هر کدام  
 یکی از بندهای سیاه کار بایر ابرخ و عد و عد و عد و عد و عد و عد و  
 تهدید فرستاده آید - باشد که از احوال نگرییده و احوال ناپسندیده  
 خود باز آمده رهگرای سعادت شوند - و رعایتی بر رعایت اطمینان و  
 اذقیان را سرمایه نجات خویش دانند - بدانکه در حکم دست زبان دیوان  
 بیوتات را که بگاردانی و دور بینی متذکر است به تعاریف خلد است  
 و اسم و فعل بلند پایگی بخشیده بصورت پیشایور سرخس ساخته  
 و فرمان قضا جریان و یک قبضه شمشیر دگنی که انرا در هوب نامند  
 بایراق و پرده مرصع بعنوان تبرک مصوب او برای عاداتشان  
 فرستادند - و حکم شد که مشافهه آنها کنند که اگر از شاه راه شد متذکر  
 دولت ابد پیوند انحراف ورزیده بر همان طریقه که همیشه متذکر باشد  
 و در ادای پیشکش و گذاشتن آنچه از احوال بی نظام متصرف  
 گشته است باولنای دولت و انخراج ساهوری میده رو و دیگر اوباش

رویشکای مریه دار برهانپور که برسم استقبالی راهی گشته بود سعادتی  
ملازمت دریافت :

### گذارش جشن شمسی وزن

روز شنبه دهم مطابق بیست و نهم دهم جشن شمسی وزن  
خاتم سال چهل و چهارم و فاتحه سال چهل و پنجم از سنین هجری  
ابد قرین خاقان گیتی ستان آوای مسرت بکیوان رسانید - و آن  
مظهر انوار الهی را بطلا و دیگر اشیای معروفه بر سنجیدند و نظام

روزی که شود وزن شه کون و مکان

چرخ از سه و خورشید بسازد میزان

و انگه که عقل کل پسندد گهرش

آید ز دو کون شاه بزم جاده گران

درین روز صد هفت افروز سپید خان جهان بتقدیل عتبه فلک رتبه  
مهر بلند گشته هزار اشرفی نذر گذرانید - و بعفایت خلعت خاصه با  
چار قب طلاء دروزی و چند مهر سر صغ با پهلوانتاره و شمشیر سر صغ و  
اقعام یک لک روپیه فرق مباحات برافراخت - و رستم بغان و گروهی  
دیگر از بذبهای پادشاهی که همراه او بودند شرف ملازمت انداختند -  
شاه نواز خان صفوی قوش بیگی باضافه هزاره ذات بمنصب  
چار هزاره ذات و دو هزار سوار - و امر سنگه ولد واجه گچمنگه باضافه  
پانصد سوار بمنصب سه هزاره ذات و هزار و پانصد سوار - و میر  
خان از اصل و اضافه بمنصب هزاره ذات و دو بیست سوار - نوازش  
یافتند - چون عادلخان از معنی بادله یا بخردی جمعی از فتنه

عدالت و شرف دستگاه استقلالی و اختیاری در همه امکنه آنجا که باشد  
 و آن بدینهاست بمیزانی اعمال قضاچه خود رسیده . و از هر انصاف آن  
 امارت پناه که بعد از واصل شدن آن بد کردار بجهت هم مقتدر و پادشاه  
 خلائق پناه ارسال داشته و فور اخلاص و صدق اعتقاد و قبول اطاعت  
 و انقیاد ظاهر میگردد . و بدینارین ما بدولت و انقیاد نهایت نهایت  
 و نهایت مرحمت نسبت بآن عدالت پناه داریم . و بدینکه که عدالت  
 همان مرحوم در تصرف داشت آنرا بالتام دیدیم و دانستیم بآن زنده  
 مخلصان عقیدت پیشه مرحمت فرموده ایم . و قرار خاتم سلطنت  
 ناظر آنست که تا آن امارت مرتبت بر جاده دولتخواهی اطاعت  
 و انقیاد احکام پادشاهی باشد و الا و سطره از اوج قلعه پادشاهی  
 ضرری بآن ملوک نرسد . می باید که آن عدالت و نعمت پناه قدر  
 عنایات بیغایت پادشاهان را دانسته . و بدینکه که بدینگی  
 خود را باین درگاه خلائق پناه مستحکم دانسته آنچه لازمه سرپرستی و  
 دولتخواهی و بندگی و اخلاص و اطاعت و انقیاد بوده باشد بعمل  
 آورد . چون دولت آباد و احمد نگر که بجای نشستن نظام الملک  
 سابق و لاحق بود به تصرف اولیای دولت قاهره در آمد . و هر دو  
 نظام الملک را بندهای درگاه والا در قلعه گوالیار در قید دارند .  
 تمام ملک نظام الملک و قلاع و ثروتهای او که از جمله آن ثوب  
 ملک میدان و امثال آن باشد تعلق باولیای دولت قاهره دارد .  
 او یاشی چند مثل ساهو و غیره که در بعضی از حال نظام پادشاه  
 حمایت آنعدالت دستگاه مانده اند . اگر آن نصفت منزلت  
 بهبود خود را میخواهد می باید که دست از حمایت این اربابان

نظام المملکة که در ولایت خود جاری است یا نوکر کردن ایشان  
تساهل ورژن انواع قاهره از پیشگاه عظمت و جلال مستوری خواهند  
یافت - که تا ملک و مال او را تلف گردانند - و سزای کردار  
این گروه نسل پزوه در گذار روزگار ایشان نهد \*

### نقل فرمان قضا جریان بهادر خان

امارت و ایالت پناه - نصیفت و شوکت دستگاه - نقاو و دودمان  
عز و علا - عضاد و خاندان مسجد و اعتلا - مصدر آداب خیرخواهی -  
مظهر اسباب خیرخواهی - دور و مشخصان سعادت گیش - خلاصه  
مخلصان صلاح اندیش - جوهر سرآه صفا و صفوت - فروغ ناصیه  
دولت و رفعت - سزاوار صنوف عنایات و مراحم بیکران - شایسته  
دور توجهات و تلطفات نمایان - المختص بمواهب الملک المنان -  
المختص بمزید الافضال و الاحسان - عادل خان بجایل الطائب  
پادشاهانه و شریف اعطاف شاهنشاهانه مفتخر و مستظهر گشته  
بداند - که چون عادل خان مرحوم اخلاص درستی بخدمت موفور  
السعادت داشت - و ما نیز بدولت و اقبال عنایت خاص بآن مرحوم  
داشتیم - و التماس آن مغفور از ما منحصر درین بود که همیشه بآن  
عدالت و نصیفت پناه در مقام عنایت و مرحمت باشیم - و پس  
از رحلت آن غفران پناه از دار فنا بدار بقا حقیقة تقصیری از آن  
زید مخلصان ارادت گیش سر بر نزنه بل مصدر هر تقصیری که  
درین مدت از انطرف بوقوع آمده غلام بد اصل بد طینت بود -  
چه درین مدت مدار معاملات آن خانه بر آن بد بخت بود و آن





بار دارد و چون مد ار حلیوس اوسین با حصار پیدش کنش، آن ملک است  
 و قصبه ک پناه درگاه آرمین ماه در سال ۱۲۹۴ را دست و لازم آنکه بدشکشی  
 را که حکم در صورت ایم از م - را امر عیدین و در جمع آلات و مدعی و  
 دالان کلان می باشد ای مثل مدعی و سر داک و تحت داند  
 و هیچ دوری این اوزی که ممال حان مرحوم شوند با آنه می  
 مردان - درگاه معالی ارسال دارد - هرگاه آن مرحوم با وجود آمده  
 ملکه سولاپور را با ولایتی که نه آنک چون جمع آید با مثل معالی  
 سولاپور و معالی و دیگر ازان مرور کرده بملکه عندر داده بودیم  
 آنچه بدشکشی مرزبان باید در دولت که ما بدولت بآن  
 عدالت مرتبت ملکه سولاپور و آن حال را عدالت می باشد  
 باشد که بدشکشی که امرات در پادشاهی آن معذور بود و باشد  
 باید بفراست - چون مرور بود که بگذشت روشناس معتمدی را  
 پدش آن زندگ " کاهان ارادات کیتش بفرستیم تا این مراتب را  
 بدلیل واضح و براین ماطه خاطر نشان دارد - و خاطر آن دود  
 مخلصان بفرادیش را بالکل بشرح عدالت بدعالت پادشاهان  
 ما جمع سازد تا آن عدالت دستگاه بدقتن داد که من بعد بشرط  
 قیامت آن به بط تذاویات بدانان برجاده احاطه و دولخواهی و  
 قبول اطاعت و اقداد احکام پادشاهی بفرار از عدالت و مرحمت  
 از مذهب بآن عدالت و شوکت پناه امری دیگر بظهور نخواهد  
 آمد - اینمدعی بسلا بعد نابل و مرابعدی برقرار و پایدار خواهد  
 بود - بنابرین مدعی خاص مخلص درست اخلاص مورد مرام  
 بیکران مکرمت حان را که بهزید اعتماد و اعتبار از ابائی جنس

اول سید بن طاووس را از احوال سید ابی طالب و سید  
 ابراهیم ادریس و سایر ائمه اطهار علیهم السلام و سید  
 دها را از جری سزایم - و آثار بدعتی و ضلالت را در سوره  
 بسامع حد و حلال رسانده که در ملک آن ولایت شوالی  
 روس الاسفاد است از کتب کبار ده آثار و قرآن ۱۵۰۰ و در این  
 ولایت میکنند از نقل ایشان - و اخبار احوال - از شیخ  
 بر عاود کرده و در هر یک آن در زبان فارسی و عربی  
 و فاضل موزی و مرقی و اینان و سایر محدثین و  
 مولانا الله و سلاله علیه و عالی آله و ائمه اطهار علیهم السلام -  
 و این احوال پناه جامع میباشد و برای احوال و سالی  
 اذ این از روی احوال حکم میفرمایم که از ملک خود پس این امر  
 بدیع و فعل منفع بر طرف گرداند و اگر در این از این  
 مراکتب شود او را سزاوارست دادن - و اگر چنانچه  
 در این از این معنی او را خواهد بود و سزاوارست  
 لازم است که در مقام تسخیر آن ملک سوم و مال و آل و  
 را در خون قتال داندم - و خون آنها را بدر ساختم - و دیگر  
 و سدی که خطبه را در آن ملک بنام فرمانروای ایران  
 هرگاه آن ایالت پناه دعوی میبرد با این فرمان  
 و این ایران چه رجوع دارد - باید که بعد از این نام  
 ایران در خطبه مذکور نشاند - و در آن ملک خطبه بنام  
 القاب سامی ما مزین باشد - و اگر مبلغ کلی از این  
 آن ایالت و شوکت پناه را باید داد چنانچه تفصیل آن از

مانند بمقدونیان آنچه درین فرمان عالی سان حکم شده بود و آن  
 آنچه آن عدالت پناه را زبانی ارسال فرموده اسم بعمل آورد - و اگر  
 پیشین جمعی از با اعتماد اندیشان بخلاف این مراتب عمل  
 نماید آنچه بآن عدالت پناه و آن ملک برسد آنرا از بدائیس اعمال  
 خود داد - و بهال هر آزاری که درین ضمن 'خلق الله برسد آنرا  
 بخود عاید شناسد - و کما بهضه و هو بخاصه مدناکار با پرده مرصع  
 و مرگل خاصه مصحوب خان مشار الله فرستاده شد - عذابت پادشاهانه  
 را شامل حال خود داند - گذار آب فربه در معام هندیه تحریر داند  
 و عبد اللطیف گجراتی را که سر رشته طلب و تذعواه تدول با  
 او بود بهرحمت خلعت و اهی و فدل فوازش نموده نزد قطب  
 الملك روانه ساختند و فرمان قدر توان با کمر مرصع تبرک فرستادند»

### نقل فرمان عالیشان بقطب الملك

امانت و امارت پناه - ارادت و عهدهت دستگاه - عهده اصاحب  
 کرام - سلاله اکرم عظام - دعا و خاندان عز و علا - مضاده در فرمان  
 محک و امتلا - زبده مخلصان صلاح اندیش - خلاصه منحصصان معانت  
 کدش - مورد الطاف شاهنشاهی - مصدر آداب خمر خراهی -  
 جوهر مرآة صفا و صفوت - فروغ ناصیه دولت و رعیت - سزاوار  
 عاطفت بکران - المخصوص بعنایت الملك المان - قطب الملك  
 بشمول عذابت پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که ما بدولت و  
 اقبال پادشاه اسلام - و مروج دین مبین حضرت مهدی امام - علیه و  
 علی آله و اصحابه صلوات الله الملك العالم - و موبد و مروج منهیب



که پسند خط دیوانیان درام رسانده ر همراه این فرمان عالیشان فرستاده  
 شده معلوم خواهد شد آیا را ادا نماید چون ضرورت بود که مهمانان  
 معاندی را تان و توت و هر کدام تا معاندان مسطور را خاطر نشان  
 آن شوکت و سنگاه کند - و اعلام نماید که ما بدو را و ابدال بطور  
 بیوفور اخلاص و صدق اعدای که پدر آن ایالت پناه سلطان مسند  
 و طب ایالت مرحوم بخندست ما دانسته و خدمتی که از آن مرحوم  
 بوفور آمده این همه نمایان باد - امانت بآن طب و ملک  
 ایالت مدعیه ایم - و آن ملک را باو مرسته و تمام - و مدبر  
 می کنیم که بشرط اسقامت بر جاده دولتخواهی و اطاعت  
 و انقیاد احکام جهان مطاع عالم مطیع و ادای مطالبات سرکار خاتم  
 شریفه بعد ازین ضروری از اولای دولت داهره بآن ملک برسد - و  
 در عوض مبلغ مذکور حواهر نفیسه و مرصع آلات ثمنیه و فندان  
 می دهد کلان نامی مثل داک سمندر و بسدر که پدر او بعنوان  
 پیشکش فرستاده بود - و دیگر تصف و هدایا از ان امارت دستگاه  
 گرفته روانه درگاه والا گردد - لهذا معدود کار آگاه - لا عبد اللطیف را  
 که از بدوهای روسناس این درگاه خلافت پناه است با آنکه خدمت  
 دوفر تن داشت و بودن آن لایق العناست در رتبه ظفر نسبت لازم  
 بود بدش آن ایالت و شوکت پناه فرستادیم - و هر ارسادی که آر  
 و طب و ملک ایالت و ایهت را بایست نمود بزبان آن معتمد حواله  
 فرموده ایم - بمرتب آنچه درین فرمان عالیشان حکم شد - و بهرچه  
 زبانی ارشاد فرموده ایم عمل نماید - و این پیشکش را آن چندان  
 ترتیب داده مستحب مشار الیه روانه سازد که در ایام نوروز عالم



خنجر مرصع با پهلوانخانه و شمشیر مرصع و خطابت بهاشتری و انعام  
 صد اسب از اجنامه یکی از طویلخانه خاصه با یراق طلا سر بر امرا خشت  
 و از سواران منصب اول و هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر در موشه اوزا  
 به منصب پنجهراری ذات پنجهرار سوار دو اسبه سه اسبه نیز از انکار  
 نخستیدند - ماه و سنگه و نظار بهادر خوشگهی و ممبر فاضل الله و باقی  
 بدنگ از بدنگ و عمر ایدان از همهرهان خاندوران بهادر ادر اگسالولت  
 ملازمت نمودند - و نخستین به اضافت پانصدی صد سوار منصب  
 سه هزار و ششصد سوار و دومی باضافت پانصدی ذات منصب  
 دو هزار و پانصد سوار و بهرحمت عالم و سیدومی باضافت  
 پانصد سوار منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و پنجخطاب  
 رحمت خان و چهارمین از اصل و انعام به منصب هزار و هشتصد  
 سوار و پنجخطاب و زاق خان سر بر امرا خشت \*

هفدهم عبد الله خان بهادر فبروز جنگ به سعادت ملازمت  
 فایز گشته و هزار اشرفی بدر گزرایده میل بهوجراج بابت زمیندار  
 چاندا بنظر اکسدر اثر در آورد و بعنایت خلعت خاصه و چار ف  
 طلا دوزی و خنجر مرصع با پهلوانخانه و شمشیر مرصع و دو اسب  
 از طویلخانه خاصه یکی با زن طلا و دیگری با زن سطلا بلند با بگی  
 یافت - بهادر خان روهبله شرف ملازمت اندوخته بهرحمت خلعت  
 و خنجر مرصع و اسب تشچاق با زن سطلا سر امرا گردید \*

بستم سهند شاه گردون هشتت منازل موضع کمره را که نشنچهر  
 گاه مقرر حوالی برهانپور است به نزول افدس فروغ آمد و ساختند -  
 و در روز بعشرت هید و شکار پروا خسته و برهانپور را دست راست





نان و رشید خان انصاری و مالدو سنگه واک را و رشید و امر سنگه  
 واک را و گچ سنگه و سزاوار خان واک اشکر خان و مبارک خان  
 اداری و بطر بهادر ووسکی و اهدام خان و فراباش خان و  
 مدد عالم داره و نور محمد سلطان نعمت خان و جاسه پار  
 خان و مغولستان واک زانجان کوکلدانش و فرخان و اطاب الله واک  
 اشکر خا و کرم الله واک علمبردار بهادر و گوکلداس سندسوند و  
 هدس داس را تهور و هاشمی واک درادر رشید خان و خواجہ غلام  
 الله و حمیدی دیگر از دکنان و سرامراز خان و حوهر خان حبشی  
 و جنگجیون پسر اوداشی رام و سادات بهکری و چندی دیگر با هزار  
 سوار اشدی و تگاجی و تدر انداز که مجموعہ قریب دشت هزار  
 سوار بودند در فوج خاندوران بهادر معان گشتند - و بتسلیم گری و وادعه  
 نویسی این فوج با تحقق بایک مفوض گردید - و حکم شد که راجه  
 جیسنگه با راجه بهلداس و امر سنگه و سایر راجپوتان هر اول و مبارز  
 خان افغان با جماعت اوغده چند اول با ساند - و خاندوران بهادر بسند  
 قندهار و ناندس که بملک گامدند و بجای خود پادشاه است رفتند  
 اقامت نمودند - و مذاخمت و تاراج پرداخته حصار اودگر و اوسه را که  
 از قلاع متذنه اندرون است مفتوح سازد - بهادر خان دوهلمه و سایر  
 شجاعت خان و ساه بلیک خان و راو سنرسال و راجه بهار سنگه پند بهار  
 و پرتیبراج را تهور و خواجہ بر خوردار و بهیم را تهور و راجه کشن سنگه  
 بهدوره و بهگوان داس ندیله و اوربک خان و سکدم خوشحال  
 و حبیب کراتی و راو تلوک چند و دلیر همت و سام سنگه را تهور و  
 جنگات را تهور و مغول واک مرزا شاهرخ و سید مرزا برادر مختار خان

را به و جیل ذایکواربی که به اصطلاح اهل دکن خامه هزار را دارند  
 و شش قلعه دیگر را قلعه بزوهان متصرف است و به استظهار مساحت  
 و استحکام آن گرد فساد برانگیخته زیر دست آن پرگانات نواجی را پیدا  
 میگردانند - به الله درختان که همراه شایسته خان در خدمت یافته  
 بود در لیغ جلال بهر دور پیوسته که دایکداز خان و دو هزار سوار از جانب  
 هشت هزار سوار فوج شایسته خان بدان سوی شش قلعه فایز مذکور را  
 مستحضر سازد - درین ماه مبارک بدستور معروضه دایکدازان استیلا بر  
 بهطای سبی هزار روپیه بر آموک \*

بنجم شوال از عرضه داشت شایسته خان معروضه داشت که  
 احمد خان نیازی قلعه را مسلح را از تصرف مردم ساهو بر آورده  
 به حوزه تسخیر در آورده - ساجی نبالگر کندی با تمام ده هزار روپیه قلعه  
 سرافراز گردید \*

هفتم اول پیمان پسر چهار و برادر شریک او و سیدام دروا که از  
 پدر کاه بهمن تن نیم جانی بدر برده شریف را بوالیست نامیده کشیده  
 بودند - و قطب الملک قید نموده همراه کمین خود بدر باد خواقین پناه  
 فرستاده بود رسیدند - شهزاده حق آگاه برادر شریک اینان را بهر روز  
 همان ناظر سپرده فرمان دادند که او را به سعادت اسلام رسانیده با پسر  
 بکر صاحب که سابقا بار همواره شده زند دارد - و در پادشاهان و  
 سیدام دروا که کالان حال بودند حکم شد که اگر شرف اسلام در پناهان  
 امان دهند - والا بدست رسانند - آن دو عشران گرامی از شقاوت جادایی  
 هدایت پذیر نگشته بجهان پیوستند \*

هشتم بهرجی سرزبان بگلانه از وطن آمده دولت تلیم تلیم والا

مرتبت به خلعت و اسب بر نواخته رخصت فرمودند - احمد خان  
نیازی باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار  
سوار - رحمن ندیره یاقوت خان که بخطاب خانجی نابز سر بلند گردید  
بمنصب دو هزار و پانصد سوار - و از اصل و اضافه قزلباشخان  
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مبدارخان نیازی  
بمنصب دو هزار و پانصد سوار - و هر یکی از اهتمام خان و همت  
خان بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مغل خان  
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و بهیم رانپور به منصب هزار  
و پانصدی هشتصد سوار - و اوزبک خان بمنصب هزار و پانصد سوار  
مرافراز گشتند - سنگرام زمیندار کنور بمنصب هزار و ششصد سوار  
نوازش یافت - و چون عمارت دولتیخانه درون حصار مهاکوت انجام  
پذیرفته بود بیست و یکم خاقان گیتی ستان کنار حوض قتلو را که  
دو کوهی دولت آباد است و بقرط صفا و طیب هوا و لذتیت ما  
بهترین مواضع آن نواحی است بفروغ نزول نورآگین ساختند \*  
بیست و چهارم آفتاب جهان تاب شهر خلافت حصار آسمان  
سار دولت آباد را که صفت متانت و رصانت و ارتفاع آن باشکوهی  
دیگر منابع گزارش یافته بهعود میمنت آمود رشک افزای  
نه فلك گردانیدند \*

بیست و ششم سپهدار خان از ایلچچور آمده به استلام سبده  
هنیه رخ برافروخت - و هزار اشرفی نذر گذرانید - چون به سامع حقایق  
مجامع رسید که از جمله حصون نظام الملیکه که در سمت قلعه چاندا  
و درپ واقعست شش قلعه را مردم سامعی مقهور و دو قلعه

[illegible]

پازدهم از عرقه داشت سینه خالی به صبح برون آمد که  
یکی نظام الملکه را بهان حسن که به دربار طالع اقبال  
ندگی و ابراز دولت خواهی معروف مردم به موسی صابور را که هنوز  
به آن بودند بعد در آورد و راجه را با برگزانتان خواست به از آن  
بمسابقه معروف بازگذاشت درین تاریخ نزد آن پادشاه از اهل و  
ماده بمنصب هراری ذات و هفتاد و سوار و آنند و میباشند

گزارش نوروز گیوان افروز

روز پنجشنبه دوازدهم نوال هجری هزار و چهار و پنجم شعبان  
سپهری شدن سه ساعت نجومی سرپر آرای آسمان چهارم پرتو  
اندال بر ساعت چمن انداخته امشده باعمال نواف را به اهواز  
ر آورد سهند شاه ابر نوال بحر انشال در رنگ گیتی ستایی معلوم  
عادت مانوس بلند پاد ساختن جهانی را کتب و مطالب  
و انبند - منحصراً همین گوهر بحر خلاصت پادشاه زنده و محمد  
ارا شکوه به اضافه دو هزار سوار و آزاد هزار دلت و هشت هزاری

دریافت - چون از اطوار با ما بود؟ عادلخان واضح گردید که پریشتاشی  
 و شاعری در تران است و قدر مطاوعت و متابعت بندگان درگاه  
 آسمان جاه که و سده نجات اوست نسیخته باغواهی دهستان دوست  
 دما مواد زوال ملک و مال خود سرانجام داده و لعه دار او گدرو  
 اوست را بهای زری مرسانه است و خدمت خان را با گروهی  
 جهت محافظت آن دو حصار استوار تعین نموده - و ساهوی سیه روز  
 را مستمال ساخته و ندوله را با جمعی به معاونت او معدن گردانیده  
 سپهبدان انجمن سپاه که مواعقی غنیمتشان ارکان مستقیمه زمان را بنیزنزل  
 در آورده درین تاریخ سید خانجهان را بنیز با سپه دار خان و رستم خان  
 و شاه نوازخان صفوی و مرتضی خان و صفی شکی خان رفوی در اوگون  
 و خلیل الله خان صدر آتش با پانصد هزار برق انداز و نوکر پسر میرزا  
 حیدر صفوی و مراد کام نبیره میرزا رستم صفوی و شیرخان ترس و احداد  
 مهمند و هریستگه راتهور و فاعه دار خان و راجه بهروز وک راجه روز  
 امزون و سید لطیف علی بهکری و جیرام وک راجه اوب سنک و خواجه  
 ابو البقا و یعقوب بدگ وک ساه بدگ خان کابل و اندر سال نبیره  
 زاورتن و سید الهادی پسر صفدر خان اسمعیل اتائی - و از کفیلان  
 وایی سجادار خان و منگوجی و حسن خان وک فخر الملک و شرزه  
 راو وکر سناجی و جسوت راو و جوقی از منصب داران دیگر که  
 که مجموعه هزار سوار بودند برای مالش آن کوتاه بدن ضلالت گزین  
 مرخص ساختند - و سید خانجهان بعنایت خلعت خاصه و شمشیر  
 خاصه و اسب از طوبله خاصه بایراق طلا و بدل از حلقه خاصه و  
 بعضی از پادها به خلعت و اسب و برخی به خلعت و برخی به

تبارک بخاندانشی بر افراتخت شایسته است که در این روز بزرگ و بزرگوار  
 مدیرهاشم که از سواران الدهر بر سیدان پیشکش ارسال داشته بود از نظر  
 اکسیر اثر گذشت همه را به بدایه خان بهادر بدروز جنگ بخاندانش  
 بهریکی از امر الله و الله رحیم خاندان و مسعود زاهد کوکه و حکیم  
 ضیاء الدین خویشتن مستی الذیای خاتم تاج هزار روپا بیدار شد -  
 از روز نوروز تا روز شرف از پیشکش پادشاه زاهدی بهشت بیدار و  
 امرای نامدار از جواهر و مریح آلات و دیگر اندامات به نام او روپا  
 بیدار شد - از آنجمله پنج اکسیر و پدید از پیدای نام او -  
 چهارم مدیر ابو الحسن و قاضی ابوسعید که از آن بعد از روپا  
 شدن اواج قاهره بنهیب و غارت باج پور از خواب مستی در آنجا  
 را بکارگاه گیتی پناه فرستاده بود و پدید از آنجا از سعادت تاج پادشاه  
 مدد سندی دریافته پیشکش مشتمل بر جواهر و مریح آلات و عطرهای استی  
 مذهبی از کمال تضرع و ابتهاج که به پادشاه ارسال دانند بود گذرانیدند  
 هفتم بهرچی زمیندار بکانه را خلعت عیادت نموده بکسب نامه ورده بخان که  
 بکشورن حصار دهرپ و جزآن معین گشته بود مرخصی کرده اندیدند -  
 راجه دیبی سنگه که از تسبیح ولایت او را بجهت که در قبول او معتبر بود  
 خاطر فراهم آورده روانه درگاه گیتی پناه شده بود دولت سالار مستند  
 اندوخت - و بعد از خلعت و کعبه مریح و اسب سفید گشت -  
 و نزد سید خانبهادر دستوری یافت - جعفر و الله و الله و الله نور سید دیو  
 پسر کلان بکر حاجیت مرد را با سوادگری بهادر نام از طایفه افغانه  
 که نور سید دیو را نزد بهاول نام قبول می برد مشایق ساخته به پیشگاه  
 حضور آورد - و حکم شد که نور سید دیو را بهی از دربارت شرف اسلام

سوار - و بمنصب هر کدام از دو فیروز اوج سلطنت پادشاه زاده محمد شاه شجاع بهادر و محمد اورنگ زیب بهادر به اضافه هزار سوار ده هزاری ذات و شش هزار سوار مقرر گشت - بر اجه گجسنگه اسپ از طویل خامه با زین مطلا عنایت شد - ملا تقیاسفیر قطب الملک به استلام عتبه جلال سر بر افراخته دو فیل مست و سه ماده فیل با نبی جواهر و مریع آلات پیشکش قطب الملک که قیمت مجموع یک لک و بیست هزار روپیه شد بنظر انور در آورد - و بمرحمت خلعت نوازش یافت \*

شانزدهم حاجی محمد جان قدسی را در جلای قصیده که بمحض پادشاه فلک پایگاه محلی ساخته بود بنر کشیده مبلغ وزن را که پنج هزار و پانصد روپیه شد بار مرحمت نمودند - درنگ خان کالونت را که بقدیم بزدگی مباحی است و در نیکو بزدگی از همسوان امتیاز دارن نیز بنر سنجیده مبلغ چهار هزار و پانصد روپیه همسنگش بار عطا فرمودند - غره ذبی القعدة مطابق نور دهم فروردین که روز شرف بود راجه رایسنگه از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار و پانصد سوار - و مرشد قلیخان باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار - و خلیل الله خان به اضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزار و هشت صد سوار - و سیورام گوریه اضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و بتیولداري دهدهیره سرفرازی یافتند - و کپیان مرزبان ولایت چاند ابدالت طالع دولت استلام آمدان جلال دریافت - و سه فیل بطریق پیشکش گذرانیدند - و بعنایت خلعت و سرپیچ مریع و اسپ



بدان ادا یافت و احوال آن فاعله را دید و با سبب آن که در آن وقت در آن  
 ریاض کثرت در رسم و تکرار پیش آمد و آن را در آن وقت که در آن  
 تبرک خاقان ممالک سدان را از ابدان این ابدان در آن وقت که در آن  
 افتخار بتسلیمات عالیات شاهنشاهی بر آن ابدان و در آن وقت که  
 را با حکم تمام همراه خود به هر آرد - از آن وقت که در آن  
 سواد رستگاری او از جنگها و از آن وقت که در آن  
 و دیدن دور بین او که در آن - پذیرایی از آن و در آن  
 مقدمات بود که در آن خطبه را در آن وقت که در آن  
 نامه بادشاه عدل آید بداند از آن وقت که در آن  
 خواندن حاضر شده بافشاندن زر نقد و در آن وقت که در آن  
 سرمایه سعادت اندوخته و سینه را با تمام سبب در آن  
 مزین ساخته اختیاری از زر و سکه و در آن وقت که در آن  
 پیشکش مقبل گردید »

• در آن وقت که در آن فاعله را دید و با سبب آن که در آن  
 سلطنت مدای تهدیدت بهیوق رسانید و از آن وقت که در آن  
 فاعله را دید و با سبب آن که در آن فاعله را دید و با سبب آن که در آن  
 تهنیتی چنین اطاعت و خواندن خطبه بر وفق عقاید طایفه مذکور  
 سینه رفیق نگاشته بود - ایند تعالی و منان را در میان او  
 دین پروری و حق گستری این مذکور و در آن وقت که در آن  
 بدعت و حضرت خالصت مضمون دارد »

اکنون نگارش تمام این احوال بجای خود گذاشته بگذارش  
 فاعله را دید و با سبب آن که در آن فاعله را دید و با سبب آن که در آن

بجس قلی موصوم ساخته شواله معتمد خان نمایند - و سواراگر را  
بهاسا رسانند

یازدهم کیمبا زمیندار چاندا بهرحمت خلعت و کپوهه سررع  
و تختی سررع آلات مبادی گشته بوطن سرخص گردید -  
حقیقت سفیران پادشاهی که برای هشیار  
ساختن عادلخان و قطب الملک از مستی باد  
نا بخردی و خود پرستی رفته بودند آنکه

چون مکرمتخان بنواهی بیجاپور رسید و عادلخان دانست که  
اگر از اطاعت اولیاء دولت گردن خواهد پیچید نایره قهر جهان سوز  
مخاطبی خرمین زندگانی او را خاکستر خواهد ساخت - و تند باد سخط  
جهانبنایی بنیاد امن و امانی او از بین خواهد برداخت -  
ناگزیر اظهار هواداری و خدمت گزاری نموده از درانمان وایی  
در آمد تاوضع ارکیدریا که پنج گروهی شهر است به استقبال یرایع  
قدر توان و تبرک خلیفه دوران شتافته آئین تسلیم و دیگر آداب  
بندگی و تعظیم بجا آورد - مکرمتخان را باعزاز و اکرام به بیجاپور برده  
در تقدیم مراسم ضیافت کوشید - پس از چندی چون مکرمتخان  
دریافت که عادلخان بظاهر از خوف مصامت عساکر ستاره شمار  
ابراز اطاعت و انقیاد می نماید و بباطن از شرارت انگیزی و فتنه  
آمیزی نامی مدار علیه او می خواهد که فرصت یافته سرعصیان از  
جیب طغیان برآورد - این معنی را عرضداشت نمود - بعد از وصول  
عرضداشت بدرگاه معالی فرمان شد که افواج قاهره بتاخست مصافات  
بیجاپور پیش از پیش سعی بود و بقتل و غارت بپردازند - و چون



صاحب‌مهران تازی سرداران را بر آن را روی درگاه می بردند  
 چون الله‌دورگ‌تجار و از دور دراج - بان - اطلاع مصوب قلعه  
 و هرب راهی گشت اولای پای حصار چاندور در آمده آن معلول  
 زمین را که در دمار کوهی سریع و اسب سوار در و آن دار مصانست  
 شهرت دارند "حاصره کرد - و در دمار حاک و مسکند - و در دهم سوال  
 آنرا مفدوح ساخته داد قلعه را در دمار خواندن پناه و در دمار - و گرفتن  
 گشای آن و لایب از ساریگی و در دمار حاک و مال خود را در دمار  
 زوال باده خلعت و در دمار مدبری در کوس که در دمار اندک کدیر را و  
 قلعه دار است راهی که آن در در قلعه کوه اساس داده و حصانست  
 آن افزون از حصن چاندور است ز تپار حواله الله و در دمار حاک را  
 دید - و روز دهم سوال آن در اسوار را بالوارم قلعه داری نه داری  
 پادشاهی شهرت - الله و در دمار حاک را برای اسب الله در قلعه داران کدیر  
 را و را دو هزار می ذات و هزار سوار منصوب تحویل نموده پناه هزار  
 و پیه نقد از خزانه حاصره داد - و جمعی در اسب الله کدیر الله و در دمار  
 حصار گانجند و ساخته که بقلعه دار هرب تعلی داشت روانه کردند  
 بدست و یکم سوال بان مودل منع رسیده مدخل و مخرج  
 آنرا داده از چهار جانب به ترندت ماچار و معدن دماران و در دمار  
 پرداخت - الله تاز خان را با گروهی مخفی دروازه - و غضا  
 پسر خود را با طایفه شمالی قلعه نگاه داشته - حسن علی پسر دیگر  
 را با جمعی جنوبی قلعه معدن گردانید - و سرور خا (ن) با چندی

الذین خان را به ایالت دارق آنرا تصرف نمودند تا به نایب آن  
 سرور و بهوم راجعتی نمودند و آمدند خان از این را بداند و رسید  
 بهم آمد را بانگوله بیست ضبط پرکانات و فراهم آوردن دشارزان و سایر  
 رعایا که از جور و ستم سرور و خان و دیانت عساکر مذکور به پرا گشته  
 شده بودند معین ساختند تا به نایب و استقامت سرگرم در آن شده  
 سازند و در استقامت کوشیدند و به نایب آمدند که در آن حال آن  
 ولایت اختلال راه نداشتند مشهوران بشهر و در آن شایع فرود از آن گشت  
 به موجب کوکری رفتند شایسته خان پس از آنکه به نایب و سایر  
 سرور و نایبندان بهمین الدوام را با ۵ هزار و پانصد سوار اختیاط سرکار  
 جغیر و نایب «خداوند روانه گردانیدند» درین حال به نایب و سایر  
 خان رسید که چون از نظام و انضام و انضام و نایب و سایر آن اختیاط  
 جمع نموده و نواختن امداد نکر خالی است از خود را با اختیاط  
 برسانند او به موجب حکم بالمرقعه با نایب و سایر راهی گشتند چون  
 در ابتدای راه نورانی از نوشتند باقر در آن وقت که در شمار الیه بر سر  
 ساهو و سایر شقاوت اندرزان جانب کوکری رفته و به جغیر نایب از  
 ابار زدن مانده اند به نایب و سایر سوار از نایبندان بهمین الدوام  
 به سرداری سید علی اکبر (ن) بخاری بطرف جغیر فرستادند از آن بعد  
 جانب رفته شهر را از مردم ساهو متصرف گشتند و باقر جغیر و مشهوران  
 در مهابادی تنیده بقتل مالش روانه شد در این وقت به سر ساهو  
 فتنه خونین پدر تیره اختر که در حوالی چار کونده بود آمده

تواند آن افزون از قلعه انجراشی است . . . واسطه محترم بمحمد ناری  
 عنایت اینکبی مفتوح گشت . و خوبیشان بی نظام بقید اسر  
 بهادران ظفر انجام در آمدند . الله ویرد یخان از فتح قلاع مذکوره  
 فارغ گشته خود را حوالی حصار دهرج که بمنزله استحکام و ارتفاع  
 شهر آن دیار است رسانیده همت بر تسخیر آن بست . بهرجبل  
 پاسبان قلعه از شنیدن فتوحاتی که بتواتر و توالی دست داده بود  
 هراسان شده و تاب مقاومت افواج قاهره در خود نیافته کس نزد  
 الله ویرد یخان فرستاده پینگام کرد . که اگر یک لک روپیه در  
 وجه انعام و منصب و جاگیر لایق مروت شرف قلعه بی محنت  
 و بیگار باریای دولت حواله می نماید . از آنجا که ایام بارش نزدیک  
 رسیده بود الله ویرد یخان دست از قبل باز داشته ملتزمات او را  
 بدرگاه جهان پناه معروض داشت . و در آن نواحی منتظر حکم  
 بندشست . بعد ازان که مضمون عرضه داشت بسمع اقدس رسید  
 فرمان شد که بهرجبل را پمس از سپردن قلعه تسلیم منصب هزارچه  
 قلات و هشتصد سوار فرموده یک لک روپیه نقد بدهد . مشار الیه  
 بیست و پنج محرم آن در فلک رفعت دشوار کشا را که تسخیر  
 آن بی مدد گاری اقبال پادشاهی میسر نبود به الله ویرد یخان  
 سپرده تسلیمات عنایات خاقانی بتقدیم رسانیده در سلک بندها  
 بمنسلک گردید . شایسته خان در روز پیش از نوروز بسنگمذیر رسیده  
 فرگذات آنرا از تصرف پسر ماهوی سیه رو و دیگر ضلالت پیشگان  
 بر آورد . و مقاهیر را ازان ولایت اواره داشت ادبار ساخت . و چون  
 آگهی یافت که بمسند نایب شتاده اند . شینج فرید واد قطب

دوران در آن چون بنگاه از بساطت و طراوت و زیبایی و  
 اوسه و اودنکیر را و چه بهشت ساخته اند که در آن در بوسه  
 حفظ متولدین و نگه داری و در آن صفت اندازند و به آنجا  
 تهافه نشانده قطع سرانجام نمود

هشتم شهر شوال در یک کبریا - در آن بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 پرتو ورود انگشت که چون در آن زمان در آن زمان و بزرگوار و  
 ارسال پیشکش تعالی و در آن زمان و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 فاموس جو تعبدین و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 سولا پور و خان زمان از طرف اینها و در آن زمان و بزرگوار و  
 غارت پذیر از آن - باید که او نیز از آن - باید که او نیز از آن -  
 را ویران سازد - خان دوران و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 که از زبونی مراکب تاب و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 گذاشته اوانی شب نو روز و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 گهری از روز حوالی که بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 ایستاده بر سر دم قند چاه که از آن بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 تاخت برد - و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 آورد - از آنجا به نراین پور که اکبر و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 رفته نایز بقتل و اسیر برداشت - و از آنجا که اشک و بزرگوار و بزرگوار  
 بود شب هنگام همانجا توقف کردند و روز دیگر به نراین پور رفت - و  
 غذایم را با چندی در حصن به نراین پور گذاشته و آنرا بنگاه قرار داده  
 غله و گاه بسیار گرد آورد - و بعد از آن در آن زمان و بزرگوار و بزرگوار

گروهی را همراه گرفت و به سمت حصار جنید که عیال آن خسران  
 مثال در آنجا اقامت داشت رو آورد - بعد از آن که نزدیک جنید  
 رسیدند فوج پادشاهی از شهر بیرون آمده بمقابله و مقاتله پرداخت -  
 و از جانبین جمعی مقتول و مجروح گشتند - شایسته خان  
 برین ماجری واقف گشته هفت صد سوار از همراهان خود  
 کمک دایران عرصه شهادت تعیین نمود - مخدولان سر راه گرفته  
 هر چند خواستند که با فروختن نایره قتال جماعه مذکوره را از  
 کمک باز دارند - سواران لشکر فیروزی داد شجاعت داده بشهر در  
 آمدند - و باتفاق یکدیگر شهر بند را مستحکم گردانیده نگذاشتند که  
 آن مردود بشهر در آید - و پی هم اخبار احاطه نمودن طایفه  
 ضاله شهر را و فرزندی عسرت خود از کمی آذوقه و نایابی کاه و هیمه  
 بشایسته خان نوشته استمداد نمودند - خان مزبور با آنکه اکثر  
 کومکیان و تابینان خود را باطراف فرستاده بود و قلبی با خود  
 داشت بسرعت تمام بخنیر رسیده مقاهیر را مغلوب و منکوب  
 ساخت - و تا کنار دریای بهمنه تعاقب نموده جوقی را به تیغ آبدار  
 و سنان آتشبار معدوم گردانید - و قرین نصرت بخنیر برگشت - و  
 از آنرو که حصن جنید در کمال ممانعت است و تسخیر آن بدین  
 مایه جمعیت میسر نمیگشت باقر را از کوکن طلبیده بمحافظت و  
 مراقبت شهر و ولایت جنید برگماشت - و در اندک وقتی سنگمذیر  
 و جنید که با هفده پرگنه از مضافات آن دو کرور و شست لک دام  
 جمع دارد داخل ممالک محرومه گردید - و شایسته خان حسب  
 الحکم بیست و پنجم ذی الحجه بدرگاه آسمانچاه روانه شد - و خان



از او به منزل فرود آورده و لشکر تورات ساخته بر گزیده انبار کرده و باز در آنجا  
 برخی حیواناتی که طایفه سادات عرب بدان و میخواندند عبادت الله و  
 سلطان یار و امیندیار پسران الله بار کوهه سادات بهجت بدان و  
 اهتمام خان و حسیبی بر قلمب "شالفت" چاه انداختند - و راجه  
 هیچسنگه که یک نمود - خان دوران بهادر آقایی "شالفت" انداخته و بار  
 خان را بر اراده گذاشتند و مشور و خبر از سادات و سادات آید - و سادات  
 را از میدان برداشته و گروه اندوه از نام گذرانیده سادات و سادات بهجت  
 گرفت - و قرین فتنه و نصرت به سادات کرده برای آسایش  
 خبول یک روز مقام کرد - و از آنجا در دو روز بهادر آزاد که هزاره  
 کردهای بلچاپور است رفت - درینولا از نوشته سادات بهجت به ظاهر  
 پیوست که بلچاپوریان تائب شاهپور را نمانده سرایم آن قصبه و دیگر  
 مقامات بلچاپور را درون حصار در آورده اند - و درین نواحی آب و  
 آذوقه پیدا نیست - خان دوران بهادر به سادات بهجت و سادات  
 تیدول بهیرگ یاقوت حسیبی که کمال آبادانی داشت روانه گشت -  
 و شب در نراین پور گذرانیده هنگام طلوع بیدار نظام سوار شد - پس  
 از نوردیدن چهار ده گروه بر کمالپور (ن) تاخته فراوان غله و چمن آن که  
 در آن قصبه بود بدست آورد - و از کمالپور چهار گروه پیش رفته  
 اقطاع ریحان سولاپوری را غارت نمود - و ولایات سمورگ ندیم را تا  
 سرحد قطیف (مالک ویران ساختند - و بهجت سادات پور و سادات پور  
 برگشته یکی از معتمدان خود را با "محمد قلی" که از جانب

مکاناتی که ده گروهی بهالکبی و دو گروهی بیدار است . و بابایی و  
 عمارت شهرت داشت . ساخته و تا کنار قلعه بیدار ستانده اشری از  
 آبادانی نگذاشت . چنانچه در عرض سه روز پنجاه محفل معمر آن  
 ولایت پامال عساکر فیروزی مآل گردید . و بر ساحل آب و نجره  
 برای آسودگی دواب یک مقام کرده در سه روز باز بهالکبی آمد  
 در وقت هشری از مقامی که همراه بهلول مخدول و خیریت خان  
 بیجاپوری هم رانده و یاقوت نبیرا یاقوت حبشی که به پیکار فوج خان  
 دوران بهادر معین شده بودند نزدیک بیدار منزل کرده دو هزار سوار  
 نبرد گزین را به حوالی لشکر منصور فرستادند . همین که سپاهی غنیم  
 نمایان شد راجه جیهندگه هر اول این فوج با گروهی از مبارزان مرصه  
 فاروق بر مقامی حمله آورده بمسدسات کوه شکن برآه فرار انداخت .  
 خان دوران بهادر از بهالکبی کوچ کرده بدیونی که سه گروهی  
 اوگیر است آمد . و غنایم و بنه و بار را مصحوب جمعی بناندر  
 راهی ساخته تا معاونت آنجماعه همانجا دایره نمود . و بعد برگشتن  
 آن طایفه از دیونی مصوب بیجاپور متوجه گردید . و جمیع محال  
 آن ناحیت را بداخت و تاراج خراب گردانید . درین میان غنیم  
 فرصت دستبرد نیافته از دور نمودار میگشت . و از سطوت دایوران  
 جنگ آزما راه گریزمی سپرد . تا آنکه افواج قاعره محافی گلبرگه  
 گذاشته بر سلطان پور و هیراپور که از قصبات عامره عظیمه بودند  
 تاختند . و غنیمت بسیار بدست آورده در هیراپور نزول نمودند . و  
 چون عساکر منصور از هیراپور بکنار آب بهونره روانه شدند مقهوران  
 نزدیک آمده شوخی آغاز نهادند . خان دوران بهادر خواست که

دستبرد نامی سید خان جهان پور میر دارد »

خان مشار الیه بعد از آنکه از سمت شاه گداز و پدر پادشاه پور رسید بنده  
و بار در آنجا گذاشته به ترتیب اسبها را برداشت - خود در قوی جای  
گرفت - بموجب حکم شاه نواز خان مغربی قوش بیگم را سردار  
فوج هراول ساخته راوگرن بهورتیه و قوادر واک «میرزا» بنیدار مغربی  
و سرال کام بنیر «میرزا» رستم و «میرزا» رانجور و قاده دار خان و  
جیرام واک راجه افوی ساخته و جماعت دیگر از منصبداران و اعیان و  
تفنگچی و تیرانداز را همراه او مقور گردانید - و در این کار رستم  
خان را با احداث سپهقد و راجه بهروز پسر راجه روز افزون و خواججه  
عبد الهادی ولد مندر خان و برخی دیگر «منصبدان» و چندی از  
احدیان برق انداز - و در جورانگار مرقمین خان را با شیر خان قرین  
و راجه رام داس و تابینان صفت شکن خان مغربی که بموجب دست  
و بیماری با بنده در دهاور ساخته بود و طایفه از منصبدار و اعیان  
و تفنگچی و تیرانداز معین ساخت - و چندانی بمنده سپهبدان  
خان باز گذاشته خلیل الله خان «میرا» آتش را با سران و تبعاده و راجه  
دیپی سانگه و سید لطیف علی بهگرمی و جمعی دیگر از منصبدار  
و اعیان همراه او مقور گردانید - و از دهاور «مایاجی» و گشتی  
شرزه را با جوقی دکنیان برای کشایش سراندهون تعیین نمود -  
اینان بدست و ششم شوال بیگانه خود را حوالی قاده رسانیدند  
و «عبد» نامی که از قبل راجان «میرزا» پاسبانی آن محکمه می  
نمود - و بیرون حصار در باغ انده نشسته بود از مشاهده گرو لشکر  
منصبر سراسیمه شده با چندی جانب قلعه دریک - درین میان اشدی

قاضی الملک نزد او آمده بود برای تاکید روانه ساختن پیشکش  
 همراه عبد اللطیف سفیر بگنجد بیجاپور و تلنگانه تا معاشرت کس  
 فرستاده - برکنار آید و نجره میدان حدود گنجد شود توقف گزید -  
 درین اثنا خبر آوردند که فوج مخالف که دوازده کوره عقب افواج  
 قاهره بود بگنجد گروهای که بسر کردگی رندوانه در برابر سید خانجهان  
 تدبیر شده اند راهی گشته - خان دوران بهادر اردو را بحصار کوئتر  
 که از توابع تلنگانه است فرستاده در آن روز شانزده کوره نور دیده -  
 در دیکور برای فراهم شدن جماعت که از دنبال می آمدند فرود آید -  
 صباح آن بیست و چهار کوره رانده و از گنجد او بگیر گشته سه کوره  
 بصوب اوسه رفت - و خبر برگشتن نفیم که در آن نزدیکی بود شنیده  
 شب همانجا منزل کرد - روز دیگر آگاهی یافت که رندوانه نیز از  
 محاصره لشکر سید خانجهان برخاسته راه سولاپور پیش گرفته است -  
 در خلال این احوال فرمان قدر توان وارد گردید که چون مالانخان میر  
 ابو الحسن و قاضی ابو سعید را بدرگاه خلایق پناه فرستاده اند -  
 حصار اوسه و او بگیر کرده بود - حکم شد که این دو قلعه از آنرو که  
 داخل قلاع بی نظام است باز عذابت نمی فرمایم - و درینوقت از  
 عرضه داشت مکرمتخان بوضوح پیوست که او ازین خواهش باز  
 آمده بر انقیاد احکام مطاعه مصمم گشته است - باید که دست از  
 خرابی ملک او باز داشته بکشایش حصن اوسه و او بگیر بشردازد -  
 بنابراین بیست و سیوم محرم محاصره قلعه او بگیر پیش نهاد همت  
 گردانیده بدان صوب روانه گشت \*

گذارش یغیه این احوال در محاش خواهد نمود الحال

یاران و سربازان و باروت و آذوقه را بنمایند که تمام بود از آنجا که از آنجا  
تسلیم کردند و دیوتیان و تاخت و تاراج از آنجا که از آنجا که از آنجا که  
یافتند بر گرفته است و سواران را از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که  
فوج سواره‌ها که عادتشان به نبرد است و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که  
حدیثی فرستاده بود نمایان شدند و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که  
گزارش می‌دهند

بفتح ذی القعدة در حین سوارى اوج ماه رخ امار و قاف  
شوخى نموده بغوج چند اول در آواز داد - شاه نواز خان سر کرده قوج  
هر اول بکمک شتافته با سپه دار خان و تمام خان که اینان فوج بودند  
چند اول رسیدند باویز و سائیز پرداختست - و تا دو کوه به بان و  
تنگ و دیگر آلت جنگ داشتند بدار کرم بود - سید شانیان  
دایره مقهوران دیده سر قاضی خان را بیدار داشت از دو معبدی ساخت  
و مردم خود را در غول گذاشته با طایفه بزم آرا به شاه نواز خان  
و دیگر مبارزان پیوسته - و شیرانه قاصد تمام گشته چه اندک گذار  
گشته و خسته گردانید - چنانچه زنده سر آمد شتابان اندوختن  
زخمی شده از زمین بر زمین افتاد - و یکی از رفقا اسب باز رسانیده  
از میدان بر آورد - از لشکر فیروزی باز بر خیزد بالادری جان در  
باختند - و گروهی بگونه جراحت چهره شهادت بر آراستند - سید  
خانجهان بدهاراسیون برگشته تا واسط ذی القعدة در آنجا بسر  
برد - و چون آگهی یافت که مقادیر دیگر باره قراهم آمده اراده  
نبرد دارند لختی از اسباب و مرکب پنهان دار چهاراسیون سپرده  
چهاردهم ذی القعدة بمالش گروه خلافت پزوه راهی گردید - و

که دم از تیغ میزنند بدم تیغ بهادران جان سپردند - بقية الصیف  
 و خیمها بر داشته با عنبر درون قلعه در آمدند - دلبران لشکر ظفر  
 طراز امپی چند گرفته باحاطة قلعه پرداختند - و روز سوم آنرا  
 مسخر گردانیدند و ادوات قلعه داری از توپ و تفنگ و دیگر اسباب  
 جنگ با آذوقه بتصرف در آورده عنبر را پیش سید خانجهان  
 آوردند - آن نوین شجاعت آئین او را باستعدای دکنیان مطلق  
 العنان ساخت - و کشفاجی شرزه را و را با جماعت رعد انداز در  
 تپانه سرانهدون گذاشته خود به سمت دهه راسیون راهی گردید - و در  
 اندامی ره نورانی بر سه محل آباد تپول ریحان سولاپوری تاخت  
 برده گروهی را که از قریات نواحی در آنجا جمع شده بودند با سپری  
 گرفت - و مواشی و آذوقه بسیار بدست آورد \*

بیدست و نهم شوال دهه راسیون رسید و امتعه و محبوبی که  
 مردم آن مکان از باس مبارزان فیروزی نشان گذاشته فرار نموده  
 بودند همه را غارت نمود - در آنجا ابو البقا برادر زاده عبد الله خان  
 بهادر فیروز جنگ را با جمعی از تابینان خود و طایفه تفنگچی  
 به تپانه داری گذاشته روز دیگر بقصبة کانتی که شش گروهی  
 قلعه سولاپور است رفته حصار آنرا محاصره نمود - حصار نشینان  
 بانداختن بان و تفنگ پرداختند - خان مشار الیه باستانان عنایت  
 یزدانی که مفتاح شیون مشکله است - و اعتماد اقبال خاقانی که  
 مصباح امور مظلمه - بر در قلعه گردید بعد از ملاحظه ممر همریان را  
 بیورش در آورد - مبارزان ظفر آئین حصار را مفتوح ساخته حصن  
 گزینان را به تیغ خون ریز از هم گذرانید - و همگی توپ و تفنگ و

او فرستاد . نازیان به سکر منتهی گردانیده و از آنجا که در آنجا از سادات  
بر داشته و تا شو کرده تعاقب نموده چندی را ستیوان ساختند .  
درین اثنا سید خانجهان بر قلع « مخالف » تاخت و باطلات کرده  
منهزم ساخته بر راه فرار انداخت . و تمام خان و شاه نواز خان نیز  
غنیمت خود را باستیل و چیره دستی شکست دادند . سید خانجهان  
از داورگاه برگشته بسبب ویرانی آنوالیست و در پیشان ایام تاخت به دست  
بیر روانه گردید بهریمت آنکه اگر در راه از سادات آید باید  
مالش بسزاده بدادک پادشاهی در آید . و درجا تمام شده  
برسات بگذراند .

یازدهم قبیله « حجه » بعد از کوچ کردن « دوزان » از پشت کوه شیب  
سراوه من خسارت زدگان از عقب آمده ظاهر یافتند . شاه نواز خان  
که هواوی انواع نصرت استراحت بر او مقدر بود بسید خانجهان پیغام  
داد که غنیمت دنبال چند اول گرفته ، نزدیک است که جنگ در  
پیوندد . و امروز چند اونی من استیاد میختم . چون سادات بدیدار  
نمود سرور اشکر قبول کرد . پس از نوایدن یکس کرده « دوزان »  
بفوج شاه نواز خان در آواخته بسردان بان پرداختند . « دوزان »  
ظفر آیین نیز باندختن گنجمال و تفتنگ و بان مردک پیکار را کرده  
نار گردانیده تا یک بهر کارزار نمودند . سید خانجهان چون در بااست  
که سرودان در میدان پا قایم کرده اند شاه نواز خان « لیسق » گشت .  
و از میدانه خلایل الله خان با سید لطیف علی و مردم توانخانه و  
از میسر « مرتضی » خان و شیرخان ترین با همریان خود رسیده  
بروقت سید خانجهان خلافت اندوزان را بر راه فرار انداختند . درین

هفت کروه رسمی قطع نموده بعد از یک بهر روز نواحی برگشته  
 تولاچاپور لشکر مخالف را دریافت - و ندوله که با وجود زخم صف  
 آرا بود باویش در آمده آتش قتال مشتعل ساخت - و فرهاد پدر  
 آن بد نهاد با چشم عاقلخان و دیگر او باش سپهدارخان در آویخت -  
 سپهدارخان با همزمان خود و جمعی از تابیدان سید خانجهان که  
 درینوقت خان مذکور بهعاونت او فرستاده بود بران مقهور هم  
 آورده نزدیک یلای کروه بعقب گریزانید - و عصاة دیگر تا او بهر  
 روز باغزاة نصرت شعار معرکه آرای بیگار بوده جوقی را بگشتن داده  
 از عرصه نادر گریختند - و از آنجا که درین نزدیکی آب و آذوقه  
 نبود هرگز عساکر ظفرلوا بدهارا میون مراجعت نموده مقرر  
 ساخت که بده و بار را در سرالیهون بگذارند - و از وسط اوسه و نادرک  
 گذشته بسمت گلبرگه راهی گردند - و مواضع معموره آنحدود ویران  
 سازد بدین قرار داد بده را در سرالیهون گذاشته بیدست و دوم  
 فی القعدة برة نورانی در آمده و قری و محال آن نواحی بی  
 سپهر مواکب فیدروزی گردانید \*

فرغ فی الحجة ستارة موختگان بعد از سه بهر شب نزدیک  
 اردو که در کوهی اوسه بود آمده بدان اندازی پرداختند - و  
 همین که دلاوران جنگ آژما از ملچار معسکر اقبال برآمدند  
 مردودان ثبات نورزیده هر طرف متواری گردیدند - روز دیگر  
 هنگام کوچ نمایان گشته بسپه دارخان و راجه دیبی سنگه آویزش  
 نمودند - و چون جنگ در گرفت خلیل الله خان که طرح بود خود  
 را بسپهدارخان رسانید و سید خانجهان نیز گروهی را بمظاہرت



پارتیانو گذاشته پراخی که میان کوه و جنگار واقع است و هیچ کس  
 و پونه منتهی میگردد راهی نیست - پس از چندی در خانواران  
 ظاهر گردید که آن مقهور از آید بهونرا عبور نموده باو میگویند که از  
 مسافرات برگشته پونه و طعناات و لایب داد انداز است شود با زمین  
 از اینجا که حکم اقدس بدینا بدوستانه بود که اگر آن دانه را بپوشان  
 عاقلان در آید او را دنبال نکند - و در صورت حال بهونرا بهونرا بپوشان  
 معروض داشته تا ورود پراخی قدر توان مقاومت نشیند این امر  
 آرای جنگ آزمایان بکار در برای بهونرا روانه گردید و هر چه  
 داشتی منتهی ازین عاجز به پایه سرور سلامت در سواد باو رسانست  
 رعایا و بزرگان و معذور - اطفال - کثیر الالهه در میان آن  
 پرداخت - و بهادر خان را با گروهی بجهت "مقاومت قتل آن  
 مهال از دست انداز ساقوی مهال که بهانه بدست کرده  
 رحل اقامت افکنده بود گذاشت - و شاه پادشاهان را به تشریف  
 چهار چهار کرده تین نموده مقور ساخت که آنرا برگزیده  
 در اینجا باشد - خان مشار الیه بهونرا گرفته قلمه را "تصاویر کرد -  
 اگر چه چهار نشینان قلمه بهر روز در سر دادن ننگ و بان مساعی  
 بلینه بکار بردند اما انجام کار از غلبه مبارزان قلمه کشتا مشروط شده  
 زینهار طلبیدند - شاه بیگشان امان داده قلمه را بتصرف در آوردن  
 خانزمان از دریای بهونرا بهونرا حرکت نموده خواست که تا رسیدن  
 مشهور امر و نهی بضبط سرکار جنیر به پردازد - درین میان پراخی  
 مطامع وارد گردید - که چون شایسته خان مشهور گشته که از سگمنیر  
 جنیر شتافته سرکار مذکور تحبط تصویف لویای دولت روز افزون

اندا که یلوجی بهر نسله و ریشیان سولاپوری بفوج رستم خان که در پهن  
قول بود در آویختند . سپهدار خان با جمعی از همراهان بکمک  
شدافته بدلاشهای نمایان طایفه ضاله را پراکنده کرد انیده آخر کار اشرار  
تیره روزگار گروهی را در میدان پیکار غریق آب تیغ خون بار لشکر جبار  
گذاشته بادیه پیمایی فرار گشتند - و بهزاران یاس و یاس سر اجست  
کردند - عسکر متصور قرین ظفر معاودت نموده بخست بهراندون  
بعد ازان بگذار آب و نجره و از آنجا بههارور آمد \*

کیفیت استیلایی خانزسان بر سر گشتگان بوالهی بغی و طغیان  
آنکه او پس از دستوری از درگاه والا پاهم نگر آمده برای گرد  
آوری آنوفه روزی چند اقامت نمود - و بیشتر احوال و اقبال  
در آنجا نگاه داشته به ترتیب صفوف پرداخت - خود در قول جای  
گرفت و فوج شرادل به بهادر خان و برانغار بسید شجاعت خان و  
جرانغار بشاه بیگ خان و چند اول پیرا ستر سال استحکام داده  
بصوبه جنیر روانه شد و چون بقریه ایکولنیر که شش گروهی  
احمد نگر است رسید آگهی یافت که ساهوی زشت خو با میداجی  
بهرونسله که حصن اهلوی در تصرف داشت مصالحه نموده حصن  
مذکور را متصرف گشته است - و او را بجنیر همراه آورده میخواهد  
که از راه پار گانون بسمت پرینده بشتابد - بنابراین از ایکولنیر  
بحرکت در آمد - و پانزده گروه قطع نموده در موضع راجپور که از  
توابع جنیر است دایره کرد - صباح آن نوزده گروه نور دیده متصل  
موضع پار گانون معسکر گردانید - ساهوی مفسد که آن موضع را  
برای فرود آمدن خود برگزیده بود از وصول افواج قاهره سمیت

با لشکریان از کابل، پور نهر و دیوینت روزی نواهی کولپور رسیدند و با  
رقصه را محاصره کرد. و هر چند اهل حصه از نواهی بدینکار با او مخالفت  
نمودند و مخالفت پرداختند اما از سلطنت شیران چونستان

همه پولاک پوش آهن شای

کین کش و دیوینت قاعه کشای

که از اطراف مسئولی گشته بودند و او را با قندهار و مهاباد و نواهی  
کشایش یافت. و گروه انبوه نواهی باستانی نواهی از نواهی  
گذیر بقید اسیر از آن کشور گیر در آوردند. خانستان قریب فیروزیه  
در آنجا فرود آمد. درینغولا خبر آوردند که بسیاری از سکن موافق  
آن نواهی در بجای بس بلند و تند که در همان نزدیکی بود گرد  
آمده اند. و میال و اسوال و نواهی همراه دارند. سر کرده لشکر  
بهادر خان و شاه بیگ خان را بهانش آن گران از آن زمین نمود.  
مجاهدان فیروزی نشان بپای مردی شایسته بر آن کوه شایسته  
آمده گروهی را بشمشیر صاعقه کردار از هم گذرانیدند. و نزدیک  
به هزار آدم سیرت باسیری گرفته و فراتر از نواهی و اسوال و  
امداد بدست آورده مراجعت کردند. و چون خانزمان از کولپور  
روانه شده بساحل دریای کهن گذاشت و نواهی فساد خود با  
جمعیت خود و وفود شقارت امور بلخاپور متقاضی افواج قاهره آمده  
تا سه روز بماند اندازی پرداخت. درین میان قابو یانه با دایران  
وزم گرامی آویخت. و پایی ثبات از دست نواهی میگریخت.  
خانزمان شاه بیگ خان را با جوقی از راهبوتان بر او گذاشته  
بقصد آنکه بر بنگاه مشاهده بریزد تعقیب شب راهی گردید.

در آورد - و اگر تواند ممکن آنرا نیز مفتوح سازد - او بدان موجب  
 فرود - و همچنین که سید شایجهان و خان دوران بهادر بموجب حکم  
 معلی از سمت پرینده و کاتبی بولایت عادل خان در آمده بنهب و  
 و غارت آن ملک پرداخته اند او نیز بولایت مذکور داخل گشته در  
 ویران ساختن محال معموره آنجا و تالیمب ساهو و جمعی که عادل  
 خان بکمک آن داوران طالع فرستاده سعی نماید - و خانزمان بگذار  
 آب بهر طرف برگشته برخی احوال ثقیله خود و همراهان بهادر خان  
 عواله نمود - و هفدهم شوال داخل ملک عادلخان شد - و بهر قریه  
 و محال آباد که میرسید بتاخت و تاراج خراب میگرددانید \*

بیست و ششم شوال مالدین گهاک دولت پائی آمد - و زمانی  
 توقف نموده و لشکر گذرانیده پانصد کس از تایلیدان خود را در آنجا  
 نگاهداشت - باشد که مقامیر دایری نموده پیش آیند و بر مبارزان  
 معرکه و غنا دستبرد می نمایند - و خود جانب بالا متوجه گردید -  
 همین که نصفی از راه قطع نموده جمعی از مقامیر نمایان گشتند  
 داوران نبرد جو که در کمینگاه بودند بیرون آمده جلو انداختند -  
 خانزمان نیز عدنان بر تافته بر آنها تاخت - و فساد پیشان را بضرب  
 تیغ و سنان برداشته نزدیک دو کروه تعاقب نمود - و جوقی را بزخمها  
 بر خاک ناکامی و طایفه را بزنندان عدم انداخته بار در پیوست -  
 درین اثنا حشری از لشکر ادبار بر او ستر سال که عقب خانزمان  
 می آمد نبرد آغاز نهادند - آن ناموس پرست به نیروی حماست  
 گروهی را هلاک گردانیده بعسکر نصرت قرین ملحق گشت - درین  
 گیر و دار برخی از راجپوتان نیز مقتول گردیدند - و باخ آن خانزمان

آزرم بفروخ شاه بیگستان در افتاده بر دال افتاده بر دال . با از دلی  
از وفور حماسه با قلیایی تاخت . شاه بیگستان نیز از جانب  
شمال حمله آورد - و غنیم را بر داشته و جمعی را طعمه شمشیر  
گردانیده تا در کوه تعاف نه شوند - از آنجا که سفایل مانش بر  
یافته بودند دیگر تا بهر او گرد لشکر نگذاشتند . درینوقت که گذار آب  
بهرونرا معسکر افواج قاهره بود بر لایق قضا افتاده بود . که چون  
از عرقه داشت معسکر خان بدستایع بشایر میامیدند بدال خان  
از عاقبت پیانی و عاقبت گزینی قبول احکام واجبه الاذن نمودند و قرار  
داده است که پیشدستی از جواهر ندیده و سرجمع آلت و اقبال خود  
شکوه موازی بدست لک روید . معسکر خوب خان هزاره ایوانه سوار  
خلافت روانه سازد - و مقدر شد که اگر سادومی سببه شدت از  
شقاوت اندوزی باز آمده حصن جندیر را با دیگر حصن و ایستادگی  
نظام که در تصرف دارد پارلیامی دولت گردان حواست با ندارد  
او را نوکر کند و الا در کشورین قلع مذکور و تادیب آن تدریجی  
فدنه آنها باتفاق هوا خواهان این سلطنت ابد اعتمام بکوشد - باید که  
بمجرد رسیدن مشهور سادات گنجور بدرناه خوافین پناه راهی گردند -  
قا ار را مشافیه در باب تسخیر حصار جندیر و تیره و تندیبه سادومی  
تیره اختار تدبیرات هابیده ارشاد فرموده سرخص گردانیم -  
خانزمان بعد از وصول فرمان قدر توان روانه آستان ملایک اندیان  
گردید \*

بدستم فی القعدة برض اقدس رسد که موی از تابیدن خان  
خانان سیه سالار که صاحب احکام بشودن حسن انانی و تلمی

و در آغاز سطوع نیر اعظم تاخت برد - ازان جا که مهرواران  
پیش از رسیدن خانزمان اکثر احسال گذرانیده بودند - و خود  
سبکبار ایستاده درین وقت اختی آویزش نموده راه فرار سپردند -  
مبارزان لشکر اقبال طایفه را بقتل آورده و برخی از اسباب که  
مخافیل فرصت برداشتن آن نیافتند بخدمت گرفته برگشتند -  
روز دیگر هنگام کوچ مهاکرمقصوره که مجاهدان عرصه ناورن محوق  
حقوق برجای ایستاده انتظار کوچ اردو می بردند لشکری گران از  
ضلالت پیشگان بر فوج بهادر خان و سید شجاعت خان که نزدیک هم  
بودند ریخته جنگ مشغول گشتند - پیکار گزینان ظفر آئین  
بتلاشهای دست بالا جمعی را ره سپرفنا گردانیدند - و هنوز در روز  
و خورد بودند که شاه بیگخان از جانب یمین تاخته اشرار را بباد  
همه از پیش برداشت - و مانند بنات الذعش پراکنده ساخت -  
خانزمان با مایردلوران از آنجا شتافته بلده سرچ را که از مشاهیر  
بلاد بیجاپور است غارت کرد - و ازان مکان بشش روزه ره نوردریج  
بر رای باغ که از باستانی شهرهای آن ولایت است تاخت برده  
غنائیم موفوره بدست آورد - و ده روز در رای باغ گذرانیده معارفت  
کرد - مخدولان از گمراهی و خرد تباهی عقب مجاهدان راهی  
گشته گاه گاه بانداختن بان آتش در دودمان خود می افروختند -  
سر کرده لشکر بفاصله هشت کمره از سرچ عبور نموده بر ساحل  
نهری منزل گزید - و ازانروز که گروهی برای گرد آوری علف و  
همیشه منتشر گشته بودند با افواج نصرت امتزاج بجهت محافظت  
آنجماعه بیرون اردو ایستاده ماند - درین اثنا خسارت زدگان بی

پنجمین هزار و پانصد و نوزدهمین هزار و دویست و شصت و سه و عبد الرحمن و  
 شیر خان و هیله بنصب هزار و شصت و سه هزار و شصت و سه  
 چون عادل خان پس از فرمان پذیری و اطاعت اولیای دولت  
 التماس شایسته مقدس و عهد نامه نموده بود - تا هم تارک اعتبارش  
 زیادت گیرد - و هم ملک و مال او از نهیب و غارت عساکر گروین  
 متأثر امن پذیرد - درین تاریخ خدیو کرم پرور مهر گستر از وفور رانیت  
 شایسته اقدس را که بندش محالی بدروزسد بود با آویزه مروری  
 گران بها و یک قبضه دھوپ مرصع و عهد نامه مطرز بندش پانچ  
 مبارک محبوب محمد حسین سلوڑ که با میر ابوالحسن و قاضی  
 ابو سعید و شیخ دبیر که بعنوان رسالت از بیجاپور آمده بودند  
 دستوری یافت - بعد از آن عزایت نموده فرستادند - و میر ابوالحسن  
 بمهرمت خلعت و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه - و قاضی ابو سعید  
 بخلعت و اسپ و نه هزار روپیه و شیخ دبیر بخلعت و اسپ و  
 پنج هزار روپیه نوازش یافتند \*

نقل فرمان عالیشان مشتمل بر عهد که چون

کاخ فلک پایدار است و مانند سی سنگدر استوار

امارت و ایالت پناه - نصفت و شوکت دستگاه - نقاوغ دودمان  
 عز و علا - عضاد خانان مجد و اعتلا - مصدر آداب خیر خواهی -  
 مظهر اسباب هوا جوئی - قدوگ متخصمان سعادت کیش - خلاصه  
 مصلحتان صالح اندیش - جوهر مرآة صفا و صفوت - فروغ نامیده  
 دولت و رفعت - سزاوار صفوت عنایات و مرام بیکران - شایسته

و الکه و پالکه که هژده گروهی در آباد واقع شده فرستاده بود، قلاع  
مذکوره را مستخر گونا میدادند - بنابر اقبال جهان کشای خاقانی را  
که چنین حصون ستیزه و قلاع رسیدند که پیشتر بر جبال شاهجه  
اساس یافته و از رفعت شرفات اندیشه را بدان راه نداشت و هم از آن  
آگاه نه بکند کوششی تسخیر پذیرفت \*

چهارم ثانی الحجه اعظم خان بصوبه دارئی احمد آباد از تغیر  
سیف خان و اعتقاد خان به تیوالدارئی هرکار چونپور از تغیر  
یاقر خان نجم ثانی سرافراز گشتند \*

هفتم وقاص حاجبی که برسم سفارت از قبل نذر محمد خان  
آمده و مشمول عنایات حضرت شاهنشاهی گشته معاونت نموده  
بود - و پس از رسیدن بلخ از وطن مالوف دل برگرفته روی نیاز  
پدرگاه سلاطین مطاف آورده - با محمد موسی پسر خود و حاجبی  
محمد یار و خدا قلی بتقدیل عتبه فلک رتبه سر بلند گردید - او  
بتخلعت و خنجر مرصع و یک قبضه شمشیر طلای سینا کار و بمنصب  
هزاری ذات و هشتصد سوار و عنایت اسپ با زین مطلا و فیل و  
پیدست هزار روپیه نقد هر برافراخت - و حاجبی محمد یار بتخلعت  
و شش هزار روپیه - و خدا قلی بتخلعت و پنج هزار روپیه - و محمد  
موسی بتخلعت و چار هزار روپیه نقد - کامیاب شدند - و هر کدام  
بمنصب در خور نوازش یافت - سالیانه حکیم موسی از اصل و اضافه  
هژده هزار روپیه مقرر شد \*

دهم عید اضحی مژده نشاط رسانید - پادشاه دین پناه بعد از

ادای نماز برسم قربان پرداختند - و از اصل و اضافه سعادت خان



عنايت و مرحمت نسبت بآن عدالت مرتبجا در آماییم اگرچه پادشاه ازین هم ما به دولت و اقبال چه بواسطه اخلاص خدمات عادل خان مرحوم و سفار شهای آن مغفور و چه بجهت اخلاص و ارادتى که آن عدالت مآب از صمیم قلب خود بخدمت ما دارد نمیتوانستیم که ازها نسبت بآن امارت و ایالت دستگاه اصلا بیعنایتی بظهور رسد و خرابی بملک آن حشمت آیاب راه یابد - اما چون مردم کشته اندیش آن نصفت دثار لازم گردانیدند - ضرور شد که باین مقدار خرابی که بملک آن عدالت پناه درین وقت راه یافت راضی نشویم - بهر حال چون زود ازان راهی که مردم کشته اندیش آن شوکت انتباه را بآن راه برده بودند برگشت - و بهبود خود را فهمید و سلوک طریق مستقیم بندگی و اطاعت این درگاه آسمان جاه اختیار نمود - و در هرباب آنچه حکم فرموده بودیم قبول کرد - ما نیز بدولت تمام ملکی که از عادلخان مرحوم بآن عدالت مرتبست رسانده بآن زبده مخلصان مرحمت فرمودیم - و از ملک نظام الملک هم محال ونکو و قلعهائی که دران محال واقع است و قلعه سولاپور و محال متعلقه آن که ما آنرا بدولت سابقا از عادلخان مرحوم گرفته بنظام الملک و ملک عنبر داده بودیم و قلعه پرینده و پرگنات متعلقه آن و پرگنه بهالکی و پرگنه جیت کو با و از ولایت کوکن آنچه به نظام الملک متعلق بود و قلعهی که در ولایت مذکور واقع است و پرگنه چاکنه را که مجموعه پنجاه پرگنه میشود و قریب بیست لک خون حاصل دارد بموجب تفصیل ضمن بآن شوکت انتباه مرحمت فرمودیم - و مقرر نمودیم که سایر ملک نظام الملک بممالک

و فور توجهات و تالافات نمایان - المختص بمواهب الملک المنان ..  
 المختص بمزید الافعال و الاحسان - عادل خان بتجلیل الطاف  
 پادشاهانه و شریف اعطای شاه شاهانه مفتخر و مستظهر گشته  
 بدانند - عرضه داشتی که درین ایام بدرگاه خلیف پناه ارسال داشته  
 بود رسید - و از نظر اشرف اقدس اعلی گذشت - چون از  
 فحوائی آن عرضه داشت و فور اخلاص و اختیار اطاعت و صدق ارادت  
 آن عدالت و شوکت پناه مفهوم میشد - و از خطی که درینوا  
 بوکالی خود نوشته بود و آنها باعتضاد سلطنت و فرمان روائی -  
 اعتماد خلافت و کشور کشائی - فص خاتم شجاعت و بخشناری -  
 آب گوهر جلالت و کامیابی - عده کشای معاهد ملک و دولت -  
 سیده آرای هواکب فتح و نصرت - صاحب الشوکه و الاحشام -  
 واجب العز و الاحترام - منتخب نسخه دانش دربی و دانائی -  
 فهرست مجموعه بینش و بینائی - شناسای رموز ابهت - نگهبان  
 قوانین عدالت - قدره خواقین سمو امکان - عده امرای رفیع  
 الشان - مبارز الملة یمین الدوله ویدروزی دثار - خانخانان سپهسالار -  
 متوسل شده آنرا بسپهسالار عالیقدر دار دایه بودند - و عده اختلافه  
 سپهسالار مضمونش بعرض اشرف اقدس اعلی رسانید - و از عرضه  
 داشت دولتخواه بلا اشتباه معتمد درگاه آسمان جاده مرید فدوی  
 مکرمت خان نیز که سقارن این حال رسید چنین ظاهر شد که درهر باب  
 هرچه بآن مورد الطاف بیکران حکم فرموده ایم قبول نموده بطریق  
 اطاعت و انقیاد را اختیار کرده بنابرین تفصیلات گذشته آن مهبط  
 اعطای نمایان را بعفو و اغماض مقرون ساختیم - و مجددا در مقام

الملک حکم شده بود از روی کمال اخلاص و بندگی قبول نمود - و  
 از زمره مبتدعان بد اعتقاد برآمده در سلسله فرقه ناجیه اهل  
 سنت و جماعت درآمد - و بروشی که خطبه را در ممالک متروکه  
 باسامی سامعی خلفای اربعه را شایین مهدیدین رضوان الله تعالی  
 علیهم اجمعین - و القابنامی ما مزین ساخته میخوانند در ولایت  
 خود بر رؤس منابر بلند آوازه گردانید - و وجوه دراهم و دنانیر را  
 در آن ملک بنام نامی ما زیب و زینت داد - و قریب پنجاه ملک  
 روپیه پیشکش که بعد از جابوس اقدس مقرر فرموده بودیم ارسال  
 داشت - و این معنی مقتضی آن بود که آن قطب فلک ایالت را  
 رعایتی فرمایم - بنا برین مقرر فرمودیم که از جمله چهار ملک هون  
 که هر سال بحسب احکام الاشرف بنظام الملک میداد دولت هون  
 را هر سال بسرکار خاصه شریفه واصل سازد - و دولت هون دیگر  
 بآن قطب فلک شوکت معاف باشد - می باید که آن عدالت پناه  
 هم که کلان ترین دنیا داران دکن - و راس و رئیس آنها - و بجای  
 برادر کلان آن قطب فلک ایالت است اصلا و مطلقا در مقام رسانیدن  
 ضرری بمملکت آن قطب فلک شوکت نشود - و متعرض محال متعلقه  
 نگردد - و تکلیف دادن چیزی از نقد و جنس بآن قطب فلک  
 ایالت نکند - و بهمان داد و ستد یادکاری که از قدیم الایام میان  
 آباء آن عدالت پناه و قطب فلک ابهت متعارف بوده  
 اکتفا نماید - و این مقدمه را نیز از شرایط این قرار داد دادند -  
 ساهو و زیحان سولپوری را چه بجهت آنکه تقصیرات از آنها بوقوع آمده  
 و چه بواسطه التماس آن عدالت پناه باین درگاه والا راه نخواهیم داد

میسروسیه منظم بوده باشد - و تا وقتی که آن عدالت پناه و اولاد و  
احفاد آن حشمت دستگاه بشرطی که در ذیل این فرمان عنایت  
مذکور که بدستگاه شد نامه ماست مرقوم گشته است عمل نمایند انشاء  
الله تعالی هرگز غرضی از ما و از فرزندان هر خردار کائنات نامدار  
عالمی مقدار ما و از اولاد ای دولت قاهره ما بد ملک آن عدالت پناه  
نخواهد رسید - و این معنی است که پس و بطا بعد بطن و قریا  
بعد قرن برقرار و پایدار خواهد بود \*

شرط اول آنست که آن عدالت پناه سرور شده سرمدی و اخلاص  
را از دست ندهد - و آنرا محکم داشته باشد - و احکامی که درین  
فرمان سعادت نشان مرقوم گشته تغییر و تبدیل بقواعد آن راه نداده  
مخالف آن ننماید - لوازم آنرا همیشه بجای آید - و از خلاف آن  
مستتر و مجتنب باشد \*

دیگر آنکه قرار دهد که اصلا و مطلقا نظام الملکی در میانه  
نباشد و هر نظام الملکی که مانده باشد عادل خانی شود - و مردم  
آن عدالت پناه مطلقا متعرض مستالی که از سابق و حال درین  
سویحد بعدالک میسروسیه منظم شده است نشوند - و آسپیدی بآن  
محال نرسانند - و از حدود متعلقه خود که درین مرتبه قرار یافته  
تجاوز ننمایند - و پیشکش بیست لک روپیه را که از نقد و جنس  
درین مرتبه آن عدالت پناه قبول نموده مصحوب فدایی مکر متخان  
مخروبی بدرگاه والا ارسال دارد - و چون در هر باب آنچه باسارت پناه  
ارادت و عقیدت دستگاه - عمده اکرم عظام - سالک امجد کرام - زبده  
مخلصان صلاح اندیش - قدره متحصصان سعادت کیش - قطب

آنها هم مطیع آن عدالت پناه باشند بآنها نیز تاکید کند که آنها قلعه را با ثوب و غیره که لوازم قلاع است، حواله بندهای بادشاهی نمایند. و اهل و عیال و مال خود را که در آن قلاع داشته باشند بهرجا که خواهند ببرند. و اگر مطیع آن شوکت اندبانه نباشند پس عرضه داشت نماید تا به بندهای بادشاهی بفرمائیم که آن قلاع را به عنایت الهی جبرا و قهرا از آنها بگیرند. میدانید که آن عدالت پناه بگوید که تمام این شرایط و شروط را بر صحیفه بنویسند. و تعمید بخط خود بر ننگشته بمهر خود رسانیده بر طبق آن در حضور فدوی مکرمات خان قسم بمصحف مجید و فرقان حمید یاد کند. و آن نوشته را بفدوی مکرمات خان بدهد که همراه پیشکش و عرضه داشت آن عدالت اندبانه آورده از نظر اشرف بگذراند. این فرمان مرحمت عنوان را که مشتمل بر عهد و قول ماست و ان شاء الله تعالی این عهد و قول هیچوقت سست نگردد ثابت و استوار خواهد بود و تغیر و تبدیل بقواعد آن راه نخواهد یافت. بدستخط خاص و نشان پانجه مبارک مؤین نمودیم. و خدا و رسول خدا را شاهد این مراتب ساختیم. و بحسب التماس آن عدالت پناه فرمودیم که خلاصه این مضامین مرحمت آئین را بر لوح طلائی که در ثبات نانی لوح محفوظ خواهد بود منقوش گرداند. وقتی که لوح مهیا شود و فدوی مکرمات خان با پیشکش بدرگاه معلی برسد آن را مصحوب سید ابوالحسن و قاضی ابو سعید خواهیم فرستاد. می باید که آن عدالت پناه قدر این عنایات و مراجع نمایان پادشاهانه ما را که هیچ یکی از ابای آن شوکت دستگاه را این قسم عنایت ما روزی نشده بود بداند. و

و چون در باب دیگر مردم آن عدالت پناه چین مقدم فرموده ایم  
 که بهیچ یکی از آنها نه قول بدهیم و نه آنها را بطلبیم - همچنین  
 شاهزاده‌های والا گهر کامکار نامدار عالی‌قدر و امرای فیروزی شعار  
 ما نه بآنها قول بدهند و نه آنها را بطلبند - می‌باید که آن عدالت  
 پناه نیز اگر بنده ازین درگاه معالی از بی مساعدتی خود خواهد که  
 ازین درگاه والا مستعزم گردد . و فرار فتنه پیش آن عدالت پناه  
 برود - آن شوکت دستگاه او را نگاه ندارد - و این مقدمه را نیز از  
 جمله شرائط این قرار داد و عهد این مرتبه دانند - و چون ساهوی  
 مقهور بجای دیگر ندارد ظن غالب آن است که نوکر آن عدالت  
 پناه خواهد شد - و صدق آن عدالت پناه خواهد بود - درین صورت  
 بساهوی مذکور بگویند که قلعه چندر و قلعه ترنگ و قلعه راج دیو و  
 قلعه ترنگلواری و قلعه بیم گرا که بتصرف اوست بنوعی خالی  
 نموده حواله بندهای درگاه والا نماید - که سادسولست حکم فرموده ایم  
 که هیچکس متعرض مردم ساهو و اهل و عیال آنها که در قلاع اویند  
 نشود - و سوای ثوب و غیره که از لوازم آن‌قلاع باشد بگذارند که آنها  
 بهر جا که می‌خواهند ببرند - و اگر بالفرض و التقدير ساهوی مقهور  
 نوکر آن عدالت دستگاه نشود آن شوکت پناه او را در ملک خود راه  
 ندهد - و اگر بملک آن عدالت پناه در آید او را دستگیر نماید  
 یا زده از ملک خود برآورد - و به بندهای پادشاهی تنبیه آن  
 مقهور باز گذارد - تا بندهای درگاه خلیق پناه آن مردود  
 را مستاصل سازند - و خاطر ازان مغرض بالکل جمع نمایند - مانند  
 معامله قلعه اوسه و اوگیر که قلعه داران آنها نظام الملکی اند اگر

عزت رسانید - مراسم استقبال و تعظیم و تسلیم بجا آورد - آنچه  
 زبان شکر این عطیۀ عظمی نماید و بکدام ادا از عہدۀ این  
 سوهبت کبری بر آید - دعای آن حضرت ورد شہا روزی و ذکر  
 محمد و طایفۀ اوقات خود ساختہ الحیۃ بغفلت نہیگذرانند - روز  
 دوم وصول فرسان مالیشان کہ دوشنبہ و بدست و پنجم شہر  
 فی الحجاز الحرام باشد خان معزالہ رخصت سالزت مراسم  
 سعادت یافتند - و این سرب از منتخب جواهر و مرصع آلات و فیالہی  
 کہ داشت پیشگی بقدر وسع و امکان خود ترتیب دادہ همراه ایشان  
 روانہ درگاہ والا ساخت - بعد از دریافت سعادت استلام عہدہ والا  
 شرح حال و ارادت و اعتقاد درستی کہ در خدمت اقدس دارد و  
 خان مذکور برآی العین مشاہدہ نمودہ اد بعرض مقدس خواهند  
 رسانید - محمد حسین سالدوز کہ در ہمین شب متوجہ درگاہ فلک  
 بارگاہ شد آنچه درین مجلس از صاق ارادت و صفای عقیدت مشاہد  
 موسی الہی شدہ باشد یقین کہ در عرض آن متعصر نخواہد گردید -  
 سایہ چتر معلی بر مفارق عالم و عالمیان پایندہ باد - عباد الخان  
 عراقی کہ بدایہ سریر خلافت میفرستند این ابیات غواص بحر  
 معرفت خواجہ حافظ شیرازی بر در آن باب زر بر می نگارند

« بیت »

چو زان شکر نہان ہمائل برابرم \* یعنی غلام شہم و سوگند میخورم  
 گردید نام شاہ جهان حرز جان من \* وز این خجستہ نام بر اعدا مظفرم  
 شکر خدا کہ از من بخت کار ساز \* کہ می کہ خواستم ز خدا شد میسر  
 راہم سزنی بوصف زلال الخضر کہ من \* از جام شاہ جرعه کش حوض کوثرم

و باصطیت تمام و اطاعت آن نام که بالا تر از این است و از دردت  
 ها آن عدالت پناه را حاصل شده در ملک خود به شرافت و عشرت  
 مشغول باشد - و شکر این نسبت را بجا آورد تا عنایت ما نسبت بآن  
 عدالت مرتبت پادشاه در تزیین و تکریم باشد - که الله تعالی  
 در قرآن مجید می فرماید **أَنْتُمْ أَزْهَقْتُمْ كَفَرْتُمْ أَنْ**  
**عَذَابِي أَشَدُّ مِنْكُمْ** - و ما که هدایت خدا را نپذیرفتیم عذاب الهی زودتر  
 چنین می فرستیم و به تقضای آن عمل می کنیم \*

## نقل عرصه داشت عادل خان که پس از اقتضار

## بعنایت شبیه و وصول عهد نامه بدرگاه والا

### ارسال داشته بود \*

عرصه داشت بنده فدوی بر شاه راه عقیدت مستقیم - محمد  
 بن ابراهیم - دره وار بموقف عرض ایستاد های پایه سریر خلافت  
 مصیر اعلی حضرت خانانی سلیمان مکنی حضرت صاحب دین ثانی  
 میرساند - که فرمان عالی شان قضا توان - و شبیه بی مثل و نظیر  
 پادشاه پادشاهان - و شمشیر قبضه مصرع مرحمت حضرت صاحب دین  
 که مصحوب شجاعت مآب محمد حسین سالدوز مرسل گشته بود  
 با عهد نامه پایدار استوار بواسطت و وسیله معتبر درگاه حضرت  
 صاحب دین - معتمد بارگاه سلطانی نصیحت و مکرمت دستگاه مکرمتشان  
 ( مصرع ) بساعتی که توال بدو کند تقویم

فیض ورود و شرف نزول بخشید - و سر این سرود حلقه بگوش  
 و معتقد شایسته ارادت بر دوش - را باوج رفعت و سمای



مستوفی ولد خان دوران بهادر بمنصب پانصد سوار  
نوازش یافت - در عشره اولی این ماه مبلغ مقرر بمستوفی  
عطا شد \*

بیست و پنجم خاندان که پادشاه قاضی بده و بار را با کومکیان  
خود در احمد نگر گذاشته روانه حضور شده بود بتائیم عتبه جلال  
چهاره طالع برافروخت - و از پیشگاه عنایت بخلعت خامه و  
چند مهر مربع با پولاداره و شمشیر مربع و اسب از طوبله شاهانه  
بایراق طلا و خطاب بهادری کامیاب گردید . و در دهان نزدیک  
یکشودن حصن جنیر و جزآن و مالش ساهوی سفید دستوری  
یافت - حکیم خوشحال بمندست بخش بگری این فوج معین گردید \*

بیست و نهم راو ستر سال باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار  
سه هزار سوار و شیخ الهدیه ولد کشورخان باضافه پانصد سوار  
بمنصب هزار سوار هشتصد سوار سراز گشتند \*

خمره صفر شیخ عبد اللطیف سفیر از گاکنده مراجعت نموده  
بادراک سعادت ملازمت فایز گشت - و مبلغ چهل اک روپیه نقد  
و جنس از جواهر گران بها و مربع آلات و صد فیل نرو ماده ازان  
همان ده فیل بایراق طلا و دو بایراق نقره و پنجاه اسب عربی  
و عراقی بازینهای مربع زرین و سیمین و دیگر اشیای نفیسه که  
قطب الملک مصحوب شیخ مشار الیه و شیخ محمد طاهر نوکر  
معمود خود بطریق پیشکش ارسال داشته بود یا سبلی ناطق  
بدییرائی ارامر و نواهی پادشاهی بخط و مهر قطب الملک  
بنظر اکسیر اثر در آورد - و قریب دو اک روپیه از نقد و جنسی که

من جرمه نوش بزم تو بودم هزار سال کسی ترک آبشورا کاند طبع شو گرم  
 شاهامان از بعرض رسانم سریر فضل : مه لوک این جنابم و مسکین این درم  
 گرداورت نمیشود از بنده این حدیث : از نهائ کمال دایلی بیارم  
 گر برگزم دل از تو بردارم از تو مهر آں مهر بر که انانم آن دل کجا برم  
 بر من خداده سایه خورشید سلطنت : اکاون فراغت است ز خورشید خاورم  
 نامم ز کارخانه عشاق مسو باد : گر چن محبت تو بود شغل دیگرم  
 ای شاه شیر گیر چه کم کرد دار شود : در سایه تو ملک فاعلمت میسر  
 عهد است من همه با مهر شده بود : در شاه راه مهر ازین عهد نکند  
 و مختم کلام بدین مصراع می نمایم

\* ع : پادشاهان جهان بکام تو باد \*

فواز هم نور الله باضافه پانصد سوار بمقصد دو هزار روپست  
 سوار سر بلند گردین \*

پانزدهم بمیرزا ابو الحسن واک میرزا رستم صفوی ده هزار روپه  
 و بمیرزا نودر واک میرزا حیدر بن میرزا مظفر صفوی پانچ هزار روپه  
 عنایت شد \*

دوم محرم شایسته خان که بفرمان والا از تنظیم و تنسیق سرکار  
 سنگه میر و جنیر و پرنده روائه درگاه عرش اشده گشته بود باسلام  
 سده سده سر برافراخت \*

پنجم سید خانجهان که بعد از افتیاد عادل خان فرمان طلب  
 او صادر شده بود شرف ملازمت اندوخته هزار اشرفی بصیغه نذر  
 گذرانید - رستم خان و سپهدار خان و شاه نواز خان و خلیل الله خان  
 و دیگر پندها نیز همراه او سعادت آستان بوس در یافتند - سید

بلند اختصار نظام بخش صوبه دکن باشد، بخدمت ایشان بفرستیم  
 و الا بهر یک از عمده های آن دولت ابد اتصال که پرداخت صوبه  
 مذکور برای زمین او مفوض باشد، برسانم - و هشت لک روپیه از  
 جمله سی و دو لک روپیه پیشکش که تا آخر سده هشت بالمقطع  
 برین نیازمند درگاه مقرر شده بود باقی مانده نیز با دو لک هون  
 سال متصل که سده نه جلوس مبارک باشد بدرگاه معالی بفرستیم -  
 و آنچه تفاوت قیمت جواهر و فیلان و اسپان و غیره اسواق قیمت  
 حضور اشرف نسبت بقیمت گذشته از پیشکش حال مشخص شود  
 این سرید مرور و بی تعهد می نماید که بلا عذر واصل خزانه عامه  
 سازد - و در سنوات آینده هم اگر جنسی در جمله زر پیشکش فرستاده  
 شود همین طریق مسلول باشد - و بعد ازین همیشه با ارایای  
 دولت عظمی از مهمیم قلب یک رنگ و موافق و با مخالفان که اسم  
 بی ستمانی پیش نیستند از ته دل دشمن و مخالف باشم تاراستی  
 و رسوخ این نیازمند در تعهدات مذکوره ظاهر و باهر گردد و در حضور  
 رفعت پناه فضایل و کمالات دستگاه مولانا عبد اللطیف بر قرآن  
 مجید دست گذاشته قسم یاد کردم که خلاف آنچه تعهد کرده ام  
 اومن هر نزد - و اگر خدا نخواستند باشد مصدر خلاف آن کردم  
 اویای دولت قاهره در انتزاع ملک من محقق خواهند بود - طریقه  
 عمده های دولت که صوبه دار دکن باشد آنکه چون هیچ شان بسبب  
 پیش قدمی این نیازمند در قبول اطاعت و بندگی درگاه جهان  
 پناه کمر بعد از من چیست بسته اند اگر ایدانا عداوت از  
 معاونت رایات عالیات از کوه اندیشی و نا عاقبت بدنی دست

قطب الملک در مدت اقامت از در آنجا بار داده بود و توان  
پیشکش گذرانید \*

### نقل انقیاد نامه قطب الملک

تجدید نامه سرید سوروشی نیکو شواله - مستان به فطری با اشد پناه -  
عبد الله قطب الملک آریکه - چون بنده کان اهل حضرت شافعی ظل  
سیدانی شایسته الرحمانی سلیمان مکانی صاحب قران ثانی ملک  
الله مذکره و سلطانیه - و افاضی علمای المذاهب برة و استساده - که هزاره  
گرامی فدای نام نامی و لقب سامی آن حضرت باد - از روی کرم  
فطری و رافت جلالی این بادیه سحر را بشرایط قیل و سلا بعد نعل  
و بطنا بعد بطن باین نیاز مدد درگاه بهمان بذاه سر خدمت فرمودند - این  
سرید سوروشی از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد می نماید - که همواره  
درین ملک خطبه چار بار با صفا را چنانچه اسم سامی هر یک از آن  
اکبر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین صریحا در آن مذکور شود  
میزین بنام نامی و لقب گرامی بنده کان اهل حضرت شافعی ظل  
سیدانی در جمع و اعیاد لا یقطع می خوانده باشند - و هرگز  
پیرامون روشی که سابقا خوانده اند نگردند - و پیوسته بر زر  
سرخ و سفید سکه مبارک که از درگاه عالم پناه کفیه فرستاده اند  
می زده باشند - و نیز قبول نمودم که از ابتدای سینه نه جلوس  
مقدس مبلغ دو لک هون را که هشت لک روپیه می شود از جمله  
چهار لک هون بابت نظام الملک سال بسال بی غرض و اهل بسرکار  
خامه شریفه و اهل سازم - بدین گونه که اگر پادشاهان و والا گوهر

گشت . و مبالغ گرامند از پیشکش دولت‌اندان دکن و سرزبانان  
گوندوانه با آنچه از دناین و اموال چهار نکره هیده کردار که درین یورش  
غزاة نصرت شعار گرفته بودند - همگی نزدیک دو کرور روپیه بود که  
قریب ششصد و هشتاد هزار تومان عراق و هشت کرور خانی رایج  
سواراء الفهر است - بخزانة عمارة رسید - و برای ثاقبه و تدبیرات  
صایده خدیو آباء دل و تردلات شیران آهن گسل مملکتی که در ایام  
آبادانی قریب یک کرور روپیه حاصل داشت با معادل رفیعه و  
سوائل رفیعه که تفصیل افتتاح آن وجد و جهشی که در آن بکارفته  
گذارده آمد علاوه ممالک محروسه گشت - طالب کلیم ایندیمعی را  
چه نیکو سرانیده \*

شاه با بختین کشور اقبال گرفت \* تیغ ز عذر سالک و سرومال گرفت  
چل قلعه بدکسال گرفتگی که یکیش \* شاهان نتوانند بچل سال گرفت  
لله الحمد که ولایت دکن که از زمان حضرت عرش آشیانی انارالله  
برهانه تا این عهد میمنت مهد که قریب باجاه سال سپری گشته  
همواره مورد عساکر گیتی پیدا بود - و همیش انجام نه یافته - بیدم  
نیت عالم آرا و همت کشور کشای شاهنشاهی کشایش یافت -  
و بفرغمی و شجستگی مطابق خواهش اولیای دولت قاهره تیسر  
پذیرفت \*

همیشه تا که ز تاثیر مهر و بارش ابر \* دهان غنچه گل را صبا بخنداند  
لب مرانش از خنده هیچ بسته مباد \* که خصم را بسز خنده اش بگریزند  
پوشیده نماند که اورنگ آرای اقبال پیش از جلوس مقدس دوبار  
بلین مملکت تشریف فرسوده بخنده و استیلا دنیا داران این سرزمین

تطاول بمملکت این نیازمند دراز کنند ایشان در دفع شر آنها از من  
و مملکت من مدد و معاون باشند - و اگر اوجوب آنکه این نیازمند  
طلب امداد و اعانت نماید و سواب دار دکن بتغافل بگذرانند و  
مالخازیه بعطف و تعهدی از این نیازمند مدد نمی بگیرند آن مدافع  
درین هشت لک روپیه پذیرفتن هر ساله سبزی باشد - این چند  
کلمه بر سپیدال شجرت نوشته شد - تحریر فی التاريخ شهر ذی الحجه  
الکرام هجری هزار و چهارم و پنجم \*

لله الحمد که مهم مملکت کثیر الفسدت دکن انجام پذیرفت -  
و بسیاری از فتنه پزوهان پذیرای اطاعت گشتند - و اخلاقی که از  
صوبه سواب و مدان منحرف گشته طریق خطا و فساد می پیروند  
بظلمت آباد نیستی شدند - نخست قطب الملک حاکم کلانده  
به نیروی طالع دولت متابعت و انقیاد دریافته مشغول عواطف  
بی کران شهنشاه ممالک سدان گردید - بعد از آن عادل خان حاکم  
بیجاپور که در آغاز کار باغواهی دیو پندار - و اضمال شجارت اندوزان تیره  
روزگار - عواقب امور بنظر در نیاورده باندیشهای فاسد و اراکهای  
کاسد از سعادت فرمان پذیری باز مانده سواد استیصال و اسباب  
زدال خود سرانجام میداد - تاب مقاومت دلاوران نبرد آئین  
نیاورده بمملکت مطاوعت در آمد - و مناشیر قضا تاثیر  
خاقان اقلیم کشا را پذیرفته مبلغ بیست لک روپیه از نفوذ  
و اجناس نفیسه که گزارش خواهد یافت بعنوان پیشکش  
روانه درگاه عرش اشتباه گردانید - از شگرفی اقبال خاقانی در  
الندک وقتی چنین فتوحات مشکله بولیای دولت قاهره روزی

بسته بودند و جز تبرک باعث گرفتن آن نبود بر گزیدند - حضرت  
 جنت مکانی آنرا با یک تسبیح دیگر که در گردن مبارک خود می  
 انداختند و یک لک روپیه قیمت داشت مرخصت نمودند - و  
 روز جمعه سلخ شوال سال هزار و بیست و پنجم هجری مطابق  
 بیستم آبان ماه از اجمیر بدلفصوب مرخص ساختند - و بمهابت  
 خان پراخ رفت که سزای شاهراده پرویز نموده بچانهب (الماباد) که  
 در تپول او بود روانه سازد - و مقبره گذشت که حضرت جنت مکانی  
 بمادی و که مکان دلگشی است و هوای خوشی دارد خاصه در ایام  
 برسات تشریف فرمایند - و اعلی حضرت انجمنگی و مبارکی با  
 قلیلی از امرا که از رکب ظفر انتساب حضرت جنت مکانی به همراهی  
 سوکب اقبال نامزد گشته بودند از راه چیتور و مندسور عازم مقصد  
 گشتند - چون این سرزمین بسرحد رانا امرنگه متصل بود و  
 از خلوص عبودیت و روح عقیدت و حق گذاری عنایات و سپاس  
 هاری نوازشات اراده استلام عتبه فلك مرتبه نمود - از سهربانی و  
 قدرانی بجهت مزید عزت و اعتبار او که دستگرفته اعلی حضرت  
 بود رای رایان را دستوری دادند - که بشخصت سراسر سعادت بیاورد  
 رانا برفاقت رای رایان در مقام انقوله که بیرون کوهستان است  
 بموکب منصور پیوست - و دولت کورنش یافت - و پس از تقدیم  
 مراسم بندگی لختی جواهر و مرصع آلات و امپان و فیلان بطریق  
 پیشکش گذرانیده - از پایه شناسی او را بعنایت خلعت فاخر و خنجر  
 مرصع با پهلنگاره و شمشیر مرصع و در اسب از طویله خاصه یکی  
 عراقی دیگری راهوار با زمین طلا و مطلا و فیل از جاقه خاصه با یراق

شورش آندین را از خود کنی غفلت بر آورده رهگیری انعامت و  
از قیدان گرفتاریان بودند - و متذکره بودند و فداک پیشانداز مالش  
بمسز دالاه بر بقیه تبتانست در آورده پیشکش می ساختند گرفت - شرح  
نهیست اولی آنکه چون از ای رشتی و کار نشانی شاهزاده پرویز  
که با عبد الرحیم خاننشان و خان عالم و خانجهان و سمانخان و  
شاه نواز خان و عبد الله خان بهادر بل تسمی اسراجم دکن معین گشته  
بود - و مدتی دراز در اینجا اقامت داشت کار انتر شد - و دنیا داران دکن  
بهم متفق گشته بپیبرگی ولایت بالاگهانت راجتی قلع احمد نگر  
متصرف گشتند - و چاره کار منحصر در تبت این بزرگ کرده  
پرویزگار شد - الحرم حضرت جنت مکانی اطل حضرت را که فتح رانا  
فموده آمده بودند بهنایت شاه متخاصمه و چارقب سرخ که در گریبان  
و سر آسین و دامانش بالائی آبدار مطرز بود و خلیج سرخ بایه و کتاره  
و شمشیر سرخ و دوا سپ خاصه یکی عراقی با زین سرخ و دیگری با  
زین طلا و فیل خاصه بایراق زفره و ساده فیل بر نواخته و انصاف  
شاهی که درین دردمان عرش مکان تا امروز بشاهزادها سرودست  
نشده اختصاص بخشیده بر منصب آنحضرت که پانزده هزارمی ذات و  
هشت هزار سوار دوا سپه سه اسبه بود پنجاه هزارمی ذات و دوهزار سوار دو  
اسبه سه اسبه افزونند که مجموع منصب بیست هزارمی ذات و ده  
هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و خوانی چند مشحون بلایی و دیگر  
جواهر از مایوس خاصه نزد آنحضرت آورده فرمودند - که آنچه خوش  
آید بردارند - پادشاه والا گهر تسبیح مرواریدی که لعل و زمره نیز  
دران منظوم بود و حضرت عرش آشنایی مکرر بر سر تاجور خویش



پادشاهان که تا حال نشان هیچ شاهزاده را استقبال نه نموده بودند -  
 چون بختش رویه بیداری داشت پس از آنکه بیرون و صول علامتی  
 و رای رایان بختی بلیچاپور مقدم اینان گرامی داشته تا ار که پیره  
 که پنج گروهی بلیچاپور است با استقبال نشان عاطفت که سجل اسان  
 و سرز جان او بود شتافت - و مقرر ساخت که آنچه از ملک  
 پادشاهی بتصرف در آورده با اقلید احمد نگر و مقالید سایر  
 قلاع تسلیم نماید - و پیشکشی شایسته از خود و دیگر دنیا داران  
 دکن سرانجام داده بدایه سربر سلطنت فرستاد - و شاه راه  
 مطاوعت مساوگ داشته دقیقه از ذایق بندگی و خدمتگداری  
 فرو نگذارد - و همواره مراتب اخلاص دولتخواهی را پاس دارد -  
 و بر طبق تعهد پانزده لک روپیه شش لک روپیه نقد و نه لک  
 روپیه جواهر نمیده و مرصع آلات زرینه و پنجاه اسب عربی  
 و عراقی نژاد و پنجاه فیل کوه نهاک برسم پیشکش محسوب  
 اینان ارسال داشت - و کلید احمد نگر و غیره حواله نمود - و قطب  
 الملک نیز هم پذیره و دیگر اداب بتقدیم رسانید - و پیشکشی  
 از نوادر جواهر و مرصع آلات گران ارز و فیلان نامی و اسپان عربی  
 و عراقی که قیمت مجموع آن هم پانزده لک روپیه بود سامان نموده  
 با فرستاده های آستان والا روانه ساخت - و مهمی چنان دشوار  
 بطریقی چندین آسان در عرض هفت ماه از روز رسیدن به برهانپور  
 انجام پذیرفت - خافان کشورستان پس از معادلت دولتخواهان  
 از نزد عادل خان و قطب الملک خاندیش و برار و احمد نگر  
 را بخانخانان صاحب صوبه حواله فرموده شاه نواز خان خلیف

نقره و ماده فیدل سرافرازی ساخته رخصت انصاف دادند و  
 چکمت سنگه پسر کلان نشستی به سرش را بانداز سوار در رکاب نصرت  
 نصاب گرفتند - و از همین نوایی علامی افشاندن و رای را  
 با وکلای مادل خان نزد او و مدیریکی مخاطب بدعتد خان و رای  
 جادونداس را پیش فطرب الهیات برسم سفارت فرستادند - و نشان های  
 والا مستبدیل بر ترغیم و ترغیب نگارش یافت - که اگر وایتی که در زمان  
 حضرت عرش آشیانی و نشستن سال جلوس حضرت شات مکتبی  
 باو لای دولت متعلق بود باز گذارند - و سر بر خط فرمان پذیر  
 نهند و من بعد از جاد اطاعت و انقیاد انصاف بوزند - و پیشکشی  
 از جواهر و سرخ آلت و زیلان بگذرانند - از مصلحت افواج قاهره آس  
 خواهند بود - والا آماد هلاک باشند - و بنفس مقدس شکار کدان  
 قطع مسامت میدهند - چون از آب نیوده عبور واقع شد خانانان  
 و خانجهان و مهابت خان و شاه نواز خان و عبد الله خان بهادر  
 و راجه سورج سنگ و راجه بهار سنگه خلف راجه مانسنگه و داراب  
 خان و راجه نرسنگه دیو بدیده و دیگر امرا و منصبداران کوهی  
 آن صوبه برسم پذیرفته شتافته سعادت مازمت اندوختند \*

روز دو شنبه پنجم شهر ربیع الثانی سال هزار و بیست و ششم  
 هجری مطابق بیست و سیوم اسفندار شهر برهانبور بقدرم ظفر  
 لزوم رونق خلد برین یافت - در همین تاریخ حضرت جنت مکتبی  
 بشادی آباد ماند و نزول اجال فرمودند - از اینجا که باس این  
 شایسته اورنگ ظل الهی آرام از دلهای گجگرایان برگرفته بود  
 و هراس این قهرمان الهی خاطرهای نخوت میدان در گرفته -

شهر بطریق نذر و هزار دیگر بر سبیل تصدق گذرانیدند - و درین  
 روز فیل مرزاک را که بهترین انیال عادل خان بود و مشارالیه  
 آنرا بعنوان پیشکش باعلیحضرت فرستاده بود، بایراق طلا و ماده فیل  
 و دو فیل بچه و بلورین هندو قیچہ پر از جواهر و مروج آلات نفیسه که  
 از انجمله لعلی بود قریب به هزاره تانگ وزن که باین گلانی لعالی  
 در سرکار پادشاهی نبود چندانچہ حضرت جنت مکانی فرمودند که  
 تا امروز لعالی زیاده از درازده تانگ بنظر در نیامده و رای رایان  
 دو لک روپیہ نقد که عادل خان با داده بود از بیتاپور بکوده فرستاد  
 آنرا بمبلغ مزبور خریده در وقت ملازمت باعلیحضرت پیشکش نمود -  
 و نیام نادر تمام عیاری بوژن هفت تانگ و قیمت پنجاله هزار روپیہ  
 که بآن وزن و قیمت نیلمی در سرکار پادشاهی نبود - و یک قطعه  
 الماس نفیس و یک دانه مروارید سلطان نفیس و یک زمرود نو  
 نادر بنظر انور در آوردند - حضرت جنت مکانی خدیو نشاتین را  
 بخطاب والای شاه جهان نوازش نموده بر منصب این جهان اقبال  
 که بیست هزارمی ذات و ده هزار سوار و ده اسبده اسبده بود ده هزارمی  
 ذات و ده هزار سوار و ده اسبده اسبده افزودند - که مجموع منصبها  
 سی هزارمی ذات و بیست هزار سوار و ده اسبده اسبده باشد - و خلعت  
 خاصه با چار قب که دور گردیان و سر آستین و دور دامان آن مروارید  
 قیمتی داشت و خنجر مروج با پهلوانه و شمشیر مروج با مروج  
 پرده که در فتح احمد نگر بدست افتاده بود و حضرت عرش آشیانی  
 بحضرت جنت مکانی مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیہ  
 قیمت داشت و لعالی که عالیجناب خلد ایاب حضرت مریم

اورا با دوازده هزار سوار لشکر داری مهال مشهوره تعیین نمودند .  
 و نگهبانی هر یکی از پرگنه پسر که ده کرور دام جمع داشت و چندان  
 پرگنه گان در ولایت دکن نیست با قلمه آن و قلمه احد نگر  
 و دیگر قلاع و تنجانات بپهدای یکی از امرای جاویدت دار مقرر  
 ساختند - و سوائی دوازده هزار سوار که با شاه نواز خان تعیین  
 فرمودند هزده هزار سوار دیگر که مجموع سی هزار سوار باشد  
 و هفت هزار پیاده تفنگچی بکوسک خانشانان معین گردانیدند -  
 و چون حاضر نظام ناظر از نظم و نسق آن دیار فراغ یافت ریاست  
 اقبال بهروجب ماند و نهضت نمود - و راجه بهیم که باجوقی بتادیب  
 سرزبانان گوندوانه از برهانپور سرخس گشته بود مراجعت نموده  
 در اثناء راه بموسکب اقبال پیوست - و در آن روپیه نقد و شصت  
 فیل از زمیندار چاندا و یک اکا روپیه و سی فیل از زمیندار  
 جابذا آورد - و بیدرم بیگ مدیر بخشی که با فوجی به تانجیه بهریشی  
 زمیندار بکانه هستوری یافته بود درین وقت اورا با ایدیای که داشت  
 به پیشگاه حضور رسانید - و چون پس از طی مراحل حوالی ماند و  
 مخیم سادات اقبال گشت - سپهرین پور عظمت بادشاهزاده محمد  
 دارا شکوه که سعادت پذیر عظمت جدا بودند استقامت آنحضرت  
 با جمیع امرای ذی شان بامتقبال شتافته احرار سعادت ملازمت  
 نمودند - و بعد از یازده ماه و یازده روز یازدهم شوال این سال موافق  
 هشتم مهر ماه بساعت مختار اعلی حضرت ملازمت والد ماجد  
 نمودند - حضرت جدت مگانی بی اختیار از جا برخاسته و قدمی  
 چند پیش گذاشته در آغوش عاطفت کشیدند - اعلی حضرت هزار





که بتازگی مصدر فتح قلعه کانگرا شده بود بخلافت و اسب و فیل  
 و حسب الالتماس اعلى حضرت بخطاب راجه بکرمجايت - راجه  
 بهيم و افضلخان و چندی ديگر بخلافت و اسب - و برخی بخلافت  
 آنها نوازش يافتند - و مقرر گشت که پس از انجام سهم و حصول  
 فيروزي سواى چهل کرور دام سابق که سي و هشت کرور طلب  
 منصب سي هزارى ذات و بيست هزار سوار دو اسبه سه اسبه بود  
 و دو کرور انعام ده کرور دام ديگر از شمال کن بخاوي ناصح تن  
 گردد - که مجموع پنجاه کرور دام بوده باشد - و عبد الله خان بهادر  
 و خواجه ابوالحسن و لشکر خان و سردار خان و سيد نظام خواست  
 ميران جهان صدر و معتد خان بخشي و واقعه نويمن لشکر منصور  
 و جمعی ديگر از بندها و گروهی انبوه از برق اندازان سوار و پياده  
 ناتوانخانه در خدمت خديو اقبال معين گشتند - و پنجاه اکبر پياده  
 از خزانه همراه ساختند - و چون طيبت مقدس از سعادت ابدی  
 و هدايت سرمدی سرشته اند و ذات اقدس بحسان و مکارم مخمر  
 گشته خديو نشاتين که از شرب باده که باعث آن رضا جوئی  
 حضرت جنت مکانی بود متذفر و متانفي بودند هرگز بی باعثی  
 و ضرورتی مرتکب نمي گشتند - و در ايام جشن بتکليف حضرت  
 جنت مکانی ارتکاب مينمودند - همواره همت آسمان پيوند برای  
 ترک آن جویایي سبب بود - درينوقت که متوجه تسخير ممالک  
 کن ميشدند انتهاز فرست نموده بعرض حضرت جنت مکانی  
 رسانيدند - که معويت مهم کن بر حضرت واضح است اين مرتبه  
 مهمان سابق نيست بل بهراتب از ان دشوار تر است -

آن حضرت خواهیم ساخت - حضرت چنانچه مکانی در اندامی  
 تماشایی نزدگاه کشمیر عرضه داشت ، طالع زوده و بخشنده اقبال  
 داده فرمودند که از جوهر فانی و داری جادایی و فطرت بلند و هدایت  
 اسمان پابند فرزند سوادتیند چنان متوقع است که بانیین بعد  
 اسجد نریخته رستخیزی جهانی و وسیله زندگانی عالمی گردن - و ملک  
 از دست رفته بتصرف در آرد - و جزای کردار نگویند که حکام دکن  
 در کنار روزگار شان نهد - خاقان عدو بند کشور کشا به شگفته روئی  
 و کشاده پیشانی پند برای حکم مملکت گشته بموقف عرض رسانیدند  
 که سعادت این فرزند این که مصدر خدمتی گردن که بکارهای حضرت  
 عرش آشیانی مشابه باشد - و موجب خوشنودی و رضامندی حضرت  
 و مقرر شد که پس از معاونت بدار السلطنة لاهور عازم مطالب گردند -  
 چه اکثر مالزمان اعلی حضرت برای رایان مشغول تسخیر حصار  
 کانگه بودند - و چون در اوایل دی ماه این سال روزی که رایات  
 جهانکشا از کشمیر مراجعت نموده بدار السلطنة لاهور نزول اجلال  
 فرموده رای رایان بعد از کشایش این حصار و رایات مالزمت دریافت  
 رخصت اعلی حضرت را بصوب دکن موجب توقیف نهاد - حضرت  
 جنت مکانی غره شهر صغر سده هزار و سی هجری مطابق چهارم دی  
 ماه خلعت خاصه با چار قب مرصع که دور گریبان و سر آستین  
 و دور دامان به لالی آبدار زینت یافته بود و خنجر مرصع و شمشیر  
 مرصع و دو اسب سر آمد اسبان خاصه یکی عربی با زین مرصع و دیگری  
 عراقی با زین طلا و فیل خاصه فتح جنگ نام با پیراق نقره و صافه فیل  
 عذایت نموده از دار السلطنة لاهور رخصت فرمودند - و رای رایان



از آب نریده گذشته و اطراف قلعه سوخته دست نهب و غارت دراز  
 ساخته است - پادشاه دور بدین خواجه ابوالحسن را برسم سلطانی  
 با چهار هزار سوار از بندهای پادشاهی و بیستم بیست و شش  
 خود را که هر اولی خواجه بدو موقوف بود با هزار سوار از ملازمان سرکار  
 خود دستوری دادند - و حکم شد که محمد تقی که با هزار سوار در  
 قلعه است پس از رسیدن خواجه بماندو بار پیوسته باتفاق غنیم را  
 مالش دهند - داوران رزم جو بدیامن اقبال عدو مال مقاهیر را  
 مکرر شکست داده از آب نریده گذرانیدند - چنانچه غنیم را محال  
 آن زمان که مابین نریده و برهانپور توقف تواند نمود - و فرار  
 نموده بلشکر گلان خود که در نواحی برهانپور بود پیوست - و سران  
 فوج منصور بر کنار آب مزبور دایره نموده حقیقت معروف  
 داشتند - بر این شد که تاوصول موکب جهانکشا همانجا اقامت  
 گزینند - و اعلام ظفر انجام کوچ بر کوچ برة نورانی در آمد \*

و بیست و هفتم ربیع الآخر سال هزار و سیم که روز نوروز بود  
 شادی آباد ماند و ورود ظفر آمد زینت تازه یافت - با آنکه همگی  
 امرای تعینات بموکب اقبال نرسیده بودند و در رکب سعادت  
 چندان جمعیتی نبود و عرایض خانخانان و دیگر دولخواهان ظاهر  
 بدین متواتر رسید که غنیم عاقبت و غنیم باسظهار کثرت باد نخوت  
 در سر بی مغزها داده جبره و خیره گشته است - اگر تا الحق شدن  
 امرا بمعسکر اقبال در ماندو اقامت فرمایند بصواب اقرب است  
 و اکثر دولت اندوزان حضور نیز درین رای موافقت داشتند - اما  
 شهنسوار مضمار فیروزی که مطمح نظر حق بدینش تائید چون

مخوابش آید که چنانچه حضرت کیانی - افاضی فراموش مکانی  
 هنگام توبه سوار بر رافا سانکا که با لشکر کربان با آن پادشاه دیدار  
 معمر که آری بیدار شده بود از توبه معمر توبه نمودند - و بدین  
 نیت حق گرامی امداد آسمانی رسید - و فتح و فیروزگی نصیب گردید  
 این مرید نیز در اذهای سال سال که انجام قرن اول عمر است  
 و سی سال قمری تمام میشود از ارتکاب باز آید تا بدرکت آن بر  
 اعدا ظفر یابد و پیش قباله و راعی نعمت سرخ روئی - اصل نماید  
 درین باب از حضرت التماس اجازت دارد - آنحضرت تلقی  
 بقبول نموده و تیسین فرموده برگذارند که حق سبحانه و تعالی  
 گرامی فرزندان را درین نیت راضی دارد - و توفیق کرامت کند -  
 خدیو خدا شناس در بیست و شش کیهانی چنانکه روزی که جشن وزن  
 قمری انجام سال سیم و آغاز سال سی و یکم از عمر ابد طراز بر  
 کنار آب چنبل منعقد شده بود شرابها را در آب مزبور ریختند -  
 و اسباب بزم باده از ساغر و صراحی و دیگر ظروف سر صبح و اوانی  
 طلا شکسته بفقرا و اهل استحقاق قسمت نمودند - زهی توفیق و  
 خهی سعادت که با فروزی اسباب میش و کامرانی و فراوانی هوان  
 تنعم و شادمانی از کمال شناسائی در عین برنائی و هنگام استیلا  
 شهوات و استیغای لذات

نفس خود کام رام گردانند

چون حوالی اجین مضرب خیام فیروزی شد از عرضه داشت محمد  
 تقی فوجدار مالوه که حراست حصار ماند و نیز بعدها او بود بمسامع  
 عیبه رسید که منصور خان فرنگی با قریب هشت هزار سوار دکنی

سیده کلیم با وجود وصول لوای ظفر انکما از حوالی شهر برنخاسته  
 و در آنچه پاپور که پنج گروهی برهانپور است رحل اقامت انداخت  
 شد و اقبال از خاننشانان و عبد الله خان و داراب خان پور خاننشانان  
 و خواجه ابو الحسن گذشت شواستند - خاننشانان که از زمان حضرت  
 عمرش آشیانی تا امروز خاننشانان و سپهسالار و اتالیق حضرت  
 جنت مکانی بود - معروض داشت - که ازین رهگذر که مخالف  
 قوت و استیلائی تمام دارد - و تا ایام بارش دو ماه بدش نمانده .  
 و درین مدت نیز بسبب شدت حرارت تردد دشوار است - اگر  
 لشکر منصور افواج مقاهیر را از آب عادل آباد که هفت گروهی  
 برهانپور است و بدریای بورنه زبان زد روزگار - گذرانده همانجا  
 توقف نماید - بعد از سپری شدن برشکال بتوفیق ایزد متعال  
 بدلاگاهانش برآمده بتسخیر آن ملک پرداخته خواهد شد - عبد الله  
 خان بهادر و داراب خان و خواجه ابو الحسن تصویب این رای  
 نمودند - و معروض داشتند که جانشینی سپهسالار محض صوابست  
 و عین صالح - بر زبان غیرت دیریم خداوند که کند همت بر آسمان  
 می اندازد رفت - که آنچه بندها را بمقتضای دولتخواهی در خور  
 دلائش بخاطر رسید بموقف عرض رسانیدند - احوال هرچه رای  
 در بدین ما تقاضا کند انشاء الله بفعل خواهد آمد - و چون اقطاع  
 تعیناتیان صوبه دکن در تصرف غنیم بود و ازین رهگذر پریشانی  
 تمام بحال آنها راه یافته حکم شد که طلب آنها نقد حساب نموده  
 معروض دارند - و متصدیان خزانه وجه طلب بموجب سپاه در حضور  
 اقدسین بن کنند - و بذات معکس از مشکوی اقبال برآمده تا ربع

آسمانی است - قلعت موافق و کثرت مسکنات را در این نذرانه پس  
از توقف چند روزه که بجهت سلامت امیده و ترزبات افواج در ماندن  
واقع شد شب دوشنبه دوازدهم ذی الحجه الاولی مطابق شانزدهم  
فروردین بهوب برهانپور بخت فرمودند - و روز شرف بر ساهل  
آب نریده دایره شد - در همین روز عبد الله خان بهادر با ده هزار  
سوار از خود و همراهان از کاشی که در تیرول او بود رسیده شرف  
ملازمت اندوخت - و درین منزل ترتیب افواج و نظام سواری بدین  
نقطه مقرر گردید - فوج قول بذات اقدس زیجا و آرایش پذیرد -  
فوج هر اول بهر ازین عبد الله خان بهادر اقتضای یابد - برانغار  
بشواجه ابوالحسن مستظهر گردد - جو انغار برانجه بکرمه اچیت قوت  
گیرد - تا عبور سوکسب گیندی نور از آب نریده خانانان از بیم  
غذیم برسم پذیرد نکرانست شدافت - و چون نوزدهم جمادی الاولی  
مطابق بیست و سیوم فروردین حوالی برهانپور رسیدیم سرادق عظمت  
شد خانانان باندیشه آنکه بهادرا غذیم عرصه را خالی یافته از طرفی  
بشهر برهانپور در آید کومکیان را در اینجا گذاشته تنها آمده احرار  
سعادت ملازمت نمود - و در ساعت بجهت محافظت شهر رخصت  
انصراف یافت \*

روز پنجشنبه بیست و دوم جمادی الاولی مطابق بیست و  
ششم فروردین شهر برهانپور بقدم میمنت لزوم آسمانی پایه  
گشت - و تمامی بندها دولت ملازمت دریافته - و خانانان و  
کومکیان و سکنه - شهر که دل از جان برداشته بودند و از ناموس  
مایوس گشته حیات تازه و نشاط بی اندازه اندوختند - و چون غذیم

فرهست جنگ قزاقانه که اهل این دیار برگزیده نامند نداده و  
 بهیشت اجتماعی جلو ریز رسیده و بضرع تیغ و سنان پیراه فرار  
 انداخته بتکامشی پوز دارند - و در اثنای تعاقب بقتل و سر دمار از  
 روزگارش برآزند - و چون عذیر که صاحب مدار و اختیار بود در حقیقت  
 نظام الملک او - و یا نظام الملک جز نامی نه - چه همواره او را در  
 قید نگاه میداشت - گاهی در مجلس می آورد و خود دست بسته  
 پیش او می ایستاد - و دیگران نصفی در یحیی و نیمی در یسار  
 می ایستادند - نه او را یاری نگاه بجانب کسی .. و نه ایشان را  
 مجال نظر بسوی او تا بحرف و حکایت چه رسد - پنجاه هزار هزار  
 سردار می یاقوت خان حبشی همه سالار خویش که باصطلاح دکنیان  
 بیانی خوانند معین ساخته بود - همین که سران افواج بحر امواج  
 از آب برهانپور که به پندی موسوم است گذشته - و مطابق ارشاد  
 اقدس بآئین شایسته افواج بر آراسته - یکا کروه نور میدادند -  
 بچیرگی و خیرگی مغرور بفرزونی و کثرت نمودار شده هندامه آویز  
 و ستیز قزاقانه که شیوه دکنیان است گرم گردانید - و آتش پیکار  
 زیانه بر کشید - هوا از بانهای غنیم کره نار گشت - و زمین از هم  
 ستوران در تزلزل بسان سیماب - دلاوران عرصه هیبت و شیران  
 پیشه وفا بطریقی که از پیشگاه پادشاه حقیقت آگاه دور بین صواب  
 گزین هدایت رفته بود سر پنجه جلالت کشاده - و تیغ خون آشام از  
 نیام کشیده - برق دار صاعقه کردار جلو انداختند - و بمملای کوه  
 شکن غنیم را بر داشتند - مخالف از نهیب سطوت بهادران و بیم  
 صولت دلیران رومی حمیت از معرکه کارزار بر تافت - و نیل

شب به طای زرسی پرتاختند - در عرض سه روز سیاه پنج سیاهی که روییده  
 که صد هزار تومان مراقب و صد و بیست است که خانین و اورا انهر باشد  
 به بندهائی که از بی جاکیری در کمال عسرت و مشورت میگذرانیدند  
 عذابت فرموده و همان باشند - در این ارام سه گانه جز آن قدر  
 وقت که بادهای صراوات و تدارک نعمت خاصه وفا کند اوقات بکار  
 دیگر مسمای زر پاشی صرف نمیشد - و سی هزار سوار مکمل که از  
 جملة آن هفت هزار سوار گزیده خوش اسب و تمام یراق از سرکار  
 اعلی حضرت بود و باقی لشکر پادشاهی توپک ساخته پنج فوج  
 هر فوجی شش هزار سوار خوشخوار خنجر گذار بسر گردگی پنج  
 سردار - داراب خان - عبد الله خان بهادر - خواجه ابوالحسن -  
 راجه بکر صاحبیت - راجه بهیم - قرار دادند - و خانفانان را در  
 خدمت نگاهداشتند - تا کار شکنی و تنویر و تلبیس قوائد کرد - و  
 چون برای سرداری کل لشکر یکی ناکزیر است تا هنگامی بندهای  
 عمده نزد او فراهم آمده صلاح کار برگزینند - و در مصاحبت و کنکاش  
 همدستان شوند با شلیقی کل بظاهر بر داراب خان مقرر شد -  
 و در حقیقت بر راجه بکر صاحبیت - چه مدار کار بود - و  
 خزانه با او -

و شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی مطابق بیست  
 و نهم فروردین بعد از انقضای سه روز از روز دخول جمیع اسرا و اعیان  
 و سایر بندها را بقدر مرتبه خلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع  
 و احسب و فیل بر نواخته دستوری دادند - و در جریده ساختن  
 این انواع اهتمام تمام بکار بردند - و ارشاد فرمودند که غنیمت







اظهر اقدس در آمد از پیشگاه حضور حکیم عبد الله گیلانی نزد  
 عادلخان و قاضی عبد العزیز نزد قطب الملک و کهنداس برادر  
 راجه بکرماجیت پیش نظام الملک برای آوردن پیشکش رسیدن  
 گشتند - و چون پنجاه لک روپیه بتفصیلی که گذارش یافت مستحسب  
 فرستاده های درگاه با وکلای ایمان بآستان قدس رسید - بادشاه  
 گیتی ستان عرضه داشت مبارکباد این فتح عظیم مستحسب سید  
 عبد الله ولد سید قاسم بن سید محمود خان باره که بعد از فوت  
 عمش سید علی اسفر خطاب به سیف خان بن سید محمود خان  
 بالتماس اعلی حضرت جهانگیری از پیشگاه عنایت حضرت جنت  
 مکانی بخطاب سیف خان سرافرازی یافته بود بخدمت حضرت  
 جنت مکانی فرستادند - از آنرو که اختیار معاملات سلطنت بآن  
 حضرت نموده بود - و شیون دولت مختل گشته - و متکفلان مهمات  
 برهنه منوی شقاوت از اخلاص اعلی حضرت که سرمایه سعادت  
 دینی و دنیوی و پیرایه برکت صوری و معنوی است - بی بهره  
 بودند - آنچه در برابر این کار شگرف که بتائید فوالجبال و اقبال  
 عدو مالی و تدبیرات صایحه و ادکار ثاقبه و ترددات نمایان خدیو  
 ممالک ستان - و ضرب سیوف و طعن رماح خافان جهان - تیهیر  
 پذیرفته - حیرت افزای دیده دران آزمون کار - و ناسخ کارنامه های  
 رستم و اسفندیار است - و امروز شهنشاه دران با کمال قدرت و  
 دستگاه - و فزونی مکنات و جاه - و ظهور فتوحات بزرگ و تسخیرات  
 سترگ - بآن مباحثات میفرمایند - از احسان و تحسین و ستایش و  
 آفرین متوقع بود جلوه ظهور نیافت \*

نمایمن و از آنجا که بدست لک روپیه عازان و هزاره لک روپیه  
 قطب الملک و دوازده لک روپیه نظام الملک بطریق پیشکش  
 ارسال دارند - و محال مشترکه که در تصرف نظام الملک است  
 و همیشه چارده کور دام باغ فیدای ساطت متعلق باشد شرحش  
 آنکه در عهد دولت مهید حضرت عرش آشیانی تختی بر کدات بالکل  
 داخل ممالک محرومه نشده بود برخی ازان در تصرف اولیای  
 دولت آسمان صوات بود و چاره بدست نظام الملک و از آنرو که  
 بار اول در حینیکه دنیا ازان دکن باهم متفق گشته ولایت بالاکها  
 و قلعه احمد نگر متصرف گشته بودند - و خود بر اورنگ و دیلم  
 بدکن رسیده و ازینان انتزاع مملکت نموده سی لک روپیه پیشکش  
 گرفته بودند - قرار چنین یافته بود - که آنچه در زمان حضرت عرش  
 آشیانی مفتوح گشته بود به بندهای پادشاهی تعلق پذیرد - شرکت  
 درین محال باقی مانده بود - درینولا حکم فرمودند که محال مشترک  
 بالکل داخل ممالک محرومه باشد - و چون بنور حکم اقدس  
 شرف اندوز گردید - از آنجا که دل از حیثات برگرفته بود و دست  
 از نجات شسته بقبول و اذعان آن منت بر خویش نهاده معروض  
 داشت - که محال مشترکه با اولیای دولت می سپارم و دوازده لک  
 روپیه حصه نظام الملک بلا توقف میرسانم - قطب الملک نیز از  
 گفته من بیرون نیست - اگر عادل خان در نیاید و سرتابی نماید  
 فوجی بسرکردگی راجه بکرماجیت دستوری یابد - که این غلام همراه  
 بوده ولایت اورا پی سپر مواکب خواهد گردانید - و زیاده بر آنچه  
 حکم میشود از او خواهد گرفت - بعد ازان که این معنی بموقف عرش

ام را کم و زیاد می و رسیدنی و رفتاری چهار بن ابدال عاداتشان  
 بود به حد معروف است و شان بسیار از خود نیز پندش هواکس  
 روپنده از رسم و آهرو عذر آن گذرانند و از حدی و وایل که عادل  
 خان باو داده یکی که نه دگونی منظر و بدست آمد، اما مصطفی بود  
 و رفتند برای رسانده داخل ابدال حاکم کردند و وایل دیگر باو  
 عادت شد و حکم معروف است که والدین باچاپور در عاداتشان مسلم  
 دانسته چهار برنده را که بسیار نظام الکس معافی بود و ولعه  
 دار بخرمن زر آنرا به عاداتشان داده با اواحق بار را گذارند و والدین  
 کوکن که بر ساحل دریای نور طولای واقع شده و به حدی باو  
 و آمده به بی نظام معافی داشت - ناندیانی طام که به حدی بر نادر  
 جدول و فلاح میداد است بار دار و معروف است و در چون عاداتشان  
 مدلان - اهی خود را روانه درگاه والا ساخته معروف است دانسته بود که  
 وایل خوب کرد من دانده - از روی عاطف کل سودها نام بدل  
 از حاکم حاکم با برای بهره و حل محمل زراعت و ماده و هزینه  
 تهر پارچه کجراتی از محمل زر دلب و عذر آن با لوح زرین که  
 عهد نامه والا از مناسبت علامی افضل خان بران سر رسم بود همراه  
 محمد فرمان مسرت اصطبل فرستادند \*

### سوان عهد نامه

انال و سوک بنده - عدالت و نصیب دستگاه - زنده ارباب  
 دول - عهده اصحاب مال - خلاصه سریدان - عاداتشان - بهر دور  
 عادات با دساتیر و مستظایر بوده اند - که چون در بدو



و سیوم شهر ذی الحجه سنه هزار و چهل و پنج هجری مطابق  
 نهم ماه خرداد سنه نهم جلوس مقدس »

ایالت ولایت دکن که شصت و چهار قلعه دارد پنجاب و سه در  
 جبال مرتفعه و یازده بر روی زمین - و مشتمل است بر چهار صوبه  
 یکی دولتآباد با احمدنگر و دیگر محال که آنرا صوبه دکن نامند  
 و حاکم نشین این ولایت که بنظام الملک تعلق داشت سابقا  
 احمدنگر بود بعد از آن دولتآباد گشت - دوم تلنگانه - و این در صوبه  
 بالاگهات واقع شده - سیوم خاندیس که حصار آن با سیر و شهر  
 برهانپور که چهار گروهی قلعه مذکور است شهرت دارد - چهارم  
 برار که ایچپور حاکم نشین آن است و حصن مشهور نواحی ایچپور  
 کابین است که بر فرق کوه اساس یافته و بمصانیت و رضانت از دیگر  
 حصون آن ملک امتیاز دارد - و صوبه سیوم بالکل و از برخی چهارم  
 پایان گهات آباد است - و جمع هر چهار درارب نام است که «وافق  
 دوازده ماه پنج کرور روپیه باشد پادشاهزاده کامتار پشت بیدار  
 محمد اوزنگ زیب بهادر مفوض گردید »

بیستم مفوض مطابق غره سردان آن نور حدیقه خلافت را بمرحمت  
 خلعت خاصه با چارقب و جمد هر مصرع با پهلوتاره و شمشیر مصرع  
 و صد اسب عراقی و صد توکی و مهابندر نام فیل خاصه با ماده فیل  
 و دو لک روپیه نقد سر پاند گردانیده از حوالی دولتآباد مرخص  
 ساختند - و اهتمام فتح قلاع ده گانه که از جمله چهل قلعه ملک بی نظام  
 مامور و دیگر فساد پیشگان متصرف بودند و انواع قاهره آنرا در محاصره  
 با سایر تپول داران هر چهار صوبه بهمرای آن اختر فلك معالی

آن عدالت پناه بیداری بخت اختیار بندگی و اطاعت نمود - و  
 سرافتمی که دلائل برین مراتب می نمود از حال شایسته - تقصیرات  
 گذشته آن عدالت پناه را عفو فرمودیم - و در مقام عدالت در آمده  
 تمامی ملکی که از عادل خان مرحوم بطریق ارش یافته بود برو  
 مسلم دادیم - و از روی سرید نوازی از ملک نظام الملک نیز محال  
 و نکو قلعهائی که در آن محال است و قلعه سوادپور و محال متعلقه  
 آن و قلعه پریزده و چارده سمل متعلق بدان قلعه و ولایت کون  
 با قلعهائی که در آن است و پریزده بهالکب و جیت کویا و چاکنه  
 را بآن عدالت مرتبت عدالت نمودیم - و استقرار شد که سایر ملک  
 نظام الملک بمملکت محروسه منظم باشد - اما این عذایات مشروط  
 است بآنکه نظام الملک و نظام الملکیده اصلا در میان نباشند - و آن  
 عدالت پناه متعرض محال که از سابق و حال درین سرحد ضمیمه  
 مملکت محروسه گشته نکرد - و از حدود خود که درین مرتبه قرار  
 یافته تجاوز نماید - و اگر بنده از درگاه والا از روی بی عدالتی فرار  
 نماید او را در ملک خود جای ندهد - خدا و رسول خدا را شاهد  
 این مراتب ساخته حکم می فرمائیم که مدام که آن عدالت پناه  
 و اولاد و احفاد او بشرط مذکوره عمل نمایند و خلاف آن نکنند -  
 انشاء الله تعالی از ما و از فرزندان نامدار برخوردار ما و از  
 امرای عالیقدر ما ضرری بمملکت آن عدالت پناه نخواهد رسید  
 و خلاف عهدهی که درین لوح طلا که در ثبات ثانی لوح محفوظ  
 است منقوش گشته بعمل نخواهد آمد - و این قول و قرار نمائیم  
 پس همیشه بکنند استوار خواهد بود - تعمیر و قی تاربخ بدست







خاصه و اسب از طویله خاصه با زمین مطلا سوارانرا گذاشته بسواران نه  
 در جاگیر او مقبره بود سرخس گردید - شاه نواز خان باغ انداخته  
 سوار به منصب چار هزاره ذات و ده هزار و پانصد سوار و حسن  
 پذیره یاقوت شان باضافه هزاره پانصد سوار به منصب سه هزاره و  
 هزار سوار - و تاجی باضافه هزاره ذات به منصب سه هزاره هزار  
 سوار نوازش یافتند - کلیان بهالا که رانا جنگست سنده او را بتم نیت  
 گذاری فتوحات تازه با پیشکش فرستاده بود - و اختی از حال  
 او در تضاعیف سوانح سال هفتم نوازش یافته - دولت بار اندوخته  
 پیشکش گذرانید - چون نهال چند جواهری که حسب الحکم برای  
 انتخاب و قیمت جواهر پیشکش همراة عبداللطیف بگذاشته رفته بود  
 در روز پذیره شدن قطب الملک فرمانده توان و تبرک خافان زمان  
 را نگین یاقوت نادر قیمتی در دست او دید و عبداللطیف از شنیده  
 روزی که پیشکش او از نظر انور گذشت عبد اللطیف و جواهری  
 مذکور حقیقت آن گرانمایه گوهر معروض داشتند - بهلاسی افضل  
 خان که همراة سرانضی ملتمساتش بعرض مقدس می رسانید حکم  
 شد که باو بنویسد تا آن انگشتری بفرستد - قطب الملک پیش از  
 وصول نوشته علامی انگشتری مذکور که یاقوتش بوزن درازده رتبی  
 است و کمال خوش رنگی و تمام عیاری دارد به پیشگاه حضور  
 فرستاد - و بواسطه علامی از نظر اشرف گذشت - و پسندیده  
 خاطر خورشید مآثر گردید - و پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافت -  
 و عوض پنجاه هزار روپیه که از قیمت پیشکش او کم آمده بود  
 محبوب گردید - شیخ محمد طاهر سفیر قطب الملک به نمایندگی خلعت

لاهور بعلوان پیشکش ارسال دانسته بود. بنابر اندیشه برادر آمد :  
 نور دهم بدینسانزاده اقبال سید مسعود دوازدهمین فیال از حلقه  
 خامه یا ماده فیدل زبانت داد - سید خان و ان قاسم خان بمکی  
 بخاست و اسب و تیرانه دارنی بدر عز امتیاز اندوخت :  
 بدست و سیرم عبد الله خان برادر فیروز جنگ بر رحمت  
 شامش و جمد مرصع ، پهلوانکزاره سر بر انداخته بصوبه بهار که  
 حکومت آن بندو مربوط بود دستوری یافت - سیدک الله ضرب اختیارات  
 و فوجدارنی چوپیره متخیر گذشت :  
 بدست و ششم کنار آب نوبده مضرب خیارم گردون اختشام گردید  
 صباح آن بفرخي و فیروزی ازین دریا نیز بر کشنی بهر فرمودند :  
 بدست و نهم درواخانه شادی آباد ماندو را بشر قدوم سعادت  
 لزوم رونق تازه بخشیدند :

### خجسته جشن قهری وزن

روز دوشنبه هفتم ربیع الثانی سنه هزار و چل و شش مرق  
 هفدهم شهریور جشن قهری وزن انتهای سال چل و ششم و ابتداء  
 سال چل و هفتم از زندگانی جاودانی سرور شاهمانی بلقاسی  
 والدانی رسانید - و آن مظهر الطاف سبحانی بطلا و دیگر اشیای  
 معهوده منجیده آمد - درین روز فرخنده بنواب فاک قیاب بادشاه  
 زاده جهانیان بیگم صاحب دو لک روپیه - و به مهین گوهر نجر  
 خلافت یک لک روپیه - و به ثمره شجره سلطنت محمد شاه شجاع  
 برادر هشتاد هزار روپیه - انعام فرمودند - رستم خان بهذابت خلعت

قرار داد که همیشه بهمین دستور در تمام آن ملک خطابه می خوانند  
باشند - و زر را بسکه مبادک ما مسکوک می نموده باشند - و پیشگشی  
که مقرر فرموده بودیم بدرگاه والا ارسال داشت - و قبول نمود که  
از جمله آنچه بنظام الملک میاداد هر سال دو لک هون که هشت  
لک روپیه باشد بمرکار خاصه شریفه رساند - بذابریین ما تقصیرات  
گذشته او را عفو فرمودیم - و ملکی که در تصرف آن عده ارباب  
دول است برر مقرر و مسلم داشتیم - خدا و رسول خدا را شاهد این  
مهراتب ساخته حکم می فرمائیم - که بدان که آن قطب فلک ایالت  
و اولاد و احفاد او بشروط مذکوره عمل نمایند و خلاف آن نکنند -  
ان شاء الله تعالی از ما و از فرزندان نامدار برخوردار ما و امرای  
عالیمقدار ما ضرری بملک آن مرید نخواهد رسید - و مخالفیهودی  
که درین لوح طلا که در ثبات ثانی لوح محفوظ است منقوش  
گشته بعمل نخواهد آمد - و این قرار نسل بعد نسل همچو ساد سکندر  
استوار خواهد بود - هفتم شهر ربیع الثانی سنه هزار و چل و شش  
هجری - مطابق هفدهم ماه شهریور سنه نه جلوس مقدس  
بسمت تحریر یافت \*

سواد عرضه داشت قطب الملک که در سپاس

گذاری عنایات مزبوره ارسال داشته بود

عرضه داشت مخلص صادق الاعتقاد - و مرید موروثی فدویست  
فهاد - عهد الله قطب الملک - تحفه دعائی که گرویدان ملاء اعلی  
را استقبال آن زید - و هدیه ثنائی که لمعات شارق آن بر عالم و

و اسب و انعام شوازه هزار روید - و مسجد، قنیه و منبر که همراه او  
آمده بودند بخت و اسب و شتر هزار روید - هزار انگشتار انداخته  
و خدمت انصراف یافتند - و از اینها در قطب الملك از رسوخ بندگی  
الدهاسر شیده نبیه و فیل درود بود - نه پندشاه سهر گستر شیده  
مقدس که بندش از لایزال بود و با آویزه سروارید گران بها  
و فیل از شانه خامه ظفر نشان نام با یراق نقره و حل و شمل  
زربفت و سازه فیل و دوشه قنبر پارچه نفیس و زرین لوحی که  
بندش عهد نامه نارس بود مستوب خواجه طاهر سرز بردار و شیخ  
محمد طاهر حاجب قطب الملك بنایست نموده فرستادند - و چون  
خواجه طاهر در برهانپور در گذشت حکم شد که خواجه محمد زاهد  
واد خواجه محمد رفیع که از غانزان درگاه است اشیای مذکوره  
بقطب الملك برساند :

### نقل عهد نامه

ایالت و شوکت پناه - عظمت و حشمت دستار - عهد ارباب  
دول - قدوة اصحاب ملل - زبدة مخاصان ارادت کیش - قطب الملك  
بمغایات بی غایات بادشاهانه مستظهر و مقتدر بوده بدانند - که چون  
درینولا آن قطب فلک ایالت پیاورمی بخت اختیار بندگی و اطاعت  
این درگاه آسمان جاه نموده خطبه را که مزین بنام نامی خلفای  
راشدین مهتدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و محلی بالقاب  
سامیه ما بود در ملک خود بر رؤس منابر بلند آوازه گردانید -  
و وجوه دراهم و دنانیر را بسکه مبارک ما آراسته و پیراسته ساخته

سر در دست نایبات از دست دینار و آیدال، و سواران و اسبان -  
 شایسته ای، سده و نظار، بارک که از برکت و در اول فائز، و در اول  
 آن عظیمه عظمی - و مدائن و رود مسعود آن موهبت کبری - حسن  
 فراق زمانی بر احسن و حال جاودانی تبدیل بافت - و نگارن مرمان  
 ملازمست مضمون نابض انور - بسعدات اقامی وافر اسرار - مبدل  
 شد - و مشرب سعادون و عزت و سدا، عده اسادات الانبیا خواجه  
 زاهد ارسال بافته بود

بساتنی که توال بدو کد تقویم

کالوخی المنزل من السماء - بمیدان ورون سراسر موهبت تارک مفاخر  
 و فرق مباحثات، این سرید موروثی را عرض مراد کرد لید - و عنایت  
 قبل ظفر نشان که بی نابغه تکلف و غایت تصانیف تا غایت مدای  
 باین حسن ابدام و خوشخوانی و باین اطاعت ترکبست و تناسب  
 اعضا و نگو منظری بنظر این مدای در سامعه است - و یحتمل  
 که تا حال واقع نشده باشد که باین مشابه فای از فداخانه والا بهیج  
 یکی از مردان ثابت الاراده عنایت شده باشد - مع بعضی تبرکات  
 ذات البرکات که در موهبت شاهای جنان - و رسک غایب جهان -  
 بود - فرق عزت را بارچ دولت رسانید - شکر نعم و سپاس آلاء  
 منحصر در اعتراف بجز و قصور میداند - چه اگر خواهد که اداء  
 شکر یک لطف از الطاف گوناگون و تفهیدات از حد و حصر بیرون  
 که در ضمن فرمان عالی شان عطاوت عفوای نسبت باین سرید  
 صادق الاعتقاد مندرج بود نماید - سالها از عهد آن نمیتواند  
 برآمد - و اگر در مقام سپاس یک عنایت از عنایات مذکوره فوق

[illegible]

این فدویست و فی الواقع فیل ناسی جز آن نداشت به موجب اشاره  
والا که در تضاعیف فرمان قدر توان مرقوم بخط قدوسی ضبط که بدام  
عهدۃ المملک خاندوران بهادر شرف مدور یافته بود و نقل آن بنظر  
این فدوی در آمد قبل از ورود این فرمان عالیشان روانه درگاه  
آسمانجاء شده است - یحتمل که داخل فیلخانه معنی شده باشد -  
با انکه اطاعت بفعل آمده - لیکن چون خالی فرستادن عرضه داشت  
مناسب نبود - و تحقیق که قابل فرستادن باشد نزد فدوی نمانده -  
حیرت داشت که چه کند - چنانچه سادات و وکالت پناه مومنی الیه  
بعرض خواهد رسانید - درین اثنا پیش بعضی تجار الماسی که  
بوزن الماس سابق بود و در آب و رنگ بران رخیان داشت - و  
صاحبش مدعی آن که الماس گناه است - بهم رسیده - اگرچه ظاهر  
است که الماس باین وزن هر چند که مفروش آب و رنگ باشد ایافت  
آن ندارد که تنها فرستاده شود اما بحکم - مالا یدرک کلاه لایترک  
کلاه - خریدار بر ارسال آن جسارت نمود - اطف کزیم و کرم عمیم عذر  
خواه حقارت آن خواهد شد - زیاده ترک ادب می نمایند - ظل  
ظایل سلطنت و خلافت و عظمت و فرمان روانی بر مفارق عالم  
و عالمیان پاینده باد -

چون بعرض مقدس رسید که در پیشه نواشی حصن ماندو  
شیر بسیار فراهم آمده بسکان آن مکان و ره نوردان اینها میبرهانند -  
و درون حصار در آمده آشام می ربایند - چنانچه سکنه ماندو  
بر گذاروند - که در اندک وقتی افزون از دویست کس گرفتار  
چنگال آن جان شکران خون خوار گشته اند - خاقان مهر گستر بدان

در آید - عمر نوح و استقامت زان بآن کفایت نکند - باینست \*

اگر سالها عذر اطلب تو بخوانم و بیرون نایم از سبده آن گناهی  
 همان به که آید باطاعت بخارم - بدم اطفاف از خود کند عذر خواهی  
 چون علامات طوع آن کرد ، در نشان از مشاوق باطاعت و احسان  
 سمیت ظهور یافت - شای العاده الاستیلا که الزمه ارادت و وظیفه  
 بندگی این مرید موروثی است - با تمام استقامت و خضوع اسد بهال  
 کرد بوظایف تعظیم و تکریم و مراسم ادب و تسلیم قیام نمود -  
 چنانچه شمه از آن شاید از عرفه داشت سیدان و عزت دستگاه  
 موسی الیه بر ایستادن پایه سر بر انداختن بخدمت ظهور رسیده باشد -  
 و امیدوارست که بعد از وصول منتظر الیه بسعادت استقام درگاه  
 خالق پناه حقیقت صادق ارادت - و خلوص عقیدت - و اقیان  
 احکام مطاعه - و پیروی اوامر ازم اطاعه - این فدوی صادق الراه  
 بمسامح جاه و جلال رسد - و بآن رسیده مجددا در ملک مریدان  
 خاص و فدویان قویم الاختصاص در آید - و بعضی اشارات ذات  
 البشارت و احکام مطاعه لازم الطاعه که در مشاوق آن منثور ابدال  
 شرف تحریر یافته بود بتقریر دایر سیدان و وکالت آیات مشار  
 الیه و عزت و فضیلت نصاب شیخ محمد طاهر که بیارزی بخت  
 سعادت آستان بوس آن درگاه آسمان جاه استسعاد یافته مشمول  
 مزاحم معاونت نموده بگوش جان و جنان رسید - و همه را سمعا  
 و طاعة از صمیم قلب تلقی بقبول نموده تومیق امتثال اوامر مطاعه  
 را در هر باب از درگاه احدیت سایل است - و فیل گنجی که در  
 فرمان قضا جریان در باب آن اندراج یافته که هر آمد فیلان فاضلی



بهبد الرحیم خانانان که خدمت فرج‌داری کانکره بدر مفروض بوده  
از شوریدگی دماغ انزوا گزیده . بنابراین وقاص حاجی را بهذات  
خلعت و خنجر مرصع و بجهت لزوم فزونی جمعیت برای ضمه  
ممال کوهستان باضافه هزاری ذات و هزار سوار و دوایست سوار  
به منصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و بخطاب شاه قلی خان  
و عنایت علم و اسب قبیچاق و فیل بلند پایگی بخشیده خدمت  
مذکور معین گردانیدند \*

بیمست و چهارم رانا جگت سنگه را بفرستادن سرپایج مرصع  
و شمشیر مرصع مصحوب کلیدان چپالا که از جانب رانا بدزناه خواقین  
پناه آمده بود مفتخر ساختند \*

درین ایام میمنت انتظام به نیرنگی اقبال خانانی هصار  
اودگیر و قلعه اودیسه مفتوح گردید - تبئین این مقال آنکه - چون  
خانوران بهادر بفرمان والا بعد از انقیاد عادلخان بتسخیر قلاع  
مذکوره مقید گردید - نخست بهاسبانان هر دو قلعه پیغام داد که  
اکنون که همگی همون و ولایات بی نظام از شگرفی اقبال گیتی  
آرامی شهشاه اقلیم کشا مسخر گشته - و عادلخان از خواهش ناروایی  
این دو قلعه باز آمده - اولی آنکه قلعه را باولیای دولت قاهره  
واگذارند - و الا عن قریب هر دو هصار بجبر و قهر مفتوح خواهد  
شد - و جان و مال شما عرضه تلف خواهد گشت - آن عاقبت  
فشناسان بی اساس مآل کار بنظر در نیاورده باستحکام برج و باره  
پرداختند - خانوران بهادر روز یکشنبه بیمست و پنجم محرم در  
سوان قصبه اودگیر دایره نموده بعد از ملاحظه دور هصار بتقسیم

صوبه توجه نمود به ذات القدس و دست تافته شیر تازو قوی پیانگی  
را بدقتند . شکار فرمودند . بر شیرانچرا را سالت این زمین اقبال زنده  
گرفتند . به انان آن سرزمین از اسرار سوم و زکوره روانی بادیه  
زمینه دعا و منوات و در ابد ای پادشاه شایر شکار بزرگ  
دور رسانیدند .

ششم چادری اوال تربیت بنان به نیت و علم واسپ  
سرافراز گذشته بدانش سرایان چیست پور که از خانه گرانج و ثبات  
پیشینی بر زنی و شتارت اندوختی می پور داشت . دستوری یافت .  
درین تازغ پیدایش معتقد خان « شست فیل که از اودیسه ارسال  
داشته بود باظر اکسیر اتر در آمد . و از اقبال منوره یا شاه فیل باوهر  
اکلیل خلافت سپیدین واد شاهزاده والا قدر سریت شد »

دوازدهم تربیت خان بادراک شرف سارعت مدهی گشت .  
و رسیدار ولایت چیست پور را که تاب خدمت گذاران نصرت  
شعار در خود نیافته از راه انکسار پیش آمده بود همراه آورده  
به سعادت آستان موس فایز گردانید . اسان بیگ از اصل و اصفاف  
بند صوب هزاره سوار و خدمت قلعه دار می حصار قایم  
هر بلند گردید .

چون موسم بارش منقصبی شد اعلام اقبال شانزدهم از راه  
اوجین و گهائی چاندا بصوب دار اختلاف نهضت فرمود . فدائیشان  
را به رحمت خلعت واسپ با زین مطلا سرافراز گردانیده بگور که پور  
که در اقطاع او مقرر بود رخصت نمودند . از آنجا که از عرض داشت  
وزیر خان بمصالحه حال رسید که میرزا خان واد شاه نواز خان بن

بجز اطاعت چاره نیافته نزد خان دوران بهادر در آمد . و روز پنجشنبه  
 هشتم جمادی الاولی که از آغاز محاسره تا این وقت سه ماه و کسری  
 گذشته بود قلعه را با اسمعیل نبیره ابراهیم عادل خان که در اینجا محبوس  
 بود و محمد عادل خان برای گرفتن او بلطایف احمیل سیدی را  
 استعمال میگردانید به بندهایی بادشاهی سپرد . و چون حصار  
 استوار که بر فرق کوهچه از سنگ و ساروج در کمال متانت اساس  
 یافته و سوانی خندق زرف که بر در آن گذاشته اند خدقی دیگر در  
 سنگ پدید آمده از سواد فزونی رسانست آن درختین گشته است .  
 بکمتر مدتی مسخر گردید . اسمعیل پسر درویش محمد است و  
 نخستین پسر ابراهیم عادل خان و ششده زاده محمد قلی قطب الملک  
 چون ابراهیم عادل خان میخواست که پسر دوم او محمد جانشین  
 گردد بواسطه نام غلامی کلاوئی که در نوکری او اعتبار تمام یافته  
 قلعه دار اینجا پور شده بود در سرین موت وصیبت نمود . که بعد از  
 محمد را بسوی برادرند . پس از آنکه ابراهیم از جهان گذشتنی در  
 در گذشت و محمد بر مسند حکومت نشست . درویش محمد را  
 نابینا گردانید . زن درویش محمد اسمعیل را که در آن ایام شش  
 ساله بود محسوب چندنی پنهانی نزد بی نظام فرستادند . باشد  
 که از جنگ دشمنان رهائی یابد . و از بیم آنکه میانه رسیدن  
 اسمعیل شهرت پذیرد و خاطر عادل خان از آن انحراف گیرد نادیده  
 پیش میبرد مفتاح قلعه دار او را در آنجا ساخت . و مدت ده  
 سال اسمعیل را در اینجا بزرگان نگاه داشت . و درین وقت که حصن  
 او را گیر مفتوح گردید او را حواله نمود . خان دوران بهادر منصب

ملچپار پرداخته است - نظر بهادر شورشگری و اقدام خان بر پهلوان درویش  
 سرخ را درون قصه مصیبتی در راه جنوبی - سرانراز خان دکنی و  
 «زادار خان واد اشکر خان و جندران» بنده را «قابل» و «ریشه» قلعه  
 که میدان جنوبی و مغرب و فوسست - و «قابلان» «مدار خان» و «حسن آقایی»  
 روسی با طایفه برق انداز و زلفی آهون زن را «مربی» «حسن» که «نقیب»  
 پذیر بود «میرین» «ساعت» و «مقرر» «سود» که «رناه» «ملچپار» «گزنجان» و  
 «کمک» «احتیاج» «اند» - «نابینان» خود را «مقرر» «مد» - «لیران» «کار» «طایف»  
 «استیاری» «مساحت» و «پای» «مردی» «جلالت» «ملچپار» «پای» «شروع»  
 در «کندن» «نقیب» «نمودند» - و «چون» «نقد» «بقعه» «نزدیک» «رسید» «مصار»  
 «نشینان» را «بای» «ثبات» از «دست» «رفت» - و «سید» «مفتاح» «هدی» «پاسبان»  
 «قلعه» «مضطرب» «گشته» «بخاندوران» «بهدار» «پدغام» «داد» که «اگر» «مرا» «در» «سلک»  
 «بندهای» «درگاه» «مخوابین» «پناه» «مشر» «سازند» «قلعه» را «بی» «پارم» - «خان»  
 «وران» «بهدار» با آنکه «مساحت» «اورا» «قبول» نمود آن «نوتاه» «بین» «آرزوهای»  
 «دیگر» که «شایستگی» «پذیرائی» «نداشت» «درمیان» آورد - «خان» «مشار» «ایده»  
 «نقیبی» را که «سر» «پای» «برج» «شیر» «حاجی» «کشیده» بود «آتش» زن - «اگرچه»  
 «تا» «بی» آن «برج» که «درش» «نزدیک» «مد» «گزیود» «با» «توپ» و «منج» «نقیب» و  
 «دیگر» «ادوات» «پیکار» که «بر» «فرار» آن «بود» «بهرید» - «لیکن» «ازان» «رو» که «بخالی»  
 «بقواعد» «حصن» «ارک» «راه» «نیافت» «مردار» «اشکر» «فیروزی» «دران» «روز» «الوران»  
 «نبرد» «آئین» را از «پورش» «باز» «داشته» «بمفتاح» «گفته» «فرستاد» که «اگر» از  
 «عاقبت» «بینی» و «خرد» «گزیونی» «حصار» «بار» «پای» «نولت» «پایدار» «بسیار»  
 «بجان» «امان» «می» «یابد» - و الا «زود» «باشد» که «طعمه» «شمیر» «آتش» «افشان»  
 «فد» «نشان» «مبارزان» «ظفر» «شان» «گردد» - «سیدی» «مفتاح» از «طغیان» «مراس»

دولت آسمان صومست مفتخر است بیاسبانی آن باز گذاشته نشان  
 معاونت بر تافت - پس از رسیدن مرآتضی خان دوران بهادر به پایت  
 سرپر کردن نظیر فرمان شد که مطابق تجویز خان مشار الیه هر دو  
 قلعه دار را در ولایت تلنگانه جاگیر تن نمایند - و از پیشگاه عنایت  
 خان دوران بهادر را خلعت خاصه و اسب از طویل خاصه با یراق  
 طلا و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده فیل مرحمت نموده  
 فرستادند - مغل خان ولد زین خان کوکه باضافه پانصدی ذات و  
 پانصد سوار بمنصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار و بقاعه  
 داری اودگیر نوازش یافت \*

سه هزارهی ذات و هزار و پانصد سوار و خطایب و جیش خان برای  
 سیدی مفتاح از درگاه جهان بنده اندامی رسیده بقاعده اوسه که در  
 اژدهای قبل حصن اردگیر بن مکان رفته بود از ترتیب بسیار رشید  
 خان را با گروهی جنگ آزادی نمودند و با بنده کشته بود  
 شتافت - و به بنوچراج دله دار کشته فرستاد که اکر بتازگی از  
 تسخیر قلعه اردگیر عبرت گرفته بی میست کارزار حصار واکندارد - از  
 دستبرد بهادران قلعه کشا رفتی خواهد یافت - و الا بکیدفر اعدال  
 نا شایسته گرفتار خواهد آمد - چون از قبول این دعای خبری بخان  
 دوران بهادر رسید - بیکار گزیدن نصرت آئین را اشارت نمود تا در  
 تسخیر آن سعی نمایند - با آنکه از بالای قلعه توپ و تفنگ پی هم  
 می انداختند شیران پیشه و غا در اندک وقتی بسیارها بخندق  
 نزدیک رسانیده از هر جانب فکرها نمودند - درویشان را از دیدن این  
 جهات ارکان استبداد متزلزل گردید - و از این پژوهی زبهار  
 طلبیدند - بهوج راج قلعه دار که تشدت خاطر او از همگان افزون  
 بود جز سپردن حصار راه نجات ندانده بخان دوران بهادر گفته  
 فرستاد که قلعه را می سپارم بشرطیکه امان نامه داده مرا در زمره  
 بندگان درگاه والا در آورید - و بعد ازان که خاطرش مطمین گردیده  
 بدست و نهم جمادی الاولی که از ابتدای محاصره تا این تاریخ  
 سه ماه سپری گشته بود خان دوران بهادر را دیده حصار سپرد -  
 سر کرده عساکر فیروزی هزاره ذات و پانصد سوار منصب برای  
 او تجویز نموده بدرگاه عرش اشتباه معروض داشت - که از نظم و  
 نسق قلعه خاطر فراهم آورده و اهتمام خان را که بقدم بندگان این

۱۰۰۰ سال - دهانه‌ای که واک را بر سر سال که طلعتش در دهانه بود در راه واک  
آمده یک فال پیشکش نمود و بهمنات حادث را به  
دوازده دانه

### تعیین افواج ظفر استخراج در مرز بان دهنده‌ها

چون از پادشاه عزالت خدای و است دهانه‌ها به سواران واک  
بهرام پسر کلان راجه گویال داس کور و رحمت سید او را به بهمنی در  
ولایت مذکور رفته ایندین زمیندار آنرا به پرا و دهرا از آنجا در آورده  
و ولایت را به تصرف در آورد - و سپس از چنگی، زمیندار مزبور  
حشری و راهم آورده به قصد به کار در سواران آمد - و از روی این که آن  
ملک را دیگر باره منصرف کند - با داران راجه بن بهمناس بنادوب  
آن واکه سواران اثر به سوار گردید - و بهمناس راجه بهمناس بهمنان  
و به سواران مذکور که برادر زاده راجه پتر داس است و سید عبدالمسجد  
بهرام و بهمناس واک راجه انوب سنگ و راجه بهروز واک راجه روز افزون  
و خواجه ابو الجقا برادر زاده عبد الله خان بهادر و روز چنگ رسید  
چاون و هر دینکه واک را در تن و بناف خان پسر ملک علی و امیر بیگ  
و یک سیاه باگ خان گلابی و دادار بیگ قدیمی و سید سعادت الله  
هاجی پوری و شمس سوار احمدی که انداز و برق انداز به همراهی  
معین گشتند \*

و بدست و پنجم راجه بهمناس و ستم خان و دیگر منصفان را  
در خور مرتبت خلعت و اسب عزایت نموده بدان صوب مرخص  
گردانیدند - اگرچه شاهنشاه ملک بارگاه پیش از حاکم مبارک

تعارف و ملاقات

ام جندو مال از دور اول جاوس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزنامه "نور" جلد اول، شماره ۱، وین، ۱۹۱۸

فهم آداب معاش و معامله و انچه از بدوین اندیش و آرای

خلافت و حجاب ای آغاز شد - و ابواب مسجدهای بزرگ را باز

نشاط اقتصادی بازار گروینما - و شهرت روایی این بازار

وہم بہ احمسہ اوچلن بنارول اہلہم دھرتی ورجام سنہور کیش

مہر فیض الہیہ سلطانہ برحمتہ خان را خدمت و تمام مہر و مہنا

نموده به سرکار بلجایکده که در قابل او بود دستخوری داد. و

دوازدهم مرفوع کجوری از مضامین برگزیده رامپور سیم اقبال گردید

چون موضع مذکور وطن را وهابی نگه بود یک و دل به عنوان پادشاهش

گذرانید . و رعایت سلامت و برپا راغب :

مناسبتاً ہم نوابی پرگنہ خیرآباد داسرہ بند - و از اسجا کہ گذار

اردری گبهان پوی از برگزیده پلایته که در اطراف ماسه و سنگه است

واقع بند - موهن سنگه و چچهار سنگه پسران او دواست سلامت

اندوخته بگ فدل پیشکش نمودند . و اسرار به رحمت خلعت

و ادیب سرامراز گردیدند \*

بیست و یکم صندوق از توابع ہرگزنی بروہ مرکز ریات چہانکشا



معاونت نمودند . بی بدل شان گیلانی تاریخ انجام این مقام

تقدیر انتظام « مصراع »

قبلاً اهل زمان شد مسجد شاه جهان »

در ازدهم راج کنور پسریتکه رانا جگت سنگه بدرگاه عرش اشتباه  
آمده دولت تقبیل آستان سلاطین طائف اندوخت - و نه اسب  
پیشکش گذرانید - و بمرحمت خلعت و سرپایج مروج و سالابی  
سروارید سرافراز گردید - عرضه دانست خانزمان بهادر مشتمل بر  
مزد و تسخیر حصار جنیر و جز آن و تمشیت پذیرفتن سهام دکن و دفع  
فساد دکنیان بدایه سریر فلک نظیر رسیده اولیای دولت ابد قرین  
را نشاط آگین ساخت - تفصیل این اجمال آنکه خان سزور بعد  
از آنکه از درگاه اسماں جاه سرتبذ دیگر رخصت شده بکومکیان و  
تاییدان خود ملحق گشت - و آگهی یافت که ساهوی ضلالت خو  
بنوکری عادخان تن در نداده نمی خواهد که حصن جنیر و دیگر  
حصون را به بندهای پادشاهی بسپارد - و عادخان زندواه را فرستاد  
که در قلع بنیاد ساهوی شقاوت نهاد و تخلیص قلعی که در تصرف  
آن بد نژاد است با هوا خواهان این سلطنت جاوید طراز یکدل بوده  
از صواب دید سرکرد افواج قاهره بیرون نرود - بجایر شتافته مداخل  
و مخارج حصار بنظر در آورد - و بهادر خان را با کار طلب خان و  
راوتی سنگه و اورنگ خان و سید میرزا و قریب هزار سوار رانا جگت  
سنگه و هزار پیاده برق انداز تعیین نمود تا بمحاصره قلعه پردازد - و  
خاطر از تقسیم لچار و تهیه مواد محاصره و پرداخته باران  
استیصال ساهوی خسران مال که در حوالی قصبه پونه اقامت

در آئینای نهضت الویه ظفر پیکر از مجنبر بدارالبراهنه اکبر آباد زیارت  
مقدمای ارباب تقید و اطلاق - پیشوای رسر شناسان انفس و آفاق  
رهزهای سرگشتگان باکیه یقین - خواجه معین الدله والدین - دریافت  
بودند چنانچه در تضاعیف وقایع زیدش از جلوس مقدس گذارده آمد  
اما چون بعد از فرز بهر تبت خلافت الهی این معنی جاره ظهور نیافته  
بود - خادان حقیقت اسانس به متابعت نیافان بزرگوار که پس از  
اورنگ نشیمنی بر تربت بنده رتبت آن واقف سرایر کونی و آلهی  
زنده استمداد فتوح نموده اند بصوب اسبیر متوجه گشتند \*

هنگام شهر رجسب بآن شهر کرامت بهر ورود سعادت آموک فرموده  
در آئینخانه والا را که بر ساحل تالاب آناه اگر ترتیب یافته به نزول  
اقدس فروغ آگین گردانیدند - حضرت جنت مکانی بریند این  
تالاب دلپذیر عذرتی از سنگ سرور بنا نهاده بودند - بفرمان سریر  
آرای جهانبدانی حضرت صاحبقران ثانی بهر و کد دولتشانه خاص  
و عام در نهایت دلکشائی و روح افزائی انجام پذیرفته است - قریب  
سه لک روپیه صرف این عمارت شده - از نصف کمتر در ایام  
دولت حضرت جنت مکانی - و بیش از نصف درین عهد سعادت  
مهد - پایان روز از دولتشانه معالی تا هزار خان آثار آن آموک  
اصحاب تحقیق از روی ادب پیاده رفته رسم زیارت بتقدیم رسانیدند  
و مبلغ ده هزار روپیه بسدنه و مستحقین آن مکان فردوس نشان  
عذایت کرده بمسجدی که در ایام مراجعت از جلیو حکم بنامی  
آن صادر شده بود و پس از جلوس مقدس بصرف چل هزار روپیه  
پایانم رسید تشویق فرمودند - و بعد از نماز شام بدولتشانه والا

ساهوئی فرار نمود . خانزمان بهادر بر این معنی آگاهی یافت و هر چند  
 اردو بتجارت نگذاشته بود - و زندقه هم بدشکر نه پیوسته - در توقف  
 مسافرت ندیده بتأملش پرداخته - نشود که آن سیاه روی تبادله شود  
 به ساهوئی برسد - و از اتفاقات حسنه بهمان حدی که ساهو می نوردد  
 بر اثر آن واژن اثر راهی گشت - درین وقت خبر آوردند که آن  
 گمراه نامه سیاه در حصار مورنجی که میان کوه و جنگل واقع است  
 و از اینجا پانزده کوه مسافت دارد فرود آمده می خواهد که اختی  
 توقف نموده روانه گردد - سرکرده لشکر نصرت طراز جبار ریزه گروهی  
 قلعه رسیده بر فراز کوه بر آمد - و سپاهی ادبارزدان ندیده با  
 آنکه از دشوار پیمائی راه و کثرت گل وانی قلیلی باور ندیده  
 بودند پائین آمده بطرف غنیم رو آورد - ساهوئی مقهور از سطوت  
 دلیران کار طلب مغلوب هراس گشته برخی از احوال و انتقال را  
 بجای روانه ساخت - و تئمه را گذاشته خود نیز از عقب راهی گردید  
 اندکی از راه قطع نموده بود که مبارزان بیگار بزه در رسیده اسام  
 هستی بسیاری از مقام پیر باب تیغ خون آشام بر انداختند - و بگرد  
 آوری اسبابی که آن مقهور گذاشته برای فرار شتابت نپرداختند قریب  
 هوازده کوه تعاقب نمودند - چون از فزونی سرما و فرارانی ترند  
 در گل ولای با مرکب اکثر مذهبداران و تابایان خانزمان نیروی  
 حرکت نمایند ساهوئی فساد شو فرصت غنیمت شمرده همراه  
 جمعی از چندک بهادران ضرغام صولت بهزاران جان گذشت رهایی  
 یافت - دلیران نبرد آزمایند و بار و اسب و شتران او را با نقاره و چتری  
 و پالکی و نشانهای خویش بی نظام که او را نظام الملک نامیده

داشت بره نورث می، در آمد - و یکبار در میان کورنل می، در آمد از کورنل  
 در کورنل و از آن آب، کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - در میان که آب  
 رو به کورنل از آن رود - کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 در میان آن - کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 شاید این کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 میان افواج قاهره و آن - کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 طافای داشت - و کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 در میان سایر کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 من در میان کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 در باب تعاقب آن - کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 نوشته و کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 و سه فوج از داوران کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 بشویش و دوم برای سترسال و سوم برای سترسال - کورنل می، در آمد  
 و راه نور کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 سترسال و کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 ولایت کوکن در آمد - و کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 آن نواحی پناه برد - باشد که او را چندین جایی دهند - کورنل می، در آمد  
 زمینداران مذکور از سال اندیشی آن نگه میدار فرجام را پناهی  
 تمام از حدود خود راندند - ناچار سعادت نموده از کتل کورنل می، در آمد  
 آمد - درین اثناء عسکر فیروزی از آن کتل گشته داخل ولایت  
 کوکن گردید - و کورنل می، در آمد و کورنل می، در آمد - کورنل می، در آمد  
 برای ادبار گرانان حرم از دست واهشته با سیمه سوری - کورنل می، در آمد

اگر رهایی خود می خواهی با عداخان بساز که فرمان چنین  
 رفته - و الا زود باشد که نایب شمشیر مبارزان قلعه کشا کج زندقانی  
 ترا خاکستر گرداند - او ناچار بمتابعت عداخان تن در داده التماس  
 عهد نامه عداخان نمود - پس از وصول عهد نامه از خرد تباهي  
 آرزوهائی که نه درخور حوصله کوتاه او باشد در میان آورده از آنچه قرار  
 یافته بود برگشت - و چون استیلاي شیران پیشه و غا روز بروز بتزاید  
 نهاد - و نزدیک رسید که محصار کشایش یابد - شاهوي مخدول از  
 قلعه برآمده در کمرکوه زندان را طلبیده دریافت - و خویش بی  
 نظام را بار سپرد - و پذیرای نوکری عداخان گشته مقرر ساخت که  
 حصن جنیر و غیره را به بندهای درگاه آسمان جاه حواله نماید -  
 صباح آن طوماری مشتمل بر بعضی ملتمسات محبوب قاضی  
 ابوسعید که عهد نامه عداخان آورده بود و وکیل خود نزد خانزمان  
 بهادر فرستاد - ازان رو که حکمی درین باب بخانزمان بهادر نرسیده  
 بود خان مزبور جواب آن را موقوف داشته قاضی ابوسعید را وخصمت  
 نموده - و نقل طومار را با عرضه داشت خود روانه درگاه والا گردانید  
 و بعد از ورود یرلیغ قضا نفاق متضمن پذیرائی ملتمساتش آن دل  
 چای داده را مطمئن ساخت - ساهو جمعی را از معتمدان خویش  
 همراه قاضی ابوسعید با نوشتجات مشعر بر سپردن حصن جنیر و  
 دیگر حصون متینه مثل تربنگ و ترنگلاری و هریمس و جوهن  
 و چونک و هر سرا بارلیاء دولت قاهره پیش خانزمان بهادر فرستاد  
 سردار افواج فیروزی پس از رسیدن این جماعت برای پاسبانی  
 هر یک از قلاع مذکوره یکی از بندهای بادشاهی را با گروهی از

با خود میگردانید بدست آورده قرین فتح و نصرت میبویست گرداند -  
 و شب هنگام در مکانی که دل واهی کمتر داشت دایره نمودند - و از آنرو  
 که خیمه های مسکرمند در نرسیده بود بخیمه آن گم نشسته آن بادیه  
 فرار را که بغیر است گرفته بودند بر پا ساخته با خود گریز را نمودند - و آن  
 ضالحت اندیش در یک شب آنروز خود را بدای قلع، ماهولی رسانیده  
 نشسته خواست که بدست ترنگ و تربکاواری برود - لیکن از بیم  
 آنکه میدان در راه بدست غازیان لشکر ظاهر گردان آید همانجا اقامت  
 نمود - و جمعی را که همواره با او طریق سرافقت می میدویدند  
 نگاه داشته باقی را مطلق العنان گردانید - و خود با پسر تیره اختر  
 و قلیلی از اسباب و اموال که همراه او بود باراد، تحصن بقلع در آمد  
 خانزمان بهادر دوازه کرده می ساهوی این خبر شنفته با وجود  
 معیوبت راه در یک روز بدای حصار رسید - کشکچیان پادین قلع  
 و طایفه که بفراهم آوردن آذوقه می پرداختند از مشاهده لشکر فیروزی  
 مضطرب گشته گریختند - و تمامی آذوقه با ساطیا بقصر غزاة  
 افواج قاهره در آمد - سرکرده لشکر اقبال ملچارهای مسافعی دروازه  
 کلان قلع را بر اجه پهار سنگ بنیله سپرده بر مصوران راه آمد شد  
 باز بدست - پس از چندی زنبوله نیز در رسیده برابر دروازه پیوم که  
 از دروازه نخستین تا این در بواسطه کوه و جنگلی که در میان واقع  
 شده هفت کوه مسافت بود ملچار ساخت - بعد از آنکه از هر دو  
 جانب کار بر حصار نشینان تنگ شد ساهوی ادبار آثار مگر  
 بخانزمان بهادر نوشت که قلع را می سپارم بقرار آنکه مرا در زمره  
 پندگان درگاه خواقین پناه در آورید - خان مشار الیه پاسخ میداد که

داد . که اگر می توانی که از دست انداز بهادران کشور دیگر بترس  
 مانی خود را با پیشکش شایسته برسان - والا عن قریب اساس  
 زندگانت از پا خواهد در آمد - پس از آنکه مساکر منصوره یلست  
 منفرای ناگپور رسید کنگ سنگه با وکیل او آمده خاندوران بهادر را  
 دریافت - و ظاهر شد که دو سوار بدماغش فریده است - و بهادر  
 ضرور در سرش پیچیده - و بدانچه خاندوران بهادر بنیان کنگ سنگه  
 حواله نموده بود تن در داده میخواست که بمکر و تزییر بگذراند -  
 خان مذکور بناگپور رسیده کشایش حصن آنرا که بمذات و اسوارچی  
 از دیگر قلاع ولایت کوکبا امتیاز داشت وجه خدمت گردانیده بمقرتیب  
 مسلحان و تهیه دیگر مواد قلعه کشایی پرداخت - و بتدبیرات سایه  
 و آرای نقبه در عرض پنجروز مسلحان ها بکفار خندق رسانیده قوایم  
 عزیمت حصار نشینان را متزلزل گردانید - تا کز بر مقاومت که بحصانت  
 قلعه مغرور گشته آتش فتنه می افروختند از در استقامت در آمده  
 زمینها را طالبیدند - خان دوران بهادر گفته فرستاد که اگر ستکاری خود  
 میخواستید همگی اسباب و اسلحه و دواب را درون قلعه گذاشته بیرون  
 آیدید - از آنجا که اسباب هلاک شان آماده شده بود - و ابواب زوال  
 کشان - از قبول این معنی سربلندانه در استقامت قلعه کوشش نمودند  
 سرکرد لشکر پهلوان درویش سرخ را اشارت نمود تا بر خندق حصار  
 که عرضش هشت ذراع بود و زرافه بند محکم بر بست - و بارزان  
 لشکر اسلام از آن عبور نموده قلعه را گرد گرفتند - در خلال این احوال  
 کدبا زمیندار چاندا که بطالب خاندوران بهادر از ملک خود راهی  
 گشته بود با هزار و پانصد سوار و سه هزار پیاده آمده هفتاد هزار

سوار و پیاده در راه هر دو سامان و قیام کردند و قدحی از وک که زود  
 بداند صوبه شاهان را بدستورف در آورند و مختار از انجام این مهم  
 فراهم آورده (دژی) چندین بار توانی نتواند خورشیدی نظام که  
 ساهو او را در فدا کرده بود و زنده در دست سواران از دواخواهان  
 مملکت این انتقام بهایان نوشته شد و منتظر جواب بود - اقامت نمود  
 درین اثناء نوشته شد که سید از بادهای خورشیدی نظام بود برنده  
 سیرت - و زنده او را حواله خانزادان برادر نسوده با ساهو به بیجاپور  
 راهی میگردد - خانزادان برادر از آنجا به سمت دروازه استوارت  
 کرده به ازمست و از شاهزادگان بیجاپور سیدم اورنگی زیب بهادر رسید  
 اکنون بدینارش تهنه احوال شان دوران بهادر و فتوحاتی

که بیدمن اقبال خانانی پس از افتتاح حصار اوسه و اورنگ

او را دست داده می پوزاز

چون خان مشایخ ایام بنایده بود که قطب الملک فیلی دارد  
 گنجینه رشتی نام که تحسین صورت و اطاعت سیرت سرآمد ایدال اوست  
 و فرمان طلب آن نیز از پادشاه خلافت صادر گردید بدینسان از تهمین  
 حصار اوسه و اورنگ و اپرداخته بکوه گیر که سرحد ملک قطب الملک  
 است رفت - و به ترغیب و ترهیب آن فیل را بنایست و پنجهزار  
 هون که مبلغ یک لک روپیه باشد بصیغه فیلندی از گرفت -  
 و از آنجا بدفور دیوخته آمده حصار کابل بهر و آخته را که از توابع پرگنه  
 کرماندگان و برار است - و جمعی از گوندان فتنه پرست آنرا در  
 تصرف داشته اطاعت حکام و صوبدار نمی نمودند - مقتوح گردانید  
 و گنگ سنگه بیس را نزد کوکیان سرزبان دیوخته فرستاده پیغام



آن پسر پادار خان ثعلبی داشت چون برافروخته آمد یکسایه و آفتابی  
از دیوار با جماعت سخاوت پرید - راهی رسید و گشت - مبارزان  
بیکار بزرگ خصوصاً پادار خان و راجه گجسنگه بیدار شدند - شاه است  
بقلمه در شده تمامی مقرران را از هم گذرانیدند - و دیوچی قلعه  
دار زنده گرفتار آمد - گوکیا از شکر فی اقبال حضرت شاهنشاهی خود  
را در معرفت آنکس دانست روز مبارک در شنبه بیست و نهم شعبان  
پانزده کمره فی دیوگده آمده خان دوران بهادر را دید - و بدایه یک  
لک و پنجاه هزار روپیه نقد و هفتی فدان خود را که از سر مراده  
یک صد و هفتاد بود پیشکش سرکار والا کرده مقرر نمود که بعد  
ازین از مساک قویم خدمتگذاری و منتهی مستقیم فرمانبرداری  
بر نیاید - و در هر سه سال چهار لک روپیه بخترازیه عاصره برساند -  
چون آثار رسوخ گوکیا در بندگی این دولت بلند صولت بظهور  
پیوست خان دوران بهادر حصن ناگپور را باو باز گذاشت - و باچند  
فصرت آمود بنواهی کالی بهیت رسیده از بهیم سیدین سرزبان آنجا  
که درین هنگام برهنه منوی طالع دولت عبودیت خاتان مساکستان  
دریافته بود یک فیل با ماده فیل بعنوان پیشکش گرفته بدرگاه  
خواقین بنده راهی گردید \*

پانزدهم رجب الربی ظفر پیکر از خطه فیض اساس اجمیر  
بصوب دارالخلافت اکبر آباد نهضت نموده ساحل تالاب جوکی را  
فروغ آمود گردانید - راجه گجسنگه بمرحمت خلعت خاصه و اسب  
از طویل خاصه بازن مطلق و فیل - و راج کنور ولد رانا چکت سنگه  
بخاعت و کپوهه مرصع و شمشیر با یراق طلای صیقل کار و اسب و فیل

روپیه سهمانی گویان گذرانید - و همکاران زمینداران را نیز بستم  
افندس نزدیک دو هزار سوار و بیست هزار پدانه از پیداشی و یغماچی  
و فراوان اسباب و سواچی که در انانی و نورانی از اهل دایه شاگوکیا  
که هنگام مرور امواج دانه را نریشان در شهاب جدال و امکان مفضل  
شرایع آمده بودند گرفته بود همراه آورده باشکری و فیمونی پادشاه -  
و پس از آگاهی بر حقایق و استمرار و انجام پذیرفتن نقیصاتی که دانه  
که بکار فرمائی پهلوان درویش بر روی کار آمده بود نشان دوران بهادر  
گفت که اگر بالذات پیراییدن قلعه سقوط کند دارند یک مرتبه آن شوریده  
سرنا پشرد را آناه میگردانم - باشد که از گران شواب غفلت بیدار  
گشته ره گرامی اطاعت شود - و باتفاق کیجا کس نزد کوکیا فرستاده  
باندوزهای کبرا و سواظ شوش امرا بر سر انقیاد آورد - او وکیل خود  
را با طوماری که اسمی یکصد و پنجاه فیل در و ماده دران مندرج  
بود پیش خان دوران بهادر فرستاده التماس نمود - که اگر دست از  
مستأمره باز داشته مرا امان دهید آمده امیال مذکوره می گذرانم -  
خان دوران بهادر پاسخ داد که رهائی او منحصر دران است که چهار  
از متحصنان خالی گذاشته با فیلانی که داخل طومار کرده فرستاده  
است بیاید تا جمعی برسم کشک درانجا بنشانیم - چون وکیل  
کوکیا بگذاشتن قلعه راضی شد دلیران ناموس پرست نقیب ملچار  
پهلوان درویش را آتش داده یک برج قلعه را با جماعتی متفادیر که  
بر فراز آن بودند پرانیدند - ازان پس در نقیب راجه جیسنگه که  
بهامی برج کلان سر کشیده بود آتش زدند - اگرچه از کمی باروت  
نپرید اما خال فاجش بقواعد آن راه یافت - نقیب سیوم نه اهتمام

زمیندار دهنده هیوه دستوری یافته بودند و پس از رسیدن آنجا  
حصار شهر آرا که در نهایت استحکام و متانت بود محاصره نموده  
قلعه نشینان را در مضیق اضطراب انداخته - و ناگزیر سرزبان آن  
ولایت زینهار طلبیده معتمد خان را دیده بود - و ولایت را بار ابد  
دولت قاهره وا گذاشته - بتقبیل عتبه جلال عز افتخار اندوختند -  
و معتمد خان زمیندار مذکور را با یکس ذیل که از بر سبیل پیشکش  
گرفته بود به پیشگاه حضور آورد - اعلی حضرت جان بخشوی او نموده  
حکم فرمودند که در قلعه جندیر محبوس دارند \*  
شب پانزدهم که ليلة البراءه بود ده هزار روپیّه مقرر به نیازمندان  
مرحمت فرمودند \*

## وصول موکب معالی بهدار الخلفه اکبر اباد

### و گذارش مجلس شمسی وزن

فرارنده چتر جهان بینی حضرت صاحبقران ثانی روز پنجشنبه  
هفدهم از باغ نور منزل بر فیل کوهسار آسمان رفتار بدار الخلفه توجه  
فرمودند - و بهزاران خجستگی داخل ارک گشته ایوان عرش مکان  
دولتخانه خاص و عام را که برای فرخنده مجلس وزن شمسی انتهای  
سال چهل و پنجم و آغاز سال چهل و ششم از عمر ابد طراز بسان  
فرمودس برین ارایش یافته بود نور آگین ساخته بر سریر فلک نظیر  
که به تخت مرصع زبان زد روزگار است جلوس نمودند - این ایوان  
بجای ایوان پارچه که در زمان پیشین و چندی درین دولت ابد  
قرین نیز بر روی جهره که دولتخانه خاص و عام می کشیدند - و ایوان

و چنانچه دیگر از راجه پوتان نامی مثل راجاوی چوهان و راجه ماسنگه  
چونداوت و شیرایان نیز که هزاره راجه کزور خوانند بخداست و اسمی  
سر افرار گردیده استوری یافتند و بر این حکومت مانده یک فیل  
سر حمت نموده بر ارج کزور خوانند نمودند که به پدر برساند \*

هنگامی که حضرت فاضل صفیران که در تیرول راجه جیسنگه مقرر  
بود بنزول اقامت روزی و بها یافت - و پیشکش راجه اسپه چند  
و یک فیل و بیست هزار روپیه نقد بنظر انور در آمد - اعلی حضرت  
از قبول راجه اسمی و فیل پذیرفته نقد بر راجه بخشیدند - شاه  
بیک خان باضافه هزاره ذات بمنصب چتره زاری سه هزار سوار  
و خدمت قلعه داری حصار جندیر سر افرار گشت \*

بیست و پنجم علامی افضل خان و سر حمت خان با عمل و فقر  
و کار خاندان زاید از راه راست بدار الخلافه سرخص گشتند - و رایات  
فیروزی بنشاط اندوژی شکار بصوب باری برانداخته آمد \*

شب بیست و هفتم ده هزار روپیه مقرر با صاحب نیاز عطا شد  
عمره شعبان ملتفت خان ولد اعظم خان بمنایت خلعت و از  
تغیر عبد الرحمن بهر صافق خان بخداست عرض مکرر نوازش یافت \*

هشتم منازلی که برکنار تالاب باری در عرض در سال بصرفه  
یک لک و چهل هزار روپیه انجام پذیرفته فقر قدوم شه نشاه فلک  
بارگاه رشک افزای خلد برین گردید - چون از سنگ سرخ در کمال  
دلگشایی تمام یافته بود بلال محلی موسوم گشت - درین تاریخ  
سیف خان صوبه دار اکبر آباد بادراک دولت ملازمت سر برانداخت  
راجه پندلایس و معتمد خان و سایر بندهای پادشاهی که بمالش





جهنم که در سن و همگی بساتین آن طرف آب اشارت دارد - و  
 صنعت گران جان و طراز - و هنروران شکوف پرداز صنعت پرچینکاری  
 و آئینه بندی و منبت و دیگر صنایع عجیبه در درون و بیرونش  
 چنان پرداخته اند که با لغز نظر دور بینان دشوار گزین است - وسط  
 خانه کلان حوضی است پیچ در پیچ مانند آئینه دل صافی ضمیران  
 روشن - که در اطراف چهار گانه آن فوارها در جوش است و  
 دریا سوی رخت کن و سرد خانه و گرم خانه مزایای حبابی چنان  
 تعبیه یافته که تمام روضخانه و ریاض مذکوره در نظر است - طاق  
 و در حمام نیز بشیهای حلبی زیب امروز دیگر بدایع گردید - در  
 زمان دولت حضرت عرش آشیانی بر شاه برجی که متصل  
 دولتخانه خاص است مختصر خانه بود از سنگ مرمر و پیش آن  
 ایوانی هم ازان سنگ و جزاین عمارتی از سنگ مرمر بنا نیافته بود -  
 در فرمان روائی حضرت جنت مکانی اطراف سه گانه آن ایوانها  
 از سنگ مرمر بر افراختند - درین مهد میمنت مهد چون عمارات  
 مذکوره پسندیده طبع دشوار پسند شهشاه جهان پرور هنر گستر که  
 بیمن نیت عالم آرا \* بیت \*

نوبت نقش بست این کهن طاق را \* عمارت گری کرد آفاق را  
 بیفتاد آنرا منهدم گردانیدند - و عمارتی دیگر از سنگ مرمر در  
 نهایت دلکشائی مشتمل بر مئمن خانه بقطر هشت ذراع که  
 اضلاع پنجگانه آن مشرف است بروی خانه اولین بنایت رنگین  
 و دل نشین و در سه ضلع غربی آن سه شاه نشین است در نهایت  
 زیمنت و پیش آن ایوانی است سرچشمه اسباب پذیرفت - تمامی

مذبت است و حاشیه پرچینکاری و عقاب و سر جان و سقفش  
سافید سقف خانه طینی

زهی فرخنده قمری کز لطافت « بهار » نسخت خاد برین است  
بزیب اندر زمی و زیانت نرانی « توکونی آسمانی بر زمین است  
و زیر این عمارت رفیع البیان منیع الارکان نه خانه ایست روح افزا که  
در دیوار آنرا بعضی جا آئینه بندی نموده اند و برخی بطلا و گونا  
گون رنگها بر آراسته - این خانه دو حوض دارد یکی بآبشار چادری  
مملو میگردد - و از آن نهری بطول یازده ذراع و عرض یکا منسوب  
گشته در حوض دیگر که از آن وسیع تر است می ریزد - « من ایوان  
مذکور بطول چهل و یک گز است و عرض بیست و نه که در زیر آن  
خانهها ساخته اند و در آن خزانه اشرفی است - در پیش منبر  
چوبتر است از سنگ مرمر که در تابستان پایان روز و شب هنگام  
بر آن جلوس میفرمایند - و آن مشرف است بر « من روی زمین  
که بطول شصت و شش گز است و عرض پنجاه و پنج - و شرقی آن  
تختی است از سنگ « من مشرف بر دریای جون و سه طرف « من  
پائین عمارات عالیه و وظیفه از سنگ بر افراشته شده که در آن انار  
گنجینه جواهر نمیده و مریع آلات نفیسه است - جنوبی این « من  
مذبت نشیمنی است چتر آما از سنگ مرمر بر چار ستون در  
نهایت تکلف و صفا و در آن زمین ادراک سدره آهنگ جلوس  
مقدس بلند پایگی می یابد - « من ایوان در آنخانه خاص  
ایوانیست بطول بیست و پنج گز و عرض پنج و نیم و متصل آن  
حمامی مشتمل بر منازل متعدده که بر دریای جون و چمن پای



میان باغ و خیابانهای آنرا همه از سنگ مرمر ساخته اند \*

اکنون بنگاشتن منازل فردوس مشاکل نواب فلک نواب

واله جناب ملک دوران بیگم صاحب می پردازد

پهلوی آرامگاه گردون جاده ایوانی است منقش بگونهگون نقوش

در کمال زیبایی و تکلف - و قریب به عمارتی که میان شاه برج و

آرامگاه مقدس واقع شده - و پس ایوان طینی خانه در رنگ آمیزی

بسان ایوان شرقی - در صحن این مبنای بنگله ایست مشرف

بر دریای چون قریب بنگله مبارک - و دو جانب آن دو حجره است

زیب افزا - جدر و مقوف و اساطین بنگله و هر دو حجره طلا اندود

و نقوش آمود است - پشت بام این منازل سه تانه بالواح طلا

آرایش یافته \* بیت \*

تا زمین را طبیعت است آرام \* تا زمان را گذشتن است آئین

از زمانش بخیر باد دعا \* وز زمینش بهر باد آئین

عالمش بنده باد و دهر غلام \* ایندیش یار باد و چرخ معین

نوزدهم بعد از سپری شدن یک بهر و یک گزری از روز جمعه

که با اختیار انجم شناسان ساعت وزن مبارک بود خاقان بحر نوال ابر

افصال را در دولخانه خاص و عام بطلا و دیگر آتشی بآئین مقرر

سجیدند - و آرزومندان جهان کامیاب گردیدند - درین روز خجسته

پیان شاه زاده کامگار ستوده اطوار خلعت زرنگار عنایت شد - و امرای

دوالقدار و دیگر بندهای اخلاص شعار نیز در خور مرتبت بمرحمت

خلعت نوازش یافتند - سعید خان باضافه هزار سوار بمنصب

پنج هزاری پنجهزار سوار دو اسبه اسبه - و راجه پتهالاس

این عمارت از قدرت و بیرونی پرچینکاری است بنا شده است از اجزاء چهار - میدان  
 عمارت متصل و زاده برج دو شانده طاقی است این به تیراگون نقش  
 طلا واقع شده - و شرابی ایوانی است که در زوایا از سنگ مرمر که آنرا  
 فیروز بزرگ نامی کرده اند - آرامگاه در مقابل این عمارت و محیط  
 برزخ است ایوانی است از سنگ مرمر بدو رازی بدست و شش  
 فرام رهندگی ده و نیم که چنانچه تا درستی استاطین «بنام» اندود  
 ست - و چنانچه آن پرچینکاری با چهار ماهونه - و سقشش منفرج  
 بهر صافی که بدینست آنرا نیز بطا اندوده اند - و سقف این ایوان رفیع  
 بنیان شاه ایستاده طینتی از سنگ مرمر بطول پانزده گز و عرض  
 هشت و نیم گز - که سقف و دیوار آن در رنگ دیوار ایوان است و  
 بهر و تمایل نمودگی از منازل آسمان - و دو بنامب آن در شاه  
 نشین است در وسط این منزل اقبال و شاه برج پانزده در سن  
 مبارک است از سنگ مرمر - که مطلع آفتاب خلافت است و آنرا  
 بدوش طلا زینت اعزا گردانیده - بر پشت بام آن اراج طلا چنان  
 تعبیه کرده اند \*

که خلق زان بدو خورشید در گمان افتد  
 در صحن آرامگاه معلی که هشتاد گز مربع است عرضی است بطول  
 پانزده گز و عرض نه - و دران پنج فواره در جوش \* بیت \*

درخشاده عرضی چو اوج ضمیر \* چو آینه عتال صورت پذیر  
 زلالش بروشن دلی چون بصر \* بهر قطره اش مایه صد گهر

پیش آن ابشار یست چاندی و بر روی آن باشی است - خلد آسا  
 که چار چمنش باقسام ازهار و انواع ریاحین مشحون است چو بوتره

بدست و هفتم بهادر خان بدرجهت خلعت و اسب عمری از  
طوبه خاصه با زن طلا با آن باگی بافته بهر دوک فزوج سرخس بند -  
میرشد فلانخان بعنايت خلعت و فیل عز امتداز اندوخته بهادر و  
همان که خدمت فوجداري آن بدو منوط بود دستوري يافت \*

بدست و نهم در ساعت هفتاد جواهر و سرخ آلات شصت هزار  
روپيه و اضاف امشده چهل هزار روپيه و شصت هزار روپيه نقد که  
جملة یک لک و شصت هزار روپيه باشد برسم ساچق بمنزل شاه  
فواز خان صفوي که بدش ازین کرمه فخرمه اورا برای پادشاهزاده  
بخت بيدار محمد اورنگ زيب بهادر خطبه نموده بودند مصحوب  
موسوي خان مدرو مير جملة مبر بخشي و مکرمتخان مدر سامان  
و خلبل الله خان فرستادند \*

بدست و یکم رمضان الله ورد خان را بدرجهت خلعت و اسب  
با زن طلا و فیل و فوجداري سرکار لکهنو و ببسواره بر نواختند \*

سلخ ماه عبد الرحيم بدگس برادر عبد الرحمن بی اتالقی  
عبد العزيز نخستين پسر نذر محمد خان والی باخ باراده بغدادگی  
آستان سلاطین مطاف از باخ آمده بتلثم عتبه فلک رتبه تارک  
مختلعي بر امراشت و یکدمت باز طوینون و سه تگوز اسب و  
و همیر مقدار شتر بعنوان پیشکش گذراند - ایلی حضرت اورا  
مرحمت خلعت و خنجر سرخ و شمشیر با یراق طلائي سینا کار  
و منصب هزارمي ذات و ششصد سوار و بدست و پنج هزار روپيه نقد  
کامیاب گردانیدند - و خدیو حق آگاه تمام این ماه بموم گذرانیده  
سي هزار روپيه مقرر باریاب استحقاق بذل نمودند \*

باضافه وزارت ذات و هزار سوار در منصب چهار هزاری سه هزار  
 سوار و بعد از آن ولایت دهانده را برای نوبت - و معاند خان  
 باضافه پانصدی ذات در منصب چهار هزاری هزار و دویست سوار -  
 و پنجابستان خان که در همین روز احراز شرف سالار است و در باضافه  
 پانصد سوار در منصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار - و در  
 باضافه پانصد سوار در منصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد  
 سوار - و فوجداري و اموال داري در گنجانده و در پانصد خان باضافه  
 پانصدی ذات و هزار سوار به نام کوه هزاری دو هزار سوار و خدمت  
 نهاده داري بنگارش پايان از تعداد راجه جنگت سنگه و از اصل و  
 اضافه خلدل الله خان فرادل باگی در منصب دو هزار سوار -  
 و هر یکی از سعادت خان و اکبر ولي سلطان که هر یک در منصب هزار و  
 پانصدی هزار و پانصد سوار - و عرض خان قاضیال پانصد هزار  
 و پانصدی هزار و دویست سوار - عز افتخار اندوختند - پيش پاي  
 ولد آف خان خانان سپهسالار به منصب پانصدی ذات و دویست  
 سوار مفتخر و باهي گشت - بهادر خان دودخانه باسلام آستان  
 معالی فرق مباحات برادر است \*

بدست و بنجم بمزار فیض آدار حضرت مهدي علیا سمندار الزمانی  
 تشریف فرمودند - و هنگام مراجعت منزل پادشاه زاد فرخنده سیر  
 محمد شاه شجاع بهادر که مزاج گرامش از مایع امتثال متعریف  
 گشته بود بمقدم فیض توأم سعادت آما گشت - آن والا گهر مرادم  
 پا انداز و نثار و لوازم پیشکش بجا آورده مشمول موافقت  
 شهشاهی گردید \*

## نگارش نوروز جهان افروز

روز جمعه بیست و دوم شهر شوال سنه هزار و چهل و شش هجری  
 بعد از انقضای هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه و هفت ثانیه  
 نجومی آفتاب جهان تاب رخت به بیت الشرف کشید - اورنگ  
 آرای خلافت پس از نوزده روز که عارفه جسمانی آن صحت  
 افزای روحانی چهارم تیره داشت - درین ساعت مسعود و اوان  
 محمود از آرامگاه مقدس بیرون آمده بر تخت مرصع جلوس  
 فرمودند - کامرانی را آب رفته بجو آمد - و ناکسی را سنگ برسد  
 پادشاهزاده های بخت بیدار رفیع مقدار و امرای نامدار و دیگر  
 بندگان های اخلاص شعار مبالغ گرامند برسم تصدق و نثار گذرانیدند  
 و جهائی کام اندوز گردید - و شعرای پاینده سریر اعلی قصاید غرا  
 بعرض اقدس رسانیده از دریا بار عذایات خاقانی صالت گرانمایه  
 افروختند - درین روز مبارک نخست پیشکش نواب گردون قباب  
 بادشاه جهانیان بیگم صاحب از جواهر گران بها و مرصع آلات  
 و دیگر نوادر اشیا که از انجمله تختی بود زرین بمصنایع منبتکاری  
 آراسته و قیمت مجموع دواک و پنجاه هزار روپیه شد بنظر انور  
 در آمد - و عز قبول یافت - پس ازان پیشکش شراری سمای عظمت  
 و جلال پادشاهزاده های ستوده خصال مسند دارا شکوه و مسند شاه  
 شجاع بهادر و سراد بخش مشتمل بر جواهر ثمینه و مرصع آلات و  
 اقمشه نفیسه از نظر انور گذشت - صباح آن عالمی افضل خان جواهر  
 قیمتی و دیگر اتمعه پیشکش نمود - و متاع یک لک روپیه شرف

روز جمعه نذر شوال که باید نظر بود بعیدگاه نشرینت فرموده  
در مسجدی و قباب دامن امید آرزوینان را کمران بار عطا با ساختند \*  
سوم این باب ماده دهمی بر اسافل انسانی صحت اندامی  
خدایو عالم و خداوند بنی آدم که

\* ع \*

بلاصحت در آفاق در سلامت ارست

سبب الم شدید کردید - و پیچ و پل از خون کار و مصالحان  
صدمات آثار در سرته خون کشیده شد - با شاهزاده های کنار و  
امرای نامدار مبالغه کرد آمد برسم تصدیق با حال استیقای رسانیده جارید  
زندگانی آن سرمایه امن و امانی جم اندیان - و پیرایه مسرت و کامرانی  
عالیبدان از درگاه شفا بخش حقیقی مسالت نمودند - و با طاف خفیه  
و جلایه حکیم طالب طبعیت اشرف با اعتدال گرانید - و مدت نوزده  
روز که ایام وجیع و نقاحت بودند در دولتخانه خاص و عام تشریف  
فرمودند - و نه در دولتخانه خاص - گاهی لختی از خاصان پیشگاه  
حضور را در خوابگاه مقدس طلب فرموده بشرف کورنش میرسانید  
و بعواطف سلطانه تسلیه بخش خواطر پژمرده و دلهای آزرده  
این گروه اخلاص پزوه میگشتند - و از آنجا که همت پادشاهانه  
برفاهیت کافه انام مبذول است اکثر اوقات علامی افضل خان  
را درون طلبیده مهم ضرورتی ملکی و مالی را سرانجام میدادند  
\* نظم \*

تا بر بساط مرکز خاکی زروی طبع \* زردی زعفران نشود سبزی دواب  
بدا جذاب حضرت او مرجع جهان \* بگرفته حاکم ز جذاب روی اجتناب

که دینا گشتی بدین کد فاعلت و کمیت در اندک و کمی کرده آمد -  
 والا از عهد دولت عهد حضرت عرس آندایی ادار الله برده اند تا  
 این زمان صدهفت سال و پنج یکی از نوآنان والا مکان یک مرتبه  
 چندین بدشکس مامان از گردن گشان نگرفته - خاندان دوردان خان  
 دوران بهادر را که جواهر اخلاص و مردانگی او در این توفیقات مرد  
 آزما مروغی دیگر دانست - در جلدوی این پنج مرحله است خاصه  
 با چار فب طلا دوزی و خنجر مرصع و سمش مرصع و داماد هزار  
 فات و هزار سوار دو اسبه سه اسبه بمناسب نشن و زاری فات و  
 نشن هزار سوار دو اسبه سه اسبه که آتخواه آن ده کرور و هشتاد  
 لک دام است که دوزده ماه آن باشت و هفت لک روپیه باسد  
 و بخطاب نصرت جنگ و عطای دو اسب از طوبی خاصه با زن  
 طلا و مطا و بدل از حلقه خاصه با براق نقره و جل منحل زربفت  
 و ماده بدل پاده و رائر نهاده - و پرگاه شجاع پور را از حلقه  
 شریفه بر آورده در طاب اضا و عذاست نمودند - و از بنده پروری  
 و پرورده نوازی بر زبان حقیدفت بدان رفت که درین مهم اگرچه  
 اکثر بند ها مصور مساعی حمیاء گشته اند اما توفیقات پسندیده و  
 تدبیرات گزیده آن ویدی جان فشان بر همه مزیت دارد - خان  
 موسی پایه در ازای این نوازی والا لوازم استقامت و مراسم شپاس  
 بتقدیم رسانیده معروض داشت - که بمددکاری اقبال روز امزون و  
 کارگذاری توانست این مفرون چندین امور دسوار کشای دیربرا  
 بکمتر و فتنی تیسیر می پذیرد - والا از هست و بازوی این فرومایه  
 چه آید که در خور پذیرائی بندگان این درگاه شوالین پناه شاید -

پندیرائی دانت ساید ساند - ان هم چا مکش ساند نه دانترا اکر در در  
 آورد - مکر حاله مکر نشانی بند لای ساند و را دیگر متواهر که  
 ددمنت همه دگالک و ساند هزار روپا ساند پوسکس کرد - چندی  
 دیگر از اولای دواضه مکر در حور در - پند مکش ها گذرا بدند \*  
 روز مبارک نه ساند دانت و احکم هاندوران بهادر با قبل ساند  
 ساند چهره ساند بر امر حاکم هزار اسرفی دند در اند - و اسمعبل  
 بدیر ابراهیم دانتان را که دند از کانتس دند او دند دانتس  
 اندانه ساند دانتا مکر آورد - مکر ان ساند که او را موطاف ساند  
 در حصار دار الساند اکبر آباد بدارند - راجه ساند و مکر دانتان  
 اوخان و امر ساند پسر راجه کچ ساند و مکر ساند واک راو رتن و  
 گروهی دیگر که مکر دانتان ساند ار ان بود دند دانتا ساند  
 غایب والا دانت کردند - دانت دوران بهادر پس از احراز سرف  
 مکر دانت ساند دانت دانت دانت دانت دانت دانت دانت دانت  
 لک روپیه نقد که مکر دانتان کو دوانه و دانتان دانت دانت دانت  
 پاد ساند و برخی داند داند داند داند داند داند داند داند  
 قیمت دانتان ساند - و از جمله امدال مذکور داند دانت نام که دانت  
 مشار الیه حسب الحکم از وطب الملک گرفته و مکر دانت دانت  
 از جانب خود بر یراق طانی آن صرف نهوده بود چون پندانت  
 دیگر و نکوئی مناظر و لطیف هو اتصاف دانت به پادشاه پسند  
 موسوم گردید - و بکاک رودبه قبه مکر شد - سگرف کاری  
 تائیدات رحمانی - و دبرنگ پردازی تقدیرات آسمانی - و کار  
 کشائی اقبال هاقانی - و گیتی پیرائی توجهات جهانبانیست -



بیست و ششم سریر آزادی خلافت با کواکب، ثواقب فلک سلطنت  
و سخدرات اتق عصمت بمنزل یمین الدوله تشریف فرموده آن  
فولین والا مقدار را بصندوق عواطف برنواختند - و متاع پنج لک  
روپیه از جمله پیشکش یمین الدوله که بعد از ادای لوازم با انداز  
و نذر از جواهرگران بها و سرمع آلات و اهداف اقمشه و دیگر نذایس  
بمنظر اقدس در آورده بود شرف قبول یافت - و همانجا نعمت خاصه  
تناول نموده هنگام فرو نشستن آفتاب دو آئینه معلی را به پرتو انوار  
خلافت فروغ آگین ساختند - درین نوروز مسرت اندوز آنچه از  
پیشکش پادشاه زادهای والا نژاد و نویدان اخلاص نهاد بشرف  
قبول رسید سی لک روپیه بود \*

سوم فی القعدة بخان دوران بهادر نصرت جنگ اسب از  
طوبیله خاصه با زین طلا مرحمت شد - صلابت خان ولد صادق خان  
از اصل و اضافه بمنصب دو هزارمی ذات و هشتصد سوار سر بلند  
گردید - میراعظم کاشغری بمنصب پانصدی دروست سوار  
سرافرازی یافت \*

چهارم قزلباش خان باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب  
پنج هزارمی دو هزار سوار و پنهان داری پاتهری - و قزاق خان اوزبک  
باضافه پانصدی ذات و هشتصد سوار - و از اصل و اضافه اسحق بیگ  
دیوان سرکار نواب عالمیان صاحب مخدره قباب ابهت و جلال بیگم  
صاحب بمنصب هزارمی ذات و صد سوار نوازش یافتند - و صاحب  
الانماس خان دوران بهادر نصرت جنگ مبارک خان نیازمی بمرحمت  
علم و نقاره - و راجه دیپبی سنگه بعنایت علم و نقاره سربراختند \*

و از نیروی این کسب می نماید که در بند ب نوبت و سطوفت  
 مخالفتی نماید - این کار از جانب بود از ادوار خلافت این پادشاه  
 بسیار بخشش نم پذیرا که در شهر صورت پذیرد و درش دنیا بعد آخرت  
 واقعی و دینی ندارد تا با سخیف این عالم و تفتیم این امسالک چه  
 رسد - و با این بندگان اشخاص کزین ارادت آیین را بفتح قلعه و  
 ضبط شهری مشمول اعطاف ماکانه و انطاف پادشاهان گراننده عز  
 اعتبار و شرف افتخار می باشد - و سواره تابان و درخشان دارد -  
 راجه جیسنگه نیز به عذایت سلامت خاصه و کپوهه سرورع با بهوالتاره  
 و باضافه هزار سوار به منصب پانچ هزار سوار و بهر خدمت قبول  
 برگزیده چانسوار توابع صوبه اجیر که متصل وطن او واقع شده و داخل  
 خالصه شریفه بود و اسب قلیچاق از طوبه خاصه با زمین مطلقا سرفراز  
 گردید - و هر یکی از امر سناکه و ماسکو سناکه است و منصب سه  
 هزار و دو هزار سوار از اصل و افزانه و عذایت اسب با زمین نقه  
 بهادری گشت - سببی مفتاح حارس حصن او نگیر که بقلا وری  
 طالع در زمره بندگان درگاه خواقین پناه منضم گشته از پیشگاه خلافت  
 بخطاب حبش خان عز افتخار یافته بود - با خان دوران بهادر  
 نصرت جنگ آمده سعادت تلثیم آستان ملایک آشیان انداخت  
 و یک فیل پیشکش گذرانید - در همین تاریخ سید خانجهان از  
 دولتبان آمده سعادت ملازمت دریافت - و هزار اشرفی نذر گذرانید -  
 جعفر خان جواهر و اقمشه نفیس پیشکش کرد و متاع یک ایک  
 روپیه پندیرائی رسید - و باضافه هزار و دات به منصب پانچ هزار  
 دات و سه هزار سوار سرفراز گردید \*

جمعی گذارده راه می آورد نزد خود طاعت آن سربازان و  
 بیخونی از عسکر و گروهی دیگر از سوار و پیاده را خدمت ندارد و  
 تفنگچی دارد سوارش انگیزی رسید - شاه قباغان از اطوار آن  
 ندوخته آثار ایندو معنی دربانده طایفه را که حوالی خانه او منزل  
 داشتند درون حصار سر در سرای خود مستعد پیکار نگاهداشتند -  
 بهر وقت پس از رسیدن دربارخانه خان مزبور از دیدن جماعت که این طایفه  
 می پروریدند بدیدن دانستند که مکتون حاضر او می روز افتاده ناکزیر  
 از مال کار چشم باز بسته آتش کارزار بر افروخت - مبارزان از سه  
 بهر روز تاسهان شدن آفتاب گیتی امروز داد حواسند داده کاخ  
 هستی بسیاری از کفار اسرار بنایره تابع و شعله سفان خاکستر  
 ساختند - و بهر وقت نزد اندامی زد و خورد افروخته جهانم گشت  
 و از غراره اشک منصور مدر علی اصغر بخشی کاکره و برخی دیگر  
 پیاده شهادت رسیده زندگی اند انداختند - پس از آنکه این صاحب  
 از عرصه دامن شاه فلی خان بعرض معتمد رسید او را به نمایند  
 خلعت و نقاره و قیل سرافراز کرد دیدند - چون دارا خلافت اکبر ابد  
 بر ساحل دریای جون که اکثر آن بسبب آب کند بست و بلند است  
 آسایش یافته - و در سر افراز معموری بطرح آباد نگشته پیش دروازه  
 قلعه ارک که دولت سرای بادشاهی و معنی کار خدایات سرکار والا در آن  
 است مسجدی درخور جلوخانه نبود - و هر یام و سام که هنگام طایع آفتاب  
 جهان آفتاب خلافت و ظهور ماه شمس افروز سلطان است و درین دو وقت  
 خلائق سعادت بار و شرف کورنش در می یابند از کثرت اردهام مردم  
 متذلل می گشتند بنخعی در اعیان و دیگر ایام سور و سرور و



شب هفدهم که تاریخ ارتحال حضرت مهدی علیا ممتاز الزمانی  
 بود، حکم شد و خدا آگاه گروهی از فضلا و حفاظ و قراء و دیگر  
 ارباب سعادت و اصحاب تقی در مزار فیض آثار آن مطرح انوار  
 الهی فراهم آمده به تسبیح و تهلیل پرداختند - و خاقان شوق پرور  
 با پادشاهانهای رفیع مقدار و نویسندگان والا اعتبار بآن مکان خداد  
 نشان تشریف برده - و مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بجماعت مذکوره  
 عطا فرموده بعد از یکسایر بدولتخانه والا مراجعت نمودند -  
 و فردای آن سرقد معظم مدفوعه مرحوم شیخانی دیگر باره بدرت و ورود  
 شهید شاه دین پناه منور گردید - مخدرات مشکوی دولت که در این  
 وقت سعادت حضور دریافته بودند فیض اندوز زیارت گشتند - و  
 مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بمتحقات قسمت شد \*

بیست و دوم در محفل اقبال منزل شیخی از سخت گیری و  
 ناسازگاری دیوان یکی از مواجعات در میان آمد - از رافت کامله و  
 عاطفت شامله بر زبان حقیقت بیان رفت که کارهای فراخنای  
 دنیا بی مسامحه و مسامحه متمشی نشود - و بسا باشد که مهمات  
 جلیله و معاملات نبیله از ترک مدارا و عدم موااسا اختلال پذیرفته  
 بسبب توزع خاطر و تشتت جمعیت متکفلان گردد - سخن طراز  
 باستانی حافظ شیرازی این معنی را بشیوا ربانی در قالب  
 نظم ریخته

\* ع \*

سخت میگردد جهان بر مردمان سخت کوش

چنانچه در زمان خلافت امیر المومنین - و یعسوب الموحدين -  
 کرم الله وجهه - بظهور پیوست - چه مطمح نظر آن برگزیده

و اوقات سواری مقدس که از هجوم خیول و خیول و خدم و حشم  
 همگنان بیم جان داشتند - و نیز مسجیدی که شایسته این مصر  
 جامع باشد نبود - و خاقان مالک سنان که هست والا نهامت را  
 بر اكمال نواقص و اصلاح مناسک معروف دارند درین ایام که از  
 دولتبان مراجعت نموده دار اختلاف را بپروغ مسعود میمنت اصول  
 گردانیدند پیش دروازه قلعه رو ببازار کلان چوکی بطرح مدین  
 بغدادی که قطر آن یکصد و هشتاد ذراع پادشاهی و در هر ضلع  
 طویل چارده حجرة و ایوان و در قصیر پنج چشمه دکان باشد  
 طرح افگندند - و فرمان شد که غرابی چوک مذکور مسجیدی  
 منیع البیدیان رفیع الارکان بطول یکصد و سی ذراع پادشاهی که  
 بر سمت قبله سه گنبد داشته باشد و در اطراف سه گانه پنجاه و  
 سه طاق - ایوان و صحن آن هشتاد گز در هشتاد از سرکار خامه  
 شریفه بذا کنند - و چون نواب گردون قباب خورشید احتیاج قدسی  
 نقاب پادشاهزاده جهانیان بیگم صاحب که احرار مشروبات اخروی و  
 انساب مبرات دنیوی شیده رضیه آن مالک زمان است التماس  
 نمودند که این معبد متین و منسک شریف را که باعث بقای  
 فکر جمیل و حصول اجر جزیل است بقا نمایند - مقرر فرمودند  
 که عمارت این پرستش گاه را از پیشکاران سرکار آن نور هدیه  
 جهانبانی بانجام رسانند - و سواي منازلی که بمرکار اقدس تعلق  
 داشت خانه چندی از سکنه شهر که زمین آن داخل مسجد شد برخی  
 را ببهای ده پانزده خریدند - و بخشی را منازل عوض داده مالکان  
 انرا خورده گردانیدند \*

همراهی حصول سائب پنداشته از شاهراه تداوت بر نیامدندسی -  
 و هم چنین در عهد صدیق و فاروق چون بمیان قرب زمان شام  
 الانبیا آثار پذیرائی حق و گیرائی صدق در دلها بود هیچ یکی  
 سر از اطاعت بر نمی تافت - بعد از روزگار سعادت اطوار این  
 نفوس قدسیه زمانه از عدالت و سویت که انتظام جهان و التیام  
 جهانیان بآن باز بسته است دور افتاد - چنانچه حادثه قتل  
 فی النورین و خون ریزی و فتنه انگیزی که در خلافت علی بن  
 ابی طالب کرم الله وجهه بر روی کار آمد ازان نشان میدهد -  
 حاضران بساط تقدس از رفع این اشکال و دفع این افعال نیایش  
 ظل الهی بتقدیم رسانیده به مراسم دعا و لوازم ثنا پرداختند \*  
 . بیست و چهارم اهتمام خان حارس حصن اوسه را به رحمت  
 نقاره و مغول خان ولد زین خان نگهبان حصار اوگیر را به عنایت  
 علم - سر بلند گردانیدند \*

ساخت ماه اختر برج جهانی پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب  
 بهادر که بفرمان والا از دولاباد برای ازدواج میمنت امتزاج  
 روانه پایتخت سرپر عرش نظیر گشته بودند در باغ نور منزل نزول  
 نمودند - شهشاه شهر آئین از عواطف پدری این رباعی طالبی  
 آسی را مرقوم قلم اعجاز رقم ساخته نزد آن والاگهر فرستادند  
 \* نظم \*

بامریه اگر زود در آئی چه شود \* یا تاخته پیش از خبر آئی چه شود  
 زود آمدنت نظر بشوقم دیر است \* از زود اگر زود ترائی چه شود  
 غره فی الحجه پادشاهزاده کمار مراد بخش یا یمن الدوله

الهی در احکام دین و احوال شرع مذکور حق معضی بود -  
و در بعضی امور انصاف عین هر چند تا احوال بودی انصاف بودی - و  
این بامیت شورش نظام کرد - تا آنکه رفتند رفته کار به کاره و  
مقتال که داریم و آنها از آن باز نبودند کشید - و این اذن صفای خاندان  
نبوت - نظاره نموده آن ذات - سبب جلال بختاری بعضی معضی  
رماند که امیر انجمن معضی میفرمودند که دانا بدو پایا قائم است  
حق و باطل - من خواستم که بپای حق آنرا قائم دارم - از پیش  
نرفت - پرده کشای غوامض اسرار یعنی مدیو شورایی گذارش  
فرمود که بر تقدیر هست این نقل باید که شیخی معضی که در  
جمع شیون پیروی طریقه انیقه نبوی میفرمودند در هین  
خلافت خود ارتکاب باطل نموده باشند - بل اشراف موجودات و  
اکرم مخلوقات نیز - و دیندار حق گذار چگونه بپذیرد که در زمان  
صدق نشان این برگزیده‌های ایندی باطل روانی گیرد - اگرچه  
برخی از دانشوران که بدو است حضور کامیاب بودند در خور دانش  
خویش درین باب توجیهات باز نمودند اما پسندیده طبع اشرف  
ذیقتان - و خلیفه حق که گرامی فطرت دقیقه شجاعتش لوح محفوظ  
رشاد است - و سامی فکرت صواب آشنایش بجام جهان نمایی رسد  
بمصباح این بیان وجیه و توجیه نبیه ظلمت اشکال از دلها برگرفت  
که همانا بیدمن وجود فیض آمود اکمل کائنات افضل مکونات  
مرا یابی قلوب از رنگ خلاف مصفا گشته بود - و صفات طایع  
از غبار اختلاف معرا - جهانیان اقوال و افعال آن قافله سالار  
هدایت و شمع شریستان رسالت را که حق صرف و صواب است بود



را هزار روزه شاه زاد رسیده و ادبای برای آج راه دادند  
 و از عرائش و انواع داران جزوای سالکها درین اوج رسیده  
 شایرمان بهادر و امرای سبازانه که از دیر باز باو بی بود در اربابان  
 و سبک خدمت در دست - بخان سپهر که در صورت مهمبانی و مهمانی  
 قدر دانی اند بر اقبال آن شاه زاد واهی که به سبک خدمت و  
 لطیف اوقات منظور نظر اکابر امر در تافت نمودند - مبارزخان  
 بانصافه بانصافی ذات بمنصب چهار هزار و پانصد سوار -  
 و در آن خان اصفاری بانصافه هزار و پانصد سوار و چهار هزار و پانصد  
 هزار سوار - و سزوار خان بانصافه پانصد سوار و پانصد سوار و  
 پانصد سوار و پانصد سوار - و نظر بهایر خوشبختی باغ اوفه  
 پانصد سوار ذات بمنصب دو هزار و پانصد سوار و پانصد سوار -  
 و سزوار خان گاور بانصافه پانصد سوار ذات بمنصب هزار و پانصد سوار  
 و سزوار خان و از اصل اضافه سزوار خان بمنصب هزار و پانصد سوار  
 سوار - و آگاه خان بمنصب هزار و پانصد سوار - سزوار خان گاور  
 درین تاریخ هندی را بخلافت و جمعه هر صبح در خواصه بایران  
 فرستادند - و در مشیر صبح و متکای صبح که خدمت مجموع نجات هزار  
 و پانصد سوار و پانصد سوار - که بشاه صفی رسانند - و نامه از مناسبات  
 علامی افضل خان مناصب بر فتوحات دکن و بیاسا رسیدن چچهار که  
 سوارش درین نگارین نامه ثبت می شود و بموجب ارسال دانند

### نقل نامه

حمد و بخت و خدائی را که هدیب خود را بفتوحات غیبه

و شان دران بهادر و شجاعت و عاقلی اند . زان رو شاه خان  
 بهمان و ساسانه زان و خدمت را حسب احکام آن لشکر بدار را  
 بسعادت کورنش رساند . حالان دوران آن از آن حاج سادات را  
 در آموختن سادات کورده و عادات ساسانه خاصه و دیگر مراسم  
 تقویدات پادشاهان نوازش فرمود . و پادشاه زان لشکر بدار هزار  
 اسیر و سربازان و من سفدار به عنوان بشار کدرایند . در باب  
 خویشی بی نظام که شاه پروهان دکن برای گرسی هانده خویش  
 و قصاب او را نظام الملک نامیده بودند و خانزمن پادشاه از ساهوگرده  
 نزد پادشاه براه میفرستاد . سوار آوردند بود . و در رکاب آن نادره سحره  
 سفارش و معالی بدرگاه آسمان بجا آمد . و در آن سید که خان  
 بهمان او را با دو نظام الملک دیگر که یکی در سادات حضورش  
 آشیانی نظام گدایش چهار احمد دیگر بنام آمده بود . و دوم  
 در فتح دولاباک که مخصوص این دولت خدا دان است . در دژ  
 استوار گوالیار نگاهدارد .

و هم عید اخشی بود که ساری رسانید . پادشاه دکن پرور بعدگاه  
 تشریف فرموده نماز را با نیاز ادا نمودند . و پس از عبادت  
 بدولتخانه معالی سنت دربان تقدیم رسید . و در قهاب و ایاب  
 جهانان بزرگوار کام دل بر گرفتند .

چهارم پادشاه پناه نواز راجه جیسنگه را که در مهم دکن کارهای  
 نمایان از بروی کار آمده بود بمرحمت خلعت خاصه و ذیل نوازش  
 فرموده دستوری دادند که چندی بآندبر که وطن اوست رفته از  
 محنت سفر پناهنده گراید . و چون در سرزمینش قیمت اسب

کسب و کار حضرت والا رتیب - زیارت افرامی سرار سلطان - رونق  
 افرامی محاسن عظمت - بلند سازنده زنده اقبال - عالی گرداننده  
 درجه جلال - نمره سحره مصطفوی - دور حدیقه مرنضوی دولت  
 رفیع مکان صفوة را صفوت - خاندان عظام السان علویه را ملور تبت -  
 خواصین کامکار را سلاله - سلاطین فامدار را دلاله - گاشن دولت را  
 برومند نهال - منزل شوکت را صافی درین زلال - آسمان سلطان را  
 خورشید - زمین عظمه را جبهه سد - دایره کامناری را فرة - فاصلة  
 نامداری را غره - ساه شمع جبهه - وروز ملک بارگاه - گرداننده می  
 آید - که چون ظاهر بود که آن سزادر بخت و تاج را از اسدنام  
 اخبار و توهمات که این فدازمند درگاه صمدیت را روی داده  
 ابتیاج تمام حاصل میگردد - چه مقتضای یگانه و دوسای آن  
 است که از اطلاع بر حصول اسباب معرفت دوست خود سرور گردند  
 لهذا بوسند این صحیفه و واسطه این رنده بعضی از تسکرات را  
 که درین اقامت خجسته فرجام نمیدست گشته اعلام نموده می شود -  
 شرح این مقال بر سبیل اجمال آنکه - بدین زبان خاطر ماکوت  
 ناظر چندین بود که بنمایانی ولعه دولت آباد که سناحان هست افلام  
 و مسپاچان روی زمین با منباز آن حصن حصن معترف اند - و آن  
 قلعه را در مناست می نظر آفاق - و در روضت فردن طاق نه رواق  
 میدادند - و درین نزدیکی بعون عنایت انزلی بتصرف اولدای  
 دولت فائزه در آمده - از دار الخلاء اکبر اندک بصوب دکن بهضت  
 واقع شود - و دران ضمن قلعه چند از ملک نظام امارت که بتصرف  
 در نیامده مفتوح گردادم - و معاملات آن سرحد را آنچنان نظام



سده سهر سده هشت مطایع هزدهم شهر ربیع الثانی سده هزار و  
 چهار و پنج از دار الخلافه اکبر آباد بصوب دکن منتقل شد - و از  
 سه طرف سه فوج - یکی بمسرداری عمده سادات ربیع الدرجات -  
 زبده خوانین مذبح الرتبات - موتمن الدولة العلیه العالیه -  
 معتمد السلطنة البهیه القاهره - مخلص بی ریو و رنگ - عبد الله خان  
 بهادر فیروز جنگ - و دیگر بمسردگی خلاصه سادات عظام -  
 نقاره امرای کرام - رکن سلطنت عظمی - اعتضاد خلافت کبری  
 انواع عنایت و اصناف مرحمت را در خور - خان دوران بهادر -  
 و فوجی دیگر بمسرحی سیادت و امارت مرتبت - شجاعت و شهامت  
 منقبت - عمده امراء رفیع مکان - مورد مراحم پیکران - رستم  
 زمان - سید خان جهان - تعیین نمودیم - و بهمراستی هر یکی ازین  
 سرداران والا مکان جمعی از بندگان را که شیران بدش و غار دلیران  
 معرکه شلیجا اند مقور ساختیم - این همه سید نجیب تقدیم این  
 خدمت را که باعث افزونی عزت و مرتبت در دنیا و موجب  
 زیادتی ثواب و درجه در عقبی است فوز عظیم دانسته بلا توقف  
 و تاخیر از روست شوق تمام شروع دران نمودند - و بنوعی که در هیچ  
 اندیشه نمیگذشت آن بدش را بضرب تبر و تیشه از بدش و ریشه  
 برکنند - و پنج قلعه را که از قلاع عمده آن ملک بود - و حصانت  
 و ستانت شهرت تمام داشت - و فزونی رضانت مقتضی آنکه  
 تسخیر هر یکی بعد از مدت مدیدی بمحاصره صورت گرفت -  
 بعون عنایت الهی سرسواری مفتوح گردانیدند - آن کافر بد فرجام  
 تاب صدمه مقدمه لشکر فیروزی اثر اسلام نیاورده فرار برقرار

فکر کنیم که خاطر از مهربانی آنطرف با الملک جمیع کردار . . . دیگر استیلا  
توجه بدایه موجب نه اند . و البته بعد از مشاهده آن بهر از ظاهر شده  
که آنچه در توصیف آن مذکور می باشد . نشانه نقد بیان واقع بوده .  
و معلوم نیست که قاضی نیز بدان آگاهی بوده باشد . اگر آن قاضی  
در سرحدی که پادشاه آن فرزند نامدار نامدار واکه اقتدار اتصال  
دارد واقع نمی بود آن را بهر آنکه مستوی آن بهر سپهر سلطنت  
و عظمت مذکور میباشند . تا بدین شایستگی قدرت و عظمت  
مجبور آن میفرمودند . چون آن فرزند نامدار را دیدنش میسر  
نیست صورت آنرا فرمودند آمد . تا از آن بر غایت هیئت و  
قدرت عظمت آن آگاهی پدید آید . اتفاقا در اثنای اراده این  
نعمت بظهور پیوست که راجه چهارم که بدینام که او و راجه  
نرسنگه دیو پدر او آن قدر رعایت ازین دولت ابدی اتصال یافته  
بودن که بهر سبب ملک و مال از افران و امثال امتیاز تمامی آنها  
را حاصل شده بود . از غایت شرافت و نهایت جاهت قدر این  
همه نعمت که بفرست این دولت عظمی بهم رسانیده بود فدای شده  
بملک بسیار و مال بیشمار . و کثرت پادشاه و سوار . و قلاع استوار  
و قلبی زمینهای آن مرز و بوم . و اندوهی پادشاهی اطراف مساکین  
آن قوم شوم . مغرور گشته سالک مساکین طغیان . و ناچار هیچ  
عصیان . گردیده . سبوح این قضیه باعث شد که رکعت بیست  
دو آباد از راه ملک آن کافر نعمت بوقوع آید . تا خاطر درینضمن  
از آن سهم که مضمون اکتساب فضیلت جهاد و مستلزم تحصیل  
ثواب غنی است بنزدی جمع شود . لهذا ریای اقبال بتاریخ هشتم

اهلک اورا اعمار موده است آوار و ددا انگريزي خود ساخته داده اند  
 عداوت خان که فوت و قدرت او از ساير فدا داران فکس کمتر است  
 دران سرحد غبار و و مسان در استخفا و و داد و برگشت اطراف  
 و اکتاف آن فلاح را به صرف خود در آورده - پس از رساندن سوکچ  
 جلال به والي دولدادان بتاريخ ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ ماه دهم مطابق هجری  
 شهر رمضان المبارک سه و پنج یکی به داری رکن السلطنة العظمی  
 خان دوران بهادر - و دیگری به سرکردگی احمدی امرای رفیع الشان  
 سید خاچیهان - و فوجی دیگر با اسلحه های فایز سرآمد امارت - فارس  
 و ضمائر شجاعت - مورد الطاف پاکمران مسئول اعطاف امدادان - عده  
 الملک خان زمان بهادر - بر سر آن فاع باغده و عده نظام الملکيه و  
 عداوت خان که از روسته خرد سالی و کم خردی بودند آن دیانت که  
 بلا توقف و ناخبر طریقی بددگی و درمان برداری را سواروک دارد  
 و مع هدا ارتکاب امداد آن ارباب فساد نموده لشکرک آن جماعه  
 وحیدم العادیت برین معنی مدکور تعین نمودیم - بهیچ روایه شدن  
 عساکر منصوره آن فاع باعده ذات معایب و معایب در خود نداده  
 ازان ملک برآمده ملک عادلان در آمدند - دندهای درگاه والا  
 ملک را باسرها متصرف گشته بملک عادلان که جایان بخند  
 نظام الملکيه را در ملک خود خدمه دیگر نه قدرت و زلات خود  
 نموده بود در آمدند - و اکثر ولایت معمور اورا بقدر و بند و تاخت  
 و تاراج و نهب و غارت خرابه مطلق ساختند - خان مذکور بعد از  
 مشاهده این حال خسران مهال از خرابی ملک خود بخراشی حال  
 خود استدلال نمود - و متأسف او گردید که این معانی مدعی خرابی









صاحب موسیقی خان صدر و صدر جمله صدر بخشی و مکرمت خان  
 صدر سامان و خاندان اله خان و چندی از سرداران منگویی اقبال  
 بیخانه سلانه در میان سادات شاه نواز خان صاحب صدرزا رستم منگویی  
 که صید کربم را در پادشاهزاده بخت پندار محمد اورنگ زیبا  
 بهادر خطبه نموده بودند ارسال یافته بود چنانچه گذارش یافت -  
 در بنوا که ساعت خجسته عقد نزدیک رسای از اینجا که مواد ازدواج  
 مهین خانم خلایق پادشاهزاده محمد دارا بکوه و در پیمین نور  
 سلطنت پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر را بواب داک جناب بیگم  
 صاحب ترتیب داده بودند خدا و ابر دست دریا دل بآن قدوة  
 مطهرات جهان فرمودند که لوازم این جشن خجسته از سرکار افسر  
 سرانجام خواهد یافت \*

و پانزدهم ذی الحجه سال هزار و چهل و هشتم هجری روز وزن  
 آن نهال چمن اقبال ده لک روپیه نقد بآن والا کهر انعام فرمودند  
 تا اسباب این طوی فرخنده را از جواهر نموده و مرصع آلات و طلا  
 آلات و نفرة آلات و غیرها و گوناگون افشده و فرشها و بساطها و تورها  
 و خلعتها و دیگر لوازم کارخانهجات آماده نمایند \*

شب دو سنبه بدست و دوم این ماه مطابق بدست و بهار دی  
 بهشت از خانه مغاره خاندان صفوت شاه نواز خان بانی پست پست  
 هنا آوردند - و بزم فرح افزای هنا بندان در دو آئینه خاص منعقد  
 گشت - و اقسام آتشبازی که از جانب شاه نواز خان آورده بودند  
 در رخت عرصه روی زمین را رشک بهر برین گردانیدند - و حسب  
 الحکم الرفع پیمین الدوازه آصف خان با دیگر امرای عظام دران



گراسپی در این احوال و دیگر امرای در این مکان در  
 بودند در این روزها سوار شده بودند و سواران  
 «بازگشت بفروغ» و اسام آن سبازی بود که این سبب  
 و عرصه بدان برای این جهت بود که این سبب  
 اهل حضرت از و این جهت بود که این سبب  
 سفینه دولت تیره در این جهت بود که این سبب  
 لزوم آسمانی پاده گردید و این جهت بود که این سبب  
 سابه کوهر در سلک عفو و این جهت بود که این سبب  
 کابین مقبر گردید و زمزمه حضور را در آن دو گران  
 خاک بارخ املاک رسد و نوای سرت از حضرات  
 زمان را در گرمیت - فروغ امرای اورنگ خلا و این جهت بود که این سبب  
 گشتی سوار بدولت سرای والا مراجعت نمودند و این جهت بود که این سبب  
 مور این پادشاه کام بخش و اعوام سرور این شهرت و این جهت بود که این سبب  
 تا ریم شادی در جهانان و اندر آبایی در جهان است و این جهت بود که این سبب  
 و سنوایی دارک

همه پادشاه می امروز باشد از پی وی \* همایشه شاه می امسال باشد از پی بار  
 پادشاه پاد و سرش به روزگار کام و فلک مساعد و دولت رفیق و داور بار  
 طالب کلام تاریخ این گزین بدوند را بدین گونه اجاس نظم داده

\* بدست \*

جهان کرده سامان بزم نشاطی \* که گلبدانگ عبشش بگردون رسیده  
 قران کرده سعیدین وزین سان قرانی \* فرج خباز و فرخانده دوران ندیده





از پادشاه این بنا ...  
 فاشا را نیز ...  
 نهال برورسند ...  
 مشرق بهر تاریخ ...  
 از آنرو که رسم ...  
 مشاعر فصحی شود ...  
 نیاخته پیشکش ...  
 آلات و دیگر ...  
 روپیه شرف ...  
 روز مبارک ...  
 گوهر درج ...  
 فرموده ...  
 درداخته ...  
 گذران ...  
 شهبازچه ...  
 و مرت جنگ ...  
 دیگر اولیای ...  
 شناس خلعت ...  
 اخلاص گزین ...  
 خدمت آن ...  
 چون گروه ...  
 و فساد ...



نموده جانب باغ شادان با هم مردان از رخنه دیوار به دروازه راه  
بخانه که میان قاعه در نهایت استحکام ساخته شده راه دارد

مظفر بیگ و فریدون بیگ دو پسر <sup>مست</sup> بی وزنی  
هست خان با اختیاری از نبرد آزمایان او را

مردی حساست پیشتر در آمده بود سال هزار و چهل و هشتم هجری  
پانجمی از عتیب میرسد جنگی آمای میمنت انتهای قمری وزن  
جوی شجاعت بود آن نبرد در افتتاح سال چل و هشتم از عمر جاودانی  
و نبذی دیگر رخساره و لیرا نشاط آگین ساخت - و باین هزار سال وزن  
دروازه خانه را بستن و رسم نثار بقدیم رسید - درین روز خجسته کوه  
کوب خود را رسانید که زاده والا مرتبت محمد دارا شکوه را باضافه  
مکاتبی دروازه ملچار <sup>بمنصب پانزده هزار</sup> <sup>فات</sup> <sup>نه هزار</sup>  
جانب دیگر را گرد گرفته <sup>بر</sup> <sup>و باران خردشت</sup> - و از سورستان <sup>و</sup> <sup>و</sup>  
می آورد تا در ضمن آویزه را <sup>که</sup> <sup>دو هزار و پانصد</sup> <sup>و</sup>  
پیشتر و غا بضرب شمشیر او را باز <sup>باید</sup> <sup>مقرر</sup> <sup>نموده</sup> او  
روافه جهنم می ساختند - از یک شهر

تا صبح روز دیگر جنگ قائم بود - چون نهایت خلعت خاصه فوق  
همدغریب گرفتار خواهد آمد بآنین مقرر جهال بود یافت - و بعد  
و گذشته شدن بخود داد - انجام کار از شتر دلی و روبه نر مهین خلف  
شمشیر نیاورد - و از طغیان تشنگی و فقدان آب مضطرب گشته بعد از آن  
خان بهادر پیغام داد که پناه بشما آورده ام اکنون در کشتن و گذاشتن  
اختیار شما راست - و برهم معهود زینهار جویان از اسلحه و لباس  
برهنه شده اندگی بر دست - و دست زن خود گرفته بواسطه یکی از









6/6/61 10:10

10/23/2014 10:23 AM

22) 1940-1941

*W. J. L.*

١٠٠٠

11

بہارِ آفاق

تاریخ: ۱۳۵۱/۱/۱۵

١٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

Wm. J. Hall

۱۰۱۰ و ۱۰۱۱

که میگوید او که در میان ما

مزاراں مرقی

1949

خداوند مآزل آفر

[illegible]

مجلس روز پنجشنبه

ارون طالع ورا - اسدرو - سامان

وہی ہے جو

وہابیہ چانگیا و لفظ "وہابیہ" اور "وہابیہ" و

عاصم وصابدار الخلاء

مجلس شورای ملی

دبلماسی و وسیع پیرایہ

هوانا - نارین قەسەن

10

کروڑوں

1. معلومات

و دوم شار انچه اوده داشته را

برفوں سے لیس رہا کہ

و بهر نوم از عزیزان منم بدان صریحاً داده عرض

اسی سادات امام و اولاد

یہ تو بیکہ نرفامی سورنواز کا پھر سووا سی

داند - و فرادین اسم

بہارِ گلشنِ بہار و مبدائی را شرابِ کبریا اندک

۱۱

لذلك فإنهم قد وافقوا على أن يكونوا جزءاً من

فصل اول در بیان احوال و حال

به كتاب الفدا المختار - في فوائده وفضله

مجلسه جاری و خبیر  
 این کار انجام شد

در این خصوص به شما پیشنهاد می‌گردد که با مراجعه به مراکز تخصصی و مشاوره‌ای، اقدام به دریافت خدمات تخصصی نمایید.

9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 841. 842. 843. 844. 845. 8

1947

دهم مهر ماه سال ۱۰۸۰ هجری که لشکری از احوال او گذارن یافت  
 یاقوت و صالح رحمت هندی ازین شهر است - محمد دلی شاه  
 امیرکام گزیده از دوا امیرکام همدانی بهمن ماه سال ۱۰۸۰ هجری و معاملات  
 مالی بهمدن را گذاشته خود بآن راهی پرداخت - پس از آنکه خود  
 حکومت ازو که پسر بدست به برادر زاده اس سلطان محمد رسید  
 او از رسیدن و نژادی به صالح ایالت پرداخته مدتی را از سر زمین خود  
 بر آورد - و مدتی در امور مدنی و مالی و جمعیتی از امور مردمگی  
 احوال او خفیه باید در مدتی خدمت حضرت جناب مکانی  
 معروض داشت - سرب و صفاتی بحکم مدتی نوشته شد و در اطراف  
 مرمودند - از دیر باز آرزوی این سعادت داشت در ایام  
 شایسته شاه از اینها فرار نموده بهلازم حضرت جناب  
 مکانی آمد - و از خدمت بهمدن همدانی رسید - و درین  
 دوام گردون دست در امور مدنی و درین زندگی بهمان خدمت  
 سرافراز شد - و روزی حدیث مدتی بود - اگرچه در مدتی سرتیبه  
 دلیلی داشت اما از اخلاق مرمود و اطوار دیده بهمدن بدست و  
 در اعتماد و سبک بود - خادان نداده پرور معدود خان بحسی دوم  
 را نظر بقدم خدمت بهرحمت خلعت برپاخنه مهر بحسی  
 گردانید - و تربیب خان را بعزابت خلعت و باضاوت پادشاهی  
 ذات و دیوبست سوار بمصطفی دو هزاره ذات و هزار و دیوبست  
 سوار و به بحسی دوم «مخبر ساختند»

درازدهم آخر روز شهنشاه ملک بارگاه از وفور رامت بمنزل جعفر  
 خان که بر کدار درباری چون تازه اساس پادشاه تشریف فرمودند -

اینست و مدلل و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 و بهر و مدلل و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 عالم را اندک کردید - دور است از حد و مرزهای خاکی با صاف  
 پادشاهی نادان و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 و هزار و دویست سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 است و بهر و مدلل و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 هر چه است عالم - و بهر و مدلل و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 هزار سوار از اول و ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 و ادا آن پادشاهی نادان و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 چون درین سال ادا آن پادشاهی نادان و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 بود و بهر و مدلل و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 سادات - و بهر و مدلل و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 محمد اسلام - و بهر و مدلل و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 مدلل و بهر و مدلل و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 و تغنی ادا آن پادشاهی نادان و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 غلام اقبال و سادات و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 است و سادات و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 نشاط عالم و تاریخ ادا آن پادشاهی نادان و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 عواطف ادا آن پادشاهی نادان و سواران ادا آن پادشاهی نادان و هزار و دویست سوار  
 و زمانان بدین نرانه متقدم گشتند

• ابیات •

که از در اقبال شاه جهان • جهاندار جم جم شامت کاسران

همیشه جهان بان در خرمی • شهاده بگفت ساغر بیدغمی







اقامت عسکر منصور در آن سرزمین باقی ماند و راه نیدست - و اکثر  
 زیاده برین توقف واقع شود از فزونی برف راه بر آمد مسدود  
 میگردد - بنا بران میر فخر الدین را که نوکر معتمد از بود با فرهاد  
 بیگ بلوچ و نزدیک چهار هزار سوار و پیاده بر قلعه شکر فرستاده  
 خود بقلع ابدال پرداخت - و حسن خواهرزاده ابدال را با دیگر  
 تابیدان که در زمره بندگان درگاه آسمان جاه منظم اند و بخشی  
 از زمینداران کشمیر که با سکن آن سرز و بوم آشنایی داشتند بران  
 داشت که بتربیب و تهریب این گروه را بشاه راه اطاعت و  
 از بیاد رهنمون کردند - و برخی بسد مداخل و مخارج آن در  
 زمین مصدق برگماشت - میر فخر الدین بساحل دریای نیلاب  
 رفت و چون فتنه پڑوهان تبت  
 کشیده گزهی از غنایان بقصد باز داشت  
 افواج قهرمانان آن نشانده بودند - میر نزدیک دو هزار آدم  
 بدالت جمعی آن وایت نصف شب روانه ساخت - تا  
 بسوت پایان آمد شادانه راه را از دست بدالت پیشان بر آورند -  
 و از آن جنگ جو طی مسافت نموده بغتة بر طایفه ضاله ریختند -  
 و فریقي را بر خاک هلاک انداخته بقية السیف را ره سپر فرار  
 گردانیدند - میر از نیلاب گذشته بهای قلعه شکر آمد - و پسر انجام  
 مواد قلعه کشانی پرداخت - روز دیگر دولت پسر ابدال که پانزده  
 ساله بود و با حشری حراست حصار بتقدیم میروسانید غزاة لشکر  
 فیروزی را کم انگاشته با همریان بانداز قتال بیرون آمد - میر فرهاد  
 بیگ پس از آگاهی بسرعت هرچه تمامتر خود را بکنر کوه رسانیده

گمران روزنار را « صدق کریمه » جملة العالیها « افانها » گرفتار دیده است  
 حکم شد که ظفر خان هارس کشمیر با لشکر آتیا بدین صوب شتافته  
 ولایت سرپور را « شکر کرداند » او بتبلیغ این بساق پرداخته قریب  
 هشت هزار سوار و پیاده از بندهای پادشاهی و تایلان خود و  
 سرزبان آن قزاقی فراهم آورده از راه کریمه براه نورجی در آمده  
 و بقبات مشغول این راه دشوار گذار را که بتفصیل گذارش خواهد  
 یافت پیموده - در عرض یکماه به شکردو نام برگشته که سر آغاز ملک  
 قبت است و این طرف آب نیلاب - رسیده نزدیک هصار  
 علی رایی تائیر کرد - علی رایی پدر ابدال سرزبان حریر بلخی  
 بر سر کوهی بس بلند طوالتی در حصار استوار برافزودن -  
 بلند قرآن بگهر پیروچه زبان زد گشته است - از دیگری که پست  
 است به کچه - هر کدام رایی دارن ~~نما~~ - ع \*

چون گلوگاه زانی و سینه چشید

و راه آمد شد قلعه فشیان نزدیک هم برفراز کوه نیز شده - ابدال در  
 حصن گهر پیروچه متحصن گشته بود - و محمد سران ساسی را که وکیل  
 و رائق وفاتش سهمانش بود بحراست قلعه کچه باز داشته و عیال  
 و اسوال را در حصار شکر که آن روی نیلاب بر فرق جبلی رفیع  
 اساس پذیرفته است نگاه داشته - ظفر خان از رفعت و متانیت مرد  
 محکمه صلیت در محاصره و پیکار ندیده چنین اندیشید - که  
 پادشاهی و رعیت قبت را که از ناهنجاری ابدال دل آزرده بودند  
 بهمدارا و مواسا جانب خود بکشد - و چوئی برای کشایش حصار  
 شکر و استیر کردن فرزندان ابدال معین نماید - چه همگی مدت







آنکه از کشته در بهر سو، آید و امر است که او را درین مقام ابدال  
 ایشان را بکشد و بر سر زانوی خود "ا" یا "ا" بنویسد و بعد از آن  
 بر آنکه خطاطی سازد و بعد از آن خطاطی را در آن بگذارد - و حساب چک  
 دیگر که در هر دو تاریخ و زمانهای دست اکبر - اهی باید که صلاحت  
 نور دیده در تبتان پیدا کرد و بود و فرزندان و خواهران خود امان  
 بسته در خطاطی آن آمد - نشان بهار آمد و اندک آنکه مریدان از  
 دانش برف راه رسیده و در آن فسادانی که با تبتان ابدال چنانچه  
 گشته در رفته اند و نیز بر انداختن بی نظام و تامل و استغناء  
 اسوال ابدال را با تبتان او و دیگر ستودن کز آن آن ملک و دیگر  
 صد کور همراه گرفتند و ملک تبت را در آنجا که مرید وکیل ابریم  
 و آنکه استند بکشد و در مراجعت بود \*

بیدست و فهم زنجیر الدانی چون مقتضای مراجعت است  
 مقدس رسید و در این در زمانه که بعد از تبت است و  
 تبتی قلاع و ایل شدن مریدان آن ولایت و دست آمد و  
 پیروهان بی ضبط و ملک و نظام حال رعیت بسرعت بر آمدن و ملک  
 را بویکیل ابدال پیش از آنکه خطاطی از انقیاد او فراهم گردد و پدران  
 پسندیده خود در بیان و رای صواب گزین نبود \*

از تشابه که انصاف اقبال و تماس ایشان احادیث شرح  
 معصومیت راه تبت و کافیت آن ملک می نماید

تبت دو صومعه دارد یکی کرچ ( ن ) و دیگری لاز که ظفر



نماه نیز برای هوش انزائی خوانندگان اندراج یافت

## نقل داستان

درین وقت بخاطر رسید که بدخور کابلستان و حدود هندوستان و نواحی غزنین و باختر و قندهار کردانی فرستاده آید که بدظم آن بوالیات فسیکه تواند پرداخت - و دل مصلحت اندیش بران شده که بیکى از امیرزاده‌های کامگار موقوف گردند - باز اندیشه رفت که مبادا هوای سلطنت و استقلال از کاخ دماغ او سر برزند - چه جای آنست که اگر بنویذنی تفویض یابد این خیال محال مغزش بشوراند تا بامیرزاده چه رسد - لختی در تامل بودم که بدل پرتو افکند که اگر تذکری تعالی مرا سلطنت ارزانی داشته کرا یار که بمخالفت گراید - و الا از نیروی بازو چه کشاید - درین اندک کذاب بوستان برسم فال برگشودم این ابیات برآمد \* بیت \*

چو دواست نه بخشد سپهر بلند \* نیاید بمردانگی در کف نه سختی رسد از ضعیفی بمور \* نه شیران بسرنیچه خورند و زور خدا گشتی آنجا که خواهد برد \* اگر نا خدا جامه برتن درد مرا ازین اشعار آبدار طبیعت بشگفت - بخود گفتم که سرحد هندوستان تا آب سند و غزنین و کابل تا حدود قندهار که مملکت سلطان محمود غزنوی است گزیده آنکه بیکى از فرزندان بهدارم - اگر احیاناً براه بغی در آید و بر من براید فلذک کبد من خواهد بود - نه بضعه جسد غیر - من برین اراده راسخ گشتم و ایالت آن حدود بامیرزاده پیر محمد مقرر گردانیدم - و چون بهران و سرداران

دو هزار تنوا طلا که از کم و باری تنوا زیاد، بر هفت روپایه نیکو زر هر سال از اجاره آن حاصل میشود - اکثر افسار سرد سیر میمانند زر آلو و شفتالو و شریزه و انشور دران سرزمین لطیف و شیرین است - سیدی دار که درون و بیرونش سرخ است - توت و چنار و زر آلو و شفتالو و شریزه و انشور در یکا موسم شیرین است »

از انجا که بر ازنده اوزنگ میبازدانی - حضرت صاحبقران ثانی بامضای مقالات ارباب تقی - و کلمات اتمه هندی - و استماع محکبات عدالت سمات راودان لوابی سلطنت - سالکان مسالک دولت - سیدما بر ازنده اوزنگ و دیهیم - خاقان هفت اقلیم - تالش القلابین - حضرت صاحبقران نور الله مضجعه - که همواره اقتدای آداب رضیه و اقتضای اطوار پیرایه آنحضرت را سرقا مدارج دین و دولت - و میزان قوانین ملک و ملت - میداند - توجه نام دارند - و زرای دانشور - و ندمای سخن گستر - همیشه دل نشین داستانهای پادشاهی بشیوا بیانی گذارش میدهند - درین ایام از کتاب واقعات حضرت صاحبقرانی که بزبان ترکی بود - و میر ابو طالب تربتی از کتابخانه والی یمن بدست آورده بپاره‌های ترجمه نموده - داستان فصیح خرد افزا که آن حضرت هنگام تعیین میرزا پیر محمد خانی میرزا جهانگیر بامارت کابل و شزین و قندهار و غیره فرستاده بودند و دران کتاب مندرج است بعرض مقدس رسید - نسخه ازان بسرو جوبدار خلافت بادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر که بنظم مهمام صوبه دکن پیش ازین بچندین روز مرخص گشته بودند از کمال رافت و فروتنی عاطفت فرستادند - و بامر خاقانی درین هدایت

غیاث الدین ترخان و حسینی خواجه خویش امیر عباس بهادر و  
 اقبال شاه بر غریبی و شدت الدین پسر ارج قرا و سوانج تیمور ثابده  
 بنشینند - و از هر یکی سخنی که بر مکتوب میر او آگهی دهد -  
 پرسیدیم - امیر قطب الدین پاسخ داد که اگر پشت من قائم باشد  
 بر شکم چوب نخورم و گفت که پشت و پناه من امیر است دیگری را  
 نشناسم - اسلام خواجه باز نمود که اوضاع خانه یکی باشد اگر دو گردد  
 خانه خراب شود - و برات خواجه برگزید که چراغ یکی است که بفروغ  
 آن ره می نورسیم - و ما چراغ امیر را فروخته میدادیم و در سایه  
 آن زندگی میدادیم - امیر عالی شایسته ای را کرد که سارا بنت از امیر  
 زندگانی میداد - و هر یکی لوازم اخلاص و اطاعت و اختصاص و  
 تبعات خویش ظاهر میگردانید - در بقع امیر زاده معروض داشت  
 که اگر بر امیر عهدیان ورزم سر از حکم تدبیری تعالی بر تافته باشم -  
 و دین خود را در باخته - گفتیم چهارم حصه ممالک خود را بخوا  
 ارزانی داشته ام برادران از حق و حسد در حق تو سخنان بخواهند  
 مایخت باید که پیوسته آثار فروتنی و خاکساری از تو بظاهر بیرونند -  
 و وی را در آغوش عاطفت کشیده مرخص فرمودیم :

چون هر عشرة از ملین خان آیدن جلوس سعادت عباسی دوری  
 از ادوار جهانبنانی مقور گشته - و بفرمان اقدس وقایع هر دوری  
 جلدی - اکنون که سوانج نخستین دور خلافت این پادشاه دین  
 پرور - شهنشاه داد گر - که ایند کام بخش اوقات کامتاریش چون  
 اعوام دور با هم پیوسته دارد - و سعادت فرمان گزاری مانند ایام  
 شهر از هم ناگسسته - بفرخی و خجستگی صورت رقم پذیرفته -

توسعات و قشونان و هزار حیات فراهم آمدند . او را شایسته داشتیم و کلاه  
خود بر فرق وی گذاشته فرستادیم و پوشانیدیم . و بگفتم که ترا  
به پنج چیز مامور میکنم . اول آنکه چون به تختگاه سلطان محمود  
غزنوی برنشستی و بران مملکت فرمان فرمای شوئی مرا و خود  
را فرادوش کنی و از پایت خود در نگیزی . دوم از حال همسایگان  
ملک شانزلی نگیزی . سوم در ضبط مملکت و رعایت رعیت  
تجاهل نریزی . که تذکری تالیی بجهت آنکه بر احوال زیر دستان  
و مظلومان آگاه باشیم ملک خود را بدست فرستاده . چهارم در نظم  
لشکر بکوشی . و هر که بتو در ایام نگاهداری که تذکری تعالی بران  
روزی او را بر تو نوشته . و سپاهی را خدمت ندی و اگر دستوری  
طلبد و بدانی که در سپاه گری چنانچه باید هست باحوال او  
چنان پرکاری که بفراخ بال بخدمت قیام نماید . چه سپاهی جان  
خود را بفروشد و سر بازی میکند . و بدان که حضرت ملک سپاه  
است نه دستگاه . پنجم بدین مصطفوی را رونق بخشی . و برخلاف  
اوامر و نوافی الهی کاری نکنی . که قوام دولت بدین باز بسته  
است . و با سادت و علما و صلحا معاشرت نیکو نمائی . و از اشار  
و انزال اجتناب ورزی . و در هدین مشغول گروشی از نویندان راه  
لشکر گران همراه وی تعیین فرستیم . و امیر قطب الدین ابن عم امیر  
سلیمان شاه را دیوان بیگی . و اسلام خواجه پسر ایلچی خواجه برلاس را  
امیر توکک . و برات خواجه کوکلتاش را صاحب اسرار او گردانیده امر  
نمودم که در مجلس او از امرا میر موسی و عالی خانچی و امیر بهلول  
و امیر درویش برلاس و تیمور خواجه پسر آغوشا و حسین صوفی پسر

## هفت هزاری

مهابت خان خانزادان هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسبه  
سه اسبه - ماه جدی الاولی سال هفتم از جلوس مقدس در  
برهانپور هجری سفر آخرت گردید \*

خانجهان لودی هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه  
بیست و ششم صفر سال دوم از اورنگ آرایی خدیو زمان مطابق  
بیست و دوم مهر برهنمائی شقاوت ابدی از آستان اقبال  
رو بر تافته خاک فرار یفرق روزگار خرد پیشت - و روز دو شنبه  
عمره رجب سال چهارم موافق پانزدهم بهمن هفت تیغ مبارزان  
فیروزی انتما گردید چنانچه بتفصیل گذارش یافت \*

## شش هزاری

خان دوران بهادر نصرت جنگ شش هزاری شش هزار سوار  
دو اسبه سه اسبه \*

خواجه ابوالحسن شش هزاری شش هزار سوار - بیستم رمضان  
سال ششم از جلوس اقدس ودیعت حیات سپرد \*

اعظم خان شش هزاری شش هزار سوار \*

عبدالله خان بهادر فیروز جنگ شش هزاری شش هزار سوار \*

افضل خان شش هزاری چار هزار سوار \*

## پنج هزاری

سید خان جهان بارة پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه \*

خان زمان بهادر پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه - چهارم

ذی الحجۃ سال دهم در دولتآباد بر رحمت حق پیوست \*

خاتمه این سجاد سخنان را که فائده ادوار نامه‌های باد به تلمیح  
 مناصب دراری سماء خلافت - قایم درای جلال - انوار با صوفی  
 عظمت - ازهار حدیقه ایهت و نویدان والا مکان - و سایر منصبداران  
 تا پانصدی منصب و ترقیم نبذی از احوال فیض اشتغال مبارزان  
 فنیس شکن - و سجادان ریاضت فن - و عادی دانش گستر -  
 و سعادتی عیسی اثر - شعری سخن طراز - نگارین میگردد اند \*

### مناصب لالی و بحر خلافت دراری سماء جلال

بادشاه زاده محمد دارا شکوه نخستین گوهر دریای عظمت پانزده  
 هزاری نه هزار سوار \*

بادشاه زاده محمد شاه شجاع بهادر دویمین گوهر سماء ایهت  
 دوازده هزاری هفت هزار سوار \*

بادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر سیومین سرور جویبار  
 سلطنت دوازده هزاری هفت هزار سوار \*

بادشاه زاده مراد بخش چارمین نتیجه دودمان دولت پانصد  
 و پنجاه روزینه \*

### نوینان والا مکان و امرای عالیشان و دیگر

#### منصب داران

نه هزاری

یمین الدوله آصفخان خانخانان پده سالار نه هزاری نه هزار سوار

دو اسبده سه اسبده \*

«الودجي برادر کهنلوجي دکڻي - پنج هزار، «هزار سوار»  
 اولادجي رام دکڻي پنج هزاری پنج هزار سوار، «ششم - پوري گذشت»  
 بهادر جي والد، «دادون رای دکڻي پنج هزاری پنج هزار سوار»  
 «ششم پنداره» «مر اولت راز گورد»

«مرزا عباسي ترخان پنج هزاری پور هزار سوار هزار سوار»  
 «هزار سوار»

«مصدق خان پنج هزاری چار هزار سوار»  
 «شکر خان پنج هزاری پنج هزار سوار»  
 «رحيم خان والد آدم خان دکڻي پنج هزاری چار هزار سوار - سال چهارم  
 در گذشت»

«جعفر خان پنج هزاری سه هزار سوار»  
 «مر جملہ پنج هزاری دو هزار سوار - ۵۵۵ ربيع الثاني سال ۵۵۵  
 بساط حیات در نوردد»

### چاره زاري

«مصدق خان باره چار هزاری چار هزار سوار دو هزار و پانصد»  
 «سوار دو اسبه سه اسبه»

«عليچ خان چار هزاری چار هزار سوار»  
 «مصدق خان چار هزاری چار هزار سوار»  
 «صادق خان چار هزاری چار هزار سوار - ۵۵۵ ربيع الثاني سال ۵۵۵  
 بوخت «ستني بر بست»

«بادر خان نجم ثاني چار هزاری چار هزار سوار - سال ۵۵۵ در  
 صوبه آله آباد در گذشت»

اسلام خان بنای هزاری پنجم از سواران هزار سوار در آمدن است \*  
 سید خان بنای هزار پنجم از سواران هزار سوار در آمدن است \*  
 اسامه خان بنای هزار پنجم از سواران هزار سوار در آمدن است \*

وایم خان بنای هزار پنجم از سواران هزار سوار در آمدن است \*  
 مال پنجم از سواران هزار پنجم از سواران هزار سوار در آمدن است \*  
 وزیر خان بنای هزار پنجم از سواران هزار سوار در آمدن است \*  
 وایم خان بنای هزار پنجم از سواران هزار سوار در آمدن است \*  
 راجه کجست سنگه وایم راجه سوار پنجم از سواران هزار سوار \*  
 راجه جاست سنگه پنجم از سواران هزار سوار \*  
 رستم خان دکنی پنجم از سواران هزار سوار \*  
 سید خان بنای هزار پنجم از سواران هزار سوار \*  
 سید خان بنای هزار پنجم از سواران هزار سوار \*  
 احمد آباد ازین جهان بگذشت \*

وایم خان بنای هزار پنجم از سواران هزار سوار در آمدن است \*  
 رستم خان بنای هزار پنجم از سواران هزار سوار در آمدن است \*

راجه چهار سنگه وایم راجه سوار پنجم از سواران هزار سوار \*  
 سوار - آن کادر ماجر در سال هفتم یحزای کردار شود گرفتار  
 آمده بکوی نام فرو رفت \*

یاقوت خان حبشی بنای هزار پنجم از سواران هزار سوار در آمدن است \*  
 برهنه وایم از بار فرار نمود - و بیست و چهارم فی القعدة سال  
 هفتم در در آباد طعمه نهنگ شد شیر و دوزخ اشکرافال گردید \*



سرافراز خان چار هزارى سه هزار سوار \*

رشيد خان انصاري چار هزارى سه هزار سوار \*

زار سوار بهورتيه چار هزارى سه هزار سوار - در سال چهارم  
سپري گشت \*

سرافراز خان دکني چار هزارى سه هزار سوار \*

جگديو راى برادر جادون راى دکني چار هزارى سه هزار سوار -  
در سال پنجم عنصرى پيوندش از هم گشت \*

شاه نواز خان صفوي چار هزارى دو هزار و پانصد سوار \*

صدر خان چار هزارى دو هزار و پانصد سوار \*

همير راى دکني چار هزارى دو هزار و پانصد سوار - در سال  
هفتم پيمانه زندگى او برآمد \*

سجاد خان دکني چار هزارى دو هزار سوار \*

مقدم خان چار هزارى هزار و دويست سوار \*

موسوي خان صدر چار هزارى هفتصد و پنجاه سوار \*

سه هزارى

نجايست خان ولد ميرزا شاه رخ سه هزارى سه هزار سوار \*

چهارنگير قليخان سه هزارى سه هزار سوار - در سال پنجم رشت  
حيات بر بست \*

سردار خان سه هزارى سه هزار سوار \*

راويستر سال نديره راو رتن هادا سه هزارى سه هزار سوار \*

جوهرخان دکني سه هزارى سه هزار سوار \*

اصالت خان سه هزارى دو هزار و پانصد سوار \*

اللہ ویرد بخان چار ہزاری چار ہزار سوار \*

معتقد خان چار ہزاری چار ہزار سوار \*

دریا خان روہیلہ چار ہزاری چار ہزار سوار - سال سیوم از برہانپور

فرار نمونہ بخان بھوان مقہور بیہست و ہفتدم جمادی الثانی

آغاز سال چہارم جگر راجہ چہ چہار سنگہ بندیلہ اورادر

سرزمین خود بقتل رسانید \*

بہادر خان روہیلہ چار ہزاری چار ہزار سوار \*

دلاور خان برہم چار ہزاری چار ہزار سوار - سال چہارم در گذشت \*

شیر خواجہ چار ہزاری سہ ہزار و پانصد سوار - در سنہ احمدی

و فیست حیات سپرد \*

مبارز خان روہیلہ چار ہزاری سہ ہزار و پانصد سوار \*

راجہ بہارت بندیلہ چار ہزاری سہ ہزار و پانصد سوار - در سال

ہفتم سپری گردید \*

راجہ پتہلداس چار ہزاری سہ ہزار سوار \*

جان سپار خان صوبہ دار الہ آباد چار ہزاری سہ ہزار سوار - در نخستین

سال جلوس والا بگذشت \*

شاہ بیگ خان چار ہزاری سہ ہزار سوار \*

مرتضی خان ولد میر جمال الدین حسین آنجو چار ہزاری سہ

ہزار سوار - سال دوم در صوبہ داری تہہ مراہل زندگی در نورید \*

سید دلیر خان بارہ چار ہزاری سہ ہزار سوار - در سال ششم ازین

عالم انتقال نمود \*

فدائی خان چار ہزاری سہ ہزار سوار \*

فيخر المملكه راك يافوت الله شوهر سه هزارى دو هزار سوار سال  
نهم درو سى \*

حسن خان راك فيخر المملكه سه هزارى دو هزار سوار \*  
چشمه خان خودش ملك منبر شينى سه هزارى دو هزار سوار -  
سال سوم درو رس \*

كار طالب خان دكنى سه هزارى دو هزار سوار \*  
اوداجيرام ولد اوداجي رام سه هزارى دو هزار سوار \*  
امد خان سمورى سه هزارى هزار و پانصد سوار - سال چهارم  
روزگارن بىسر آمد \*

راجه راى سنگه ولد مهاراجه اهدم سانسويده سه هزارى هزار  
و پانصد سوار \*

راجه ايوب سنگه سه هزارى هزار و پانصد سوار - در سال نهم  
پدمانه زى كاسى او سال مال گشت \*

پرسوجي دكنى سه هزارى هزار و پانصد سوار \*  
منگوجي دكنى سه هزارى هزار و پانصد سوار \*  
حبش خان سه هزارى هزار و پانصد سوار \*  
چاپدون راى دكنى سه هزارى هزار و پانصد سوار \*  
سدك هنير خان باره سه هزارى هزار سوار \*  
راجه منروپ كچهوا سه هزارى هزار سوار - سال نهم ملك  
هلم سادات \*

دباجي راك بهادر جي دكنى سه هزارى هزار سوار \*  
هكيم مسيح الزمان سه هزارى پانصد سوار \*

«مشار خان سه هزارى او هزار و دشت وار ال پنجم ازین  
 سال درگذشت»

«دنگار خان ولد سیدک خان سه هزارى او هزار و دشت وار - سال  
 سوم و نهمه سال حساب بیرون»

«مرزا خان ولد شاه دوازده هزارى او پنج ارجم سال شاهان سه  
 هزارى دو هزار سوار»

«یوسف محمدن - ن - کالدی سه هزارى دو هزار سوار»  
 «ساجد خان سه هزارى دو هزار سوار - در سال دهم شهر  
 آخرت گردید»

«تیمکمان خان سه هزارى دو هزار سوار - سال دهم درگذشت»  
 «فرادش خان سه هزارى دو هزار سوار»

«شمس داز خان معروف به بشیر خان رودخانه هزارى دو هزار سوار - سال  
 چهارم در دکن جان ساسی نموده حساب ابتدا درگذشت»

«مرتضی خان داد سید صدر جهان سه هزارى دو هزار سوار»  
 «امیر خان سه هزارى دو هزار سوار»

«شواص خان سه هزارى دو هزار سوار»

«ظفر خان سه هزارى دو هزار سوار»

«امیر سنگه ولد راجه گچ سنگه راتهور سه هزارى دو هزار سوار»

«سادهو سنگه ولد راورتن هادا سه هزارى دو هزار سوار»

«راجه بهار سنگه ولد راجه یوسنگه دیو بندیل سه هزارى دو هزار سوار -  
 سال پنجم درگذشت»

«راجه جگمت سنگه ولد راجه پاسو سه هزارى دو هزار سوار»

نظار بهادر خدیویشگی دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار \*  
 «شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه دو هزار و پانصدی هزار  
 و پانصد سوار \*

دلور خان دکنی دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار \*  
 شمس خان دکنی ( ن ) دو هزار و پانصدی دلا هزار و دویست و پنجاه  
 سوار - سال سبوم رجب هفتی ازین جهان بر دست \*  
 جان نثار خان دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار \*

#### دو هزاری

«بافتخان ولماق دو هزاری دو هزار سوار \*  
 شاه فلی خان اوزبک دو هزاری دو هزار سوار \*  
 «بدارک خان نبازی دو هزاری دو هزار سوار \*  
 «پرواخان ولد دلور خان بریج دو هزاری دو هزار سوار \*  
 «شکراج بندبده دو هزاری دو هزار سوار - در سال هفتم همراه پدر  
 بقتل رسد \*

«پرتیپراج رانهور دو هزاری هزار و هفتصد سوار \*  
 عزت خان دو هزاری هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه \*  
 «مغلخان ولد زین خان کوکه دو هزاری هزار و پانصد سوار \*  
 «مکرمست خان دو هزاری هزار و پانصد سوار \*  
 احمد بیگ خان دو هزاری هزار و پانصد سوار \*  
 «ادات خان دو هزاری هزار و پانصد سوار \*

دو هزار و پانصد و سی

محمد علی خان سرک این دو هزار و پانصد و سی و دو پانصد و سی و دو  
پانصد و سی و دو

دو هزار و پانصد و سی و دو هزار و پانصد و سی و دو

دو هزار و پانصد و سی و دو هزار و پانصد و سی و دو  
پانصد و سی و دو

محمد علی خان سرک این دو هزار و پانصد و سی و دو  
پانصد و سی و دو

دو هزار و پانصد و سی و دو هزار و پانصد و سی و دو  
پانصد و سی و دو

دو هزار و پانصد و سی و دو هزار و پانصد و سی و دو  
پانصد و سی و دو

دو هزار و پانصد و سی و دو هزار و پانصد و سی و دو  
پانصد و سی و دو

دو هزار و پانصد و سی و دو هزار و پانصد و سی و دو  
پانصد و سی و دو

دو هزار و پانصد و سی و دو هزار و پانصد و سی و دو  
پانصد و سی و دو

دو هزار و پانصد و سی و دو هزار و پانصد و سی و دو  
پانصد و سی و دو

- محمدخان خواجه بابا دام دو هزارې هزاره سوار - سال هشتم بهادر سال ۱۰۹۰ هـ
- امير اسرار خان ولد مهاند خان خاکنال دو هزارې هزاره سوار \*
- جمال الله خان دو هزارې هزاره سوار \*
- مجان باز خان خواجه بابا دام دو هزارې هزاره سوار \*
- اخلاص خان دو هزارې هزاره سوار \*
- اکرام خان ولد اسلام خان پشپوری دو هزارې هزاره سوار \*
- فیروز خان خواجه سرا دو هزارې هزاره سوار \*
- راجه رام داس پروزی دو هزارې هزاره سوار \*
- \* راجه روز افزون دو هزارې هزاره سوار - سال هشتم بهادر سال ۱۰۹۰ هـ
- سیرخان تریس دو هزارې هزاره سوار \*
- \* بخشیدار خان دکنی دو هزارې هزاره سوار \*
- سید محمد دکنی دو هزارې هزاره سوار \*
- \* آتش خان دکنی دو هزارې هزاره سوار \*
- انیرامی دو هزارې هزاره سوار \*
- \* سرور خان حبیبی دو هزارې هزاره سوار \*
- پنهوری ولد اچاچی دکنی دو هزارې هزاره سوار \*
- الذفات خان دو هزارې هزاره سوار \*
- سید عالم بارة دو هزارې هزاره سوار \*
- صلاحت خان ولد صادق خان دو هزارې هزاره سوار \*
- هاباچی نوریه ( ن ) دو هزارې هزاره سوار \*

امدادام خان دو هزارې هزار و پانځه سوار \*  
\* بخندار خان سده اړی، دو هزارې هزار و پانځه سوار - سال نهم  
شاه سده \*

او کمر واک، از سوره ورتنه دو هزارې هزار و پانځه سوار \*  
راو دودا داسره راو خايدا دو هزارې هزار و پانځه سوار - سال نهم  
در مسم دواتانله سال ديار در دود \*

راوت راي دهاگر دکنې دو هزارې هزار و پانځه سوار \*  
بابو خان گرابی دو هزارې هزار و پانځه سوار - سال نهم اجل  
سودونتن مسم سده \*

محمد زمان دو هزارې هزار و چار سده سوار \*  
غارت خان ميرالاه ام ولد يوسف خان دو هزارې هزار و  
دو سده سوار \*

تربيت خان دو هزارې هزار و دو سده سوار \*  
دبندار خان دو هزارې هزار و دو سده سوار - سال نهم سرب  
سرب چشيد \*

نور الله هروی ( ن ) دو هزارې هزار و دو سده سوار \*  
بهايداس کچهواهد دو هزارې هزار و دو سده سوار - سال چهارم ازده  
جهان بيرون سده \*

ميرزا والي دو هزارې هزار سوار \*  
ميرزا حسن ولد ميرزا رستم صفوي دو هزارې هزار سوار \*



( 101 )

تبرکات و انوار و دانشات هزار ساله  
مکتب و نشریات و روزنامه

جهان خان گنار هزار و پانصد و پنجاه هزار سوار  
سگنار برادر شاهان خان دودمانی هزار و پانصد و پنجاه هزار سوار  
زیر دست خان هزار و پانصد و پنجاه هزار سوار  
سال دجوقوب ولد سال که ال چاربی هزار و پانصد و پنجاه هزار سوار سال  
سوم بعد از ابان روست

۱- نام خانوادہ سید جان نور ہزار و پانچویں ہزار سووار - سال  
۲- ہم بہ اخصائیں منزل ادروی بروکنس کم  
۳- سورام والد بلرام کور ہزار و پانچویں ہزار سووار  
۴- ہرد رام ولد بابکا کچھواہا ہزار و پانچویں ہزار سووار - سال دوم شش  
۵- واپسی دہشتی مرا دہشت کروٹ

• ستار سال که چهل و نه هزار و پانصد و بی هزار سال میسریم در پیشگاه  
خواجه جهان فالافت و دار بصورت انگری بیفت حدائق در ریاضت \*

راجه دوارکا داس وان راجه گردهر کچھوواغه هوارو بانصدي هوار  
 سوار - سال چهارم در جنگ آن ستمدست کرا چاندپاري نمود \*

• راوی منتهی سنگه وادی را و دودای چند راوت هزار و پانصدی هزار سوار \*  
• راجه پرتاب اوجنده هزار و پانصدی هزار سوار - در سال دهم

بدست سید الدہ خان بہادر و دروز جنگی گرفتار آمدہ و پاداش

نہایت حراسی حسب التکم. بداسا و ساری :

جان سپار خان هزار و پانصدی ہشتاد و سوار \*

زیر دست خان هزار و پانصد و شصت و سه سوار \*

( ۱۲۴ )

نورالدین قبی دو هزار و پانصد سوار سال دهم راجپوتی اورا  
دهان رساند \*

خواجه جهان خدای دو هزار و پانصد سوار \*

حکیم الماک دو هزار و پانصد سوار \*

هزار و پانصدی

معدن خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار \*

عوض خان دامشال هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار \*

همد خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار در سال دهم

دوبست سوار از داک \*

دهشت خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار \*

ابیر قبی سلطان ککهر هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار \*

راول پوتیا زنددار دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار \*

شرف خان ددیوی هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - سال نهم

فابض ارواح قبی روشن نمود \*

اسفندیار واک حسن بنگ شایخ مری هزار و پانصدی هزار و

دوبست سوار \*

سرانداز خان چیلک واک هزار و پانصدی هزار و دوبست سوار \*

زین العابدین واک آصف خان جعفر بنگ هزار و پانصدی هزار

و پانصد سوار - سال دوم از سرمایۀ زندگی قبی دست شد \*

مهراب خان دیگر پسر خان هزار و پانصدی هزار و پانصد

سوار \*

شجاع واک معصوم خان کابل هزار و پانصدی هزار سوار \*

( ۱۳۵۷ )

جمال خان نوحاني هزار و پانصدي پانصد سوار \*  
امداد خان خواجه سرا هزار و پانصدي پانصد سوار - سال دوم  
درگذشت \*

حكيم محمد حلق ( ن ) ولد حكيم همام گيلاني هزار و پانصدي  
صد سوار \*

قاضي محمد سعيد گرهروي هزار و پانصدي دو صد سوار -  
سال نهم ايام زندگيش آخر شد \*

هزاري

\* امان بيگ هزاري هزار سوار \*

اوزبك خان هزاري هزار سوار \*

\* محمد حسين ولد يوسف نيكنام هزاري هزار سوار \*

\* آگاه خان خواجه سرا هزاري هزار سوار \*

زاول سرمهسي زميندار بانسواله هزاري هزار سوار \*

\* شيخ الهديه ولد کشور خان هزاري هشتصد سوار \*

لطف الله ولد لشکر خان هزاري هشتصد سوار \*

ابو البقا ولد احمد بيگ خان هزاري هشتصد سوار \*

دولتخان ولد الف خان قياخاني هزاري هشتصد سوار \*

محمد صالح ولد ميرزا شادي برادر ( ن ) آصف خان جعفر بيگ هزاري

هشتصد سوار - سال دوم راه آخرت فرا پيش گرفت \*

نوبتخان هزاري هشتصد سوار - سال نهم نقد حيات باز داد \*

---

( ن ) محمد الحلق ( ن ) برادر زاده

- سرفراز خان هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- خواجه برشور خان هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- قزاق خان هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- ذوالفقار خان هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- عبد الرحیم خان اوزبک هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- میر محمد الله خورشید سید يوسف خان هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- در سال هشتاد و نه قبیله سوار رفت \*
- کریم راتهور هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار - سال سیوم در تبرک
- خانجهان مقهور کشم شد \*
- بهیم راتهور هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- چندر من بندیل هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- بادگار حسین خان هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار - سال نهم ملک
- نیدنی پیهور \*
- جلال ولد داور خان کاکر هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- جگمال واک کشن سنگه راتهور هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- سال دوم بوالشی عدم در شد \*
- ملکوت خان هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- یکه تاز خان هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- ذوالفقار بیگ ترکمان هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار - سال چهارم
- در گذشت \*
- سکرام زمیندار کتور هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار \*
- خدمت خان خواجه سیرا هزار و پانصدی پانصد و پنجاه سوار \*





سیدک الشارک کاشغری هزاری چار صد سوار - سال پنجم - سید اخرویش  
پیش آمد \*

سیدک نادرک قدیمی هزاری چار صد سوار - سال نهم طاهر روحش  
از قفس تن پرواز نمود \*

ابابکر ولد بهادر خان قوریکی هزاری چار صد سوار - سال هشتم  
بساط هستی در نور دید \*

خنجیر خان هزاری چار صد سوار - سال سیوم از جهان در گذشت \*

بهادر برادر زاده خانجهان سردود هزاری چار صد سوار - سال سیوم  
در اتنای جنگ اعظم خان بگوی عدم فر رفت \*

سلطان نظر ولد امانت خان هزاری سه صد سوار \*

محمد یحیی ولد سبغت خان هزاری سه صد سوار \*

راجه کورسین کشتواری هزاری سه صد سوار \*

رفا خان خواجه سرا هزاری دو صد و پنجاه سوار - سال دهم در  
گذشت \*

میرزا حیدر ولد میرزا مظفر مغوی هزاری دو صد سوار - سال چهارم  
ازین جهان بگذشت \*

میر بزرگ هزاری دو صد سوار \*

میر خان هزاری دو صد سوار \*

میر عبد الکریم هزاری دو صد سوار \*

حکیم خوشحال ولد حکیم همام هزاری دو صد سوار \*

یک دل خان خواجه سرا هزاری دو صد سوار \*

شریف خان هزاری دو صد سوار - سال پنجم در گذشت \*

کرم الله ولد محلی در شان هزاره پانصد سوار \*

عبادت قرین هزاره پانصد سوار \*

آغا افضل هزاره پانصد سوار \*

احمدان سید هزاره پانصد سوار \*

بهاره مل ولد کشن سید راتر هزاره پانصد سوار - در سده

اشدلی ازین جهان در گذشت \*

راجه کرد سید پسر کیمو داس در بزرگ بنجل سیدرقمبه هزاره پانصد

سوار سال سیدو در پیدار خانجهان در گذشت ازار جهانیهانی نمود \*

جیست سید راتر هزاره پانصد سوار - سال بیوم بیستم گاه

شدانت \*

شیر سید برادر راجه سیام سید راتر هزاره پانصد سوار - سال

ششم شهاب سید در سده \*

سیام سید سید سید هزاره پانصد سوار \*

محمد محلی گاورانی هزاره پانصد سوار \*

حسین ولد خانجهان قبریشت هزاره پانصد سوار - بیست و ششم

صفر سال دوم علف تیغ مبارزان اشگر فیروزی گردید \*

سکندر خان هزاره چار صد و پنجاه سوار - سال چهارم پیدار البقا رفت \*

ترک تار خان هزاره چار صد سوار \*

لطیف خان نقشبندی هزاره چار صد سوار \*

امام قلینخان ولد جان سوار خان هزاره چار صد سوار - سال بیستم

در نبرد خانجهان مطرون جان در باخته سرخ روشی اند

حاصل کرد \*



سرحدستان خان ولد ماکوم خان دهستانی مددگار سوار \*

اسان اوهان دهستان مددگار سوار ال ن ارم نا خان خان سوار مددگار

بگویی علم و روزگار \*

محمد زمان ولد حاکم خان دهستانی مددگار و مددگار سوار \*

شاهی پسر دهستان دهستانی مددگار و مددگار سوار \*

دانشداری دهستانی مددگار و مددگار سوار

دهستانی

مددگار اوهان ولد مددگار ارجمند دهستانی مددگار سوار \*

مددگار سوار ولد مددگار خان دهستانی مددگار سوار \*

مددگار اوهان ولد مددگار مددگار خان دهستانی مددگار سوار

مددگار سوار \*

مددگار خان ولد مددگار رانپور دهستانی مددگار سوار \*

احمدار ولد مددگار روهماه دهستانی مددگار سوار \*

جمال ولد مددگار کاکر دهستانی مددگار سوار سال ششم

کشیده سال \*

مددگار پیکرمدوال دهستانی مددگار سوار \*

نظام ولد عرب خان حالوری دهستانی مددگار و مددگار سوار

سال ششم در گنبد \*

ارک سیرنبدی احمد بیگ خان دهستانی مددگار سوار \*

سید پیکر برادر زاده مرتضی خان دهستانی مددگار

سوار \*

مددگار ولد مددگار خان روهماه دهستانی مددگار سوار \*



- مدر برادر شیرخان روهیلد هشتصدی چار صد سوار \*
- مظمت پسر خانجهان منکوب هشتصدی چار صد سوار .. سال دوم
- بهزاران خواری کشته شد \*
- راجه اولیسنکه واک راجه سیام سنگه تورور هشتصدی چار صد سوار -
- سال سیوم در گذشت \*
- بهادر بابی هشتصدی سه صد و پنجاه سوار \*
- عثمان ولد بهادر خان قورببکی هشتصدی سه صد و پنجاه سوار - سال
- نهم در گذشت \*
- یوسف بیگ کابلی هشتصدی سه صد سوار \*
- بهادر بیگ ترکمان هشتصدی سه صد سوار \*
- طغرل راه شاه نواز خان بن عبد الرحیم خان خازان هشتصدی
- سه صد سوار \*
- شیرزاد خویش خان عالم هشتصدی سه صد سوار .. سال چهارم
- در نبرد خانجهان مخدول جانفشانی نمود \*
- لشکری واک مخاص خان هشتصدی سه صد سوار - سال ششم
- در گذشت \*
- بهادر واک جانسپار خان هشتصدی سه صد سوار - در سال هفتم
- در گذشت \*
- سبحان سنگه سیدسودی هشتصدی سه صد سوار \*
- رانا جودها زمیندار امرکوت هشتصدی سه صد سوار \*
- میرزا مراد کام صفوی هشتصدی دو صد سوار \*
- دانا دل واک شاهنواز خان بن عبد الرحیم خانخانان هشتصدی

مختصر سلطان کبیر هشتصدی دصد سوار \*

که ال الدین والد کبیر خان ووداد هشتصدی دصد سوار \*

راجی تلوکیان ددیر راجی هزاره هشتصدی دصد سوار \*

اکبری سیدر سواران هشتصدی دصد سوار \*

سید لطیف علی بیگم هشتصدی دصد سوار \*

مذاکرت الد والد میرزا علی بن تورخان هشتصدی دصد سوار \*

میرزاخان هشتصدی دصد سوار \*

صوفی بهادر هشتصدی دصد سوار \*

حاجی محمد خواجه هشتصدی دصد سوار - سال چهارم  
درگذشت \*

محمد علی خورشید قیچ خان هشتصدی دصد سوار \*

درخ زاده واک جهانگیر قلی خان هشتصدی دصد سوار -  
سال ششم درگذشت \*

رحمان الله پسر شجاع خان هشتصدی دصد سوار -

سال سوم در جهانگشا خان جهان هشتصدی دصد سوار \*

ذیاز خان پسر شهیدار خان کبیر هشتصدی دصد سوار \*

تاج سروانی هشتصدی دصد سوار \*

اگر سید کچرواهه هشتصدی دصد سوار \*

بهوجراج والد رایال دیاری هشتصدی دصد سوار \*

بهادر اردک افغان هشتصدی دصد سوار \*

رای جگناتپه راتپور هشتصدی دصد سوار - سال سوم

سیدری گردید \*

پشتی خان هفتصدی چار صد سوار - سال پنجم در گذشت :

فتح الله ولد راجو خان هفتصدی سه صد و پنجاه سوار \*

چیقون بیگ جالبری هفتصدی سه صد و پنجاه سوار - در سال

احدی سیری گشت \*

میرزا ( ؟ ) برادر رشید خان انصاری هفتصدی سه صد و پنجاه سوار -

سال چهارم در گذشت \*

زبدیل بیگ خویش خواجه بیگ میرزا هفتصدی سه صد سوار \*

اجمیری گوکه هفتصدی سه صد سوار \*

جگناتپه راتهور هفتصدی سه صد سوار \*

محمد طاهر خویش شهاب الدین احمد خان هفتصدی سه صد

سوار \*

مادک خان ولد قاسم خان میر بحر هفتصدی سه صد سوار \*

محمد بیگ اباکش هفتصدی سه صد سوار \*

نصیر الدین محمد هفتصدی سه صد سوار \*

سید شیرانی هفتصدی سه صد سوار \*

بیر نوین زمیندار پچیت از توابع صوبه بهار هفتصدی سه صد

سوار - سال ششم در گذشت \*

هر رام ولد بهگوانداس کچهواکه هفتصدی سه صد سوار \*

روپ سنگه کچهواکه هفتصدی سه صد سوار \*

عزیز ولد بهادر خان بلوچ هفتصدی دو صد و هشتاد سوار - سال

پنجم سیری گشت \*

حسن خان برادر خدمتگار خان هفتصدی در صد و شصت سوار \*

دو صد سوار \*

سپهرکده هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار خان آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

هشتاد و ششصدی آه و سوار \*

عارف اکبر صاحب زری "عاشقی مد" "ار" "ال" "سوار"  
در دد، ع

عادل خان "راول" "عاشقی مد" "ار" "سوار"  
فراسد خان "خواجہ" "راول" "عاشقی مد" "ار" "سوار"  
عارف ولد "نازار خان" "عمرخی" "مد" "سوار"  
مہاراج خان "راول" "عاشقی مد" "ار" "سوار"  
کھاں "مہر" "مد" "عاشقی مد" "ار" "سوار"  
عازی "نگ" "عاشقی مد" "ار" "سوار"

سنس مدی

سہس "ادیس" ولد "نظر" "مد" "ار" "سوار"  
"عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"  
مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"  
مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"  
مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"  
مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"

مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"

مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"  
مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"  
مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"

مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"  
مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"  
مد "عاشقی مد" "عاشقی مد" "سوار"





پهلوان درویش ششصدی دود سوار \*

محمد پسر خوانده مرآت فی خان بخاری ششصدی دود سوار \*

سید صادق ششصدی دود سوار \*

محمد یوسف ششصدی دود سوار \*

نذر بیگ تیمان ششصدی دود سوار - سال دوم درگذشت \*

بهرام ولد صادق خان ششصدی دود و پنجاه سوار \*

جلال الدین محمود نواسه مخدوم الدلک ششصدی دود و پنجاه سوار \*

محمود شش صدی دود و پنجاه سوار - در سال چهارم روز قارش  
بسر آمد \*

زلفی بیگ ششصدی دود پنجاه سوار سال سیوم درگذشت \*

مکنداس راتهور ششصدی دود و پنجاه سوار - او نیز سال سیوم  
درگذشت \*

میر باقر ششصدی یکصد و بیست و پنج سوار - سال پنجم  
سپری گشت \*

پیام خان حبشی ششصدی دود و بیست سوار \*

زین الدین علی برادر اسلام خان ششصدی دود سوار \*

محمد قاسم برادر خواجه ابو الحسن ششصدی دود سوار \*

بازد ولد بهروز کلال ششصدی دود سوار - سال دهم درگذشت \*

قاصی محمد اسلام ششصدی شصت سوار \*

محمد حسین جابری ششصدی ذات - سال ششم درگذشت \*

پانصدی

محمد شاه یکه پانصدی پانصد سوار \*



مکتبہ اسلامیہ پشاور

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

راحتہ اور پیسہ کی راہ راحتہ میں نہ کہ زمیندار کے ہاتھ میں

۱۳۰۲ هجری قمری ۱۳۰۲ سال ۱۳۰۲ هجری قمری

عبد السلام بن باديس و محمد و حسين بن باديس

اسو (دېا) واک منځمنه ښار پانډی لور و "چراغ سوار"

پیشروین بیدارگی ساینج (ابو الفضل باستانی) و صد و پانزده سوار

سید حسن و ابی سعید و امیر خان دادمدی نو و داداه سوار:

مشاغل اللہ والد دلیر حاس پائے میں دوست و اہلکار

روایت فی الداعی دھالا مانندی در صد و بیست و نوار \*

واسم الله والحمد لله على نيل هذا العبد من هذه النعمة

مدیر ابدال در امر "جامع خان" مرتب داده اند و در مورد "نقشہ" "سوار" :

سازمان زندگه والى راجه نكرماچى پادشاهى لاهور و قبايل سوار \*

ولمزم بدست پادشاهی دروسی و بدستاه سواران

شہید مبارک پاصدقی نو صد و اسیاد سوار سال ۱۰۰۰ م در گذشت \*

سید و سیدہ پانچویں نومبر و اپریل سال

۴  
از کمالی

سید راجی ولد سید محمد الہادی پانڈی درہ، رہنماد سوار

• دیال چہارم در گذشتہ •

اسحاق بیدی برادر یار گار حسن خان جا بهانی در اندر خاں غلام محمد

په دې ځایون اړخې په صدي دوهمه زجهال، زار

دارم به شما اطلاع بدهم که در تاریخ ۱۳۹۸/۰۵/۰۱،

[illegible][illegible]

۱۔ اور اگر اس وقت کہ

دعا کے لئے دعا ہے کہ وہ اس دعا سے بہتر دعا ہو

27. 10. 1941

14.  $\frac{1}{2} \log \frac{1}{2} = -\frac{1}{2} \log 2$

هرگز و این روز و ادایه من به این کار

سازمان پژوهش‌های مراکز علمی و پژوهشی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی

دانشگاه تهران، دانشکده فنی، تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

ایمان دای، پادشاهی، و دین و دین

چاپی برای پادشاه و شاهزادگان

بدر بھان زمیندار چاندل کوٹہ، داتا، پانڈی، سہیل سوار

راندہ جنگس چاندی باغیسی ۵۵۰ روپے ۷۰

سید احمد علی الدین پانڈی سید صاحب سوار :

مجلس شورای اسلامی

چند رمان زمانه ساز تامله پادشاهی

خودشمال پسر خوانده مدرزا رستم صوفی پناه دی ده مالدیزاره

پروفیسر نیبازی پارسائی

چهار مای گهر پانصدی ده صد هزار

بابت اولیٰ و ثانیہ رات پور پانچویں سے سات سو سال پہلے درگاہ بنت

میرداس جهالا پانصدی دود سوار - سال سیوم در گذشت \*

نهر داس جهالا پانصدی دود سوار - سال سیوم در جنگه

خانجهان مدبر بدلبری جان در باخت \*

مرتضی قلی ولد خان اعظم کوگلدش پانصدی دود سوار \*

گرشاسب واد مهابت خان خانان پانصدی دود سوار \*

میرزا شیخ واد سعید خان پانصدی دود سوار \*

سعد الله خان دیگر پسر سعید خان پانصدی دود سوار \*

شکر الله ولد خان زمان بهادر پانصدی دود سوار \*

سید عبدالرسول واد سید عبد الله خان بهادر فیروز جنگ پانصدی

دود سوار \*

جعفر واد الله ویرن یخان پانصدی دود سوار \*

میر خلیل واد اعظم خان پانصدی دود سوار \*

شیخ قطب واد شجاعت خان فتحپوری پانصدی دود سوار \*

میر اعظم کاشغری پانصدی دود سوار \*

سید راجی ولد سید مبارک مانکپوری پانصدی دود سوار \*

خواجه زین العابدین خویش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ

پانصدی دود سوار \*

شهاب خان ولد ملک عالی پانصدی دود سوار \*

آی محمد تاشکندی پانصدی دود سوار \*

عزیزت الله تنوی پانصدی دود سوار \*

حسینی پانصدی دود سوار \*

ابوالبقا ولد قاضی خان پانصدی دود سوار \*

( ۱۳۱۳ )

بهمنیار واک پندور پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار - سال دهم درگذشت \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار - سال چهارم

درگذشت \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار - سال پنجم

درگذشت \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار - سال چهارم پانصدی

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار - سال هفتم

درگذشت \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

بهمن پانصدی پانصدی دو صد سوار \*

( ۲۲۷ )

سید نور العیان پانصدی صد سوار \*

سید محمد پانصدی صد سوار \*

بدیع الزمان ولد آقا ملا پانصدی صد سوار \*

محمد رشید خان دورانی پانصدی صد سوار \*

روز بهان خواجه سرا پانصدی صد سوار \*

صالح بیگ جلابر پانصدی صد سوار \*

ظریف پانصدی صد سوار \*

خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان پانصدی صد سوار \*

\* سید عبد القادر مانپوری پانصدی صد سوار \*

یعقوب بیگ ولد شاه بیگخان کبلی پانصدی صد سوار \*

میر قاسم شهنایی پانصدی صد سوار \*

عابی امیر ولد آصف خان جعفر بیگ پانصدی صد سوار - در قلعه

\* دهاسونی سوخت \*

\* دلدار بیگ قدیمی پانصدی صد سوار \*

کریم پانصدی صد سوار - سال ششم در گذشت \*

\* خواجه هاشم ولد شیر خواجه پانصدی صد سوار \*

\* محسن ولد مختار بیگ پانصدی صد سوار - سال ششم در گذشت \*

صابر ولد باقر خان پانصدی صد سوار - سال سیوم در گذشت \*

خدمت راسی پانصدی صد سوار \*

طالبه بیگ پانصدی صد سوار - سال سیوم در گذشت \*

عبد الرسول بریج پانصدی صد سوار - سال هشتم در گذشت \*

زکین الدوله ولد میر حسام الدین آنجو پانصدی صد سوار \*

آدم داد عالی راجی پادشاهی پانصدی صد و پنجاه سوار \*

جعفر بلوچ پادشاهی صد و پنجاه سوار \*

نعمان بیگ پادشاهی پانصدی صد و پنجاه سوار \*

ابوبکر بیگ داد شاه بیگ پادشاهی پانصدی صد و پنجاه سوار \*

درویش بیگ فاضل پادشاهی صد و پنجاه سوار \*

شلیخ موسی گیلانی پادشاهی صد و پنجاه سوار \*

مکرم داد شاه راجه گوید پادشاهی پانصدی صد و پنجاه سوار \*

سال چهارم در نوبت شاهجهان در گذشت \*

سید عبدالغفور پانصدی صد و پنجاه سوار - سال چهارم در گذشت \*

خورشید نظام داد خواجه ابوالحسن پانصدی صد و پنجاه سوار \*

سال نهم در گذشت \*

شاجی اوزار اوزبک پانصدی صد و پنجاه سوار \*

دربار داد راجی پانصدی صد و پنجاه سوار \*

محمد داد پانصدی صد و پنجاه سوار - سال ششم در گذشت \*

عبدالموسى پانصدی صد و پنجاه سوار \*

شاجی محمد یار اوزبک پانصدی صد و پنجاه سوار \*

شریف بیگ دربار پانصدی صد و پنجاه سوار \*

فتح ضیا نیر پادشاهی حکیم ابوالفتح پانصدی صد سوار \*

سلک امان پانصدی صد سوار \*

محمد تقی تفرشی پانصدی صد سوار \*

عبدالله داد سعید خان پانصدی صد سوار \*

حکیم ضیا الدین پانصدی صد سوار \*



به پنجم واسطه بمظهر انوار ولاست . و ظاهر انوار ولاست . شاه عالم  
 بخاری قدس سره که سرقد غیبی سرود او در شهرات هزار هزار عالم  
 و مطنات طوائف جهان است . و میرسد . و نمیباید شاه عالم که بدست  
 و یک واسطه بامیر امر و منتهی عالی بن ابی طالب و فی الله  
 تعالی عنده منتهی میگردد . و میرسد . و بدست و وجه و فصاحت  
 زبان و سماعت و د و رباحت . خود و دیگر مقام عالی و متعالی  
 انصاف داشت . پیش از جلوس قدس دربار در کتبات شریف  
 سالزمت دریافته مشمول عنایات شاه بود . نسبت هنگامی که  
 اعلی حضرت با حضرت جنت مکانی بآنها تشریف فرموده بودند .  
 دیگر بار زمانی که سرکب ابدال از جندیر بدست دار اختلاف توجه  
 داشت . بعد از آن که اورنگ جهاندانی بجلوس مبارک پایه آسمانی  
 یافت . و از اشتداد عارضه ضیق النفس بدو استحضار نمود  
 رسید . و بعد بجلال خلف الصدیق خود را به تهنیت داری بدرگاه  
 گیتی پناه فرستاده . سال هشتم جلوس میمنت مانوس مطابق  
 هزار و چهل و پنجم هجری از جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال  
 نمود . در گنجینه که بدروازه غربی روضه شاه عالم پیوسته است  
 مدفون گردید . او در تاریخ ولادت حدود بدین

« من و دامت و خاتمان آل رسول » ملهم گشته بود \*

میدان میر

« شادان بحر معرفت - غواص اجمه حقیقت - بود - و در تصدیق  
 باطن و تهذیب نفس و نور دیدن مراتب و منازل اینک شناسی و  
 تدبیر غوامض حقایق و شرح مشکلات معارف زبده و هو و اسوه



هزار و چیل و چارم و چربی از مسیحتی که در این دین در انور انور است  
 التقال نمود - قدر گرامشش در موضح : انان نور است نزد انکس  
 بعالم گنج دار السلطانة لاهور - مکرر بر زبان حضرت ابداں حضرت  
 خافانی گنشته که از مرتضیان هندوستان بهشت نسان در کس را  
 مرتقی بدرجه کمال یافته شد - هزار و پنجاه و پنج سال قبل از  
 که در برهانپور رحل اقامت انداخته و در بعضی سالخان حاکم حقوق  
 طایبی اشتغال داشت - اعلی حضرت در ایام خدمت ایشان نظام بادشاه  
 زانگی به فضل و تبحر تشریف فرموده ایشان را در افتاد بودند ،  
 سید ، جال

گراسی خلیف سید محمد مذکور است مجاورت دانشگاه و  
 مصباحیت روح افزا باحسن خلق و لطیف خلاق فرام دارد -  
 رعلوم ادبیه را نیکو ورزیده - و در مصطلحات طایفه سنیة صوفیه  
 و احوال مشایخ بالیه ندک مستحضر است - و ابتدا بر مرتبی  
 و پرهیزگاری متصف - از جوهرت فروخت و نظم طبعیت کاهی  
 مضامین رنگین و معانی دل نشین را لباس سحر می آراید - و  
 و از انرو که نواز سعادت نهادش با امام المته بن فدوة الاولیا امام رضا  
 می پیوندد خود را برضائی متخلص گردانیده است - در زندگین  
 پدر و بعد از ان نیز مکرر بآستان بوس رسیده از دریا بار عواطف  
 خافانی کام اندوز گردیده - اکثری بر زبان وحی بدان بادشاه حق  
 آگاه رفته که سید مذکور از روی نجابت ذات و شرافت صفات دیگر  
 خصایل پخته و شمایل رضیه شایسته صحبت قبض منقبت ماست  
 و سزاوار آنکه همواره بومیان دوام ملازمت سراسر سعادت کامیاب



نذار خواجه و فرزندان و متعلقان او سرجه‌ت شده - و در روزهای  
وزن مبارک و دیگر ایام متبرکه نیز با نعمات زر سحر و شفا  
کامیاب میگردد »

#### ملا ناه بدخششی

از بدخششان به‌طور آمده بارکات سابع دریای اسرار الهی .  
سائیم بیدای حقایق نامتناهی - میان میر استمعان یادت .  
و ببرکات صحبت نور آذینش منازل و مقامات عالیه صوفیه  
پیموده - او نیز بسان پیر خود بقید ازواج در نیامده - و بزارینه  
وحدت در ساخته - راه آمده و شد مسدود دارد - چندی پیش از  
انتقال آن رهنمای سرگشته‌ان وادی طالع‌زمستان به‌طور و تابستان  
بکشمیر میگرداند - پس ازان بمنجیب اشاره پیر در نزهت آباد  
کشمیر رحل اقامت انداخت - و ازان باز درانجا بایز، پرستی  
مشغول است »

#### ملا خواجه

مروغانش بهار است - در ریمان شباب بهار السلطنه  
به‌طور آمده بعد از تحصیل علوم رسمیه دست افتاب باسوه اولیای  
زمان میان میر داد - و بر ریاضت و مجاهدات پرداخته نفس خود  
کام را بنماکمی رام گردانید - در لباس و طعام به خشن و ناگوار می‌رسد  
است - و از وفور و آستنی پیرامون تاهل بل هیچ سببی از اسباب  
تعلق نگشته - آنچه از خوارق عادات و بوارق تصرفاتش جسمی را که  
بجلیه راستی آرامته اند حکایت مینمایند اگر بر نویسند نامه  
بتجلیل می انجامد - در دار السلطنه بادرک مجلس فیض آمود

[illegible]

$\frac{d}{dt} \left( \frac{\partial L}{\partial \dot{x}} \right) = \frac{\partial L}{\partial x}$

نمایی از مقتضای عرفان و ادب و عبادت و اخلاق و اوقاف

$\frac{1}{\sqrt{\pi}} \int_{-\infty}^{\infty} f(x) \delta(x-a) dx = f(a)$

خداجه در اوان مهلت خدمت حضرت عرش آشیانی از تهران بکابل  
 و از آنجا به هندوستان بهشت نشان آمده و شرف ملازمت آنحضرت  
 دریافته - و از آن باز در کشمیر انعامت گزیده است - شأن اهل  
 عالی در آنجا بدینا نموده با گروهی از اوقات کیسان بعبادت اشتغال  
 دارد - پس از اوردن آرائی پادشاه حق آگاه حضرت صاحب  
 قران قانی مکرر بشوگاه گیتی پناه رسیده - و از چشمه سار  
 مرحوم خاقانی ریاض آمالش سرسبز و شاداب گردیده موضوعی  
 چند بطریق مدور غزل در کشمیر جناب نظیر بهجت اوقات

### مقام دین بدخشی

پدرس فاضلی نظام در اوایل زمان حضرت مرثی آستان  
 هندوستان آمده داخل بندهای پناه‌های گردید - و در آنجا  
 خدمات سادسده رند امارت دریاد، خطاب فاضلی حار پس  
 از آن بهاری خان تارک ایشار در اورامت - مواد ۱۵۰ رندستان  
 است - و مدسائش «اوسدان - مدنی در سالک ۱۵۰ مدساران  
 املاک داس - در اوسم داد تووایی و سوار است سانی امان  
 اجناس از مدسماک دادند حسامده دروید زاویه دسین گشت  
 خلاصه او دانش بطاعت و عبادت سبیری گسائی - و در دوروز خدم  
 مصطفی مولی - دسیت و اجازت بسالک مسالک داس و گرام  
 خواجه محمد البادی داس - اصل خواجه سدرسد است - سوادش  
 کابل - در اواخر عمر بدار اماک دهایی آمده نوطن گرد - و بارسان  
 ایند طلبان برداشت \*

### ملا محسب ای سانی

از علوم ظاهری بهره مند است - و از تکلیفات رسمی و  
 تصنیفات عرفی بدگاه - بدشتر اوقات بر اجاج حوایم مسلمانان  
 و اسلام کفره و اصلاح فجیره مصروف دارد - و تا با دراک سعادت  
 حضور مستسعد بود باسر مخافان عدل هرور داد کسفر جمعی را  
 که بیانیبه نودق از تنگهای کفر بوسعت آباد امان سگرائید  
 از نظر اکسیر اثر گذار ابده در اسعاف معاصد شان می گویند - او  
 خود را بگروه کوه برکه ویدله است از ویدل چعدا منسوب می سازد  
 علی بدیگه چند او در گرامی ملازمت حضرت درویش مکانی انوار الله





تجربه شده - اکنون بسیاری که از آن راه درویشی دادند و برادران  
مستول آمدند - و بای آمده شد او کوته - چشم برادران و قایل داری  
دارد - ستمای، حالش بر سوز و کداز دلالت میدکند .»

### ساج ناظر

استش نامرسمه است و احوال ساج را که در این  
بدان نامور گردانیده در همگنان معروف او میرسد سالانه دادند  
قدوت دعا و نودمان ولایت شد آمدن بین سال (وای الین) این  
شد جعفر سدر از دست - که از اشعار و حد و حال و احوال  
دانش و کمال بود - و در گجرات اداهست داشت موال و مناس  
او طایفه طایفه است - در آغاز ساوک اخدی سیاست گذرانیده از  
اجام دولت نظام پادشاهزادگی حضرت خلافت پناهی مالزم رکاب  
افسوس بوده بشمول عواطف بیکران پادشاه درویش واز عر استنداز  
دارد - در صیف و شتا جبهه پنده آگان نادم آسانی بشود  
که آن نذر پنجه آمون باشد شباروز می پرسد - و شواره اسامه  
با خود دانسته شبها بدرون خوابگاه معتمد دعوات از دی میگذرانند  
از بيشگاه الهی خدمت این مفاخ از راق خلایق و معانی  
شاید بوائق خود را مامور می نماید - با خود نومه و تامل است  
و قبل که از سر کار بدو عذاست شده اکثر اوقات به کرا نامه عزمه  
گاه و هیمة برداشته می آرند - و انرا فروخته فوت شود میگرداند -  
و بسا باشد که بجای طعام بعاف بگذرانند - تفهیل امور عیبه و  
شبهون غریبه که ازو بظهور مدرسد و در حضور اقدس نیز مکرر بروی  
کار آمده مانند ساختن سرواربد از فطره آب و اسرف و رویده از



والا درین ازان محمود و زمان محمود که هنگام ورود بمرآت الهی  
و ظهور سعادت نامتناهی است در هدئی اطراف و اکناف سواد  
اعظم هندوستان بهشت نشان هنگام ایزد پرستی بوجود با نمود  
این گروه حق پرتو رونق دارد \*

### طَبَقَةُ فَضَلَا

افضل خان - نامش ملا شکر الله است - و زان پوهش شیراز  
هنگی سرانجام دانش و کمال نزد میر ابراهیم مهدی و مدبر  
نقی الدین محمد نساج شیرازی اندوخته بهندوستان بهشت نشان  
آمده در ملک بندگان حضرت جنت مکانی منسلک گشت -  
هنگی که اعلیٰ حضرت در ایام بادشاهزادگی از خدمت آنحضرت  
بهم رانا امر سنگه دستوری یافته باو پیور توجه فرمودند او در  
زمره مصلحان ارانی که در رکاب دولت خدیو جهان معین گشته بودند  
رخصت یافت - و به خجستگی طالع ریاری بخت منظور نظر  
بنایمت شد - و در او پیور برونق سلیم گیتی خداوند بخدست  
مویوانی خاقان جهان سر برافراخت - و بمیام تردید بادشاه رانا  
پرور دانش نواز آداب زندگی ملوک و مراسم نظم مهام کسب کرد -  
و چون قبله ابدال بعد از انجام مهم رانا امر سنگه احرار شرف  
ملازمت حضرت جنت مکانی نمودند - بالتماس این جهان امضا  
بخطاب افضل خانی نامور گشت - و پس ازان که اورنگ خلافت  
بجلوس مقدس آرایش پذیرفت - و دیرین آرزی روزگار برقرار  
روائی برآمد - از جوهر شناسی و قدر دانی حضرت خاقانی در

ستمال و نبات و نماد از خاک و سبزی از زمین چو باران زیاد بران  
 است که به آب است بر سر آید - اعلیٰ حدت است و بهر موهبت که پیش  
 ازین ناهمی شیخ را در حضور خود می توانست دیدن - و به مرتبه  
 اتر داشت که اگر نشاند می بودیم بی اشتیاق بر می خواستیم -  
 روزی در محفل ملک آئین که نموده - برادران چادر پیراز بساز و آواز  
 برداشته بودند - شیخ بوجد در آمد - و در اندام آن آب طلبیده  
 قدری خود دور - و باقی بر مردم داد - هر کدام گذارش نمود که شهد  
 ناب است - و مرتبه حضرت شاهنشاهی از راجه پسر صاحبیت که بنده  
 معتبر این درگاه بود نقل فرمودند - که او به عرض رسانید - که روزی  
 شیخ به من گفت که نماز معکوس می گذارم به بین اما شترس - و  
 شروع در آن نمود - دیدم که سیاهی سیاه او به پیدی مبدل گشت -  
 - و باز مشاهده کردم که سرش از تن جدا است - پس از آنکه  
 بحالت سابق باز آمد - اگر چه چندین حکایات شگرف و روایات شگفت  
 از اهل اعتقاد و خداوندان و دان که مدارشان بر گری کار و رواج  
 بازار شیخ است که پذیرفته می آید - اما از بیدگان دین که  
 عرض آلود نباشد بار می توان کرد - نویسی احوال او در مجلس  
 فردوسی نژادین مذکور می شد - قره باصره خلافت بادشاهزاده محمد  
 دارا شکوه و قاضی محمد داسلم به عرض اقدس رسانیدند - که در دارالخلافه  
 اکبر آباد دیدیم که مرتبه کوژه و بار دیگر دهمال را کبوتر ساخت -  
 و نیز معروض داشتند که اکثری برگ که بدست ما داده و آن  
 گرم شده پیر از در آمده است \*

احوال برخی از مشاهیر دین سپاس نامه ثبت شد -

اوم درك ملا كدال ده ماري كه در ده اكونه مريون امانه  
و بادوار ريفات باطني روشن با ده اكونه است در ايام سه اكونه  
و رجاء حضرت جناب مكاي دهم و روات معاشقه در ساسانه عراب  
نورين بود - دران دوران خدا دان كه بازار دانش رواج در  
گرفت است - و كار دانا دوران روشن از سر - است و رواج است حال و  
در انجمن بال فراهم دارد - چنگ ده در دست پرسم سار - ال اندر  
مرحمت شده - و هرگاه درگاه عرس استاده آمده كسان حضور  
ميكردند - از دريا بار اتصال به شاه با بهال به بايع كرايه نود در  
مي دادند - و اي نفرت خاطر و ظايف دعائي كسرواني اوانامي اس  
سلطان حاوي طراز - و اوانه طابغه علم مي پردازد - و در ده علوم  
بدنام بان شاه دانش نواز تصابغه را ده دارد \*

شيخ عبد الحق دهلوي

مجمع فضائل صوري و معنويست - در سر آماز آگه  
با موهبت و حفظ كلام الهي استغال نمود - و چون سنين عمرش  
به شيرين رسد از پادشاه تحصيل بدرجه تدريس برآمد و چندي  
هنگامه اوانه گرم دانسته پيامي طلب داد به پديامي سهر خجاست  
گرفتيد - و زيارت حرمين معظمين در پادشاه در حوضه درس  
بستاري از اكابر علمای حديث خصوصا نسخه اسلاف معتمدند  
نسخه اخلاف معتمدین - شيخ عبد الوهاب منقي كه فاضل ام العري  
بود و لوازم انوار ولايت و سواطع آثار هدایت از پادشاه اطوارش  
نمودند - كذب معتبره احاديث بسند رساندند - و معني دران اسانده  
شريفه پسر پدريه بوطن مالوف مراجعت نمودند - و بافاضه علوم دينيه



بود - و جمعی کذب بر از افاده او بپایه فضیلت رسیدند - و در  
فصلستین سال جلوس اقدس داعی حق را ابداً اجابت نداشت -  
هرچه خوانده بود سره کرد و آنچه ندیده بود کسب نمود - چندی  
بدانش آموزی متلمذه گذرانیده از اسعاد بخت بیدار خود را  
باستان خواقین مکان رسانید - و در ملک مالزمان درگاه خلیفه پناه  
در آمده بخشی خدمت عسکر فیروزی قیام می نمود - اکنون از  
فزونگی سال که باعث اختلال حواس و انکال استعداد موجب  
الحکم دست ازان باز داشته در اردوی گدیان پوی بدروس متداوالت  
و دعای دولت ابدی سعادت اشتغال دارد \*

قاضی محمد زاهد کابل

بذریعه فضیلت و ورع در ایام سلطنت حضرت جلالت مکانی  
منصب قضای کابل یافته بود - در عهد خلافت حضرت صاحبقران  
ثانی نیز چندی بهمان منصب قیام نمود - سال میوم جلوس  
ازین جهان رخت هستی بر بست \*

قاضی محمد اسلم

در صغر سن از هرات که مسقط الراس اوست به بخارا شتافته  
پرفهی از علوم دینیه کسب نمود - و در آغاز جوانی از بخارا  
به هندوستان بهشت نشان آمده مشمول مرام حضرت جلالت  
مکانی شد - پس از آنکه وفور دینداری و پرهیزکاری او بر ملا افتاد -  
خدمت والا رتبت قضای عسکر بدو تفویض یافت - و درین عهد  
سعادت مهد از سال جلوس مبارک تا امروز خدمت مذکور بدستور  
سابق بامنتبها نماز پادشاه دین پناه بدو مفوض است \*

پیداخت . او در فائز دانش یک نامور گشت از آنکه اندیشه مستقیمه  
در مطروحات دارد . با آنکه عاقل اندیشاں تقاضای پیوسته است از  
سلامت قوی با و ام طاعت بر زبان او نهدیم و نایب و تصدیق  
بسان اقام شهابی بی پر زدن . از این باب او شده است تحصیل علوم  
رسیده نموده با ذوق و عقول اند . یکی از ذراتش در کتاب ظفر  
نصاب حضرت صاحبزادان جهان ستار از تواریخ پنهان و مستدل آمده بود  
و آنحضرت مدظله صلاوات او را با انتخابی از اسرار دارالامان کمالی  
گذاشته بودند . از دران دیار مدامی گشته اقامت گزیده . و از آن  
باز دارالامان وطن اجداد شایم است . و همان او نیز همان شهر  
کرامت شهر است .

#### ملا یوسف لاهوری

او عالم عامل بود . کسب کمالات از ملا جمال لاهوری نموده .  
در معقولات مهارت تمام داشت . علم تفاسیر نیکو دانستی .  
و آنرا به نیکو ترین طرز بیان کردی . از علوم معقوله نیز  
تصدیقی اندوخته بود . قریب پنجاه سال با فائز پرداخت .  
بسیاری ازو بهره مند گشتند . و بکمال رسیدند . هشتاد و سه سال  
از زندگانی نور دیده ( انتقال ) نمود .

#### ملا عبد السلام لاهیوی

اصناف عربیت در زاد بوم خود ورزیده چون بدار السلطان  
لاهور آمد نزد حاکمی معقول و منقول ملا عبد السلام لاهیوی  
مفتی که فنون ادبیه و فقه و اصول فقه را نیکو دانستی  
و هشتاد سال عمر یافت . و قریب شصت سال با فائز مشغول







سربرجه انبایي بجلوس حضرت صاحبزاده انبایي آید انبایي برای شاه  
بادشاه پرورده نواز اورا بدایه پنج هزار تن ذات و سوار که از مراتب  
سلطنت این دولت علیا است و صوبه دارای پنج باب که رطب ناه و زاهد  
بوم دوست رسانیده کامیاب صورت و معنی گردانیدند .

### حکیم صندرا

خلف حکیم فخرالدین محمد شیرازی است . که شاه  
طهماسب والی ایران اورا بتکیم میرزا مستبد موسوم گردانیده  
بود . و در همگان بهمان نام اشتهار یافته . نسب مشایخ این سارث  
بن کلدی که از حذاق اطبای عرب بود منتهی میگردد . سارث  
مذکور دولت حضور مرور کائنات مکرر در یافتد بود . و بدای  
اجابت انتمای آنحضرت طبیبان دانا و پزشکان شایسته از قبیله او  
بهم رسیدند . و تا امروز فن طبابت دران دودمان باقی است .  
چون زنبیل بیگم عم او در آغاز فرمان فرمائی حضرت شری آشیانی  
از ولایت آمده بدین زندگی درگاه خواجه پناه مشغول نظر عنایه  
گشته بود . حکیم صندرا نیز بعضی از مصنفات این فن خوانده در  
سنه هزار و یازده بهندوستان آمده و برهنه منی سعادت ابدی  
و قلاووزی بخت بیدار در سالک بندهای حضرت شری آشیانی  
انسلاک یافته کامیاب مقاصد گردید . پس ازان که شرف  
زندگی حضرت جنت مکانی دریافت . و استعداد و استحقاق او  
بظهور انجامید . اورا مشمول عواطف گردانیده بمسیح الزمان فامور  
ساختند . و درین عهد میمنت عهد که روز بازار مستعدان روزگار  
و دانشوران هر دیار است پایه اعتبار او را پیش نهاد . و بمنصب



## حکیم راندا

ولد حکیم نظام الدین احمد کاشی - زک و بومش تاشان  
 است - از علم طب بهره وافر دارد - و معالجات صابده از دوقوع  
 آمده - نزد شاه عباس والی ایران اگرچه بتدر عزت و اعتبار داشت  
 لیکن از خوی ناهموار و سلوک بی اعتبار خود درانجا نتوانست  
 ماند - و ناگزیر بهندوستان آمد - و درگاه گیتی پناه حضرت عرش  
 آشدیانی رسیده دولت ملازمت انداخت - و چون روزگار بدین  
 دولت بی اندازه نشو و نمای تازه یافت - چندی در زمره بندگان  
 آستان معالی بوده از ضعف پیری رخصت امرای بوطن حاصل  
 نمود - و از ابر جود خدیو زمان خداوند جهان گشت امید خویش  
 بر پسر گرانده روانه گشت - و بعراق رفته پس از چندی زیارت  
 هرمین شریفین منیفین شتافت - و بعد از احراز این سعادت  
 بدانجا معاودت نمود - اکنون بمیدان نذا طرازی و مدحیت پردازمی  
 خدیو آفاق اکثری مبالغ گرامند از درگاه آسمان جاه بدو ارسال می  
 • یابد - او از سخنوران ایران است - و اشارش متبول همگان \*

## حکیم موصفای شیرازی

• بطبابت معروف است - و بمیدان دست موصوف - اخلاق  
 مهذب و اطوار مرفیه فراهم دارد - پس از آنکه بهندوستان بهشت  
 نشان آمد نخست با مهابت خان همراهی گزیده برد - و در اواخر  
 عمر حضرت جنت مکنی داخل ملتزمان آستان گیوان مکن گشت -  
 درین سلطنت پایدار از جوهر شناسی شهشاه روزگار در پزشکان ماهر  
 انتظام دارد - و بشمول اعطای بادشاهی مقضی الحرام است \*

به وزارت سرافراشت و بهر از فزونی دست از معالجه  
 که اشکمال حضرت نیز دارد باز گذارد . خدمت عرض  
 مکرر بسو سرگزشت و چنانچه خدمت سرور ما را بود و تا آنکه  
 در زمان - لطافت حضرت جنت مکانی - بهر طوفا مشورت این مکتوبین  
 در یافتند در این اوان فیض نشان نیز از روی تمام مرشد گشته خود را  
 با مکان مظهر رسیده بود از سراب خدمت بآئین گذارش پذیرفت  
 مکتوبین بنظر - صورت - از این تمام نرفته بدستوب شدامت -  
 او - پیچیده در طبع ما - است از علوم دیگر نیز آگاهی دارد - اکثر  
 مشاغل را از شایخ بهاء الدین - در حد علمای - و علم طبع از  
 حکیم - باقر بهر حکیم - الدین - در ایران اندوخته  
 بهندوستان آمده - و در اینجا نیز پیش حکیم علی گنجی که سرآمد  
 اطباء عرب است - خدمت - در اشکالی بود قلند فوله -  
 طبیعت موزون دارد - و بالهی - متخاصم است

حکیم ابو القاسم

ملقب بحکیم الملک بهر حکیم - الدین - مذکور است -  
 در هندوستان متولد گشته - و همین چنانچه فصاحت نهوده - در  
 فن خود مهارت تمام دارد - و بحال روح شاعری است در عهد  
 درایت حضرت جنت مکانی اگرچه منظور نظر عاطفت بود این درین  
 هنگام که غلام انعام خفانی چون آرزوی دانشوران را بیدار  
 دارد بصنوف مراحم بادشاهی - اختصاص یافته بدایه والهی دو

وزارت رسید







( ۳۵۳ )

دیگر و با کسی آواز را در زر  
دیگر

زود به گرمین می در داغ جویش را  
اول و صفا کند و با هر جراح جویش را  
دیگر

بدین این باغ و اندازه یک انگال است  
کتن گل خانه شود با دل و آرزو  
دیگر

هر که امشب می روی او را با صد و صد  
پارسا در خانه می بیند و بشوید و بپوشد  
در چیدن و صافی که دلیل هر یک و گاهین بر گل است  
گر همه پنداند و هر است و حالی خوش و صفا  
هر سوخته را فضا از دهن پریشان زد و دم  
هر که در این گفت و شنود و درین هر که و صفا  
دیگر

در باغ من می طایم را با دیدن  
ما گودم و از هیچ کس پروا نیست  
با گوهر است خواستن ساخته ام  
چشمم چو حجاب بر کف دریا نیست

ابو طالب

ما خالص بگیدم - همدانی صواد کاسانی موطن است -  
ن بر فالپ معانی زیباست - و زبور این عمارت



( 1930 )

سالہ ساوی و مہینہ را ہر سال  
 ایک سال دریا و آبروی ہزار  
 زمانہ کی ایک ایک جگہ پر وہ سالہ  
 کردہ ہزار ہا سال ہزار ہزار  
 سالہ سالہ ہزار ہزار ہزار  
 کہ ہزار ہا سال ہزار ہزار  
 سالہ سالہ ہزار ہزار ہزار  
 ہزار ہا سال ہزار ہزار ہزار  
 کہ ہزار ہا سال ہزار ہزار  
 ہزار ہا سال ہزار ہزار ہزار

۱۰۱. اے میرے دوست! آگے ۱۱۰ اور اظہار سے  
ادبوں جتنے کام وسالہ کہ وہی ڈھریں اور اس سے  
وہی مر

ما را بام و مهر دادند  
 بدش همدانم ز زانم  
 من هم از خوشش در دادم که در دادم  
 ار گران حرب حق دهانم

خوارى از دهر دانش / آموخته اند  
و ز دى اديان جور اند / آموخته اند  
با نده و دلاى زمانه را / نگارى ناست



بگرفته دلم دامن بان سحری را  
 ز جیب دام تا نگذی دست ستم دور  
 ا ناله هم آغوش کنم بی اثری را  
 دیگر

تاب عشق هرگز پیدش او بی تاب میگردم  
 بی از شرم آتش میشوم گه آب میگردم  
 بروئی چون دارم هرگاه خفتد داستان من  
 بگردش مضطرب چون قطره بیدم آب میگردم  
 نسیمی گرم وز بر تار زلف عذراوشانش  
 چو زلف مشکبویش گرم پیچ و تاب میگردم  
 ز شوق دیدنش از پای تا سر زیده ام لیکن  
 نه از بیدارم آگه نه گرم خواب میگردم  
 دیگر

ای گلشن جمال ترا صد بهار گل  
 یک گل زهره تو نشگفت از هزار گل  
 هر گاه چو سایه بر گل روی تو او کند  
 نرسد شود فگار چو از نوک خار گل  
 گر بگذری ز روی نوازش بگلستان  
 بلبل کند براه تو ای گل نثار گل  
 دیگر

دارم اندر غنچه دل از خیالت گلشنی  
 همچو گل پوشیده ام از خون دل پیراهنی

آهسته از باد شمع انوشیروانی

سوادای کبابی

که سجدای از احوال او با خردیات گذارش یافت - از رسائی  
طبیع و روانی فکر اثری بنظم مدایی می بود از - الفاظش  
همواره دل نشین است - و مضامین نوآیندش رنگین - در  
همه حضرات مجامعت سکائی از ولایت آمده به بندگی عتبه فاک  
و تبعه سرافراز گشته بود - چون در فزون دور زرگری و خدمتگاری  
نیک ظاهر گردید - بدایه شگهی زردی خانه شده و خطاب بی بدل  
بدان سر عزت بر افراشت - درین زمان میبود نیز پیمان خدمت  
بلند پایندی دارد - این چنان بیت از اشعار اوست « بیت »

سواره آن سه زرین رکاب می آید

بچهره اشک هزار آفتاب می آید

بآب تباع تو دل میکند ز آب حیات

چو تشنه گو سوی آب از سراب می آید

کند شوق رخت ای نازنین ز تاب ذناب

دور حسن تو از آتش آب می آید

تو هست مدنی و من هست عشق چیست حجاب

چنین دو مدنی کی از شراب می آید

دیگر

از ناز چو آغاز کنی عشو گری را

آرام بری آدمی و جور و بری را

شاید که بچین سر زلف تو برد راه

دیگر.

اگر گیسو بر افشانی هوادر مشاکت پیلچی  
وگر رخسار «بزمائی شب مادر سحر پیلچی  
فسونگر اندان خاکی که ازوی بوی مار آید  
شناسم بوی زلفت را اگر در مشاکت پیلچی  
نه من دودم نه تو باد می نه من زلفم نه تو شاد  
که چون من پیشتر پیچم تو با من پیشتر پیلچی  
بدین حسن تو نگر زلف چون دلق گداداری  
که گاهی سایبان رخ کنی که بر کمر پیلچی

لله (الحمد)

که بفرخه فالی و فیروز مندی « سخن را دادم از دولت بلندی  
طراز آفرین بستم قلم را « زدم بر نام شاهنشده رقم را  
شهاب الدین محمد شاه آفاق « چو ابرو با سری هم جفت و هم طاق  
سایه گرانمایه این سایه آسمان پایه ایندی که چون طوبی دور و  
هنزدیک سایه نشین اوست - و مانند آفتاب آباد و خراب نور آید  
او - تا سایه و آفتاب همنشین همدگر اند - و روز و شب قرین  
پیکر دیگر - بر مفارق جهانیاں متوسط و معدود باد \*

تمام شد



تو در میان من بمان و زانچه که در دست من است بدار

ببینم که از من که در میان من است بدار

دیگر

آنچه که سرپرست است از آن بدار و بمان و زانچه که در دست من است بدار

از آن بدار و بمان و زانچه که در دست من است بدار

تخلص

هوا را و بمان و زانچه که در دست من است بدار

ببینم که از من که در میان من است بدار

پوشانیدی - این چنان بدست از آن بدار و بمان

ای بروی تو نرم آید را چشم نیاز

شانه را بدار و بمان و زانچه که در دست من است بدار

دیگر

در بصر مرا سوختند و بمان و زانچه که در دست من است بدار

در بصر مرا سوختند و بمان و زانچه که در دست من است بدار

تخلص

هوای شهت زانچه که در دست من است بدار

شکر خند تو سر جوهر از شکر برون آرد

هوای شهت زانچه که در دست من است بدار

چو شمع از جیب خود هر دم سر یگر برون آرد

دیگر

خلف او را رشته جان گفتم و گفتم خجل

زانکه این معنی چو زلفش بدش با افتاده است













BIBLIOTHECA INDICA :

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PLACED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

—\*—\*—\*—

ابو عبد الله

THE

BAIDHUTI NAHAL,

BY

'ABD AL-HAMID LAHAURI

EDITED BY

Mawlavis Kabir Al-Din Ahmad and Abd Al-Bahin.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

MAJOR W. N. LEECH, LL.D.

VOL. I.

CALCUTTA :

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS

1867.









